

دو یارِ غار

«جوابِ مفصّل به شبّهات پیرامون آیهٔ غار»

تالیف:

ابوبکر بن حسین

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار:	۱۱
نگاهی گذرا به شبهات شیعیان:	۱۷
شیوه ما در نقد شبهات:	۱۸
فصل اول: در اثبات یار غار بودن ابوبکر صدیق	۲۱
حکام ستمگر به دروغ ابوبکر را یار غار معرفی کردند!	۲۱
معاویه، حضرت علی را می ستاید	۲۴
نجاح طائی: روایات صحیح و متواتر می گوید که ابوبکر یار غار نبوده!	۳۰
شخصی به نام عبد الله بن بکر وجود خارجی ندارد	۳۰
تبدیل «ابن اریقط» به «ابن بکر» توسط نجاح طائی	۳۵
حضرت علی رضی الله عنه در بستر نبی خوابیده بود یا بستر خالی بود؟	۴۱
نجاح: اگر ابوبکر هم در غار بود خداوند باید می فرمود: ثالث ثلاثه	۴۵
و در کتب ما:	۴۷
نجاح و قزوینی: «بخاری می گوید: ابوبکر قبل از پیامبر هجرت کرد!»	۴۸
اما جواب ما به این دو بهانه گیر:	۵۰
کتب اهل سنت:	۶۰
کتب اهل تشیع:	۶۳
عائشه رضی الله عنها: هیچ آیه ای درباره خاندان من نازل نشده!	۷۹
قزوینی: رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است!	۸۷
قزوینی: در داستان «ام معبد» نامی از ابوبکر نیست!	۹۲

- نجاح می گوید: به تصریح متون پیامبر اکرم با ابن اریقظ سفر کرده ۹۹
- طبری می گوید: پیامبر به تنهایی هجرت کرد! ۱۰۴
- نجاح: پیامبر به تنهایی وارد غار شد ۱۰۵
- نجاح: هیچ کس در غار نبود! ۱۱۱
- نجاح: بعضی تابعین منکر یار غار بودن ابوبکر بوده اند! ۱۱۵
- نجاح: کمیل بن زیاد هم منکر یار غار بودن ابوبکر صدیق است!! ۱۱۹
- عبدالرحمن بن ابی لیلی هم از منکران است! ۱۲۱
- نجاح: مومن الطاق و هشام بن حکم از منکرین هستند! ۱۲۱
- نجاح: یحیی بن معین منکری دیگر!! ۱۳۰
- نجاح: مؤسس دولت فاطمیون هم از منکرین است! ۱۳۲
- نجاح: امام صادق هم منکر وجود ابوبکر در غار است!! ۱۳۷
- روایاتی در کتب شیعه در تائید یار غار بودن ابوبکر صدیق ۱۳۸
- نجاح: تمام انبیاء به تنهایی فرار کرده اند پیامبر اسلام هم همینطور! ۱۴۳
- نجاح و قزوینی: در حیات پیامبر کسی در مورد یار غار بودن ابوبکر سخنی نگفت! ۱۴۵
- نجاح: ابوبکر و فرزندانش در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ماجرای غار اشاره نکرده اند! ۱۴۹
- نجاح: اصحاب پیامبر، ابوبکر را یار غار نمی دانستند؟! ۱۵۳
- قزوینی و انکار یار غار بودن ابوبکر صدیق ۱۶۰
- نجاح: اسماء بنت ابی بکر در زمان هجرت در حبشه به سر می برد! ۱۶۱
- حضور اسماء در اثنای سفر هجرت ۱۶۴
- نجاح: عبدالله بن ابوبکر هنوز اسلام نیاورده بود! ۱۶۹
- نجاح: حضور خانواده کافر ابوبکر در خانه اش مانع از یار غار بودن وی می شود! ... ۱۷۱
- لوازم سفر را چه کسانی آماده کردند؟ ۱۷۶

- نجاح: ماجرای تنیدن تار عنكبوت و تخم گذاشتن کبوتر در دهانه غار دروغ است! ۱۷۹
- نجاح گمان می کند که عنكبوت به اندازه فیل و کبوتر به اندازه نهنگ است؟؟ ۱۸۱
- نجاح، آمدن مشرکین تا دهانه غار را انکار می کند!! ۱۸۳
- نجاح: جایزه شتر سرخ مو فقط برای دستگیری یا قتل پیامبر بود! ۱۸۸
- نجاح: ابوبکر هیچگاه مشرکین را ناراحت نکرده بود و شکنجه نیز نشده بود! ۱۹۲
- فصل دوم: جواب شبهات مربوط به فضائل یار غار ۱۹۵**
- قزوینی: ابوبکر غار حراء را با غار ثور اشتباه گرفته است! ۱۹۵
- امامان شیعه: موقع هجرت، خدیجه زنده بود و...!! ۱۹۷
- قزوینی: ابوبکر همراهی همیشه محزون ۲۰۶
- قزوینی: ابوبکر توسط پیامبر به عنوان همراه انتخاب نشده بود ۲۰۷
- علمای شیعه: بی تردید ابوبکر یار غار بوده است ۲۰۹
- قزوینی: همراهی ابوبکر، با دستور یا اجازه رسول خدا (ص) نبوده است ۲۱۱
- قزوینی: آیه شهادت می دهد که رسول خدا به تنهایی خارج شده است ۲۱۲
- قزوینی: حرکت ابوبکر بعد از خروج رسول خدا (ص) از مکه ۲۲۳
- آیه الله العظمی محمد آصف محسنی روایت مذکور را ضعیف می داند ۲۳۶
- قزوینی: ابوبکر، نزدیک غار ثور به رسول خدا (ص) ملحق شد ۲۳۷
- اسکافی سنی نیست ۲۴۳
- پیامبر، ابوبکر را همراه خود برد که مبادا جای او را لو دهد! ۲۴۸
- اسکندر مقدونی گفت: از احمدی نژاد شنیدم که می گفت!!! ۲۵۰
- قزوینی: کرز قیافه شناس، فقط اثر پای رسول خدا (ص) را پیدا کرد ۲۵۴
- چرا حضرت علی، سیدنا ابوبکر را به سوی پیامبر راهنمایی کرد؟ ۲۶۱
- «نقد شبهات حول امام زُهری» ۲۶۵**

- ۲۶۵..... قزوینی: زهری دشمن امام علی بود!
- ۲۷۴..... قزوینی: زهری از عمر بن سعد روایت نقل کرده پس دشمن اهل بیت است!
- ۲۸۲..... قزوینی: زهری، عضو گروه جعل حدیث بنی امیه بود!!
- ۲۸۹..... ائمه شیعه از حکام هدیه و جایزه دریافت می کردند!
- ۳۱۰..... امام صادق: به فقهای ملازم حکام بدین باشید.....
- ۱- امام صادق چنین چیزی فرموده ولی امام زهری از آن فقها نیست که به امرا تکیه کرده باشند..... ۳۱۱.....
- ۲- «امام صادق این سخن را فرموده ولی خودش به آن عمل نکرده»..... ۳۱۵.....
- ۳- «امام صادق فرموده ولی خودش و فرزندانش از امرا هدیه دریافت می کردند به این معنی که به امرا تکیه می کردند و باید به امام صادق و دیگر ائمه بدین باشیم!»..... ۳۱۵.....
- ۴- «امام صادق فرموده اما علمای شیعه ملازم شاهان شده اند»..... ۳۱۶.....
- ۵- «امام صادق فرموده؛ اما علمای شیعه به آن عمل نکرده اند!»..... ۳۲۵.....
- ۶- «امام صادق چنین چیزی فرموده و راست فرموده»..... ۳۲۶.....
- قزوینی: زهری، از تدلیس کنندگان در حدیث!..... ۳۲۸.....
- امام زهری مورد اعتماد مشایخ شیعیان است!..... ۳۳۴.....
- جمعی از علمای شیعه، امام زهری را شیعه می دانند!!..... ۳۳۵.....
- جمعی از علمای شیعه او را می ستایند و موثق می دانند!..... ۳۳۷.....
- جمعی از علمای شیعه روایات «زهری» را توثیق و تصحیح کرده اند!..... ۳۴۱.....
- بنا بر قواعد رجالی شیعه، امام زهری نمی تواند موثق نباشد!..... ۳۴۲.....
- قزوینی: عروه بن زبیر، دشمن اهل بیت است!..... ۳۴۷.....
- گواهی علمای شیعه: شروع هجرت از خانه ابوبکر بوده!..... ۳۷۴.....
- علمای شیعه: در شب هجرت ابوبکر در خانه پیامبر بوده است!..... ۳۸۳.....
- مشکلات حل نشدنی در تئوری شیعه..... ۳۸۶.....
- ایراد بر همراه منتخب پیامبر، ایراد بر شخص رسول خداست!..... ۳۸۹.....

- ای شیعه تو باید در سفرهای مهم و خطرناک زندگیت، دشمنت را با خود همراه کنی!
 ۳۹۱.....
- پیامبران پیشین به وقت سفر چه کسی را با خود همراه می کردند؟.....
 ۳۹۲.....
- ابوبکر قبل از پیامبر قصد هجرت داشت.....
 ۳۹۴.....
- پیرامون قید «ثانی اثنین».....**
 ۳۹۷.....
- چرا ابوبکر «اولی» و پیامبر اکرم «ثانی» معرفی شده اند؟.....
 ۳۹۸.....
- فخر رازی چون شیعه را احمق خوانده پس دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد!!.....
 ۴۰۶.....
- انس بن مالک دشمن اهل بیت است پس روایت «ما ظنک باثنین..» دروغ است!.....
 ۴۰۸.....
- حسادت انس بن مالک به حضرت علی و ماجرای مرغ بریان!.....
 ۴۲۱.....
- پیرامون «صاحب».....**
 ۴۳۷.....
- قزوینی: در قرآن کفار نیز صاحب پیامبر ص معرفی شده اند.....
 ۴۳۷.....
- خداوند اراده کرده پیامبر خود را مدد دهد، آیا مدد با همراه کردن دشمن ممکن است؟
 ۴۴۴.....
- پیامبر صلی الله علیه وسلم: در میان اصحابم ۱۲ منافق وجود دارد.....
 ۴۴۵.....
- حدیث حوض و معنای صحابی در کلام رسول خدا.....
 ۴۵۴.....
- پیرامون «لا تحزن».....**
 ۴۶۱.....
- قزوینی: نهی پیامبر ص از حزن، ابوبکر را آرام نکرد.....
 ۴۶۱.....
- دیده شدن سراقه بن مالک و حزن ابوبکر:.....
 ۴۶۲.....
- با شنیده شدن صدای مشرکان، وحشت و نگرانی بر ابوبکر چیره شد:.....
 ۴۶۳.....
- نزدیک شدن مشرکین به غار و حزن ابوبکر:.....
 ۴۶۳.....
- رسیدن مشرکین به در غار و حزن شدید ابوبکر:.....
 ۴۶۴.....
- گفتگوی مشرکین در باره لانه عنکبوت و حزن ابوبکر:.....
 ۴۶۵.....
- اگر مشرکین زیر پایشان را نگاه کنند، ما را خواهند دید:.....
 ۴۶۵.....

- ۴۶۶..... ترس از لانه حشراتی که در غار وجود داشت و گریه شدید ابوبکر:.....
- ۴۷۲..... تفاوت بین نهی از امری و وقوع آن.....
- ۴۷۴..... اگر ابوبکر صاحب بدی بود چرا پیامبر او را از خود دور نکرد؟.....
- ۴۷۷..... آیا حزن ابوبکر، برای رسول خدا بود؟.....
- ۴۸۱..... آیاتی درباره ترسیدن انبیاء الهی یا نهی از ترسیدن و مانند آن.....
- ۴۸۱..... حضرت موسی علیه السلام:.....
- ۴۸۳..... حضرت ابراهیم علیه السلام:.....
- ۴۸۳..... حضرت لوط علیه السلام:.....
- ۴۸۴..... حضرت داود علیه السلام:.....
- ۴۸۴..... حضرت یعقوب علیه السلام:.....
- ۴۸۴..... حضرت زکریا علیه السلام:.....
- ۴۸۵..... نکته‌ای در مورد حزن حضرت موسی علیه السلام.....
- ۴۸۶..... مقایسه حزن ابوبکر صدیق با حزن پیامبران.....
- ۴۹۲..... خداوند هیچگاه دشمنان دین را از اندوهگین شدن، نهی نکرده است.....
- ۴۹۴..... اولیاء الهی نمی‌ترسند و حزن ابوبکر مذموم است!.....
- ۴۹۵..... روایات شیعی: هر که منکر ترس انبیاء شود، کافر است!.....
- ۵۰۱..... امام زمان شیعه از تولد؟! تا به حال، از ترس کشته شدن مخفی است!.....
- ۵۰۷..... ائمه شیعه به خاطر ترس، منزوی بودند!.....
- ۵۰۷..... امام حسین به خاطر ترس، از مکه به سوی کربلا رفت!.....
- ۵۰۸..... امام کاظم از ترس جانش، ترسان و لرزان است!.....
- ۵۱۰..... تقیه و دروغ به خاطر ترس، نزد شیعیان، عین دیانت است!.....
- شیخ مفید: حزن ابوبکر خطا و حزن انبیا صواب است چرا که ابوبکر معصوم نبود و
- ۵۱۱..... انبیاء معصوم بودند!.....

- پیرامون «ان الله معنا» ۵۲۱
- استدلال به جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^ط ۵۲۱
- قزوینی: همنشینی با اهل بیت علیهم السلام، افتخاری برای جبرائیل ۵۳۱
- کیفیت معیت در آیه غار ۵۳۴
- ابوبکر لیاقت معیت را نداشت زیرا تا آخر عمر با تقوا نماند! ۵۳۸
- معیت برای رسول خدا خاصه بود ولی برای ابوبکر عامه! ۵۴۱
- لا تحزن یعنی لا تفعل و منظور، نهی از عمل ناشایست است! ۵۴۴
- معیت در حالی فضیلت است که مصداق آن تا آخر عمر، صالح بماند! ۵۴۵
- ۱- بلعم باعورا ۵۴۵
- ۲- ابو الغادیه ۵۴۷
- ۳- ثعلبه بن حاطب ۵۵۱
- آیا ممکن است خداوند وعده ای دهد و به آن عمل نکند؟ ۵۵۴
- ابوبکر و عمر از آینده خود نگران بودند! ۵۶۵
- نکته‌ای زیبا در آیات قرآن که تمام تئوری شیعه را نابود می‌کند ۵۷۵
- پیرامون «سکینه» ۵۷۹
- محمد باقر بهبودی: سخن گفتن از اینکه سکینه بر که نازل شد، بیمورد است! ۵۸۰
- قزوینی: نازل نشدن سکینه بر ابوبکر نشان از مؤمن نبودن وی دارد! ۵۸۱
- آیا ابوبکر مرکب‌ها را خرید یا شخصی دیگر و آیا این فضیلت است؟ ۵۸۶
- نقد و بررسی: ۵۸۶
- قزوینی: غذا آوردن فرزندان ابوبکر برای ابوبکر فضیلتی را ثابت نمی‌کند ۵۸۸
- قزوینی: امیرمؤمنان علیه السلام، مرکب خرید و تجهیزات سفر را آماده کرد ۵۹۰
- دستان سنی‌ها از دلایل محکم خالی است ۵۹۳
- قزوینی: پیامبر، ابوبکر را به خاطر لو ندادن اخبار هجرت، با خود برد! ۵۹۵

- پیرامون لیلۃ المبیت!**..... ۶۰۱
- ابوبکر در خدمت پیامبر حاضر و علی علیه السلام غائب بود: ۶۰۱
- قزوینی: عمل حضرت علی سخت تر از عمل حضرت ابوبکر بود ۶۰۴
- خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آنها بر علی بود..... ۶۰۹
- نزول آیه ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در باره حضرت علی ۶۱۵
- علمای سنی می گویند: فضیلت یار غار، نمی تواند با در بستر خوابیدن برابری کند! ۶۲۱
- در ادبیات ما، یار غار، نماد رفیق وفادار است!..... ۶۲۴
- شیعیانی که اعتراف به فضیلت بودن آیه غار برای یار غار کرده اند..... ۶۲۷
- سخن آخر**..... ۶۳۵
- مآخذ:**..... ۶۳۹
- مقالات** ۶۷۱

پیشگفتار:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ، نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، عَبْدِ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ، وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

چنانکه از عنوان کتاب مشخص است، صحبت بر سر آیه غار و قصه هجرت نبی اکرم (که بر کف پایش هزاران بوسه‌ها باید زد) و یار غار ایشان، رفیق شفیق و صدیق عتیق امیر المؤمنین ابی بکر صدیق - رضوان الله وسلامه علیه (که دم به دم در مدح او دم از وفا باید زد) و همچنین مباحث حول این آیه و این هجرت است؛ آیه‌ای که به قول علامه سیوطی: «آیتی است که آخوندان شیعه به وقت خواندنش قالب تهی می‌کنند!» و هجرتی که تا به آن حد مهم بود که مبداء تاریخ اسلامی قرار گرفت^۱ و تا امروز اگر از تاریخ اسلامی صحبتی به میان می‌آید خود به خود از آن هجرت^۲ نیز یاد می‌شود^۳ و این نشان

۱- غالب شیعیان معتقدند تاریخ هجری را نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مقرر کرد که اگر قول ایشان را بپذیریم باز بر اهمیت این هجرت افزوده می‌شود!

۲- مثلاً وقتی می‌گوییم: حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سال ۱۱ «هجری» به خلافت انتخاب شدند. ابتدا از «سفر هجرت یادی به میان می‌آوریم و بعد از آن از خلافت حضرت ابوبکر» و این در همه موارد صادق است!!

۳- سید احمد محیط طباطبایی شیعی، می‌نویسد: «در هر نوبتی که تاریخ هجری در تحریر و تقریر بکار رود، یاد هجرت رسول از مکه به مدینه نو می‌شود و به تذکار واقعه هجرت، نخستین منزلگاه مهاجرت آن بزرگوار که غار کوه ثور باشد به خاطرها میگذرد و بدین ترتیب خاطره تاریخ هجری همواره با یادآوری محل غار ثور توأم اتفاق می‌افتد».

(به نقل از (مجله وحید، اردیبهشت ۱۳۴۵، شماره ۲۹ ص ۳۸۵) عنوان مقاله: «دو یا سه غار در کوه ثور؟»، محیط طباطبائی)

دهنده اهمیت آن هجرت است که تا دنیا دنیاست، تاریخ هجری وجود دارد و خاطره آن سفر سرنوشت ساز در اذهان زنده خواهد بود!

و آیه غار!! آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که به چه منظور، خداوند حکیم این آیت را در قرآن ثبت کرد؟ چرا؟ که چه چیزی را به ما بفهماند و یاد دهد؟؟ علت ذکر این عبارات: ﴿ثَانِي اَنْتَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾ چیست؟ چرا دقیقاً اعلام شد که فقط یک نفر همراه رسول خدا بوده است؟ چرا عین سخن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شد؟ ابتدای آیه می‌فرماید: اگر پیامبر را یاری نکنید خداوند او را یاری می‌کند سپس ماجرای غار و همراهی ابوبکر ذکر می‌شود؛ چرا چنین است؟ آیا غیر از این است که می‌خواهد مردمان را ترغیب کند که ابوبکر وار باید رفت، در کام اژدها؟؟!

ای یار غار، سید و صدیق نامور مجموعه فضائل و گنجینه صفا مردان قدم به صحبت یاران نهاده‌اند لکن نه همچنان که تو در کام اژدها^۱ این دو بیت سعدی شیراز و منظور وی را آنگاه می‌فهمیم که بتوانیم تصور کنیم، اژدهای قریش با دم آتشین در کنار غار سرد و تاریک ایستاده است و تنها لازم است که بوی آدمی را احساس کند؛ چنین صحنه‌ای را تصور کنید تا بتوانید بیان شیوای شیخ الاجل را درک کنید.

اما حکمت نزول این آیه چه بود؟؟ آیا همانطور که شیعه می‌گوید: «قصد خداوند از این آیه بود که ما بفهمیم ابوبکر مؤمن نبوده است؟؟!» یا چنانکه ما می‌گوییم: «قصد خداوند از این آیه بود که یاری خداوند به بهترین شیوه است و ابوبکر نیز جزء نصرت الهی برای پیامبر بود!!» یا اینکه به ما بفهماند، که متاع دنیا قلیل است و دنیا دوست، ذلیل!

۱- کلیات سعدی، ص ۷۰۲ قصاید ۳؛ انتشارات امیر کبیر - تهران.

برای فهمیدن منظور، همین الان قرآن را باز کنید و به دقت به آیات ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ سوره توبه بنگرید و در آن تدبّر کنید؛ در آن آیات می‌خوانیم که خداوند ابتدا، سستی در جهاد را مذمت نموده و متصلاً حیات دنیا را ناچیز شمرده و سپس فرموده: اگر اسلام را یاری نکنید خدا قومی دیگر را خواهد آورد...^۱ سپس داستان هجرت را بیان کرده و در

۱- مانند این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤] یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست» به گواهی تاریخ و جماعت مفسرین گروهی که بلافاصله بعد از فوت پیامبر مرتد شدند.. اهل یمن و بعضی از قبایل تازه مسلمان عرب بودند به علاوه ۸ پیامبر دروغین مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح بنت حارث و دیگر کذابین؛ خداوند پیشاپیش مرتد شدن گروهی را به ما خبر داده و فرموده که اگر مرتد بشوید، بلافاصله گروهی را می‌آورم که «خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.» حال چه کسانی با اهل یمن و مرتدین زکات و با پیامبران دروغین جنگیدند و آن‌ها را تار و مار کردند؟ آیا کسی غیر از حضرت ابوبکر صدیق و یارانش رضی الله عنهم اجمعین؟

در این آیه خداوند می‌فرماید: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ یعنی: «خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان هم خدا را دوست دارند؛ با مؤمنان فروتن و بر کافران سختگیرند.» این آیه شبیه به آیه ۱۰۰ سوره توبه و آخرین آیه سوره فتح یعنی آیه ۲۹ است؛ خداوند در آیه ۱۰۰ توبه درباره اصحاب می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ = «خدا از آن‌ها راضی است و آن‌ها هم از خدای خود راضیند» و در آیه مورد بحث می‌فرماید: «خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند»... شباهت از این بالاتر؟

آن ماجرا از ابوبکر به عنوان صاحب و همراه و یار نبی یاد نموده! تا هم نصرت خود را اشاره کرده باشد و هم ما را ترغیب کند که:

همچو بوبکر، مرد راه شو دائماً با حق، قارب درگاه شو
همچو صدیق با نبی در غار تار مونس و غمخوار، فارغ از اغیار شو!^۱
علمای اهل تشیع از این آیه و فضایل ثابته از آن بی‌خبر نیستند، بلکه آنان مانند همان فیلی هستند که با دسته‌ای از موشها همراه شد و در نهایت فیل بودن خودش را نیز از یاد برد! آنقدر در نقش خود فرو رفته‌اند که حقیقت را فراموش کرده‌اند و دروغ را عین حقیقت می‌پندارند!^۲

دروغ‌هایی را به قلم می‌آورند که کم کم خودشان نیز آن را باور خواهند کرد! حقایقی را انکار می‌کنند که مسلم تاریخی است و در طول تاریخ کسی برخلاف آن چیزی نگفته است، ولی در عصر حاضر کسانی ابلیس وار این حقایق را «خصوصاً این سفر را» که

در سوره فتح می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ = «اصحاب محمد بر کفار سختگیرند و بین خودشان مهربانند» و در آیه مورد بحث خداوند می‌فرماید: ﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ یعنی: «با مؤمنان فروتنند و بر کافران سختگیرند.»

پایان آیه (مائده: ۵۴) می‌فرماید: ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ = «از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای ترسی ندارند» و در تاریخ ثابت است که وقتی حضرت صدیق خواست به جنگ مرتدین برود عده‌ای گفتند: دست نگه دار ما سپاه روم را جلو خودمان داریم و... ولی حضرت صدیق فرمود: بخدا با آنها می‌جنگم تا اینکه آن زانوبندی را که در حیات رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بیت المال میدادند، الان هم بدهند.

چنانکه عطار نیشابوری می‌سراید:

آنکه کارش جز به حق یکدم نکرد تا به زانو بند اشتر کم نکرد

۱- از مؤلف

۲- «جوئیلز آلمانی» گفته است: «سخن پرتزویبر و دروغ را آنقدر تکرار کن تا خودت را فریب دهی و باور کنی که راست است!!»

می توانست بهانه‌ای برای ایجاد وحدت باشد^۱، انکار کرده و حقایق را تحریف یا تکذیب می‌کند!

این سفر تا به آن حد بر گرده علمای شیعه سنگین آمده که حاضر شدند به دروغ از امام غائبشان! روایت بسازند و از زبان او بگویند: «این آیه و این سفر فضیلتی برای ابوبکر نیست»^۲ و جالب اینکه وی منکر نمی‌شود که ابوبکر در غار همراه پیامبر نبوده!!! ولی نجاح طائی و قزوینی و هم کلاسیانش^۳ بر خلاف امام معصوم موهوم خودشان می‌گویند: «ابوبکر یار غار نبی نبوده!!!» پس که بوده؟؟ شاید خود امام زمان بوده!!

همینطور گفته‌اند: «حضرت علی در فراش خوابیده بود و اصلاً نترسید ولی ابوبکر در غار محزون شد!!!» بچه بازی است و لج و لجبازی، تو گویی این جملات را کودکی هفت، هشت ساله گفته است!

روایات بسیاری ساخته و به ائمه نسبت داده‌اند و حین آن آورده‌اند که این آیه به دلایلی فضیلت نیست!! و باید توجه کرد که ائمه فراموش می‌کنند که بگویند: اصلاً ابوبکر در غار نبود که حالا فضیلت باشد یا نباشد! بلکه به قول «نجاح طائی» شخص دیگری، در غار همراه نبی بود!!!!

دروود و هزاران دروود بر روان زنده یاد دکتر علی شریعتی که در کتاب «تشیع علوی و تشیع صفوی» خود، نکته مهمی را برملا می‌کند و می‌فرماید: «تشیع صفوی این پرده را برداشت و حتی بر روی موارد اشتراک و اتفاق افکند»^۴.

۱- حقایقی چون، ازدواج حضرت عثمان علیه السلام با دو دخت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، ازدواج حضرت عمر با دختر حضرت علی، نامگذاری اهل بیت به نام خلفا و.....

۲- کمال الدین للصدوق، ج ۲، ص ۴۶۲، رقم ۲۱؛ اسلامیة - تهران، ط ۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص: ۴۵۹

۳- شبهاتشان به تفصیل مورد نقد قرار گرفته است.

۴- تشیع علوی و تشیع صفوی ص ۱۳۱، دکتر علی شریعتی - حسینیه ارشاد و نگا: ص ۱۳۳ و ص ۱۳۴.

و همچنین می‌فرماید: «روحانیون شیعه همواره در تلاشند تا موارد اتفاق را با تفسیرها و تأویلات باطل و منحرف خویش به نکات اختلاف تبدیل سازند.»

اما چرا چنین قصدی دارند؟ چرا می‌خواهند حقایق را تغییر دهند؟ دو جواب دارد! جواب اول: آنان از بیداری شیعیان می‌ترسند! چرا می‌ترسند؟ چون اگر آنان بیدار شوند و ببینند که این همه وقت چون کبک سرشان در برف بوده، دیگر خمس نخواهند داد! دیگر چیزی به نام حق امام نخواهند داد، دیگر قلک‌هایی که به نام ضریح بر بالای قبر امام و امامزاده ساخته شده، پر نخواهند کرد!! و آن وقت چه می‌شود؟؟ آن وقت جیب ملایانی که با پول مردم از همه جا بی‌خبر پر شده، خالی خواهد شد! و آن روز کسی به روضه‌های روضه خوانان توجهی نخواهد کرد و آن روز روزیست که زندان مرجعیت نابود می‌شود و آن روز روزیست که تخت طاغوت حکومت ولایت فقیه واژگون خواهد شد؛ خلاصه کنم: بیداری مردم مساوی است با نابودی تشیع صفوی و ما امیدواریم چنین روزی برسد تا برادران خود را بدون غل و زنجیر مرجعیت ببینیم! که ان شاءالله زنده خواهیم بود و آن روز را خواهیم دید.

اما جواب دوم: جواب دوم آن است که اگر تا دیروز ما به این آیه به عنوان فضیلتی از فضایل سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه استناد می‌کردیم آنان مجبور بودند به بحث بنشینند ولی جدیداً دست به انکار حقایق زده تا به موقع بحث بگویند: اول باید ثابت شود که ابوبکر یار غار است بعد در مورد فضیلت بودن یا نبودن آن بحث کنیم و صاحب این قلم نیز به همین منظور این جستار را به قلم آورده تا دهان این گزافه گویان را ببندد و هم مصداق صاحب غار و هم فضایل نهفته در آیه را به صورت واقع ثابت کند و پاسخی بگوید به ملایان قزلباش دیروز و امروز و شاید هم فردا!

آفرین به آن دوست عزیز مستبصری که گفت: «علمای مذهب شیعه مانند عمله بناهایی هستند که هر وقت از کنار محل ساخت و سازشان می‌گذری، می‌بینی که به جان

ساختمانی افتاده‌اند و همیشه بیل و کلنگشان آماده است که یا قسمتی را بسازند یا خراب کنند!!» آخوند شیعی در طول تاریخ چنین بوده‌اند، در علم رجالشان چنان بوده که به اعتراف ممقانی، چیزی که در نزد متقدمین غلو محسوب می‌شده فی الحال اصل مذهب گشته است؛ عقیده تحریف که از ضروریات مذهبشان بوده به حکم تقیه انکارش می‌کنند و حقایق تاریخ اسلام که تا به این عصر احدی آن را انکار نکرده، انکار می‌کنند!! و خدا می‌داند که ایشان کی می‌خواهند بیل و کلنگ را به کناری نهند و بخوانند این آیت را که خداوند می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ [المائدة: ۳] «امروز دینتان را برایتان کامل کردیم» بخوانند و دست بردارند از دشمنی با اسلام عزیز ما....

نگاهی گذرا به شبهات شیعیان:

علامه آلوسی در تفسیرش در مورد این آیه و شبهات شیعه حول آن، چنین می‌نویسد:
 «ولعمري إنه أشبه شيء بهذيان المحموم أو عربدة السكران ولولا أن الله سبحانه حكى في كتابه الجليل عن إخوانهم اليهود والنصارى ما هو مثل ذلك ورده رحمة بضعفاء المؤمنين ما كنا نفتح في رده فما أو نجري في ميدان تزييفه قلما...»^۱.

یعنی: «به جان خودم سوگند که این «شبهات» به هذیان یک بیمار یا به عربده‌های یک مست شبیه تر است و اگر خدای سبحان در کتاب جلیلش از برادران شیعیان یعنی یهود و نصارا شبهاتی اینچنینی را نقل و نقد ننموده بود ما هم این بحث را باز نمی‌کردیم و در این میدان قلم خود را هدر نمی‌دادیم....».

محتوای ادله شیعیان به ضعیفی تار عنکبوت است ولی به علت ظاهر فریبنده‌اش، عوام را گرفتار خود می‌کند و این چیزی است که خواص شیعه از آن آگاهند و از آن بهره می‌برند و گرنه خدای را صد هزار مرتبه شکر که هیچ سنی مذهبی بعد از خواندن چنین گزاره‌های کودکانه ای لحظه ای تردید نمی‌کند که نویسنده این سطور بی‌خبر از تاریخ

۱- روح المعانی ج ۵ صص ۲۹۱ - ۲۹۲، أبو الثناء شهاب الدین آلوسی - بیروت.

صحیح و همچنین بی‌خبر از آیات قرآن است! والبته باعث شرم و بی‌آبرویی جماعت متفکرین است که چنین استدلال‌ها و ایرادهای بچه‌گانه و گاهاً سوفیسم مآبانه‌ای را نوعی استدلال علمی قلمداد کرده و بخواهند به آن بها دهند! به همین خاطر یکی از دوستان آگاه خطاب به این جانب چنین گفت: «جواب دادن به این شبهات به این می‌ماند که برای شخصی دلیل و برهان بیاوری که شیر سفید است و سیاه نیست!!» البته حق دارند، ولی باید در نظر داشت که برای رسوا شدن بیش از پیش این قوم پر کار ما هم باید پرکار باشیم و حداقل هر از چند گاهی مروری بر درس‌های گذشته داشته باشیم تا بدانند که ما مانند مقلدینشان در خواب خرگوشی فرو نرفته‌ایم!

شیوه ما در نقد شبهات:

شیوه نقد شبهات بچگانه شیعیان به شیوه خود آن‌ها خواهد بود (البته شرافتمندانه نه با کید و مکر) بقول مولانا:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید نهاد
 شاید بگویند: غالب شبهات شیعه در این باب از اقوال علمای شماس، آیا گفتار
 علمای شما کودکانه است؟؟ می‌گوییم: اگر نظر یکی از علمای ما را از ابتدا تا انتها قبول
 می‌داشتند که درخت تشیع را باید از ریشه در می‌آوردند!! بلکه اینگونه نیست، کتب و
 مقالاتی که در این مورد نوشته‌اند، چهار خطش از قول آلوسی و دو خط از ابن حجر،
 چهار خط و دو کلمه دیگر هم از رشید رضا!!! اگر تمام گفته‌های یکی از این بزرگان را
 به صورت کامل قبول داشتند که دیگر مساله‌ای نبود، بلکه شبهه سازان چرخ گلدوزی
 خود را وسط میدان بحث آورده و با آن چرخ قسمتی از سخنان ابن حجر که به نفع
 اوست را به قسمتی از سخنان آلوسی می‌دوزد و در نهایت یک روایت از صحیح بخاری
 را نیز به عنوان زینت به آن وصل می‌کند و قرص و محکم نشسته و می‌گوید: این است
 بحث علمی و این است منهج عالمانه!!!

اما این نوشتاری که پیش رو دارید، ابتدا جوابی است به کتاب «صاحب الغار ابو بکر أم رجل آخر؟»^۱ از نجاح طائی شیعی و همچنین جوابی است به مقاله‌ای ۱۴۷ صفحه‌ای از سایت ولیعصر و همچنین شبهات و ایراداتی که گذشتگان شیعه چون شیخ مفید و طبرسی و نور الله شوشتری و دیگران مطرح کرده‌اند.

سعی نویسنده بر آن بوده که به ساده‌ترین شیوه، نگارش کند و چنان نویسد که فقط کسانی با ضریب هوشی نیوتون! بتوانند آن را بفهمند و از کلمات دهان پر کنی که اکثر عوام معنای آن را نمی‌دانند استفاده نشده چرا که خواستیم این نوشته، هم برای عوام گیرا باشد و هم برای علما مفید واقع گردد پس این سخن «ویتگنشتاین» فیلسوف اتریشی را پذیرفتیم که می‌گوید: «اگر کسی سخنی را پیچیده گفت، باید دانست که او خود آن را نفهمیده، زیرا هر که سخنی را خوب بفهمد می‌تواند آن را به سادگی بیان کند» و به همین منظور از اسلوبی قرآنی نیز کمک گرفتیم و آن اسلوب، استفاده از مثال بود^۲، و شما در این کتاب مثال‌های زیادی خواهید خواند که برای بهتر فهمیدن موضوع مطرح شده است، امید است که مفید واقع شود. وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.

۱- قسمتی از کتاب مذکور که مورد بحث ماست.

۲- ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [الزمر: ۲۷] «و در این قرآن از هر گونه مثلی برای مردم آوردیم باشد که آنان پندگیرند.»

فصل اول:

در اثبات یار غار بودن ابوبکر صدیق

حکام ستمگر به دروغ ابوبکر را یار غار معرفی کردند!

چنانکه می‌دانیم، مثل همیشه و طبق روال نوشته‌های شیعیان که با ساختن یک دشمن خیالی شروع می‌شود، جناب نجاح طائی نیز پیرو همین خط مشی بوده و در مقدمه کتاب «آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟»^۱ چنین می‌گوید:

«موضوع این کتاب از موضوعات بسیار مهمی است که خداوند تعالی توفیق نوشتن آن را به ما عنایت فرمود. با آنکه ۱۴۲۰ سال از هجرت نبوی گذشته، لکن هنوز مسلمانان مطالبی را که حکام ستمگر تألیف و وعاظ درباری و یاران آنان نوشته‌اند، می‌خوانند و مسلمان‌ها نسل به نسل عادت به خواندن دروغ‌های نوشته شده درباره غار هجرت نمودند و لذا خطا، سنگین و کار مشکل گردید.»

جواب:

در نظر او آن حکام ستمگر، حکام بنی امیه و در راس آنها معاویه بن ابی سفیان است! حال فکر کنید؛ معاویه و بنی امیه ای که به عقیده شیعه حضرت علی را بر منابر لعن می‌کردند و دیگران را نیز به همین عمل امر می‌نمودند چطور است که به راویان اعم از صحابه و تابعین اجازه می‌دادند که فضایل حضرت علی رضی الله عنه را نشر دهند؟ معاویه که علناً لعن می‌کرد چگونه احفاد او به مولفین اجازه دادند که فضایل حضرت علی را درج کنند؟؟ مثل این است که خمینی بعد از پیروزی و بعد از اینکه جای شاه

۱- ترجمه کتاب «صاحب الغار ابو بکر أم رجل آخر؟»... او در این کتاب رجزخوانی‌های زیادی کرده است، و ما تنها سخنانی که مربوط به مبحث می‌باشد را از آن نقل می‌کنیم و به آن جواب می‌دهیم.

نشست و دستور داد شعار مرگ بر شاه را پر رنگتر کنند!^۱ به دوستانش بگوید: هر گاه خواستید در مجالس یا در کتاب‌ها از من تعریف کنید نامی از شاه هم بیاورید.. نه! یک باب کامل را به تعریف از او اختصاص دهید، نه! اصلاً تا می‌توانید از فضایل داشته و نداشته او بگویید تا جایی که فضایل او از فضایل من هم بیشتر باشد!!!!

روز برویم مرگ بر شاه بگوییم و شب فضایل شاه را بخوانیم!!
مگر نمی‌گویید: معاویه علی را کافر می‌دانست؟ دیگر چرا فضایل این کافر را (نعوذ بالله) نقل می‌کرد؟

ضمناً: حقیقت یار غار بودن حضرت صدیق در قدیمیترین کتاب‌های اهل تشیع ثبت شده است؛ آیا می‌خواهید بگویید آن‌ها هم وعاظ درباری بوده‌اند؟
برای درک نادانی این شخص خواندن این جملات از وی کافیست:

«معاویه بن ابی سفیان در گفتگویی توافق کرد تا چهار هزار درهم به سمره بن جندب بدهد، فقط بدین منظور که در میان اهل شام خطبه بخواند و بگوید که آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخِصَامُ ﴿۳۰﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفَاسَادَ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۰۴-۲۰۵]^۲ در حق علی علیه السلام نازل شده

و آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۳۷﴾﴾ [البقرة: ۲۰۷]^۱

۱- و این ادامه داشت تا اینکه مرگ بر شاه‌ها تبدیل به مرگ بر صدام و بعدها تبدیل به مرگ بر آمریکا و اسرائیل شد!

۲- ترجمه آیات: «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است* و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد.»

(که اشاره به قضیه خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر است) در شأن ابن ملجم نازل گردیده.^۲

جواب: به این فکر کنید، شخصی که در صدد بود قاتل حضرت علی را مجاهد فی سبیل الله جلوه دهد و خود حضرت علی را نیز کافر جلوه دهد، چطور به این فکر نیافتاد که به جای رقیب تراشی برای حضرت علی و فضیلت تراشی برای آن رقا؛ فضایل سیدنا علی علیه السلام را تحریف و تبدیل کند!

مثلاً: «عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ الصَّحَّاحِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ، قَالَ: سَمِعْتُ حُرَيْرَ بْنَ عَثْمَانَ، قَالَ: هَذَا الَّذِي يُرْوِيهِ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى (حَقٌّ، وَلَكِنْ أَخْطَأَ السَّامِعُ، قُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ: أَنْتَ مِنِّي مَكَانُ قَارُونَ مِنْ مُوسَى)، قُلْتُ: عَنْ مَنْ تَرْوِيهِ؟ قَالَ: سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ يَقُولُهُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ»^۳.

یعنی: «عبد الوهاب بن ضحاک گفت: حدیث کرد مرا اسماعیل بن عیاش و گفت: از حزیر بن عثمان شنیدم که می گفت: این حدیثی که مردم از پیامبر نقل می کنند که به علی فرمود: ای علی مقام تو نسبت به من چون مقام هارون است به موسی؛ این حدیث درست است اما شنونده آن را اشتباه شنیده!

۱- ترجمه آیه: «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است».

۲- باب ۶ فصل اول با عنوان «چه زمانی روایت غار به نفع ابوبکر ساخته شد؟».

۳ تهذیب الکمال للمزی ج ۵ ص ۵۷۷، مؤسسه الرساله - بیروت؛ تهذیب التهذیب لابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۲۰۹، دار الفکر - بیروت.

راوی گوید، گفتم: پس (صحیحش) چطور است؟ گفت: (صحیحش) این است: تو نسبت به من به منزلت «قارون» هستی به موسی^۱! از حزیر پرسیدند: این را چه کسی به تو گفت؟ جواب داد: ولید بن عبدالملک^۲ این را بر منبر می‌گفت»

این قول نزد اهل سنت بی‌ارزش و فاقد اعتبار است^۳ ولی حکام بنی امیه می‌توانستند چنین کنند، به جای رقیب تراشی می‌توانستند احادیث را تبدیل کنند، هارون را به قارون بدل کنند!

نجاح می‌گوید: معاویه، سمره بن جندب را اجیر کرده بود که آیاتی را به منظور ذم علی به او نسبت دهد و آیاتی را برای مدح قاتل علی به ابن ملجم نسبت دهد؛ ولی در حال حاضر هیچ قولی در این مورد در دسترس نیست و احدی از مفسرین را نمی‌شناسیم که آیه ۲۰۷ بقره را در شان ابن ملجم بدانند! اگر سمره بن جندب چنین خطابه ای ایراد کرده بود، بازتاب آن باید در کتب ما موجود می‌بود ولی چرا چنین نیست؟ چرا احدی احتمال نمی‌دهد که آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ بقره در شان علی باشد؟ آیا جوابی غیر از این وجود دارد که نجاح دروغگو و دروغ دوست است؟؟

نه تنها معاویه چنین کاری نکرده بلکه او از کسانی است که فضایل حضرت علی را روایت کرده است!

معاویه، حضرت علی را می‌ستاید

۱- ابن بطریق و ملا باقر مجلسی و دیگران می‌نویسند: «سَأَلَ رَجُلٌ مُعَاوِيَةَ عَنِ مَسْأَلَةٍ

۱- گویند، قارون پسر عموی حضرت موسی علیه السلام بوده است!... والله اعلم

۲- از خلفای بنی مروان و جانشین و فرزند عبدالملک بن مروان است.

۳- حافظ ابوبکر خطیب که این روایت را نقل کرده، خود می‌گوید: «عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ الصَّحَّاحِ كَانَ مَعْرُوفًا بِالْكَذِبِ فِي الرَّوَّايَةِ، فَلَا يَصِحُّ الْاِحْتِجَاجُ بِقَوْلِهِ» (تهذیب الکمال للمزی ج ۵ ص ۵۷۷، مؤسسه الرساله - بیروت)

فَقَالَ سَلْ عَنْهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَوْلُكَ فِيهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَوْلِ عَلِيٍّ قَالَ بَشَسَ مَا قُلْتَ بِهِ وَلَوْ مَ مَا جِئْتَ بِهِ لَقَدْ كَرِهْتَ رَجُلًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعُرُّهُ الْعِلْمَ عَرًّا لَقَدْ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ مَيِّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْأَلُهُ فَيَأْخُذُ عَنْهُ وَ لَقَدْ شَهِدْتُ عُمَرَ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ قَالَ هَاهُنَا عَلِيٌّ قُمْ لَا أَقَامَ اللَّهُ رَجُلَيْكَ وَ مَحَا اسْمَهُ مِنْ الدِّيْوَانِ^۱.

یعنی: «مردی از معاویه پرسشی کرد. معاویه گفت: از علی بن ابیطالب بپرس زیرا او آگاه‌تر است.

مرد گفت: ای معاویه گفتار تو و پاسخت در این مسأله برای من محبوب‌تر است از پاسخ و گفتار علی!

معاویه گفت: بد حرفی زدی و اندیشه اشتباهی داری، تو از گفتار مردی اظهار ناخرسندی کردی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را از دانش و علم سیراب می‌کرد و به او فرمود: تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست. عمر بن خطاب از علی می‌پرسید و به سخنش عمل می‌کرد و من خود شاهد بودم که هرگاه مشکلی برای عمر پیش می‌آمد می‌گفت: آیا علی اینجا هست و حضور دارد؟؟

آنگاه معاویه به آن مرد گفت: برخیز که خداوند دو پایت را زمین گیر کند و دستور داد نام او را از دیوان سهمیه بیت المال حذف کنند!!!»

اگر معاویه دستور به لعن علی داده بود و اگر دستور میداد احادیثی علیه او بتراشند و از همه مهمتر اگر او را تکفیر می‌کرد! چرا شخص سائل به معاویه نگفت: یا ایها الامیر!

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۶۶، ح ۴۰؛ العمدة ابن البطریق صص ۱۳۶-۱۳۷. قم؛ الطرائف ابن طاووس صص ۵۲-۵۳. قم؛ حلیة الابرار هاشم بحرانی ج ۲ ص ۴۲۴. قم؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۴ صص ۱۷۰-۱۷۱. بیروت؛ بحر الفوائد للکلاباذی ص ۳۱۲.... با دو سند متفاوت.

تو او را لعن می‌کنی! او را تکفیر می‌کنی، آنوقت من بدبخت که رأی تو را از رأی علی بیشتر دوست میدارم سزاوار این همه مذمت و نفرینی اینچنینی هستم؟
 اگر معاویه دستور به سب و لعن و جعل حدیث علیه حضرت علی داده بود، بدون شک آن شخص در جواب می‌گفت: تو که لالایی بلدی چرا خودت خوابت نمی‌برد؟! خودت حضرت علی را لعن می‌کنی و ما را مجبور می‌کنی که لاعن علی باشیم، حال از سخن من ناراحت می‌شوی و من را توبیخ می‌کنی؟ مگر حرف من بیشتر از لعن کردنی بود که تو ما را به آن امر می‌کنی؟ پس چرا به من می‌گویی: خدا دو پایت را زمین گیر کند؟!!

مگر می‌شود خمینی بر روی منبر مرگ بر شاه بگوید و مردم را نیز ترغیب کند که چنین بگویند، ولی کسی را که فقط بگوید: «شاه آدم پرخوری بود» توبیخ و مجازات کند؟!!

حال این روایت را نیز بخوانید:

۲- «نقل است که ابو مسلم خولانی (به عنوان سفیر از سمت حضرت علی) به اتفاق تنی چند نزد معاویه آمدند و به او گفتند: «تو با علی در جنگ و نزاع هستی و با وی مبارزه می‌کنی، آیا تو مانند او هستی؟» معاویه گفت: «لَا وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنِّي، وَأَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنِّي...» = «خیر، به خدا سوگند من می‌دانم که او از من بهتر است و او برای خلافت از من شایسته‌تر است...»^۱.

شاید بگویید: «این‌ها در مورد زمانی است که حضرت علی علیه السلام در قید حیات بود» می‌گویم: مگر غیر این است که می‌گویید: معاویه در حیات علی او را لعن می‌کرده؟! مگر نمی‌گویید او را تکفیر می‌کرده؟ خب! اگر لعن و تکفیری در کار بود، ابومسلم خولانی می‌بایست خطاب به معاویه می‌گفت: تو هر روز علی را لعنت می‌کنی و او را کافر می‌خوانی و یاران تو نیز چنین می‌کنند، حال می‌گویی که او از تو بهتر است؟ چرا

۱- سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۱۴۰ محقق می‌گوید: روایانش ثقه و مورد اعتماد هستند.

یک بام و دو هوا یا ابن ابی سفیان؟

ولی می‌دانیم که چنین نگفت! و البته روایاتی نیز در دست است که مربوط به بعد از شهادت سیدنا علی است.

۳- عاملی از ابوالحجاج البلوی نقل می‌کند: «وقتی خبر شهادت علی به معاویه رسید معاویه گفت: «لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن أبي طالب»^۱.

یعنی: «با مرگ پسر ابوطالب، علم و فقه هم مرد!»

و در خبر مشابهی اینچنین آمده: «لَمَّا جَاءَ خَبْرُ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ جَعَلَ يَبْكِي، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَتَبْكِيهِ وَقَدْ قَاتَلْتَهُ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّكَ لَا تَدْرِينَ مَا فَقَدَ النَّاسُ مِنَ الْفَضْلِ وَالْفِقْهِ وَالْعِلْمِ»^۲.

یعنی: «وقتی که خبر کشته شدن سیدنا علی به معاویه رسید، شروع به گریه کرد، زنش به او گفت: «آیا بخاطر او گریه می‌کنی در حالیکه با او می‌جنگیدی؟!» گفت: «وای بر تو، تو نمی‌دانی که مردم چه فضل و فقه و دانشی را از دست دادند!»

اگر انکار فضائی در کار بود و یا لعن کردنی در بین بود، همسرش باید می‌گفت: چه شده؟ آیا هذیان می‌گویی؟! دیروز که او را لعنت می‌کردی، حالا چه شده که...

۴- در روایت موثقی نقل است که معاویه در دوران خلافتش از ضرار صدائی (از یاران علی) خواست که علی را برایش توصیف کند، ضرار گفت: «ای امیرالمؤمنین مرا از این کار معاف کن!» معاویه گفت: «حتماً باید او را توصیف کنی!» گفت: «حال که حتماً باید او را توصیف کنم، پس می‌گویم؛ بخدا بسیار دوراندیش و قدرتمند بود، همیشه سخن فیصله بخش می‌گفت، عادلانه حکم می‌کرد، دانش از همه جوانبش فوران می‌کرد،... شهادت می‌دهم که گاهاً دیده‌ام،

۱- الانتصار عاملی ج ۶ ص ۲۰۵ - بیروت

۲- البداية والنهاية ج ۸ ص ۱۳۹، ابن کثیر - دار احیاء التراث العربی

در حالیکه شب پرده‌اش را پایین آورده بود و ستارگان رو به کاهش گذاشته بودند، ریش خود را در دست گرفته بود، و همچون شخص سالم شتابزده و بی‌قرار بود، ولی غمگین و گریان می‌گفت: «ای دنیا، دیگری را فریب بده! خود را به سوی من عرضه کرده‌ای یا شوق و علاقه به من داری؟ بعید است، بعید است. من تو را سه طلاقه کرده‌ام، که رجعتی در آن طلاق نیست، پس عمر تو کوتاه است و کم ارزش هستی، آه و ناله از کمبود توشه و دوری سفر و وحشتناکی راه...».

آنگاه معاویه به گریه افتاد، و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ، كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكِ» = «خدا رحمت کند ابوالحسن را، (بخدا همین‌گونه بود)» پس ای ضرار تو تا چه اندازه بر او غمگین هستی؟! گفت: «همچون کسی غمگین هستم که فرزندش را در دامانش سر بریده‌اند!»^۱

معاویه به گریه می‌افتد و سخنان «ضرار» را تایید می‌کند و ضرار به او نمی‌گوید: اگر چنین است، پس چرا او را لعنت می‌کنی و دستور می‌دهی او را لعنت کنند؟ و چرا او را کافر می‌خوانی و علیه او روایت جعل می‌کنی؟

به همین تعداد روایت بسنده می‌کنیم و به سخن بعدی نجاج می‌پردازیم؛ وی می‌گوید: «نشر مناقب دروغین در شأن ابوبکر از طرف معاویه، بخاطر محبت و برای بالا بردن شأن و منزلت وی نبود، بلکه صرفاً برای پائین آوردن شأن و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاک وی صورت می‌گرفت»^۲.

۱- بحار الانور مجلسی ج ۳۳ صص ۲۵۰-۲۵۱؛ کشف الغمه الاربلی ج ۱ ص ۹۵-قم؛ کشف الیقین حلی صص ۱۱۶-۱۱۷؛ مناقب الإمام أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان الکوفی ج ۲ صص ۵۱ و ۵۲-قم؛ کنز الفوائد کراچکی ص ۲۷۰-قم؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ج ۳ صص ۱۱۰۷-۱۱۰۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۲۴ ص ۴۰۲-بیروت و....

۲- باب ششم، فصل ۱.

حال اگر این نوشته... به رجز خوانی‌های یک فرد مست شبیه نیست به چه شبیه است؟؟

در محلی می‌گوید: ماجرای هجرت و غار را بنی امیه برای این ساخت تا فضیلتی باشد در برابر غدیر!! (یعنی ابن بکر^۱ هم می‌توانست با استناد به هجرت خلافت خود را ثابت کند!!)

الان می‌گوید معاویه می‌خواسته مقام نبی اکرم را تنزل دهد!!! حال بین این دو را جمع کنید، می‌توانید؟؟

توضیح بیشتر: اگر مقام پیامبر تنزل پیدا کند دیگر همراهی با او چه نفعی خواهد داشت؟ دیگر چه نفعی خواهد داشت که پیامبر شخصی را «صدیق» لقب داده باشد؟؟ شخصی که مقامی ندارد، داماد او بودن چه نفعی دارد که بخواهند این ماجرا را جعل کنند؟؟

واقعاً که با رئیس انجمن مجانبین طرف هستیم!

این نجاح در همین کتاب چنین می‌نویسد: «و ذهبی در نوشته‌های خود معروف به همین شیوه بوده است، و او در قریشی و اموی بودن حتی از قریشیان و امویان نیز بالاتر بود»

ج: توئی که ذهبی را از امویان هم بدتر می‌دانی و در مورد امویان گفتی که علی را کافر می‌دانسته‌اند و کافر بودن حضرت علی را نشر میدادند، حال چطور است که ذهبی فضایل علی را مکتوب می‌دارد؟ چطور است که از فرزندان او به نیکی یاد می‌کند؟؟ علی را امیر المومنین می‌داند، حسن را امام می‌نامد و حسین را سید جوانان اهل بهشت؟؟ او در این باب، زیاد سخن گفته و ما به اندازه لازم جواب گفتیم و لازم نمی‌دانیم بیشتر بنویسیم چرا که به موضوع این نوشتار چندان مربوط نیست.

۱- شخصیتی که نجاح ادعا می‌کند، یار غار اصلی است!

نجاح طائی: روایات صحیح و متواتر می گوید که ابوبکر یار غار نبوده!

بزرگترین خیانت، نجاح طائی، این است که در ابتدای کتابش می گوید: «و این کتاب قضیه حضور ابوبکر در غار را به صورتی علمی و مستند به روایات صحیح و متواتر و شواهد و قرائن فراوان رد کرده و از پایه و اساس ویران می نماید.»

و می گوید: «این کتاب واقعیت و حقیقت قضیه غار را مطابق با کتاب و سنت و با تائید عقل و فطرت و دور از هرگونه دروغ و افتراء حزبی و حکومتی بیان می نماید.»

این سخن وی را در حین مطالعه این نوشتار به یاد داشته باشید زیرا بارها بار خواهید دید که او نه تنها به روایات صحیح و متواتر استناد نکرده بلکه به روایات عجیب و غریب و کذب هم استناد می کند نه تنها به روایات کذب استناد می کند، بلکه همین روایات را نیز تحریف می کند و گاهی نیز قیچی و ساتور برداشته و روایات را قیچی و تکه تکه می کند تا شاید که بتواند مراد خودش را از آن کسب کند!

و اما دلایل عقلی و علمی ایشان را نیز خواهیم دید که او هن من بیت العنکبوت است!

شخصی به نام عبد الله بن بکر وجود خارجی ندارد

نجاح طائی بارها از شخصی به نام «عبد الله بن بکر» نام می برد و او بازیگر نقش اول فیلمنامه ایست که او به قلم آورده است.

جناب مخترع کبیر مدعی است که «عبد الله بن بکر» همان شخصی است که همراه پیامبر در غار و راهنمای او در راه بوده است. اما خوب است که بدانید چنین شخصی با این اسم (در آن تاریخ) وجود خارجی ندارد، در هیچ کدام از کتب تاریخ و تراجم و طبقات و انساب و... از او نامی نیست. بله! شخصی به عنوان راهنمای سفر نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته ولی احدی به جز نجاح نگفته که نام او «عبد الله بن بکر» بوده است!!

اسم و رسم آن راهنما در روایات و کتب مختلف به صورت‌های گوناگونی درج شده است، از جمله:

عبد الله بن اریقط^۱؛ عبد الله بن اریقد؛ عبد الله بن ارقط^۲ یا عبد الله بن ارقد یا عبد الله بن أرقم و بعضی او را لیث بن عبدالله بن اریقط گفته‌اند و بعضی نام او را اریقط^۳ و بعضی رقیط^۳ پنداشته‌اند.

بعضی او را «لیثی» و بعضی «دئلی» یا «دؤلی» یا «دیلی» یا «دئل» یا «دیل» و بعضی «عدوی» و بعضی «بنی دیل بن بکری» نوشته‌اند!!

بعضی «اریقط» را نام پدرش پنداشته بعضی چون حلبی و برزنجی نام مادر او را «اریقط» دانسته‌اند و بعضی نیز نام خودش را «اریقط»^۴ یا «رقیط»^۵ دانسته‌اند! که در لابلاهی تمام این اختلافات، متاخرین و غالب متقدمین «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَرَيْقَطِ اللَّيْثِيِّ» را صحیح‌تر می‌دانند.^۶ و الله اعلم

حال بین تمامی این اقوال و این اختلافات در عجبم که جناب نجاح، «عبد الله بن بکر» را از کجا آورد!!! بیائید، ببینیم منبع این اختراع او کدام تألیف و کدام مؤلف است! او در باب ۳ فصل دوم با عنوان «عبدالله بن بکر کیست؟» روایتی را از بحار الانوار مجلسی و اعلام الوری طبرسی و کمال الدین صدوق نقل می‌کند.

-
- ۱- و گفته‌اند اریقط نام مادرش بوده است! (سیره حلبی) و همینطور الکوکب الأنور از برزنجی
 - ۲- فروغ ابدیت ص ۴۲۰، آیت الله جعفر سبحانی؛ سید المرسلین (ترجمه فروغ ابدیت به عربی)، ج ۱ ص ۶۰۳، مترجم: جعفر الهادی - قم
 - ۳- مستعذب الإخبار بأطیب الأخبار (پاورقی) ص ۲۳۱، ابو مدین فاسی - بیروت
 - ۴- فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی ص ۴۲۰؛ سید المرسلین، ج ۱ ص ۶۰۳، مترجم: جعفر الهادی - قم
 - ۵- مستعذب الإخبار بأطیب الأخبار (پاورقی) ص ۲۳۱، ابو مدین فاسی - بیروت
 - ۶- خطیب بغدادی در «الأسماء المبهمة في الأنباء المحکمة» ج ۳ ص ۱۸۳ به همین شکل ضبط کرده است. و غالب دانشمندان اسلامی نیز به همین شکل از او یاد کرده‌اند.

روایت به نقل از «نجاح»، چنین است: «إذ التقى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بعبدالله بن أريقط بن بكر في جبل ثور فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يا ابن أريقط أأتمنك على دمي؟»

فقال ابن بكر: إذا والله أحرسك وأحفظك ولا أدلّ عليك فأين تريد يا محمد؟ قال محمد (صلى الله عليه وآله وسلم): يثرب. قال ابن بكر: لأسلكنّ بك مسلکاً لا يهتدي فيها أحد.

یعنی: «و چون عبدالله بن اریقط بن بکر در کوه ثور با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد حضرت فرمود: ای فرزند اریقط آیا تو را بر جان خود ایمن بدانم؟ ابن بکر گفت: بنابراین سوگند به خدا که تو را حفظ و حراست می‌نمایم و احدی را بر تو آگاه نمی‌کنم، ای محمد کجا می‌خواهی بروی؟ محمد صلی الله علیه و آله فرمود: یثرب!»

ابن بکر گفت: تو را از راهی خواهم برد که احدی بدان راه نیابد»
حال ببینیم این مخترع کبیر در نقل این روایت چه تلبیسی به کار برده است:
این روایت در بحار الانوار ج ۱۹ ص ۶۹ (همان آدرسی که داده و همان چاپی که از آن نقل کرده) به این شکل آمده است:

«فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَأَقْبَلَ رَاعٍ لِبَعْضِ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ ابْنُ أُرَيْقِطٍ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ أُرَيْقِطٍ أَأَتَمِنُكَ عَلَى دَمِي فَقَالَ إِذَا وَاللَّهِ أَحْرُسُكَ وَ أَحْفَظُكَ وَ لَا أَدُلُّ عَلَيْكَ فَأَيْنَ تُرِيدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ يَثْرِبَ قَالَ لِأَسْلِكَنَّ بِكَ مَسْلَكًا لَا يَهْتَدِي فِيهَا أَحَدٌ»
آیا اثری از «عبد الله بن اریقط بن بکر» یا از «ابن بکر» یا از «بکر» وجود داشت؟؟؟
مجلسی این روایت را از اعلام الوری طبرسی نقل کرده یعنی منبع اصلی اعلام الوری است پس ما به منبع اصلی سر می‌زنیم.

اعلام الوری طبرسی ج ۱ ص ۱۴۸ (همان آدرس و دقیقاً همان چاپ):

«و أقبل راع لبعض قریش یقال له: ابن اریقظ فدعاه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَالَ لَهُ: «يَا ابْنَ اَرِيْقِظْ اَءَتَمَنِّكَ عَلٰى دَمِيْ؟». قَالَ: اِذَا وَ اللهُ اَحْرَسَكَ وَ اَحْفَظُكَ وَ لَا اَدَلُّ عَلَيْكَ، فَاَيْنَ تُرِيدُ يَا مُحَمَّدُ؟ قَالَ: «يَثْرِبُ». قَالَ: وَ اللهُ لَأَسْلُكَنَّ بِكَ مَسْلَكَ لَا يَهْتَدِي فِيهِ أَحَدٌ.»

دوباره می‌پرسم: آیا اثری از «ابن بکر» دیدید؟؟ دقت کنید، شاید چشمان من کم سو شده است! مهم نیست؛ هنوز یک کتاب مانده، جای امیدی هست!
منبع سوم «کمال الدین شیخ صدوق ص ۵۶ چاپ قم» است که در متن کتاب چیزی در این مورد نیست ولی در پاورقی، همان متن فوق از کتاب اعلام الوری نقل شده است و اثری از «ابن بکر» نیست!!!

در اصل، تنها یک منبع واحد است که هم «مجلسی» و هم «محقق کتاب کمال الدین شیخ صدوق» از همان منبع استفاده کرده‌اند ولی با این حال آن دو منبع را نیز بررسی کردیم تا به خوبی دست این متفکر فرهیخته اسلامی رو شود!!!
نکته: در ادامه همین روایت که مورد استناد نجاج طائیس، آمده است:

«فَأَيْنَ تُرِيدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ يَثْرِبَ قَالَ لَأَسْلِكَنَّ بِكَ مَسْلَكَ لَا يَهْتَدِي فِيهَا أَحَدٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ عَلِيٌّ وَ بَشْرُهُ بَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِي فِي الْهَجْرَةِ فَهَيِّئْ لِي زَادًا وَ رَاحِلَةً وَ قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ أَنْتَ أَسْمَاءُ ابْنَتِي وَ قُلْ لَهَا تُهَيِّئْ لِي زَادًا وَ رَاحِلَتَيْنِ...»^۱

یعنی: «ابن اریقظ گفت: قصد کنجا را داری ای محمد؟ فرمود: یثرب، گفت: به خدا قسم که راهی را به تو نشان می‌دهم که هیچ کس تو را پیدا نکند... پس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله به او فرمود: علی را پیدا کن و به او بشارت بده که خداوند به من اجازه هجرت داده است و بگو که مرکب و زاد و توشه راه را فراهم کند. ابو بکر به او (به ابن

۱- بحار الانوار ج ۱۹ ص ۶۹ - ۷۰، اعلام الوری ج ۱ ص ۱۴۸ - ۱۴۹

اریقط) گفت: دخترم اَسْمَاء را پیدا کن و به او بگو: که دو مرکب و زاد و توشه را برای من فراهم کند...».

پس طبق همین روایت که دست آویز «نجاح» مسکین است، زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با «ابن اریقط» صحبت می‌کرده ابوبکر هم همراهش بوده است! در همین ابتدا او هم دروغ گفته هم روایت را تحریف فرموده و هم آن را قیچی کرده است!

برای اختتام این بخش شما را دعوت می‌کنم، باری دیگر این نوشته جناب نجاح را بخوانید:

«إذ التقى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بعبدالله بن أريقط بن بكر في جبل ثور فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يا ابن أريقط أأتمنك على دمي؟ فقال ابن بكر: إذاً والله أحرصك وأحفظك ولا أدلّ عليك فأين تريد يا محمد؟ قال محمد (صلى الله عليه وآله وسلم): يثرب. قال ابن بكر: لأسلكن بك مسلماً لا يهتدي فيها أحد»^۱.

یعنی: «و چون عبدالله بن اریقط بن بکر در کوه ثور با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد حضرت فرمود: ای فرزند اریقط آیا تو را بر جان خود ایمن بدانم؟ ابن بکر گفت: بنابراین سوگند به خدا که تو را حفظ و حراست می‌نمایم و احدی را بر تو آگاه نمی‌کنم، ای محمد کجا می‌خواهی بروی؟ محمد صلی الله علیه و آله فرمود: یثرب! ابن بکر گفت: تو را از راهی خواهم برد که احدی بدان راه نیابد»

او از قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که خطاب به آن راهنما گفت: «یا ابن اریقط أأتمنك على دمي؟» = ای «ابن اریقط» آیا تو را بر جان خود ایمن بدانم؟؟

۱- باب ۳ فصل دوم با عنوان «عبدالله بن بکر کیست؟»

دقت کنید، رسول خدا او را «ابن اریقط» خواند ولی «مکتشف عصر ما» در خط بعدی او را «ابن بکر» می نامد!!! آیا تناقض از این بیشتر و جهالت از این بالاتر ممکن است؟؟!

تبدیل «ابن اریقط» به «ابن بکر» توسط نجاح طائی

با وجود اینکه در باره نام پدر یا مادر آن راهنما اختلاف است ولی احدی نگفته که نام پدر یا مادر وی «بکر» بوده تا بتوانیم آن را «ابن بکر» بنامیم!!^۱ تاکید می کنم! احدی نگفته «عبدالله فرزند بکر» بوده، حتی کسی نگفته نام جدش بکر بوده! البته جناب مخترع کبیر را قلم بگیرید!

خود «نجاح» در کتاب دیگرش به نام «السیرة النبویة» می نویسد:

«و مرّ رسول الله صلی الله علیه و اله وسلّم و عبد الله بن اریقط بن الدیل بن بکر بخیمة ام معبد...»^۲.

خود او نام آن راهنما را به این شکل «عبد الله بن اریقط بن الدیل بن بکر» ضبط کرده است، یعنی اگر قول او را صحیح بدانیم اینگونه می شود که «بکر» «پدر جد عبد الله» بوده است!

حال ببینید این «نجاح» چقدر جاهل است که «پدر عبدالله» را نمی بیند «پدر بزرگ» او را نمی بیند و به «پدر پدر بزرگش» چسبیده است!! آن هم در حالیکه تا به حال احدی، این اریقط را به غیر از پدرش به کسی دیگر نسبت نداده است.

۱- بله در تاریخ داشته ایم که شخصی را به پدر بزرگش نسبت داده اند؛ مانند: ابو عبیده بن جراح، ولی خواهید دید که در مورد ابن بکر نه تنها کسی چنین نکرده بلکه اصولاً غیر منطقی است که چنان کند زیرا که «بکر» نه تنها پدر او نیست، بلکه نه جد او و نه حتی جد جد او هم نیست!!!!

۲- السیرة النبویة (للنجاح الطائی) ص ۲۷۲

من «ابوبکر بن حسین بن احمد بن عبد الله» هستم ولی احدی مرا «ابوبکر بن عبد الله» نمی خواند، بلکه گفته می شود: «ابوبکر بن حسین» و این کاملاً طبیعی است ولی ادعای او چون شاهی در تاریخ ندارد به اختراعات مخترعین بیشتر شبیه است! البته لازم به ذکر است که: آنانکه نسب او را به بنی بکر نسبت داده اند، آن را چنین نوشته اند:

«رجلا من بني الدئل بن بکر» یعنی مردی از طایفه «دئل بن بکر» نه اینکه «دئل» جد او باشد!

دکتر ابراهیم آیتی شیعی می نویسد: «عبد الله بن أریقظ لیتی دیلی هم گفته می شود. پدر این عبد الله از طایفه بنی دیل بن بکر بن عبد مناه بن کنانه و مادرش از بنی سهم بن عمرو بود.»^۱

این نسب را به شکل کاملتر نیز ثبت کرده اند:

«النَّفْثَانِي: نسبة إلى نفاثة بن عدي بن الدليل بن بکر. واسمه عبد الله بن أریقظ»^۲.

یعنی اگر واسطه دیگری در این بین نباشد (که ظاهراً هست) نسب او را باید چنین بنویسیم: «عبد الله بن أریقظ بن نفاثة بن عدي بن الدليل بن بکر (بن عبد مناه بن کنانه (بن خزیمه))» یعنی جناب نجاح دو نفر را از قلم انداخته و قسمتی از نسب او را بلعیده و «بکر» را که «پدر جد جد» او می باشد به جای پدر آن راهنما جا زده است!^۳

جناب مخترع کبیر در کتاب «السيرة النبوية» می نویسد:

۱- تاریخ پیامبر اسلام (فارسی) پاورقی ص ۲۱۸، دکتر محمد ابراهیم آیتی - تهران

۲- العثمانیه للجاحظ پاورقی ص ۵۳ - مصر

۳- چطور است که مرا «ابوبکر بن آدم» بخوانند، چرا که هر چه باشد من هم از نسل «آدم» می باشم و طبق روش «نجاح» حذف واسطه ها بدون شاهد تاریخی، بلا اشکال است!

«عبد الله بن اریقط بن بکر دلیله و هو الذی صحبه فی الغار و السفر. ثم جعل المحرفون متأخراً أباً بکر بدل ابن بکر....»^۱.

یعنی: «عبد الله بن اریقط بن بکر راهنمای پیامبر بود و او همان است که یار غار و همسفرش بود ولی تحریف کنندگان ابا بکر را به جای ابن بکر قرار دادند!»
در این قول نام آن راهنما را مختصر کرد و عبد الله بن اریقط بن **دیل** بن بکر را به عبد الله بن اریقط بن بکر تبدیل کرد و «دیل» را به خودش تخفیف داد!! و این «اریقط» که در قول قبلی نجاح فرزند «دیل» بود با شعبده‌ای فرزند «بکر» شد!! البته شعبده بازی‌های جناب نجاح هنوز تمام نشده است و خواهیم دید که او چگونه با قلمش ما را مات و مبهوت خودش خواهد کرد؛ چنانکه می‌نویسد: «**فریبکاران حزب قریش، اقدام به اجرای نقشه تغییر در نام ابوبکر نمودند، تا نام وی موافق نام عبدالله بن بکر گردد**»^۲.

در قول بالایی پاک کنش را در آورده و این بار «عبدالله بن اریقط بن بکر» را به «عبدالله بن بکر» تبدیل کرد و «اریقط» را نیز از رده خارج نمود!! یعنی «عبدالله» که فرزند «اریقط» بود در این نقل فرزند بلا واسطه «بکر» شد!!
گمان نکنید که او چوب جادویی و پاک کنش را به کناری نهاده است! خیر؛ زورش که نمی‌آید، باز هم شعبده می‌کند!! به همین دلیل در سکانس‌های مختلف از آن راهنما به این شکل = «ابن بکر» یاد می‌کند، مثلاً می‌نویسد:

«و در هنگام رسیدن کفار به غار، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه رفیق خود **ابن بکر** بسر می‌برد...»^۳

۱- السیرة النبویة (للنجاح الطائی) ص ۲۶۷

۲- آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟ باب ۶ فصل دوم با عنوان «دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا (ص) همراه با ابن بکر، نه ابوبکر»

۳- باب ۶ فصل ششم با عنوان: «ساختن قصه دروغین حضور ابوبکر و... در غار»

نام یکی از فصول کتابش چنین است: «دلایل اثبات مهاجرت رسول خدا (ص) همراه با ابن بکر، نه ابوبکر»^۱.

نام یکی دیگر از فصول کتابش: «ابن بکر خانواده ابوبکر را از مکه به مدینه آورد»^۲ شاید بگویید: «نجاح بنده خدا خواسته مختصر نویسی کند به همین دلیل تنها به «ابن بکر» بسنده کرده است»

می‌گوییم: مختصر «عبد الله بن أریقظ بن نفاثة بن عدی بن الدیل بن بکر» می‌شود = «ابن اریقظ» نه «ابن بکر»؛ و این را تمامی عقلا می‌پسندند و اگر قرار باشد کسی به عنوان «ابن بکر» شناخته شود آن شخص «دیل بن بکر» است نه «نبیره» او! اما این شیادی و این پله پله حذف واسطه‌ها به چه منظور بود؟؟ چرا نجاح در کل کتابش «نفاثة بن عدی» را خط زده و بعد از آن دیل را خط زد و در جایی اریقظ را و سپس عبدالله را؟؟^۳

جواب: او این مراحل را طی کرد تا بتواند این ادعا را بکند: «جعل المحرفون متأخرا أبا بکر بدل ابن بکر»^۴ = تحریف کنندگان «ابا بکر» را به جای «ابن بکر» قرار دادند!

۱- باب ۶ فصل دوّم

۲- باب ۷ فصل سوم

۳- اگر بگوییم: او نسبت به بعضی از این واسطه‌ها نا آگاه بوده، دلیل ناشیانه ای تراشیده‌ایم زیرا که وی، اصل کتابش بر وجود شخصی با نام «ابن بکر» می‌چرخد و ممکن نیست سر سری از کنار این شخصیت گذشته باشد! و اگر بگویید: چرا خیلی از نویسندگان؛ خیلی از واسطه‌ها (مانند نفاثة) را از قلم انداخته‌اند؛ می‌گوییم: آنان در این مورد تحقیق نکردند تا هر چه بیشتر به اصل نسب آن راهنما دست پیدا کنند ولی «نجاح» چنانکه گفته شد حول این شخصیت؛ پژوهش‌هایی داشته است؛ و از طرفی آن مولفین هر چه باشند هیچ گاه نسب‌های قطعی را ساقط نکرده‌اند و «عبد الله بن اریقظ» را «ابن بکر» نوشته‌اند و این اختراعی جدید، از مخترع کبیر است.

۴- السیرة النبویة (للنجاح الطائی) ص ۲۶۷

بله، او می‌خواست ذهن‌ها را به این وهم بیاورد که آن راهنما معروف به «ابن بکر» بوده و همه او را با شهرت «ابن بکر» می‌شناختند، تا بتواند بگوید بعدها به جای «ابن بکر» ابی بکر نهادند! و جای «ن» را با «ی» عوض کردند؛ ولی چنانکه قبلاً مشخص شد کسی چنین شخصی را نمی‌شناسد بلکه چنانکه از طبرسی و مجلسی نقل شد او «ابن اریقط» است نه ابن بکر!!

* چنانکه قبلاً گفتیم: در مورد والد یا والدۀ او اختلافاتی وجود دارد ولی احدی نگفته نام آنان «بکر» بوده است! و برای اینکه خواننده را خاطر جمع کنیم از امهات کتب شیعه که به این واقعه اشاره کرده‌اند شواهدی مطرح می‌کنیم تا آنان نیز مه‌ری باشند بر دهان مخترع کبیر!

۱- ابن عقده کوفی (متوفی ۳۳۳هـ): «ودلیلهم ابن اریقط»^۱.

۲- قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳هـ): «... و عبد الله ابن اریقط إليه ليمضوا معه إلى المدينة...»^۲.

۳- ابن طیفور (م ۳۸۰هـ): «ودليلها الليثي عبد الله بن اریقط»^۳

۴- ابن حمزه الطوسی (م ۵۶۰هـ): «ودليلها الليثي عبد الله بن اریقط»^۴.

۵- قطب الدین راوندی (م ۵۷۳هـ): «لبعض قریش يقال له: ابن اریقط»^۵.

۶- ابن شهر آشوب (م ۵۸۸هـ): «وَدَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَرِيْقَطَ اللَّيْثِيِّ»^۶.

۱- فضائل أمير المؤمنين ع، ص: ۱۸۰ ابن عقده کوفی .

۲- شرح الاخبار ج ۱ ص ۲۵۹، قاضی نعمان _ قم.

۳- بلاغات النساء ص ۴۳، ابن طیفور _ قم.

۴- الثاقب فی المناقب، ابن حمزه ص ۸۵ _ قم.

۵- قصص الانبياء ص ۳۳۴، قطب الدین راوندی _ موسسه الهادی.

۶- مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۱۶۴، ابن شهر آشوب _ قم.

- ۷- ابن یوسف حلّی (م ۷۰۵هـ): «معهُ أبو بکر و عامر بن فہر مولیٰ أبی بکر و عبد اللہ بن أریقط»^۱.
- ۸- علامہ حلّی (م ۷۲۶هـ): «استأجر عبد اللہ بن ارقط لیدلہ علی طریق»^۲.
- ۹- حسین جرجانی (قرن ۸): «و چون برفتند چہار کس بودند... و عبد اللہ بن اریقط اللیثی»^۳.
- ۱۰- محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱هـ): «ودلیلہم عبد اللہ ابن أریقط اللیثی»^۴.
تا اینجا مختصری بود از قدیم‌ترین مصادر شیعه، اکنون چندی از مصادر متاخرین را عرضه می‌کنیم تا کار را محکمتر کرده باشیم!
- ۱- محدث قمی (م ۱۳۵۹هـ): «عبد اللہ بن أریقط (أرقطّ به روایت طبری) در خدمت آن حضرت بودند»^۵.
- ۲- سید محسن امین (م ۱۳۷۱هـ): «ودلیلہم اللیثی عبد اللہ بن أریقط»^۶.
- ۳- هاشم معروف الحسنی (م ۱۴۰۴هـ): «و کان الدلیل عبد اللہ بن اریقط اللیثی».
- ۴- شہاب الدین مرعشی (م ۱۴۱۱هـ): «ودلیلہا عبد اللہ بن أریقط اللیثی»^۷.
- ۵- محمد حسین طباطبایی (م ۱۴۱۲هـ): «واقبل راع لبعض قریش یقال لہ ابن أریقط»^۸.

۱- العدد القویة ص ۱۲۰، علی بن یوسف حلّی - مکتبه مرعشی.

۲- تذکرۃ الفقہاء للحلی، ج ۲ ص ۳۰۵ ط.ق.

۳- جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (فارسی) ج ۴ ص ۷۳، ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی - تہران.

۴- بحار الانوار، مجلسی ج ۱۸ ص ۴۳ و ج ۱۹ ص ۹۸ و ج ۲۲ ص ۲۵۱ - بیروت.

۵- منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل (فارسی)، محدث قمی ج ۱ ص ۹۸ - قم.

۶- اعیان الشیعه، سید محسن امین ج ۱ ص ۳۳۸ - بیروت.

۷- شرح إحقاق الحق، مرعشی ج ۲۱ ص ۲۹۰ - مکتبه مرعشی، قم.

۸- تفسیر المیزان، طباطبایی ج ۹ ص ۲۹۳ - قم.

۶- محمد هادی غروی (معاصر): «وخرج رسول الله من الغار وأخذ به ابن أريقط على طريق نخلة»^۱.

۷- محمد ریشه‌ری (معاصر): «ودليلهما الليثي عبد الله بن أريقط»^۲ و «ودليلهم ابن أريقط»^۳.

۸- سیدحسن ابطحی (معاصر): «نیمه‌ی شب سوّم «عبدالله بن اریقط» دو شتر به در غار آورد»^۴.

۹- علی میرشریفی (معاصر): «رسول خدا عبد الله بن اریقط را که از چوپانان قریش بود...»^۵.

۱۰- هاشم محلاتی (معاصر): «همانروز عبد الله بن ارقط را- و برخی عبد الله بن اریقط گفته‌اند- که در زمره مشرکین و از طائفه بنی دئل بن بکر بود»^۶.

تا اینجا از ده نفر از متقدمین و ده نفر از متاخرین نقل قول شد که هر ۲۰ نفر آن‌ها او را «عبدالله» دانسته و فرزند «اریقط» یا «ارقط» نوشته‌اند!! حال جناب نجاح، «ابن بکر» را از کجا آورده؟ ما نفهمیدیم!

حضرت علی رضی الله عنه در بستر نبی خوابیده بود یا بستر خالی بود؟

به شیوه جناب نجاح طائی، «مخترع کبیر» پیش می‌رویم و به سبک ایشان از واقعه در

۱- موسوعة التاريخ الإسلامی، محمد هادی یوسفی غروی ج ۱ ص ۷۴۲- قم.

۲- الخیر والبرکة، محمد الریشه‌ری ص ۲۴۰- دار الحدیث، قم.

۳- موسوعة الإمام علی بن أبی طالب، محمد الریشه‌ری ج ۱ ص ۱۷۰- دارالحدیث، قم.

۴- رسول اکرم (فارسی) ص ۷۰- آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی- قم.

۵- پیام آور رحمت (فارسی) ص ۶۷ سید علی میرشریفی - تهران.

۶- زندگانی محمد (صلی الله علیه وسلم) (فارسی)، ترجمه سیره ابن هشام، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی ج ۱ ص ۳۱۸- قم.

فراش خوابیدن حضرت علی یک افسانه می‌سازیم!
جناب نجاح (مخترع کبیر) می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاج داشت شخصی در بستر او بخوابد تا کفار محاصره کننده خانه خود را به اشتباه بیندازد، و جز علی علیه السلام کسی نبود که در راه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر به چنین فداکاری باشد»^۱.

و در جایی دیگر می‌گوید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر ماه صفر از مکه هجرت نمود به نحوی که در آسمان روشنی ماه به چشم نمی‌خورد. اما در این که سید رسولان در آن تاریکی سهمگین چگونه کوچه‌های باریک شهر را می‌دید، باید به قدرت شریف آن حضرت، در دیدن شبانه او که همانند دیدن در روز بود مراجعه کرد.»

۱- می‌گوییم: وقتی شب تا به آن حد تاریک باشد که انسان عادی با چشم عادی نمی‌تواند راه را تشخیص دهد!! چگونه ابولهب و یارانش می‌توانند درون خانه نبی که سقف دارد و بالطبع از کوچه‌های مکه نیز تاریک تر است را ببینند و تشخیص دهند که چه شخصی در بستر پیامبر خوابیده است؟ با توصیف نجاح طائی اصلاً بستر قابل رؤیت نبود چه برسد به شخص خفته در بستر!!!

پس می‌گوییم: چون شب تا به آن حد تاریک بوده، مهاجمان نیز قادر به دیدن بستر نبوده و نمی‌توانستند تشخیص دهند که شخصی در بستر خفته یا خیر! نتیجتاً نبی اکرم صلی الله علیه و سلم کار عبث نکرده که بی‌خود شخصی را در رختخواب خود بخواباند.

۲- شما بگویید: چه فرقی بین این دو موضع وجود دارد:

الف: «مشرکین سحرگهان به خانه نبی حمله کنند و فراش را خالی ببینند»

۱- مکارم در تفسیرش: پیامبر شبانه به سوی غار (ثور) حرکت کرد و سفارش نمود علی ع در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر ص بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود). تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۴۷.

ب: «مشرکین حمله کنند و حضرت علی را در بستر ببینند».

چه فرقی بین این دو موضع وجود دارد؟ وقتی کفار نتوانند در آن شب راه را تشخیص بدهند چگونه می توانستند بستر را ببینند که حال به اشتباه بیفتند یا نیفتند؟؟

پس از دو حالت خارج نیست:

۱- یا بستر خالی بوده

۲- یا خود حضرت علی چون بستر نبی را خالی دیده، از آن استفاده کرده!

و آن روایاتی که در این مورد وارد است همه و همه ساخته روافض است و اگر هم واقعیت داشته باشد باز سوال دیگری مطرح است!!

* از کجا معلوم که آن علی که در بستر خوابیده همان ابن عم نبی و پدر حسنین باشد؟ از کجا معلوم؟؟

تعجب نکنید! ابتدا این سخن جناب مکارم را بخوانید تا توضیح دهم: «السؤال: لماذا لم يرد اسم الإمام علي بصراحة في القرآن الكريم حتى تنتهي من كل هذه الأبحاث والاختلافات؟»

الجواب: نظراً إلى أن اسم «علي» لم يكن منحصراً بالإمام علي عليه السلام كما هو الحال في «أبو طالب» حيث لم تكن هذه الكنية منحصرة بوالده، بل هناك العديد من الأشخاص بين العرب يسمون باسم «علي» و «أبو طالب». وعلى هذا الأساس لو ورد اسم «علي» بصراحة في القرآن الكريم فإن هؤلاء الأشخاص الذين لم يروق لهم قبول هذه الحقيقة سيتحركون بذرائع مختلفة إلى تطبيق هذا الاسم على شخص آخر... انتهى»^۱.

یعنی: «پرسش: چرا نام آن حضرت صریحاً در قرآن کریم نیامده، تا این همه بحث‌ها و اختلافات مطرح نشود؟»

۱- آیات الولاية في القرآن، ناصر مکارم الشیرازی ص ۲۳۷.

پاسخ: با توجه به این که «علی» فقط نام امام علی (علیه السلام) نبوده، همان گونه که «ابوطالب» تنها کنیه پدرش نبوده است، بلکه نام و کنیه افراد متعددی در میان عرب «علی» و «ابوطالب» بوده، بنابراین اگر نام «علی» صریحاً هم در قرآن ذکر می‌شد، باز هم کسانی که نمی‌خواستند این حقیقت را بپذیرند بهانه‌ای داشتند و آن را بر «علی» دیگری تطبیق می‌کردند....».

من نیز می‌گویم: آنکه در بستر خوابیده (آن هم نه به خاطر جان فدا کردن بلکه محض استراحت و خواب) شخصی با نام «غلی» بوده نه «علی» که این غلی نام یکی از غلامان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است^۱ و او بود که از صاحبان امانات باخبر بود و او بود که مامور شد تا فواطم را به مدینه بیاورد و چون در ابتدای اسلام، خط عربی بدون نقطه بود؛ «غلی» را «علی» می‌نوشتند و بعدها که خط عربی نقطه دار شد، مولفین گمان بردند که شخص خفته در بستر همان علی پسر عموی پیامبر است!! و البته روایات جعلی! و گفته‌های روافض نیز بی‌تاثیر نبود!

ضمناً این نکته را نیز فراموش نکنید که «غلی» چند ماه بعد از هجرت از دنیا رفت به همین خاطر اسم و نشانی از او در تاریخ نمی‌بینیم!
بله!! اگر قرار باشد بهانه‌های بنی اسرائیلی که نه، بلکه بهانه‌های رافضیسم! گونه بگیریم می‌توانیم تمام حقایق را واژگون کنیم!

۱- تعجب نکنید!! در این یاوه گویی‌ها من شاگرد این مخترع کبیر هم به حساب نمی‌آیم! خود این مخترع در جایی چنین می‌گوید: «در زمانی که خط عربی فاقد نقطه بود چنین تغییری بسیار آسان بود، و این تصحیف و تحریف استمرار پیدا کرد تا آنکه نام عمر بن الخطاب را به خاطر سبک شمردن ابن عاص و حرفه خطابی یعنی هیزم شکنی به عمر بن الخطاب تغییر دادند!! و یادتان باشد، قرار شد که به شیوه خود نجاح جواب او را بدهیم! و... چو با کودک سر و کارت فتاد... پس زبان کودکی باید نهاد

۲- خط قرآن نیز بدون نقطه بود و بعدها چون غیر اعراب نیز اسلام آوردند و آنان نمیتوانستند این خط را بخوانند خط را نقطه دار کردند.

نجاح: اگر ابوبکر هم در غار بود خداوند باید می فرمود: ثالث ثلاثه

نجاح می نویسد: «قرآن می فرماید: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ یعنی درباره پیامبر و راهنمای او سخن گفته و اگر ابوبکر نفر سوم بود خداوند تعالی چنین می فرمود: ثالثُ ثلاثه یعنی او یکی از سه نفر بود... بنا بر این ابوبکر کجای این ماجرا قرار داشت؟»

جواب: برای ما واضح است که خود «نجاح» هم می داند این ایراد او! بی نهایت سست است چرا که:

۱- چنانکه گفته شد تئوری «تحریف نام» نه تنها کذب محض بلکه جهالت و سبک مغزی محض بود؛ با اشراف بر این موضوع، تمام کتاب «نجاح» از جمله شبهه فوق چون باغ پنبه‌ای که با یک کبریت آتش می گیرد، نابود و کان لم یکن می شود.

۲- در روایات وارده در کتب فریقین، چنین ثبت است که: «چون سه روز از پناه بردن نبی و صدیق به غار گذشت، طبق قرار قبلی، آن راهنما به سمت غار آمد و به اتفاق نبی و صدیق و... به سوی مقصد حرکت کردند.»

به عنوان نمونه چند نقل قول از مصادر شیعه را مکتوب میدارم تا باز هم برچسبی باشد بر دهان مکتشف عصر!

الف: دکتر عقیقی: «علی به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) با سه شتر^۱ و همراه راهنمای امینی به نام «اریقط» در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعره شتر به گوش پیامبر اسلام رسید و با همسفر خود از غار پائین آمده...»^۲.

ب: آیت الله سید حسن ابطحی: «نیمه‌ی شب سوم «عبدالله بن اریقط» دو شتر به در غار آورد و «عامر بن فهیره» هم طبق قرار قبلی در آنجا حاضر شد. «پیغمبر اکرم» صلی

۱- صحیح ۲ شتر است و صحیح شرکت نداشتن حضرت علی است.

۲- چهارده نور پاک (فارسی) دکتر عقیقی بخشایشی ج ۱ ص ۹۶- انتشارات نوید اسلام.

الله علیه وآله و «ابوبکر» بر یک شتر ردیف یکدیگر سوار شدند و «عبدالله» و «عامر» بر شتر دیگر و از راه سواحل بسوی مدینه حرکت کردند.^۱

پ: دکتر آیتی: «در شب چهارم ربیع «عبد الله بن ارقط دیلی» که مردی مشرک بود و رسول خدا او را برای راهنمایی اجیر کرده بود، دو شتر را که قبلا به او سپرده بودند بر در غار آورد و سوار شدند و أبو بکر، عامر بن فهیره را نیز به دنبال خویش سوار کرد.»

۲

ت: لسان الملک سپهر: «و دلیلی از قبیله بنی دیل که او را عبد الله بن اریقظ دیلی نام بود، به اجرت گرفتند و امان دادند و شتران را بدو سپردند و فرمودند: بعد از سه شبانه روز به در غار حاضر کند».^۳

و باز می نویسد: «چون سه شب آن حضرت در غار ثور بسر برد، سحرگاه شب سیوم، عبد الله بن اریقظ دیلی بر حسب فرموده، شتران را بر در غار آورد و عامر بن فهیره نیز حاضر شد.»^۴

ج: مرجع تقلید شیعه، آیه الله جعفر سبحانی: «گروهی از قریش که سه شبانه روز شهر مکه و اطراف آن را برای پیدا کردن پیامبر زیرپای گذاشته بودند، خسته و کوفته به خانه‌های خود بازگشتند... در این موقع صدای آرام راهنمایی که سه شتر و مقداری غذا همراه داشت، در غار به گوش رسول اکرم و هم سفر وی رسید. او آرام آرام می گفت: باید از تاریکی شب استفاده کرد و هرچه زودتر از قلمرو مکیان خارج شد و راهی را انتخاب کرد که رفت و آمد از آن راه کمتر باشد.»^۵

۱- رسول اکرم ص ۷۰- آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی - قم.

۲- تاریخ پیامبر اسلام ص ۲۱۸ دکتر محمد ابراهیم آیتی - تهران.

۳- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲ ص ۶۱۱ - محمد تقی لسان الملک سپهر - تهران.

۴- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲ ص: ۶۱۵.

۵- فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم (ص)، جعفر سبحانی ص ۴۲۲ - قم.

و در کتب ما:

بخاری: «وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيِّ هَادِيًا خَرِيَّتًا وَالْخَرِيْتُ الْمَاهِرُ بِالْهَدَايَةِ قَدْ غَمَسَ حِلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلِ السَّهْمِيِّ وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَا حِلَّتَيْهِمَا وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ بِرَا حِلَّتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلَاثٍ»^۱.

یعنی: «رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و ابوبکر - رضی الله عنه - مردی از قبیله

بنی دیل را که از تیره بنی

عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند. او هم پیمان آل عاص بن وائل سهمی و بر دین کفار قریش بود. آنان او را امین دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند که بعد از سه شب، یعنی صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بیاورد.»

متنی شبیه به این در کتب متفاوتی ذکر شده که به منظور پرهیز از زیاده گویی، صرفاً

مصادر را ذکر می کنیم.

تفسیر القرطبی^۲، الدر المنثور للسيوطی^۳، تفسیر البغوی^۴، تفسیر الخازن^۵ السنن الکبری للبيهقي^۶، الشريعة للأجری^۷، الوفا لابن الجوزی^۸ عیون الاثر لابن سید الناس^۱ البداية

۱- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۴۱۷ ح ۳۶۹۲ - بیروت.

۲- الجامع لأحكام القرآن ج ۸ ص ۱۴۵، قرطبی - ریاض.

۳- الدر المنثور، سیوطی ج ۴ ص ۲۰۴ - بیروت.

۴- معالم التنزیل ج ۴ ص ۵۱، محیی السنه، بغوی.

۵- لباب التأویل فی معانی التنزیل ج ۳ ص ۹۷، خازن - بیروت.

۶- السنن الکبری ج ۶ ص ۱۹۵ رقم ۱۱۶۴۳، امام بیهقی؛ دار الکتب العلمیه - بیروت.

۷- الشريعة للأجری ج ۴ ص ۱۸۱۶ رقم ۱۲۷۸.

۸- الوفا بتعریف فضائل المصطفی لابن الجوزی ج ۱ ص ۱۸۸ (و همینطور در المنتظم و صفة الصفوة ابن جوزی).

والنهاية لابن كثير^۲ تاريخ دمشق لابن عساكر^۳ إمتاع الأسماع للمقريزي^۴ المحلى لابن حزم^۵
و.....

ماحصل تمام این اقوال این می‌شود که: «نبی اکرم صی الله عیه وسلم و حضرت صدیق رضی الله عنه سه شبانه روز در غار بودند و بنا بر قرار قبلی که با «ابن اریقط» گذاشته بودند، بعد از سه روز در محل حاضر شد و به اتفاق، به سمت مدینه راهی شدند.»

با این حساب این ایراد او نیز جواب داده شد.

نجاح و قزوینی: «بخاری می‌گوید: ابوبکر قبل از پیامبر هجرت کرد!»

نجاح می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بعد از هجرت به آن شهر عقد اخوت بست و در همان جا بین ابوبکر و عمر برادری برقرار نمود و بخاری هجرت ابوبکر با عمر و سالم برده ابوحنیفه را قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید نمود، زیرا حدیثی را از ابن عمر نقل کرده که در آن چنین آمده است:

«سالم مولای ابوحنیفه امامت جماعت مهاجرین نخست و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسجد قبا به عهده داشت که در میان آنها ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع به چشم می‌خوردند.»

بنا بر این مسجد قبا که در راه مدینه واقع است ابوبکر و عمر و سالم و دیگران در هنگام هجرت در آن نماز جماعت خوانده‌اند.»

۱- عیون الاثر لابن سید الناس ج ۱ ص ۲۱۳.

۲- البداية والنهاية لابن كثير ج ۳ ص ۱۸۴ - بیروت (و همینطور در السیرة النبویة ابن کثیر).

۳- تاریخ مدینه دمشق لابن عساكر ج ۳۰ ص ۷۸ - بیروت.

۴- إمتاع الأسماع ج ۸ ص ۳۱۹، مقريزي - بیروت.

۵- المحلى ج ۸ ص ۱۸۳، ابن حزم الأندلسی.

این ایراد را قزوینی به صورت مفصل بررسی کرده و مانور بسیار داده است که مختصر اقوال وی چنین است:

«سیره نویسان بر این مطلب اتفاق دارند که بیشتر مسلمانان، پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند، امام جماعت مسلمانان در مدتی که آن حضرت حضور نداشتند، به عهده سالم مولی حذیفه بود و این به آن سبب بود که وی در قرائت قرآن از دیگران بهتر بود.

بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

«از ابن عمر نقل شده است که وقتی مهاجران نخستین، قبل از آمدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم به منطقه عصبه که جای در قباء است، رسیدند، سالم مولی اُبی حذیفه امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت و او از همه آن‌ها بیشتر قرآن بلد بود».

سؤالی که این جا پیش می‌آید، این است که چه کسانی در این مدت که رسول خدا در میان آن‌ها نبود، به امامت سالم مولی حذیفه نماز خوانده‌اند؟ جواب این سؤال را محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود داده و خلیفه اول و دوم را جزء افرادی به شمار آورده که در این نماز حضور داشته‌اند:

«از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت: سالم مولی اُبی حذیفه، امامت نماز جماعت نخستین مهاجرین و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در مسجد قباء به عهده داشت، ابوبکر، عمر، ابوسلمه، زید و عامر بن ربیعہ نیز در این نماز جماعت شرکت داشتند»

بنابراین، داستان همراهی ابوبکر با رسول خدا در غار، با این دو روایتی که بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت بعد از قرآن نقل کرده است، زیر سؤال می‌رود».

اما جواب ما به این دو بهانه گیر:

نویسنده سایت ولیعصر^۱ ابتدا این روایت را از بخاری نقل می‌کند:

«نَافِعٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ الْعُصْبَةَ مَوْضِعَ بُقْبَاءٍ قَبْلَ مَقْدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَوْمَهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا»^۲.

یعنی: «از ابن عمر نقل شده است که وقتی مهاجران نخستین، قبل از آمدن رسول خدا (ص) به منطقه عصبه که جایی در قباء است، رسیدند، سالم مولى ابي حذیفه امامت جماعت آن‌ها را به عهده داشت و او از همه آن‌ها بیشتر قرآن بلد بود»

در این قول صحبتی از «مسجد قبا» نیست! بلکه صحبت از «عصبه» است که جایی در منطقه سمت غرب مسجد قباء می‌باشد که قبل از وارد شدن رسول الله صلی الله علیه وسلم، مهاجرین اولین به امامت «سالم» در آن محل نماز می‌خواندند.

دقت کنید: در آن تاریخ هنوز مسجدی بنا نشده بود لیکن ابن عمر می‌گوید: در عصبه موضعی در قباء نماز می‌خواندیم و صحبتی از بنایی به نام مسجد در میان نیست.

اما جناب «قزوینی» این نکته را دانسته و بزعم خودش خواسته این نکته را بپوشاند به همین منظور می‌گوید: می‌دانید چه کسانی قبل از آمدن نبی صلی الله علیه وسلم پشت سر «سالم» نماز می‌خواندند؟ خلیفه اول و.... و روایتی را از ابن عمر به این ترتیب نقل می‌کند:

«أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ يَوْمَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوْلِينَ وَأَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَزَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ»^۳.

۱- که از این به بعد ما آن نویسنده را با نام «قزوینی» یاد می‌کنیم، چون او مدیر این سایت است.

۲- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۶۹۲، دار طوق النجاة - ط ۱.

۳- صحیح البخاری، ج ۹، ص ۷۱، ح ۷۱۷۵.

یعنی: «از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت: سالم مولی اُبی حذیفه، امامت نماز جماعت نخستین مهاجرین و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را در مسجد قباء به عهده داشت، ابوبکر، عمر، ابوسلمه، زید و عامر بن ربیعہ نیز در این نماز جماعت شرکت داشتند».

حال به ۲ نکته توجه کنید:

۱- در روایت اول حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می فرماید: قبل از تشریف آوردن نبی صلی الله علیه وسلم نماز می خواندند و نامی از شخصی نمی برد (قبل مَقْدَمِ رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یؤمُّهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى اَبی حُدَیْفَةَ) و در روایت دومی می فرماید: نماز می خواندند به امامت «سالم» و جمله «قبل مقدم رسول» در کار نیست (کان سَالِمٌ مَوْلَى اَبی حُدَیْفَةَ یؤمُّ الْمُهَاجِرِینَ الْاَوَّلِینَ).

سوال: چرا چنین است؟ چرا بار اول با قید دقیق فرمود «قبل از آمدن حضرت رسول» و در روایت دوم این قید را برداشت؟؟ چرا این بار نگفت: قبل از آمدن نبی اکرم نماز می خواندند؟؟؟ جواب را بعد از خواندن نکته دوم خواهم گفت.

۲- در روایت اول حضرت ابن عمر رضی الله عنه می فرماید: در «عصبه» که موضعی است در قباء (الْعُصْبَةُ مَوْضِعٌ بِقُبَاءٍ) نماز می خواندند و در روایت دومی می گوید: در مسجد قباء (فِی مَسْجِدِ قُبَاءٍ) نماز می خواندند».

سؤال: چرا در جایی صحبت از «عصبه» است و در جایی صحبت از «مسجد قباء»؟؟

این تفاوت گویای چیست؟ جواب بسیار واضح است!

زمانی که اصحاب از مکه به سمت یثرب هجرت کردند، به هنگام ورود؛ در «عصبه» اقامت گزیدند و به طبع نماز هم می خواندند و خواه ناخواه امامی هم داشتند که آن امام «سالم مولی اُبی حذیفه» بود و او از اولین اشخاصی بود که هجرت نموده بود.

نماز ایشان پا برجا بود تا زمانی که رسول خدا همراه با یار وفادارش یعنی حضرت صدیق اکبر وارد «قبا» شدند و «مسجد قبا» را بنا نهادند و این مسجد اولین مسجدی بود که در تاریخ اسلام ساخته شده بود.

قبل از پرداختن به اسنادی که مؤید ساخته شدن «مسجد قبا» بعد از وارد شدن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می باشد می خواهم به یک سؤال جناب قزوینی جواب بگویم. قزوینی بعد از نقل روایت اول که گویای این است که عده ای از مهاجرین در «عصبه» به امامت «سالم» نماز می خواندند، می گوید: «سؤالی که این جا پیش می آید، این است که چه کسانی در این مدت که رسول خدا در میان آنها نبود، به امامت سالم مولی حدیفه نماز خوانده اند؟»^۱

از روایت مشار الیه در صحیح بخاری چیزی مشخص نمی شود و ثابت شد که روایت دوم مورد استناد قزوینی صحبت از موضع و زمان متفاوتی می کند و این بحث بحثی جداست؛ اما برآستی چه کسانی به امامت «سالم» قبل از تشریف فرمایی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز می گزاردند؟

جواب: در کتب حدیث و سیرت روایت حضرت ابن عمر در مورد «عصبه» با یک اضافه ای نقل شده که به این ترتیب است:

«حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ح وَحَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَالِدٍ الْجُهَنِيُّ - الْمَعْنَى - قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ نَزَلُوا الْعَصْبَةَ قَبْلَ مَقْدِمِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَكَانَ يَوْمُهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَكَانَ أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا. زَادَ الْهَيْثَمُ وَفِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الْأَسَدِ»^۲.

۱- قزوینی گفته بود: جواب این سؤال را محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود داده و خلیفه اول و دوم را جزء افرادی به شمار آورده!!!

۲- سنن ابی داود ج ۱ ص ۱۶۰ رقم ۵۸۸ - بیروت؛ [حکم الألبانی]: صحیح.

= «انس بن عیاض و هیثم بن خالد هر دو از ابن نمیر از عبید الله از نافع از ابن عمر نقل کرده‌اند که فرمود: زمانی که مهاجرین اولین قبل از تشریف فرمایی حضرت رسول وارد عصبه شدند، «سالم» امامت نمازشان را بر عهده داشت و او آگاهی به قرآن از آنان بیشتر بود... هیثم بن خالد اضافه می‌کند و می‌گوید: بین مامومین عمر بن خطاب و ابو سلمه بن عبد الاسد بودند.»

و «آلبانی» این روایت و اضافه هیثم را صحیح می‌داند.

در طبقات ابن سعد این اضافه از ابن نمیر هم ثبت شده است: «نافع، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ نَزَلُوا الْعَصْبَةَ، وَالْعَصْبَةَ قَرِيبٌ مِنْ قُبَاءَ، قَبْلَ مَقْدِمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ يُؤْمُهُمْ لِأَنَّهُ كَانَ أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ فِي حَدِيثِهِ: فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الْأَسَدِ»^۱.

یعنی: «نافع، از ابن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است: مهاجران نخستین چون از مکه به مدینه آمدند در منطقه عصبه که نزدیک قباست فرود آمدند و سالم مولای ابو حدیفه در نماز بر آنان امام بود که از همگان بیشتر قرآن می‌دانست. عبد الله بن نمیر در حدیث خود افزوده است که عمر بن خطاب و ابو سلمه بن عبد الاسد هم میان آنان بودند.»

پس با این وجود لازم نیست جناب قزوینی خود را به دردمسر بیاندازد و لیست مأمومین را پیدا کند و خیالتان راحت که ابوبکر صدیق در بین آن مأمومین نبوده زیرا اگر می‌بود راویان به همراه نام حضرت عمر از او نیز نام می‌بردند چرا که او افضل صحابه بود و ابو سلمه نیز به قول بعضی مؤرخین چون ابن سعد اولین مهاجر بود.

* چنانچه گفته شد «مسجد قباء» اولین مسجدی است که در اسلام ساخته شده و این مسجد به امر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و با حضور و نظارت ایشان بنا شده است،

۱- طبقات الکبری لابن سعد ج ۲ ص ۳۵۲؛ دار صادر - بیروت.

اما قزوینی که این حقیقت را خلاف هدف خود می‌داند ایراداتی را مطرح می‌کند که یک به یک مطرح کرده و به آن جواب خواهیم داد:

قزوینی می‌گوید: «بدرالدین عینی می‌پذیرد که این مشکل بر طبق روایت عبد الله بن عمر وجود دارد و ثابت می‌کند که ابوبکر جزء نمازگذاران به امامت سالم مولی حذیفه بوده است:

قلت: لا إشكال إلا على قول ابن عمر: إن ذلك كان قبل مقدّم النبي.

من می‌گویم: اشکالی در این مطلب نیست؛ مگر بر بنابر نقل عبد الله بن عمر که گفته: (داستان نماز خواندن ابوبکر پشت سر سالم) قبل از ورود رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بوده است.

پس طبق نظر عینی، روایت عبد الله بن عمر ثابت می‌کند که ابوبکر در این نماز حضور داشته و به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار نبوده است».

جواب ما:

بدر الدین عینی ضمن شرح روایت مربوط به «مسجد قباء» اشاره‌ای هم به روایت مربوط به «عصبه» می‌کند (او می‌نویسد: انظر الحديث ٦٩٢ که همان روایت عصبه باشد)، به همین دلیل می‌گوید: مشکلی نیست الا بر قول ابن عمر که گفته این قبل از تشریف فرمایی حضرت صلی الله علیه وسلم بوده! و چنانکه گفته شد در روایت مربوط به «مسجد قباء» صحبتی از «قبل از تشریف فرمایی» نیست ولی در روایت مربوط به «عصبه» این قید آمده است، پس علامه «عینی» نیز قول خود را چنین ادامه می‌دهد:

«قلت لا إشكال إلا على قول ابن عمر إن ذلك كان قبل مقدم النبي صلی الله علیه وسلم، وأجاب البيهقي بأنه يحتمل أن يكون سالم استمر يؤمهم بعد أن تحول النبي إلى المدينة ونزل بدار أبي أيوب قبل بناء مسجده بها فيحتمل أن يقال وكان أبو بكر يصلي خلفه إذا جاءه إلى قباء».

یعنی: «گویم اشکالی در این نیست الا بر قول ابن عمر که (در روایت عصبه) گفته: این نماز قبل از وارد شدن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده و (به این اشکال) بیهقی چنین جواب می‌دهد: احتمالاً «سالم» همچنان امام آنان بوده تا اینکه نبی صلی الله علیه وسلم به مدینه آمدند و قبل از ساختن مسجدشان در خانه ابی ایوب منزل کردند، پس احتمالاً اینکه گفته شده ابوبکر هم پشت سر او نماز خوانده در مورد زمانی است که او به قباء آمد (یعنی زمانی که همراه نبی هجرت نمود).»

و این قول «بیهقی» که عینی از او نقل کرده بود در مورد روایت «مسجد قباء» است نه در مورد روایت «عصبه» و البته جناب «قزوینی» بر این قول بیهقی نیز ایراد گرفته و چنین نوشته‌اند:

«بیهقی در سنن کبری خود در این باره می‌نویسد:

در این روایت و روایات گذشته آمده است که در این نماز جماعت، ابوبکر و عمر نیز حضور داشته‌اند، شاید این نماز در زمان دیگری بوده است؛ زیرا ابوبکر به همراه رسول خدا وارد شد. ممکن است این نماز جماعت قبل یا بعد از آمدن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بوده، هر دو احتمال وجود دارد؛ اما این که راوی گفته که در این نماز ابوبکر نیز حضور داشته، ثابت می‌کند که این نماز بعد از آمدن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بوده است.»

قزوینی در جواب می‌گوید:

اما این که بیهقی گفته است: «ولعله فی وقت آخر؛ شاید این نماز در زمان دیگری برگزار شده» غیر قابل قبول است؛ زیرا اولاً: با اصل روایت سازگاری ندارد؛ چرا که در روایت زمان آن مشخص و تصریح شده است که این نماز با ورود نخستین مهاجران برگزار شده است که در میان آنها ابوبکر و عمر نیز بوده‌اند.

كان سالم مولى أبي حذيفة يؤم المهاجرين الأولين...

جواب:

قزوینی قول علامه «بیهقی» را از ج ۳ ص ۸۹ سنن الکبری نقل کرده که در این آدرس روایت مربوط به «مسجد قباء» منقول است و مشخص است که هیچ صحبتی از قید زمان وجود ندارد و در هیچ جای روایت نیامده که این نماز به هنگام ورود نخستین مهاجرین بوده، بلکه صرفاً گفته شده «(سالم) امام مهاجران نخستین بوده است» کسانی که چون در هجرت سبقت گرفته بودند اصطلاحاً آنان را «مهاجرین نخستین» می نامند.

ولی در روایت مربوط به «عصبه» زمان برگزاری نماز دقیقاً قید شده و چنین آمده است: «لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ الْعُصْبَةَ مَوْضِعَ بَقْبَاءٍ قَبْلَ مَقْدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

اما جواب اصلی و پاسخی که بهانه جویان را به زانو در خواهد آورد این است:

ابن رجب دمشقی می نویسد:

«والمراد بهذا: أَنَّهُ كَانَ يَوْمَهُمْ بَعْدَ مَقْدَمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ وَلِذَلِكَ قَالَ: «فِي مَسْجِدِ قَبَاءٍ»، وَمَسْجِدِ قَبَاءٍ إِنَّمَا أَسَّسَهُ النَّبِيُّ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِينَةَ، فَلِذَلِكَ ذَكَرَ مِنْهُمْ: أَبَا بَكْرٍ، وَأَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا هَاجَرَ مَعَ النَّبِيِّ، وَلَيْسَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «قَبْلَ مَقْدَمِ النَّبِيِّ» كَمَا فِي الرَّوَايَةِ الَّتِي خَرَجَهَا الْبُخَارِيُّ هَاهُنَا فِي هَذَا الْبَابِ، فَلَيْسَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ إِشْكَالٌ كَمَا تَوَهَّمَهُ بَعْضُهُمْ»^۱.

یعنی: «مراد این است که سالم امامت آن‌ها را بعد از رسیدن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به عهده داشته است، به همین خاطر در روایت آمده است که این نماز در مسجد قباء برگزار شده است و مسجد قباء توسط رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و بعد از آمدن به مدینه تأسیس شده است؛ به همین خاطر ابوبکر نیز جزء شرکت کنندگان ذکر شده است، ابوبکر به همراه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) هجرت کرده است. در این روایت نیامده است که این نماز قبل از آمدن رسول خدا تشکیل شده است؛ چنانچه

۱- فتح الباری، ابن رجب، ج ۶، ص ۱۷۸، مکتبه الغرباء الأثرية - المدينة النبوية.

در روایت بخاری که در همین باب نقل کرده، این مطلب آمده است؛ پس این حدیث چنانچه بعضی خیال کرده‌اند، مشکلی ندارد».

جناب قزوینی در این باره نیز سخن پردازی کرده و نوشته است:

«اما این که ابن حجر^۱ ادعا کرده که این نماز بعد از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله برگزار شده و دلیل آن نیز این است که در روایت از مسجد قبا نام برده شده و این مسجد بعد از ورود رسول خدا تأسیس شده است، به چند دلیل مردود است: اولاً؛ طبق مدارک موجود در منابع اهل سنت، این مسجد ابتدا توسط نخستین مهاجرانی که وارد قباء شده بودند، تأسیس شده و مسلمانان در آن نماز می‌خوانده‌اند و بعد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله ساختمان آن تکمیل شده است. بلاذری در فتوح البلدان می‌نویسد:

نخستین مهاجران از اصحاب رسول خدا و انصاری که به آن‌ها پیوسته بودند، مسجد قباء را تأسیس کردند و در آن نماز می‌خواندند. در آن زمان به سوی بیت المقدس نماز خوانده می‌شد، زمانی که رسول خدا وارد قباء شد، امامت آن‌ها را به عهده گرفت؛ از همین رو بود که مردم قبا می‌گفتند: این مسجد همان مسجدی است که خداوند تبارک و تعالی در باره آن فرموده است:

«آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی...».

و در انساب الأشراف می‌نویسد:

۱- او سخن ابن رجب را نقل کرده و به ابن حجر نسبت داده است، از آنجا که هم حافظ ابن حجر و هم ابن رجب هر دو شرح صحیح بخاری نوشته‌اند و هر دو نیز نام کتابشان «فتح الباری» است، قزوینی به اشتباه افتاده است!، اما به هر حال، حافظ ابن حجر نیز همچون دیگر مورخین گفته است، مسجد قبا بعد از تشریف فرمایی رسول خدا و به فرمان ایشان ساخته شده است.

کسانی که قبل از رسول خدا و بعد از اَبی سلمه بن عبد الأسد هجرت کرده بودند و نیز کسانی که وارد قباء شده بودند، مسجدی بنا کرده و در آن نماز می‌خواندند، در آن زمان نماز به طرف بیت المقدس خوانده می‌شود؛ به همین خاطر قبله این مسجد را به طرف بیت المقدس ساختند. زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) وارد آن جا شد، امامت نماز را به عهده گرفت، و سالم مولی اَبی حذیفه امامت مهاجرین از مکه به مدینه را به عهده داشت، سپس این امامت در مدینه نیز ادامه داشت تا این که رسول خدا به آن جا رسیدند.

جواب:

«بلاذری» قول خود را از «محمد بن عمر واقدی» گرفته است که او نزد ما کذاب و مردود است؛ بخاری در مورد وی می‌گوید: او متروک الحدیث است و امام احمد و ابن مبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک کرده‌اند. و در جایی دیگر امام احمد او را دروغگو و یحیی بن معین او را ضعیف و امام مسلم و نسائی او را متروک و غیر ثقه می‌دانند.^۱

پس اساس این نقل قول از بلاذری به دلیل وجود «واقدی» باطل و ملغی است. اما «قزوینی» تنها از بلاذری نقل قول نکرده بلکه پای «ابن جوزی» را نیز به وسط کشیده و در ادامه نوشته است:

«و ابن جوزی در کتاب المنتظم می‌نویسد:

اصحاب رسول خدا وقتی وارد قبا شدند، مسجدی بنا کردند که در آن نماز می‌خواندند، سپس رسول خدا امامت نماز آن‌ها را به عهده گرفت، بنایی برای مسجد **نساخته بودند**، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) روزها دوشنبه، سه شنبه و پنج شنبه در آن اقامت کردند و سپس روز جمعه به طرف مدینه حرکت کردند...

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۹ ص ۳۲۴ رقم ۶۰۶؛ تهذیب الکمال المزی ج ۲۶ ص ۱۸۰-

جواب:

ابن جوزی قبل از نقل قولی که توسط «واقدی» بین بعضی مورخین مشهور شده است، می نویسد:

«وأقام رسول الله صلى الله عليه وسلم بقباء في بني عمرو بن عوف يوم الاثنين ويوم الثلاثاء ويوم الأربعاء ويوم الخميس وأسس مسجدهم ثم خرج عنهم يوم الجمعة..... وكان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قدم قباء قد بنوا مسجداً يصلون فيه فصلى بهم فيه ولم يحدث في المسجد شيئاً فأقام صلى الله عليه وسلم...».

یعنی: «و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در قبا بین بنی عمرو بن عوف دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و روز پنجشنبه را اقامت گزید و سپس مسجدشان را بنا نهادند و بعد از آن، روز جمعه از آنجا (از نزد بنی عمرو بن عوف یعنی از قباء) خارج شدند..... اصحابی که قبل از نبی وارد قبا شده بودند برای خود مسجدی قرار دادند و در آن نماز می خواندند که هیچ ساختمان و بنایی نداشت و چون نبی اکرم وارد شد امامشان شد.»

و علامه سید جعفر مرتضی عاملی، یکی از علمای شیعه می نویسد: «وخلال إقامته «صلى الله عليه وآله وسلم» في قباء أسس مسجد قباء المعروف.... و مسجد قباء هو أول مسجد بني في الاسلام، كما صرح به ابن الجوزي وغيره (پاورقی: وفاء الوفاء ج ۱ ص ۲۵۰ و السيرة الحلبية ج ۲ ص ۵۵ و راجع: التراتيب الإدارية ج ۲ ص ۷۶)»^۱.

۱- الصحيح من السيرة النبى الأعظم، جعفر مرتضى العاملی، ج ۴، ص: ۱۳۰ - ۱۳۱ - قم.

یعنی: «رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) در مدتی که در قباء بود، مسجد معروف قباء را بنا نهاد..... به تصریح برخی از مورخان همچون ابن جوزی، مسجد قباء، نخستین مسجدی است که در اسلام ساخته شد (بنگرید: التراتیب الإدارية، ۲/ ۷۶)»^۱.

چنانکه ملاحظه کردید ابن جوزی از نماز خانه‌ای یاد می‌کند که هیچ ساختمانی نداشته؛ یعنی همان «عصبه موضع بقاء» و عصبه^۲ که محلی در قبا می‌باشد مکانی غیر از «مسجد قباء» است و ابن جوزی به ساخته شدن مسجد قباء به دستور رسول خدا تصریح می‌کند و عاملی نیز قول ابن جوزی را تأییداً نقل کرده است!

در دو روایت نقل شده از ابن عمر نیز تفاوت بین دو موضع کاملاً مشهود است، او در روایتی از محلی به نام «عصبه» نام می‌برد و در روایتی دیگر از مسجدی به نام «مسجد قباء» نام می‌برد و این خود نشانگر این است که این دو موضع با هم فرق دارند. و روایات و اقوال منقول از فریقین ثابت می‌کند که مسجدی موسوم به «مسجد قباء» وجود خارجی نداشته مگر بعد از تشریف فرمایی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم به قباء؛ که به عنوان نمونه چندی از این اقوال را از کتب فریقین نقل می‌کنیم.

کتب اهل سنت:

ابن هشام (م ۲۱۳هـ): «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ بِقُبَاءٍ، فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، وَأَسَّسَ مَسْجِدَهُ»^۳.

طبری (م ۳۱۰هـ): «لما بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجد قُبا»^۴.

۱- سیرت جاودانه (ترجمه صحیح من السیره) ج ۱ ص ۴۷۰، مترجم: دکتر محمد سپهری - تهران.

۲- در حال حاضر نیز در مدینه در قباء محلی نسبتاً کوچک به نام «عصبه» وجود دارد.

۳- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۴۲ - مصر.

۴- تفسیر طبری ج ۱۴ ص ۴۷۱ و ص ۴۷۹؛ تاریخ طبری ج ۱ ص ۵۷۲ - بیروت.

ابن حزم آندلسی (م ۴۵۶هـ): «فأقام رسول الله صلى الله عليه وسلم بقباء أياماً وأسس مسجدها»^۱.

بغوی (م ۵۱۰هـ): «ذَكَرَ أَهْلُ السِّيَرِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ مُهَاجِرًا نَزَلَ قَبَاءَ عَلَى بَنِي عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِثِنْتِي عَشْرَةَ [لَيْلَةً] خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ حِينَ امْتَدَّ الضُّحَى، فَأَقَامَ بِقَبَاءِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَاءِ وَالْأَرْبَعَاءِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، وَأَسَّسَ مَسْجِدَهُمْ، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»^۲.

ابن اثیر (م ۶۳۰هـ): «وفيها بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجده ومسكنه ومسجده قباء»^۳.

ذهبی (م ۷۴۸هـ): «وَأَسَّسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي إِقَامَتِهِ بَيْنِي عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ مَسْجِدَ قُبَاءَ»^۴.

سیوطی (م ۹۱۱هـ): «وأخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه عن ابن عباس قال: لما بنى رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجد قباء خرج رجال...»^۵
شوکانی (۱۲۵۰هـ): «وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا بَنَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْجِدَ قُبَاءٍ...»^۶.

۱- جوامع السيرة ج ۱ ص ۹۳، ابن حزم آندلسی - مصر.

۲- تفسیر بغوی (معالم التنزیل) ج ۵ ص ۸۴ - بیروت.

۳- أسد الغابه ابن اثیر؛ الكامل فی تاریخ ج ۴ ص ۵۲۲، ابن اثیر - بیروت.

۴- تاریخ الاسلام للذهبی ج ۲ ص ۳۰ - بیروت.

۵- در المثنور.

۶- تفسیر فتح القدير شوکانی ج ۲ ص ۴۶۰ - بیروت.

ابو زهره (م ۱۳۹۴هـ): «پیامبر صلی الله علیه وسلم چهار شبانه روز یعنی روزهای دو شنبه، سه شنبه، چهار شنبه، و پنجشنبه را در قبا ماند و در این مدت مسجد قبا را برپا کرد»^۱

مبارکفوری (م ۱۴۲۷هـ): «پیامبر چهار روز یعنی، دوشنبه، سه شنبه، چهار شنبه و پنج شنبه در قبا ماندگار شد و مسجد مشهور قبا را بنا نهاد و در آن جا نماز خواند. این مسجد، پس از بعثت اولین مسجدی است که از روز نخست بر تقوا ساخته شده»^۲.

الصَّلَّابِيُّ (معاصر): «فلبث رسول الله صلی الله علیه وسلم في بني عمرو بن عوف بضع عشرة ليلة، وأسس المسجد الذي أسس على التقوى وصلی فيه رسول الله صلی الله علیه وسلم»^۳.

مختصر این اقوال این می شود که: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به قباء وارد شد و نزد بنی عمرو بن عوف اقامت گزیدند و در این مدت مسجد قباء را بنا نهادند و در آن نماز خواندند و سپس روز جمعه از آن محل خارج شدند.^۴

۱- خاتم پیامبران (صلی الله علیه وسلم) (ترجمه شده از عربی به فارسی) ج ۲ ص ۲۲۱، ابو زهره - مشهد.

۲- باده ناب (ترجمه رحيق المختوم) ص ۲۱۱، مبارکفوری - سنندج.

۳- السيرة النبوية عرض وقائع وتحليل أحداث ص ۲۷۷، علی محمد محمد الصَّلَّابِيُّ.

۴- و همچنین مراجعه کنید به: تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۵۵؛ الهدایة إلى بلوغ النهاية ج ۴ ص ۳۱۵۴، مکی بن حَمَوْش؛ تفسیر قرطبی ج ۱۲ ص ۲۸۱ - قاهره؛ مراح لبید ج ۱ ص ۶۸، محمد بن عمر نووی - بیروت؛ تفسیر بیضاوی ج ۳ ص ۱۷۲، - بیروت؛ عیون الاثر ج ۳ ص ۴۰۰ - ابن سید الناس؛ تفسیر بحر المحيط ج ۵ ص ۸۱، ابو حیان آندلسی - بیروت؛ زاد المعاد ج ۱ ص ۹۸ و ج ۳ ص ۵۲، ابن القیم؛ تخریج الأحادیث الکشاف ج ۴ ص ۱۴، زیعلی - ریاض؛ سیرة النبویة ج ۲ ص ۲۹۲ و بدایة والنهاية ابن کثیر ج ۳ ص ۱۹۶ - بیروت و تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۱۳؛ تفسیر ابی السعود ج ۴ ص ۱۰۲ - بیروت؛ مختصر سیرة الرسول (صلی الله علیه وسلم) ص ۱۳۵، محمد بن عبدالوهاب و....

کتب اهل تشیع:

جناب «قزوینی» سخن علامه ابن حجر مبنی بر ساخته شدن مسجد قباء بعد از تشریف فرمایی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را مردود می‌داند ولی یکی از اجلای شیعیان معاصر سخن ابن حجر را در تأیید تأسیس «مسجد قباء» بعد از هجرت نبی صلی الله علیه وسلم مقبول می‌داند و قول وی را اطمینان بخش می‌نامد!

۱- «سید محمد باقر نجفی» (معاصر) می‌نویسد: «بی‌شک اینکه به آورده‌ی کلینی در: [فروع من الکافی]، ج ۴، ص ۵۶ از طریق: معاویه بن عمار می‌خوانیم که: امام ابو عبد الله، گفته است: «مسجد قبا فإنه المسجد الذي أسس على التقوى من أول يوم». به جهت آن است که اساسا معمار این بنا، مؤمن‌ترین مردمان یعنی محمد رسول الله صلعم بوده است»..... «تفسیر و شأن نزول آیات یاد شده. همراه با احادیثی چند در فضیلت و اهمیت مسجد قبا، اول مسجد اسلام، یکی از اهم مسائل تاریخ سال اول هجرت محمد رسول الله است.....».

«بر این اساس و با توجه به احادیث متعددی که از طریق سلسله روایان مذاهب اسلامی آورده شده است، بیان: ابن حجر عسقلانی در: [فتح الباری- بشرح صحیح البخاری]، ج ۹، ص ۲۴۵، ذیل حدیث ۳۹۰۶ / ۳۹۰۸. ما را اطمینان می‌بخشد که: «... فالجمهور على ان المراد مسجد قبا، و هو ظاهر الآية» ۱ / ۱۴. ۱. سهیلی^۱ نیز تأیید می‌کند که جمله: «من اول يوم» يقتضى انه مسجد قباء، لأن تاسيسه كان في أول يوم حل النبي بدار الهجرة...» ۱ / ۱۵: [فتح الباری]، همان مأخذ.»

«از مجموعه شناسائی‌ها و جمع‌بندی اقوال، و تطبیق آن‌ها توسط حقیر در محل بنای مسجد، و با توجه به نقشه‌های ادواری موجود: «اداره اوقاف مدینه» و اظهار نظر خبرگان آثار مدینه. و ده‌ها رساله و کتاب، به این نتیجه رسیدم که: مسجد را محمد

۱- جناب سید محمد باقر نجفی، قول سهیلی را به نقل از فتح الباری ابن حجر ذکر کرده است.

صلعم در: مرید، کلثوم بن هدم بنا نهاد. و آن در قسمت شمالی: خانه‌ی: کلثوم و مجاور غربی خانه‌ی: سعد بن خيثمه بوده است...»^۱.

از محتوای سخنان «سید محمد باقر نجفی» می‌توان فهمید که:

- ۱- قول ابن حجر عسقلانی مبنی بر تأسیس مسجد نبی به امر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کاملاً صحیح است.
- ۲- جناب «نجفی» این حقیقت را نظر خبرگان آثار مدینه و مستنبط از ده‌ها کتاب و رساله می‌داند.

پس می‌گوییم: جناب «قزوینی» شما که این همه مصدر و منبع در دسترس دارید و حق آنچنان واضح است که جناب «نجفی» با چنین اطمینانی آن را بیان می‌کند، چرا شما و امثال شما (نجاح طائی) قصد دارید آن را بیوشانید؟ ﴿لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۱]. «چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید؟؟»

این تنها یکی از اقوال وارده در این زمینه بود که به خوبی مقصود و مطلوب ما را رساند، ولی چون ازدیاد منابع به شکلی به یک سنت تبدیل شده، چند منبع دیگر نیز ذکر می‌شود.

- ۲- سید جعفر مرتضی عاملی^۲ (معاصر) «تأسیس مسجد قباء: و خلال إقامته «صلی الله علیه وآله وسلم» في قباء أسس مسجد قباء المعروف، و يبدو أن صاحب الفكرة، والمباشر أولاً في وضع المسجد هو عمار بن ياسر»^۳.

۱- مدینه شناسی (فارسی) ص ۹-۱۳، سید محمد باقر نجفی (معاصر) - تهران.

۲- سید جعفر کسی است که بیش از ۲۰ عنوان کتاب تالیف کرده است که از بین تمامی کتبش، کتاب مشار الیه از همه مهمتر است. (عند قومه).

۳- الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، السید جعفر مرتضی (معاصر) ج ۴ ص ۱۳۰ - بیروت.

«وبعد، فان الظاهر هو أن تأسيس مسجد قباء كان بعد قدوم أمير المؤمنين (عليه السلام)»^۱.

«وخلال إقامته «صلى الله عليه و آله و سلم» في قباء أسس مسجد قباء المعروف...
ومسجد قباء هو أول مسجد بني في الإسلام، كما صرح به ابن الجوزي وغيره»^۲.
از قول او نیز اینچنین برداشت می‌شود که قبل از ورود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به قباء هیچ مسجدی^۳ در آن دیار وجود نداشته است و او از نوشته‌های «ابن جوزی» و دیگر مورخین این را فهمیده است.

۳- «مکارم شیرازی» که یکی از مراجع شیعه است در این باره می‌نویسد: «در آغاز ماه ربیع الاول پیامبر به طرز معجزه آسایی از حلقه محاصره دشمن نجات یافت و روانه مدینه شد و در روز دوازدهم - که مصادف با روز دوشنبه بود - به محلّه قبا وارد شد. پیامبر تا روز پنجشنبه در آنجا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد و نماز جمعه را در نزدیکی قبا در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه و نخستین خطبه نماز جمعه در مدینه بود که رسول خدا اقامه فرمود»^۴.
و در تفسیر خودشان: «اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا ص با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد، و آن روز روز دوشنبه

۱- الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، السيد جعفر مرتضى ج ۴ ص ۱۳۱ و ص ۱۳۲ - بيروت.

۲- الصحيح من السيرة النبي الأعظم، جعفر مرتضى العاملی، ج ۴، ص: ۱۳۰ - ۱۳۱ - قم.

۳- مسجدی که دارای بنایی به عنوان بنای مسجد باشد... وگرنه نمازگاهی وجود داشته که همان محل «عصبه» می‌باشد.

۴- پیام قرآن، فصل: هجرت، فصل نوینی در تاریخ اسلام؛ مکارم شیرازی.

دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت، چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد.^۱

۴- چهارمین نفر نیز یکی دیگر از مراجع تقلید شیعیان یعنی «آیت الله جعفر سبحانی» است که به ضدیت با اهل سنت مشهور است، ایشان در این باره می‌نویسند: «(قبا) در دو فرسخی «مدینه» مرکز قبیله «بنی عمرو بن عوف» بود. رسول گرامی و همراهانش روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول به آنجا رسیدند و در منزل بزرگ قبیله «کلثوم ابن الهمد» فرود آمدند. گروهی از مهاجران و انصار نیز در انتظار موکب پیامبر بودند.

پیامبر گرامی تا آخر آن هفته در آنجا توقف کرد و در این مدت شالوده مسجدی را برای قبیله «بنی عمرو بن عوف» ریخت.^۲

۵- سید علی اکبر قرشی: «قبا دهی است در دو میلی مدینه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت بآنجا وارد شد و در آنجا مسجدی ساخت و آن اولین مسجدیست که در اسلام ساخته شد و آن را احترام بنحوصی است»^۳.

۶- میرزا حبیب الله خوبی (م ۱۳۲۴): «مسجد قبا لأن عمارا هو الذي أشار على النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَنِيَانِهِ وَهُوَ جَمْعُ الْحَجَارَةِ لَهُ فَلَمَّا أَسَّسَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۴.

۱- تفسیر نمونه (فارسی)، ج ۲۴ ص ۱۳۰ - مکارم شیرازی.

۲- فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم (ص) ص ۴۳۳؛ آیت الله جعفر سبحانی - قم.

۳- قاموس قرآن ج ۳ ص ۲۲۸، سید علی اکبر قرشی (معاصر) - تهران.

۴- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۵، ص: ۲۸۲.

- ۷- شیخ علی النمازی الشاهرودی (م ۱۴۰۵هـ): «وقایع السنة الأولى من الهجرة: ولادة المختار، المختار لطلب الثار من الملاعين الأشرار»^(۳)، وزياد بن سمية على قول. وبعد نزوله بالمدينة بناء مسجد قبا ومسجد الرسول، وصلاة الجمعة والجماعة»^۱.
- ۸- سيد منذر حكيم: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چند روز در قبا اقامت گزید و در آغاز کار، بتها را شکست و آن گاه مسجدی را بنا نهاد و روز جمعه از آن جا خارج شد و...»^۲.
- ۹- سيد مرتضى عسكرى (علامه عسكرى): «هاجر عمار إلى المدينة وشهد بدرا وما بعدها، ولما قدم النبي إلى المدينة جمع أحجارا وبنى له مسجد قبا فهو أول من بنى مسجد في الاسلام. واشترك في بناء المسجد النبي صلى الله عليه وآله»^۳.
- ۱۰- علامه امینی (م ۱۳۹۰): «وأنه صلى الله عليه وآله وسلم مكث في قباء عند بني عمرو بن عوف أياماً وليالي حتى أسس مسجده الشريف فيها، فعرفه كل من في قباء ممن لم يكن يعرفه قبل من رجال الأوس والخزرج...»^۴.
- تا اینجا هر چه بود از علمای متأخر شیعه بود از این به بعد چندی از اقوال علمای متقدم شیعه نیز نقل می شود:
- ۱- شیخ طبرسی (م ۵۴۸هـ): «﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى﴾ هو مسجد قباء أسسه رسول الله - صلى الله عليه وآله - وصلّى فيه أيام مقامه بقباء»^۵.

۱- مستدرک سفینة البحار ج ۵ ص ۲۰۶، شیخ علی النمازی الشاهرودی - قم.

۲- پیشوایان هدایت (خاتم انبیاء) ج ۱ ص ۱۵۸ - باب: بنای مسجد (گروه مولفان: سید منذر حکیم با همکاری عدی غریبوی؛ مترجم: عباس جلال) - قم

۳- أحادیث عائشه ج ۱ ص ۱۳۱ - سید مرتضى عسكرى

۴- الغدير ج ۷ ص ۳۴۸، امینی - قم؛ ترجمه الغدير ج ۱۴، ص: ۱۴۵ - تهران

۵- تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۹۵، الشیخ الطبرسی - قم

«أنه لما قدم المدينة، نزل قباء على بنى عمرو بن عوف يوم الاثنين لاثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الأول، و أسس مسجدهم و أقام بها إلى يوم الجمعة ثم خرج عامدا إلى المدينة»^۱.
 «﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾ معناه هذه المشكاة في بيوت هذه صفتها و هي المساجد في قول ابن عباس و الحسن و مجاهد و الجبائي و يعضده قول النبي ص المساجد بيوت الله في الأرض و هي تضيء لأهل السماء كما تضيء النجوم لأهل الأرض ثم قيل أنها أربع مساجد لم بينها إلا نبي الكعبة بناها إبراهيم و إسماعيل و مسجد بيت المقدس بناه سليمان و مسجد المدينة و مسجد قبا بناهما رسول الله صلى الله عليه وسلم»^۲.

یعنی: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»: مشکات در مسجدهایی است که خداوند اذن داده است که رفیع شوند. چنان که پیامبر خدا فرمود: مساجد خانه‌های خدایند در زمین و همانطوری که ستارگان به اهل زمین نور میدهند، مساجد هم به اهل آسمان نور میدهند. برخی گفته‌اند: مقصود چهار مسجد است که بدست پیامبران ساخته شده‌اند: کعبه که ابراهیم و اسماعیل بنا کردند، بیت المقدس که سلیمان بنا کرد، مسجد مدینه و مسجد قبا که پیامبر عالیقدر اسلام بنا کرد»^۳

«فأما أول جمعة جمعها رسول الله ص بأصحابه فقليل إنه قدم رسول الله ص مهاجرا حتى نزل قبا على عمرو بن عوف و ذلك يوم الإثنين لاثنتي عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الأول حين الضحى فأقام بقبا يوم الإثنين و الثلاثاء و الأربعاء و الخميس و أسس مسجدهم ثم خرج...»^۴.

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص: ۲۹۳

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۷، طبرسی - تهران، ط ۳.

۳- ترجمه مجمع البیان ج ۱۷ ص ۱۴۳، شیخ طبرسی (م ۵۴۸هـ) - تهران.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۴۳۲.

یعنی: «و اما اوّل جمعه‌ای که پیامبر خدا (ص) با اصحابش اجتماع نمود: گفته شده که رسول خدا (ص) از مکه مهاجرت بسوی مدینه نمود تا در دهکده قبا وارد بر بنی عمرو بن عوف شد و این در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول موقع ظهر بود، پس در قبا از روز دوشنبه تا پنجشنبه توقف فرمود و مسجد قبا را ساخت...»^۱.

۲- **جرجانی (قرن هشتم)**^۲: «مفسران گفتند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنمازگاه خود کردند و رسول صلی الله علیه و آله را آنجا بردند تا یکروز نماز جماعت کرد بنو غنم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد کردند که ما نیز مسجدی کنیم در پهلوی مسجد ایشان...»^۳.

۳- **حسین بن علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰هـ)**: «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر ص است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه اوّل که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اوّل مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت پناه ص آنجا نماز گذارده...»^۴.

۴- **ملا فتح الله کاشانی (م ۹۸۸هـ)**: «مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزها بنای آن مراد مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت در آنجا نماز گذارد...»^۵.

۱- ترجمه مجمع البیان ج ۲۵ صص ۱۷-۱۸.

۲- تاریخ تولد و وفاتش، شدیداً محل اختلاف است!

۳- جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (فارسی) ج ۴ ص ۱۲۴، ابو المحاسن جرجانی - تهران.

۴- مواهب علیه «تفسیر حسینی» (فارسی) ص ۴۳۳، حسین بن علی کاشفی سبزواری - تهران.

۵- خلاصة المنهج (فارسی) ج ۲ ص ۲۶۱، فتح الله کاشانی - تهران.

- «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ» یعنی: مسجد قبا اُسسه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَصَلَّى فِيهِ أَيَّامَ مَقَامِهِ بِقَبَا مِنَ الْاِثْنَيْنِ إِلَى الْجُمُعَةِ. وَقَبَا اسْمُ قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى الْمَدِينَةِ^۱.
- ۵- فخر الدين الطريحي (م ۱۰۸۵هـ): «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ» * مسجد قبا اُسسه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^۲.
- ۶- فيض كاشاني (م ۱۰۹۱هـ): (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ) مِنْ أَيَّامِ وَجُودِهِ. قَالَ: (يَعْنِي مَسْجِدَ قَبَا). قِيلَ: أُسِّسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَصَلَّى فِيهِ أَيَّامَ مَقَامِهِ بِقَبَا^۳.
- «لمسجد أسس على التقوى من أول يوم» في الكافي: عن الصادق، والعياشي: عنهما عليهما السلام، والقمي: يعني مسجد قبا. قيل: أسسه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصلّى فيه أيام مقامه بقبا^۴.
- ۷- ابو الفضل فيضی (قرن دهم): «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ حَطًّا أَسَاسَهُ وَرَضَّصَ عَلَيْهِ وَأَحْكَمَ عَمْدَهُ وَمُؤَسَّسَهُ هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أُسْسِ التَّقْوَىٰ وَالْوَرَعِ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَوَّلِ عَصْرِ حُلُولِكَ دَارِ الرَّحْلِ»^۵.

۱- زبدة التفاسير ج ۳ ص ۱۶۷، فتح الله كاشاني - قم.

۲- تفسير غريب القرآن ص ۷۸، شيخ طريحي - قم؛ مجمع البحرين شيخ طريحي ج ۴ ص ۵۴۰.

۳- تفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۹۱ - الفيض الكاشاني.

۴- تفسير الصافي ج ۲ ص ۳۷۹، الفيض الكاشاني - تهران.

۵- سواطع الإلهام في تفسير القرآن (تفسير بي نقطه) ج ۲ ص ۴۸۲، فيضی دکنی - قم؛ اگر می بینید نام «مسجد قبا» را ذکر نکرده به این دلیل است که این تفسیر، تفسیر بی نقطه است و در این کتاب به جز به وقت ذکر آیات قرآنی هیچ نقطه ای نمی بینید... لذا ایشان از ذکر نام مسجد خود داری کرده تا مجبور نشود قاعده کتاب بی نقطه خویش را بر هم زند!

۸- مجلسی (م ۱۱۱۱هـ): «و حضرت در قبا فرود آمد در خانه کلثوم بن هدم و بعد از آن به خانه خیمه اوسی نقل فرمود، و بعد از سه روز یا دوازده روز که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد به مدینه منتقل شد، و در ایامی که در قبا بود مسجد قبا را بنا کرد و هر روز اهل مدینه استقبال آن حضرت می نمودند تا قبا و برمی گشتند»^۱

«لَسَجِدُ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَىٰ يَعْنِي مَسْجِدَ قَبَا أُسَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى فِيهِ أَيَّامَ مَقَامِهِ بِقَبَا»^۲.

«مسجد قبا: أسسه النبي (ص) في مريد كان لكلثوم بن الهدم و عمل فيه بنفسه (ص) و هو عند بني عمرو بن عوف و يعد من عوالم المدينة»^۳.

«وهذا هو المشهور بين المفسرين، لأن مسجد قبا أسسه رسول الله صلى الله عليه و آله، و صلى فيه»^۴.

۹- مدنی شیرازی (م ۱۱۲۰): «مَسْجِدُ قَبَا، أَسَّسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ».

۱۰- محمد تقی لسان الملك سپهر (م ۱۲۹۷هـ): «زمینی از کلثوم بن هدم که در برابر خانه خود داشت و مريد می نامیدند از بهر مسجد معین گشت. و پیغمبر از او بگرفت و خاص خویش فرمود و هم در آنجا مسجد قبا را استوار نمود و نماز بگذاشت، و آن اول مسجدی است که پیغمبر در مدینه به پای کرد و این آیت در

۱- حیوة القلوب (فارسی) ج ۴، ص ۸۵۶، مجلسی - قم.

۲- بحار الأنوار مجلسی، ج ۶۷ ص ۲۷۳ - تهران.

۳- بحار الأنوار مجلسی (پاورقی) ج ۹۶ ص ۳۳۵.

۴- ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۵، ص: ۴۹۴، مجلسی؛ مکتبه مرعشی - قم.

شأن آن مسجد فرود شد: ﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۱.

«سپهر» در پیشگفتار کتابش می‌گوید: «از صدر اسلام تا این زمان در سیر رسول خدای صلی الله علیه و آله کتابی بدین ترتیب و تکمیل پرداخته نگشت... در کتب فارسیه اگر شعری و رجزی از عرب رقم کرده‌اند، در صحت و سقم آن به دقت نظر نرفته‌اند؛ بلکه بیشتر در هنگام تحریر خود بصیر نبوده‌اند... و من بنده حمل این مصاعب را بر خویشان نهادم، و این مجلد مبارک را در این زمان اندک به پای بردم. و پیداست که این مقدار تحریر را با نگارش کثیر نقد کرده‌ام، و سه چندان این مجلد را بر کاغذ پاره‌ها نگاشته و بی‌خطر گذاشته‌ام... همانا خویشان به گردن نهاده‌ام که تمامت احادیث و حکایات و جلّ قصص و روایات را چنان طراز دهم که بعد از مطالعه آن مراجعه هیچ کتاب و هیچ باب نیاز نیفتد.»

و چنان است که سید جعفر شهیدی در دفاع از این کتاب گوید: «بر فرض که بگوییم سپهر در کار خود هیچ گونه درایت و اظهار نظر را معمول نداشته و تنها به استنساخ مطالب دیگران اکتفا کرده است، باز هم اثر او اعجاب‌آور خواهد بود، در حالی که چنین نیست... مطالبی که سپهر در این کتاب آورده در یک جا فراهم نبوده است، او برای نوشتن این کتاب به ده‌ها مجلد از تاریخ، ادب، تذکره، لغت‌نامه‌ها و غیره مراجعه کرده است و مطالب آن‌ها را استخراج نموده و پس از تهذیب و جرح تعدیل به فارسی در آورده است»^۲.

۱- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر ج ۲ ص ۲۶۶؛ محمد تقی لسان الملک سپهر.

۲- مقدمه براهین العجم ص ۷-۱۰، سید جعفر شهیدی-تهران. (به نقل از پیشگفتار مصحح ناسخ التواریخ «استاد جمشید کیان فر»).

تا کنون از ۲۰ مؤلف شیعی چه از متاخرین و چه از متقدمین گواه آوردیم بر اینکه، مسجد قباء به امر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و در اولین روزهای تشریف فرمایی ایشان به قباء ساخته شده است؛ اما جالبتر آن است که بدانید، یکی از دانشمندان شیعه می گوید:

سید عبد الله شبر (م ۱۲۴۲هـ): «لَمَسَّجِدُ أُسِّسَ بِنِيَانِهِ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ عَنِ الْبَاقِرِ (ع) وَ الصَّادِقِ (ع) يَعْنِي مَسْجِدَ قَبَا أُسِّسَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ صَلَّى فِيهِ»^۱

یعنی: «در مورد این آیه: ﴿لَمَسَّجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ از امام باقر و امام صادق نقل شده که فرمودند: منظور مسجد قباست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن را بنا نهاد و در آن نماز گزارد.»

پس به علاوه گواهی ۲۱ دانشمند شیعی^۲ و مخالفت آنان با ادعای «قزوینی»؛ دو امام شیعه یعنی امام باقر و صادق نیز به صدق گفتار ما شهادت دادند و «قزوینی» را که مدعیست شیعه این دو امام است، تکذیب کردند!

حال می خواهیم سخنی حیرت آور و بس عجیب را از «نجاح طائی» رفیق و هم تیمی «قزوینی» نقل کنم و با سخن او «قزوینی» را مات کنم!

نجاح در مورد تاریخ ساخت مسجد قباء می نویسد: «و وقتی علی بن ابی طالب و فواطم به قبا رسیدند، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد کلثوم بن هدم منزل گزیدند، پیامبر در قبا سه روز درنگ نمود، و مسجدش را تأسیس کرد، و اولین نماز جمعه را در محله بنی سالم بن عوف در مدینه، اقامه نمود.»^۳!!!!

۱- الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۳، ص: ۱۱۸، سید شبر - کویت

۲- که منابعی بیش از این در دسترس می باشد که از آنها صرفه نظر می کنیم.

۳- آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟ (باب ۵ فصل ۲ با عنوان: چه کسی با فاطمه ها به مدینه هجرت کرد؟)

باز می‌نویسد: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدا مسجد قبا را بنا نمودند، و پس از آن ساختن مساجد، در تمام اطراف مدینه منوره ادامه پیدا کرد»!!!^۱

«قزوینی» را می‌بینی؟؟ او را می‌بینی که دهانش باز است و مات و مبهوت مانده و نمی‌داند که چه بگوید؟؟ من که می‌بینم شما را نمی‌دانم! حال قزوینی را بگزارید و «نجاح طائی» را تماشا کنید که زیر لب می‌گوید: «ای کاش زمین باز می‌شد و من در آن فرو می‌رفتم و اینگونه رسوا نمی‌شدم!!!» کدام رسوایی؟؟ رسوایی که در ابتدای این بحث از او نقل شد.

خوشبختانه «نجاح» به علاوه محاسن زیادی که دارد (که زبان را نیست بالله یارای وصفش!) یک حسن دیگری که دارد کم حافظه بودن وی است و به موجب این حسن این رسوایی را به بار می‌آورد و می‌نویسد: «بخاری هجرت ابوبکر با عمر و سالم برده ابوحنیفه را قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید نمود، زیرا حدیثی را از ابن عمر نقل کرده که در آن چنین آمده است: «سالم مولای ابوحنیفه امامت جماعت مهاجرین نخست و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسجد قبا به عهده داشت که در میان آن‌ها ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع به چشم می‌خوردند». بنابراین مسجد قبا که در راه مدینه واقع است ابوبکر و عمر و سالم و دیگران در هنگام هجرت در آن نماز جماعت خوانده‌اند»^۲

خود «نجاح» می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از سه روز که در قبا بود، مسجدش را تاسیس کرد» بعد می‌گوید: ابوبکر قبل از هجرت نبی اکرم در مسجدی که هنوز وجود نداشته، نماز خوانده است!!! آیا ممکن است؟؟ ممکن است قبل از ساخته

۱- باب ۷ فصل ۲ با عنوان: «بنیان گذاری مسجد مدینه»

۲- قسمت پایانی کتاب با عنوان: دلایل مهم همراه نبودن پیامبر با ابوبکر در هجرت... و این دلیل اولین دلیل مهم اوست!!!

شدن فیلمی آن را بر پرده سینما دیده باشم؟؟ هنوز فیلمنامه نوشته نشده؛ چطور فیلم را ببینم!!

ادعای این دو بهانه گیر به این می ماند که بگوییم: «(ژولیوس سزار) به (رُم) آمد و از آنجا به وسیله تلفن به (مصر) زنگ زد!» ولی تلفن هنوز اختراع نشده بود و نبود که از آن استفاده شود و مسجد قباء هم ساخته نشده بود که بتوان در آن نماز خواند!

اما این ایراد قزوینی که می گوید: «اگر نماز ابوبکر پشت سر «سالم» بعد از هجرت بوده؛ چرا رسول خدا در این نماز حضور نداشته و اگر بوده چرا با وجود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم کس دیگری امام شده؟»

جواب این است: نقل است که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم روزهای شنبه^۱ و گاه روز دوشنبه^۲ به مسجد قباء می آمدند و در آن نماز می گزاردند، و همچنین رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند: نماز در این مسجد برابر است با عمره (الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ كَعُمْرَةٍ)^۳ پس چه اشکال دارد که هر از چند گاهی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز به آن مسجد رفته باشد و در آن مسجدی که اجر نماز خواندن در آن برابر با اجر یک عمره است، نماز خوانده باشد؟؟ و چه اشکال دارد که «سالم» نیز به یاد آن روزها که امام نماز بوده، و از جهتی قرائتش از همه بهتر بوده، امامت را بر عهده داشته باشد؟؟

در حدیث صحیح بخاری که از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان مأموم یاد شده، سخنی از زمان مشخصی نیست و مأمومین نیز «مهاجرین اولین» و «اصحاب

۱- متفق علیه (بخاری و مسلم)... مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۲۸ - میرزا نوری

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، باب: مساجد و اماکن متبرک جنوب مدینه - مسجد قباء، رسول جعفریان

۳- سنن ترمذی ج ۱ ص ۴۲۸ رقم ۳۲۴ و سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵۳ رقم ۱۴۱۱ و آلبانی آن را صحیح می داند.

۴- کسی بود که قرائتش در بین اصحاب و یاران، از همه بهتر بود.

النبی» از جمله حضرت عمر و عامر بن ربیع و ابوسلمه و زید رضی الله عنهم اجمعین نام برده شده‌اند. خیلی عادیست که این چند نفر به اتفاق هم به آن مسجد رفته باشند و در آن محل نماز خوانده باشند و این گفته ما را این روایت تأیید می‌کند:

«أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، كَانَ لَا يُصَلِّي مِنَ الصُّحَى إِلَّا فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا صُحَّى فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ...»^۱

یعنی: «از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او نماز چاشت نمی‌خواند، مگر در دو روز.

۱- روزی که وارد مکه می‌شد. یعنی هنگامی که می‌خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد می‌شد. ابتدا، خانه کعبه را طواف می‌کرد. سپس، دو رکعت نماز، در مقام ابراهیم می‌خواند.

۲- روزهای شنبه که به مسجد قبا می‌رفت. وقتی وارد مسجد می‌شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بیرون رود. (بدین جهت در آنجا، نماز می‌خواند). عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم گاهی پیاده و گاهی سواره، به زیارت مسجد قبا می‌رفت. و گفت: من همان کاری را انجام می‌دهم که سایر دوستانم می‌کنند.»

از قول او رضی الله عنه می‌شود این را فهمید که: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بعضی از شنبه‌ها را به مسجد قبا می‌رفته‌اند و ابن عمر و دوستان و یارانش نیز چنین می‌کرده‌اند.

۱- صحیح بخاری ج ۲ ص ۶۰ رقم ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲

پس او که بعضی شنبه‌ها (یا تمام شنبه‌ها!) به قباء می‌رفت؛ ابوبکر و عمر و زید و... را که آنان نیز به تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بعضی از شنبه‌ها را به آن مسجد می‌رفتند ملاقات می‌کرده است و در آن روزی که «ابن عمر» در موردش صحبت می‌کند نبی اکرم صلی الله علیه وسلم حضور نداشته‌اند و آنان «سالم مولی ابی حذیفه» را در بین خود امام قرار دادند. (و نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در مسجد النبی حاضر و امام بودند) و ابن عمر چون مشاهده کردند که ابوبکر و عمر پشت سر «سالم» نماز می‌خوانند و می‌دانست که از لحاظ فضیلت ابوبکر و عمر از او برترند این صحنه را نقل کرد و به دنبال آن گفت: «سالم»^۱ از آنان بیشتر قرآن بلد بود؛ تا بتواند با این سخن خویش به جماعت مسلمان بفهماند که شایسته تر آن است که قاری ترین اشخاص امام باشند.

ضمناً: یکی دیگر از تفاوت‌هایی که بین دو روایت مورد بحث^۲ موجود است، این است که در روایت «عصبه» مأمومین فقط مهاجرین اولین هستند؛ ولی در روایت مربوط به «مسجد قباء» صحبت از مهاجرین اولین به اضافه اصحاب النبی است (سالم مولی ابی حذیفه یوم المهاجرین الأولین و اصحاب النبی)؛ به این معنی که به غیر از مهاجرین اولین، کسانی دیگر نیز در آن نماز شرکت می‌کردند (نمازی که معادل با یک عمره است) و به تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و بزرگان صحابه؛ روزهای شنبه به مسجد قباء آمده و در آن نماز می‌خواندند.

۱- که از کسانی بود که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در موردشان فرمودند: قرائت قرآن را از اینان یاد بگیرد.

۲- روایتی که در مورد عصبه بود و روایتی که در مورد مسجد قباء بود.

پس این جستار به واسطه توضیحاتی که داده شد و به واسطه «شَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا»^۱،
شهادت کتب فریقین و نجاج طائی بر علیه قزوینی به اتمام می‌رسد و هم «قزوینی»
سفسطه گر و هم «نجاج» پریشان حال، باید که سکوت اختیار کنند!

اما سؤال اینجاست که: چرا این دو نفر با چنین لجاجتی در صدد پوشاندن حق
هستند؟ چرا نجاج طائی (و قزوینی) با وجود اینکه خودشان می‌دانند «مسجد قباء» بعد
از هجرت ساخته شده، می‌خواهند با این روایت هجرت صدیق همراه نبی را نفی کند؟؟؟
من جوابش را می‌دانم و اگر شما نیز کمی بیاندیشید، خواهید فهمید.

حال این ادعای مشابه نجاج را بخوانید: «أبو بکر همراه اولین گروه مهاجرین، به مدینه
مهاجرت نمود، و در میان مهاجرین، عمر بن الخطاب نیز به چشم می‌خورد.»

او این ادعای خودش را به سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۲۱ حواله می‌دهد و در جایی
دیگر با حواله دادن به همین آدرس چنین می‌نویسد:

«و به همین ترتیب اصحاب پی در پی بسوی مدینه رهسپار شدند، آنگاه عمر بن
الخطاب و عیاش بن اَبی ربیعَه هجرت کردند و در قبیله ای به نام بنی عمرو بن عوف
منزل کردند»

طبق معمول سخنش کذب است؛ و بخدا قسم اگر کف دست خود مویی دیدید،
سخنی در کتاب سیره ابن هشام مبنی بر هجرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبل از نبی
اکرم صلی الله علیه وسلم خواهید دید!

با مختصر نظری در عنوان باب‌های این کتاب، کذب وی معلوم می‌شود:

«باب: طَمَعُ أَبِي بَكْرٍ فِي أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ النَّبِيِّ فِي الْهَجْرَةِ وَمَا أَعَدَّ لِذَلِكَ»

باب: قِصَّةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي الْغَارِ

باب: ابْنَا أَبِي بَكْرٍ وَابْنِ فَهْرَةَ يَتَمَوَّنَ بِشُؤْنِ الرَّسُولِ وَصَاحِبِهِ وَهُمَا فِي الْغَارِ»

۱- شهادت داد، شاهی از اهلشان (یوسف: ۲۶)

عائشه رضی الله عنها: هیچ آیه‌ای درباره‌ی خاندان من نازل نشده!

نجاح می‌نویسد: «بخاری در صحیح خود بر نازل نشدن آیه غار در حق ابوبکر صحه گذاشته است، زیرا عایشه نزول آن آیه را در حق ابوبکر نفی کرده و گفته است: هیچ آیه از قرآن در حق ما نازل نشده است»

در جای دیگری می‌گوید: «اصحاب پیامبر تأیید کرده‌اند که این آیه در باب مناقب ابوبکر نازل نشده است و عایشه دختر ابوبکر نازل نشدن قرآن در شأن ابوبکر را چنین تأیید کرده است: خداوند در شأن ما آیاتی از قرآن نازل نکرده است.

و این مطلب را عایشه در حضور هزاران تن از صحابه در عصر معاویه بیان کرد، و همگی آن‌ها ادعای وی را در این زمینه تأیید کردند.

بنابراین آیه غار در حق ابوبکر نازل نشده است.»

و در جایی دیگر: «و هنگامی که عایشه در مقابل عبد الرحمن بن ابی بکر و مروان حکم و هزاران نفر از صحابه حاضر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

آیه ای از قرآن در حق ما نازل نشده است

عبد الرحمن بن ابی بکر بر این گفته سکوت کرد، و مروان بن حکم هم سکوت نمود و دیگر صحابه از اهل مکه و مدینه نیز سکوت کردند، و همین سکوتشان دلیل موافقتشان با گفتار وی بوده، و دلیلی بسیار قوی بر دروغ بودن اخبار روایت شده درباره حضور ابوبکر در غار می‌باشد.

و در صورتی که عده ای از اصحاب اعتقاد به حضور ابوبکر در غار داشتند، حتماً به

واسطه آیه غار و حضور ابوبکر در غار ثور با عایشه به مخالفت می‌پرداختند.»

و در جایی دیگر: «و عایشه حضور ابوبکر را در غار با این جمله که: آیه ای از قرآن

در شأن ما نازل نشده است تکذیب نمود، بنابراین عایشه از کسانی می‌باشد که حضور ابوبکر را در غار تکذیب کرده‌اند.

و این اجماع و اتفاق عمومی از جانب صحابه مسلمان، بر حضور نداشتن ابوبکر در غار و روایت بخاری، روایات دروغین ساخته شده بعد را درباره حضور ابوبکر در غار و هجرت تکذیب نموده است.

بنابراین عایشه بخاطر روایت‌های گذشته‌اش درباره حضور ابوبکر در غار پشیمان شد، و صحابه، وی را در گفتارش در مجلس مروان تأیید کردند.»

جواب:

ابتدا می‌خواهم از یک دروغ «نجاح طائی» پرده بردارم، او می‌گوید: «و هنگامی که عایشه در مقابل عبد الرحمن بن ابی بکر و مروان حکم و هزاران نفر از صحابه حاضر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

آیه‌ای از قرآن در حق ما نازل نشده است»

و باز می‌گوید: «و این مطلب را عایشه در حضور هزاران تن از صحابه در عصر معاویه بیان کرد»

قزوینی نیز به روایت مورد اشاره نجاح، استناد کرده و نوشته است:

«بخاری در صحیح خود به نقل از عائشه می‌نویسد که وی تصریح کرده است که هیچ

آیه‌ای در قرآن کریم در باره خاندان وی نازل نشده است:

«عن يُوْسُفَ بْنِ مَاهِكَ قَالَ كَانَ مَرْوَانُ عَلَى الْحِجَازِ اسْتَعْمَلَهُ مُعَاوِيَةَ فَخَطَبَ فَجَعَلَ يَذْكُرُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ لِكَيْ يُبَايَعَ لَهُ بَعْدَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ شَيْئًا فَقَالَ خُذُوهُ فَدَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ فَلَمْ يَقْدِرُوا فَقَالَ مَرْوَانُ إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ «وَالَّذِي قَالَ لِيُؤَدِّيهِ أُفٍّ لَكُمْ أَتَعِدَانِي» فَقَالَتْ عَائِشَةُ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيْنَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عُدْرِي.»

از یوسف بن ماهک نقل شده است که معاویه بن ابی سفیان، مروان را به حکومت حجاز منصوب کرده بود، مروان خطبه خواند و در آن از یزید بن معاویه نام برد تا برای حکومت بعد از پدرش از مردم بیعت بگیرد. عبد الرحمن بن ابی بکر چیزی گفت، مروان

گفت: او را بگیرید. عبد الرحمن وارد خانه عائشه شد و آن‌ها نتوانستند او را دستگیر کنند. مروان گفت: او کسی است که خداوند این آیه را در باره او نازل کرده است: «و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما، آیا به من وعده می‌دهید که زنده خواهم شد...».

عائشه از پشت پرده گفت: هیچ چیزی از قرآن در باره خاندان ما نازل نشده است؛ مگر این که خداوند [آیه] عذر مرا نازل کرده است (اشاره به آیه افک).

چنانکه از نقل قول قزوینی متوجه شدید، جمعیت هزار یا هزاران نفری حضور نداشته‌اند بلکه عبدالرحمن از محل خارج شده و به خانه خواهرش یعنی «ام المؤمنین عایشه» داخل شده و مروان نیز به دنبال وی آمده و صحبت این دو با هم در حجره عایشه صورت گرفته است؛ پس «مکتشف بزرگ عصر ما» شاهدی هزاران نفر را از کجا آورد؟

تا به حال دروغ‌های زیادی از او بر ملا شد ولی این دروغ از بزرگترین دروغ‌ها و به بزرگی هزاران تن بود!! برای «مکتشف بزرگ» این دعا را می‌کنم: خدایا به او بده، وجدانی گویا و یک جفت چشم بینا و مقداری! فکر پویا؛ آمین یا رب العالمین.

قزوینی در ادامه می‌نویسد: «طبق قواعد زبان عربی، در جمله «ما أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا» کلمه «شئینا» نکره در سیاق نفی است و دلالت بر عموم می‌کند؛ یعنی هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی در باره عائشه و اطرافیان او نازل نشده است. از طرف دیگر کلمه «الا» در جمله «إِلَّا أَنْ اللَّهُ أَنْزَلَ عُدْرِي» از ادات حصر است و طبق قواعد ثابت شده در علم اصول، جمله استثنائیه، دلالت بر حصر می‌کند و دارای مفهوم است.

بنابراین، این روایت ثابت می‌کند که هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی در باره خاندان عائشه که ابوبکر نیز جزو آن است، نازل نشده است. در نتیجه این

روایت با روایاتی که ثابت می‌کند ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار بوده و آیه «غار» در باره او نازل شده است، در تعارض است.

برخی از علمای اهل سنت پاسخ داده‌اند که مراد از «فینا» فرزندان ابوبکر است و شامل خود ابوبکر نمی‌شود. عینی در عمده القاری می‌نویسد:

مراد از «فینا» فرزندان ابوبکر است؛ زیرا در باره ابوبکر آیه ﴿ثَانِيَانِ﴾ و ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ...﴾ و آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ و آیات بسیاری نازل شده است.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً؛ این ادعائی است بدون دلیل؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ چرا که طبق ادعای مروان بن حکم آیه ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا...﴾ در مذمت عبد الرحمن و تکریم پدر و مادر او؛ یعنی ابوبکر و ام رومان نازل شده است و عائشه با گفتن جمله «ما أنزل الله فينا شيئاً» نزول هر نوع آیه‌ای در باره تمام افراد مورد ادعای مروان نفی می‌کند که از جمله آنها والدین عبد الرحمن است.

ثانياً؛ طبق پنداشت اهل سنت، آیات ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ...﴾ و آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ شامل فرزندان ابوبکر و از جمله خود عائشه نیز می‌شود و عائشه، و دیگر فرزندان ابوبکر را از بارزترین مصادیق همراهان رسول خدا و سابقون الأولون دانسته‌اند. آیا بدر الدین عینی می‌تواند قبول کند که آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ...﴾ و ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ شامل عائشه نمی‌شود؟

بنابراین، سخن عینی و ابن حجر، مردود است.

جواب ما:

تدلیس بزرگ قزوینی در این جملات مشهود است: «هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی درباره عائشه و اطرافیان او نازل نشده است.» و «هیچ آیه‌ای در قرآن کریم به صورت اختصاصی در باره خاندان عائشه که ابوبکر نیز جزو آن است، نازل نشده است»

قسمت مورد نظر روایت، چنین می‌گوید: «ما أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا» معنی تحت الفظی آن این می‌شود «نازل نکرده است خدا در مورد ما چیزی»

حال جناب «قزوینی» از کجا دانسته که منظور ام المؤمنین از قید «فینا» خاندان اوست؟! ما مانده‌ایم!!

یعنی اگر من بگویم: «ما می‌رویم» شما نتیجه می‌گیرید که من و پدرم و پدر بزرگم که در قبر خوابیده، دسته جمعی می‌رویم؟؟؟

اگر من بگویم: «ما گوشت خوار نیستیم» شما این را بر کل خانواده و خاندان من تعمیم می‌دهید؟؟؟

جناب قزوینی در جواب می‌گوید: آیه‌ای که مروان به آن اشاره کرد در مورد رابطه فرزند با والدین است، پس ابوبکر هم شامل سخن عائشه می‌شود.

جواب این است که: «ایراد مروان و سخن او در مورد عبد الرحمن بود و می‌خواست او را سرزنش کند به همین دلیل سیده عائشه به منظور رفع اتهام از برادر می‌فرماید: «هیچ آیه‌ای در مورد ما (من و برادرم) نازل نشده مگر آیات افک که در مورد براءت من بود.»

و این واضح است که کسی تا به حال «فینا» را به معنی «خانواده یا خاندان ما» نگرفته است و اگر مقصود سیده عائشه چنین بود باید می‌فرمود: «ما انزل الله في اهلنا» چنانکه در قرآن آمده است: ﴿مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ﴾ یعنی: «ما و خاندان ما را گرسنگی و پریشانی رسیده است» و اگر بگوئید این معنی را با توجه به سیاق ماجرا اخذ کرده اید، باز مشکلی پیش می‌آید؛ چنانکه در قرآن چنین آمده است:

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَمِثَّتْ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۸]. «(فرعون) گفت: آیا تو را (ای موسی) از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی»

طبق این آیه که در آن لفظ «فینا» آمده است و منظور از آن، فرعون و همسر فرعون هستند؛ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که همسر عائشه است نیز خانواده حضرت عائشه محسوب می‌شوند^۱، چنانکه در آیه فوق منظور فرعون از اینکه می‌گوید: «پیش ما» این است که نزد شخص فرعون و خصوصاً تحت تربیت همسر فرعون؛ به این معنی که خداوند با کلمه «فینا» همسر فرعون را نیز وارد ماجرا می‌کند، پس چطور ممکن است که همسر حضرت عائشه یعنی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم خارج از خانواده سیده عائشه باشد؟

پس دیدید که از قید «فینا» که معنی تحت اللفظی می‌شود «در مورد ما» می‌توان در سیاق جمله معانی متفاوتی کسب کرد و باید به محیط توجه داشت؛ صحبت فرعون در مورد بزرگ کردن حضرت موسی علیه السلام بود، پس منظور او از فینا خود و «اهل» اوست و وقتی شخصی چون انس بن مالک می‌گوید: «كَانَ الرَّجُلُ مَنَا إِذَا قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَ آلَ عِمْرَانَ جَدِّ فِينَا» = اگر مردی از ما سوره بقره و آل عمران را می‌خواند و یاد می‌گرفت در نظر ما عظیم می‌بود.

می‌دانیم که منظور او از قید «فینا» خودش و یارانش است.

یا در آیه ۶۲ سوره هود: ﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا﴾ = گفتند: ای صالح به راستی تو پیش از این میان ما مایه امید بودی» در اینجا «فینا» یعنی در نزد قوم در نهج البلاغه آمده است: «و خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ

و من لزمها لحق» (نهج البلاغه خطبه ۱۰۰)

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه حق را در میان ما به ودیعت نهاد....»

سؤال: منظور حضرت علی علیه السلام از قید «فینا» چیست؟؟ ادامه سخنانشان این سؤال را جواب می‌دهد: «هر که از آن پیشی جوید از دین به در رود و هر که از آن واپس

۱- که البته در این باره احدی نمی‌تواند مناقشه کند.

ماند، تباه شود و هر که همراه او گام بردارد همراه رستگاری باشد.» پس منظور حضرت علی از قید «فینا» خانواده و خاندان خودش نیست، بلکه منظور امت اسلامی است. مثالی دیگر، در مورد زمانی است که هرقل (هراکلیوس؛ قیصر روم) از ابو سفیان در مورد نسب نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسید؛ ابو سفیان در جواب گفت: «هو فینا ذو نسب» = او در میان ما، از نسب با لایی برخوردار است.» منظور از میان ما چیست؟؟ آیا همراهانش؟؟ خیر؛ چرا؟؟ چونکه هرقل از نسب نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردمش پرسیده بود، پس منظور از فینا، «بین قوم ما» خواهد بود. چرا؟ چون صحبت از قوم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

* سخن مروان نیز در مورد عبد الرحمن است و لهذا ام المؤمنین عائشه با اشاره به آیات افک، برادرش را با خود جمع بسته و می گوید: «ما انزل الله فینا شیئا...» پس باید به سیاق صحبت سیده عائشه نگریست و چنانکه بنگریم، خواهیم دید که ایشان درباره برادر خودشان با رفع اتهام از وی و در مورد خودشان با اشاره به آیات «افک» صحبت می کنند پس وقتی که می فرمایند «فینا» منظور خود و برادرشان است. چنانکه گفته شد: خداوند با استفاده از کلمه «فینا» همسر فرعون را نیز داخل در ماجرا می کند؛ و جناب قزوینی قید «فینا» را به معنی «خاندان ما» اخذ می کند؛ پس سؤال می پرسیم، حضرت عائشه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که به منزله لباس و آبروی یکدیگر هستند^۱ و به طبع اهل یکدیگر نیز به حساب می آیند، و از آنجا که جناب قزوینی سخن سیده عائشه را تعمیم می دهند، آیا می توانیم بگوییم که هیچ آیه ای در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نازل نشده است؟؟؟ در مورد کسی که کل قرآن بر او نازل شده؟!

۱- ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقرة: 187] = آنها (همسرانتان) جامه عفاف شما و شما نیز لباس عفت آنها هستید. (ترجمه الهه قمشاهی)

قزوینی به شکلی می‌گوید: «اهل سنت معتقدند فرزندان ابوبکر از جمله بارزترین مصداق آیات ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ﴾ و ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ هستند؛ اما با توجه به سخن عائشه، می‌توان گفت که او (عائشه) مصداق این دو آیه نیست؛ آیا اهل سنت این را می‌پذیرد؟!»

در جواب می‌گوییم: شأن نزول خصوصی داریم و شأن نزول عمومی؛ مثلاً: آیات پایانی سوره «لیل» در مورد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه نازل شده است ولی تشویقی است برای همه به انفاق در راه خدا؛ آیه مربوط به احترام به والدین (عنکبوت: ۸) شأن نزولش در مورد سعد بن ابی وقاص است ولی امرش عمومی است. ولی آیات نازل در مورد مهاجرین و مجاهدین و نصرت دهندگان دین، مربوط به شخص خاصی نیست، بلکه یک عده خاصی (که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسد) را در نظر دارد.

بگذارید اینگونه بگوییم: هیچ مسلمانی در طول تاریخ اسلام نگفته که سیده عائشه همسر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نیست؛ با اشراف بر این موضوع احدی شک نمی‌کند که این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ [الأحزاب: ۵۹]. و این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [الأحزاب: ۲۸] که در مورد تمام زنان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است و عائشه نیز یکی از آنهاست ولی چون آیه منحصرأ در مورد شخص ام المؤمنین عائشه نیست، سیده عائشه از این آیه صرف نظر کرده و به وقت مباحثه با مروان از آن استفاده نکرده است. و یا این آیه: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان نیز اولی‌تر است و همسران وی مادران مومنان هستند.»

این آیه نیز در مورد تمام زنان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است و احدی در این مورد شک نمی‌کند، پس با این وجود فهمیدیم که جناب قزوینی، کاری به جز سفسطه‌گری ندارند و دانسته حق را کتمان می‌کنند!

اما جوابی دیگر اینکه، آیه غار درباره حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل نشده بلکه ابوبکر صدیق جزئی از آیه است پس با سخن ام المؤمنین به هیچ وجهی در تضاد نیست.

جالب است که «آیه الله العلامه، الشیخ محمد حسن مظفر» که از بزرگان شیعه است همین سخن ما را می‌گوید و روایت «ما انزل الله فینا شی» را مغایر با آیه غار نمی‌داند: «ولا ینافی هذا العموم آیه الغار؛ لنزولها فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ولكنها دللت علی خطابه لأبی بکر، و هو لیس نزولا فیه!»^۱

یعنی: «عموم سخن عایشه با آیه غار منافاتی ندارد. زیرا آن آیه درباره رسول خدا (ص) فرود آمد و اگر چه بر این دلالت دارد که ابوبکر مخاطب پیامبر بوده اما این به معنای نزول آیه در شأن وی نیست.»^۲ بدون شرح!

قزوینی: رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است!

قزوینی می‌نویسد:

«ابن کثیر دمشقی در کتاب البداية والنهاية در فصلی تحت عنوان «فصل فی سبب هجرة رسول الله بنفسه الکریمه» روایت مفصلی را از نحوه هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که ثابت می‌کند رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است. در تمام این روایات هیچ اشاره‌ای که رسول خدا ابوبکر را به همراه خود برده باشد نشده است. ما

۱- دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص: ۵۵۴؛ محمد حسن مظفر - قم.

۲- ترجمه دلائل الصدق، ج ۲، ص: ۵۴۳، مترجم: محمد سپهری - تهران.

تکه‌های از این روایت را نقل می‌کنیم: رسول خدا از خانه خارج شد، مشتی از خاک برداشت، خداوند چشمان مشرکان را نابینا کرد و آن‌ها رسول خدا را ندیدند، آن حضرت خاک‌ها را بر سر آن‌ها پاشید؛ در حالی که این آیه را می‌خواند: ﴿يَسَّ ۝ وَالْقُرْآنِ...﴾ مردی از آن‌ها باقی نماند؛ مگر این که خاک بر سر او نشست، سپس رسول خدا به سمتی که می‌خواست برود، حرکت کرد....

جواب:

ابتدا توجه کنید به عنوان باب کتاب *البدایة والنهایة*: «فِي سَبَبِ هِجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَفْسِهِ الْكَرِيمَةِ» = «در سبب هجرت شخص رسول خدا» سبب هجرت، نه نحوه هجرت و قزوینی هر چه نقل کرده مربوط است به قبل از ملحق شدن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سخنی از غار و سراقه و قباء و مدینه و... نیست.

جالب اینجاست که صفحه بعد و باب بعدی در کتاب «البدایة والنهایة» چنین است «بَابُ هِجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَفْسِهِ الْكَرِيمَةِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» یعنی: «باب هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه در حالیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه همراهشان بودند» و در این باب شیوه سفر و نحوه هجرت و مراحل آن را بررسی کرده است، که تنها به ذکر قسمتی از یک روایت طولانی اکتفا می‌کنیم:

«عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ لَا يُخْطِئُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ يَأْتِي بَيْتَ أَبِي بَكْرٍ أَحَدَ طَرَفِي التَّهَارِ، إِمَّا بُكْرَةً، وَإِمَّا عَشِيَّةً حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي أذنَ اللَّهُ فِيهِ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْهِجْرَةِ وَالْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرِي قَوْمِهِ أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَاجِرَةِ فِي سَاعَةٍ كَانَ لَا يَأْتِي فِيهَا، قَالَتْ فَلَمَّا رَأَهُ أَبُو بَكْرٍ

قَالَ: مَا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِأَمْرِ حَدَثٍ! قَالَتْ فَلَمَّا دَخَلَ تَأَخَّرَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ عَنِ سَرِيرِهِ...^۱

یعنی: «از مادر مؤمنان حضرت عائشه روایت کرده که ایشان گفتند: تا به حال اتفاق نیفتاده بود که رسول خدا موقعی از روز به خانه‌ی ما بیاید مگر اینکه صبح زود بوده باشد یا اوائل شب تا آن زمانی که خداوند اجازه‌ی هجرت و خروج از مکه و از میان مردم مکه را به رسولش داد پس ایشان در ساعتی نزد ما آمدند که اصلاً نیامده بودند و زمانی که (پدرم) ابوبکر او را دید گفت: حضرت رسول در این ساعت نیامده‌اند جز اینکه اتفاق مهمی افتاده است. مادر مؤمنان می‌گویند: هنگامی که حضرت وارد شدند ابوبکر از جایش بلند شد.»

روایت بسیار طولانی است که به منظور پرهیز از اطاله کلام از نقل آن پرهیز می‌کنیم ولی همین مختصر برای رسوایی «قزوینی و هم تیمی‌هایش» کافی است.

* من یقین دارم که خود قزوینی نیز می‌دانست که از نقل این روایت و نوشتن این سطور چیزی عایدش نمی‌شد ولی چون هدفشان گمراه نمودن عوام شیعه است و گروه تحقیقاتی ایشان نیز ملت علاف الدوله هستند، می‌نویسند و می‌نویسند و باز هم می‌نویسند!

قزوینی در ادامه می‌نویسد:

«احمد بن حنبل نیز در مسند خود داستان هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را نقل می‌کند؛ که در این روایت هیچ اشاره‌ای به همراهی ابوبکر با آن حضرت نشده است: ابن عباس در باره این سخن خداوند ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ﴾ [الأنفال: ۳۰]. «یاد کن ای رسول ما! هنگامی که کافران از راه حيله‌گری تصمیم گرفتند تا تو را به بند کشند.» نقل شده است که در یکی از شب‌ها، کفار قریش در شهر مکه به

۱- البداية والنهاية ج ۳ ص ۲۱۸، دار احیاء التراث العربی

مشورت پرداختند و نتیجه مشورتشان آن بود که بعضی گفتند: بامداد که شد، محمد را دستگیر کرده او را به بند کشیم؛ دیگری پیشنهاد کرد: چنین نیست بلکه او را می‌کشیم؛ دیگری پیشنهاد داد او را تبعید می‌کنیم.

خدای تعالی، رسول (ص) را از تصمیم‌های قریش، آگاه ساخت. آن شب علی علیه السلام در بستر پیغمبر (ص) خوابید و آن حضرت از خانه بیرون رفت تا به غار ثور رسید. کافران آن شب علی علیه السلام را که خیال می‌کردند پیغمبر (ص) است، تحت نظر گرفته بودند که مبادا شبانه از خانه بیرون برود!

بامداد که به خانه رسول خدا (ص) حمله‌ور شدند، علی علیه السلام را مشاهده کردند و دانستند که از حيله‌گری خود بهره‌ای نبرده‌اند. از علی علیه السلام پرسیدند: مصاحب تو (رسول خدا) کجاست؟ حضرت علی علیه السلام اظهار بی‌اطلاعی کرد. کفار قریش اثر پای حضرت را دنبال کرده تا به کوه منتهی شد. آنجا اثر پائی به چشم نخورد، ناچار بر فراز کوه آمدند غار ثور را دیدند، تارهایی بر در غار تنیده شده بود، اگر پیغمبر با وجود همین تارهای عنکبوت وارد غار شده بود، تارهای عنکبوت از هم گسیخته می‌شد. و به این ترتیب، از تصمیمی که داشتند منصرف شدند. رسول خدا (ص) سه شبانه روز در غار به سر برد.

ابن کثیر دمشقی بعد از نقل این روایت می‌گوید:

سند این روایت «حسن» است و این بهترین داستانی است که در قصه تنیدن تار عنکبوت بر در غار نقل شده است و این تنیدن تار عنکبوت به منظور حمایت خداوند از پیامبرش بوده است.

ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را «حسن» می‌داند:

احمد بن حنبل روایت ابن عباس را با سند «حسن» در باره این سخن خداوند ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ...﴾ نقل کرده است.

جواب:

در این مورد از دو طریق جواب خواهیم داد.

- ۱- علیرغم اینکه ابن کثیر و ابن حجر این روایت را حسن دانسته‌اند؛ ولی در واقع این روایت مردود است به دلیل وجود «عثمان الجزری»
 شیخ «آلبانی» بعد از نقل روایت فوق، می‌نویسد: «قال ابن کثیر عقبه: وهذا إسناد حسن، وهو من أجود ما روي في قصة العنكبوت على فم الغار.
 كذا قال، وليس بحسن في نقدي، لأن عثمان الجزري إن كان هو عثمان بن عمرو بن ساج الجزري فقد قال ابن أبي حاتم في «الجروح والتعديل» (۳/ ۱/ ۱۶۲) عن أبيه: «لا يحتج به». وأورده الذهبي في «الضعفاء» وقال: «تکلم فيه».
 وإن كان هو عثمان بن ساج الجزري ليس بينهما عمرو، فقد جنح الحافظ في «التهذيب» إلى أنه غير الأول، ولا يعرف حاله، ولم يفرق بينهما في «التقريب»، وقال: «فيه ضعف».
 وابن عمرو لم يوثقه أحد غير ابن حبان، ومن المعروف تساهله في التوثيق، ولذلك فهو ضعيف لا يحتج به كما قال أبو حاتم...»^۱
 و شعيب الأرثووط نیز در این باره می‌نویسد:
 «إسناده ضعيف. عثمان الجزري قال أحمد: روى أحاديث مناكير زعموا أنه ذهب كتابه وقال ابن أبي حاتم: سألت عنه أبي فقال ما أعلم روى عنه غير معمر والنعمان. وقد أخطأ الهيثمي وتابعه أحمد شاكر وحبيب الرحمن فظنوه عثمان بن عمرو بن ساج الجزري المترجم في التهذيب وقال ابن كثير في تاريخه: وهذا إسناد حسن! وهو من أجود ما روي في قصة نسج العنكبوت على فم الغار»^۲

۱- سلسله الأحاديث الضعيفة والموضوعة ج ۳ ص ۲۶۲، آلبانی _ریاض

۲- مسند امام احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۴۸، تحقیق شعيب الارنوط _ قاهره

و همینطور بنگرید به کتاب «تفسیر طبری»^۱ با حواشی، احمد شاکر و محمود شاکر
 ۲- عدم قید شیء دلیل بر عدم آن نیست؛ سفر اسراء معراج را در نظر بگیرید، خداوند
 می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ﴾ فقط از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم
 صحبت است و از جبرئیل و براق حرفی نیست، آیا این دلیل بر این می‌شود که
 آن دو را خط بزیم؟؟ آیا می‌توانیم همراهی «جبرئیل» را دروغ بدانیم؟
 پس در صورت صحت این روایت، باز هم مشکلی ایجاد نمی‌شود، مگر برای کسی که
 خدا بر قلبش مهر زده است.

قزوینی: در داستان «ام معبد» نامی از ابوبکر نیست!

قزوینی: «رسول خدا صلی الله علیه وآله در راه سفر به مدینه، به خیمه زنی به نام ام
 معبد رسید، در این قضیه معجزات شگفت‌انگیزی از رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده
 شده است. در این داستان نیز هیچ نامی از ابوبکر نیست. ابن کثیر دمشقی این گونه نقل
 می‌کند:

از ابن اسحاق نقل شده است که رسول خدا به خیمه ام‌معبد وارد شد. اسم او عاتکه بنت
 خلف بن معبد بود بود. رسول خدا و همراهان او می‌خواستند در آن جا بمانند، ام‌معبد
 گفت: به خدا سوگند که در نزد ما نه طعامی وجود دارد، نه شتری که شیر دهد و نه
 گوسفندی؛ جز این گله بز. پس رسول خدا بعضی از حیوانات او را پیش خود خواند و
 ضراع او را با دستش لمس کرد و به درگاه خداوند دعا کرد. شیر آن حیوان را در کاسه‌ای
 نوشید تا این که پر شد و فرمود: ام معبد بنوش. ام معبد گفت: شما بنوشید که شما
 سزاوارتر هستید. رسول خدا شیر به او پس داد، ام معبد از آن نوشید. سپس بز دیگری را
 خواست و همانند داستان قبلی اتفاق افتاد و خود آن حضرت شیر نوشید. سپس بز
 دیگری را خواست و این بار راهنمای آن حضرت شیر نوشید. سپس بز دیگری را

۱- تفسیر طبری ج ۱۳ ص ۴۹۷ - با حواشی احمد شاکر و محمود شاکر

خواست و عامر از آن شیر نوشید و سپس به راه افتادند. قریش به دنبال رسول خدا می‌گشتند تا این که به ام معبد رسیدند و از او سؤال کردند و گفتند: آیا محمد را ندیدی که چنین و چنان بود... ام معبد گفت: نمی‌دانم که شما چه می‌گویید ولی جوانی پیش ما آمد و از این گله بز شیر نوشید. قریش گفتند که ما به دنبال او هستیم...»

نجاح طائی نیز می‌گوید: «و کلیه متون تاریخی بر این مطلب اتفاق دارند که، مهاجران به مدینه فقط دو نفر بودند، یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری راهنمای وی عبدالله بن بکر می‌باشد، و این اتفاق وجود ابوبکر را در آن هجرت نفی نموده، و باورهای بی‌اساسی را که دست‌های فریبکار حزب قریش در این زمینه ساخته و پرداخته، بکلی باطل می‌نماید.»^۱

جواب:

این روایت مرسل است، چرا که ابن اسحاق نام صحابی را ذکر نمی‌کند و روایت مرسل، مردود است و از طرفی هم ابن اسحاق و هم یونس بن بکیر محل اختلاف هستند.^۲

دوم: در سه قسمت این روایت، به کسانی غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم اشاره شده است.

الف: همراهان؛ ب: راهنما؛ ج: عامر

همراهان جمع است و در عربی به حداقل سه نفر یا بیش از آن اطلاق می‌گردد.

۱- باب ۶ فصل ۲ با عنوان: دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر، نه ابوبکر

۲- ابن اسحاق از راویان بخاری است ولی با این حال بعضی علما او را تضعیف کرده‌اند و البته این به آن معنا نیست که روایاتش در صحیح بخاری نیز تضعیف می‌شوند؛ چرا که روایات بخاری از او جزء متعلقات است. و البته امام مسلم به او اعتماد کرده است؛ به هر حال هم او هم یوسف بن بکیر از جانب عده‌ای جرح شده‌اند.

اما عامر (بن فهیره) که غلام حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده (+) به علاوه راهنما می‌شوند (=) دو نفر، پس یک نفر کم داریم! آن یک نفر کیست؟؟ جواب: همان کسی که «عامر بن فهیره» به دستور او و همراه او به این سفر آمده است؛ یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

قزوینی می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله در راه سفر به مدینه، به خیمه زنی به نام ام معبد رسید، در این قضیه معجزات شگفت‌انگیزی از رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده شده است. در این داستان نیز هیچ نامی از ابوبکر نیست.»

این دروغ محض است؛ اگر وی می‌گفت: در روایت فوق نامی از ابوبکر نیست، صحیح بود ولی اینکه می‌گوید در ماجرای «خیمه ام معبد» نامی از ابوبکر نیست و همچنین قول نجاح که می‌گوید: «و کلیه متون تاریخی بر این مطلب اتفاق دارند که، مهاجران به مدینه فقط دو نفر بودند»^۱ دروغ محض است و ما برای اثبات این دروغ نه به کتب اهل سنت بلکه به کتب خود شیعه مراجعه می‌کنیم.

۱- طبرسی (م ۵۴۸هـ): «و ذلك أن النبي صلی الله علیه و آله وسلم لما هاجر من مكة و

معه أبو بكر و عامر بن فهیره و دليلهم عبد الله بن اريقط الليثي، فمروا على ام معبد

الخرزاعية، و كانت امرأة برزة تحبني و تجلس بفناء الخيمة،...»^۲

یعنی: «حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه بطرف مدینه مهاجرت می‌فرمود ابو بکر و عامر بن فهیره، و عبد الله بن اريقط لیثی نیز در خدمت

۱- البته از نقل قول قزوینی، دروغگویی «نجاح» نیز آشکار می‌شود چون در آن قول از همراهان یاد شده و چنانکه گفته شد همراهان جمع است و باید قبول کنیم که مهاجرین دو نفر نبودند و همچنین در این قول به حضور عامر بن فهیره تصریح شده است و این دلیلی دیگر بر دروغگو بودن «نجاح» است.

۲- إعلام الوری بأعلام الهدی ج ۱ ص ۷۶، طبرسی

آن جناب بودند، در این هنگام به خیمه امّ معبد خزاعیه رسیدند، امّ معبد در حالی که جامه‌ای را به خود پیچیده بود، در کنار خیمه خود نشسته بود.»^۱

۲- ابن حمزه طوسی (م ۵۶۰): «عن محرز بن هدید، قال إنه سمع هشاما - أخوا معبد - قبل البطحاء، أن النبي صلى الله عليه وآله لما خرج مهاجرا من مكة، هو وأبو بكر وعامر ابن فهيرة ودليلهما الليثي عبد الله بن أريقط مروا على خيمة أم معبد، وكانت امرأة جلدة، برزة تحتي بفناء الخيمة، تسقى وتطعم، فسألوها لحما وتمرا ليشتروا منها...»^۲

۳- احمد استر آبادی (م قرن ۱۰): «که چون آن حضرت سه روز یا کمتر در آن غار بسر برد بعد از آن شتران را به موجب وعده آوردند. پیش از طلوع آفتاب آن سرور و ابی بکر سوار شدند و آن روز و آن شب و روز دیگر شتران را به سرعت هر چه تمامتر راندند. در اثنای طریق و در گرمی هوا سنگی عظیم پیدا شد که فی الجمله سایه انداخته بود. آنجا لحظه‌ای فرود آمدند و به غایت گرسنه و تشنه، ناگاه گوسفندی چند و چوپانی پیدا شد و قدری شیر پیش آن سرور آورد، با هم تناول کردند و از آنجا سوار شده شتابان از بیم کافران در آن بیابان می‌راندند تا به خانه ام معبد رسیدند و از او ما حضری طلبیدند. چیزی حاضر نبود مگر گوسفندی که از لاغری بر جای خود مانده بود و قدم بر قدم بر نمی‌توانست نهاد. آن حضرت فرمود که مرا دستوری ده که وی را بدوشم و بنوشم. ام معبد گفت: این گوسفند شیر ندارد و از لاغری بر جای مانده به چرا رفتن نمی‌تواند.»

۱- زندگانی چهارده معصوم (ترجمه کتاب اعلام الوری) ص ۳۰، عزیز الله عطاردی - تهران

۲- الثاقب فی المناقب ص ۸۵، ابن حمزة الطوسی - قم

القصة آن سرور دست حق پرست خود در پستان او کشید و او را بدوشید و بنوشید و هر کس در آن خانه بود شیر سیر خوردند و هر ظرف که آنجا حاضر بود آن حضرت پرشیر کرد و پیش ام معبد گذاشت و برفت.....»^۱

۴- مجلسی (م ۱۱۱۱): «از معجزات متواتره که خاصه و عامه نقل کرده‌اند آن است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از کفار قریش فرار نموده به جانب مدینه هجرت فرمود در اثنای راه به خیمه امّ معبد رسید و ابو بکر و عمر و عامر بن فهیره و عبد الله بن اریقط در خدمت آن حضرت بودند و امّ معبد در بیرون خیمه نشسته بود، چون به نزدیک او رسیدند از او خرما و گوشت طلبیدند که از او بخرند گفت: ندارم، و توشه ایشان تمام شده بود...»^۲

بحار الانوار مجلسی: «أن النبي صلى الله عليه وآله لما خرج مهاجرا من مكة خرج هو وأبو بكر ومولى أبي بكر عامر بن فهيرة، ودليلهم: عبد الله بن الأريقط، فمروا على خيمة ام معبد الخزاعية، وقصة شاته، والمعجزة التي ظهرت فيها...»^۳

۵- محدث قمی (م ۱۳۵۹): «از معجزات متواتره که خاصه و عامه نقل کرده‌اند آن است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون از مکه به مدینه هجرت فرمود در اثنای راه به خیمه امّ معبد رسید و ابو بکر و عامر بن فهیره و عبد الله بن اریقط (أرقطّ به روایت طبری) در خدمت آن حضرت بودند و امّ معبد در بیرون خیمه نشسته بود...»^۴

۱- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه (فارسی) صص ۱۲۴ و ۱۲۵، احمد بن تاج الدین استرآبادی - تهران

۲- حیوة القلوب (فارسی) ج ۳ ص ۵۹۴، مجلسی - قم

۳- بحار الانوار ج ۱۰۸ ص ۲۶۸ و بحار الانوار ج ۱۸ ص ۴۳؛ ج ۱۹ ص ۴۱ - بیروت

۴- منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل ج ۱ ص ۹۸، محدث قمی - تهران؛ تعریب منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل ج ۱ ص ۹۱، سید هاشم میلانی (معاصر) - قم

- ۶- سید محسن امین (م ۱۳۷۱): «ثم ارتحلا ومعهما عامر بن فهيرة غلام أبي بكر أردفه خلفه ودليلهم واخذ بهم الدليل على طريق السواحل وجعلت قريش مائة ناقة لمن رده عليهم وأرسلت إلى أهل السواحل ان من قتله أو اسره فله مائة ناقة، ومروا بخيمتي أم معبد الخزاعية واسمها عاتكة وكان منزلها بقديد فسألوها تمرا أو لحما»^۱
- ۷- هاشم معروف الحسنی (م ۱۴۰۴): «ثم ارتحلا و معها غلام لأبي بكر يدعى عامر بن فهيرة أردفه ابو بكر خلفه، و اخذ بهم الدليل على طريق الساحل. وجدت قريش في طلب النبي (ص) و جعلت لمن قتله او اسره مائة ناقة و مروا في طريقهم على خيمة ام معبد الخزاعية...»^۲
- ۸- آیت الله العظمی سید محمد حسینی همدانی (م ۱۴۱۷): «ابن فهيرة نیز برای ابو بكر توشه و دو مركب آورد. رسول اکرم (ص) از غار بیرون آمده ابن اریقط او را از طریق نخله میان کوه‌ها بسوی مدینه برد و بجاده نیامدند جز بقدید که بر ام معبد وارد شدند...»^۳
- ۹- میرزا احمد آشتیانی (معاصر): «إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما هاجر من مكة إلى المدينة هو وأبو بكر وعامر بن فهيرة مولى أبي بكر ودليلهم عبد الله بن أريقط الليني فمروا بخيمتي أم معبد الخزاعية، وكانت امرأة جلدة...»^۴

۱- اعيان الشيعه ج ۱ ص ۲۳۸، سید محسن امین - بیروت

۲- سيرة المصطفى نظرة جديدة ص ۲۵۴ - هاشم معروف الحسنی - بیروت

۳- انوار درخشان (فارسی)، ج ۸، ص: ۳۴ سید محمد حسین حسینی همدانی؛ کتابفروشی لطفی - تهران و مانند آن در: ترجمه المیزان (فارسی) ج ۹، ص ۳۹۴ - قم

۴- لوامع الحقائق فی أصول العقائد ج ۱ ص ۱۲۲، میرزا احمد آشتیانی - بیروت

۱۰- گروهی از محققین دانشکده باقر العلوم: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، لَمَّا هَاجَرَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعَامِرُ بْنُ فَهْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، وَدَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَرَيْقَطِ اللَّيْثِيِّ، فَمَرُّوا بِخَيْمَتِي أُمِّ مَعْبَدِ الْخَزَاعِيَّةِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً جَلْدَةً...»^۱

با این حساب، ثابت می‌شود که ادعای قزوینی ادعایی گراف و خارج از دایره تحقیق است و ادعای «نجاح» نیز بدتر از ادعای قزوینی است؛ زمانی که نجاح می‌گوید: «کَلِمَةُ مَتُونِ تَارِيخِي بِرَإْيِنِ مَطْلَبِ اتِّفَاقِ دَارِنِدْ كِه، مِهَاجِرَانِ بِه مَدِينَه فِقْطِ دُو نَفَرِ بُوْدِنْد» همه این متون تاریخی که او از آن نام می‌برد و مورد نظر اوست، تنها کتاب «سیره النبویه» نوشته خودش است یعنی تمام این متون تاریخی، فقط در یک کتاب خودش خلاصه می‌شود! زیرا کس دیگری را نمی‌شناسیم که چنین ادعایی کرده باشد!

نکته مهم: خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ [التوبة: ۴۰]. «زمانی که به همراه خود می‌گفت.» و عنوان بحث ماضی قزوینی (و محتوای آن) چنین است: «رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است» ولی خداوند می‌فرماید: رسول خدا زمانی که در غار بودند با شخصی که همراه ایشان بوده صحبت کرده‌اند؛ اگر پیامبر رحمت صلی الله علیه وسلم در این سفر تنها بوده اند و به تنهایی هجرت کرده‌اند، نعوذ بالله و نعوذ بالله؛ در آن غار، با سنگ و دیوار صحبت می‌کردند؟؟ خواهی نخواهی باید اعتراف کنید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این سفر تنها نبوده زیرا به گواهی قرآن در آن غار دو نفر بوده‌اند و نبی بزرگوار با رفیق و یار خودش صحبت کرده است ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾.

و این ادعای شبهه پرداز که می‌گوید: نبی گرامی صلی الله علیه وسلم به تنهایی هجرت کرده است؛ طعنی است بر کلام خدا و شبهه پرداز یا مغرض است و یا بی‌ایمان نسبت به قرآن که چنین چیزی را مطرح می‌کند! چرا که خداوند به ما خبر می‌دهد که

۱- سنن الرسول الأعظم (ص) ص ۵۱ اثر گروهی از محققین دانشکده باقر العلوم - تهران

رسول خدا به هنگام خروج از مکه شخصی را همراه خود داشت. ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾

من پیشنهادی دارم برای قزوینی و هم تیمی‌ها و دار و دسته اش: شما می‌توانید در اقدام بعدی، کل هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را منکر شوید^۱ اصلاً بگوئید: ابوبکر در حالی هجرت کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه با علی بن ابیطالب به مدت کوتاهی به غار ثور رفته بودند و سپس دوباره به مکه برگشتند و زمانی که نبی اکرم به اسراء و معراج رفتند... موقع برگشتن مستقیماً به مدینه رفتند... ایده بدی نیست، حول این ایده کار کنید، شاید جواب داد!!

نجاح می‌گوید: به تصریح متون پیامبر اکرم با ابن اریقط سفر کرده

نجاح می‌نویسد: «روایات صحیحی که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله را فقط با عبدالله بن اریقط بن بکر ثابت می‌نمایند تصریح می‌کنند که، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با عبدالله بن اریقط بن بکر بوده است، او راهنمای وی به مدینه بوده، و آن دو همان دو نفری بوده‌اند که به منزل امّ معبد وارد شدند آنگاه که اهالی مکه این گفتار را از پائین مکه شنیدند:

جَزَى اللهُ رَبُّ النَّاسِ خَيْرَ جَزَائِهِ رَفِيقَيْنِ حَلا خِيْمَتِي امّ معبد
هُمَا نَزَلَا بِالْبُرِّ وَارْتَحَلَا بِهِ فَقَدْ فَازَ مَنْ أَمْسَى رَفِيقَ مُحَمَّدٍ

و به تصریح متون منظوم و مثنوی، آنان دو رفیق بودند، یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری عبدالله بن اریقط بن بکر و شخص سوّمی به همراه نداشتند، و همراهی ابوبکر ساخته و پرداخته سیاست است»

جواب:

۱- مثلاً بگوئید: امام زمان مصاحب پیامبر بود یا جبرئیل بود که با پیامبر در غار بود!!

چند حيله به کار برده

۱- فقط یک روایت نقل کرده و آن را «روایات» نامیده!

۲- روایت را قیچی کرده!

۳- ادعا کرده که «به تصریح متون منظوم و منثور آنان دو رفیق بودند» و دیدیم که این

متون منظوم و منثور را در دو بیت خلاصه کرده است!

او به عنوان منبع، کتاب طبقات الکبری لابن سعد و بحار الانور مجلسی و سیره ابن هشام و عیون الاثر ابن سید الناس و مناقب آل ابی طالب^۱ را نام برده، متن اکثر این مصادر تقریباً شبیه به هم است و اکنون ما روایت را از طبقات الکبری نقل می‌کنیم تا خیانت نجاح آشکار گردد.

«... عَنِ الْحَرِّ بْنِ الصَّيَّاحِ، عَنِ أَبِي مَعْبَدٍ الْخُزَاعِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا هَاجَرَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، وَدَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُرَيْقَطِ اللَّيْثِيُّ فَمَرُّوا بِخَيْمَتِي أُمَّ مَعْبَدٍ الْخُزَاعِيَّةِ،... فَسَأَلُوهَا تَمْرًا أَوْ لَحْمًا يَشْتَرُونَ فَلَمْ يُصِيبُوا عِنْدَهَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، وَإِذَا الْقَوْمُ مُرْمِلُونَ مُسْنِتُونَ، فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مَا أَعُوزُكُمْ الْفَرَى، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى شَاةٍ فِي كَسْرِ الْخَيْمَةِ، فَقَالَ: " مَا هَذِهِ الشَّاةُ يَا أُمَّ مَعْبَدٍ؟ "، قَالَتْ: هَذِهِ شَاةٌ خَلَفَهَا الْجُهْدُ عَنِ الْعَنَمِ، فَقَالَ: "... فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِالشَّاةِ فَمَسَحَ صَرْعَهَا وَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ، وَقَالَ: " اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهَا فِي شَاتِهَا "، قَالَ: فَتَفَاجَتْ وَدَرَّتْ وَاجْتَرَّتْ فَدَعَا بِإِنَاءٍ لَهَا يَرْبِضُ الرَّهْطُ فَحَلَبَ فِيهِ ثَجًّا حَتَّى غَلَبَتِ الثُّمَالِ فَسَقَاها فَشَرِبَتْ حَتَّى رَوَيْتَ، وَسَقَى أَصْحَابَهُ حَتَّى رَوُوا وَشَرِبَ آخِرُهُمْ، وَقَالَ: " سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ "، فَشَرِبُوا جَمِيعًا عَلَلًا... ثُمَّ ارْتَحَلُوا عَنْهَا، فَقَلَّمَا لَبِثَتْ أَنْ جَاءَ زَوْجُهَا أَبُو مَعْبَدٍ يَسُوقُ أَعْزًا حِيَالًا عِجَافًا هَزَلَى مَا تُسَاوِقُ مُحْنَةً قَلِيلٌ، لَا نَفِي بِهِنَّ، فَلَمَّا رَأَى اللَّيْلَ عَجِبَ، وَقَالَ: مِنْ أَيْنَ لَكُمْ هَذَا وَالشَّاةُ عَازِبَةٌ وَلَا حَلُوبَةٌ فِي الْبَيْتِ؟

۱- در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به جای «رفیقین حلا خیمتی ام معبد» آمده است: «رسولا أتى في

خیمتی ام معبد» عجیب است که نجاح با نشان دادن این مصرع نتیجه نگرفته که پیامبر به تنهایی وارد

خیمه ام معبد شده!

قَالَتْ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ مُّبَارَكٌ كَانَ مِنْ حَدِيثِهِ: كَيْتَ وَكَيْتَ، قَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاهُ صَاحِبَ قُرَيْشٍ الَّذِي يُطَلَّبُ، صِفِيهِ لِي يَا أُمَّ مَعْبِدٍ، قَالَتْ: رَأَيْتُ رَجُلًا ظَاهِرَ الْوَضَاءَةِ، مُتَبَلِّجَ الْوَجْهِ، حَسَنَ الْخُلُقِ،... لَا تَشْنُوهُ مِنْ طُولٍ، وَلَا تَفْتَحِمُهُ عَيْنٌ مِنْ قِصَرٍ، عُصْنٌ بَيْنَ عُصْنَيْنِ، فَهُوَ أَنْضَرُ الثَّلَاثَةِ مَنْظَرًا، وَأَحْسَنُهُمْ قَدْرًا، لَهُ رُقُقَاءُ يُحْفُونَ بِهِ، إِذَا قَالَ اسْتَمَعُوا لِقَوْلِهِ، وَإِذَا أَمَرَ تَبَادَرُوا إِلَى أَمْرِهِ مَحْفُودٌ مَحْشُودٌ، لَا عَابِتٌ وَلَا مُفَنَّدٌ، قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ صَاحِبُ قُرَيْشٍ الَّذِي ذُكِرَ لَنَا مِنْ أَمْرِهِ مَا ذُكِرَ... وَأَصْبَحَ صَوْتُ بِمَكَّةَ عَالِيًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ يَسْمَعُونَهُ وَلَا يَرَوْنَ مَنْ يَقُولُ، وَهُوَ يَقُولُ:

جَزَى اللَّهُ رَبُّ النَّاسِ خَيْرَ جَزَائِهِ رَفِيقَيْنِ حَالًا خَيْمَتِي أُمَّ مَعْبِدٍ
هُمَا نَزَلَا بِالْبِرِّ وَارْتَحَلَا بِهِ فَأَفْلَحَ مَنْ أَمْسَى رَفِيقًا مُحَمَّدٍ
فِيَالَ فُضِيٍّ مَا زَوَى اللَّهُ عَنْكُمْ بِهِ مِنْ فِعَالٍ لَا يُجَازِي وَسُودِدٍ...
وَأَصْبَحَ الْقَوْمُ قَدْ فَقَدُوا نَبِيَّهُمْ وَأَخَذُوا عَلَى خَيْمَتِي أُمَّ مَعْبِدٍ حَتَّى لَحِقُوا النَّبِيَّ قَالَ: فَأَجَابَهُ
حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، فَقَالَ:

لَقَدْ خَابَ قَوْمٌ غَابَ عَنْهُمْ نَبِيُّهُمْ وَفُتِّسَ مَنْ يَسْرِي إِلَيْهِمْ وَيَعْتَدِي...
... لِتَهْنَأَ أَبَا بَكْرٍ سَعَادَةٌ جَدِّهِ بِصُحْبَتِهِ مَنْ يُسْعِدُ اللَّهَ يَسْعِدُ
وَيَهْنَأُ بَنِي كَعْبٍ مَكَانَ فَتَاتِهِمْ وَمَقْعَدُهَا لِلْمُسْلِمِينَ بِمَرَصِدٍ^۱

یعنی: «... حر بن صیاح، از ابو معبد خزاعی نقل می‌کرد... پیامبر (ص) و ابو بکر و عامر بن فهیره غلام ابو بکر و راهنمای ایشان عبد الله بن اریقظ لیشی به کنار خیمه‌های ام معبد خزاعی رسیدند... ایشان از ام معبد خواستند که اگر خرما یا گوشت دارد به آنها بفروشد و چیزی پیش او نیافتند که آنان دچار قحطی و گرفتار بودند. ام معبد گفت: به خدا سوگند اگر چیزی می‌داشتیم از پذیرایی شما مضایقه نمی‌شد. پیامبر (ص) در کنار خیمه ماده بزی را دید و سؤال فرمود که این ماده بز چیست؟»

۱- طبقات الكبرى لابن سعد ج ۱ ص ۲۳۰-۲۳۲، دار صادر - بیروت

گفت: این حیوان از فرط لاغری و خستگی از رفتن با دیگر بزها باز مانده است... پیامبر (ص) آن را نزدیک آورد و دست به پستان حیوان کشید و نام خدا را بر زبان آورد و عرض کرد پروردگارا بزها و میش‌های این زن را برکت بده. پستان‌های حیوان پر شیر و آکنده شد و ظرف بزرگی که همه را سیراب کند خواست و حیوان را نوشید، چندان که آن ظرف پر از شیر شد و رسول خدا نخست به ام معبد داد و او چندان نوشید که سیراب شد، سپس به **همراهان خود داد** که آشامیدند و پیامبر (ص) خود آخرین کسی بود که آشامید و فرمود:

ساقی جماعت باید پس از همه بیاشامد، و **همگی** هر کدام دو بار نوشیدند.. و رفتند.. اندکی گذشت، شوهر ام معبد آمد و چند ماده بز لاغر را که استخوان‌های آن‌ها هم از لاغری پوک شده بود و یارای راه رفتن هم نداشتند، همراه داشت. ابو معبد چون شیر را دید تعجب کرد و گفت: این شیر را از کجا آورده‌اید و حال آنکه این ماده بز پستانش خشک بود و جانور دیگری هم که قابل دوشیدن باشد این جا نیست؟

گفت: به خدا قسم مرد فرخنده‌یی از این جا گذشت و چنین و چنان گفت. ابو معبد گفت: به خدا قسم خیال می‌کنم که او همان پیامبر قریش است که اکنون همگی در جستجوی اویند، صفات او را برای من بگو. و ام معبد چنین گفت:

مردی دیدم با چهره‌یی سخت روشن و ظاهری بسیار آراسته و اخلاقی پسندیده... نه کوته قامت بود و نه بلند قامت، چون شاخه نو رسته‌یی میان دو شاخه دیگر، از هر سه نفر نکو منظرتر و زیباتر بود. دوستانش سخت شیفته و مواظب او بودند، چون حرفی می‌زد سراپا گوش بودند و اگر دستوری می‌داد، به انجام آن مبادرت می‌کردند، نه احمی بر چهره داشت و نه سخن بی‌موردی می‌گفت و نه بی‌سپاس بود.

ابو معبد گفت: به خدا سوگند این همان پیامبر قریش است که درباره‌اش برای ما مطالبی گفته اند... و فردای آن روز در مکه میان آسمان و زمین صدای بلندی شنیده شد که این اشعار را می‌خواند و خواننده دیده نمی‌شد:

پروردگار مردم بهترین پاداش را به دو دوستی بدهد که آهنگ خیمه ام معبد کردند، آن دو با خیر و نیکی فرود آمدند و با خیر و نیکی کوچیدند و هر کس که رفیق محمد (ص) باشد رستگار است، خوشا به فرزندان قصی که خداوند به وسیله او سروری و سالاری و کارهای پسندیده را فراهم می‌آورد....

مردم چون پیامبر (ص) را گم کرده بودند پس از شنیدن این آواز، آهنگ خیمه ام معبد کردند که به پیامبر پیوندند. گوید حسان بن ثابت در پاسخ این ابیات، ابیاتی چنین سرود: «مردمی که پیامبرشان از پیش ایشان رفت، زیان کردند و کسانی که پیامبر (ص) پیش ایشان رفت، مقدس شدند... این سعادت و کامیابی بر ابو بکر که مصاحب او بود گوارا باد و هر که را خداوند کامیاب سازد کامیاب است، مقام جوانمرد بنی کعب بر ایشان فرخنده باد و توجه او به مؤمنان مبارک باد.»^۱

از این نقل که سندش نیز صحیح است و خود نجاج نیز این روایت را صحیح می‌داند، به خوبی فهمیده می‌شود که بعد از اینکه پیامبر اکرم همراه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه از غار خارج شدند دو نفر دیگر به این مهاجران اضافه شدند، یکی غلام آزاد شده حضرت ابوبکر صدیق یعنی عامر بن فهیره و دیگری راهنمای راه!

و به خوبی ظاهر گشت که منظور از «رفیقین» پیامبر اکرم و ابوبکر صدیق هستند، چرا که در مصرع دوم از بیت دوم اینچنین آمده: «فَأَفْلَحَ مَنْ أَمْسَى رَفِيقَ مُحَمَّدٍ» یعنی: «و هر کس که رفیق محمد (ص) باشد رستگار است»

و در شعر حساب بن ثابت مشخص گشت که آن رفیق کیست.

«لِتَهْنَ أَبَا بَكْرٍ سَعَادَةٌ جَدُّهُ بِصُحْبَتِهِ مَنْ يُسْعِدُ اللَّهُ يُسْعِدُ»

یعنی: این سعادت و کامیابی بر ابو بکر که مصاحب او بود گوارا باد و هر که را خداوند کامیاب سازد کامیاب است.

۱- ترجمه طبقات الکبری ج ۱ ص ۲۱۵-۲۱۷، دکتر محمود مهدوی دامغانی - تهران

طبری می گوید: پیامبر به تنهایی هجرت کرد!

کاشف عصر یعنی «نجاح طائی» می نویسد: «در کتاب «البدایة والنہایة» که یکی از مؤلفات ابن کثیر اموی است، از ابن جریر طبری مطلبی ذکر شده است که، هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غار ثور بدون هیچ همراهی و به تنهایی تأیید می نماید.

اما ابن کثیر از این روایت صحیحی که دلالت بر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی می نماید وحشت نموده، و با لرزش چنین می گوید: «و این مطلب بسیار غریب و خلاف قول مشهور می باشد که می گوید آن دو با همدیگر به غار رفتند»

و این حدیث صحیح، تمام روایات دروغین ساخته شده دست بنی امیه را درباره خروج ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله باطل می نماید، و حقیقت را چون خورشید نیم روز، روشن و آشکار می کند.

و کلیه متون تاریخی بر این مطلب اتفاق دارند که، مهاجران به مدینه فقط دو نفر بودند، یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری راهنمای وی عبدالله بن بکر می باشد، و این اتفاق وجود ابوبکر را در آن هجرت نفی نموده، و باورهای بی اساسی را که دستهای فریبکار حزب قریش در این زمینه ساخته و پرداخته، بکلی باطل می نماید.^۱

جواب:

ابتدا قول ابن جریر را به نقل از ابن کثیر بخوانید: «وَقَدْ حَكَى ابْنُ جَرِيرٍ عَنْ بَعْضِهِمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبَقَ الصَّدِيقَ فِي الدَّهَابِ إِلَى غَارِ ثَوْرٍ، وَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَدُلَّهُ عَلَى

۱- باب ۶ فصل ۲ با عنوان: دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر، نه ابوبکر

مَسِيرِهِ لِيَلْحَقَهُ، فَلَحِقَهُ فِي أَثْنَاءِ الطَّرِيقِ. وَهَذَا غَرِيبٌ جِدًّا وَخِلَافٌ الْمَشْهُورِ مِنْ أَهْلِهَا خَرَجًا مَعًا..»^۱

یعنی: «ابن جریر طبری از بعضی نقل کرده است که رسول خدا پیش از ابوبکر به طرف غار ثور رفت و به علی دستور داد که ابوبکر را از مسیر او آگاه کند تا به او ملحق شود. پس ابوبکر در بین راه به رسول خدا ملحق شد و این روایت بسیار غریب و بر خلاف روایت مشهور است که آن دو باهم از مکه خارج شدند.»

پس ای کذاب، ادعای تو در کجای این متن جای دارد؟؟ ادعای کذب خود را از کجا آوردی؟؟ کجای روایت تأیید می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به تنهایی هجرت کرده و ابوبکر همراهش نبوده است؟؟ مگر چشم‌هایت را باز نکردی و نخواندی که در همین روایت کذب آمده که ابوبکر در مسیر غار ثور به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ملحق شد؟؟

از این‌ها بگذریم؛ چرا صورتت قرمز شده؟؟ خجالت می‌کشی که دروغگو بودنت ثابت شد؟؟

شما ای خواننده عزیز؛ اگر کسی بگوید: نجاح به صورت تلپاتی با مسیلمه کذاب در ارتباط است به گفته او شک می‌کنید؟

خواننده گرامی، اگر شیعه هستی، از من این نصیحت بشنو: مذهبی که دروغگویی در آن به این آسانی است و علمایی که بدون هیچ ترسی دروغ‌هایی بدین بزرگی می‌بافند؛ پیرو قرآن و سنت نیستند و مطمئن باشید که این‌ها، نه تنها دلسوز اسلام نیستند، بلکه دشمنان درجه یک اسلام همین‌ها هستند، پس دور و بر خودت را خوب تماشا کن و ببین که چند نفر از همین‌ها را می‌بینی!

نجاح: پیامبر به تنهایی وارد غار شد

۱- البداية والنهاية ج ۳ ص ۲۱۹؛ دار احیاء التراث العربی

نجاح می‌نویسد: «در روایت صحیح بلاذری چنین آمده است که: کرزقافی که مشرکین قریش را به غار رساند، آثار پای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مقابل غار مشاهده نمود، لکن خود و عبدالعزی بن ابی بکر جای پای ابوبکر را نزدیک غار ندیدند.

و راوندی، همین مطلب را تأیید نموده است، بنابراین به اتفاق برای ما ثابت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه به تنهائی و بدون داشتن هیچ همراهی از منزل خویش خارج، و به تنهائی وارد غار شدند، و بعد از آن در کوه ثور با عبدالله بن بکر آشنا گردیدند.»

جواب:

او این سخن خود را در درجه اول به کتاب «فتوح البلدان» بلاذری جلد ۱ صفحه ۶۴ حواله داده است و سپس به: الخرائج والجرائح راوندی ج ۱ ص ۱۴۴ و قصص الانبياء راوندی ص ۳۳۴ و همچنین به مناقب آل ابی طالب اثر ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۱۱ ابتدا متن مندرج در «فتوح البلدان» را بررسی می‌کنیم.

بلاذری می‌نویسد: «قال الكلبي: هذا کرز بن علقمة بن هلال بن جریبة بن عبدنهم ابن حلیل بن حبشیه الخزاعی. وهو الذی قفا أثر النبي صلی الله علیه وسلم حين انتهى إلى الغار الذی استخفی فيه وأبو بکر الصديق معه، حين أراد الهجرة إلى المدينة، فرأى علیه نسج العنكبوت، ورأى دونه قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم، فعرفها فقال: هذه قدم محمد صلی الله علیه وسلم وهاهنا انقطع الاثر.»

یعنی: «کلبی گوید که وی کرز بن علقمه بن هلال بن جریبة بن عبدنهم بن حلیل بن حبشیه خزاعی بود، و او کسی است که رد پیامبر صلی الله علیه وسلم را گرفت و به غاری رسید که در آن پنهان شده بود و ابو بکر صدیق نیز به هنگامی که آن دو اراده هجرت به مدینه داشتند با وی بود. روی غار تار عنکبوتی دید و اثر پای رسول الله صلی

الله علیه وسلم را نیز پایین آن بدید و بشناخت و گفت این قدم محمد است و از همین جای رد پا گم شده است.»

۱- چنانکه مشاهده کردید، نامی از فرزند ابی بکر در میان نیست! و به عدم وجود رد پای ابوبکر صدیق رضی الله عنه یا عدم همراهی وی نیز تصریح نشده است؛ بلکه بر عکس! کلبی می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم قصد هجرت کردند، ابوبکر همراه ایشان بودند!

۲- او ادعا می‌کند این روایت بلاذری «صحیح» است! که صد در صد خلاف واقع است؛ اولاً اینکه: این قول، قولی است بدون سند که حتی ارزش بررسی هم ندارد. ثانیاً: قول مذکور از محمد بن سائب کلبی نقل شده که به جرات می‌توان گفت که او نزد علمای رجال، مشهورترین دروغگو است. تا جایی که ابی عمرو ابن العلاء در موردش می‌گوید: «أشهد أن الكلبی كافر» = گواهی می‌دهم که کلبی کافر است! و ابوجعفر عقیلی می‌گوید او از اصحاب عبدالله بن سبا است یعنی او علی پرست است!^۱

دیدید که باز هم او دروغ گفت؟؟ دیدید؟؟ چنانکه می‌دانید، دروغ علامت بارز منافقین است و مخترع کبیر در کتاب «نظریات الخلیفة عثمان بن عفان» می‌نویسد: «الکذب من علامة المنافقین»^۲ = «دروغ از علامت منافقین است» و تا به حال دروغ‌های زیادی از او دیدیم که البته مضاف بر این نیز هست؛ با این حال اگر من بگویم: نجاح طائی: منافق است، خلاف گفته‌ام؟ گمان نکنم!

اما اینکه او گفته است: «عبد الله بن بکر در غار همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم

بوده»

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹ ص ۱۵۷ - ۱۵۹؛ و تهذیب الکمال المزی ج ۲۵ ص ۲۴۷ - ۲۵۲

۲- نظریات الخلیفة عثمان بن عفان ج ۱ ص ۴۱، نجاح الطائی؛ دار الهدی لاحیاء التراث - بیروت، ط ۱

این ادعای او به صورت مفصل پاسخ داده شد و این دروغ بزرگ او نیز آشکار گشت، ولی می‌خواهم این را بگویم که: توئی که با استناد به قول کلبی (که آن را تحریف کردی) مبنی بر اینکه «رد پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم را ذکر کرده ولی نامی از رد پای ابوبکر نبرده» حضور ابوبکر را در غار نفی می‌کنی، حال چگونه است که نمی‌گوئی: چون کلبی از رد پای «ابن بکر»^۱ سخنی نگفته، پس نتیجه می‌گیریم که او نیز در غار نبوده و اصولاً چون فقط سخن از رد پای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است، طبق ایده «نجاح» باید نتیجه بگیریم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غار تنها بوده‌اند و «اثْنَيْنِ» در کار نبوده است!!!

اما! چنانکه گفته شد، خواهی نخواهی شخصی با نبی در غار بوده است، حال آن کس هر کس که باشد، طبق نظریه «نجاح» باید پرواز کرده باشد و به غار داخل شده باشد تا رد پایی از او به جا نمانده باشد یا اینکه نعوذ بالله پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم او را کول کرده باشد که ردی از آن به جا نمانده باشد!!

اما دیگر کتبی که «نجاح» به آنان چنگ زده است.

الخرائج والجرائح راوندی جلد ۱ صص ۱۴۴-۱۴۵ که از تألیفات اهل تشیع است:

راوندی: «قَالَ عَلِيُّ عَ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ قُرَيْشًا دَبَّرَتْ كَيْتَ... وَ خَرَجَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ جَمِيعًا جُلُوسٌ يَنْتَظِرُونَ الْفَجْرَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغَشَيْنَاهُمْ فَهَمْ لَا يُبْصِرُونَ وَ مَضَى وَ هُمْ لَا يَرَوْنَهُ فَرَأَى أَبَا بَكْرٍ قَدْ خَرَجَ فِي اللَّيْلِ يَتَجَسَّسُ عَنْ خَبْرِهِ وَ قَدْ كَانَ وَقَفَ عَلَى تَدْبِيرِ قُرَيْشٍ مِنْ جِهَتِهِمْ فَأَخْرَجَهُ مَعَهُ إِلَى الْغَارِ فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ تَوَأَّبُوا إِلَى الدَّارِ... فَاسْتَقْبَلَهُمْ أَبُو كُرَيْزٍ الْخُزَاعِيُّ وَ كَانَ عَالِمًا بِقِصَصِ الْأَثَارِ فَقَالُوا يَا أَبَا كُرَيْزٍ الْيَوْمَ نُحِبُّ أَنْ تُسَاعِدَنَا فِي قِصَصِ أَثَرِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْبَلَدِ فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الدَّارِ فَنَظَرَ إِلَى أَثَرِ رَجُلٍ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ هَذِهِ أَثَرُ قَدَمِ مُحَمَّدٍ وَ هِيَ وَ اللَّهِ أُخْتُ الْقَدَمِ الَّتِي فِي الْمَقَامِ وَ مَضَى بِهِ عَلَى

۱- همان عبد الله بن اريقط که در موردش بحث شد.

أَثَرِهِ حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي لَقِيَهُ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ هُنَا قَدْ صَارَ مَعَ مُحَمَّدٍ آخِرُ وَ هَذِهِ قَدَمُهُ إِمَّا أَنْ تَكُونَ قَدَمَ أَبِي قُحَافَةَ أَوْ قَدَمَ ابْنِهِ فَمَضَى عَلَى ذَلِكَ إِلَى بَابِ الْغَارِ فَانْقَطَعَ عَنْهُ الْأَثَرُ وَ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ الْعَنْكَبُوتَ فَتَسَجَّتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ كُلِّهِ وَ بَعَثَ اللَّهُ قَبْجَةً فَبَاصَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ فَقَالَ مَا جَازَ مُحَمَّدٌ هَذَا الْمَوْضِعَ وَ لَا مَنْ مَعَهُ إِمَّا أَنْ يَكُونَا صَعِدَا إِلَى السَّمَاءِ أَوْ نَزَلَا فِي الْأَرْضِ فَإِنَّ بَابَ هَذَا الْغَارِ كَمَا تَرَوْنَ عَلَيْهِ نَسْجُ الْعَنْكَبُوتِ وَ الْقَبْجَةَ حَاضِنَةً عَلَى بَيْضِهَا عَلَى بَابِ الْغَارِ فَلَمْ يَدْخُلُوا الْغَارَ وَ تَفَرَّقُوا فِي الْجَبَلِ يَطْلُبُونَهُ.»

یعنی: «علی علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله- مرا صدا کرد و فرمود: «قریش دم در کمین کرده اند... حضرت در را باز کرد و بیرون رفت و همه آن ها نشسته بودند. منتظر طلوع فجر بودند. پیامبر این آیه را خواند ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾».

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رفت و مشرکین اصلا او را ندیدند. در راه به ابو بکر برخورد کرد که بیرون آمده و او را جستجو می کرد. پس با هم به غار رفتند. و هنگامی که صبح دمید قریش به خانه ریختند... ابو کریز خزاعی را آوردند تا ردیابی کند. او آمد در خانه ایستاد؛ نگاه کرد و گفت: این اثر پای محمد است! با اثرش رفت تا به جایی که پیامبر با ابو بکر ملاقات کرده بود و در آنجا گفت: اینجا شخص دیگری با او همراه شده است. و آن رد پای ابو قحافه یا پسر اوست. با رد پا رفت تا به در غار رسید. رد پا تمام شد. خداوند متعال نیز برای حفظ پیامبرش عنکبوتی را فرستاد تا بر در غار، تار بتند. و کبوتری در آنجا تخم گذاشت.

ابو کریز گفت: محمد و همراهش به غار نرفته اند، یا به آسمان صعود کرده اند و یا به زمین فرو رفته اند! چون تار عنکبوت سالم است و تخم کبوتر سر جای خودش قرار دارد. در این هنگام متفرق شدند و در کوه به دنبال او گشتند.»

متن و ترجمه آن را خواندیم و متوجه شدیم که نجاح طائی، باز هم دروغ گفته است. و نه تنها در این روایت از فرزند ابوبکر نامی نیست؛ بلکه دقیقاً وجود رد پای ابوبکر تأیید شده و ایضاً به همراهی او در غار نیز تصریح شده!^۱ و بدبختی اینجاست که از رو هم نمی‌رود و به کتبی حواله می‌دهد که کاملاً عکس ادعای او را درج کرده‌اند و اینجاست که باید گفت:

چه دلاور است دزدی... که به کف فانوس دارد!

اما کتاب بعدی که او آدرس داده باز هم از «راوندی» است ولی این بار کتاب «قصص الانبیاء» و ص ۳۳۴ این کتاب؛ در این کتاب و روایت مورد نظر؛ تصریح شده که ابوبکر در غار همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است، بخوانید:

«أنه رسول الله فخرج رسول الله و هو يقرأ يس إلى قوله فَأَغَشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَأَخَذ تَرَابًا بَكَفِهِ وَ نَثَرَهُ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ نِيَامُ وَ مَضَى فَقَالَ جَبْرَائِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ خذ نَاحِيَةَ ثَوْرٍ وَ هُوَ جَبَلٌ عَلَى طَرِيقِ مَنَى لَهُ سَنَامٌ كَسَنَامِ الثَّوْرِ فَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ تَلَقَاهُ أَبُو بَكْرٍ فِي الطَّرِيقِ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَ مَرَّ بِهِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ثَوْرٍ دَخَلَ الْغَارَ»^۲

اما مصدر پایانی که جلد ۱ ص ۱۱۱ کتاب مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب شیعی باشد، چنین است:

«علي بن إبراهيم بن هاشم: ما زال أبو كرز الخزاعي يقفو أثر النبي صلى الله عليه وآله فوقف على باب الحجر - يعني الغار - فقال: هذه قدم محمد والله أخت القدم التي في المقام،

۱- این روایت، بدون ذکر سلسله رجال ذکر شده و می‌دانید که روایت بدون سند نزد اهل سنت، مانند نوشته‌های مجله گل آقا فاقد ارزش علمی است.

۲- قصص الانبیاء ص ۳۳۶، راوندی- مشهد؛ روایت مورد نظر در این نسخه در ص ۳۳۶ موجود بود و ص ۳۳۴ ربطی به بحث نداشت. ضمناً: نجاح طائی اشاره نکرده که ادعای خود را از چه نسخه‌ای اخذ کرده است!... ضمناً این روایت نیز بدون هیچ سندی نوشته شده است، به این خاطر، فاقد ارزش است.

وقال: هذه قدم أبي قحافة أو ابنه وقال: ما جاوزوا هذا المكان اما ان يكونوا صعدوا في السماء أو دخلوا في الأرض»

یعنی: «... پس ابو کرز گفت و الله که این اثر قدم محمد صلی الله علیه و آله است و این اثر قدم ابی قحافه است یا پسر او و از اینجا در نگذشته اند یا آنست که باسماں رفته اند و یا بزمین فرو رفته اند»
آخرین شاهد او، تمام کاسه کوزه های «نجاح» را به هم ریخت و تمام رشته هایش را پنبه کرد! والحمد لله رب العالمین

نجاح: هیچ کس در غار نبود!

«أبوظفیل عامر بن وائله، از پدر خود نقل می کند که گفت: در میان جستجوکنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله، من نیز وی را جستجو می کردم.
حضرت در غار تشریف داشتند، من در غار نگاه کردم لکن احدی را در آنجا نیافتم و بخاری در تاریخ صغیر و صالح بن حنبل، أبوظفیل را مورد اطمینان و موثق دانسته اند.»^۱

جواب:

او دروغ خود را به کتاب «الاصابه» اثر ابن حجر عسقلانی حواله داده است؛ که بی شک چنین دروغ آشکاری در این کتاب وجود ندارد و اگر شما دوست عزیز یک بار دیگر متن شبهه «نجاح» را بخوانید، خواهید فهمید که سخن او چقدر متناقض است.
می گوید: حضرت در غار تشریف داشتند، ولی وقتی نگاه کردم هیچ کس را در غار ندیدم!!!!

۱- باب ۶ فصل ۲ با عنوان: دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر، نه ابوبکر

مگر می‌شود؟؟ یا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غار بوده و یا نبوده!! مگر می‌شود که هم باشد و هم نباشد؟؟ و تویی که در آن زمان همراه مشرکان به در غار آمدی چرا به همراهان خود چیزی نگفتی؟

این متن مرا به یاد این جک انداخت که می‌گوید:

اولی به دوست خود گفت: آن مجسمه شیر را که آن گوشه است، می‌بینی؟؟ دومی گفت: همان که آن گوشه است و به رنگ خاکستری است و دهانش نیز باز است و دست راستش را بلند کرده؟؟؟

اولی گفت: بله بله! همان را می‌گویم.

دومی: نه اگر آن را می‌گویی، نه من نمی‌بینمش!!

حال ببینید که متن مورد نظر در کتاب «الاصابه» به چه شکل است:

«۱۰۱۶۰ أبو الطفیل عامر بن واثلة... و ذکر بن سعد عن علي بن زيد بن جدعان عن أبي الطفیل قال كنت أطلب النبي صلى الله عليه وسلم فيمن يطلبه وهو في الغار الحديث وهو ضعيف لأنهم لا يختلفون أن أبا الطفیل لم يكن ولد في تلك الليلة قلت وأظن أن هذا من رواية أبي الطفیل عن أبيه وقال صالح بن أحمد بن حنبل عن أبيه أبو الطفیل مكي ثقة وذكره البخاري في التاريخ الصغير عن أبي الطفیل قال أدركت ثمان سنين من حياة النبي صلى الله عليه وسلم...»

یعنی: «ابو الطفیل عامر بن واثله... ابن سعد از ابن جدعان و از ابی الطفیل نقل می‌کند که گفت: «من از کسانی بودم که به طلب نبی اکرم صلی الله علیه وسلم رفتم و او در غار بود»

ابن حجر گوید: و این قول ضعیفی است چرا که شکی در آن نیست که ابا الطفیل در آن موقع به دنیا نیامده بود! و می‌گویم: گمان می‌کنم که این روایت ابی الطفیل از پدرش باشد.

و صالح بن احمد بن حنبل از پدرش نقل کرد که گفت: ابو الطفیل از اهل مکه و مورد اعتماد است و بخاری در کتاب «تاریخ الصغیر» از ابی الطفیل روایت کرده که گفته است: من ۸ سال از عمر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را درک کرده‌ام.»

نتایج:

۱- ابن سعد روایت را از خود ابو الطفیل نقل می‌کند نه از پدرش! به همین دلیل ابن حجر می‌گوید: این روایت ضعیف است و اختلافی در این نیست که او در این تاریخ به دنیا نیامده است.

۲- ابو الطفیل می‌گوید: من ۸ سال از عمر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را درک کرده‌ام. و در روایت ابن سعد آمده است که ابو الطفیل در سال جنگ احد به دنیا آمده است؛ یعنی بعد از ماجرای هجرت و به هیچ وجه نمی‌توانسته جزء جستجو کنندگان باشد.^۱

۳- در روایت سخنی از عدم رؤیت کسی وجود ندارد؛ اصلاً صحبت از رؤیت نیست. از این‌ها که بگذریم، این روایت چگونه نبودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در غار را ثابت می‌کند؟؟ اگر به این وسیله می‌گوئید ابوبکر در غار نبوده، پس یا باید بگوئید هیچ کس در غار نبود یا بگوئید نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غار تنها بودند و این مغایرت دارد با قرآن و از آن طرف مغایرت دارد با ادعای خود «نجاح» که می‌گوید: ابوبکر در غار نبود بلکه ابن بکر!! در غار بود!

او این قول خود را در باب: «دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با ابن بکر، نه ابوبکر» آورده است، ولی طبق گفته خود او پیامبر تنها در غار بوده یا غار خالی بوده است!

۱- طبقات الکبری لابن سعد ج ۶ ص ۶۴ - بیروت (أَبُو الطُّفَيْلِ: أَدْرَكْتُ تَمَانِي سِنِينَ مِنْ حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ وُلِدْتُ عَامَ أُحُدٍ = من هشت سال از زندگانی حضرت پیامبر (ص) را درک کرده‌ام و به سال جنگ احد زاییده شده‌ام)

خلاصه اینکه: این نجاح چنان دروغ‌های بزرگ و شاخداری گفته که دور خودش را به وسیله این دروغ‌ها یک دالان بزرگ ساخته است که به هیچ وجه نمی‌تواند از آن خارج شود!

او از این دروغی که گفته بود شرمند نشده و پشت سرش می‌گوید:
 «مشرکان قریش به درون غار کوچک ثور نگاه کردند، و احدی را مشاهده نکردند، پس گفتند: در این غار احدی وجود ندارد» یعنی به دقت در غار نگاه کردند، و احدی را مشاهده نکردند»

او این سخنش را به تاریخ یعقوبی ارجاع داده است، مثل همیشه ابتدا اصل متن را ببینیم.

تاریخ یعقوبی: «فطلبوا الأثر فلم یقعوا علیه، و أعمى الله علیهم المواضع فوقفوا علی باب الغار و قد عشتت علیه حمامة، فقالوا: ما فی هذا الغار أحد، و انصرفوا»^۱
 یعنی: «پس رد پای او را گرفتند و بر او دست نیافتند و خدا سرگردانشان ساخت، چنان که بر در غار ایستادند و چون دیدند، کبوتری بر آن آشیانه نهاده است، گفتند: کسی در این غار نیست و منصرف شدند»

از کجای این روایت فهمیدی که آنان به داخل غار نگاه کردند؟؟ روایت می‌گوید: آن‌ها چون آشیانه کبوتر را دیدند فهمیدند که کسی در غار نیست و صحبتی از نظر کردن در کار نیست؛ وانگهی اگر ادعای تو درست باشد، باز به جایی نخواهی رسید، چون اگر کسی را در غار ندیده باشند به این معنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هم در غار نبوده است یا خداوند پرده بر چشمانشان نهاده بود و بخدا من نمی‌دانم تو از طرح این ادعا چه قصدی داری و دنبال چه می‌گردی! فقط می‌دانم که خودت در دالان

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹ - بیروت

دروغ‌هایت گیر افتاده‌ای و نمی‌دانی که چه می‌گویی! و از همه مهمتر سخن «آلوسی» را در موردت مصدوق می‌دانم که گفت:

«ولعمري إنه أشبه بهذیان المحموم أو عربدة السكران...»^۱ یعنی: به جان خودم سوگند که این «شبهات» به هذیان یک بیمار یا به عربده‌های یک مست شبیه است....!

نجاح: بعضی تابعین منکر یار غار بودن ابوبکر بوده‌اند!

نجاح طائی در مقدمه کتابش می‌گوید: «حجاج، سعید بن جبیر، فقیه زاهد و کمیل بن زیاد، شاگرد امیرمؤمنان علی علیه السلام و عبد الرحمن بن ابی لیلی که قرآن را از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرا گرفته بود به قتل رساند. آیا کشته شدن این افراد بخاطر آن نبود که به حضور ابوبکر در غار و هجرت، ایمان و اعتقاد نداشتند؟»

جواب:

سخنان نجاح به مثابه قوز بالا قوز است؛ در عمق دروغ‌هایش دروغ دیگری نهفته است، دروغ می‌گوید و باز هم دروغ می‌گوید تا بتواند در نهایت دروغ بزرگتری بگوید! گمان نکنم کسی که از اول کتاب تا اینجا را خوانده باشد، بر این سخن من ایرادی بگیرد! در سخنی که هم اکنون از او خواندیم تزویری اینچنینی نهفته است، او در نقل قولش، دوغ ترش خود را داخل شیر شیرین دیگران کرده است!!^۲ به این معنی: زمانی که از شهادت سعید بن جبیر به امر «حجاج بن یوسف ثقفی» صحبت می‌کند راست می‌گوید ولی دلیلی که «نجاح» برای این قتل ذکر می‌کند و البته هیچ سندی هم برای ادعایش ذکر نمی‌کند؛ واقعاً عجیب و حیرت آور است و به خدا قسم که من از شجاعت او در دروغ گفتن، آنچنان در حیرتم که مثالی برای این حیرتم نمی‌یابم!

۱- روح المعانی ج ۵ صص ۲۹۱، أبو الثناء شهاب الدین آلوسی - بیروت

۲- البته کم نیست اوقاتی که او دوغ ترش خود را به دوغ ترش دیگری آمیخته می‌کند، و آنوقت است که...وا مصیبتا!!

در این شکی نیست که «سعید بن جبیر» از بزرگان علما و زهاد اهل سنت است و از هر چه رفض و رافضیگری است مبراست و او از کسانی است که «تقیه» را جائز نمی‌دانست و می‌گفت: «لَا تَقِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»^۱ = «در اسلام، تقیه نیست» ولی شیعه در عوض، نه دهم دین خود را تقیه می‌داند و می‌گوید هر که تقیه نکند دین^۲ و ایمان^۳ ندارد! به این معنی که سعید بن جبیر (و ما اهل سنت؛ طبق روایات شیعی) نه دین داریم و نه ایمان!

سعید بن جبیر همچون ما در نمازش آمین می‌گفت^۴ که این عمل از مواردی است که نزد شیعه موجب ابطال نماز می‌شود! به این معنی که سعید بن جبیر (و اکثریت اهل سنت) نمازشان باطل است!

او همچون ما اهل سنت نماز تراویح می‌گذارد^۵ و این عمل نزد شیعیان، بدعت به حساب می‌آید!! به این معنی که سعید بن جبیر به علاوه بی‌دینی و بی‌ایمانی و بی‌نمازی!! عامل به بدعت نیز هست (العیاذ بالله)

۱- طبقات الكبرى لابن سعد ج ۶ ص ۲۶۳ - بیروت

۲- امام صادق: «إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» = نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه ندارد دین ندارد» (الكافي، كليني: بَابُ التَّقِيَّةِ ج ۲ ص ۲۱۷ ح ۲ - تهران)

۳- «فَإِنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» = پس هر که تقیه ندارد ایمان ندارد! (این قول از امام صادق و باقر «به دروغ» نقل شده است. اصول کافی ج ۲ ص ۲۱۸ ح ۵ و ج ۲ ص ۲۱۹ ح ۱۲ «بَابُ التَّقِيَّةِ»)

۴- طبقات الكبرى لابن سعد ج ۶ ص ۲۶۱ - بیروت

۵- طبقات الكبرى لابن سعد ج ۶ ص ۲۶۰ - بیروت (أَبُو شِهَابٍ، قَالَ: «كَانَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ يُصَلِّي بِنَا الْعَتَمَةِ فِي رَمَضَانَ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَمْكُثُ هُنَيْهَةً ثُمَّ يَرْجِعُ فَيُصَلِّي بِنَا سِتِّ تَرْوِيحَاتٍ وَيُوتِرُ بِثَلَاثٍ وَيَقْنُتُ بِقَدْرِ خَمْسِينَ آيَةً» = ابو شهاب گفت: در ماه رمضان سعید بن جبیر نماز شب را با ما می‌گزارد و سپس بر می‌گشت و اندکی درنگ می‌کرد و دوباره می‌آمد و شش نماز تراویح و سه نماز یک رکعتی می‌گزارد و به اندازه پنجاه آیه قنوت می‌خواند.)

حال ببینید که شخصی چون «نجاح» که از آن طرف بام رافضیگری افتاده است! چگونه نقاب به چهره زده و از «سعید بن جبیر» که نزد او و هم مذهبیانش دین و ایمان ندارد و نمازش باطل است و بدعت گزار نیز به شمار می‌آید؛ دفاع می‌کند و اشک تمساح می‌ریزد!

اما سبب قتل «سعید بن جبیر» رحمة الله تعالى علیه: این را به یقین می‌گویم که «حجاج» او را به خاطر خروجش و ملحق شدن او به لشکر عبد الرحمن بن محمد بن اشعث کشت و داستان شهادت او نزد تاریخ نگاران مشهور است. ابن اثیر در حین ذکر وقایع سال ۹۴ هجری می‌نویسد:

«قیل وفي هذه السنة قتل سعید بن جبیر وکان سبب قتله خروجه مع عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث»^۱ یعنی: «گفته شده است: در آن سال سعید بن جبیر کشته شد. علت قتل او خروج و قیام و پیوستن او به لشکر عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بود.»

و همچنین طبری در مورد سبب قتل ابن جبیر می‌نویسد: «وکان سبب قتل الحجاج إیاه خروجه علیه مع من خرج علیه مع عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث»^۲

و هنگامی که «حجاج» با «سعید» رو برو شد صحبت‌هایی که بین آن دو رد و بدل شد هیچ ربطی به ابوبکر و غار و... نداشت؛ این سخنان را ابن اثیر و دیگران چنین نقل کرده‌اند:

«(حجاج) رو به سعید کرد و گفت: ای سعید مگر من تو را در پیشوائی خود شریک نکرده بودم؟ آیا چنین نکرده بودم؟ گفت: آری.»

۱- الکامل فی التاریخ لابن اثیر ج ۴ ص ۲۸۰ - بیروت

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۳ - بیروت

گفت: چه شد که تو ضد من قیام و خروج کردی؟ گفت: من یکی از مسلمانان هستم. مرد گاهی خطا می‌کند و گاهی راه راست را می‌گیرد. حجاج از آن گفتار دلخوش گردید. بعد از آن با او گفتگو کرد.

سعید ضمن سخنانش گفت: من بیعتی بر گردن داشتم (مقصود بیعت عبد الرحمن). حجاج غضب کرد و گفت: ای سعید مگر من فرزند زبیر را در مکه نکشتم و از تو برای امیر المؤمنین عبد الملک بیعت نگرفته بودم؟! - گفت: بلی چنین بود. - گفت: بعد از آن بکوفه آمدم که والی آن شده بودم و از تو دوباره برای امیر المؤمنین بیعت گرفتم و عهد را تجدید نمودم. - گفت: آری. - گفت: تو دو بیعت امیر المؤمنین را نقض کردی (حال ادعا می‌کنی) نسبت به یک بیعت (بیعت عبد الرحمن) وفادار هستی آن هم بیعت جولاهه فرزند جولاهه (بافنده و پست - مقصود اشعث)؟! بخدا قسم من تو را خواهم کشت. - گفت: اگر چنین کنی من سعید (نیک بخت) هستم چنانکه مادرم مرا سعید نامیده است. حجاج فرمان داد سرش را بریدند.^۱

تا اینجا ثابت شد که شهادت سعید بن جبیر ربطی به ماجرای غار نداشته؛ حال ببینید که اصولاً نظر او در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه چه بوده است:

وأخرج ابن أبي حاتم وأبو نعیم عن سعید بن جبیر -رضي الله عنه- قال: قرأت عند النبي صلى الله عليه وسلم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٧٧﴾ [الفجر: 27]. فقال أبو بكر: يا رسول

۱- الكامل فی التاریخ لابن اثیر ج ۴ ص ۲۸۱ - بیروت و همچنین رجوع کنید به طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۵ - بیروت؛ وفيات الأعیان ج ۲ ص ۳۷۱، ابن خلکان؛ تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۴-۲۵ - بیروت؛ تذکرة الحفاظ للذهبی ج ۱ ص ۸۷؛ حلیة الاولیاء ج ۴ ص ۲۹۰ ابو نعیم اصفهانی؛ تهذیب الکمال للمزی ج ۱۰ صص ۳۶۸-۳۶۹؛ و همچنین: مروج الذهب مسعودی و البدء والتاریخ للمقدسی و آثار البلاد وأخبار العباد للقرظوبنی ص ۲۵۵ و الأوائیل عسکری ص ۳۱۸ و المنتظم لابن جوزی ج ۷ ص ۸ و انساب الاشراف للبلاذری ج ۷ ص ۳۶۵ و....

الله إن هذا الحسن، فقال رسول الله عليه الصلاة والسلام: «أما إن الملك سيقولها لك عند الموت»^۱

یعنی: «نزد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم این آیه خوانده شد «ای نفس مطمئنه تو بسوی خدا خواهی رفت در حالی که خدا از تو راضی و تو نیز از خدایت راضی هستی» پس ابوبکر گفت: همانا این چیز نیکی است... رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: حقیقتاً فرشته ای هنگام وفات تو به تو چنین می گوید»

برای پرهیز از اطاله کلام به همین یک مورد بسنده می کنیم که گمان می کنم در این مورد کمی زیاده گویی کرده ام!

اما مطمئناً خواننده گرامی دانست که نجاج طائی این دروغ بزرگ را از سر شکم سیری ساخته و نشخوار کرده است؛ و اگر بخواهیم خیلی خوشبین باشیم، می گوییم: او از تونل زمان گذشته و به این وسیله چیزی کشف کرده است که بر ما مکتوم بوده است!

نجاج: کمیل بن زیاد هم منکر یار غار بودن ابوبکر صدیق است!!

یکی دیگر از این منکرانی که «نجاج طائی» از او نام می برد، «کمیل بن زیاد» است! که به ادعای او به دلیل منکر بودن یار غار بودن ابوبکر صدیق، کشته شد! داستان را طولانی نمی کنم و می گویم: نجاج برای ادعای خود هیچ سند و مدرکی نداده است و ساختن ادعاهای بدون مدرک اینچنینی بسیار آسان است؛ مثلاً ناصبی می تواند بگوید: حضرت علی که با خوارج جنگید به خاطر این بود که آنان منکر ماجرای غدیر بودند و...!!

۱- ابن ابی حاتم «۸/۵۱۳ مثنور»، وأبو نعیم فی الحلیة «۴/۲۸۴، ۲۸۳». (به نقل از تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۴۸، تحقیق: حمدی الدمرداش)

یا بگوید: پیامبر به این خاطر علی را در سفر هجرت همراه خود نبرد که می‌ترسید او به محض رسیدن مشرکین، پیامبر را لو بدهد! یا چنانکه بعضی از نواصب گفته‌اند: پیامبر اکرم علی را در بستر خود خواباند تا مشرکین او را بکشند و...!!

این ادعاهای «نجاح» به ادعاهای ملحدین شبیه است که می‌گویند: «ابن مقفع در دوران خلفای عباسی کشته شد، چرا کشته شد؟ مشخص است! چون کتابی مانند قرآن نوشته بود!!!» اما کو دلیل و گواه بر این ادعا؟؟؟

با کمی تفحص در کتب تاریخ می‌توانیم بهانه حجاج برای کشتن «کمیل» را پیدا کنیم. طبری واقعه کشته شدن «کمیل بن زیاد» را چنین می‌نویسد:

«(حجاج) کمیل بن زیاد نخعی را پیش خواند و بدو گفت: «تو بودی که می‌خواستی از عثمان امیر مؤمنان قصاص گیری؟ همیشه می‌خواستم به تو دست یابم.» گفت: «به خدا نمی‌دانم که از کدامان بیشتر خشمگینی؟ از عثمان که خویشان را به معرض قصاص آورد یا از من که از او درگذشتم»^۱ آنگاه گفت: «ای مرد ثقفی، دندان برای من مفشار و

۱- ماجرا از این قرار است؛ مستتیر، بنقل از برادرش گوید: بخدا هیچکس را ندانستم و نشنیدم که به جنگ عثمان آمد و عاقبت کشته نشد. در کوفه جمعی و از جمله اشتر و... کمیل بن زیاد و عمیر بن ضابی فراهم آمدند و گفتند: «بخدا مادام که عثمان خلیفه مردم است کس نمی‌تواند سر بردارد.» گوید: عمیر بن ضابی (که سبائی بود) و کمیل بن زیاد گفتند: «ما می‌کشیمش» و به آهنگ مدینه بر نشستند، عمیر از کمیل جدا شد اما کمیل جرئت آورد و بر راه نشسته بود و مراقب عثمان بود. عثمان بر او گذشت و سیلی بصورتش زد که با ته به زمین افتاد و گفت: «ای امیر مؤمنان اذیتم کردی» گفت: «مگر تو آدم کش نیستی؟» گفت: «ای امیر مؤمنان! بخدایی که جز او خدایی نیست، نه» و قسم یاد کرد مردم بر او فراهم آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! او را بکاویم» گفت: «نه، خداوند سلامت نصیب کرد و نمی‌خواهم چیزی جز آنچه گفت از او کشف کنم» آنگاه بدو گفت: «ای کمیل! اگر چنین است که می‌گویی از من قصاص بگیر» و زانو زد و گفت: «بخدا پنداشتم قصد من داری» و نیز گفت: «اگر راست می‌گویی خدایت پاداش دهد و اگر دروغ می‌گویی خدایت زبون کند» آنگاه بجای نشست و گفت: «بیا قصاص بگیر» کمیل گفت: «گذشت کردم».... کمیل در دوران

چون توده شن بر من مریز و چون گرگ دندان منمای! به خدا از عمر من بیشتر از مدت تشنه شدن خری نمانده که صبحگاه آب می خورد و شامگاه می میرد شبانگاه آب می خورد و صبحگاه می میرد، هر چه می خواهی بکن که وعده گاه به نزد خداست و از پس کشته شدن حساب هست.» حجاج گفت: «حجت بر ضد تو است» گفت: «اگر داوری به دست تو باشد چنین است»

گفت: «بله، از جمله قاتلان عثمان بوده‌ای و امیر مؤمنان را خلع کرده‌ای؛ بکشیدش.» گوید: پس او را پیش آوردند و بکشتند.^۱ دیدید که در این قول که ما آن را از کتب شیعه و سنی نقل کردیم، هیچ صحبتی از غار و یار غار وجود ندارد!

عبدالرحمن بن ابی لیلی هم از منکران است!

منکر بعدی که مکتشف بزرگ او را معرفی می کند و می گوید به دست حجاج کشته شد؛ عبد الرحمن بن ابی لیلی است! که این دیگر از آن دروغ‌های آشکار است!! عبد الرحمن بن ابی لیلی در حین جنگ «جماجم» در سال ۸۲ هجری شهید شد و نه به دست حجاج!

بخدا من هنوز اندر خم یک کوچه شهامت و شجاعت «نجاح» در دروغ‌گویی مانده‌ام!

نجاح: مومن الطاق و هشام بن حکم از منکرین هستند!

حجاج به امر وی کشته شد و بهانه حجاج هم همین ماجرای فوق بود و بهانه آورد که تو از خلیفه قصاص گرفته‌ای و کمیل می گفت: نه از او در گذشتم!! (تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۳۲)

۱- تاریخ طبری ج ۵ ص ۱۶۹؛ موسسه اعلمی بیروت... با کمی تفاوت در کتب شیعه: الإرشاد للمفید ج ۱ ص ۳۲۷ - ۳۲۸ و بحار الأنوار مجلسی ج ۴۲ صص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۱ ص ۵۰۳

اما بعد از این سه نفر می‌رسیم به منکر دیگری که «نجاح» آن را با خود هم عقیده می‌داند.

نجاح می‌نویسد: «و مؤمن الطّاق، بزرگترین شاگرد امام صادق علیه السّلام را شیطان طاق نامیدند و به دورغ قضیه اعتقاد وی را به ناقص بودن قرآن بوجود آوردند، زیرا به همراهی و مصاحبت ابوبکر با نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشت. و از ظواهر چنین بر می‌آید که مؤمن طاق و رفیق او، هشام بن الحکم و سایر شاگردان امام صادق علیه السّلام هیچکدام به همراهی و مصاحبت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشتند.

جواب:

علت شیطان الطاق نامیده شدن او ربطی به ماجرای غار ندارد؛ محدث قمی می‌نویسد: «محمد بن علی بن نعمان کوفی ابو جعفر معروف به مؤمن الطّاق و به احوال^۱ نیز: و مخالفین او را شیطان الطّاق می‌گفتند، دکانی داشت در کوفه در موضعی معروف به طاق المحامل، و در زمان او پول قلبی^۲ پیدا شده بود که کسی نمی‌شناخت به ملاحظه آن که باطن آن پول‌ها قلب بود نه ظاهرش، لکن به دست او که می‌دادند می‌فهمید و بیرون می‌آورد قلب آن را، از این جهت مخالفین او را شیطان الطّاق گفتند.»^۳

و همینطور کشی می‌نویسد: «مولى بجيلة ولقبه الناس شیطان الطاق، وذلك أنهم شکوا في درهم فعرضوه عليه وكان صيرفيا فقال لهم: ستوق، فقالوا: ما هو الا شیطان الطاق.»^۴ پس به شاهی شیوخ شما نامگذاری او ربطی به دین و مذهب نداشته.

۱- در پاورقی کتاب «منتهی الآمال آمده است: احوال به معنی «کاژ» و کسی که چشمش برگردد

۲- یعنی پول قلبی

۳- منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الال، ج ۲، ص: ۱۴۴۸؛ محدث قمی - قم

۴- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی) ج ۲ ص ۴۲۲ رقم ۳۲۴

ضمناً همین رفیق شیطان الطاق!! یعنی «هشام بن حکم» کتابی در رد رفیق خودش نوشته است با عنوان: «الرد علی شیطان الطاق»!!

آقا بزرگ طهرانی در این مورد می‌نویسد: «(۵۴۴: الرد علی شیطان الطاق) لابی محمد هشام بن الحکم المتوفی (۱۷۹) و (۱۹۹) ذکره فی الفهرست (ص ۱۷۵) والنجاشی فی (ص ۳۰۵) و ذکر الطاق فی (ص ۲۲۸)»^۱

ما دشمن او هستیم که او را «شیطان الطاق» می‌نامیم، هشام بن حکم که به قول «کاشف کبیر» رفیق اوست او دیگر چرا وی را «شیطان الطاق» می‌نامد؟؟ اصولاً لقب «شیطان الطاق» او چنان مشهور بود که فرقه ای که منسوب به اوست را شیطانیه می‌نامند و این در کتب «فرق» شیعه مشهود است.^۲ و این نام او نزد عموم مطرح بوده.

خضر رازی حبلرودی می‌نویسد: «الشیطانیّة، هو محمّد بن النعمان الملقّب بشیطان الطاق، قالوا: إنّ نور غیر جسمانی علی صورة إنسان، و إنّما یعلم الأشياء بعد کونها.»^۳

اما در مورد تحریف قرآن، ابتدا این را بگویم که مگر شیعه کسی را که قرآن را محرف می‌داند مذموم می‌داند؟ مگر این اعتقاد نزد شما عقیده ای مذموم است؟؟ اگر هست، چرا مجلسی^۴ و جزائری^۱ و نوری طبرسی^۲ و کلینی^۳ و قمی و.... همه ثقه و علامه و شیخ

۱- الذریعة آقا بزرگ الطهرانی ج ۱۰ ص ۲۰۳

۲- الاعتصام پاورقی ص ۴۷۷، ابو اسحاق شاطبی - بیروت؛ أصحاب الامام الصادق (ع) ج ۳ ص ۱۵۰، عبد الحسین الشبستری - قم؛ بعضی نیز از این فرقه با عنوان «نعمانیه» یاد می‌کنند.

۳- التوضیح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور، ص: ۶۳۳، خضر رازی حبلرودی؛ مکتبة مرعشی - قم

۴- مجلسی در مرآة العقول خود در تعلیق روایتی که می‌گوید: «قرآن ۱۷۰۰۰ آیه بوده است!» می‌نویسد: «موثق. و فی بعض النسخ عن هشام بن سالم موضع هارون بن مسلم، فالخبر صحیح ولا یخفی أن هذا الخبر و کثیر من الأخبار الصحیحة صریحة فی نقص القرآن و تغییره، و عندي أن الأخبار فی هذا الباب متواترة معنی، و طرح جميعها یوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأساً بل ظنی أن الأخبار فی هذا

الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يثبتونها بالخبر» (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۲ ص ۵۲۵)

یعنی: «این روایت موثق است و در بعضی نسخه‌ها به جای هشام بن سالم، هارون بن مسلم آمده، پس خبری صحیح است و مخفی نیست که یقیناً این خبر و خبرهای صحیح زیادی صراحت دارند که قرآن ناقص شده و تغییر کرده است و نزد من احادیث تحریف قرآن باعتبار معنی متواتراند (متواتر معنوی) و ساقط کردن تمام این احادیث فن حدیث را غیر قابل اعتماد می‌کند بلکه ظن من آن است که روایات تحریف از روایات امامت کمتر نیستند، (پس اگر روایات تحریف را قبول نکنند) مساله امامت را چگونه از روایات ثابت خواهند کرد؟»

و در کتابی دیگر می‌گوید: «فغضب المنافقون خلافته، خلافة رسول الله من خليفته، وتجاوزوا إلى خليفة الله أي الكتاب الذي أنزله فحرفوه، وغيروه، وعملوا به ما أرادوه» یعنی: «منافقان از جانشین رسول خدا عصبانی شدند و به خلیفه خدا؛ یعنی، کتابی که خدا آن را نازل کرده است، دست بردند و آن را تحریف و تغییر دادند و هر چه خواستند به سر قرآن آوردند» (حیاء القلوب مجلسی ج ۲ ص ۵۴۱)

۱- جزائری نیز مانند استاد خود «مجلسی» به تحریف معتقد بود و موضع او شدیدتر از استادش است؛ او در مورد کسانی که تحریف قرآن را نکار می‌کنند می‌گوید: «ظاهراً این قول (یعنی انکار تحریف قرآن) بخاطر مصلحتهای بسیاری از آنان بروز کرده است، از جمله بستن در طعنه بر آنان است، که اگر در قرآن تحریف و تبدیل شده پس با وجود ممکن بودن تحریف و تبدیل در آن، چگونه جایز است به قواعد و احکامش عمل نمود». (الانوار العمانية ج ۲ صص ۳۵۷-۳۵۸)

۲- کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» او مشهور است!

۳- واما اعتقاد مشایخنا (ره) فی ذلك فالظاهر من ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني طاب ثراه أنه كان يعتقد التحريف والنقصان في القرآن لأنه روى روايات في هذا المعنى في كتابه الكافي ولم يتعرض لمدح فيها مع أنه ذكر في أول الكتاب أنه كان يثق بما رواه فيه وكذلك أستاذة علي بن إبراهيم القمي (ره) فان تفسيره مملو منه وله غلو فيه، وكذلك الشيخ أحمد بن أبي طالب الطبرسي (رضي الله عنه) فإنه أيضا نسج على منوالها في كتاب الاحتجاج. (التفسير الصافي ج ۱ ص ۵۲، فيض كاشانی؛ مكتبة الصدر - تهران)

الاسلام و ثقة الاسلام هستند؟؟ این عقیده نزد سلف شیعه از ارکان عقاید بوده است! و چون منظور نویسنده از نوشتن این کتاب بررسی عقیده شیعه در مورد قرآن نیست، فقط به یک مورد ساده در مورد این «شیطان» اشاره می‌کنم:

جناب نجاح طائی در همین کتاب، اینچنین آورده‌اند: «مؤمن طاق محمد بن علی بن نعمان، عالم کوفه و شاگرد امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌گوید: در قرآن آیه غار در حق ابوبکر نازل نشده است.

او قائل به عدم حضور ابوبکر در غار شد، لذا وی را متهم به تحریف قرآن نمودند.» او این ادعای خود را به کتاب «لسان المیزان، ابن حجر، ج ۵ ص ۱۰۸، مؤسسه الأعلمی، بیروت چاپ دوم» ارجاع می‌دهد و ما با مراجعه به این آدرس این مطلب را می‌بینیم:

«(محمد) بن جعفر الکوئی المعروف بشیطان الطاق ذکره ابن حزم فی غلاة الرافضة ونقل عن الحافظ أخبرني النظام وبشر بن خالد قالوا قلنا لمحمد بن جعفر الرافضي المعروف بشیطان الطاق ويحك أما استحيت لما قلت: أن الله لم يقل قط في القرآن ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ قال فضحك ضحكا طويلا حتى خجلنا نحن وكأنا نحن الذي قلنا ذلك وقيل اسمه محمد بن علي بن النعمان وسيأتي وكنيته أبو جعفر.»

یعنی: «امام احمد بن حزم از حافظ نقل می‌کند که گفت: ابوبکر ابراهیم النظام و بشر بن خالد به من گفتند که: آنان نزد محمد بن جعفر الرافضي معروف به شیطان الطاق رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، آیا از خدا خجالت نکشیدی که در کتابت در مورد امامت می‌گویی: خداوند هرگز در قرآن این آیه را نفرستاده است: ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40] می‌گوید: در جواب شیطان الطاق خنده بلندی سر داد تا آنجا که گویی خود ما گناهکاریم!!»

این همان منبعی است که «نجاح» به آن حواله داده است و طبق این سند، شیطان الطاق معتقد به تحریف قرآن بوده و آیه ۴۰ سوره توبه (حداقل قسمت مربوط به غار) را از قرآن نمی‌دانسته! پس از همین نقل قول ثابت می‌شود که «شیطان الطاق» معتقد به تحریف قرآن بوده است.

و از طرفی وی از کسانی بوده که به دروغ روایاتی را به ائمه می‌بسته، چنانکه در «رجال الکشی» آمده است که امام صادق در مورد «شیطان الطاق» گفت:

«اما انه بلغني انه جدل وانه يتكلم في تيم قدر؟ قلت: أجل هو جدل، قال: اما انه لو شاء ظريف من مخاصميه ان يخصمه فعل؟ قلت: كيف ذاك. فقال: يقول أخبرني عن كلامك هذا من كلام امامك؟ فان قال نعم: كذب علينا وان قال لا: قال له كيف تتكلم بكلام لم يتكلم به امامك. ثم قال إنهم يتكلمون بكلام ان أنا أقررت به ورضيت به أقمت على الضلالة، وان برئت منهم شق علي، نحن قليل وعدونا كثير، قلت: جعلت فداك فأبلغه عنك ذلك؟ قال: أما أنهم قد دخلوا في أمر ما يمنعهم عن الرجوع عنه الا الحمية، قال: فأبلغت أبا جعفر الأحوال ذاك فقال: صدق بأبي وأمي ما يمنعني من الرجوع عنه الا الحمية.»^۱

یعنی: «اما اینکه به من خبر رسیده که او درباره چیزهای آلوده و ناپاک به مناقشه می‌پردازد، راوی (فضیل بن عثمان) گوید: بله او جدل می‌کند، امام صادق گفت: اگر یکی از مخاصمین خوش محضرش از او بخواهد که با او مخاصمه کند، آیا او جواب می‌دهد؟ (راوی گوید): گفتم: چگونه؟ امام صادق گفت: مخاصمش می‌گوید: اینکه می‌گویی سخن امامت می‌باشد؟ اگر بگوید: بله بر ما دروغ می‌بندد و اگر بگوید: خیر؛ به او بگو: چگونه چیزی را می‌گویی که امامت نگفته؟ سپس جعفر صادق گفت: این‌ها چیزهایی به نام ما می‌گویند که اگر من بدان راضی باشم و اقرار نمایم بر گمراهی می‌باشم و اگر خود را از آن تبری کنم برایم سخت است. (چرا که) تعداد ما کم است و دشمنان ما زیادند. راوی

۱- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی) ج ۲ ص ۴۳۵ رقم ۳۳۳

می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آیا این را از طرف شما ابلاغ کنم؟ گفت: ولی آن‌ها وارد امری شده‌اند که جز حمیت چیزی مانع رجوعشان (به حق) نمی‌شود. گفت: این را به اباجعفر احوال ابلاغ کردم؛ گفت: راست می‌گوید با پدر و مادرم فدایش باشم، جز حمیت چیزی مرا از برگشت باز نمی‌دارد.»

گذشته از این‌ها، در کجای متن مورد اشاره «نجاح» تصریح شده که «شیطان الطاق» ابوبکر را یار غار نمی‌داند؟؟ در کجایش؟ از هیچ جای روایت چنین چیزی فهمیده نمی‌شود بلکه از روایاتی که در کتب شیعه نقل شده، ثابت می‌شود که او ابوبکر را یار غار می‌دانسته، پس بخوانید:

طبرسی در کتاب «الاحتجاج» خودش داستان مناظره «شیطان الطاق» با یکی از خوارج را نقل می‌کند، «شیطان الطاق» در قسمتی از سخنانش می‌گوید:

«فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ... وَ أَمَّا قَوْلُكَ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ أَخْبَرَنِي هَلْ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي غَيْرِ الْغَارِ قَالَ ابْنُ أَبِي خُدْرَةَ نَعَمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَدْ أَخْرَجَ صَاحِبُكَ فِي الْغَارِ مِنَ السَّكِينَةِ وَ حَصَّهُ بِالْحُزْنِ...»^۱

یعنی: «پس ابوجعفر مومن الطاق گفت:... اما اینکه ابا بکر نفر دوم بود در غار با پیغمبر بگو ببینم خداوند سکینه و آرامش را بر مؤمنین و پیغمبر در غیر نماز نازل نموده؟ ابن ابی خدره گفت: آری. مؤمن طاق گفت: پس در این صورت خداوند در غار بر او سکینه و آرامش نازل نکرده و حزن و اندوه او را یادآور شده است...»^۲

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص: ۳۷۹ - مشهد؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص: ۳۹۷

۲- به نقل از، زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (ترجمه جلد ۴۷ بحار الانوار)، ص: ۳۳۳، موسی خسروی؛ اسلامیه - تهران؛ احتجاج طبرسی با ترجمه جعفری ج ۲ ص ۳۱۸-۳۲۲؛ اسلامیه - تهران

از این روایت ثابت شد که او حضرت ابوبکر صدیق را یار غار می‌دانسته، اما در مورد هشام بن حکم، آیا او از منکرین است یا نجاج در مورد او هم دروغ گفته؟؟ جواب این سوال را با نقل روایتی مشابه روایت فوق خواهیم داد:

مفید و مجلسی، می‌نویسند: «عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ هَارُونُ الرَّشِيدُ لَجَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى الْبُرْمَكِيِّ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَ الْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِمَكَانِي فَيَحْتَجُّونَ عَنْ بَعْضِ مَا يُرِيدُونَ فَأَمَرَ جَعْفَرَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَحْضَرُوا دَارَهُ وَصَارَ هَارُونُ فِي مَجْلِسٍ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَأَرْحَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُتَكَلِّمِينَ سِتْرًا فَاجْتَمَعَ الْمُتَكَلِّمُونَ وَغَصَّ الْمَجْلِسُ بِأَهْلِهِ يَنْتَظِرُونَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ هِشَامٌ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ إِلَى الرُّكْبَةِ وَسَرَاوِيلٌ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ فَسَلَّمَ عَلَى الْجَمِيعِ وَ لَمْ يُحْصِ جَعْفَرًا بِشَيْءٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِمَ فَضَلْتَ عَلِيًّا عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَاللَّهِ يَقُولُ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَقَالَ هِشَامٌ فَأَخْبَرَنِي عَنْ حُزْنِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَمْ كَانَ اللَّهُ رَضِيَ أَمْ غَيْرَ رَضِيَ فَقَالَ هِشَامٌ إِنَّ زَعَمْتَ أَنَّهُ كَانَ اللَّهُ رَضِيَ فَلِمَ تَهَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَا تَحْزَنْ أَمَّهَا عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَرِضَاهُ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ كَانَ اللَّهُ غَيْرَ رَضِيَ فَلِمَ تَفْتَحِرُ بِشَيْءٍ كَانَ اللَّهُ غَيْرَ رَضِيَ...»^۱

یعنی: «احمد بن حسن از عبد العظیم بن عبد الله نقل کرد که هارون الرشید به جعفر بن یحیی برمکی گفت من مایلم استدلال اهل کلام را بشنوم به طوری که مرا نبینند و عقیده خود را اظهار نمایند.

جعفر دستور داد متکلمین را احضار نمایند. همه حاضر شدند. هارون در جایی پرده آویخته بود و سخن آن‌ها را می‌شنید. همه جمع شدند و مجلس پر شد. انتظار هشام بن حکم را می‌کشیدند. هشام وارد شد، پیراهنی داشت که تا زانویش آمده بود و شلواری تا نیمه ساق به پا داشت. به همه سلام داد و جعفر بن یحیی را به خصوص مورد احترام

۱- الإختصاص، النص، ص: ۹۶، مفید-قم؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

قرار نداد. یکی از حاضران گفت چرا علی را بر ابا بکر فضیلت می‌بخشی با اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿ثَانِيْ اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾^ط هشام گفت بگو ببینم حزن ابا بکر در غار آیا در راه رضای خدا بود یا خداوند راضی نبود؟ سؤال‌کننده از جواب سکوت کرد. هشام گفت اگر خدا راضی بود چرا پیامبر اکرم او را نهی کرد و فرمود لا تَحْزَنْ از اطاعت خدا او را نهی می‌کند اما اگر می‌گوئی خدا راضی نبوده، نباید افتخار کنی به چیزی که خداوند راضی نبوده.....»^۱

پس این دروغ نجاح هم برملا شد!

اما از این هم می‌گذریم و سؤالی مهمتر می‌پرسیم: آیا امام صادق که استاد شیطان الطاق^۲ و هشام بن حکم باشد این ماجرا را قبول داشته یا خیر؟ اگر قبول نداشته، می‌توانید یک قول از او نقل کنید که چنین چیزی گفته باشد؟

در کتب تفسیر و تاریخ و حدیث شما اقوال زیادی از ائمه در این مورد وجود دارد، باید قبول کنید یا اینکه بگویید: کلینی و قمی و مورخین و محدثین شیعه هم مزدور حکومت بودند! و ائمه شما نیز از بنی امیه و بنی عباس رشوه می‌گرفتند تا حدیث در مدح ابوبکر جعل کنند!!

ممکن است بعضی از آدم‌های بیکار، فضول، عقده‌ای و در یک کلمه «کسانی چون خودم» از محضر جناب «کاشف بزرگ» بپرسند که آقای نقطه چین! چرا و به چه منظور در این کتاب، حلقه‌هایی از دروغ به هم بافتی؟ احتمالاً «متفکر اسلامی» و شیعه خاص علی و این استاد بزرگوار خواهند فرمود: این که هنری نیست! من اگر اراده کنم می‌توانم در یک سطر سه دروغ شاخدار بگویم و چاپ کنم و به خورد ملت دهم و قرص و

۱- احتجاجات (ترجمه قسمتی از بحار الانوار) ج ۲ ص ۲۸۹ مترجم: موسی خسروی؛ انتشارات اسلامیة - تهران

۲- البته به ادعای شیعه و گرنه که شیطان الطاق باید در مکتب یهود درس خوانده باشد نه نزد مسلمانان!

محکم بنشینم و به عنوان یک «متفکر» و یک «مکتشف اسلامی» با شما به بحث بنشینم؛
باور نمی‌کنید؟؟ پس بخوانید:

نجاح: یحیی بن معین منکری دیگر!!

نجاح می‌نویسد: «و یحیی بن معین درباره روایتی که از طریق انس ابن مالک راجع به حاضر بودن ابوبکر در غار نقل شده تشکیک کرده است.

حسن بن قاسم بن دحیم دمشقی از محمد بن سلیمان منقری نقل می‌کند که: یحیی بن معین به بصره آمد و احادیث ابوسلمه را می‌نوشت. پس گفت: ای اباسلمه می‌خواهم برایت مطلبی را بگویم امیدوارم در غضب نشوی.

ابوسلمه گفت: بگو!

یحیی گفت: حدیث همام بن ثابت از انس بن مالک از ابوبکر که همان حدیث غار می‌باشد، کسی از اصحاب تو روایت نکرده است، و فقط عفان و حبان آن را روایت کرده‌اند، و آن را در کتاب تو نیافتیم، و فقط آن را بر روی جلد کتاب دیدم.

ابوسلمه گفت: تو چه می‌گوئی؟

یحیی گفت: آیا قسم می‌خوری این حدیث را از همام شنیده‌ای؟

ابوسلمه گفت: می‌گوئی بیست هزار حدیث از من نوشته‌ای، اگر در این احادیث به نظرت صادق هستم، سزاوار نیست در حدیثی مرا تکذیب نمائی، و اگر به نظرت دروغ می‌گویم، سزاوار نیست مرا تصدیق نمائی، و نباید مطلبی از من بنویسی تا مرا با آن بدنام کنی.

بره دختر ابی عاصم، سه بار طلاق داده شود، اگر حدیث را از همان نشنیده باشم،
بخدا سوگند هرگز دیگر با تو سخن نمی‌گویم.»

جواب:

نمی‌دانم این «کاشف بزرگ» نادان است یا خودش را به نادانی زده است! زیرا بحث مذکور در کتاب «تهذیب الکمال» مربوط به ثقه بودن یا ثقه نبودن «موسی بن اسماعیل» است که یکی از راویان یکی از احادیث غار بوده است؛ حدیث اینچنین است:

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصْرَهُ رَأَى، قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ، اثْنَانِ اللَّهُ تَالِيَهُمَا»^۱

یعنی: «ابوبکر رضی الله عنه فرمود: من همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غار بودم پس سرم را بالا کردم پس همان موقع قدم‌های آن قوم را دیدم پس گفتم: ای پیامبر خدا اگر بعضی از این‌ها به زیر پایش نظر افکند ما را می‌بینند، پیامبر فرمود: سکوت کن ای ابابکر ما دو نفری هستیم که الله سوم ماست.»

یحیی بن معین نیز به علت وجود «موسی بن اسماعیل» به صحت حدیث مشکوک بوده زیرا وی در ثقه بودن او تردید داشته است.

نجاح در ادامه می‌نویسد: حدیث غار را عباس بن الفضل أزرق از ثابت از انس نقل نمود یحیی بن معین درباره وی گفت: او دروغگوی خبیثی می‌باشد.»

این دیگر هذیان محض است و این تکذیب ربطی به حدیث غار ندارد و «عباس بن فضل» نزد جمهور علما متروک و متهم به دروغ است.

اما نکته مهم این است که «یحیی بن معین» یار غار بودن ابوبکر صدیق را انکار نمی‌کند بلکه در مورد یکی از احادیثی که در این باره وارد شده شک دارد.

مثال: «شخصی می‌آید و می‌گوید: در روز جمعه به مسجد رفتیم و نماز را به جماعت خواندیم، وسط نماز بودیم که یک دفعه صداها افعی از سقف افتادند.»

۱- صحیح البخاری ج ۵ ص ۶۵ رقم ۳۹۲۲ - دار طوق النجاة

حال ما در مورد راستگو بودن راوی قول بالا شک داریم و این شک را ابراز می‌کنیم، این به این معنی نیست که ما به برگزار شدن نماز جمعه به جماعت شک داریم بلکه ما به «افتادن افعی از سقف» مشکوک هستیم و وجود یک راوی درغگو شک ما را تقویت می‌کند... فتدبر

نجاح: مؤسس دولت فاطمیون هم از منکرین است!

کاشف کبیر می‌نویسد: «علماء و توثیق شدگان و حاکمان از تابعین که در شرق و غرب جهان پراکنده شدند، به عدم مصاحبت و همراه نبودن ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار و هجرت آگاه بودند، و محمد بن المهدی مؤسس دولت فاطمیون از جمله همین افراد بود، و به شدت حضور ابوبکر را در غار و هجرت وی را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تکذیب می‌نمود.»

جواب:

ابتدا این را بگویم که: این علما و حکام از تابعین که در شرق و غرب جهان پراکنده شده‌اند تنها به یک نام مسمی هستند و آن نام هم هست: «هیچکس»!! که این اشخاص «هیچکس نام» هر چند مجهول الهویه و مستور الحال هستند نزد «کاشف کبیر» بسی جلیل القدر و رفیع الدرجات می‌باشند!

اما در مورد «مؤسس دولت فاطمی» و ادعای نجاح؛ نجاح طائی این ادعای خود را به کتاب «سیر أعلام النبلاء ۱۵۱ ج ۵ مؤسسه الرساله بیروت» حواله داده است که ما با رجوع به این منبع چنین مطلبی در آنجا ندیدیم!!! شما هم مراجعه کنید ولی پیشاپیش بگویم که «گشتم نبود، نگرد نیست»!

از باب کنجکاوی در کتاب فوق الذکر به «تذکره مؤسس دولت فاطمی» رجوع کردم و با کمال تعجب در آنجا هم چیزی در این مورد ندیدم!

در مورد شخص: ابو محمد المهدی (مؤسس دولت فاطمی) که «نجاح» او را از ذریه حضرت فاطمه می‌داند! باید بگویم که نسب او به سیده فاطمه نمی‌رسد و «در سال ۴۰۲ علمای بغداد، بر باطل بودن نسب فاطمیون مطلب نوشته‌اند»^۱

امام ذهبی نیز در «سیر اعلام النبلاء» بعد از بررسی اقوال مختلف می‌نویسد: «وفی نسب المهدی أقوال: حاصِلُهَا أَنَّهُ لَيْسَ بِهَاشِمِيٍّ وَلَا فَاطِمِيٍّ»^۲

محمد کاظم رحمتی شیعی در این باره می‌نویسد: «گفته‌اند: امام صادق را غلامی بود از ایرانیان که به دست آن حضرت مسلمان شده بود، نامش فرخ نامی بود. وی با محمد بن اسماعیل به مکتب می‌رفت. بعدها نام وی را عوض کرده و او را میمون نامیدند و لقبش را قداح نهادند. چون او با محمد بن اسماعیل بود، بعد از وفاتش گروهی از افراد بد اعتقاد از او پیروی کردند و چون میمون قداح در گذشت، نوه‌ای از او به جای ماند. او نیز مردمان را به خویش دعوت می‌کرد و ادعا داشت فردی علوی است. فرزند وی که در شعبده بازی ماهر بود به دیار مغرب (به نواحی شمال آفریقا که امروزه شامل تونس و مراکش می‌شود، در آن زمان مغرب گفته می‌شده است) رفت و در آنجا با ادعای آنکه فردی علوی است، مردم را فریب داد و حکومت را در دست گرفت. (مقصود در اینجا نخستین خلیفه فاطمی عبید الله المهدی است) بعد از وی فرزندانش حکومت را در دست گرفته و تا امروز بر مصر حکومت می‌کنند.

خلیفه عباسی المقتدر بالله تمام سادات و نقیبان را جمع کرد و از آنان خواست تا در مورد علوی بودن فاطمیان (همان اسماعیلیان) نظر دهند. آنان همگی تأیید کردند که آن جماعت از اولاد علی و فاطمه سلام الله علیهما نیستند و نسب ایشان بدین گونه که ادعا می‌کنند، نادرست است. سپس از تمام بلاد اسلامی دستخط سادات و علویان جمع

۱- تاریخ برگزیده (فارسی) پاورقی ص ۳۵۲

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۱۵۱

کردند و در تأیید عدم سیادت فاطمیان نامه‌هایی به تمام بلاد نوشتند. در تمام بلاد خراسان که سادات شجره خویش را در مشجراتی (سادات سلسله نسب خود به اهل بیت را در برگه‌هایی به نام مشجره حفظ و نگهداری می‌کنند) نگهداری می‌کنند و در تمام کتاب‌های انساب (کتاب‌هایی که در آن به بیان و توضیح سلسله نسب سادات پرداخته می‌شود) نام آنان از جمله علویان نیست.^۱

و از طرفی «ابو محمد المهدی^۲» از طرف شیعیان کافر به حساب می‌آید، به چند دلیل:

۱- او از کسانی بود که ادعای امامت (و مهدویت) داشت و نزد شیعه کسی که قبل از ظهور «امام زمانشان» ادعای امامت و یا حکومت اسلامی کند کافر است و این از روایت کتاب «الکافی» استفاده می‌شود.

روایت: «.. ابنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنْ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ هُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا.»^۳

یعنی: «شنیدم ابو عبد الله صادق (ع) گفت: در روز رستاخیز خداوند عزت، با سه فرقه سخن نگوید و از آلودگی تطهیرشان نکند، و آنان گرفتار شکنجه‌ای پر درد باشند: اول: هر کس بناحق ادعای امامت کند. دوم: هر کس امام بر حق را انکار کند. سوم: هر

کس که تصور کند دو فرقه اول از اسلام محمدی نصیب و بهره‌ای دارند!!!

و محمد باقر بهبودی (محقق کتاب الکافی) این روایت را صحیح می‌داند.^۱

۱- پاسخ نغز (فارسی)، ص ۵۷-۵۸، محمد کاظم رحمتی - تهران، ط ۱

۲- که نامش «عبید الله» یا «عبدالله» بوده و «نجاح» به اشتباه نامش را «محمد» نوشته بلکه کنیه او «ابو محمد» بوده است!

۳- الکافی ج ۱ ص ۳۷۳ - تهران

۲- او بر مذهب اسماعیلیه بود که اهل این مذهب با شیعیان اثنا عشری تا امامت «امام صادق» هم عقیده هستند و امام‌های بعد از وی را به عنوان امام قبول ندارند و چنین شخصی نیز نزد شیعیان کافر است و در «من لا یحضره الفقیه» روایتی است که این را ثابت می‌کند:

روایت: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ... قَالَ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا بَرِيًّا مِنَ اللَّهِ وَ بَرِيًّا مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ دِينُ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِيًّا مِنْ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ دَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا قَالَ قَالَ وَ مَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يُرِيدُ مَالَهُ وَ نَفْسَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ»^۲

یعنی: «... راوی گوید: عرض کردم: اگر کسی امام و پیشوائی که از شما خاندانست منکر شود حالش چگونه است؟ فرمود: هر کس امام حق را منکر شود او از خداوند بیزار است و همین طور از او و از دین او، و او کافر است و از اسلام بازگشته و مرتد شده است. زیرا امام از جانب خداوند است، و دین او دین خداست و هر کس از دین خدا براءت جوید پس او کافر است، و خودش در چنین حالی مباح باشد مگر اینکه توبه کند و بسوی حق باز گردد و از خداوند عزّ و جلّ معذرت خواهد از آنچه گفته است..»^۳

۱- گزیده کافی، ج ۱ ص ۹۵ (او در این کتاب فقط روایاتی را از «الکافی» آورده که به نظر خودش، صحیح هستند؛ البته نام اصلی این کتاب «صحیح الکافی» می‌باشد اما دولت ایران اجازه چاپ این کتاب را با این عنوان نداد).

۲- من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۰۴، الشیخ الصدوق - قم

۳- ترجمه من لا یحضره الفقیه ج ۵، ص: ۴۷۰، مترجم: علی اکبر غفاری، محمد جواد غفاری و صدر بلاغی - تهران

در مورد سند روایت فوق شیخ هادی نجفی می‌گوید: «الروایة صحیحة الإسناد.»^۱ و محقق بحرانی می‌گوید: «وروی فی الفقیه عن محمد بن مسلم فی الصحیح»^۲ و مجلسی اول می‌گوید: «(و روی الحسن بن محبوب عن أبي أيوب) فی الصحیح» عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر علیه السلام»^۳

پس طبق این روایت صحیح‌السند «مؤسس دولت فاطمی» محکوم به کفر است!!
علیرضا رجالی تهرانی شیعی در ذکر مدعیان دروغین مهدویت می‌نویسد: «۸- ابو محمد عبد الله مهدی، در آفریقا، که با یهود سازش داشت و در بدایت امر زاهد و پرهیزکار بود. این مهدی معاصر با مکتفی عباسی بود، وی جنگهای بسیار کرد و در سال ۲۸۰ داعیان خود را به مغرب فرستاد و چون به یمن رفت دعوی مهدویت نمود و لقب (القائم) به خود گرفت و سکه حجة الله زد. در سال ۲۹۷، در روز جمعه، خود را به نام مهدی خواند و لقب امیر المؤمنین بر خویش نهاد، و در سال ۳۴۴ وفات کرد. این مهدی در آفریقا کارش بالا گرفت و پیروانش بسیار گشتند...»^۴
برای کفر او طبق مذهب شیعه همین بس که او خود را امیر المؤمنین می‌خواند و مهدی معرفی می‌کرد و به نام «حجة الله» سکه می‌زد که در سطور گذشته تفصیلش گذشت و «علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان» می‌نویسد: «(عبیدالله مهدی) پادشاه

۱- موسوعة أحاديث أهل البيت (ع) ج ۸ - ص ۲۷۹، الشيخ هادی النجفی

۲- الحدائق الناضرة ج ۱۸ - ص ۱۵۶ - ۱۵۷، المحقق البحرانی

۳- روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۰، ص: ۳۰۸، محمد تقی مجلسی - قم

۴- یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان، علیرضا رجالی تهرانی (توضیح: در مورد تاریخ وفاتش اختلاف وجود دارد)

فاطمی که آن روزها در آفریقا طلوع کرده، خود را مهدی موعود و امام اسماعیلیه معرفی می‌کرد»^۱

و همین بس که بدانید علمای شیعه در رد مذهب «اسماعیلیه» کتاب نوشته‌اند که گویا قدی‌مترین آن‌ها کتاب «الرد علی الباطنیة و القرامطة» از «فضل بن شاذان» است^۲ و همینطور شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی صاحب کتاب «النقض» نیز رساله‌ای در این باره نوشته که مفقود گشته است!^۳ اما در کتاب «النقض» خود (که به زبان فارسی است) دائماً بر اسماعیلیه حمله می‌کند و آنان را ملحد می‌نامد!^۴

حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

نجاح: امام صادق هم منکر وجود ابوبکر در غار است!!

نجاح می‌نویسد: «و تمام أراجیف و اکاذیب گفته شده در مسأله حضور داشتن ابوبکر در غار توسط انکار امام صادق علیه السلام رسوا گردید. زیرا ممکن نیست در اینجا روایتی بتواند با قول امام صادق علیه السلام معارضه نماید.»

جواب:

او برای این ادعای کذب خودش هیچ سند یا منبعی نداده است و ما بر علیه او سند و مدرک زیاد داریم که بعضی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم.

در کتب روایی شیعه و در تفاسیرشان از قول نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و سیدنا علی و امام صادق و امام باقر و امام رضا و همینطور امام حسن عسکری رضی الله عنهم

۱- شیعه در اسلام ص ۷۰، سید محمد حسین طباطبائی _قم، ط ۱۳

۲- تاریخ و عقاید اسماعیلیه ص ۳۳، فرهاد دفتری

۳- تاریخ و عقاید اسماعیلیه ص ۶۴، فرهاد دفتری

۴- النقض (بعض مثالب النواصب فی النقض بعض فضائح الروافض)، ص ۸۰، ۱۱۹، ۲۰۶، ۳۰۱-۳۰۷، ۴۱۱-۴۴۴، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۴۸، ۴۷۵-۴۸۰ و ۵۸۶، عبدالجلیل قزوینی رازی

اجمعین و همینطور از امام زمان موهومشان روایاتی وجود دارد که همراه بودن ابوبکر را در غار ثور ثابت می‌کند.

روایاتی در کتب شیعه در تائید یار غار بودن ابوبکر صدیق

۱- «مَحْدَوِيهِ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُمَيْدٍ، عَنْ فَضِيلِ الرَّسَّانِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا دَاوُدَ، وَ هُوَ يَقُولُ حَدَّثَنِي بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ، قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ، قَالَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ الصَّدِيقُ وَ أَنْتَ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ»^۱ (راویان این روایت طبق کتب شیعه، همه ثقه هستند).

یعنی: «بریده اسلمی می‌گوید که من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: جنت مشتاق است به سوی سه کس. درین اثنا حضرت ابوبکر بیامد پس از وی گفته شد: که ای ابوبکر، تو صدیق هستی و تو ثانی اثنین إذ هما فی الغار هستی. کاش از رسول خدا می‌پرسیدی که این سه کس کدام‌اند؟»

به وضوح مشخص است که در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم هم ابوبکر صدیق را یار غار خطاب می‌کردند.

۲- السيد الرضي في (الخصائص): بإسناد مرفوع، قال: قال ابن الكواء لأمرير المؤمنين (عليه السلام): أين كنت حيث ذكر الله تعالى نبيه و أبا بكر فقال: ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا؟

۱- اختیار معرفة الرجال ج ۱ ص ۱۳۰، الطوسی (م ۴۶۰هـ) - قم؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ص ۲۵۸، السيد علی خان المدنی - قم؛ معجم الرجال الحدیث خوئی ج ۱۳ ص ۲۸۵ - ط ۵ سال ۱۴۱۳ ق؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان ص ۳۲۳، میرزا حسین النوری الطبرسی - نشر آفاق

فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): «ويحك يا بن الكواء، كنت على فراش رسول الله (صلى الله عليه وآله)....»^۱

شبيهه اين روايت را مجلسی از قطب راوندی نقل کرده و می‌نويسد:
«قطب راوندی روايت کرده است که: ابن کواي خارجي با امير المؤمنين عليه السلام
گفت: کجا بودی در وقتی که ابو بکر با حضرت رسول صلی الله عليه و آله وسلم در
غار بود؟ حضرت فرمود که: در جای آن حضرت خوابیده بودم...»^۲

۳- شيخ صدوق می‌نويسد: «أتى رجلُ أبا عبدِ اللهِ ع فقال له يرحمك اللهُ هل تُشيعُ الجَنَازَةَ
بِنَارٍ وَيُمَشِي مَعَهَا بِمَجْمَرَةٍ أَوْ قِنْدِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُضَاءُ بِهِ قَالَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ
ع مِنْ ذَلِكَ وَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ.... فَلَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ مَرَضَهَا الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ
أَتِيَاهَا عَائِدِينَ وَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهَا فَأَبَتْ أَنْ تَأْذَنَ لَهَا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَعْطَى اللهُ عَهْدًا
أَنْ لَا يُظْلَهُ سَقْفُ بَيْتٍ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَيَتَرَاضَاهَا فَبَاتَ لَيْلَةً فِي الْبَيْعِ مَا يُظْلَهُ
شَيْءٌ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ أَتَى عَلِيًّا ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ أبا بَكْرٍ شَيْخٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ وَ قَدْ كَانَ مَعَ رَسُولِ
اللهِ ص فِي الْغَارِ فَلَهُ صُحْبَةٌ وَ قَدْ أَتَيْنَاهَا غَيْرَ هَذِهِ الْمَرَّةِ مَرَارًا نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ
تَأْتِي أَنْ تَأْذَنَ لَنَا حَتَّى نَدْخُلَ عَلَيْهَا فَتَرَاضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنَا عَلَيْهَا فَافْعَلْ قَالَ
نَعَمْ»^۳

يعنى: «مردی خدمت امام صادق عليه السلام آمد و به او گفت: خدا رحمت کند، آیا
می‌شود جنازه را در نور آتش تشييع کرد و یا با آتش و قندیل و یا چیز دیگری که

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲ ص ۷۷۹، سید هاشم بحرانی؛ بنیاد بعثت - تهران

۲- حياة القلوب مجلسی (فارسی)، ج ۴ ص ۸۳۹، ط ۶ - قم؛ تمام نهج البلاغة، ص ۲۶۶، سید صادق
موسوی - تهران؛ مصباح البلاغة فی مشکاة الصياغة، ج ۳ ص ۱۱۸، سید حسن میر جهانی طباطبایی

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۸۶؛ نشر: داوری - قم، ط ۱

روشنایی می‌دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السلام از این سخن دگرگون شد و مرتب نشست..... پس چون فاطمه علیها السلام مریض شد در آن بیماری که با آن از دنیا رفت، آن دو نفر به عنوان عیادت آمدند و از او اجازه خواستند و او اجازه نداد، وقتی ابو بکر چنین دید، با خدا پیمان بست که زیر هیچ سقفی نرود مگر اینکه نزد فاطمه برود و او را از خود راضی کند. یک شب در بقیع بیتوته کرد و هیچ سقفی بالای سرش نبود.

عمر نزد علی علیه السلام آمد و به او گفت: ابو بکر پیرمردی نازک دل است و یار غار پیامبر بود و ما به طور مکرر آمدیم و از فاطمه اجازه خواستیم و او مانع از آن شد که ما نزد وی آییم و رضایت او را جلب کنیم، اگر تو می‌توانی برای ما از او اجازه ملاقات بگیری این کار را بکن، علی علیه السلام گفت: آری...»^۱

۴- مجلسی می‌نویسد: «وَجَدْتُ فِي بَعْضِ مَوْلَفَاتِ قَدَمَاءِ أَصْحَابِنَا فِي الْأَخْبَارِ مَا هَذَا لَفْظُهُ مُنَاطَرَةُ الْخُرُورِيِّ وَ الْبَاقِرِ ع قَالَ الْخُرُورِيُّ إِنَّ فِي أَبِي بَكْرٍ أَرْبَعَ خِصَالٍ اسْتَحَقَّ بِهَا الْإِمَامَةَ قَالَ الْبَاقِرُ ع مَا هُنَّ قَالَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ الصِّدِّيقِينَ وَ لَا نَعْرِفُهُ حَتَّى يُقَالَ الصِّدِّيقُ وَ الثَّانِيَةُ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْغَارِ وَ الثَّلَاثَةُ... قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ... وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْغَارِ فَذَلِكَ رَذِيلَةٌ لَا فَضِيلَةَ مِنْ وَجْهِ الْأَوَّلِ أَنَا لَا نَجِدُ لَهُ فِي الْآيَةِ مَدْحًا أَكْثَرَ مِنْ خُرُوجِهِ مَعَهُ وَ صُحْبَتِهِ لَهُ»^۲

در یکی از کتاب‌های قدمای اصحاب جریانی را باین صورت دیدم. مناظره حضرت باقر علیه السلام با یکی از خوارج. مرد خارجی گفت در ابا بکر چهار امتیاز است که شایسته امامت شده است حضرت باقر فرمود آن چهار امتیاز چیست؟

۱- علل الشرائع صدوق (ترجمه سید محمد جواد ذهنی تهرانی) ج ۱، ص ۶۰۷؛ انتشارات مؤمنین - قم؛
و همینطور در جلاء العیون مجلسی ص ۲۶۳؛ - قم، ط ۹

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص: ۳۲۱ - ۳۲۲

گفت اولین صدیق است و او را نمی‌شناسیم مگر وقتی گفته شود صدیق.
دوم رفیق پیامبر در غار بود. سوم... حضرت باقر فرمود... اما آنچه گفتی که ابا بکر
رفیق پیامبر در غار بوده این یک عیبی است نه فضیلت بچند جهت. اول اینکه در آیه
مدحی مشاهده نمی‌شود جز خارج شدن با پیامبر و همراه او بودن...»^۱

۵- «أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «لما كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) في الغار، قال
لأبي بكر: كأني أنظر إلى سفينة جعفر وأصحابه تعوم في البحر، وأنظر إلى الأنصار
محتبين في أفنتهم. فقال أبو بكر: و تراهم، يا رسول الله؟ قال: نعم. قال: فأرنيهم.
فمسح على عينيه فرأهم».^۲

یعنی: «امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) در
غار بودند به ابوبکر فرمودند: انگار من کشتی جعفر و یارانش را که بر آب دریا روان
است، می‌بینم! همچنین انصار را می‌بینم که متواضعانه و با قلبی سرشار از محبت، به
استقبال ما می‌آیند، ابوبکر گفت: و تو آن‌ها را می‌بینی یا رسول الله؟! فرمود: آری! ابوبکر
گفت: پس آن‌ها را به من نیز نشان بده! پس پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بر چشمانش
دست کشید و آن‌ها را دید»

۶- عیاشی از عبد الله بن محمد روایت کرده گفت باتفاق حسن بن جهم حضور
حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدیم حسن عرض کرد ای فرزند رسول خدا
مخالفین می‌گویند: أبو بکر افضل از امیر المؤمنین می‌باشد و دلیل می‌آورند به آیه
﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ فرمود چگونه آیه شاهد بر گفتار آن‌ها باشد و حال

۱- امامت (ترجمه بحار الانوار) ج ۵ ص ۲۶۴-۲۶۵، موسی خسروی؛ انتشارات اسلامیة - تهران، ط ۱

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۷۷۹، سید هاشم بحرانی؛ بنیاد بعثت - تهران؛ روایتی شبیه به
همین روایت با اضافه‌ای بسیار سخیف در «الكافی ج ۸ ص ۲۶۲-۲۶۳» نیز آمده است که مجلسی
(مرآة العقول ج ۲۶ ص ۲۵۴) آن را مجهول و بهبودی آن را ضعیف می‌داند.

آنکه خداوند فرموده ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ خداوند آرامشی بر پیغمبرش فرستاد و در آیه هرگز أبو بکر را بخیر و خوبی یاد نکرده.^۱

۷- در روایت طویلی، امام زمان شیعه! به سعد بن عبد الله القمی می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ مَوْلَانَا يَا سَعْدُ وَحِينَ ادَّعَى خَصْمُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا [مَا] أَخْرَجَ مَعَ نَفْسِهِ مُحْتَارًا هَذِهِ الْأُمَّةَ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ...»^۲

یعنی: سپس مولایمان فرمود: ای سعد! خصم تو می‌گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگام مهاجرت برگزیده این امت را همراه خود به غار برد چون می‌دانست که خلافت با او است...»^۳

۸- در کتاب عیون اخبار رضا شرح مناظره ای است بین مامون و مخالفان اهل تشیع!! که این مناظره در حضور امام رضا صورت گرفته است... در حین مناظره.. مأمون در دفاع از عقیده شیعیان می‌گوید: «قَالَ إِسْحَاقُ فَأَطْرَفْتُ سَاعَةً ثُمَّ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَتَسْبِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى صُحْبَةِ نَبِيِّهِ ص فَقَالَ الْمُؤْمِنُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقَلَّ عِلْمَكَ بِاللُّغَةِ وَ الْكِتَابِ أَمَا يَكُونُ الْكَافِرُ صَاحِبًا لِلْمُؤْمِنِ فَأَيُّ فَضِيلَةٍ فِي هَذَا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا فَقَدْ جَعَلَهُ لَهُ صَاحِبًا»^۴

۱- تفسیر جامع، ج ۳ ص ۱۱۹- ۱۲۰، سید محمد ابراهیم بروجردی - تهران

۲- کمال الدین للصدوق، ج ۲، ص: ۴۶۲، تهران؛ دلائل الإمامة، ص: ۵۱۵، طبری شیعی - قم؛ الإحتجاج،

ج ۲، ص: ۴۶۵، طبرسی - مشهد؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص: ۸۵

۳- ترجمه کمال الدین، ج ۲، ص: ۲۰۳، مترجم: منصور پهلوان - قم؛ تفسیر آسان (فارسی)، ج ۶، ص: ۲۸۲،

محمد جواد خمینی - تهران

۴- عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۲، شیخ صدوق - تهران

یعنی: «اسحق گوید من بقدر یک ساعت سر خود را بزیر انداختم پس از آن گفتم یا امیر المؤمنین خداوند در حق ابو بکر فرموده است: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾».

پس حق تعالی ابو بکر را نسبت داد بصحبت پیغمبر (ص) مأمون گفت سبحان الله چقدر کم است علم تو بلغت و قرآن آیا کافر مصاحب با مؤمن نخواهد شد پس چه فضیلت است در مصاحبت آیا نشنیده‌ای قول خدا را ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾^۱ پس خدا فطروس کافر را صاحب برادر او یهودای مؤمن قرار داد.....»^۱

فعلاً به همین بسنده می‌کنیم؛ اما در لابلای بحث‌های آتی روایات دیگری نیز خواهد آمد.

نجاح: تمام انبیاء به تنهایی فرار کرده‌اند پیامبر اسلام هم همینطور!

نجاح می‌نویسد: «تمام انبیاء به تنهایی و بدون داشتن همراهی از دست طاغیان فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سیره و روش آنان حرکت نمود.

۱- داود پیامبر علیه السلام از گردنکش زمانه خود، جالوت، به کوه فرار کرد، و در غاری مخفی شد و پس از آن داود علیه السلام جالوت را به قتل رسانید، و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام ابوجهل را که تا غار به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، به قتل رسانید.

۲- مادر حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزند خود را از ترس نمرود که فرمان به کشتن اطفال داده بود، تنها در غار گذاشت، تا زمانی که جوانی نیرومند گردید، آنگاه بسوی مردم رفت، و آنان را به دین دعوت نمود.

۱- ترجمه عیون أخبار الرضاع، ج ۲، ص: ۴۳۶، مترجم: شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی - تهران

- ۳- پیامبر خدا، یوسف علیه السلام چند روزی در چاه تنها ماند، تا آنکه یکی از قافله‌ها بر آن چاه عبور کرد و او را نجات داد.
- ۴- مادر موسی علیه السلام فرزند خود را در گهواره گذاشت، و در رودخانه نیل انداخت، پس خداوند تعالی وی را نجات داد، و وقتی بزرگ شد مردم را به دین دعوت نمود، و از مواعظ او مردم هدایت یافتند، پس فرعون برای نابودی او براه افتاد. موسی نیز تنها و بی‌کس در راه خدای سبحان مهاجرت نمود..... و موسی علیه السلام بدون همراهی هارون علیه السلام و قارون بیرون رفت و محمد صلی الله علیه و آله نیز بدون آنکه علی علیه السلام یا ابوبکر همراهش باشند به غار رفت، و آنجا با راهنمای خود عبدالله ابن بکر آشنا شد.

جواب:

فرار کردن حضرت داود و پناه بردنش به غار از اسرائیلیات است؛ داستان مخفی کردن حضرت ابراهیم از دست نمرود نیز به همین ترتیب و بالفرض که صحیح باشد؛ در این داستان حضرت ابراهیم سفر یا هجرتی نکرده است که بخواهیم در موردش بحث کنیم، حضرت یوسف نیز به خواست خودش به چاه نیافتاد!! آیا به چاه انداخته شدن یوسف سفر و هجرت محسوب می‌شود؟؟ در سبد قرار گرفتن حضرت موسی و به نیل انداخته شدن وی نیز به دلخواه وی نبوده و به هیچ وجه نمی‌توان نام هجرت بر آن گذاشت، چرا که اگر حضرت موسی هم میخواست نمی‌توانست شخصی را با خود درون آن سبد جا دهد!!

اما ادعای نجات مستلزم آن است که ما قرآن را تحریف کنیم و ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾ را از قرآن پاک کنیم! زیرا این قسمت آیه نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حالی از شهر خارج شده است که شخصی را همراه خود داشته است! و این با کشف «مکتشف عصر» در تضاد است! من تصور می‌کنم که «نجات

طائی» خودش هم یک دور کتاب مزخرفش را نخوانده که بفهمد چه گاف‌های بزرگ و احمقانه‌ای داده است!

گذشته از این، حضرت ابراهیم اصل سفر خود را با همسرش انجام داد و از بت پرستان دور شد، حضرت موسی هم همراه با بنی اسرائیل از دست فرعون و جنودش فرار کرد. حضرت نوح علیه السلام همراه با پیروانش سوار بر کشتی شد و اصحاب کهف نیز همراه یکدیگر هجرت کردند و... که غالب این‌ها به خوبی از آیات قرآن فهمیده می‌شود و لازم نیست به روایت‌های کتب مختلف رجوع کنیم.. فتدبر

نجاح و قزوینی: در حیات پیامبر کسی در مورد یار غار بودن ابوبکر سخنی نگفت!

نجاح می‌نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف به همراهی ابوبکر در غار نکردند زیرا اگر همراه حضرت بود بر منقبت و فضیلت عظیمی دست می‌یافت، که مستحق مدح و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردید، اما مدح و ستایشی دیده نشده است.»

و در جایی می‌نویسد: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت حضور ابوبکر در غار معروف نبود، و پس از گذشتن ده سال از حکومت آن حضرت نیز به گوش احدی از صحابه نرسید، لکن بعد از شهادت و رحلت وی روایت مذکور را به دروغ وضع نمودند» و در جایی دیگر می‌نویسد: «هیچکدام از مسلمانانی که به مدینه هجرت کردند و ابوبکر و عمر که در بین آنان بودند، و کفّاری که در مکه حضور داشتند، و بعداً اسلام آوردند، که جستجو کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام هجرت در بین آن‌ها و جود داشتند، اعتراف به حضور ابوبکر در غار نکرده‌اند. و هیچ کدام از آنان شاهد رفتن ابوبکر به غار و حضور وی در کوه ثور و هجرت وی از مکه به مدینه نبوده‌اند. و آنچه درباره حضور ابوبکر در آن موقعیت‌ها گفته شده، تماماً اعتماد بر پیش گوئی‌ها و گمان‌هایی دارد که از هیچ مدرک و اساس صحیحی برخوردار نمی‌باشد.»

و قزوینی نیز مقاله خود را اینگونه شروع می‌کند:

«استدلال به آیه غار، از دیر باز در میان جوامع اسلامی، محافل علمی و مناظرات مذهبی مطرح بوده است؛ اما تاکنون مستندی یافت نشده است که ابوبکر و یا یکی از اطرافیان وی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراهی ابوبکر اشاره و به آن استشهاد کرده باشند.»

جواب:

دروغ بودن این ادعا نیز با روایاتی از کتب شیعه ثابت می‌شود.

۱- فرات کوفی در تفسیرش در بیان جریان اعلان آیات سوره «برائت» در روایتی نسبتاً طولانی می‌نویسد:

«حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ الْبَجَلِيُّ مُعْتَمِدًا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ [فِي] قَوْلِهِ [تَعَالَى] بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ [النَّبِيُّ ص] إِنَّ جَبْرَائِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُنِي أَنَّهُ لَنْ يُؤَدِّيَ [عَنِّي] غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِنِّي وَأَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَالنَّاسُ مِنْ شَجَرٍ [شَجَرَاتٍ شَجَرَةٍ] شَتَّى أَمَا تَرْضَى يَا أَبَا بَكْرٍ أَنَّكَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ...»^۱

«ابن طاووس» با سندی دیگر این ماجرا را اینچنین نقل می‌کند:

«وحدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا، قال: حدثنا مالك بن إبراهيم النخعي، قال: حدثنا حسين بن زيد، قال: حدثني جعفر بن محمد، عن أبيه عليهم السلام قال: لما سرح رسول الله صلى الله عليه وآله أبا بكر بأول سورة براءة إلى أهل مكة، اتاه جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمدان الله يأمرك ان لا تبعث هذا وان تبعث علي بن أبي طالب، وانه لا يؤديها

۱- تفسیر فرات الکوفی ص ۱۶۱-۱۶۲، فرات ابن ابراهیم کوفی (م ۲۸۶م) - تهران، بحار الانوار ج ۳۵ ص ۳۰۱ - بیروت، در تفسیر طبری ج ۱۴ ص ۱۰۷ نیز این روایت با کمی تفاوت از «ابن عباس» نقل شده است.

عنك غيره، وقال: ارجع إلى النبي صلى الله عليه وآله، فقال أبو بكر: هل حدث في شيء؟ فقال علي عليه السلام: سيخبرك رسول الله صلى الله عليه وآله. علي بن أبي طالب، فأكثر أبو بكر عليه من الكلام، فقال له النبي صلى الله عليه وآله: كيف تؤذيها وأنت صاحب في الغار.^۱

یعنی: پیامبر اکرم، ابوبکر را همراه با آیات اول سوره «برائت» به سوی اهل مکه فرستاد، پس جبرئیل آمد و گفت: ای محمد همانا خدا تو را امر می‌کند که بر این امر کسی جز علی ابن ابی طالب را اعزام نکنی.... پس ابوبکر گفت: آیا چیزی از من سر زده؟.... پس پیامبر به او گفت:.... تو صاحب من بودی در غار!!»

و این ماجرا توسط سیدنا علی^۲، ابن عباس، ابو سعید خدری^۳، ابوهریره^۴ و امام جعفر صادق از امام باقر نقل شده است که جایی برای شک در صحتش برای شیعه باقی نمی‌گذارد و همین یک مورد کافیست که دروغگوئی «قزوینی» و «نجاح» ثابت شود مگر اینکه اینان ائمه خود را هم تکذیب کنند!

و اگر ابوبکر یار غار نبود و این ماجرا بعد از وفات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ساخته شده است باید قبول کنید که ائمه شما نیز در این جعل دست داشته‌اند و همکاری کرده‌اند که به هیچ وجه این را نخواهید پذیرفت! و تا الان ثابت کردیم که ائمه شیعه یار غار بودن حضرت «صدیق اکبر» را قبول داشته‌اند، همانطور که از سیدنا علی و امام محمد باقر و جعفر صادق و امام رضا و امام زمانشان و همینطور از شاگردان ائمه آنان به تفصیل نقل شد که این «حقیقت» را تأیید کرده‌اند.

اما با همین یک روایت ثابت شد که نه تنها در حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم

۱- إقبال الأعمال ج ۲ ص ۳۹، ابن طاووس، مکتب الإعلام الإسلامی، ط ۱؛ بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۸۸ -

بیروت

۲- الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، ج ۶، ص: ۴۸۳ و وی به نقل از جامع البيان: مج ۶ / ج ۱۰ / ۶۴.

۳- جواهر المطالب في مناقب الإمام علی (ع) ج ۱ ص ۹۵، ابن دمشقی (م ۸۷۱) - قم

۴- جواهر المطالب في مناقب الإمام علی (ع) ج ۱ ص ۹۵

این حقیقت مشهور و واضح را همه می‌دانستند بلکه «سید اولین و آخرین» این حقیقت را بیان کرده‌اند.

اما اینکه: پیامبر به وسیله این ماجرا ابوبکر را مدح کرده است یا نه! به این روایات توجه کنید:

۱- حَمْدُ وَهٍ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ فُضَيْلِ الرَّسَّانِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا دَاوُدَ، وَ هُوَ يَقُولُ حَدَّثَنِي بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ، قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ، قَالَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ الصَّدِيقُ وَ أَنْتَ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ^۱ (راویان این روایت طبق کتب شیعه، همه ثقه هستند.)

یعنی: «بریده اسلمی می‌گوید که من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: جنت مشتاق است به سوی سه کس. درین اثنا حضرت ابوبکر بیامد پس از وی گفته شد: که ای ابوبکر، تو صدیق هستی و تو ثانی اثنین إذ هما فی الغار هستی. کاش از رسول خدا می‌پرسیدی که این سه کس کدام‌اند؟..»

در این روایت به وضوح مشخص است که در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، ابوبکر صدیق را یار غار خطاب می‌کردند؛ اما جای تعجب است که چطور قزوینی می‌گوید که تا کنون مستندی در این باره یافت نشده، کافی بود صحیح بخاری را باز کند و در آن بخواند:

۱- اختیار معرفة الرجال ج ۱ ص ۱۳۰، الطوسی (م ۴۶۰هـ) - قم؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ص ۲۵۸، السید علی خان المدنی - قم؛ معجم الرجال الحدیث خوئی ج ۱۳ ص ۲۸۵ - ط ۵ سال ۱۴۱۳ ق؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان ص ۳۲۳، میرزا حسین النوری الطبرسی - نشر آفاق

۲- ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباره ابوبکر -رضی الله عنه فرموده‌اند: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا، لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ

أَخِي وَصَاحِبِي»^۱

۳- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَنْتَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ، وَصَاحِبِي

عَلَى الْحَوْضِ»^۲

یعنی: «تو دوست و همراه من بودی در غار (ثور) و تو همراه منی در کنار حوض کوثر»

۴- و از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، زَوَّجَنِي ابْنَتَهُ، وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ»^۳ = «خدا

ابوبکر را رحمت کند که دخترش را به عقد من درآورد و مرا در سفر هجرت به

دوش گرفت».

والحمد لله رب العالمين

نجاح: ابوبکر و فرزندانش در حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم به ماجرای غار

اشاره نکرده‌اند!

۱- صحیح البخاری ج ۵ ص ۴ رقم ۳۶۵۶؛ صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۵۵ رقم ۲۳۸۳؛ در طریق دیگری به

این شکل آمده است: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنْ أَخِي

وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ» (معجم الكبير للطبرانی ج ۱۳ ص ۱۱۶ رقم ۲۸۶ و ج ۱۳ ص ۱۱۸ رقم ۲۹۱)

۲- شرح السنة للبعوی ج ۱۴ ص ۸۲ رقم ۳۸۷۳ بیروت

۳- مستدرک علی صحیحین حاکم ج ۳ ص ۷۶ رقم ۴۴۴۱ و او میگوید: طبق شرایط مسلم صحیح است؛

البته ذهبی در تعلیق این روایت را حذف کرده و صحتش قطعی نیست!

نجاح می‌نویسد: «أبوبکر و فرزندانش در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ماجرای غار افتخار نمی‌کردند، بلکه در آن عصر أبوبکر مردی عادی و گمنام بود که کسی به او توجهی نداشت و مشهور به صفات ستوده ممتازی نبود.»

جواب:

کدام احمقی ابوبکر را فردی «گمنام» می‌داند؟؟؟ به غیر از «نجاح» چه کسی را می‌شناسید که چنین هذیانی گفته باشد؟ اگر ابوبکر گمنام بود می‌توانست به قول شما سر علی را کلاه بگذارد و خود را جانشین پیامبر بگرداند؟؟ یک انسان گمنام، توانست سر علی را کلاه بگذارد؟^۱

مگر ممکن است پدر زن رسول خدا صلی الله علیه وسلم گمنام باشد؟ آن هم با تعاریفی که بعضی از آخوندان شیعی از این ازدواج دارند و می‌گویند: پیامبر می‌خواست با سران قوم‌ها خویشاوندی داشته باشد و اگر ابوبکر گمنام باشد، ازدواج با دختر چنین فردی بدون فایده خواهد بود!!

عجیب است؛ کدام فرد تاجر و ثروتمندی را در دنیا می‌شناسید که گمنام باشد!! ابوبکر با آن همه ثروتش گمنام بود؟ اگر ابوبکر گمنام بود چرا در سفر و در جنگ و در انفاق و در ابلاغ و.... همیشه همراه پیامبر و شانه به شانه سید المرسلین بود؟ علی کل حال این هذیان «نجاح» بی‌نهایت اعجاب آور و تاسف بر انگیز است و هر دانایی میداند که او که چنین سطوری نوشته یا رئیس انجمن مجانین است یا در شرف نائل شدن به این مقام است!

اما اینکه ابوبکر و اهلس به «واقعه غار» اشاره و افتخار کرده‌اند یا خیر!

۱- زمانی که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به این حقیقت اشاره کرده باشند چه احتیاج است به اشاره ابوبکر و اهل ابوبکر؟

۱- لازم به گفتن نیست که این‌ها از افسانه‌های شیعیان است و ما از باب الزام خصم این مساله را مطرح کردیم.

۲- زمانی که سیدنا علی و باقر و صادق و رضا و حسن عسکری و امام غائب شما به یار غار بودن ابوبکر معترف هستند دیگر چه جای شک و تردید است؟

۳- روایات در مورد سفر هجرت بسیار زیادند و در مورد تک تک لحظاتی روایت در اختیار داریم که اکثر آن روایات را یا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به صحابه ابلاغ کرده‌اند یا خود ابوبکر صدیق و یا ام المومنین عائشه و یا خواهر ایشان «اسماء» و یا دیگر بزرگان صحابه آن را نقل کرده‌اند که در بین صحابه و تابعین حتی یک نفر را هم نمی‌شناسیم، اصلاً وجود ندارد که بشناسیم که یار غار بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه را انکار کرده باشد!

اکنون روایاتی از سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه و فرزندان وی درباره ماجرای «غار» نقل می‌شود تا ثابت شود که اینان بی‌خبر نیستند؛ بلکه خود را به بی‌خبری زده‌اند!

۱- البراء، قال: اشترى أبو بكر رضي الله عنه من عازبٍ رجلاً بثلاثة عشر درهماً، فقال أبو بكر لعازبٍ: مر البراء فليحمل إليّ رجلي، فقال عازبٌ: لا، حتى تُحدثنا: كيف صنعت أنت ورسول الله صلى الله عليه وسلم حين خرجتما من مكة، والمشركون يطلبونكم؟ قال: ارتحلنا من مكة، فأحيينا، أو: سرينا ليلتنا ويومنا حتى أظهرنا وقام قائم الظهيرة، فرميت بصري هل أرى من ظل فأوي إليه، فإذا صخرة أتيتها فنظرت بقية ظل لها فسويته، ثم فرشت للنبي صلى الله عليه وسلم فيه، ثم قلت له: اضجع يا نبي الله، فاضجع النبي صلى الله عليه وسلم، ثم انطلقت أنظر ما حولي هل أرى من الظل أحدًا، فإذا أنا براعي غنم يسوق غنمه إلى الصخرة يريد منها الذي أردنا، فسألته فقلت له: لمن أنت يا غلام، قال لرجل من قريش، سماه فعرفته، فقلت: هل في غنمك من لبن؟ قال: نعم، قلت: فهل أنت حالب لنا؟ قال: نعم، فأمرته فأعتقل شاة من غنمه، ثم أمرته أن ينفص صرعها من الغبار، ثم أمرته أن ينفص كفيه، فقال: هكذا، ضرب إحدى كفيه بالأخرى، فحلب لي كئبة من لبن، وقد جعلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم إداوة على

فَمَهَا خِرْقَةً، فَصَبَبْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ، فَأَنْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَافَقْتُهُ قَدْ اسْتَيْقَظَ، فَقُلْتُ: اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: قَدْ أَنْ الرَّحِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بَلَى». فَأَرْتَحَلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَنَا، فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ عَيْرُ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشِمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَقُلْتُ: هَذَا الطَّلَبُ قَدْ حَقَّقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۱

یعنی: «از براء بن عازب^۲ روایت شده که گفت: ابوبکر رضی الله عنه از عازب (=پدر براء) رحلی (جهاز شتر) به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو رحل را برای من بیاورد. عازب گفت: نمی گویم تا اینکه بگویی تو و رسول الله صلی الله علیه و سلم چه کردید وقتی که از مکه خارج شدید در حالی که مشرکین در طلب شما بودند؟ ابوبکر گفت: از مکه به راه افتادیم و شب را زنده داشتیم یعنی شب و روز را حرکت کردیم تا اینکه ظهر شد. به اطراف نگاه کردم تا ببینم آیا سایه ای برای ماوی وجود دارد. صخره ای را دیدم و به سمت آن حرکت کردم و محل سایه را صاف نمودم و برای نبی صلی الله علیه و سلم فراشی انداختم و به او گفتم: اضطجاع کن یا نبی الله. پس نبی صلی الله علیه و سلم اضطجاع کرد و من رفتم تا اطراف را نظاره کنم که احدی در طلب ما نیامده باشد. یک چوپانی را دیدم که گوسفندانش را به سمت صخره می راند و او نیز مثل ما در طلب سایه بود. از او سؤال کردم: برای چه کسی هستی ای غلام؟ گفت: برای رجلی از قریش. اسم او را گفت و او را شناختم و گفتم: آیا در گوسفندان شیر وجود دارد؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای ما شیر می دوشی؟ گفت: بله. به او گفتم که گوسفندی را بگیرد بعد گفتم که پستان گوسفند را از غبار تمیز کند بعد گفتم که دستانش را نیز از غبار تمیز کند. گفت: هکذا، و دستش را به دست دیگرش زد و مقداری شیر دوشید. برای

۱- صحیح البخاری ج ۵ ص ۴ رقم ۳۶۵۳

۲- براء از کسانی است که شیعیان او را شیعه خاص علی می دانند و از کسانی است که در جمل و صفین و نهروان همراه حضرت علی بود.

رسول الله صلی الله علیه و سلم ظرفی قرار داده بودم که بر درش پارچه ای بود. بر شیر ریختم تا زیر آن خنک شود و با آن نزد نبی صلی الله علیه و سلم آمدم و دیدم که بیدار شده است. گفتم: بنوش یا رسول الله! پس نوشید تا سیر شد. گفتم: آیا زمان حرکت فرا رسیده یا رسول الله؟ گفت: بلی. حرکت کردیم و قوم (مشرکین) در طلب ما بودند ولی ما را احدی از آنها نیافت غیر از سراقه بن مالک بن خشعم که سوار بر اسب بود. گفتم: این مرد در طلب ما آمده و به ما رسیده یا رسول الله! گفت: محزون نباش الله با ماست.

۲- «قَالَتْ عَائِشَةُ: وَأَبُو سَعِيدٍ، وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم: «وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ»^۱

یعنی: «عائشه و ابوسعید و ابن عباس رضی الله عنهم، گویند: ابوبکر همراه نبی در غار بود.»

۳- «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِإِثْنَيْنِ اللَّهُ تَالِثُهُمَا»^۲.

یعنی: «از ابوبکر صدیق روایت شده که گفت: وقتی در غار بودیم به قدمهای مشرکین که نزدیک سرهای ما بود نگاه کردم، گفتم: یا رسول الله! اگر آنها (مشرکین) به پاهای خود نظر افکنند ما را خواهند دید. پس رسول الله ص فرمودند: ای ابابکر درباره دو نفری که الله سوم آنها باشد چه گمان برده‌ای؟»

نجاح: اصحاب پیامبر، ابوبکر را یار غار نمی دانستند!؛

نجاح بدبخت در لابلای نوشته‌هایش ادعا می‌کند که «یار غار» بودن سیدنا ابوبکر بعدها جعل شد و اصحاب چنین چیزی را قبول نداشتند، قبل از این از کتب شیعه اقوالی

۱- صحیح البخاری ج ۵ ص ۳ - باب «مَنَاقِبِ الْمُهَاجِرِينَ وَفَضْلِهِمْ»

۲- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۵۴ رقم ۲۳۸۱

بر خلاف ادعای جنون آمیز «نجاح» نقل شد و حال چند قول دیگر نیز در این مورد نقل می‌شود که مخترع بودن نجاح را بیش از پیش قطعی بدانید.

۱- طبرسی در ذکر ماجرای سقیفه می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ عَنْ رِجَالٍ ثِقَةٍ... قَالَ أَبُو بَكْرٍ فِي آخِرِ كَلَامِهِ لِلْأَنْصَارِ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجُرَّاحِ أَوْ عُمَرَ وَكِلاهُمَا قَدْ رَضِيَتْ لَهُذَا الْأَمْرِ وَكِلاهُمَا أَرَاهُمَا لَهُ أَهْلًا فَقَالَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ مَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ وَ أَنْتَ أَقْدَمُنَا إِسْلَامًا وَ أَنْتَ صَاحِبُ الْغَارِ وَ ثَانِي اثْنَيْنِ فَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَوْلَى بِهِ»^۱

«ابی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی باسناد صحیح خود از جمیع رجال که همه آن‌ها ثقه و صحیح القولند روایت می‌کند که..... نوبت به ابو بکر رسید و پس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابو عبیده که سزاوار و اهل این مقامند دعوت می‌کنم، و هر کدامشان را که انتخاب کنید من راضی و موافقم. عمر و ابو عبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تو از هر لحاظ بر ما مقدمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و یار غار پیامبری، بنا بر این تو برای مقام خلافت اولویت داری.»^۲

مجلسی این ماجرا را چنین نقل می‌کند: «و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند.. عمر و ابو عبیده به ابو بکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو تقدم بنمائیم تو پیش از ما مسلمان شده‌ای و تو مصاحب غار بوده‌ای و تو احق باین امر از ما....»^۳

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۷۰ - ۷۱

۲- احتجاج طبرسی، ترجمه جعفری ج ۱ ص ۱۵۵ - ۱۵۸؛ اسلامیه - تهران؛ احتجاج طبرسی ترجمه و شرح غفاری ج ۱ ص ۲۷۲-تهران

۳- حق الیقین (فارسی)، ص: ۱۵۸، مجلسی؛ انتشارات اسلامیه - تهران

مجلسی در مرآة العقول این روایت را اینگونه شروع می‌کند: «فقد روى الشيخ أبو طالب الطبرسي (ره) بإسناده عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني، و قال: إنه روى بإسناده الصحيح عن رجاله ثقة عن ثقة...»^۱

ابن میثم بحرانی می‌نویسد: «ابو عبیده و عمر باتفاق گفتند: ما هیچ فردی را در پذیرش امر خلافت به لیاقت و شایستگی تو نمی‌دانیم، زیرا تو یار غار پیامبری، و رسول خدا برای ادای نماز تو را به مسجد فرستاد (ما ینبغي لأحد من الناس أن يكون فوقك أنت صاحب الغار، و ثاني اثنين، و أمرک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالصلاة)»^۲

ملاحظه کردید که طبق این روایت که «طبرسی» آن را از راویان مورد اعتمادش نقل کرده است؛ در سقیفه که اجتماع بزرگی بود از اکثریت انصار و اقلیت مهاجرین؛ در آن مکان، جلو همه آنان اعلام می‌شود که ابوبکر یار غار است و احدی منکر نمی‌شود و خاک بر سر منکر یار غار بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه که باز هم ادعای منهج عالمانه دارد!

۲- «رَبِيعَةَ السَّعْدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ حُدَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِي مِنَ الرَّجُلِ قُلْتُ رَبِيعَةُ السَّعْدِيُّ فَقَالَ لِي مَرَحَبًا مَرَحَبًا بِأَخِي لِي قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَ لَمْ أَرِ شَخْصَهُ قَبْلَ الْيَوْمِ حَاجَتِكَ قُلْتُ مَا جِئْتُ فِي طَلَبِ غَرَضٍ مِنَ الْأَغْرَاضِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ لَكِنِّي قَدِمْتُ مِنَ الْعِرَاقِ مِنْ عِنْدِ قَوْمٍ قَدِ افْتَرَقُوا حَمْسَ فَرَقٍ فَقَالَ حُدَيْفَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى وَ

۱- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۳۳۵، مجلسی

۲- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ج ۲ ص ۱۸۴، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۲ ص ۳۹۶؛ همینطور در تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ - بیروت؛ بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة ج ۴ ص ۳۴۹ و ص ۳۵۱، محمد تقی شوشتری - تهران؛ السقیفة وفدک ص ۵۹ و ص ۶۱، الجوهری (م ۳۲۳) - بیروت؛ الدرّة النجفیة ص ۱۱۳، ابراهیم بن حسن خوئی؛ الشافی فی الامامة ج ۳ ص ۱۸۹، سید مرتضی (م ۴۳۶) - قم؛ شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۱۲۴، سید محمد کاظم حائری قزوینی - نجف و....

مَا دَعَاهُمْ إِلَىٰ ذَٰلِكَ وَ الْأَمْرُ وَاضِحٌ بَيْنَ وَا مَا يَقُولُونَ قَالَ قُلْتُ فِرْقَةٌ تَقُولُ أَبُو بَكْرٍ أَحَقُّ
بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَىٰ بِالنَّاسِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سَمَّاهُ الصَّدِيقَ وَ كَانَ مَعَهُ فِي الْغَارِ^۱

یعنی: «ربیعہ سعدی گفت پیش حذیفہ بن یمان در مسجد پیامبر اکرم رفتم گفت تو که هستی؟ گفتم ربیعہ سعدی گفت: به به! برادری که نامش را شنیده بودم ولی او را تاکنون ندیده بودم چه کار داری؟
گفتم برای غرض دنیوی نیامده‌ام من از عراق می‌آیم از پیش گروهی که به پنج دسته شده‌اند.

حذیفہ گفت سبحان اللہ چه موجب شده که اختلاف نمایند امر واضح و آشکار است چه می‌گویند.

گفتم گروهی معتقدند که ابا بکر شایسته خلافت است و او از دیگران مقدم است چون پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را صدیق نامیده و در غار همراه آن جناب بوده است.

بعضی می‌گویند عمر شایسته است....^۲

حذیفہ این سخنان را شنید و انکار نکرد! ولی نجاج که از تونل زمان گذشته انکار می‌کند!

۳- ماجرای ربیعہی اسلمی و ابوبکر صدیق:

«ربیعہی اسلمی می‌گوید: من به رسول خدا خدمت می‌کردم؛ آن حضرت به من زمینی دادند. همین طور به ابوبکر نیز زمینی بخشیدند تا این که میان من و ابوبکر بر سر درخت خرمایی اختلاف پیدا شد؛ من مدعی بودم این درخت در محدوده‌ی زمین من است و

۱- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص: ۱۱۸ - ۱۱۹، ابن طاووس - قم؛ بحار الأنوار ج ۲۳،

ص: ۱۱۱

۲- ترجمه الطرائف، ص ۲۷۸، مترجم: داوود الهامی؛ نوید اسلام - قم، ط ۲

ابوبکر می‌گفت: در زمین من است و این بگو مگو ادامه یافت و ابوبکر به من سخنی گفت که خودش، آن را ناپسند دانست و پشیمان شد و به من گفت:

«ای ربیعہ! مانند آنچه به تو گفتم، تو نیز به من بگو تا قصاص کرده باشی.» گفتم: من، هرگز چنین جسارتی نمی‌کنم. ابوبکر فرمود: «اگر قصاص نکنی، به رسول‌خدا شکایت می‌کنم.» اما من باز هم از قصاصش سر باز زدم؛ ابوبکر آن‌جا را به قصد عرض شکایت به رسول‌خدا ترک کرد. عده‌ای از خویشانم گفتند: «تعجب است؛ خودش، به تو ناسزا گفته و باز می‌خواهد از تو، به رسول‌خدا شکایت کند!» گفتم: می‌دانید او کیست؟ او، ابوبکر صدیق است؛ او ثانی اثنین است و شیخ و بزرگ مسلمانان که عمرش را در خدمت اسلام سپری کرده است. (هَذَا أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، هَذَا ثَانِيِ اثْنَيْنِ، وَهَذَا ذُو شَيْبَةٍ) نبینم کسی از شما بخواهد به خاطر من بر او گستاخی کند و مایه‌ی ناراحتیش شود؛ چراکه رسول‌خدا به ناراحت کردن ابوبکر ناراحت می‌شوند و ناراحتی پیامبر، خشم خدا را به دنبال دارد. آنان گفتند: «می‌گویی چه کار کنیم؟» گفتم: هیچ کار، بازگردید. من، به دنبال ابوبکر به نزد رسول‌خدا رفتم. ابوبکر ماجرای را که میان من و او گذشت، بازگو کرد. رسول‌خدا سرشان را به سوی من بلند کردند و فرمودند: «ای ربیعہ! میان تو و صدیق چه گذشت؟» من، ماجرا را بازگو کردم و گفتم که در خلال بگو مگویی که میان من و ابوبکر رخ داد، او، به من ناسزا گفت و پشیمان شد و از من خواست تا قصاص کنم. اما من قصاص نکردم. رسول‌خدا فرمودند: «بله، این‌طور جوابش را نده؛ بلکه بگو: ای ابوبکر! خدا تو را ببخشد.» من نیز مطابق امر رسول‌خدا به ابوبکر گفتم: خدا تو را ببخشد. حسن بصری می‌گوید: «ابوبکر در حال گریه آن‌جا را ترک کرد.»^۱

۱- مسند امام احمد ج ۴ ص ۵۸ - ۵۹ ح ۱۶۶۲۷، شعب سندش را ضعیف می‌داند؛ هیشمی حسن می‌داند! و حاکم گوید به شرط مسلم صحیح است ولی ذهبی در تعلیق می‌نویسد: مسلم از «مبارک» که یکی از راویان روایت است، روایت نقل نکرده است و آلبانی نیز روایت را صحیح می‌داند و به نظر قول قائلین به تصحیح قویتر است.

۴- شعر حسّان بن ثابت:

سید محمد تقی نقوی خراسانی شیعی می‌نویسد: «و یروی أنّ النّبی قال الحسّان هل قلت فی ابی بکر شیئا قال نعم و انشد هذه الابیات و فیها بیت رابع و هو:

والثانی اثّنین فی الغار المئیف، وَقَدْ طافَ العدوّ به إذ صَعَدَ الجبلا
وكانَ حبَّ رسولِ الله، قد عَلِمُوا، مِنْ البریّة، لم یَعِدْ به رجلا»^۱

یعنی: «و روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به «حسان» گفت: آیا در مورد ابوبکر چیزی (=شعری) گفته‌ای؟ حسان گفت: بله و آن ابیات را خواند:

ابیات: و ثانی اثّنین در غار کوه بلند، به همراه پیامبر بود؛ در حالی که دشمنان، از کوه بالا رفته بودند و دور و بر غار می‌گشتند.

همه می‌دانند که هیچکس به اندازه ابوبکر، رسول‌خدا را دوست نمی‌دارد و محبت ابوبکر با رسول‌خدا از محبت همه‌ی محبان پیامبر، بیش‌تر است.»

این ابیات با کمی تغییر و کمی کاملتر در صفحه ۱۷، از «دیوان حسّان بن ثابت» با تحقیق ولید عرفات آمده است و این شعر از حبیب بن ابی حبیب^۲ ابن عباس^۳ و انس بن مالک^۴ و همین‌طور از عبدالله بن مسعود^۵ روایت شده است.

۱- مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغة، ج ۷ ص ۲۴۶، سید محمد تقی نقوی خراسانی - تهران

۲- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۶۷ رقم ۴۴۱۳ و ج ۳ ص ۸۲ رقم ۴۴۶۱

۳- فضائل الصحابه ج ۱ ص ۱۳۳ رقم ۱۰۳؛ حدیث أبی الفضل الزهری ص ۱۵۸ رقم ۹۲؛ تفسیر الثعلبی ج ۵

ص ۸۵؛ فصل الخطاب فی الزهد والرفائق والأداب ج ۱ ص ۲۸۸، محمد نصر الدین محمد عویضة

۴- تاریخ دمشق ج ۳۰ ص ۹۱ - بیروت؛ سبل الهدی والرشاد ج ۳ ص ۲۴۲ الصالحی الشامی - بیروت

۵- جمهرة أشعار العرب ص ۳۵ - ۳۶، ابن أبی الخطاب ابو زید القرشی

۵- علی و زبیر - رضی الله عنهما - گفتند: «ما غضبنا إلا فی المشورة و إنا نرى أبابكر أحق الناس بها، إنه لصاحب الغار و ثاني اثنين، و إنا لنعرف له سنه، و لقد أمره رسول الله بالصلاة و هو حي»^۱

یعنی: «آنچه که ما را ناراحت ساخته، چیزی جز مشورت نیست (یعنی چرا ما را در شورای سقیفه شرکت ندادند و ما از تشکیل آن بی‌خبر بودیم و این امر بدون ما صورت گرفت) و إلا ما ابوبکر را شایسته‌ترین مردم به آن (یعنی خلافت) می‌بینیم؛ زیرا او یار غار پیامبر و همدمش بوده و ما می‌دانیم که از او سنی گذشته (و ریش سفید ماست) و رسول خدا نیز به او امر کرد که امام جماعت مردم شود، در حالی که خود زنده بود» سید میر حامد حسین هندی که از بزرگترین متکلمین شیعه است در کتاب «عبارات الانوار» خودشان که این کتاب را بر علیه «تحفه اثنا عشری» علامه دهلوی نوشته است؛ روایتی شبیه به روایت مشار الیه را به این شکل نقل می‌کند:

«هم چنین روایت صحیح موسی بن عقبه، و حاکم از عبد الرحمن بن عوف که گفت: ابو بکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود: که بکبریا الهی گاهی حرص امارت لیل و نهاراً سرّاً و علانیه نکردم، و لیکن از فتنه ترسیدم، و در امارت را حتی نمی‌بینم، و طاقتی و قوتی ندارم، مگر آنکه حق تعالی دستگیری فرماید. بعد از آن علی و زبیر (رض) معذرت کردند و گفتند: ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تأخر از مشورت، و در سزاوارتر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم، او یار غار

۱- السقیفة و فدک، ص: ۴۴، جوهری - تهران: شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۲، ص: ۵۰ و ج ۶،

پیغمبر خداست (صلی الله علیه و سلم)، و شرف و نیکی او بالیقین می‌دانیم، آن حضرت (صلعم) در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده انتهی ملخصاً.^۱

این روایت به گواهی یکی از بزرگترین متکلمین شیعه صحیح است و از طرفی این سخن از سیدنا علی و سیدنا زبیر صادر شده و نکته مهم این است که این سخن در مسجد و در حضور اکثریت صحابه مطرح گشته و حتی یک نفر هم منکر نگردیده!

حال تصور کنید «نجاح» را به وسیله تونل زمان به ۱۴۰۰ سال قبل در مسجد النبوی برده‌ایم، او در میان مستمعین نشسته و سخنان سیدنا علی و زبیر را می‌شنود و به یکباره چون فنر از جا پریده، می‌گوید: ایها الناس چه می‌گوئید، ابوبکر که در غار نبود، من با دلایل بی‌شماری در کتاب «صاحب الغار أبو بکر أم رجل آخر؟» ثابت کرده‌ام که یار غار ابوبکر نیست، آقا این داستان، ساخته بنی امیه است، از شما بعید بود، شما دیگه چرا گول خوردید و.... تصور می‌کنید، بر خورد دیگر مستمعین با «نجاح» چگونه خواهد بود؟؟ او را کتک می‌زنند؟ او را به عنوان یک دیوانه در بند می‌کشند؟ فکر نکنم!.... به گمانم همه با صدای بلند خواهند خندید و خواهند گفت: خدا خیرت دهد که اسباب خجسته احوالی یک هفته ما را مهیا کردی! چه جُک جالبی بود!

قزوینی و انکار یار غار بودن ابوبکر صدیق

قزوینی مقاله خود را اینگونه شروع می‌کند:

۱- عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۲، ص: ۲۸۹-۲۹۰، میر حامد حسین لکهنوی - اصفهان؛ مستدرک حاکم ج ۳ ص ۶۶ می‌گوید به شرط شیخین صحیح است ذهبی نیز با او موافق است؛ سنن کبری بیهقی ج ۸ ص ۱۵۲ رقم ۱۷۰۳۰ (مَا عَضِبْنَا إِلَّا لِأَنََّّا أُخْرْنَا عَنِ الْمَشَاوِرَةِ وَإِنَّا نَرَى أَبَا بَكْرٍ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِنَّهُ لِصَاحِبِ الْغَارِ وَثَانِي اثْنَيْنِ وَإِنَّا لَتَعْرِفُ شَرَفَهُ وَكِبْرَهُ وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ بِالنَّاسِ وَهُوَ حَيٌّ).

«استدلال به آیه غار، از دیر باز در میان جوامع اسلامی، محافل علمی و مناظرات مذهبی مطرح بوده است؛ اما تاکنون مستندی یافت نشده است که ابوبکر و یا یکی از اطرافیان وی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراهی ابوبکر اشاره و به آن استشهاد کرده باشند.

سابقه استدلال به یار غار بودن ابوبکر طبق آنچه اهل سنت ادعا کرده‌اند به سقیفه بنی ساعده برمی‌گردد که خلیفه دوم و همپیمان دیگر آن دو، عثمان بن عفان با مطرح کردن این آیه، بر شایستگی ابوبکر بر خلافت استدلال کرده و مردم برای بیعت با او تشویق می‌کنند.»

قسمت ابتدای سخن قزوینی را قبلاً، نقل و نقد کردیم اما دقت کنید که قسمت دوم سخن خود قزوینی چگونه رشته خود او را پنبه می‌کند!

همه می‌دانیم که اجتماع سقیفه، اجتماع یکی دو نفره نبوده بلکه قاطبه انصار و عده‌ای از مهاجرین در آنجا حضور داشته‌اند و به یقین آنان آگاهترین افراد به سیرت و هجرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بودند و اگر «یار غار» بودن ابوبکر صدیق صحیح نبود، همه یکصدا آن را تکذیب می‌کردند ولی چرا چنین نکردند؟ ج: چون حقیقت محض بود و انکار حقیقت مساوی است با حماقت، انکار یار غار بودن ابوبکر صدیق آنهم در آن موقع شبیه بود به انکار نورانی بودن خورشید! اما چرا قزوینی که خود می‌داند، یار غار بودن ابوبکر صدیق در اجتماع سقیفه مطرح شد و کسی هم منکر نشد، باز هم قصد انکار این حقیقت را دارد؟ مشخص است، یار غار بودن صدیق اکبر چون خاری در چشم دشمنان صدیق اکبر است، حال قزوینی می‌خواهد این خار را از چشم خود خارج کند اما نمی‌تواند مگر با زخمی کردن خود!

نجاح: اسماء بنت ابی بکر در زمان هجرت در حبشه به سر می‌برد!

نجاح در جای جای کتابش می‌گوید که: «اسماء با شوهر خود زبیر در حبشه بسر

می‌برد»

در جایی می‌نویسد: «این روایت ساختگی تصریح می‌کند بر آنکه در هنگام آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ابوبکر، اسماء دختر ابوبکر نیز در خانه بوده است، لکن حقیقت تصریح می‌کند که اسماء دختر ابوبکر، به همراه شوهرش زبیر، در حبشه بسر می‌برد»

او این دروغ خودش را به جلد سوم صفحه ۲۳ از کتاب «الثقات» ابن حبان حواله می‌دهد.

ما به کتاب مذکور مراجعه کردیم و حال هر آنچه در آن صفحه هست، نقل می‌کنیم:

«وَمَنْ رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النِّسَاءِ مِنْ ابْتِدَاءِ اسْمِهَا عَلَى الْأَلْفِ

۷۶- أَسْمَاءُ بِنْتُ سَلَامَةَ التَّمِيمَةِ امْرَأَةُ عِيَّاشِ بْنِ أَبِي رَيْعَةَ الْمُخَزُّومِيِّ مِنْ مِهَاجِرَاتِ الْحَبَشَةِ

۷۷- أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَهِيَ الَّتِي يُقَالُ لَهَا ذَاتُ النَّطَاقِينَ حَيْثُ زَوَدَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَاهَا حَيْثُ أَرَادَا الْغَارَ فَلَمْ تَجِدْ مَا تَوَكَّى بِهِ الْجِرَابَ فَقَطَعَتْ نَطَاقَهَا وَقَدْ قِيلَ ذَوَابْتَهَا وَأُوَكَّتْ بِهَا الْجِرَابُ فَسُمِّيَتْ ذَاتُ النَّطَاقِينَ وَهِيَ وَالِدَةُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ مَاتَتْ بَعْدَ أَنْ قَتَلَ ابْنُهَا

۷۸- أَسْمَاءُ بِنْتُ يَزِيدَ بْنِ السَّكَنِ بْنِ قَيْسِ بْنِ زَعُورَاءَ لَهَا صُحْبَةٌ.»^۱

یعنی: «و کسانی از زنان که روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابتدای اسمشان با الف است.

۷۶- اسماء دختر سلامه التمیمه همسر عیاش بن ابی ریععه مخزومی که از کسانی است که به حبشه هجرت کرد.

۷۷- اسماء بنت ابی بکر صدیق و او کسی است که به او «ذات النطاقین» می‌گویند به این خاطر که زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پدرش (ابوبکر) خواستند به سوی غار بروند، چیزی نداشتن که با آن توشه خود را ببندند پس اسماء کمربند خود را

۱- الثقات لابن حبان ج ۳ ص ۲۳ رقم ۷۶ - ۷۷ - ۷۸

نصف کرد و بعضی گفته‌اند..... و او مادر عبدالله بن زبیر بود و بعد از شهادت فرزندش از دنیا رفت (انتهای تذکره)

۷۸- اسماء بنت یزید...»

حال ای کذاب، ای منافق، ای کسی که روی دجال را هم سفید کرده‌ای، در کجای این نقل سخنی از سفر اسماء به حبشه وجود دارد؟؟ در کل این کتاب سخنی از سفر اسماء به حبشه نیست بلکه در هیچ کتابی نیست، پس تو ای کذاب چرا دانسته این دروغ را تراشیده‌ای؟ دلیلت چه بود؟؟ حداقل ۶ بار این دروغ را در کتابت تکرار کردی، دلیلش چه بود؟ ای خواننده گرامی آیا بعد از اینکه دانستی این شخص اینهمه دروغ می‌گوید و هیچ ترسی از رسوا شدن ندارد باز هم به او و به هم پالگیانش اعتماد می‌کنی؟؟ آیا این‌ها دلسوز تو هستند، یا می‌خواهند بنویسند تا به فروش برسانند و معروف شوند؟

چنین شخصی که به این راحتی دروغ می‌بندد و هیچ شرمی هم ندارد مطمئن باشید که نه مسلمان است و نه دلش برای شما می‌سوزد، او فقط دروغ می‌نویسد تا مشهور شود، او دروغ می‌گوید تا پول به جیب بزند، کتاب‌هایش همه دروغ اندر دروغ است و عنوان کتاب‌هایش همه و همه باعث می‌شود که فروش کتاب‌هایش بالا رود و هر چه بیشتر جیش پر از پول شود، چنین شخصی که از هر کافری برای اسلام خطرناکتر است، اگر مورد توجه شما، برادر یا خواهر خوانده باشد مطمئن باشید که در روز قیامت در صف زیانکاران خواهید بود.

نمی‌دانم که می‌دانید یا خیر، ولی او غیر از اینکه یار غار بودن ابوبکر صدیق را تکذیب کرده، در کتابی نیز ادعا کرده پیامبر شهید شده، و وفات نکرده! در کتابی هم می‌گوید: ابوبکر را هم کشتن، عائشه را ترور کردند و..... تمام سخنانش جدید و کشفیات خودش است و به قول یکی از دوستان و از بزرگان تاریخ نگار؛ اگر می‌خواهی نوشته‌هایت خریدار داشته باشد، همیشه «برخلاف جهت» مطلب بنویس، زمانی که همه می‌گویند: انوشیروان عادل بود تو کتابی بنویس با عنوان «انوشیروان اظلم الظالمین» مطمئن

باش چنان فروشی خواهد کرد که متعجب خواهی شد و این قضیه مجرب است؛ مثل این است که در یک جماعت سفید پوش یک نفر با پیراهن سیاه وارد شود، همه چشم‌ها متوجه شخص مشکی پوش می‌شود، نجاح و سخنان و کتاب‌هایش هم به مانند همین سیاه پوش است.

او با خود گفته، من که آخرتی ندارم حداقل دنیا را دریابم و چنان نباشم که شاعر می‌گوید:

اکنون که بدست ما نه آن ماند و نه این چون کافر درویش نه دنیا و نه دین امیدوارم که تا به الان متوجه شده باشید که «نجاح» چه دجال بزرگی است، احساس می‌کنم تا اینجا هر چه دروغ‌های او را نشان داده‌ام زیاده بوده و برای شخص با انصاف کافی بوده است اما چون خود را متعهد کرده‌ام که تمام دروغ‌ها و نقدهایش را جوابگو باشم به نوشتن ادامه می‌دهم و من الله توفیق....

حضور اسماء در اثنای سفر هجرت

متوجه شدیم که حضور اسماء در حبشه دروغ بی‌اساسی است که تنها در قوطی «نجاح» پیدا می‌شود، اما برای اینکه از کتب شیعه ثابت کنیم اسماء بنت صدیق در ماجرای هجرت نقش داشته چند قول نقل می‌کنیم.

۱- نجاح طائی در «باب ۳ فصل دوم با عنوان «عبدالله بن بکر کیست؟» به روایتی از

ج ۱ ص ۱۴۸ کتاب اعلام الوری طبرسی استناد می‌کند که قبل از این نیز به آن

اشاره کردیم، در ادامه همین روایت اینچنین می‌آید: «قال له رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم: (ائت علیا ودشره بأن الله قد أذن لي في الهجرة فيهيئ لي زادا

وراحلة). وقال أبو بكر: ائت أسماء ابنتي وتل لها: أن تهیی لي زادا وراحتین»

یعنی: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به «راهنما» گفت: «علی را پیدا کن و به

او بشارت بده که خداوند به من اجازه هجرت داده است و بگو که مرکب و زاد و توشه

راه را فراهم کند.» و ابو بکر به راهنما گفت: «دخترم أسماء را پیدا کن و به او بگو: که دو مرکب و زاد و توشه را برای من فراهم کند..»

دینداری نجاح را دیدید؟ او عیناً به همین روایت استناد می‌کند برای اینکه ثابت کند «یار غار» ابن اریقط بوده نه «سیدنا ابوبکر» و در عین حال نام ابوبکر و اسماء را در این بین نمی‌بیند!

۲- سید محسن امین صاحب «اعیان الشیعه» می‌نویسد: «اتهما أسماء بنت أبي بكر بسفرتهم في جراب ونسيت ان تجعل لها عصاما فحلت نطاقها وجعلته عصاما وعلقتها به فسميت ذات النطاق وقيل قطعت منه قطعة أوكت بها الجراب واخرى جعلتها عصاما وقيل شقت نطاقها باثني فعلقت السفره بواحد وانتطقت بالآخر فسميت ذات النطاقين...»^۱

یعنی: «اسماء دختر ابو بکر نیز خدمت پیغمبر و پدرش آمد و سفره غذایی برای آنها آورده اما فراموش کرده بود بندی بر آن ببندد لذا چادر کمری خود را (که اعراب بدان نطاق گویند) باز کرد و به هم پیچید و آن را به شکل بند درآورد و سفره را به وسیله آن به ترک شتر بست.

از همین رو او را «ذات النطاق» نامیدند. برخی نیز گویند: اسماء چادر خود را به دو نیم کرد، یکی را به صورت طناب درآورد و سفره را بدان بر شتر بست و نیم دیگر را باز به کمر خویش پیچید و از همین رو او را «ذات النطاقین» خواندند.»^۲

۳- مفسر شیعی، «زین العابدین رهنما» در تفسیر خویش می‌نویسد:

«چون کافران دیدند که رسول بیرون نیامد پنداشتند که در سراست، از بیم ما بیرون نمی‌آید، خویشان در سرای افکندند علی را دیدند بر جای رسول خفته، همی شمشیرها

۱- اعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۳۷ و پاورقی ج ۴ ص ۳۴۹، محسن امین - بیروت

۲- سیره معصومان (ترجمه اعیان الشیعه)، ج ۱، ص: ۸۲ مترجم: علی حجتی کرمانی؛ سروش-تهران

بر کشیدند بسر او رفتند. گفتند: محمد کجاست؟ علی گفت: من چه دانم که من نه نگاهبان اویم. گفتند: بی علم تو نیست، هم تو دانی که وی کجاست. گفت: از جور شما برفت، خدای داند که کجاست. آن‌ها نوید بازگشتند.

گفتند: جز بخانه ابو بکر نباشد که صاحب سر و پناهگاه وی بود. آمدند بدر سرای ابو بکر آواز دادند. (اسماء) بدر آمد. بو جهل گفت: پدرت کو؟ گفت: ندانم. از خشم که ابو جهل را آمد هر چند که قوت داشت تپانچه^۱ بر روی (اسماء) زد. چنانکه گوشوار در گوش وی بشکست. دیگران وی را ملامت کردند. گفتند: وی را چه جرمست؟...^۲

زین العابدین رهنما: «چون سه روز برآمد. (عبد الله بن اریقط) مولای ابی بکر آمد بنزدیک او تا وی را دلیل گرفت و (عامر فهیر) را بگفت تا دو اشتر بهتر بیاورد از آن دو یکی بهتر بود. رسول را داد. و (اسماء بنت ابی بکر) سفره طعام بیاورد تا دربار نهند.

ابو بکر گفت: چون آن را بر اشتر بستم. بند بگسست. رشته نداشتم. (اسماء) گفت: من نطق خویش فرو درم رشته کن - رسول گفت: انگه تو را نطق نماند. اسماء گفت: مرا دو نطق است. رسول (ص) (اسماء) را گفت: ذات النطاقین. زانجاست که اسماء دخت ابو بکر را (ذات النطاقین) خوانند. آنگاه برفتند.»^۳

۴- مؤرخ شیعی، «استر آبادی» می‌نویسد: «اما مشرکان با شمشیرهای بران اثر پای آن سرور گرفته به خانه ابی بکر آمدند و از اسماء خبر پیغمبر و ابی بکر پرسیدند. گفت: من از ایشان خبر ندارم، بعد از قیل و قال بازگشتند...»^۴

۱- تپانچه = سیلی

۲- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲ ص ۷۰-۷۱، زین العابدین رهنما؛ انتشارات کیهان - تهران

۳- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲، ص: ۷۲، زین العابدین رهنما

۴- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع)، ص: ۱۲۲-۱۲۳؛ میراث مکتوب - تهران

۵- آیت الله ابطحی می‌نویسد: «و از طرف دیگر مشرکین در پی تحقیق از وجود «پیغمبر اکرم» صلی الله علیه وآله در میان مکه به راه افتادند. اول به در خانه‌ی «ابوبکر» رفتند «ابوجهل» از «اسماء» دختر ابوبکر سؤال کرد: پدرت کجا است؟ «اسماء» گفت: نمی‌دانم او در خانه نیست. «ابوجهل» سیلی محکمی به او زد که گوشواره از گوشش کنده شد.»^۱

۶- محمد تقی لسان الملک سپهر می‌نویسد: «بالجمله آنگاه سفره حاضر کرده و گوسپندی پخته در سفره نهادند؛ و اسماء خواهر عایشه کمر بند خویش را به دو نیم کرده، نیمی بر سفره بست و نیمی بند متاره ساخت. از این روز به اسماء ذات النطاقین ملقب گشت.»^۲

«اما از آن سوی قریش چون پیغمبر را در سرای نیافتند، از بهر فحص به هر سو شتافتند. نخستین به در خانه ابو بکر آمدند، اسماء ذات النطاقین از خانه برآمد که مقصود ایشان را بداند. ابو جهل گفت: پدرت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم. طپانچه‌ای سخت بر روی او زد که گوشوارش بیفتاد و از آنجا بگذشت.»^۳

۷- شیخ عبدالله حسن: «أسماء بنت أبي بكر، ولدت قبل الهجرة بسبع وعشرين سنة وأسلمت على ما في أسد الغابة بعد نيف وعشرين إنسانا، وهاجرت إلى المدينة وهي حامل بعبد الله بن الزبير فوضعت بقباء، ولقبها النبي (صلى الله عليه وآله) بأم النطاقين، لأنها صنعت سفرة للنبي (صلى الله عليه وآله) ولأبيها لما هاجرا فلم تجد ما تشدها به فشقت نطاقها وشدت السفرة به فسمها النبي ذات النطاقين، وقيل أنها

۱- رسول اکرم ص ۶۹- آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی

۲- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲ ص ۶۱۱، محمد تقی لسان الملک سپهر - تهران

۳- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲ ص ۶۱۳، لسان الملک سپهر

عاشت مائة سنة وماتت سنة ثلاث أو أربع وسبعين. تنقيح المقال للعلامة المامقاني: ج

۳ (فصل النساء) ص ۶۹»^۱

۸- حبيب الله خوئی: «أقول في بيانه: كانت أمّ عبد الله بن الزبير ذات النطاقين أسماء بنت

أبي بكر و أراد ابن الزبير أنّ تعيره إياه بلقب امّه ليس عارا يستحیی منه إنّها هو من

مفاخره لأنّه لقب لقبها به رسول الله صلی الله علیه و آله»^۲

۹- سيد هاشم معروف الحسنی می نویسد: «فلما حان موعد خروجهما من الغار اتاهما

الدليل ببعيرهما، واتتهما أسماء بنت ابي بكر بطعامهما في جراب ونسيت ان تجعل له

عصاماً، فلما أرادا ان يرتحلاً ذهبت لتعلق السفارة فاذا ليس فيها عصام فحلت نطاقها

فجعلت منه عصاماً للسفرة وذهبت بالباقي فسميت ذات النطاقين»^۳

۱۰- دکتر آیتی: «کسی که ردّ پای رسول خدا را تا در غار برد (أبو) «کرز بن علقمة

بن هلال خزاعی» بود. در سه روزی که رسول خدا و أبو بکر در غار «ثور» بودند،

«عبد الله بن أبي بكر» و «عامر بن فهیره» و «أسماء ذات النطاقين» برای رساندن

خوردنی و نوشیدنی و اخبار اهل مکه نزدشان رفت و آمد داشتند.»^۴

ده مورد از کتب شیعه نقل کردیم که از «اسماء بنت ابی بکر صدیق» در اثنای سفر

هجرت یاد کرده‌اند، و بیش از نیز می‌توانیم نقل کنیم؛ اما!!!

۱- مناظرات فی العقائد والأحكام پاورقی ج ۲ ص ۲۳۰، الشيخ عبد الله الحسن- انتشارات دلیل

۲- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص: ۹۹، حبيب الله خوئی- تهران

۳- سيرة المصطفى نظرة جديدة ص ۲۵۴، هاشم معروف الحسنی؛ دار التعارف - بيروت

۴- تاريخ پیامبر اسلام، ص: ۲۱۸، دکتر محمد ابراهیم آیتی؛ ناشر: دانشگاه تهران - تهران، ط ۶

۵- نگا: بحار الانوار ج ۱۹ ص ۷۰؛ تفسير الميزان ج ۹ ص ۲۹۳ طباطبائی؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم

(ص) ج ۴ ص ۵۷-۵۸، السيد جعفر مرتضى؛ مجمع البحرين ج ۴ ص ۳۳۰، شيخ الطريحي؛ اصل

الشيعة واصولها ص ۲۶۵، محمد حسين كاشف الغطاء؛ حياة النبي و سيرته، ج ۱ ص ۲۳۹، شيخ محمد

اما باز هم کسی هست که انکار کند؟؟

نجاح: عبدالله بن ابوبکر هنوز اسلام نیاورده بود!

از کتب شیعه ثابت شد که «اسماء بنت صدیق» در مهیا کردن لوازم سفر نقش داشته، و ثابت خواهیم کرد که عبدالله بن ابی بکر هم در این مسیر نقش داشته است، اما ببینید که «نجاح» با چه حربه ای می‌خواهد نقش عبدالله بن ابی بکر را حذف کند.

نجاح می‌نویسد: «و مطالبی که درباره فرستادن غذا بواسطه عبدالله بن ابی بکر و اسماء گفته می‌شود، برای مردم آگاه به سیره و تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله از مطالب ساختگی مضحک شمرده می‌شود، زیرا عبدالله بن ابی بکر از کافران بود، همانطوری که نملۀ مادر وی کافر بود و اسماء به همراه شوهر خویش زبیر در حبشه بسر می‌برد.^۱

بعلاوه چگونه می‌توانستند در خانه‌ای که اغلب اعضای آن از کفار محارب با خدا و رسول وی بودند غذا بپزند؟ زیرا در این خانه ابوقحافه و عبدالله و عبد العزّی، (عبد الرّحمن) و نملۀ^۲ و خواهر ابوبکر ام فروه که از کافران شمرده می‌شدند زندگی می‌کردند، و عبد العزّی از جستجو کنندگان و دنبال کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بشمار می‌رفت. و همین مطلب دروغ‌های قریش و بنی امیّه را در این زمینه نقش بر آب می‌نماید.»

قوام و شنه‌ای-قم؛ سیرت رسول الله ج ۱ ص ۶۷، قاضی ابرقوه-تهران؛ تفسیر روشن، ج ۱۰ ص ۱۳۱، حسن مصطفوی-تهران؛ جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (فارسی) ج ۸ ص ۲۳۸، محمود مهدوی دامغانی-تهران؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (عربی) ج ۱۸ ص ۱۲۲؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۹۹، حبیب الله خوئی

۱- دروغ بودن این ادعا ثابت شد.

۲- سیدنا ابوبکر صدیق همسری به نام «نملۀ» نداشته است؛ و مادر اسماء و عبدالله «قتیله بنت عبدالعزّی» بوده است که در جاهلیت با ابوبکر ازدواج کرد و در همان جاهلیت طلاق داده شد.

جواب:

او این دروغ خودش را به جلد ۱۳ صفحه ۲۷۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ارجاع داده است و ما با مراجعه به این کتاب، دوباره می‌بینیم که او دروغ گفته است، در کتاب مذکور هیچ سخنی از کفر عبدالله بن ابی بکر به میان نیامده است، بلکه به اتفاق سیره نویسان و مؤرخان چون ابن اسحاق و ابن سعد و طبری و دیگران، عبد الله اخبار قریش را به غار می‌آورد و بعد از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به دستور ابوبکر صدیق، ام رومان و اسماء و عایشه را با خود به مدینه آورد.

دکتر آیتی شیعی می‌نویسد: «در سه روزی که رسول خدا و أبو بکر در غار «ثور» بودند، «عبد الله بن ابی بکر» و «عامر بن فهیره» و «أسماء ذات النطاقین» برای رساندن خوردنی و نوشیدنی و اخبار اهل مکه نزدشان رفت و آمد داشتند.»^۱

محمد تقی لسان الملک سپهر می‌نویسد: «عبد الله بن ابی بکر را فرمودند که: روز در میان قریش زیستن کند و شبانگاه خبر کفار را در غار ثور بدیشان برد»^۲

محمد کریم العلوی الحسینی الموسوی می‌نویسد: «سه شب در آن غار ماندند عبدالله فرزند ابوبکر شبانه نزد آنها در غار میماند و قبل از طلوع فجر بیدار شده به مکه بر میگشت روزها در مکه اخبار را جمع کرده شبانه برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می‌کرد.»^۳

حاج عبد المجید صادق نوبری می‌نویسد: «رسول خدا سه شب در آن غار ماندند عبد الله فرزند ابو بکر شبانه آمده نزد آنها در غار می‌ماند و قبل از طلوع فجر بیدار شده به مکه بر می‌گشت روزها در مکه اخبار را جمع کرده شبانه به رسول اکرم نقل می‌کرد

۱- تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۱۷؛ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲، ص ۶۱۱

۳- تفسیر کشف الحقایق عن نکت الایات و الدقائق ج ۱ ص ۸۰۳، محمد کریم العلوی الحسینی

الموسوی - تهران؛ ط ۱۳۹۶، ۳۰۱

(عامر بن فهیره) غلام ابو بکر بعد از نصف شب گوسفندان ابو بکر را آنجا برده نگه میداشت، رسول اکرم و ابو بکر از شیر گوسفندان میل می‌کردند بعد از سه شب رسول خدا از جماعت (بنی الدلیل) راهنما برای راه مدینه اجیر نمود...»^۱

نجاح: حضور خانواده کافر ابوبکر در خانه‌اش مانع از یار غار بودن وی می‌شود!

اما اینکه گفته: «با وجود ابو قحافه و عبد الرحمن و ام فروه و نمله.... در خانه ابوبکر و اینکه آنان کافر بوده‌اند، ممکن نبود بتوانند برای پیامبر غذا بپزند و خلاصه در این باره همکاری کنند»

جواب این است:

زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به خانه ابوبکر می‌آیند، شخصی نزد ابوبکر صدیق نبوده، الا عائشه و خواهرش اسماء، چنانکه آمده است:

«وَلَيْسَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَا وَأُخْتِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»^۲ یعنی: «نبود نزد ابوبکر کسی الا

عائشه و خواهرش اسماء بنت ابی بکر»

اما در مورد کسانی که نجاح ادعا نموده در خانه ابوبکر ساکن بودند.

۱- ابو قحافه: وی پدر ابوبکر صدیق است، اما در خانه ابوبکر چه می‌کرد؟؟ ابو

قحافه خود زن داشت و بچه داشت و در خانه خود زندگی می‌کرد ولی «نجاح»

چون لازم می‌داند که خانه ابوبکر را شلوغ کند و پر کند از نا مسلمانان، تا

می‌تواند هر که را ممکن است وارد خانه می‌کند!

۱- ترجمه و تفسیر نویری ج ۱ ص ۱۶۴، عبدالمجید صادق نویری؛ سازمان چاپ و انتشارات

اقبال_تهران، ط ۱، ۱۳۹۶ق

۲- سیرت ابن هشام ج ۲ ص ۳۳۵_ مصر؛ تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۰۳_ بیروت؛ بدایة والنهائة ج ۳

ص ۲۱۸_ بیروت

مشهور است که بعد از هجرت ابوبکر صدیق، روزی ابوقحافه به نزد نوه‌های خود آمد (یعنی از خانه خودش خارج شد و آمد به خانه پسرش و به نوه‌هایش سر زد) و از اهل خانه پرسید: پدر شما که هجرت کرده و شما را تنها گذاشته، آیا چیزی از درهم و دینار برایتان گذاشته که با آن گذران زندگی کنید؟

سیرت ابن هشام: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مَعَهُ احْتَمَلَ أَبُو بَكْرٍ مَالَهُ كُلَّهُ وَمَعَهُ خَمْسَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ أَوْ سِتَّةَ آلَافٍ فَانْطَلَقَ بِهَا مَعَهُ. قَالَتْ فَدَخَلَ عَلَيْنَا جَدِّي أَبُو قُحَافَةَ وَقَدْ ذَهَبَ بَصْرُهُ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَرَاهُ قَدْ فَجَعَكُمْ بِمَالِهِ مَعَ نَفْسِهِ. قَالَتْ قُلْتُ: كَلَّا يَا أَبَتِ إِنَّهُ قَدْ تَرَكَ لَنَا خَيْرًا كَثِيرًا. قَالَتْ فَأَخَذْتُ أَحْجَارًا فَوَضَعْتُهَا فِي كُوَّةٍ فِي الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ أَبِي يَضَعُ مَالَهُ فِيهَا، ثُمَّ وَضَعْتُ عَلَيْهَا ثَوْبًا، ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِهِ فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ ضَعْ يَدَكَ عَلَى هَذَا الْمَالِ. قَالَتْ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا بُأْسَ إِذَا كَانَ تَرَكَ لَكُمْ هَذَا فَقَدْ أَحْسَنَ وَفِي هَذَا بَلَاغٌ لَكُمْ»^۱

یعنی: «اسماء گوید: پدرم هنگام رفتن بغار پول‌هایی که در خانه داشت و عبارت از پنج هزار یا شش هزار درهم بود همه را با خود برد و چیزی برای ما بجای نگذاشت، پس از رفتن او پدر بزرگ ما أبو قحافه که از هر دو چشم نابینا شده بود به نزد ما آمده گفت: ابو بکر با این ترتیب که پول‌ها را با خود برد شما را به گرفتاری و مصیبت سختی دچار کرد! من گفتم: نه پدر جان او مال بسیاری برای ما بجای گذارده! گفت: چگونه؟ من برخاستم و مقداری سنگ خورده جمع کرده و در پارچه‌ای ریختم و در مکانی که معمولاً پدرم پولهای خود را در آنجا می‌نهاد گذارده و دست ابو قحافه را گرفته روی آن پارچه گذاردم و گفتم: این‌ها پول‌هایی است که پدرم در خانه برای ما گذارده، ابو قحافه که

۱- سیره ابن هشام ص ۴۸۹ و ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲، ص: ۶۱۱-۶۱۲

دستش بدان پارچه رسید گفت: اکنون که این پول‌ها را گذارده باکی بر شما نیست، و همین مقدار پول شما را برای مدت زیادی کافی است.»^۱

دکتر صلابی می‌نویسد: «و جاء أبو قحافة ليتفقد بيت ابنه، ويطمئن على أولاده وقد ذهب بصره...»^۲ یعنی: «ابوقحافه، به خانه‌ی پسرش آمد تا به نوه‌هایش سر بزند و احوال آنان را بپرسد. او که بینایی‌اش را از دست داده بود...»

از این دو نقل اینگونه استفاده می‌شود که: ابو قحافه خود در خانه‌ی مستقل زندگی می‌کرده و تحت سرپرستی ابوبکر نبوده، وگرنه به جای اینکه بپرسد: پولی برای شما گذاشته؟؟ می‌پرسید: پولی برای من گذاشته یا پولی برای ما گذاشته؟ که وقتی چنین نپرسید ثابت می‌شود که قبل از این ابوبکر مخارج پدر را نمیداده و همچنین ثابت است که وقتی حضرت ابوبکر صدیق از دنیا رفت ابو قحافه هیچ ارثی از پسرش دریافت نکرد بلکه گفت: حق خود را به فرزندان ابوبکر می‌دهم و این نیز به آن معناست که ابوقحافه خودکفا بوده است.

پس ثابت شد که ابو قحافه در خانه‌ی ابوبکر نبوده که حال مانع همکاری اهل ابوبکر با ابوبکر و نبی اکرم در سفر هجرت باشند.

۲- ام فروه: خواهر ابوبکر صدیق؛ نجاح می‌گوید او هم در خانه‌ی ابوبکر بوده!!! من در عجبم که «ام فروه» خواهر ابوبکر در خانه‌ی ابوبکر چه می‌کرده؟؟ «ام فروه» در آن تاریخ هنوز ازدواج نکرده بود و به طبع باید در خانه‌ی پدر خود مانده باشد و غیر از این نمی‌تواند باشد، اما در مورد کافر بودن یا مسلمان بودن او هیچ اطلاعی در دست نیست که اسلام یا کفر او را در آن تاریخ ثابت کند.

۱- زندگانی محمد (ص) (ترجمه سیره ابن هشام)، ج ۱، ص: ۳۲۰-۳۲۱ - سید هاشم رسولی محلاتی - قم

۲- ابوبکر الصدیق رضی الله عنه شخصیت و عصره ص ۶۰، دکتر صلابی

۳- اما در مورد «مادر عبد الله بن ابی بکر» چند اشتباه کرده که مرا به یاد حکایتی انداخت!!

حکایت: «گویند روزی شیاد بیسوادی در جمع جاهلان بوق بدست گرفت و در بوق خود بدمید که آهای مردم آیا می‌دانید امامزاده یعقوب را در شهر مصر بر فراز منبر شیر درید؟! جمع جاهل شیفته و شیدای افاضات این شیاد بیسواد، طبق معمول کف می‌زدند و هورا می‌کشیدند تا که روزی فرد دانایی پیدا شد؛ رو سوی خطیب کرد و گفت: ای شیادا! نخست اینکه امام زاده نبوده پیغمبرزاده بود و خود نیز پیغمبر بود، دوم اینکه مصر نبود و کنعان بود، سوم اینکه بر فراز منبر نبود و ته چاه بود، چهارم اینکه شیر نبود و گرگ بود، پنجم اینکه اصل داستان هم دروغ بود!»^۱

ماجرای ما با «نجاح» هم به همین شکل است، اولاً: نمله نام مرد است و نه نام زن!!^۲
ثانیاً: مادر عبد الله بنت ابی بکر «نمله» نبود، بلکه قُتَيْلَةُ بود!

ثالثاً: در آن تاریخ قتیله زن ابوبکر نبود بلکه قبل از بعثت طلاق داده شده بود!!!

این زن قبل از اسلام و در دوره جاهلیت با ابوبکر ازدواج کرده و قبل از اسلام و در همان دوره جاهلیت طلاق داده شده است و در آن تاریخ در خانه ابوبکر نبود.

ابن سعد می‌نویسد: «عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَدِمْتُ قُتَيْلَةَ بِنْتُ عَبْدِ الْعُزَّى بْنِ عَبْدِ أَسْعَدٍ أَحَدِ بَنِي مَالِكِ بْنِ حَسَلٍ عَلَى ابْنَتِهَا أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ أَوْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ طَلَّقَهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.»^۳

۱- منظور داستان دروغینی است که برادران حضرت یوسف علیه السلام ساختند.

۲- ابو نمله انصاری از صحابه و فرزندش «نمله بن ابی نمله» از تابعین مشهورند.

۳- طبقات الکبری ابن سعد ج ۸ ص ۲۵۲؛ و همینطور در «التفسیر الحدیث» ج ۹ ص ۲۷۴، محمد عزت

یعنی: «عامر بن عبد الله بن زبیر از گفته پدرش عبد الله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است قتیله دختر عبد العزی بن عبد اسعد که زنی از خاندان مالک بن حسبل بود پیش دختر خود اسماء دختر ابو بکر آمد، قتیله همسر ابو بکر بود که در دوره جاهلی او را طلاق داده بود...»^۱

یعنی بیش از ۱۳ سال بود که از خانه ابوبکر بیرون رفته بود ولی باز «نجاح» دست بردار نیست و او را به وقت نیاز وارد خانه ابوبکر کرده است!

۴- اما میماند **عبد الرحمن بن ابی بکر**: به گفته مورخین بزرگترین فرزند ابوبکر، عبدالرحمن بود = (کان آسن ولد ابی بکر): حال سؤال اینجاست که وی به وقت هجرت چند ساله بوده؟؟

جواب: از کتب تاریخ بر می‌آید که اسماء بنت صدیق که در سال ۷۳ یا ۷۴ هجری از دنیا رفت، بالغ بر ۱۰۰ سال سن داشته است به این معنی که او به هنگام هجرت حدود ۲۷ ساله بوده، با علم به این نکته می‌توانیم سن عبدالرحمن را نیز حدود ۳۰ سال تخمین بزنیم و اگر چنین کنیم خیلی ساده می‌توانیم بگوئیم: عبد الرحمن در سن ۳۰ سالگی، در محیط مکه و در بین اعراب که معمولاً زود ازدواج می‌کردند، بسیار بعید و نزدیک به محال است که بگوئیم او در آن سن و در آن تاریخ و در آن محیط ازدواج نکرده باشد و در خانه پدر مانده باشد!

و البته هیچ سندی در دست نیست که ثابت کند، عبد الرحمن، در خانه پدر زندگی می‌کرده است.

۱- ترجمه طبقات الکبری ج ۸ ص ۲۶۳، محمود مهدوی دامغانی - تهران

پس تا کنون فهمیدیم که در خانه ابوبکر هیچ کافری نبوده، نه ابو قحافه و نه ام فروه و نه مادر عبدالله (قتیلة) و نه عبدالرحمن و نه هیچ کافر دیگری، هر که در آن خانه بوده همه مسلمان و مؤمن و مؤمنه بوده‌اند والحمد لله رب العالمین.

اما فرض را بر این می‌گیریم که شخص کافری هم در خانه ابوبکر بوده باشد، باز هم مشکلی پیش نمی‌آید، به چند دلیل.

۱- خانه ابوبکر یک اتاقک کوچک نبوده که بخواهیم فرض کنیم که هر کاری در آن سرای رخ می‌داده کل اهل آن با خبر می‌شوند.

۲- مگر قرار است که وقتی اسماء برای پیامبر و یار غارش غذا درست می‌کند، جار بکشد و بگوید که: «ایها الناس من این غذا را برای پیامبر و پدرم می‌پزم؟؟؟»

۳- ابو قحافه نیز نابینا بود و خیلی ساده می‌توانستند بدون فهمیدن او هر کاری که خواستند، بکنند.

اما اگر ادعای «نجاح» را قبول کنیم و قبول کنیم که عبد الله و اسماء و غلام ابوبکر در این سفر نقشی نداشتند و ایشان نبودند که توشه آماده کردند و اخبار را می‌رساندند و همچنین هر روز برای آنان شیر و غذا می‌بردند؛ پس تمام این کارها را که کرد؟ تمام این مسؤلیت‌ها بر عهده که بود؟؟

نجاح مسکین فکر این را هم کرده، وقتی اسماء و عبدالله و عامر بن فهیره را خط زد به جای آن‌ها، ابن اریقط را آورد؛ ابن اریقط را آورد؟؟ نه!! حقیقتش را بخواهید من که نفهمیدم در نهایت این مسؤلیت‌ها به گردن که افتاد، آخر او در کتابش یک بار می‌گوید: علی این کار را کرد و باری می‌گوید ابن اریقط کرد و باری هم می‌گوید: علی تحت نظر مشرکین بود ولی غذا و اخبار را آماده می‌کرد و ابن اریقط غذا را می‌برد و اخبار را می‌رساند و....! خودتان بخوانید:

لوازم سفر را چه کسانی آماده کردند؟

نجاح طائی در باب: «خوراک پیامبر و وسیله هجرت وی به مدینه» می‌نویسد:

«عبدالله بن اریقط بن بکر در کوه ثور به چوپانی مشغول بود، و همین مطلب وی را کمک می‌کرد تا بدون هیچ مشقتی به پیامبر صلی الله علیه و آله یاری رساند، و از سوء ظنّ قریش هم به دور بود، زیرا برای ابن اریقط بن بکر هیچ گونه سابقه روابط با رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخته نمی‌شد تا شکّ طغیانگران مکّه را برانگیزد.

عبدالله بن اریقط بن بکر از شیر گوسفندان خود پیامبر صلی الله علیه و آله را سیراب می‌کرد که خود غذای کاملی است و انسان در کوتاه مدّت احتیاج به چیزی همراه آن ندارد، و بر ابن اریقط بن بکر سخت نبود که برای یک نفر در آن کوه نان تهیّه نماید.

در خبر آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام در کوه ثور شبانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرائی می‌کرد و قریش هر کس را که کمترین علاقه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت مراقبت می‌کرد. و برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار آسان بود که مقداری غذا به عبدالله بن اریقط بن بکر بدهد تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برساند».

جواب:

تکلیف را مشخص کن، ابن اریقط غذا را می‌برد یا حضرت علی؟ ابن اریقط پذیرائی می‌کرد یا حضرت علی؟ غذا، شیر گوسفندان ابن اریقط بود یا غذایی که حضرت علی تهیّه می‌کرد؟؟

اگر حضرت علی بود که غذا را می‌برد؛ جواب آن است که: خودت می‌گویی قریش هر کس را که کمترین علاقه‌ای به پیامبر داشت مراقبت می‌کردند، نکند می‌خواهی بگوئی حضرت علی هیچ علاقه‌ای به پیامبر نداشته و قریش هم همین فکر را می‌کرده و در نتیجه حضرت علی را تحت مراقبت قرار نداده و سیدنا علی توانسته خود را به پیامبر

برساند؟؟!!

اما اگر بگوییم این امر به دوش ابن اریقظ بود باز محال و غیر ممکن است که صحیح باشد چون:

بنا بر روایاتی که نجاح به آنها استناد می‌کند، پیامبر بعد از سه روز که در غار ساکن شده بود با ابن اریقظ آشنا شد، در این مدت چه می‌کردند؟ قبل از اینکه با ابن اریقظ آشنا شوند غذا چه می‌خوردند و از که خبر می‌گرفتند؟؟ بحث ما بر سر همین سه روز است، زمانی که از غار خارج شدند را کاری نداریم..... بخوانید:

«و بقی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ أذنَ اللهُ لَهُ فِي الْهَجْرَةِ وَ قَالَ: «أَخْرَجَ عَنْ مَكَّةَ يَا مُحَمَّدُ فليس لك بها ناصر بعد أبي طالب» فخرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْغَارِ، وَأَقْبَلَ رَاعٍ لِبَعْضِ قَرِيشٍ يُقَالُ لَهُ: ابْنُ أَرِيْقَظٍ»^۱

یعنی: «حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله سه روز در غار ثور توقف کردند، بعد از آن خداوند وی را اذن دادند تا هجرت کند و فرمود یا محمد! اکنون از مکه بیرون شوید زیرا که در این شهر بعد از ابو طالب یآوری ندارید، پیغمبر از غار بیرون شد و دید چوپان یکی از افراد قریش بنام «ابن اریقظ» بطرف او می‌آید.»^۲

پس مساله حل نشده است زیرا که ما می‌گوئیم در آن سه روز که پیامبر در غار بودند خانواده ابوبکر همکاری می‌کردند و غذا و خبر به غار می‌رساندند و بعد از آن سه روز نیز پیامبر گرام و ابوبکر صدیق از غار خارج شدند.

پس چون در این محل کاندید دیگری از جانب «نجاح» معرفی نشده، مجبوریم به قول اجماع مؤرخین و سیره نگاران اعتماد کنیم که خانواده ابوبکر و غلام ابوبکر را مسؤل خبر رسانی و غذا رسانی به غار می‌دانند... والحمد لله علي ذلك

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص: ۱۴۸، طبرسی

۲- زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام (ترجمه اعلام الوری طبرسی)، متن، ص: ۹۲، عزیز الله عطاردی

نجاح: ماجرای تنیدن تار عنکبوت و تخم گذاشتن کبوتر در دهانه غار دروغ است!

نجاح در فصل چهارم می‌گوید: «و در یکی از روایات ساختگی چنین آمده است: قوم در پی او به راه افتادند، پس خداوند آنان را بازداشت به این صورت که عنکبوتی را مبعوث نمود، و بر غار تاری تنید، و آنان را از جستجو مأیوس کرد، پس باز گشتند در حالی که در مقابل چشمانشان بود. تار عنکبوت مانع از رؤیت نزدیک نمی‌شود، زیرا مساحت غار بسیار کوچک بود و همین بیان‌کننده دروغ بودن قصه عنکبوت است. در همان روزی که جالوت به دنبال داود علیه السلام می‌گشت، عنکبوت تاری بر غار وی بافته بود، و داستان سرایان همین روایت را برای غار کوه ثور نیز جعل کردند. بر خلاف غار کوچک پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً غار حضرت داود غار عمیقی بود، و بر دهانه‌اش تار عنکبوت قرار داشت، و به سبب همین تار عنکبوت، جالوت از داخل شدن در غار خوداری کرد.»

پاسخ: او این ادعای خود را به جلد ۱۳ ص ۳۴۶ از تفسیر قرطبی ارجاع داده است و ما باز با مراجعه به منبع مذکور می‌بینیم که او شجاعانه دروغ گفته و قول را نصفه دیده است!

قرطبی: «وقال عطاء الخرساني: نسجت العنكبوت مرتين مرة على داود حين كان جالوت يطلبه ومرة على النبي (صلى الله عليه وسلم)»

اگر قول عطاء مقبول است که باید در مورد نبی اکرم و ماجرای غار هم بپذیری و اگر مقبول نیست پس قول او در مورد عنکبوت و حضرت داوود هم دروغ است! و لازم است بدانیم، اگر قبول کنیم که عطاء واقعاً این سخن را گفته و فرزندش که شخصی متروک است این سخن را به دروغ به او نبسته باشد باز هم باید دانست که خود «عطاء» شخصیت مقبولی نزد اهل سنت نیست بلکه مدلس است و آراء عجیب و غریبی دارد که

خودش در آراء خودش تنهاست، و یکی از عجایب هم همین است که می‌گوید: حضرت داوود به غار رفت و عنکبوت آمد و تار تنید!!! عجیب است که نجاح به جای اینکه بر «عطاء» ایراد بگیرد که این ادعایی که کردی، سندش کجاست؟ مگر تو در آن غار بودی؟ از کجا خبر داری؟ به جای طرح این سؤال‌ها سخن «عطاء» را وحی فرض کرده و ماجرای غار را با چنین قول پوچی مخدوش می‌داند!!

برای بررسی این خبر اسرائیلی رجوع کنید به کتاب دکتر ابو شهبه با عنوان: «الإسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير صفحة ۲۳۰» باب: «الإسرائيليات في قصة قتل داود جالوت»

و اما اینکه می‌گوید: «تار عنکبوت مانع از رؤیت نزدیک نمی‌شود» جوابش این است که کسی نگفته تار عنکبوت مانع دید قریشیان شد، بلکه همه گفته‌اند که آن‌ها چون تار عنکبوت و کبوتر را دیدند اصلاً به خود زحمت ندادند که کمر خود را خم کنند^۲ و به داخل غار نظر کنند.

و این کاشف نمیداند که تار عنکبوت نشانه متروک بودن جایی است، چنانکه مغازه ای که مشتری ندارد به کنایه به صاحب مغازه می‌گویند: «مغازه‌ات را عنکبوت تار تنیده».. یعنی مشتری نداری، یا کسی که جیبش خالی است می‌گوید: «در جیبم عنکبوت لانه کرده» به این معنی که مدتی است نه پولی در جیبم رفته و نه پولی خارج شده! و وقتی بر در غار تار عنکبوت مشاهده شود، شخص بیننده این نتیجه را می‌گیرد که شخصی داخل غار نشده وگرنه این تارها پاره می‌شد همانطور که مشرکان وقتی چنین دیدند، گفتند: «لَوْ

۱- در جایی هم از حضرت موسی علیه السلام روایت می‌کند!!!! (تهذیب الکمال المزینج ۲۰ ص ۱۱۲) (حدثنا ضمرة عن عثمان بن عطاء عن أبيه، قال: قال موسى عليه السلام: «يا رب مئة مائة أهون على من ذل ساعة».)

۲- توضیح: غار ثور دارای دهانه کوچکی است که فقط می‌توان نشست یا سینه خیز وارد آن شد و به طبع فقط می‌توان زمانی داخل آن را دید که کمر خم کرده یا بنشینیم!

دَخَلَ هَا هُنَا لَمْ يَكُنْ نَسْجُ الْعَنْكَبُوتِ عَلَى بَابِهِ^۱ «اگر آن‌ها داخل شده بودند تار عنکبوت بر درش نبود»

حال سخنی را بخوانید از نجاح طائی که بی‌شک باعث خجسته احوالی شما خواهد شد.

نجاح گمان می‌کند که عنکبوت به اندازه فیل و کبوتر به اندازه نهنگ است؟؟

نجاح درجایی می‌گوید: «در حالی که غار ثور ابدأ شاهد حضور ابوبکر و کبوتر و عنکبوت نبود، و غار ثور بسیار کوچک است و تحمّل حضور این همه موجودات را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد.»

زمانی که این جملات را خواندم به خود گفتم شاید مترجم ناشی گری کرده و بد ترجمه نموده به همین سبب به نسخه عربی‌ش مراجعه کردم ولی دیدم که خیر! واقعاً نجاح چنین گفته است، بخوانید: «ولم يشهد غار ثور حضور أبي بكر والعنكبوت والحمامة ابدأ. وغار ثور الصغير جداً لا يتحمل حضور هذه المخلوقات الكثيرة إلى جنب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم).»

جواب:

این سبک مغز گمان می‌کند که عنکبوت به اندازه فیل است و کبوتر جثه ای به اندازه جثه نهنگ دارد که می‌گوید نمی‌توانند با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم این همه موجود گرد هم آمده باشند!!

با خود فکر کرده که عنکبوت دایناسور پیکری و کبوتر سیمرخ گونه ای بر در غار بوده که می‌گوید ممکن نیست با پیامبر در آن غار جمع شده باشند؟؟؟؟ از طرفی عنکبوت و کبوتر غول پیکر!! داخل غار نبودند بلکه بیرون غار بودند.

۱- بحار الأنوار مجلسی ج ۱۹ ص ۳۱؛ مجمع البیان طبرسی ج ۴ ص ۸۲۶

دقت کردید که این شخص چقدر احمق است؟؟ این شخص، کسی است که شیعیان او را ملقب به «دکتر نجاح» کرده و از او به عنوان متفکر اسلامی و محقق چیره دست یاد می‌کنند!! خودتان میزان فهم و شعور این شخص را بسنجید و تعمیم دهید بر کل علمای شیعه!!

شاید منظور وی این است که ابوبکر نمی‌توانسته در غار همراه پیامبر باشد چون غار کوچک بوده، اگر چنین است می‌گوییم: خواهی نخواهی شخصی همراه او در غار بوده است زیرا قرآن می‌گوید: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ...﴾^۱ و این مؤید این مطلب است که دو نفر در غار بوده‌اند.

اما لازم است که بدانید ماجرای غار و تار تیندن عنکبوت از بزرگان اصحاب چون، حضرت علی و انس بن مالک و زید بن ارقم و ابن عباس و مغیره بن شعبه و دیگران نقل شده است.

و نزد شیعیان قطعی است، چنانکه مجلسی این روایت را متواتر می‌داند و می‌نویسد: «معجزات متواتره که در وقت رفتن به غار و فرار نمودن از اشرار از آن حضرت به ظهور آمد و از جمله آن‌ها آن بود که: حق تعالی عنکبوت را فرستاد بر در غار خانه‌ای تیند و یک جفت کبوتر حرم آمدند و بر در غار آشیان کردند، چون قریش نشان پای آن حضرت را گرفته تا نزدیک غار آمدند و تیندن عنکبوت و آشیان کبوتر را دیدند گفتند: اگر کسی دیشب به این غار رفته بود خانه عنکبوت خراب می‌شد و کبوتر در اینجا قرار نمی‌گرفت و به این سبب برگشتند.»^۱

البته لازم به ذکر است که کسانی از اهل سنت بوده و هستند که در صحت ماجرای «تار تیندن عنکبوت و تخم گذاشتن کبوتر بر در غار» شک کرده‌اند، اما ایراد آنان بر سند

۱- حیاة القلوب مجلسی (فارسی)، ج ۳، ص: ۵۵۱-۵۵۲؛ سرور - قم، ط ۶

روایت بوده نه ایراداتی چون ایرادات «نجاح» که عنکبوت را دایناسور فرض کرده و کبوتر را سیمرغ دانسته است!

نجاح، آمدن مشرکین تا دهانه غار را انکار می کند!!

او در مورد آمدن مشرکین تا دهانه غار و راهنمایی رد شناس بادیه نشین می نویسد:

«و رسیدن مشرکین قریش به غار کوه ثور، که پنج کیلومتر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می باشد، با دنبال کردن اثر پای مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله، سخت و دور از انتظار به نظر می رسد. سید رسولان صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن به کوه ثور، از کوه های متعددی عبور نمود، و صخره های صاف کوه ها اثر هیچ پائی را بر خود ظاهر نمی کند، پس چگونه توانستند در پی حضرت حرکت نمایند؟ بعلاوه خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بخوبی قضیه آمدن مشرکان را به دنبال خود می دانستند، پس چرا اثر پای خود را برایشان باقی گذارد، تا به دنبال او بیایند؟

و پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابن اریقظ بن بکر همانطوری که سابقاً از مکه به کوه ثور کوچ کرده بود، از مکه به طرف مدینه در کوه های حرکت نمود که هیچ اثری را برای جستجو کنندگان بجای نمی گذاشت و مردم قدرت بعضی از مردان را در دنبال کردن جای پاهای دیگران بخوبی می دانستند، پس چگونه سید عارفان، محمد صلی الله علیه و آله بر این امر واقف نباشد؟

و به دنبال این دو احتمال در می یابیم که برای ابوبکر و عنکبوت و کبوتر بهره ای در قضیه غار وجود ندارد.

و می گویند ریسمان دروغ کوتاه است، و خداوند سبحان دروغگو را رسوا می نماید، لذا داستان سرایان و راویان دولتی روایت کردند، عامر بن فهیره، در دامنه کوه منتظر می ماند، و برای محو آثار پای رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوه ثور صبح و شب گوسفندان ابوبکر را حرکت می داد، و به چراگاه می برد.

بنابراین چگونه گردنکشان قریش در پی اثر پای رسول خدا صلی الله علیه وآله به غار

ثور رسیدند؟»

جواب:

چند دروغ گفته است:

۱- او گفته: «پیامبر تا به غار ثور رسید از کوه‌های زیادی عبور کرد» و این ادعای خود را مستند به هیچ منبع و مرجعی نکرده است، درست که در آن نواحی کوه‌های زیادی هست، اما اینکه نبی خدا در مسیر، از کوه‌های زیادی بالا رفته باشد، ثابت نیست و انسان عاقل به جای اینکه به خود زحمت بالا رفتن از کوه‌ها را بدهد از کنار آن‌ها رد می‌شود، چه لزومی است که فرض کنیم پیامبر از آن کوه‌ها بالا رفته‌اند؟

از پدر بزرگوار که حدود ۱۸ سال پیش به آن ناحیه مشرف شده‌اند، پرسیدم که آیا شما در راهی که به کوه ثور می‌رفتید از کوهی بالا رفتید؟؟ ایشان فرمودند: «خیر؛ با پای پیاده نزدیک به یک ساعت بلکه بیشتر راه پیمودیم و از هیچ کوهی بالا نرفتیم مگر کوه ثور که کوهی نسبتاً بزرگ و سنگلاخ و بالا رفتن از آن دشوار بود!... انتهی» همچنین در کتبی که به این مسیر اشاره کرده‌اند خصوصاً سفرنامه‌ها صحبتی از چنین کوه‌هایی که بایستی از آن‌ها بالا رفت تا به کوه ثور رسید نیست.

۲- هر کس سرزمین حجاز را دیده باشد می‌داند که زمینی خشک و بی‌آب و علف است و رد پا به راحتی بر روی زمین می‌ماند پس خیلی عادی است که آن‌ها توانسته باشند رد ایشان را تا کوه ثور دنبال کنند، منتهی کوه سنگلاخ است و رد پا بر روی آن نمی‌ماند؛ جوابش این است که مشرکین تا پای کوه آمده‌اند و چون نمی‌توانستند از این بیشتر رد را دنبال کنند چرا که رد بر روی سنگ نمی‌ماند، پس به گمان اینکه ممکن است رسول خدا به غاری که در این کوه موجود است پناه

برده باشد، از کوه بالا آمده و به غار رسیده‌اند؛ چنانکه فرهاد میرزا در سفرنامه خود گفته است:

«بعد از دیدن آن غار و سنگلاخ در خصوص ابو کرز پی زن شبهه کردم که گفت: «این اثر قدم ابن ابی قحافه و این اثر قدم محمد بن عبد الله است.» در این سنگلاخ و کوه، اثر قدمی باقی نمی‌ماند مگر به پای کوه آمده باشد که ریگ است و در آن‌جا این حدس را زده باشد و کفار قریش به کوه صعود کرده باشند...»^۱

البته بعید نیست که آن رد شناس، در کارش به حد اعجاب آوری ماهر بوده و رد را حتی بر روی کوه نیز به طریقی دنبال کرده باشد!... والله اعلم

۳- اما اینکه می‌گوید: «پیامبر که می‌دانسته مشرکین به دنبال او می‌آیند و همچنین کسانی هستند که رد را به خوبی دنبال می‌کنند پس چرا رد پای خود را پاک نکرده» جواب این است که: پیامبر اکرم می‌دانست، مشرکین قصد می‌کنند تا او را پیدا کنند ولی گمان نمی‌کرد کسانی به سمت جنوب مکه هم بیایند چون پیامبر اسلام به جای اینکه به سمت شمال (=مدینه) برود، برای رد گم کردن به سمت جنوب (=یمن) رفتند؛ به قول شاعر: «چپ آوازه افکند و از راست شد» ولی با این وجود عده‌ای به آن سمت آمدند؛ از طرفی از بین بردن رد پاها کار ساده‌ای نیست، وقت گیر هم هست و آنان نه وقت داشتند و نه توان کافی و همینکه خود را بدون خطر تا به غار ثور رساندند کار مهم و سختی را انجام داده بودند و می‌دانیم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم زمانی که به غار رسیدند پایشان زخمی شده بود و اگر می‌خواستند رد پاها را پاک کنند باید دو برابر وقت صرف کنند و همینطور دو برابر بلکه بیشتر انرژی مصرف کنند که اینکار خلاف تدبیر بود و آن دو بزرگوار نمی‌توانستند وقت خود را در صحرا تلف کنند چه بسا در آن مدت

۱- سفرنامه فرهاد میرزا (فارسی)، ص: ۲۰۸؛ مؤسسه مطبوعاتی علمی-تهران، ط ۱

که آن‌ها مشغول پاک کردن ردها هستند کسی آن‌ها را می‌دید، آنان باید هر چه زودتر خود را به غار می‌رساندند و این بهترین تصمیم بود.

۴- خباثت وی را آنگاه می‌فهمیم که او زمانی که می‌خواهد یار غار بودن ابوبکر صدیق را نفی کند می‌نویسد: «کرزقافی که مشرکین قریش را به غار رساند، آثار پای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مقابل غار مشاهده نمود، لکن خود و عبدالعزی بن ابی بکر جای پای ابوبکر را نزدیک غار ندیدند.»^۱

جایی که قرار است ابوبکر یار غار نباشد به هر طنابی متوسل می‌شود و فراموش می‌کند که ممکن نیست «کرز» رد پای پیامبر را دنبال کرده باشد چون پیامبر از کوه‌ها گذشته و سنگ‌های مسطح رد پا را نقش نمی‌کنند و..... شما بگوئید: اگر این خباثت نیست پس چیست؟

اگر ماجرای رد شناس دروغ است تو چرا به آن استناد کردی؟؟ و اگر راست است این سخن جدیدت چیست؟

اما در مورد «عامر بن فهیره» و اینکه او بزها را از مسیری که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به غار رفته می‌برده و اینکه نجات می‌گوید: «اگر عامر چنین می‌کرده پس ردی نمی‌ماند که رد شناس به وسیله آن به غار بیاید.»^۲

جواب این است که پیامبر بزرگوار اسلام سه روز در آن غار به سر بردند و کسانی که به دنبال نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و به منظور به دست آوردن ۲۰۰ شتر سرخ موی به بیابان ریخته بودند فقط آن چند نفری که تا دهانه غار رسیدند نبودند، گروه‌های زیادی در جستجوی آن دو یار بودند؛ پس خیلی معقول و حکیمانه است که وقتی خطر اولی دفع شد و آن‌ها با دیدن تار عنکبوت و کبوتر از وارد شدن به غار منصرف شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم یا صدیق اکبر برای اینکه دوباره گروهی تا دهانه غار نرسند به

۱- البته به این شبهه و دروغ او قبلاً جواب گفته‌ایم.

۲- (نقل به مضمون)

«عامر بن فهیره» دستور داده باشند که به وسیله بزها رد پاها را محو کند. به این می‌گویند: «دفع خطر احتمالی»

چه بسا اگر چنین نمی‌کردند گروه دیگری به وسیله مشاهده رد پاها تا دهانه غار می‌آمدند و آنان محض احتیاط به داخل غار نظر می‌کردند و آن می‌شد که نباید! گذشته از این فایده، این حرکت عامر بن فهیره فایده دیگری نیز داشت، چرا که گذشته از رد پای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه، رد پای دیگری نیز بود که باید پاک می‌شد، آن هم رد پای عبد الله فرزند ابوبکر بود که شبانه به غار می‌آمد و اخبار قریش را به آنان می‌رسانید و عامر بن فهیره، رد پای او را نیز پاک می‌کرد، چه اگر چنین نمی‌کرد، ممکن بود آنان رد وی را دنبال کرده و به غار برسند، مؤید این دیدگاه آن است که ابن اسحاق می‌گوید:

«فإذا عبد الله بن أبي بكر غدا من عندهما إلى مكة، اتبع عامر بن فهيرة أثره بالغنم حتى يعفَى عليه»^۱ یعنی: «و برای اینکه رد پای عبد الله بن ابی بکر که شبها بدر غار می‌آمد و صبح باز می‌گشت محو شود قرار گذاردند که هر روز صبح هنگامی که عبد الله از در غار حرکت می‌کند عامر بن فهیره گوسفندان را پشت سر او در همان خطی که او براه می‌افتاد حرکت دهد تا اثر پائی از او بجای نماند.»^۲

عجیب است!! به جای اینکه نجاح به این نقشه و تدبیر حکیمانه احسنت بگوید، بهانه‌های بچگانه می‌گیرد که بعضی اوقات خودم نزد خودم شرمند می‌شوم که به آن پاسخ می‌گوییم!

حال ادامه سخن نجاح را بخوانید تا ببینیم پلان بعدی فیلمنامه او به چه شکل است:

۱- السیرة النبویة، ج ۱، ص: ۴۸۶، ابن هشام - بیروت

۲- زندگانی محمد (ص) (ترجمه سیره ابن هشام)، ج ۱، ص: ۳۱۹، سید هاشم رسولی محلاتی - قم، ط ۵

«احتمال دوم آن است که کفار به غار رسیدند، و در جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به داخل آن نگاه کردند، لکن خداوند تعالی چشم آنان را کور نمود، همچنانکه بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از دیدن باز داشته بود، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه خود خارج شد و مشرکان اطراف خانه را گرفته بودند و حضرت را نمی‌دیدند، پس خاک بر سر آنان ریخت، اینجا نیز آنان را از دیدن باز داشت.

و در هنگام رسیدن کفار به غار، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه رفیق خود ابن بکر بسر می‌برد، و باریتعالی کافران را از دیدن بازداشت، پس آن دو را ندیده و از راهی که آمده بودند به مکه بازگشتند، و این احتمال بخاطر روایات صحیحی که دارد بنظر بهتر می‌آید.»

جواب:

سخن بد و عجیبی نیست اما فاقد سند و مدرک است، من هم می‌توانم بگویم که «برای پیامبر اکرم و ابوبکر صدیق در آن غار از بهشت مرغ بریان و شربت می‌رسید همچنین رودی بهشتی نیز زیر پایشان جاری بود» حرف بد و عجیبی نیست ولی فاقد سند و مدرک و بی‌ارزش است؛ چنین ادعاهای پا در هوایی نزد علما ذره‌ای نمی‌ارزد، طراحی چنین داستان‌هایی خیلی ساده است و اگر قرار باشد تاریخ را بر اساس فرض و گمان و احتمال بنا کنیم و هر کس هر چه گفت حرفش را تایید کنیم و برایش هورا بکشیم به قول معروف: سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

نجاح: جایزه شتر سرخ مو فقط برای دستگیری یا قتل پیامبر بود!

نجاح طائی که از او بعید نیست، سفیدی شیر و سیاهی شب را انکار کند، ماجرای جایزه گذاشتن برای دستگیری «ابوبکر صدیق» را انکار می‌کند و می‌نویسد:

۱- البته اشاراتی به این موارد در کتب شیعه شده است!!

«و چون قریش جایزه ای از طرف حزب خود برای قتل و اسارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت وی از مکه قرار داده بود، زهری بلافاصله در عملی ننگین، جایزه دروغینی برای قتل و اسارت ابوبکر وضع نمود.

در حالی که با استناد به ادله صحیح و متواتر، در ابتدای اسلام تمام کفار قریش فقط اتفاق بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. و ابوبکر را اصلاً نمی‌خواستند بکشند، زیرا وی رابطه بسیار خوبی با قریش داشت، و در هیچ کاری قریش را نگران نمی‌کرد، و به خشم نمی‌آورد.

و زمانی که گردنکشان مکه مسلمانان را شکنجه می‌دادند، ابوبکر و عمر و عثمان را رها کرده و شکنجه ندادند، بعلاوه ابوبکر کاری بر ضد قریش نکرده بود، که مستحق شود جایزه ای از طرف مکه برای قتلش قرار بدهند... او در هیچ قضیه ای قریش را نگران نکرد، و در هیچ برنامه ای آنان را نافرمانی ننمود»

جواب:

ابتدا ببینیم که چه کسانی در انجام این عمل ننگین!! و ساختن جایزه دروغین همکاری کرده‌اند!

۱- محمد تقی لسان الملك سپهر می‌نویسد: «مع القصة چون این خبر در میان عرب سمر گشت که قریش گفته‌اند: هر کس محمد یا صاحب او ابو بکر را مقتول سازد و اگر نه اسیر کند، دویست (۲۰۰) شتر به دستمزد دهیم، سراقه بن مالک بن جعشم [المدلجی] که مردی از قبیله بنی مدلج بود، اصغای این سخن کرده و انتهاز فرصت داشت...»^۱

۱- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲، ص: ۶۱۹

۲- حسین بن احمد الحسینی (شاه عبد العظیمی) سخن لسان الملک را تأییداً می‌آورد و می‌نویسد: «صاحب ناسخ نقل فرموده: چون قریش پیغمبر را نیافتند، گفتند هر

کس پیغمبر و صاحبش را مقتول یا اسیر نماید دویست شتر او را باشد...»^۱

۳- محمد کریم العلوی الحسینی الموسوی می‌نویسد: «جماعت قریش همینکه از پیدا کردن رسول اکرم مایوس شدند بین قبایل اعراب اعلان کردند که هر کس محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابوبکر را زنده بیاورد و یا بقتل برساند دیه آن‌ها را بآنشخص می‌دهیم...»^۲

۴- سید محمد ابراهیم بروجردی می‌نویسد: «از آنطرف قریش اعلان کردند هر کس محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بکشد یا اسیر کند دویست شتر باو جایزه خواهند داد سراقه بن مالک که از قبیله بنی مدلیج بود در صدد برآمد تا آنحضرت را بیابد و بقتل رساند از هر طرف بجستجو افتاد...»^۳

سید بروجردی به دویست شتر اشاره می‌کند ولی نمی‌گوید که صد شتر برای حضرت نبی اکرم و صد شتر ابوبکر صدیق بوده است و غیر این نمی‌تواند باشد زیرا وقتی آن دو از مکه خارج شدند، در شهر اعلام کردند که پیامبر با ابوبکر خارج شده است پس جایزه باید برای هر دوی آن‌ها باشد، زین العابدین رهنما می‌نویسد: «و خبر در مکه افتاد که محمد و ابو بکر هر دو بگریختند.»^۴ و از طرفی جایزه را بر حسب دیه قتل که «صد شتر» بود، قرار دادند به این معنی که برای دیه قتل پیامبر اکرم تنها ۱۰۰ شتر لازم بود و ۱۰۰ شتر دیگر به یقین مربوط به دیه قتل ابوبکر می‌باشد.

۱- تفسیر اثنا عشری، ج ۵، ص: ۹۲، حسین بن احمد حسینی؛ انتشارات میقات - تهران، ۱۳۶۳ ش، ط ۱

۲- تفسیر کشف الحقایق ج ۱ ص ۸۰۳ به بعد، محمد کریم العلوی الحسینی الموسوی

۳- تفسیر جامع، ج ۳، ص: ۴۴، سید محمد ابراهیم بروجردی

۴- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲، ص: ۷۱، زین العابدین رهنما؛ ولی متأسفانه این مفسر شیعی نیز به جایزه برای ابوبکر صدیق اشاره نکرده است!

۵- حاج عبدالمجید صادق نوبری می‌نویسد: «جماعت قریش همین که از پیدا کردن رسول اکرم مایوس شدند بین قبایل اعراب اعلام کردند که هر کس محمد صلی الله علیه و آله و ابو بکر را زنده بیاورد و یا به قتل برساند دیه آن‌ها را به آن شخص می‌دهیم (سراقة بن مالک) رئیس قبیله (بنی مدلیج) بین قوم در مجلس نشسته بود... سراقه می‌گوید یقین کردم که همانا محمد و اصحاب او هستند... همین که رسیدم گفتم یا رسول الله قریش اعلام کرده که هر کس به شما دست پیدا کرده و شما را به قتل برساند و یا زنده گرفته ببرد دیه شما را به او بدهند.»^۱

۶- غیاث الدین خواند میر می‌نویسد: «ابو جهل گفت تا در مکه ندا نمودند که هر که محمد و یا ابن ابی قحافه را بیاورد یا ما را بسر یکی از ایشان برد صد شتر بدهیم»^۲

۷- ملا باقر مجلسی می‌نویسد: «أَقُولُ وَ سَأَقُ حَدِيثَ الْغَارِ إِلَى أَنْ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى حِينَ أَتَى الْغَارَ دَعَا بِشَجْرَةٍ... وَ كَانَ أَبُو جَهْلٍ قَدْ أَمَرَ مُنَادِيًا يُنَادِي بِأَعْلَى مَكَّةَ وَ أَسْفَلَهَا مَنْ جَاءَ بِمُحَمَّدٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ فَلَهُ مِائَةٌ بَعِيرٍ أَوْ جَاءَ بِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ فَلَهُ مِائَةٌ بَعِيرٍ فَلَمَّا رَأَوْا الْحُمَاتَيْنِ...»^۳

عجیب است که حتی مجلسی هم در این عمل ننگین همدست امام زهری^۴ است!!!

۱- ترجمه و تفسیر نوبری ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵، عبدالمجید صادق نوبری

۲- تاریخ حبیب السیر (فارسی)، ج ۱، ص: ۳۲۵، غیاث الدین بن همام الدین خواند میر (م ۹۴۲)؛ خیام - تهران، ط ۴

۳- بحار الانوار ج ۱۹ ص ۴۰ - تهران (باب ۶ الهجرة و مبادیها و مبيت علي عليه السلام على فراش النبي ص و ما جرى بعد ذلك إلى دخول المدينة)

۴- در بحث‌های آتی ثابت خواهیم کرد که امام زهری نزد شیعه معتبر است، تا جایی که بعضی از شیعیان وی را شیعه مذهب دانسته‌اند!

نجاح: ابوبکر هیچگاه مشرکین را ناراحت نکرده بود و شکنجه نیز نشده بود!

اما اینکه می‌گوید: «ابوبکر هیچگاه مشرکین را ناراحت نکرده بود و شکنجه نشده بود» مواردی که ابوبکر صدیق باعث خشم قریش شده آنقدر زیاد است که از عهده این نوشتار خارج است فقط به عنوان نمونه بگویم که ابوبکر صدیق غلامانی که اسلام می‌آوردند را از صاحبانشان می‌خرید و آزاد می‌کرد که از جمله آن‌ها بلال حبشی مؤذن مشهور پیامبر بود و او با این کار خود به اسلام خدمت می‌کرد و باعث خشم مشرکین می‌شد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه کسی بود که علناً قرآن را تلاوت می‌کرد و این باعث خشم قریش می‌شد و در عجبیم که انسان چقدر می‌تواند احمق باشد که نداند، اسلام آوردن یک شخص سرشناس و ثروتمند چقدر می‌توانست باعث خشم مشرکین شود و چه چیزی می‌توانست از این بیشتر قریش را به خشم آورد!

و اما اینکه می‌گوید ابوبکر را شکنجه ندادند، همین بس که در روایتی بسیار مشهور آمده است که ابوبکر در دفاع از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آنقدر کتک خورد که بینی‌اش در چهره‌اش مشخص نبود!^۱

اما تمام این‌ها به کنار؛ حماقت نجاح باری دیگر اینجا آشکار می‌گردد که نمی‌داند که همراه شدن با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در چنین سفر سرنوشت سازی و همکاری و همیاری کردن با وی، چقدر می‌تواند خشم مشرکین را به دنبال داشته باشد!

تصور کنید، ابوبکر از بزرگترین تجار عرب، در مواضع مختلف با مال خود به اسلام خدمت کرده و اکنون که قریشیان قصد جان نبی رحمت را داشتند ابوبکر با او همکاری می‌کند که از مکه خارج شود و مشرکین ناکام می‌مانند، تصور کنید که چقدر می‌تواند خشم مشرکین بر انگیزته شود و از طرفی ابوبکر یک فرد عادی نبود، غلام یا فرد گمنام

۱- و نکا: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۴۷ رَوَاةُ الْبُرَّاءِ، وَفِيهِ مَنْ لَمْ أَعْرِفُهُ. مسند البزار بخش مسند علی بن ابیطالب (رض) ج ۳ ص ۱۴، رقم ۷۶۱؛ المستدرک حاکم و می‌گوید بر شرط مسلم صحیح است و ذهبی نیز با وی موافق است.

و کم اهمیتی نبود که به راحتی از او بگذرند و نخواهند برای اسارت یا کشتن او جایزه‌ای تعیین نکنند.

مثال: سردمداران ایران در حال حاضر به خون موسوی و کروبوی تشنه‌اند؛ شخصی چون رفسنجانی هر چند بعضی اوقات موش می‌دواند ولی به هر حال هنوز مثل موسوی و کروبوی سردمداران حکومت را جان به لب نکرده؛ ولی اگر روزی برسد که حکومت تصمیم بگیرد موسوی و کروبوی را بکشد و قبل از عملی کردن تصمیم خود؛ موسوی و کروبوی با خبر شوند و فرار کنند و در این گریز، رفسنجانی نیز با آنان همکاری کند و همراه آنان برود؛ سپس دولت تصمیم بگیرد برای دستگیری آنان جایزه تعیین کند، گمان می‌کنید فقط برای موسوی و کروبوی جایزه تعیین می‌کنند؟ کاری به رفسنجانی نخواهند داشت؟ مسلماً خیر

تا به اینجا هر چه نوشتیم در مورد یار غار بودن حضرت صدیق و تصدیق جزئیات آن سفر بود، از این به بعد به شبهاتی که شیعیان در مورد فضیلت بودن این همراهی مطرح کرده‌اند، پاسخ خواهیم گفت.

فصل دوم:

جواب شبهات مربوط به فضائل یار غار

قزوینی: ابوبکر غار حراء را با غار ثور اشتباه گرفته است!

قزوینی در اوایل مقاله‌اش می‌نویسد: «خود ابوبکر نیز در زمان خلافتش در آن هنگام که عده‌ای از یهودیان از او خواستند پیامبر را توصیف کند، به جای توصیف پیامبر داستان غار را این گونه بیان کرده است:

«معاشر یهود لقد كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في الغار كإصبعي هاتين ولقد صعدت معه جبل حراء وإن خنصري لفي خنصر النبي ولكن الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم شديد.»

یعنی: ای گروه یهود، من و رسول خدا (ص) در غار همانند دو انگشت به یکدیگر نزدیک بودیم، به همراه او از کوه حراء بالا می‌رفتیم؛ در حالی که انگشت کوچک من در انگشت کوچک پیامبر بود؛ ولی سخن گفتن از پیامبر خدا بسیار سخت است. نکته‌ای که در این روایت وجود دارد، این است که ابوبکر فراموش کرده غاری که در آن به همراه رسول خدا سه شب مانده و به قول خودش همانند دو انگشت به هم نزدیک بوده‌اند، غار حرا نبوده؛ بلکه غاری در کوه ثور بوده است.

وجود چنین مطالبی در این روایات، دیدگاه کسانی را تقویت می‌کند که می‌گویند ابوبکر هیچگاه به این مطلب استشهاد نکرده است؛ بلکه این مطالب در زمانی که جعل حدیث رواج یافته و برای برخی افراد دکان پردرآمدی شده بود، ساخته شده‌اند.»

جواب:

دقت کنید که خود قزوینی فراموش کرده که در ابتدای مقاله می‌خواهد ثابت کند که ابوبکر یار غار نبوده ولی در این محل نوشت: «ابوبکر فراموش کرده غاری که در آن به همراه رسول خدا سه شب مانده... غاری در کوه ثور بوده است.»

اما ایراد او؛ از شخصی چون «قزوینی» بعید است که چنین نوشته ای را نشر دهد! شخص عالم و آگاه ابتدا سند روایت را بررسی می‌کند بعد حول آن مطلب می‌نگارد نه چون قزوینی که به اصطلاح خود را از شیعیان اصولی می‌داند ولی کوچکترین نگاهی به سند روایت نیانداخته که ببیند در سند روایت شخصی چون «مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْأَنْصَارِيُّ» وجود دارد که مجهول الحال است و همچنین «عَبْدُ الْوَارِثِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمْرِو الْقُرَشِيِّ الْبَيْسَانِيُّ» که متهم به وضع است.

جالب اینجاست که در روایتی چنین اشتباهی به امام باقر نسبت داده شده، آنجا که بحرانی در تفسیر آیه ۴۰ سوره توبه می‌نویسد: «عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «لما صعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) الغار طلبه علي بن أبي طالب (عليه السلام)، و خشي أن يغتاله المشركون، و كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) على حراء و علي (عليه السلام) بشير، فبصر به النبي (صلى الله عليه وآله) فقال: مالك، يا علي؟ فقال: بأبي أنت و امي، خشيت أن يغتالك المشركون، فطلبتك.»^۱

یعنی امام باقر گفت: «زمانی که پیامبر بالای غار رفت، علی بن ابیطالب به دنبال او رفت چرا که از این می‌ترسید که مشرکین پیامبر را ترور کنند، رسول خدا صلی الله علیه وآله بر غار حراء! بود و علی بر «بشیر»^۲، نبی اکرم حضرت علی را دید و گفت: چه شده ای علی؟ علی گفت: پدر و مادرم به فدایت، ترسیدم از اینکه مشرکین تو را بکشند پس به دنبال آمدم»

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۷۸۱ - ۷۸۲

۲- گویند اسم کوهی است و گویند اسم آبگیری است!

واضح است که غاری که پیامبر در آن مخفی بود و در آیه ۴۰ توبه یاد شده، غار ثور است، ولی در این روایت امام باقر به جای غار ثور از غار حراء نام می‌برد و اگر ما نیز مانند قزوینی بودیم، خیلی ساده می‌توانستیم طعنه بزنیم و خرده بگیریم. اما در این باره روایت مفصل و مضحکی در کتب شیعه وارد شده که نقل آن خالی از لطف نیست؛ بخوانید:

امامان شیعه: موقع هجرت، خدیجه زنده بود و...!!

در کتاب هدایة الکبری که از قدیمترین کتب تاریخی روایی شیعی به حساب می‌آید و نویسنده آن حسین بن حمدان خصیبی، متوفای سال ۳۳۴ هجری قمری است؛ روایت طولانی عجیبی آمده که متنش چنین است:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ هَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ، حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَيْدِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) قَالَ لَمَّا لَقِيَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ بِرِسَالَةِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: يَا جَابِرُ كُنْتَ شَاهِدْتَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَوْمَ الْغَارِ؟ قَالَ جَابِرٌ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: إِذْ أَنْحَدْتُكَ يَا جَابِرُ، قَالَ جَابِرٌ: حَدَّثَنِي فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي، فَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) [قَالَ ع: لَمَّا هَرَبَ إِلَى الْغَارِ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ حِينَ كَبَسُوا دَارَهُ لِقَتْلِهِ قَالَ] قَالُوا: أَقْصِدُوا فِرَاشَهُ حَتَّى نَقْتُلَهُ فِيهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): يَا أَخِي إِنَّ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ يَكْبِسُونِي فِي دَارِي... وَ تَكُونُ خَدِيجَةُ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الدَّارِ،... فَدَيْتَكَ يَا أَبَا الْحُسَيْنِ أَخْرِجْ لِي نَاقَتِي... وَ تَلْقَاهُ جَبْرِئِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

أَمَرَنِي أَنْ أَصْحَبَكَ فِي مَسِيرِكَ وَ فِي الْغَارِ الَّذِي تَدْخُلُهُ وَ أَرْجِعَ مَعَكَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى أَنْ تُنِيخَ نَافَتَكَ بِبَابِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ).

فَتَلَقَّاهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصْحَبْكَ، فَقَالَ: وَيْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ... وَ أَبْرَكَهَا بِبَابِ الْغَارِ وَ دَخَلَ وَ مَعَهُ جَبْرِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ أَبُو بَكْرٍ، وَ قَامَتِ خَدِيجَةُ فِي جَانِبِ الدَّارِ بَاكِئَةً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ اضْطَجَعَ عَلِيُّ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ يَقْتَبِهِ بِنَفْسِهِ، وَ وَافَى الْمُشْرِكُونَ الدَّارَ لَيْلًا فَتَسَاوَرُوا عَلَيْهَا وَ دَخَلُوهَا وَ قَصَدُوا إِلَى الْفِرَاشِ فَوَجَدُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُضْطَجِعًا فِيهِ... وَ قَالَ: يَا مُشْرِكِي قُرَيْشٍ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَالُوا لَهُ: وَ أَيْنَ مُحَمَّدٌ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ، قَالُوا: فَمَنْ فِي الدَّارِ؟

قَالَ مَا فِيهَا إِلَّا خَدِيجَةُ،... وَ أَقْصَدُوا الطَّلَبَ إِلَى مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فِي الْغَارِ وَ هُوَ وَ جَبْرِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ أَبُو بَكْرٍ مَعَهُ فَحَزَنَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَلَى خَدِيجَةَ فَقَالَ جَبْرِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ثُمَّ كَشَفَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَأَى عَلِيًّا وَ خَدِيجَةَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَ رَأَى سَفِينَةَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ مَنْ مَعَهُ تَعَوْمٌ فِي الْبَحْرِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ هُوَ الْأَمَانُ مِمَّا خَشِيَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَ خَدِيجَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ثَانِيًا ثَانِيًا يُرِيدُ جَبْرِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ رَسُولُ اللَّهِ...»^۱

ترجمه مجمل این مفصل این می شود: «حسین بن حمدان الخصیبی گفت برایم نقل کردند... از حسین بن موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد صادق از پدرش، محمد باقر از پدرش علی بن حسین (رحمت خدا بر آنها باد) گفت،... علی بن حسین خطاب به جابر بن عبدالله انصاری گفت: ای جابر، تو در روز غار پدر بزرگ مرا ملاقات کردی؟؟ جابر گفت: خیر ای پسر دختر رسول خدا، گفت: در این باره چیزی شنیده‌ای؟

۱- الهدایة الکبری، ص ۸۲-۸۵، حسین بن حمدان خصیبی _ انتشارات: البلاغ؛ البرهان للبحرانی، ج ۲،

جابر گفت: شنیده‌ام، پدر و مادرم به فدایت؛ از پدر بزرگت شنیدم، زمان فرار از دست تمامی مشرکین قریش که قصد داشتند به خانه‌اش ریخته و او را بکشند، رسول خدا به سوی غار ثور رفت؛ رسول خدا به امیر المومنین علی فرمود: ای برادر من مشرکین قریش می‌خواهند به خانه ریخته و مرا بکشند... و خدیجه در گوشه‌ای از اتاق حاضر بود!!... رسول اکرم خطاب به حضرت علی فرمود: فدای تو بشوم ای ابا الحسن شتر را بیرون ببر!!... جبرئیل رسید و خطاب به پیامبر گفت: خدا امر کرده که در مسیر و در غار مصاحب تو باشم تا اینکه به مدینه برسی و شترت دم در خانه ابو ایوب انصاری توقف کند!!... پس ابوبکر رسید و گفت: یا رسول خدا آیا من مصاحب تو باشم؟ پیامبر گفت: تو را چه شده ای ابوبکر..... و پیامبر داخل غار شد در حالی که جبرئیل و ابوبکر همراهش بودند... و خدیجه در خانه ایستاده بود و بر وضعیت پیامبر گریه می‌کرد... مشرکین خارج از خانه بودند و علی بر تخت درازکشیده بود.. مشرکین حمله کردند... حضرت علی گفت: من علی بن ابیطالب هستم، گفتند: پس محمد کجاست؟ علی گفت: هر جا که خدا بخواهد؛ مشرکین پرسیدند: چه کسی در خانه است؟ علی گفت: هیچکس جز خدیجه!!... مشرکین به طلب پیامبر خارج شدند و پیامبر در غار بود و بر خدیجه محزون بود!! پس جبرئیل خطاب به پیامبر فرمود: لا تحزن ان الله معنا! پس جبرئیل علی و خدیجه و همینطور کشتی جعفر را که بر دریا شناور بود به پیامبر نشان داد و خدا نازل کرد سکینه خود را بر رسولش پس نبی اکرم خیالش از بابت علی و خدیجه راحت شد و خدا نازل کرد؛ ثانی اثنین، و مراد جبرئیل است و پیامبر...» الی آخر این داستان!

خوب خواندید؟ دقت کردید که امام‌های شیعه در سند این روایت ردیف شده بودند؟ و متوجه شدید که چه اشکالات بزرگی در این داستان دروغین موجود بود؟

۱- در این داستان کذایی آمده که ام المؤمنین خدیجه در شب هجرت در خانه پیامبر بوده در صورتی که تمام مؤرخین و سیره نویسان متفق هستند که ام المؤمنین

خدیجه در «عام الحزن» از دنیا رفته بودند و در آن تاریخ اصلاً زنده نبودند که در خانه پیامبر حاضر باشند یا اینکه پیامبر به خاطر ایشان نگران باشد!! خدا می‌داند ائمه شیعه با خود چه فکر کرده‌اند که این داستان خیالی را ساخته‌اند، شاید به وسیله اعتقاد رجعت خرافی خود، ام المؤمنین خدیجه را در آن زمان زنده کرده بودند و به دنیا برگردانده بودند!!!!

بحرانی این داستان را در تفسیر البرهان خود نقل کرده است و زمانی که نام خدیجه را در این بین می‌بیند با تعجب اظهار می‌کند: «المراد بخدیجة هنا، خدیجة الكبرى (علیها السلام)، علی ما یأتی فی سیاق الحدیث، و هو غیر صحیح، إذ آنها توفیت فی عام الحزن، قبل الهجرة بثلاث سنین، و قیل: بسنة، و کلا التاریخین لا یدلان علی بقاء خدیجة (علیها السلام) إلى زمان الهجرة»^۱

و همچنین «دکتر نعمت الله صفری» در مقاله‌ای که در مورد این کتاب (الهدایة الكبرى) ارائه داده، می‌نویسد: «جالب آن است که می‌گوید: امام علی (علیه‌السلام) در حالی در رختخواب پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آرمیده بود که خدیجه در گوشه‌ای از اتاق قرار داشت. (ص ۸۵) در حالی که خدیجه قبل از این ماجرا و در سال دهم بعثت از دنیا رفته بود.»^۲

۲- در این داستان که الحق باید به سازندگانش آفرین گفت چرا که استعداد سرشاری در فکاهی نوشتن داشته‌اند، آمده است که پیامبر اکرم خطاب به حضرت علی فرمود: «فدای تو بشوم ای ابا الحسن»!!!! فدای تو بشوم ای پدر حسن؟؟ پدر

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، پاورقی ج ۲، ص: ۷۸۲

۲- مقاله‌ای که در (فصلنامه طلوع، ش ۱۶) نشر داده شد، تحت عنوان (حسین بن حمدان خصیبه و کتاب (الهدایة الكبرى))، نوشته دکتر نعمت الله صفری فروشانی، عضو هیئت علمی مدرسه عالی امام

خمینی؛ که البته این مقاله توسط «حجة الاسلام سیدمحمد نجفی یزدی» نقد شد!

حسن؟ کدام پدر؟ کدام حسن؟؟ حضرت علی که هنوز ازدواج نکرده بود، کی پدر شد؟؟ هنوز حضرت حسن به دنیا نیامده بود، چگونه حضرت علی قبل از تولد حسن، مکنی به ابا الحسن می شوندد؟؟!

ائمه شیعه که این داستان را نقل کرده اند و به حضرت جابر بن عبدالله نسبت داده اند این حقیقت واضح را فراموش کرده بودند؟؟

۳- اما، آیا سند این روایت صحیح است؟ جواب این است که، تمام رجال این روایت طبق کتب رجالی شیعه موثق هستند به جز دو نفر

الف: «جعفر بن محمد بن مالک» که نزد نجاشی مردود است ولی شیخ طوسی او را ثقة می داند، که البته توثیق طوسی نزد شیعه معتبرتر است از جرح نجاشی و همچنین ممقانی تضعیف دیگران را مقبول نمی داند و به ثقة بودن وی اشاره دارد و می گوید: «اقوی این است که وی ثقة است به جهت توثیق شیخ طوسی که مؤید به اموری است..»

ب: «حسین بن حمدان» صاحب کتاب مورد بحث که نجاشی و ابن غضائری با لفظ «فاسد المذهب» از او یاد کرده اند اما بعضی متقدمین و کثیری از متأخرین شیعه او را موثق می دانند و به روایاتش استناد می کنند.

از متقدمین «ابن عطیه» متوفای ۵۰۵ هجری قمری است که از او به این شکل یاد می کند:

«الشیخ الجلیل أبو عبد الله الحسین بن حمدان الخصبی...»^۱

و در جایی دیگر به این شکل: «تقدّم ما ذكره الثقة الجلیل الحسین بن حمدان الخصبی (المتوفی عام ۳۳۴ هـ)»^۲

۱- أبهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد ج ۲ ص ۴۱۹، ابن عطیه- جمیل حمود؛ مؤسسة الأعلمی- بیروت، ط ۱

۲- أبهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ج ۲ ص ۴۶۰ و ج ۲ ص ۷۵۶

و همچنین از او به عنوان یکی از اعلام قرن سوم یاد می‌کند و می‌نویسد: «الهدایة الكبرى/ أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصیبی ص ۴۰۷ و المذكور أحد أعلام القرن الثالث الهجری ولد عام ۲۵۸ هـ و توفی عام ۳۳۴ هـ»^۱

صاحب ریاض العلماء در موردش می‌نویسد: «(خصیبی) فاضل عالم محدث من القدماء.»

اما از متقدمان؛ شیخ علی کورانی از او به اینگونه یاد می‌کند: «الهدایة الكبرى: ص ۸۷ - وعنه قدس الله روحه (حسین بن حمدان الحزینی) عن جعفر بن محمد بن مالك البزاز الكوفي...»^۲

گویا از سادات نیز بوده! چرا که آغا بزرگ طهرانی در الذریعه ج ۳ ص ۳۶۸ از او با لفظ «السید حسین بن حمدان الخصیبی» یاد می‌کند.^۳

حر عاملی نیز «حسین بن حمدان» را از بزرگان علمای امامیه می‌داند و می‌نویسد: «ومما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتابا قد صنّفها عظماء علماء الامامية، كثقة الاسلام الكليني، و رئيس المحدثين ابن بابويه، و... و الشهيد الثاني، و الحسين بن حمدان، و الحسن بن محمد بن جمهور...»^۴

یعنی: «و باز از نشانه‌های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب‌هایی مختص باین موضوع یا در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از

۱- أبهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد ج ۲ ص ۵۵۰

۲- معجم أحادیث المهدي ج ۴ ص ۲۲۸، الشيخ علی الكورانی العاملی - قم

۳- همچنین «آیت الله جعفر سبحانی» در بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص: ۴۱۲ - قم

۴- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، النص، ص: ۴۵؛ شیخ حر عاملی - ترجمه از احمد جنتی؛

هفتاد کتاب آن‌ها سابقاً ذکر شد؛ و این‌ها بزرگان علمای امامیه هستند، مانند: ثقة الاسلام کلینی، ابن بابویه رئیس اهل حدیث و... شهید ثانی، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور...»

و مجلسی نیز با وجود اینکه در جایی می‌گوید «علمای رجال او را قدح کرده‌اند» ولی در جایی او را از اعلام و از موثقین می‌داند؛ آنجا که می‌نویسد: «و کیف یشک مؤمن بحقیة الأئمة الأطهارع فیما تواتر عنهم فی قریب من مائتی حدیث صریح رواها نیف و أربعون من الثقات العظام و العلماء الأعلام فی أزید من خمسين من مؤلفاتهم كثقة الإسلام الكليني و الصدوق محمد بن بابويه و... و الشيخ الشهيد محمد بن مكي و الحسين بن حمدان و...»^۱

یعنی: «ولی کسی که ایمان بائمه اطهار دارد چگونه در مطلبی (رجعت) که قریب دوست روایت بطور تواتر از چهل و چند نفر از محدثین بزرگ و موثق و علمای اعلام در بیش از پنجاه کتاب آن‌ها نقل شده است، تردید می‌کند؟! علمایی مانند ثقة الاسلام کلینی، صدوق محمد بن بابویه، و... شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان و...»

و سید محسن امین کل نقدها را رد کرده چنانکه مرجع تقلید شیعه «جعفر سبحانی» از او اینچنین نقل می‌کند: «و فی أعیان الشیعة للعلامة السید محسن الأمين العاملي ترجمة للخصیبي مفادها امتداحه و الثناء علیه و كل ما نسب إليه من معاصريه و غیرهم لا أصل له و لا صحة و إنما كان طاهر السريرة و الجیب و صحیح العقيدة...»^۲

آیت الله جعفر سبحانی در مورد روایات این کتاب می‌نویسد: «کتاب الهدایة الکبری فی تاریخ النبی و الأئمة و معجزاتهم... و قد عدّ فی هذا الكتاب أسماء رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، و أسماء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، و أسماء فاطمة الزهراء... و

۱- بحار الأنوار مجلسی، ج ۵۳، ص ۱۲۲-۱۲۳، بیروت

۲- بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص: ۴۱۹-۴۲۰، جعفر سبحانی - قم

وفراً من كلامهم و شاهدهم و أبوابهم و الدلالة من كتاب الله عزّ و جلّ و الأخبار المروية المأثورة بالأسانيد الصحيحة، و فضل شيعتهم.»^۱

علی دوانی نیز او را از دانشمندان بزرگ شیعه می‌داند، آنجا که در مورد علی بن ابراهیم قمی می‌نویسد: «علی بن ابراهیم قمی از بزرگان علما و محدثین شیعه است... و هم جماعتی از دانشمندان بزرگ ما از شاگردان او می‌باشند مانند: حسین بن ابراهیم مکتب، حسین بن حمدان، علی بن بابویه...»^۲

و در پایان میرزا نوری طبرسی صاحب کتاب مستدرک وسائل بعد از نقل بعضی اقوال عجیب و غریب از کتاب وی، می‌نویسد: «نعم، کتاب الهدایة المنسوب إليه في غاية المتانة والإتقان، لم نر فيه ما ينافي المذهب، وقد نقل عنه وعن كتابه هذا، الأجلء من المحدثين: كالشيخ أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، والشيخ حسن بن سليمان الحلي في منتخب البصائر ورسالة الرجعة، وصاحب عيون المعجزات الذي ذكر جمع أنه السيد المرتضى، والمولى المجلسي، وصاحب العوالم وغيرهم، ورأيت بخط الفاضل الماهر الآغا محمد علي بن الوحيد البهبهاني فيما علقه على نقد الرجال ما هذا لفظه: (قال شيخنا المعاصر: إن الذي في كتاب الرجال إن الحسين بن حمدان الحضيبي كان فاسد المذهب، كذاباً، صاحب مقالة، ملعون لا يلتفت إليه، وظاهر لمن تدبر هذا الكتاب وهو الهداية إنه من أجلء الإمامية وثقاتهم، ولعل المذكور في كتب الرجال ليس هو هذا وإلا فالتوفيق بينهما غير ممكن - والله أعلم).»^۳

این بود دلایل ما، اما می‌توانید دلایل مفصلی را در این باره در مقاله «حجة الاسلام سید محمد نجفی یزدی» ببینید که در فصلنامه طلوع در شماره ۱۸ و ۱۹ (سال ۱۳۸۵)

۱- بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص: ۴۲۰، جعفر سبحانی - قم

۲- مهدی موعود (ترجمه ج ۵۳ - ۵۱ بحار الانوار)، پاورقی، ص: ۹۴۵، علی دوانی - تهران

۳- نفس الرحمن فی فضائل سلمان ص ۵۶۶، میرزا حسین النوری الطبرسی؛ موسسه آفاق؛ و الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه، ج ۱، ص: ۲۳۷ - ۲۳۸؛ محدث قمی

نشر داده شده و نویسنده در آن مقاله وثاقت «حسین بن حمدان» را از دید شیعه ثابت کرده و به منتقدین جواب گفته است!^۱

با این وجود می‌فهمیم که این روایت طبق «علم حدیث شیعه» صحیح است و چنانکه خواندید، جعفر سبحانی در مورد روایات این کتاب می‌نویسد: «و الأخبار المروية المأثورة بالأسانيد الصحيحة.»^۲ و اسناد روایات کتاب را بدون هیچ قید و شرطی صحیح می‌داند؛ به همین ترتیب ثابت می‌شود که این روایت را ائمه شیعه نقل کرده‌اند یا آن‌ها ساخته‌اند و متوجه نشدند که حضرت خدیجه در آن زمان زنده نبودند و همینطور حضرت علی هنوز پدر نشده بودند!!

خواننده گرامی! صبر کن!

قبل از اینکه من را به ناصبی گری متهم کنی و گمان کنی من با ائمه بزرگوار دشمن هستم، این سطور را بخوان تا دلیل جملات گذشته مرا بدانی.

اگر در جملات بالا طعنه‌ای متوجه ائمه بزرگوار شد از روی اجبار و الزام بود و گرنه من خاک پای آن بزرگان هم نیستم که بخواهم نسبت به آنان بی‌ادبی کنم.

سطور بالا عقیده شخصی من نبود بلکه لحظه‌ای خواستم نشان دهم که با نوشتن چند خط به چه راحتی می‌توان طرف را آزار داد، و خواستم نشان دهم که چه عمل زشت و قبیحی است و فاعل این فعل چه بی‌شرم و بی‌وجدان است.

۱- این مقاله در نقد مقاله «دکتر صفری» است که بر کتاب «الهدایة الکبری» ایراداتی وارد کرده و «جناب نجفی یزدی» نقدی مفصل با عنوان «اعجاز ائمه (ع) و روایات مربوط به آن (نقد مقاله «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الکبری»» بر آن نوشته‌اند که در فصلنامه تخصصی طلوع نشر داده شد.

۲- بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص: ۴۲۰، جعفر سبحانی - قم

یقیناً روایت بالا صحیح نیست و ائمه بزرگوار ناقل چنین خزعبلی نیستند، همینطور روایتی که قزوینی به آن استناد کرده و به وسیله آن به حضرت صدیق اکبر طعنه زده نیز دروغ محض است.

قزوینی: ابوبکر همراهی همیشه محزون

برای سبک مغری صاحب مقاله همین بس که او در نام مقاله ابوبکر را «همراه» می‌نامد ولی در متن مقاله همراهی او را انکار می‌کند و نزدیک به ۲۰ صفحه در این مورد مطلب می‌نگارد!!! مثل این است که یکی بیاید و بگوید: از من دروغ‌گوتر آدم روی زمین وجود ندارد بعد به او بگویند: راست می‌گویی؟ بعد بگوید: آیا تابه حال از من دروغی شنیده‌ای؟؟ یعنی سراسر تناقض؛ وقتی عنوان مقاله با متن مقاله چنین در تضاد باشد خود مقاله را خواهیم دید که چه سرزمین عجایی است!!!

اما کنایه «همیشه محزون» کسی نیست به این آخوند بگوید که، جناب؛ شخصی رو به تو کند و بگوید: حضری برویم به جنگ اژدهای هفت سر؟ اگر بگویی بله برویم، مرکب هم آماده کرده‌ام، برویم که فرزندانم هم در این راه برایمان توشه آماده کرده‌اند؛ مطمئناً اگر چنین شود، شخص منصف این نتیجه را می‌گیرد که بله! شخص همراه از شجاعترین مردم است، زیرا اگر غیر این بود باید وقتی که اسم اژدها را می‌شنید از ترس غش می‌کرد و یا به پیشنهاد دهنده می‌گفت: مگر دیوانه‌ام، مگر جانم را از سر راه آورده‌ام؟

بله! اگر ابوبکر صدیق چنین می‌گفت می‌توانستید به او کنایه بزنید، ولی او با کمال شجاعت و با کمال میل همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد. برای شخصی که پا در این راه نهاده دیگر جان مهم نیست اگر مهم بود همان ابتدای کار پا عقب می‌کشید، نه! نه اصلاً پا در این راه نمی‌نهاد، اصلاً روز اول دست از اسلام می‌کشید و بر این نمیشد که کل ثروتش را فدای اسلام کند، نه! اشتباه شد... اصلاً طرف اسلام هم نمی‌آمد!!! مثل جن که از بسم الله فراری است از نام اسلام هم فراری می‌شد!

نکته: با تأمل در سیاق آیه می‌فهمیم که سخت‌ترین شرایطی که خداوند، پیامبر خود را یاری رسانده است، سفر هجرت است. زیرا ذکر این مورد در مقابل حالتی است که مسلمانان از لحاظ عده و عده در بهترین شرایط خود بوده‌اند. در حالی که در سفر هجرت فقط دو نفر بودند: ﴿ثَانِي اَنْثَيْنِ﴾.

اکنون در این قسمت بر آنیم که شبهات آخوند شیعه را در مورد فضیلت بودن آیه غار برای یار غار جواب دهیم، اولین شبهه او چنین است:

قزوینی: ابوبکر توسط پیامبر به عنوان همراه انتخاب نشده بود

قزوینی می‌نویسد: «فخر رازی در چهارمین مسأله‌ای که در ذیل آیه مطرح می‌کند، در باره نحوه استفاده برتری و فضیلت ابوبکر از این آیه می‌نویسد:

مسأله چهارم: این آیه به چند صورت بر فضیلت ابوبکر دلالت می‌کند:

اول: رسول خدا (ص) هنگامی که از ترس کشته شدن توسط کفار به طرف غار رفت، اگر از باطن ابوبکر باخبر نبود که او از مؤمنان حقیقی راستگو و راستین است، هرگز او را به همراه خود نمی‌برد؛ زیرا اگر ظاهر ابوبکر با باطن ابوبکر تفاوت داشت، ترس آن را داشت که ابوبکر او را به دشمنانش نشان دهند و همچنین می‌ترسید که خود ابوبکر او را بکشد؛ اما وقتی رسول خدا او را در این زمان در کنار خود نگاه داشته، ثابت می‌کند که آن حضرت یقین داشته که باطن ابوبکر با ظاهر او یکسان بوده است.

دوم: بی‌تردید هجرت با اجازه خداوند صورت گرفته و در خدمت رسول خدا (ص) جماعتی از افراد مخلص بوده است که از نظر نسب به رسول خدا نزدیک‌تر از ابوبکر بوده‌اند؛ پس اگر همراهی ابوبکر در چنین موقعیت سخت و ترسناکی به دستور خداوند نبوده است، نباید رسول خدا او را به همراه خود می‌برد؛ بنابراین دادن چنین شرافتی به ابوبکر از جانب خداوند، دلالت بر مقام بلند ابوبکر در دین است.» انتهای سخن فخر

رازی قزوینی: «اثبات این دو ادعای فخررازی، در گرو اثبات مقدماتی است که به نظر می‌رسد هیچ یک از آنها تمام نباشد؛

اولاً: باید ثابت شود همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار، ابوبکر بوده نه شخص دیگری. روشن است که از خود آیه قرآن کریم چنین مطلبی هرگز ثابت نمی‌شود؛ چرا که در آیه غار، هیچ اسمی از ابوبکر برده نشده و صرفاً سخن از همراهی است که با رسول خدا در غار بوده است؛ اما این که آن همراه چه کسی است، باید به کمک روایات موجود در منابع تاریخی و روایی ثابت شود که آن‌هم با مشکلاتی مواجه است که ما به صورت مختصر بعد از نقل اصل روایات در منابع اهل سنت به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد: انس از ابوبکر نقل کرده است که گفت: هنگامی در غار بودم، به رسول خدا (ص) گفتم: اگر یکی از آن‌ها (کفار قریش) زیر پاهای خود را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت فرمود: چرا نگرانی در باره دو نفری که سومی آن دو، خداوند است.

این روایات ثابت می‌کند که ابوبکر به همراه رسول خدا در غار بوده است. صرف نظر از مشکلاتی که در سند آن و به ویژه در انس بن مالک که با امیر مؤمنان علیه السلام میانه خوشی نداشته^۱ وجود دارد، این روایت با روایت دیگری که بخاری در صحیح خود از عائشه نقل کرده است، در تعارض است:

بخاری در صحیح خود به نقل از عائشه می‌نویسد که وی تصریح کرده است که هیچ آیه‌ای در قرآن کریم در باره خاندان وی نازل نشده.....

جواب:

تا اینجا هیچ چیز جدیدی نگفته است و بحمد الله هر چه شبهه در مورد یار غار بودن حضرت صدیق بود قبل از این جواب داده شد، خصوصاً شبهه‌ای که شیعه عَلم کرده و

۱- در این مورد، در بحث‌های آتی سخن خواهیم گفت.

می‌گوید: «عائشه تصریح کرده که هیچ آیه‌ای در باره خاندان ما نازل نشده» که قبل از این مفصلاً به آن جواب داده شد.

اما دقت کردید که وی چه متناقض سخن می‌گوید؟ نام مقاله را اینگونه انتخاب می‌کند: «ابوبکر همراهی همیشه محزون» و الان می‌گوید: «باید ثابت شود که ابوبکر یار غار بوده نه کس دیگری!!!»

نکته جالب: قزوینی در این مقاله بسیار تلاش کرده که یار غار بودن حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه را نفی کند ولی جالب اینجاست که او جانشینی برای حضرت صدیق معرفی نکرده!! یعنی وقتی می‌گوید ابوبکر یار غار نیست، مانند «نجاح» نمی‌گوید که یار غار «ابن اریقط» بوده است؛ و مطمئناً قزوینی نیز تئوری نجاح را بسیار احمقانه دانسته که نخواستہ راه نجاح را برود!

قزوینی بعد از این شبهه که قبلاً جوابش گذشت، شبهه دیگری را می‌آورد با عنوان: «ابوبکر قبل از رسول خدا، به قبا رسیده بود» که به این شبهه نیز مفصلاً جواب گفتیم. و همچنین شبهه‌ای با عنوان: «رسول خدا به تنهایی هجرت کرده است» که به این شبهه ناپخته نیز جواب گفتیم و همچنین به ماجرای «خیمه ام معبد» اشاره کرده و حضور ابوبکر صدیق را منکر شده که به این شبهه نیز قبلاً پاسخ گفتیم، پس با این وجود ثابت کرده‌ایم که حضرت صدیق اکبر همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این سفر بوده است، گذشته از آنکه ائمه شیعه یار غار بودن ابوبکر را قبول داشته‌اند و شیعه باید حواسش باشد که انکار قول معصوم! مساوی است با کفر و جناب قزوینی که یار غار بودن ابوبکر را قبول ندارد به صورت مستقیم قول ائمه خود را رد می‌کند و نمی‌داند که این کارش چه پیامدی دارد!

علمای شیعه: بی‌تردید ابوبکر یار غار بوده است

در این بخش، از بعضی از علمای شیعه که یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق را قطعی و مسلم می‌دانند یاد می‌کنیم!

- ۱- شیخ مفید می نویسد: «أما خروج أبي بكر مع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فغير مدفوع، وكونه في الغار معه غير مجحود، واستحقاق اسم الصحبة معروف»^۱
- یعنی: «اما خارج شدن ابوبکر همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم غیر قابل رد و بودنش همراه رسول خدا در غار نیز غیر قابل انکار است، و همچنین مستحق بودن ابوبکر به اسم صاحب معروف است.»
- ۲- مرجع تقلید شیعه «آیه الله جعفر سبحانی» می نویسد: «ان ما هو مسلم به هو أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْضَى هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ لَيْلَةَ الْهَجْرَةِ وَلَيْتَيْنِ آخِرِينَ بَعْدَهَا فِي غَارِ ثَوْرٍ الَّذِي يَقَعُ فِي جَنُوبِ مَكَّةَ فِي النَّقْطَةِ الْمُحَازِيَةِ لِلْمَدِينَةِ الْمُنُورَةِ...»^۲
- یعنی: «آنچه مسلم است اینست که پیامبر شب هجرت را با «ابو بکر» در غار «ثور» که در جنوب مکه (نقطهء مقابل مدینه) است بسر برده است...»^۳
- ۳- ابو الفتوح رازی در روض الجنان: «و خلاف نیست که آن دو کس که در غار بودند: رسول بود- صلی الله علیه و آله- و ابو بکر»^۴
- ۴- علامه طباطبایی صاحب المیزان: «و المراد بصاحبه هو أبو بكر للنقل القطعي...»^۵
- یعنی: «و مقصود از «صاحب- همراه» او بنا بر نقل قطعی ابو بکر است.»^۶

۱- تفسیر القرآن المجید، ص: ۲۵۱، شیخ مفید - قم؛ الإفصاح فی الإمامة، ص: ۱۸۵، شیخ مفید - قم
 ۲- سید المرسلین (ترجمه فروع ابدیت به عربی)، ج ۱، ص: ۵۹۱، جعفر سبحانی، مترجم: جعفر الهادی - قم، ط ۳؛ و رسائل و مقالات (عربی)، ج ۶، ص: ۳۵۳، جعفر سبحانی - قم، ط ۲
 ۳- فروع ابدیت، ص: ۴۱۱، جعفر سبحانی - قم؛ و مجله «درس های از مکتب اسلام» آذر ماه ۱۳۴۲ ش (سال پنجم) شماره ۳ ص ۳۳، عنوان مقاله: نکات جالبی از تاریخ اسلام، سرگذشت هجرت، جعفر سبحانی

۴- روض الجنان (تفسیر ابوالفتوح)، ج ۹، ص: ۲۵۱ - مشهد

۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۲۷۹، سید محمد حسین طباطبایی؛ قم، ط ۵

۶- ترجمه المیزان، ج ۹، ص: ۳۷۴

۵- سید علی اکبر قرشی: «ثَانِيَّ اَثْنَيْنِ يَعْنِي دَوْمٌ دُو نَفَرٍ بُوَدُ وَ كَسٌ دِيْغَرِي نَدَاشْت، مراد از «صاحب» ابو بکر است که خبر قطعی آن را ثابت می‌کند.»^۱

و در جایی دیگر می‌نویسد: «ناگفته نماند: آیه صریح است در اینکه آنحضرت رفیقی در غار داشته است. و بتصریح همه او ابو بکر بود.»^۲

فایده: یار غار بودن ابوبکر صدیق چنان مسلم است که احدی آن را نفی و انکار نمی‌کند و احدی در این باره اختلاف ندارد و همچنین نقل قطعی آن را ثابت می‌کند و همه بر یار غار بودن ابوبکر صدیق تصریح کرده‌اند. (مختصر سخنان این ۵ عالم شیعی)

قزوینی: همراهی ابوبکر، با دستور یا اجازه رسول خدا (ص) نبوده است

ثانیاً: همان طور که فخررازی گفته است، بی‌تردید هجرت به دستور خداوند صورت گرفته است و حتی تمامی کارهای رسول خدا به دستور خداوند است؛ اما باید ثابت شود که همراهی ابوبکر نیز به دستور رسول خدا بوده است و آن حضرت به خاطر مصالحی مجبور به بردن ابوبکر نشده است؛ در حالی که طبق مدارک موجود در منابع اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدا به تنهایی به طرف غار رفته بوده و ابوبکر بعد از با خبر شدن از حرکت رسول خدا به دنبال آن حضرت راه افتاد و رسول خدا نیز به خاطر این که ابوبکر زیر شکنجه قریش جای آن حضرت را نشان ندهد، ابوبکر را به همراه خود برده است.

جواب:

دقت کنید به آن قسمت از نوشته قزوینی که می‌گوید: «رسول خدا نیز به خاطر این که ابوبکر زیر شکنجه قریش جای آن حضرت را نشان ندهد، ابوبکر را به همراه خود برده است» این ادعای او ریشه در همان روایت کذایی دارد که می‌گوید: خدیجه در وقت

۱- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ص: ۲۳۷

۲- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۲۹، سید علی اکبر قرشی؛ اسلامیه - تهران، ط ۵

هجرت زنده بود و علی در آن زمان ابا الحسن بود!!!! اما خواهیم دید که قزوینی برای این ادعای خود هیچ سندی ارائه نمی‌دهد و این نشان ضعف او و بی‌پایه بودن ادعای اوست. اما اینکه می‌گوید: «ابوبکر بعد از اینکه پیامبر از مکه خارج شد به دنبال او به راه افتاد» سؤال اینجاست که ابوبکر از کجا فهمید که پیامبر صلی الله علیه وسلم به کدام طرف رفته‌اند؟ به سمت شمال (= مدینه) یا جنوب غرب (= یمن)؛ و چگونه است که مشرکین نفهمیدند؟ نوشته‌های قزوینی را دنبال می‌کنیم به این امید که جواب این سوال‌ها را پیدا کنیم.

قزوینی: آیه شهادت می‌دهد که رسول خدا به تنهایی خارج شده است

قزوینی: «از آیه قرآن کریم نیز استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام خروج از مکه تنها بوده و در غار «ثانی اثنین» شده است؛ چرا که خداوند در آیه غار می‌فرماید:

﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾

آن هنگام که کافران او را از مکه بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت) در آن هنگام که آن دو در غار بودند.

علامه شهاب الدین آلوسی از مفسران شهیر اهل سنت در ذیل این آیه می‌نویسد:

«إِلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا) من مكة وإسناد الإخراج إليهم إسناد

إلى السبب البعيد فإن الله تعالى أذن له عليه الصلاة والسلام بالخروج حين كان منهم ما كان

فخرج صلي الله تعالى عليه وسلم بنفسه».

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد، آن هنگام که کافران او را از مکه بیرون کردند، اسناد اخراج به قریشیان، اسناد به سبب بعید است؛ زیرا خداوند به آن حضرت اجازه خروج داد در آن هنگام که اوضاع به این صورت درآمد، رسول خدا خودش (یا به تنهایی) از مکه خارج شد.»

اگر ابوبکر در زمان خروج از مکه به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، باید «اخرج» به صورت تثنیه می‌آمد نه به صورت مفرد؛ همان طور که در زمان حضور در غار، ضمیر به صورت تثنیه آمده است ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾.

اگر ادعا شود که مقصود از اخراج در این آیه، آن است که کفار به آن حضرت فشار فراوانی وارد کردند، تا آن حضرت از مکه بیرون رود، می‌گوییم این مطلب در مورد همه صحابه مشترک است؛ زیرا تمام مسلمانان در آن زمان تحت فشار کفار بوده و به خاطر خطراتی که از جانب آنها تهدیدشان می‌کرد مجبور به خروج شدند؛ پس هر کس که از مکه هجرت می‌کرد، در واقع توسط مشرکان اخراج شده بود؛ خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۝۸﴾ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝۹﴾ [الممتحنة: ۸-۹].

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون‌راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

جواب:

اتفاقاً بر عکس، آیه شهادت می‌دهد که دو نفر با هم از مکه خارج شدند و سفسطه

شما ﴿هَبَاءٌ مَّنْثُورًا ۝۱۳﴾ خواهد شد. ان شاء الله

در مورد سخن آلوسی، سخن او کاملاً واضح است وقتی ایشان می‌فرمایند: «فخرج صلی الله تعالی علیه وسلم بنفسه» به این معناست که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شخصاً خارج شدند. نه اینکه به تنهایی خارج شدند!!!

هر کس که نقل قزوینی و ترجمه او را بخواند گمان می‌برد که علامه آلوسی با قزوینی هم عقیده است در صورتی که چنین نیست و علامه آلوسی می‌نویسند: «وَأَذْنُ لَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي الْهَجْرَةِ فَخَرَجَ مَعَ صَاحِبِهِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ إِلَى الْغَارِ»^۱

اما اینکه می‌گوید: «اگر ادعا شود که مقصود از اخراج در این آیه، آن است که کفار به آن حضرت فشار فراوانی وارد کردند، تا آن حضرت از مکه بیرون رود، می‌گوییم این مطلب در مورد همه صحابه مشترک است»

سفسطه او در این جملات است؛ زیرا خود او هم می‌داند که منظور ما از اینکه می‌گوئیم پیامبر را مجبور به هجرت کردند چیست ولی به روی خودش هم نمی‌آورد... منظور ما این است:

قریشیان بر مسلمانان حاضر در مکه بسیار سخت می‌گرفتند و بر آنان فشار می‌آوردند به حدی که آنان مجبور به هجرت شدند، اما با این وجود حضرت نبی اکرم و صدیق اکبر و حضرت علی و چندی از مسلمانان در مکه مانده بودند، چرا؟؟ مگر بر آنها فشار نمی‌آوردند؟ چرا آنها هجرت را به تأخیر انداختند و همان موقع هجرت نکردند؟ چرا در آنشب خاص هجرت کردند؟ چرا یک روز دیگر صبر نکردند؟

دلیلش را همه می‌دانیم، دلیل آن است که قریشیان خانه نبی اکرم را محاصره کردند و خواستند ایشان را به قتل برسانند پس چاره ای جز هجرت باقی نمانده بود، آنان با هم گرد آمده بودند که پیامبر را بکشند، پس به نوعی پیامبر را مجبور کردند که هجرت کند و خارج شود.

۱- تفسیر روح المعانی آلوسی ذیل آیه ۳۰ سوره بقره

همین سخن ما را مرجع تقلید شیعه، جناب «مکارم شیرازی» به شیوه‌ای دیگر بیان کرده است.

ایشان در کتاب تفسیرشان می‌نویسند: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِالطَّبَعِ فَأَيُّهُمْ لَمْ يَرِيدُوا إِخْرَاجَهُ بَلْ أَرَادُوا قَتْلَهُ، لَكِنْ لَمَّا كَانَتْ نَتِيجَةُ الْمُؤَامَرَةِ خُرُوجَ النَّبِيِّ مِنْ مَكَّةَ فَرَارًا مِنْهُمْ، فَقَدْ نَسَبَتِ الْآيَةُ إِخْرَاجَهُ إِلَيْهِمْ»^۱

یعنی: «﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ البته قصد کفار بیرون کردن او از «مکه» نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر ص از مکه شد این نسبت به آن‌ها داده شده است.»^۲

اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه همان شب مجبور به هجرت نبود، می‌توانست در مکه بماند، چونکه کسی قصد جان او را نکرده بود که اجباراً هجرت کنند؛ بگذارید این مثال را مطرح کنم.

عده‌ای را در یک محیط بسته که فقط یک راه خروج دارد (=مکه) در نظر بگیرید، اشخاصی نیز در این محیط هستند که دست‌هایشان بسته است (=مسلمانان) و افراد دیگری نیز هستند که چماق بدست در این محیط حاضرند (=قریشیان) از بین آن عده دست بسته، گروهی از محیط خارج می‌شوند و از خطر می‌جهد (=هجرت می‌کنند)، اما دو نفر می‌مانند، آن عده که چماق بدست داشتند؛ چماق‌ها را انداخته و شمشیر می‌کشند! شمشیرها را کشیده و به سمت یکی از آن دو نفر (=نبی اکرم) می‌روند؛ شخص تهدید شده چاره را در این می‌بیند که از این محیط خارج شود و همینکار را هم می‌کند (=هجرت)؛ اما می‌ماند یک نفر دیگر (ابوبکر صدیق)؛ معامله تهدید کنندگان با این

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۶، ص: ۵۷، مکارم شیرازی؛ مدرسه امام علی بن ابی طالب مکان - قم، ط ۱

۲- تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۱۹-۴۲۰، مکارم شیرازی؛ دارالکتب الإسلامیة - تهران، ط ۱

شخص معامله چماق است و بدن، نه معامله شمشیر و جان؛ پس آن نفر باقی مانده می‌تواند بماند و تحمل کند و می‌تواند خارج شود و به دوستان ملحق شود، اجباری در کار نیست»

مختصر بگویم: اصحاب اگر می‌خواستند می‌توانستند در مکه بمانند و زندگی کنند منتهی زندگی با محنت چنانکه ۱۳ سال به همین طریق زندگی کردند؛ اما پیامبر اکرم بعد از آن شب دیگر نمی‌توانستند در مکه بماند و به اجبار هجرت کردند. اما بر گردیم به ابتدای سخن و متن آیه؛ گفته شد که از متن آیه استفاده می‌شود که خروج نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق به اتفاق بود و آن دو به اتفاق از مکه خارج شده‌اند، به این دلیل:

آیه می‌فرماید: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَثْنَيْنِ...» یعنی: وقتی که او را بیرون کردند او دومین دو نفر بود» شاید بگوئید ثانی اثنین مربوط ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ است، (که بی‌اشکال است که مربوط به هر دو زمان باشد) اما می‌بینیم که مفسرین شیعه و سنی خلاف این را گفته‌اند و سخن ما را تأیید کرده‌اند؛ بخوانید:

۱- ملا فتح الله کاشانی در این باره می‌نویسد: ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ وقتی که بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حقتعالی او را دستوری خروج داد و اسناد اخراج بکفار باعتبار قصد ایشان بود بآن و جزاء الا تنصروه محذوفست که ان فسینصره الله است چنانچه باین مترجم شده و اقامه آنچه دالست بر آن در مقام آن و قوله ثانی اثنین حالست از ضمیر أَخْرَجَهُ یعنی اخراج رسول کردند در حالتی که دویم دو بود یعنی با او نبود مگر یک کس که آن ابو بکر است و قوله إِذْ هُمَا بدل ثانی است یا ظرف ثانی اثنین یعنی

- نصرت داد پیغمبر را وقتی که او و ابو بکر فی الغار در غار بودند و یا رسول دوم دو بود در وقتی که هر دو در غار ثور بودند.^۱
- از قول او فهمیدیم که آیه ثابت می‌کند که زمانی که پیامبر از مکه خارج می‌شدند شخصی همراه او بود و همان شخص هم در غار با او بود! و آن شخص نیز حضرت صدیق اکبر بود.
- ۲- کاشفی سبزواری می‌نویسد: «آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد در حالتیکه دوم دو تن بودند و نصرت داد بوقتیکه بودند هر دو در غار ثور»^۲
- ۳- ابن ادریس حلی: «قوله تعالى «ثاني اثنين» مجرد الاخبار أن النبي خرج و معه غيره»^۳
- ۴- شیخ محمد جواد نجفی خمینی: «از جمله مواردی که خدای توانا پیامبر خود را نصرت داد هنگامی بود که افراد کافر آن حضرت را در حالی که یکی از دو نفر بود از مکه معظمه خارج نمودند...»^۴

۱- تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۴، ص: ۲۷۰، ملا فتح الله کاشانی (م ۹۸۸ق)؛ همینطور در تفسیر زبده التفاسیر نوشته فتح الله کاشانی با این متن: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ حَال كونه أحد اثنين، أي: لم يكن معه إلا رجل واحد- وهو أبو بكر- فلن يخذله من بعد...» زبده التفاسیر، ج ۳، ص: ۱۱۳- قم

۲- تفسیر مواهب علیه (تفسیر حسینی) ج ۲ ص ۶۱، ذیل آیه ۴۰ توبه، حسین بن علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ق)؛ سازمان چاپ و انتشارات اقبال - تهران

۳- المنتخب من تفسیر التبیان، ج ۱، ص: ۳۷۴، ابن ادریس حلی (م ۵۹۸ق)؛ کتابخانه آیت الله مرعشی - قم، ۱۴۰۹ ق، ط ۱

۴- تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر) ج ۶، ص ۲۸۰، محمد جواد نجفی خمینی (م ۱۴۱۹ق)؛ انتشارات اسلامیة - تهران، ط ۱

- ۵- شریف لاهیجی می‌نویسد: «﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ وقتی که قصد بیرون کردن او کردند ناگرویدگان ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ در حالتی که آن حضرت یکی از جمله دو کس بود که سومی همراه ایشان نبود ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ وقتیکه او مصاحبش ابوبکر در غار جبل ثور بودند ﴿إِذْ يَقُولُ﴾ چون گفت پیغمبر...»^۱
- ۶- سید بلاغی می‌نویسد: «آنگاه که کافران او را (در اثر توطئه و تهیه وسائل ترور از مکه) بیرون راندند در حالیکه دومین دو کس بود»^۲
- ۷- آیت الله طیب: «اگر شما پیغمبر را یاری نکردید پس بتحقیق خداوند او را یاری فرمود زمانی که خارج کردند او را کسانی که کافر بودند دو بدو زمانی که این دو در غار بودند.»^۳
- ۸- شیخ حسین بن حسن جرجانی: «وی را یاری کرد در شب غار چون کافران وی را از مکه بیرون کردند و قصد کشتن او کردند او بیرون شد از مکه و دوّم دو تن بود یعنی دوّم صاحب خود بود و آن ابو بکر بود...»^۴
- ۹- مکارم شیرازی می‌نویسد: «آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر همراه او بیش نبود) در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همسفر خود می‌گفت غم مخور خدا با ماست!»^۵

۱- تفسیر شریف لاهیجی ج ۲ ص ۲۶۶، بهاء الدین محمد شیخعلی الشریف اللاهیجی (م ۱۰۸۸ق)؛
موسسه مطبوعات علمی - تهران، ۱۳۶۳ش

۲- حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر (تفسیر بلاغی)، ج ۳، ص: ۹۹ به بعد ذیل آیه ۴۰ توبه، سید عبد
الحجت بلاغی (م قرن ۱۴)؛ انتشارات حکمت - قم، ۱۳۸۶ ق

۳- أطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۲۱، سید عبدالحسین طیب (م قرن ۱۴) - تهران

۴- جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر)، ج ۴، ص: ۷۳، حسین بن حسن ابو المحاسن جرجانی
(م اواخر قرن ۹)؛ انتشارات دانشگاه تهران - تهران، ط ۱

۵- تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۱۸، مکارم شیرازی؛ دار الکتب الإسلامية - تهران، ۱۳۷۴ ش، ط ۱

و می‌نویسد: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» البته قصد کفار بیرون کردن او از «مکه» نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر ص از مکه شد این نسبت به آن‌ها داده شده است. سپس می‌گوید: «این در حالی بود که او دومین نفر بود» «ثَانِي أُنْتَيْنِ» اشاره به اینکه جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پر خطر نشان می‌دهد و همسفر او ابو بکر بود. «به هنگامی که دو نفر به غار، یعنی «غار ثور» پناه بردند» «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»^۱

۱- ابراهیم عاملی سخن فخر رازی را تأییداً آورده و نوشته: «ثَانِي أُنْتَيْنِ» امام فخر: کلمه‌ی ثانی منصوب است، چون حال است و معنی این است: او را بیرون کردند به صورت دوومی دو نفر، و هر دو نفر که با هم هستند، یک نفرشان دوومی آن دیگری است.»^۲

و در ترجمه آیه می‌نویسد: «اگر شما یاری پیغمبر نکنید البته خدا او را یاری کند [چنانکه او را یاری کرد] آنگاه که کافران برونش کردند به این گونه که او دومین از دو نفر فراری بود [چون ز یارانش یکی با او بود] و هر دو در غار [پنهان] شدند و با آن دوست خود گفت...»^۳

تا به اینجا از ده نفر از بزرگان مفسرین شیعه نقل شد که آیه را برخلاف قزوینی تفسیر کرده‌اند و سخن ما را که می‌گوئیم آیه ثابت می‌کند که آن دو با هم خارج شدند تأیید می‌کنند!

۱- تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۱۹-۴۲۰؛ و همچنین در ترجمه عربی همین تفسیر با عنوان «الأمثل فی

تفسیر کتاب الله المنزل»، ج ۶، ص: ۵۷؛ مدرسه امام علی بن ابی طالب - قم، ۱۴۲۱ ق، ط ۱

۲- تفسیر عاملی، ج ۴، ص: ۴۰۰، ابراهیم عاملی (م ۱۳۴۷ش)؛ انتشارات صدوق - تهران

۳- تفسیر عاملی، ج ۴، ص: ۳۹۸

اما این ده نفر فقط نمونه ای بود برای رسوا کردن قزوینی و ما برای اینکه جایی برای ایراد باقی نگذاریم از چند نفر از علمای شیعه که قرآن را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند نیز نقل قول می‌کنیم تا حجت تمام شود.

۱- الهی قمشه‌ای: «اگر شما او را (یعنی رسول خدا را) یاری نکنید البته خداوند او را یاری کرد هنگامی که کافران او را که یکی از دو تن بود (از مکه) بیرون کردند...»^۱

۲- حجة الاسلام حسین انصاریان: «اگر پیامبر را یاری ندهید، یقیناً خدا او را یاری می‌دهد چنان که او را یاری داد هنگامی که کافران از مکه بیرونش کردند در حالی که یکی از دو تن بود، آن زمان هر دو در غار [ثور نزدیک مکه] بودند، همان زمانی که به همراهش گفت...»^۲

۳- ابو الفضل بهرام پور: «اگر او را یاری نکنید، البته خدا یاریش کرد، آن دم که کافران او را [از مکه] بیرون کردند [که یک همراه بیشتر نداشت و او] دومین دو نفر بود، آن‌گاه که آن‌ها در غار بودند، وقتی به همراه خود [ابو بکر] می‌گفت...»^۳

۴- دکتر علی اصغر حلبی: «اگر او را یاری نکنید به یقین خدا او را نصرت دهد. آن‌گاه که کافران او را [از مکه] بیرون کردند [او] دومین دو تن بود، در حالی که آن دو در غار بودند و [او] به یار خویش می‌گفت...»^۴

۵- زین العابدین رهنما: «اگر او را یاری نکنید به یقین خدا او را نصرت دهد. آن‌گاه که کافران او را [از مکه] بیرون کردند (او) دومین دو تن بود، در حالی که آن دو در غار بودند و (او) به یار خویش می‌گفت...»^۱

۱- ترجمه قرآن از الهی قمشه‌ای، ص: ۱۹۳_قم

۲- ترجمه قرآن از انصاریان، ص: ۱۹۳_قم

۳- ترجمه قرآن از ابو الفضل بهرام پور، ص: ۱۹۳_قم

۴- ترجمه قرآن از حلبی، ص: ۱۹۳_تهران

- ۶- حاج شیخ رضا سراج: «اگر یاری نکنید پیغمبر را حقا که یاریش کرد خدا آنگاه که قصد بیرون کردنش کردند (از مکه) آنانکه کافر شدند در حالیکه آن بزرگوار دومین دو تن بود آنگاه که هر دو در غار (ثور) بودند...»^۲
- ۷- مهندس علی اکبر طاهری قزوینی: «اگر شما پیامبر را یاری نکنید [خدا متوجه اوست]، بدان هنگام که انکار ورزان [از مکه] اخراجش کردند، در حالی که [فقط] دو نفر بودند، خدا یاریاش کرد وقتی که در غار [ثور مخفی] بودند، به معاشر خود [ابو بکر] می گفت...»^۳
- ۸- احمد کاویانپور: «اگر شما پیامبر را یاری نکنید، خدا او را یاری خواهد کرد (همانگونه که در سخت ترین ساعات او را تنها نگذاشت) هنگامی که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، او دومین نفر بود (و بیش از یک نفر همراهش نبود) در آن هنگام که آن دو نفر در غار (مخفی) بودند...»^۴
- ۹- حاج عبدالمجید صادق نوبری: «اگر شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک نکنید حقیقتا خداوند تعالی به او کمک نمود آن زمان که کفار او را از مکه خارج نمودند یکی از دو نفر بود (یکی خودش و دیگری ابو بکر) آن زمان که هر دو در غار بودند، آن زمان که ابو بکر را خوف گرفته بود...»^۵
- ۱۰- سید علی نقی فیض الاسلام: «اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را (برای رفتن بجنگ تبوک) یاری نکنید، پس (نمی توانید باو زیانی رسانید، چنان که در گذشته

۱- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲، ص: ۹۱-تهران

۲- ترجمه سراج، ص: ۱۹۳-تهران

۳- ترجمه طاهری، ص: ۱۹۳-تهران

۴- ترجمه کاویانپور، ص: ۱۹۳-تهران

۵- ترجمه و تفسیر نوبری، ج ۱، ص: ۱۶۵، عبدالمجید صادق نوبری؛ سازمان چاپ و انتشارات اقبال-

تهران، ۱۳۹۶، ق، ط ۱

کمی یار و یاور بآن حضرت زیان نرسانید، و) خدا او را یاری کرد هنگامی (در شب اوّل ماه ربیع الاوّل سال سیزدهم از بعثت) که کفّار و ناگرویدگان (بخدا و رسول) آن بزرگوار را (از مکه) بیرون کردند (خواستند بیرون کنند، پس آن حضرت امیر المؤمنین «صلوات الله علیه» را در جای خود خواباند و در همان شب با ابو بکر بسوی ثور «نام کوهی است در مکه» رفتند) در حالی که آن حضرت دوّمی از دو بود (کسی با او جز ابو بکر نبود) آن گاه که هر دو در غار و شکاف (ثور) بودند...^۱

سید غلامرضا سعیدی^۲ می نویسد: «اگر شما او را یاری نکنید؛ خدا کمکش خواهد کرد و هنگامی که کفار این دو نفر مهاجر را از میان خودشان بیرون راندند و قتیکه درون غار پنهان شده بودند؛ پیغمبر بابو بکر فرمود: نگران نباش زیرا خدا با ماست.»^۳

پس ثابت شد که از متن آیه فهمیده می شود که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق علیه الصلاه والسلام هر دو با هم از مکه خارج شده اند و به این طریق می فهمیم که حضرت نبی اکرم و ابوبکر صدیق در داخل مکه از مکانی مشخص به اتفاق همدیگر حرکت کرده اند و این یعنی تأیید نقل مؤرخین بزرگ اسلامی که معتقدند پیامبر اکرم و ابوبکر صدیق، از خانه حضرت ابوبکر صدیق حرکت کردند و به سوی غار شتافتند.

جالب اینجاست که قزوینی در همین مقاله خود گاه چنان مرتکب تناقض گویی می شود که حد ندارد! خود او قولی را از شیخ طوسی خودشان نقل کرده که علیه اوست، قزوینی می نویسد: «شیخ طوسی در این باره می فرماید:

۱- ترجمه و تفسیر فیض الاسلام، ج ۱، ص: ۳۷۰ - تهران

۲- پدر زن «علامه سید جعفر شهیدی» از بزرگان شیعه

۳- به نقل از «مجله جهان دانش» فروردین ۱۳۳۹، شماره ۱ ص ۱۷۹ - ۱۸۰، عنوان مقاله: «مبدأ تاریخ

هجری» سید غلامرضا سعیدی

«ولیس فی الآیة ما يدل علی تفضیل ابي بکر، لان قوله «ثاني اثنتين» مجرد الاخبار أن النبي صلی الله علیه وآله خرج ومعه غيره»^۱

یعنی: «در این آیه چیزی وجود ندارد که دلالت بر برتری ابوبکر داشته باشد؛ زیرا «ثانی اثنتين» تنها از مطلب گزارش می‌دهد که رسول خدا در حالی از مکه خارج شد که شخص دیگری همراه او بوده است»

دقت کردید؟ او که می‌گفت: پیامبر به تنهایی از شهر خارج شده و ابوبکر خارج از شهر با پیامبر همراه شده، حال چه شد که به قولی از علمای خودشان متمسک می‌شود که اعلام می‌کند ابوبکر همراه پیامبر از مکه خارج شد؟! واقعاً که دروغگو کم حافظه است و واقعاً که چوب خدا صدا ندارد.

با این وجود دیگر لازم نیست به دیگر شبهات قزوینی حول همراه بودن ابوبکر صدیق از داخل مکه با نبی اکرم جوابی بنویسیم؛ اما برای اینکه بهانه‌ای باقی نماند به آن شبهات نیز می‌پردازیم.

قزوینی: حرکت ابوبکر بعد از خروج رسول خدا (ص) از مکه

در بحث قبلی ثابت کردیم که ابوبکر همراه پیامبر اکرم از مکه خارج شده‌اند و این از آیه اخذ میشود اما باز هم ببینیم که قزوینی برای رد کردن آیه قرآن به چه ریسمانی چنگ می‌زند؛ وی می‌نویسد:

«احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و مسند خود و طبرانی در المعجم الکبیر و...

می‌نویسند:

«عمرو بن میمون می‌گوید:.... عبد الله بن عباس در حالی که لباسش را تکان می‌داد تا غبارش فروریزد آمد و گفت: اف و تف بر آنان، به مردی دشنام می‌دهند و از او عیب‌جویی می‌کنند که ده ویژگی برای اوست.

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۲۲۲، طوسی؛ مکتب الإعلام الإسلامی، ط ۱

[شش]- علی [علیه السلام] لباس رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را بر تن کرد و به جای ایشان خوابید. مشرکان همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را ناسزا می گفتند، به ناسزاگویی پرداختند به گمان این که وی پیامبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم است. ابو بکر رسید و گفت: ای پیامبر خدا. علی [علیه السلام] به وی گفت: پیامبر به طرف چاه میمون رفته اند. ابو بکر راه چاه میمون را در پیش گرفت و با حضرت به درون غار شد، مشرکان نیز همچنان به ناسزاگویی خود ادامه می دادند. ابن عباس گفت: کفار قریش علی (علیه السلام) را با سنگ می زدند؛ همان طوری که رسول خدا را می زدند؛ در حالی که علی (ع) از درد به خود می پیچید، سرش را در لباسش پنهان کرده بود و تا صبح سرش را بیرون نیاورد....

حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید:

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم به این صورت نقل نکرده اند. ذهبی نیز در تلخیص المستدرک بعد از نقل این روایت گفته: صحیح.

حافظ ابوبکر هیشمی نیز بعد از این روایت می گوید:

این روایت را احمد و طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط به صورت خلاصه نقل کرده اند، راویان احمد همگی راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از ابی بلج فزاری که او نیز مورد اعتماد است.

همچنین ابن ابی حاتم می نویسد:

عمرو بن میمون از ابن عباس نقل کرده است که «علی با جان خودش (رضایت خداوند را) خرید، بر بستر رسول خدا خوابید؛ در حالی که مشرکان قریش او را با سنگ می زدند. پس ابوبکر آمد و گفت: ای رسول خدا! او خیال می کرد که او رسول خدا است. علی (علیه السلام) گفت: من پیامبر خدا نیستم، رسول خدا را در منطقه چاه میمونه می توانی پیدا کنی. پس ابوبکر با رسول خدا داخل غار شد. مشرکان قریش رسول خدا را

با سنگ می‌زدند؛ ولی آن حضرت از درد به خود نمی‌پیچید؛ ولی علی از درد به خود می‌پیچید....»

جواب:

قزوینی ادعا می‌کند که این روایت صحیح السند است، ما فعلاً در مورد سند روایت سخنی نمی‌گوییم و فرض را بر این می‌گیریم که واقعه، واقعاً چنین بوده که در این روایت آمده است.

اما این روایت از چند جهت دامن قزوینی را می‌گیرد و قزوینی مصداق همان ضرب المثلی می‌شود که می‌گوید: «دیوانه سنگی را که دور افتاده، بلند کرده بر سر خود می‌کوبد» این روایت نیز چنین حالتی دارد و به جای اینکه به نفع قزوینی باشد کاملاً بر علیه اوست؛ به این دلیل:

در این روایت آمده که وقتی حضرت ابوبکر صدیق وارد خانه شد و سیدنا علی را با نبی اکرم اشتباه گرفت؛ علی بلافاصله و بدون هیچ سخن و هیچ توضیحی به ابوبکر گفت: «پیامبر به طرف چاه میمون رفته اند» یا در روایت ابو حاتم رازی حضرت علی به سیدنا ابوبکر گفت: «پیامبر را در بئر میمون بیاب^۱» به این معنی که حضرت علی بدون اینکه حضرت ابوبکر چیزی پرسد یا درخواستی بکند جای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را به وی گفتند و عملاً گفتند که به آنجا برو و در آنجا او را بیاب؛ ولی در تئوری مذهب «ملای قزلباش» ابوبکر دشمن اسلام و دشمن پیامبر اسلام است و اگر ابوجهل و ابولهب مانند افعی هستند ابوبکر صدیق نزد آنها مانند اژدهای هفت سر است!

سؤال این است که چرا حضرت علی بدون هیچ جبر و فشاری جای رسول خدا را فاش کرد؟ چرا به این دشمن اسلام اطلاعات داد؟ مگر پیامبر او را مأمور نکرده بود که

۱- متن روایت چنین است: «ادرك نبي الله بيئر ميمون» یعنی: «نبی اکرم را در بئر میمون بیاب» ولی قزوینی اینگونه ترجمه کرده: «رسول خدا را در منطقه چاه میمونه می‌توانی پیدا کنی» که بسیار متفاوت است.

جایش را به کسی نگوید؟ چرا به کسی که از ابولهب هم بدتر بود جای رسول خدا را لو داد؟

اگر تئوری شیعه و داستان مضحک شیعه را در مورد «همراهی جبری ابوبکر با نبی اکرم» قبول کنیم؛ حضرت علی خیانتکار و دهن لق جلوه می‌کند؛ چرا که آخوند شیعه از طرفی می‌گوید: «پیامبر، ابوبکر را به این خاطر برد که مبادا جای رسول خدا را لو دهد» و در روایت مشار الیه آمده که جای نبی اکرم را حضرت علی لو داد و علی بدون هیچ تهدید و ترعیمی به ابوبکر گفت که پیامبر در فلان مکان است؛ در نهایت، نتیجه این می‌شود که علی باعث شد که ابوبکر به پیامبر برسد و علی باعث شد که پیامبر ابوبکر را به اجبار با خود ببرد و اگر علی جای پیامبر را لو نمی‌داد یا اینکه او را گنج می‌کرد یا اینکه اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد و ابوبکر هم پیامبر را نمی‌برد تا به قول ملای شیعی پیامبر را به زحمت بیاندازد و....

اما اگر این داستان را قبول کنیم ولی به جای تئوری خود ساخته شیعه سخن اهل سنت و غالب مؤرخین را قبول کنیم و قبول کنیم که ابوبکر صدیق، یار مخلص پیامبر اکرم بوده و زمانی که حضرت علی رضی الله عنه، آدرس نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را به ابوبکر می‌گوید، در حقیقت به پیامبر خیانت نکرده و به یک منافق آمار نداده بلکه یار مخلصی را به سوی رفیقش راهنمایی کرده! البته این توجیه هم با شخصیت حضرت علی و هم با تاریخ اسلام و هم با وجدان مسلمانی، همخوان است.

پس با این وجود فهمیدیم که اگر این روایت صحیح السند باشد و واقعه چنین باشد که در این روایت آمده باز هم کار شیعه لنگ است و یا باید هم حضرت علی و هم حضرت ابوبکر را مذموم بدانیم یا هر دو را ممدوح بدانیم، قدح یکی و مدح دیگری در این روایت شدیداً متناقض و غیر ممکن است.

گذشته از اباطیلی که در کل این روایت وجود دارد^۱ چند مسأله خیلی عجیب نیز در متن روایت وجود دارد.

۱- در روایت آمده که ابوبکر صدیق با حضور مشرکین و کفار در اطراف خانه می‌تواند به راحتی وارد و خارج شود و هیچ کدام از مشرکین جلو او را نمی‌گیرند و ایجاد مزاحمتی نمی‌کنند و از عجایب است که در کتب شیعه آمده است؛ زمانی که کفار خواستند به خانه پیامبر حمله کنند «ابو لهب گفت: من نمی‌گذارم شبانه به خانه او درآیید، برای اینکه در خانه زن و بچه هست، و ما ایمن نیستیم از اینکه دست خیانت‌کاری به آنان نرسد، لذا او را تا صبح تحت نظر می‌گیریم وقتی صبح شد وارد شده و کار خود را می‌کنیم»^۲

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش می‌نویسد: «فقال أبو لهب: لا أدعکم أن تدخلوا علیہ باللیل، فإن فی الدار صبیانا و نساء، و لا نأمن أن تقع بهم ید خاطئة...»^۳

حال عجیب است که همین ابولهب اجازه می‌دهد که ابوبکر بدون اجازه گرفتن وارد خانه شود و به هیچ وجه در این فکر نبود که شاید زنان قومش در وضعیت جالبی نباشند!

۲- در روایت آمده است که کفار قریش به سمت بستر سنگ زدند و علی علیه السلام از درد می‌نالید و این خلاف مشهور است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به ایشان

۱- که البته کل روایت خیلی طولانی‌تر از این است که در این بحث نقل شد.

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ۱۰۴ طباطبایی

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۷۵ - قم، ط ۴؛ و همچنین به نقل از قمی: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۶۷۱، بحرانی؛ تفسیر روان جاوید (فارسی)، ج ۲، ص: ۵۲۷، ثقفی تهرانی؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص: ۳۲۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص: ۱۴۹ حویزی؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص: ۲۹۶ فیض کاشانی؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۸۰ طباطبایی؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص: ۵۰؛ ناسخ التواریخ (فارسی)، ج ۲، ص: ۶۰۹ و....

فرمودند: «برد حضرمی من را بپوش و در بستر من بخواب که هیچ گزندى به تو
نمی‌رسد.»

چنانکه شیعه نیز چنین نقل کرده: «تسج بردى فانه لن يخلص اليك منهم امر تکرهه»^۱
و از آن عجیبتتر اینکه در کتب شیعه آمده است که خداوند به جبرئیل و میکائیل دستور
داد تا به خانه پیامبر بیایند و از حضرت علی محافظت کنند!!

شوشتری از ثعلبی و گنجی روایت می‌کند و مجلسی از غزالی و طوسی و ابن بابویه و
ابن شاذان و کلینی و طوسی و ابن عقده و برقی و ابن فیاض و عبدلی و صفوانی و
ثقفی!! نقل کرده و می‌نویسند: «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا أَفَلَا كُتِبَ لَكُمْ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ أَحَبُّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ يَقْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ اهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ
فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ فَكَانَ جَبْرَائِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ»^۲

کشفی (م ۱۰۶۰ق) می‌نویسد: «خدای تعالی فرمود: ای جبرئیل و میکائیل، شما چرا
همچو علی بن ابی طالب نباشید که میان او و محمد عقد مواخاه بسته‌ام و او بر فراش
محمد خواب کرده، نفس خود را فدای محمد گردانیده. شما هر دو به زمین روید و
علی را از مکاید دشمنان محفوظ دارید. بفرموده قیام نموده، جبرئیل جانب سر و
میکائیل جانب پا ایستاده، تمام شب محافظت نمودند»^۳

۱- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۵، ص: ۱۳۳- تهران، ط ۴؛ دقائق التأویل و حقائق
التنزیل (فارسی)، متن، ص: ۲۱۹، ابو المکارم (قرن ۷) - تهران؛ تفسیر آسان (فارسی)، ج ۲، ص: ۱۱،
نجفی خمینی؛ تفسیر کوثر (فارسی)، ج ۱، ص: 497، آیه الله یعقوب جعفری

۲- إحقاق الحق، الشوشتری، ج ۳، ص: ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ - قم؛ بحار الأنوار، المجلسی، ج ۱۹، ص: ۳۹ و
ج ۱۹، ص: ۶۴ و ج ۱۹، ص: ۸۵ و ج ۳۶، ص: ۴۳

۳- مناقب مرتضوی (فارسی)، متن، ص: ۳۴ محمد صالح الحسینی (کشفی)؛ تهران، ط ۱

لسان الملک می‌نویسد که خداوند خطاب به جبرئیل و میکائیل فرمود: «هم‌اکنون بشتابید و او را از کید دشمن حراست کنید.»^۱

۳- در این روایت آمده که «به طرف حضرت علی سنگ پرتاب می‌کردند» و این دروغ محض و خلاف واقع و خیلی عجیب است چرا که مشرکین می‌خواستند کارشان بی‌سر و صدا باشد و به همین دلیل می‌خواستند به یکباره به سمت بستر نبی اکرم حمله ببرند یا اینکه بنا بر بعضی روایات می‌خواستند پیامبر را زمانی که از خانه خارج می‌شود به قتل برسانند و این ممکن نبود مگر اینکه پیامبر از حضور مشرکین بی‌خبر باشد، پس ممکن نیست مشرکین خودشان بیابند نقشه خودشان را لو دهند، از طرفی عده‌ای از همین مشرکین در بیرون خانه خوابیدند و اگر مشرکین نقشه خود را لو داده بودند به هیچ وجه نمی‌خوابیدند چرا که احتمال اینکه پیامبر در این مدت خانه را ترک کند بسیار زیاد بود!

۴- فاصله کوه ثور با مکه، یک ساعت راه است؛ اگر فرض کنیم که ابوبکر ۳۰ دقیقه بعد از حرکت نبی اکرم به خانه پیامبر آمده باشد چگونه می‌تواند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برسد، در صورتی که پیامبر نیز طبعاً سریع حرکت می‌کردند تا هر چه زودتر به کوه ثور برسند!

۵- بستر پیامبر در محلی قرار داشته که مشرکین از خارج خانه به راحتی می‌توانستند آن را ببینند و به طرف آن سنگ پرتاب کنند!! حال جای سؤال است که وقتی ابوبکر وارد خانه شد، هیچ کدام از مشرکین کنجکاو نشدند که ببینند ابوبکر چه می‌کند چه می‌گوید و چه می‌شنود؟؟ و اگر کسی کنجکاو کرده بود حتماً متوجه می‌شد که شخص خفته در بستر علی است و نبی نیست چرا که صدای علی را می‌شنید که می‌گوید من علی هستم و نبی نیستم!

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص: ۶۰۸

شاید بگوئید: در این موقع مشرکین همه در خواب بودند به همین دلیل مانع ابوبکر نشدند، جواب این است که این نیز مشکل بدتری ایجاد می‌کند چرا که اگر چنین باشد باید بگوئیم که ابوبکر بیش از نیم ساعت بعد از حرکت نبی اکرم به خانه نبی آمده است زیرا به خواب رفتن تمام مشرکین که تعدادشان نیز زیاد بود به همین راحتی نیست و طبق این فرضیه باید رسیدن ابوبکر به پیامبر اکرم را بسیار بعید بدانیم!

اما در مورد «سند روایت» باید بگوئیم که این روایت را که اشخاصی چون حاکم و ذهبی، صحیح می‌دانند از لحاظ سند به خاطر وجود «ابی بلج» قابل بحث است، اما قبل از بررسی سند بگذارید یک خیانت جناب قزوینی را بر ملا کنم.

جناب قزوینی نظر «هیثمی» را نصفه نقل کرده و این یک خیانت علمی است؛ هیثمی بعد از نقل روایت می‌نویسد: «رواه أحمد والطبرانی فی الکبیر والأوسط باختصار ورجال أحمد رجال الصحیح غیر ابي بلج الفزاري وهو ثقة وفیه لین»

قزوینی قسمت پایانی سخن «هیثمی» را آنجا که می‌گوید «وفیه لین» قیچی کرده، چرا که همین قسمت مسأله را تغییر می‌دهد و اگر در مورد شخصی گفته شود «وفیه لین» (یا فلانی لین الحدیث است) به این معنی است که وی مجروح است منتهی جرحی که موجب متروک الحدیث شدن او نمی‌شود و البته روایتش نیز بدون شاهد پذیرفته نمی‌شود.

اما قزوینی که ضعف «ابی بلج» را که محور روایت بر او می‌چرخد می‌دانسته، توثیقاتی را درباره او نقل کرده است؛ به این شکل:

ذهبی در باره او می‌گوید: «ابوبلج فزاری، از پدرش و عمرو بن میمون روایت نقل کرده و شعبه و هیثم از او نقل کرده‌اند. ابن معین او را توثیق کرده^۱ و دارقطنی و ابوحاتم گفته‌اند که مشکلی ندارد.»^۲

اما چه کنیم که انگار برای قزوینی اُفت دارد که قولی را نقل کند و از سر و ته آن نزند! دیدیم که با قول «هیثمی» چه کرد و می‌بینیم که همانکار را با قول امام ذهبی نیز کرده و قسمت پایانی سخنش را قیچی نموده!!

امام ذهبی می‌نویسد: «أبو بلج الفزاري يحيى بن سليم أو بن أبي سليم عن أبيه وعمرو بن ميمون الأودي وعنه شعبة وهشيم وثقه بن معين والدارقطني وقال أبو حاتم لا بأس به وقال البخاري فيه نظر»^۳

قسمت پایانی متن مذکور سخن امام بخاری است که می‌فرماید: «وفيه نظر» و این جرح در نزد بخاری از شدیدترین نوع جرح است.

امام ذهبی در این باره می‌نویسد: «قال البخاري: فيه نظر، ولا يقول هذا إلا فيمن يتهمه غالباً»^۴

۱- در مورد توثیق ابن معین، اختلاف است زیرا در روایتی او را توثیق و در روایتی او را تضعیف کرده

است... رجوع کنید به سل السنان ص ۱۱۳ (وضعفه ابن معین فی إحدی الروایتین عنه)

۲- دقت کنید که قزوینی در مورد روایتی که در آن روایت از قول ابوبکر آمده است که به جای غار ثور از غار حراء صحبت کرده؛ به خود زحمت نمی‌دهد که کوچکترین نگاهی به سندش بیاندازد و مزورانه به آن استناد می‌کند و حولش مانور می‌دهد ولی در این محل مرد درجه یک رجال شناسی شده و می‌خواهد این روایت را صحیح جلوه دهد تا مراد خود را کسب کند که البته... زهی خیال باطل!

۳- الکاشف فی معرفة من له رواية فی الكتب الستة، ج ۲، ص ۴۱۴، رقم: ۶۵۵۰، ذهبی، جده، ط ۱

۴- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۴۱۶ رقم ۴۲۹۴، ذهبی - بیروت

یعنی: «و بخاری در مورد او^۱ گفته است: «فیه نظر» و او این را نمی گوید مگر در مورد کسی که متهم باشد.»

و در جایی دیگر می نویسد: «و کذا عَادَتْهُ إِذَا قَالَ: (فیه نظر)، بمعنی أنه متَّهَم، أو لیس بثقة. فهو عنده أسوأ حالاً من (الضعیف).»^۲

یعنی: «چنانکه عادت وی است زمانی که گفت: «فیه نظر» به این معنی است که آن روای متهم است یا اینکه ثقه نیست و این نزد او از بدترین حالت تضعیف است»
حافظ ابن کثیر می نویسد: «أَنَّ الْبُخَارِيَّ إِذَا قَالَ فِي الرَّجُلِ «سَكْتُوا عَنْهُ» أَوْ «فِيهِ نَظْرٌ» فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي أَدْنَى الْمَنَازِلِ وَأَزْدَرَّتْهَا عِنْدَهُ»^۳

یعنی: «زمانی که بخاری در مورد شخصی گفت: «سکتوا عنه» یا «فیه نظر» پس آن شخص در نزد او در پایین ترین درجه ضعف قرار دارد.»

علامه معلمی در این باره می نویسد: «وذكروا أن البخاري يقول: «فیه نظر» أو «سکتوا عنه» فيمن هو عنده ضعيف جداً»^۴

در جایی دیگر می نویسد: «قال البخاري ((فیه نظر)) وهذه من أشد كلمات الجرح في اصطلاح البخاري»^۵

ابن خلدون نیز در این مورد می نویسد: «قال البخاري: فیه نظر. وهذه اللفظة من اصطلاحه قوية في التضعيف جداً»^۶

۱- منظور، «عبدالله بن الواسطي التمار» است که مورد جرح بخاری است.

۲- الموقظة في علم مصطلح الحديث ص ۸۳، ذهبی؛ تحقیق: عبد الفتاح أو غدة؛ ط ۱، ۱۳۸۲هـ.

۳- اختصار علوم الحديث ص ۱۰۶، ابن کثیر

۴- التنكيل بما في تأنيب الكوثرى من الأباطيل ج ۱ ص ۴۱۲ رقم ۴۲، علامه معلمی

۵- التنكيل ج ۱ ص ۴۲۵، رقم ۶۳، علامه معلمی

۶- تاريخ ابن خلدون ج ۱ ص ۳۱۸

تا اینجا فهمیدیم که «ابی بلج» در نزد «هیثمی» مجروح است و در نزد امام بخاری نیز در نهایت ضعف قرار دارد؛ اما ببینیم که دیگر چه کسانی او را مجروح می‌دانند.

امام احمد در مورد وی می‌گوید: «روی حدیثا منکرا»^۱

نکته جالب اینجاست که روایت مورد بحث را امام احمد بن حنبل در مسند خود نقل کرده است و خود ایشان اعلام می‌کنند که این روایت منکر است و روای آن یعنی ابوبلج منکر الحدیث است ولی باز هم بعضی این روایت را مقبول می‌دانند و این از عجایب است!

حافظ ابن رجب حنبلی (م ۷۹۵) می‌نویسد: «أبو بلج الواسطي يروي عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وعلى آله وسلم أحاديث - منها حديث طويل في فضل علي أنكرها (الإمام) أحمد في رواية الأثرم.»^۲

و همچنین علامه ابن جوزی در الموضوعات می‌نویسد: «وَأَمَّا حَدِيثُ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي الطَّرِيقِ الْأَوَّلِ أَبُو بَلَجٍ وَاسْمُهُ يَحْيَى بْنُ سَلِيمٍ. قَالَ أَحْمَدُ: رَوَى أَبُو بَلَجٍ حَدِيثًا مُنْكَرًا «سدوا الأبواب» وَقَالَ ابْنُ حَبَّانٍ. كَانَ أَبُو بَلَجٍ يُحْطِئُ»^۳

که منظور هر دو همین روایت مورد بحث است.

جوزجانی در مورد ابو بلج می‌گوید: «أبو بلج يعني يحيى بن أبي سليم الواسطي كان يروج الفواخت ليس بثقة»^۴

و همچنین ابن حبان با آن همه تساهلش، مفسراً «ابی بلج» را تضعیف کرده و می‌نویسد:

۱- بحر الدم (فی من مدحه أحمد أو ذمه)، ص ۱۷۲ رقم ۱۱۵۰؛ يوسف بن المبرد

۲- شرح علل الترمذی ج ۲ ص ۸۲۱، ابن رجب حنبلی - اردن

۳- الموضوعات ج ۱ ص ۳۶۶، ابن جوزی

۴- احوال الرجال ص ۱۹۸ رقم ۱۹۰، جوزجانی

«یحیی بن ابي سليم أبو بلج الفزاري من أهل الكوفة وقد قيل إنه واسطي يروي عن محمد بن حاطب وعمرو بن ميمون روى عنه شعبة وهشيم كان ممن يُخطئ لم يفحش خطؤه حتى استحق الترك ولا أتى منه ما لا ينفك البشر عنه فيسلك به مسلك العدول فأرى أن لا يحتاج بها انفرد من الرواية وهو ممن أستخير الله فيه وهو الذي روى عن محمد بن حاطب عن النبي صلى الله عليه و سلم قال فصل بين الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح أخبرناه أبو خزيمة قال حدثنا يعقوب بن إبراهيم الدورقي قال حدثنا هشيم قال حدثنا أبو بلج عن محمد بن حاطب»^۱

و مسأله مهم اينكه وى، عمرو بن ميمون را با «ميمون ابو عبدالله مولى عبدالرحمن بن سمره» خصوصاً در روايت مورد بحث اشتباه مى گرفته است و شخص اخير، ضعيف و مجروح است.

عبدالغنى بن سعيد در «ايضاح الاشكال» مى نويسد: «و زعم عبد الغنى بن سعيد فى «ايضاح الإشكال» أن أبا بلج روى عنه عن ابن عباس حديثاً فى فضل على، فقال: عن عمرو بن ميمون، غلط فيه.» اهـ

و ابن ابى حاتم (م ۳۲۷) مى نويسد: «وكذا أبو بلج يَحْيَى بن سُلَيْمِ الواسِطِيِّ كان يُخْطِئُ فى اسم عمرو بن ميمون، وإنما هو ميمونٌ أبو عبد الله مولى عبد الرحمن بن سَمْرَةَ.»^۲

و همچنين محقق كتاب «مسند امام احمد» يعنى «شعيب الأرئوط» در ذيل حديث مى نويسد:

۱- المجروحين ج ۳ ص ۱۱۳ رقم ۱۱۹۷، ابن حبان؛ دار الوعى - حلب

۲- العلل لابن أبى حاتم؛ ج ۱ ص ۱۵۴، مطابع الحميضى، ط ۱

«شعیب ارنووط: إسناده ضعيف بهذه السياقة. أبو بلج أعدل ما قيل فيه أنه يقبل حديثه فيما لاينفرد به. وفي متن حديثه هذا ألفاظ منكراً بل باطلة لمنافرتها ما في الصحيح ولبعضه الآخر شواهد...»^۱

خلاصه اینکه بزرگانی چون، امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و شیخ الاسلام ابن تیمیه و امام ذهبی در میزان الاعتدال، شیخ مقبل بن هادی، و شعیب ارنووط و دیگر بزرگان این روایت را ضعیف دانسته‌اند.

و اگر این روایت را ضعیف‌السند ندانیم، حداقل در ردیف روایات شاذ قرار می‌گیرد زیرا مخالف با احادیث مشهوریست که در صحیح بخاری و دیگر کتب نقل شده است. علامه «ابن کثیر» نیز می‌نویسد: «وهذا غریب جدا وخلاف المشهور من أنهما خرجا معا»^۲

یعنی: «این روایت بسیار غریب و بر خلاف روایت مشهور است که آن دو باهم از مکه خارج شدند.»

اما جناب قزوینی بر گفته «ابن کثیر» خرده گرفته و ابتدا سخنش را نقل و بعد ایراد گرفته است:

«چون این روایت مضر به اعتقادات اهل سنت است و از جهت سندی نیز اشکالی ندارد، با دست‌پاچگی تلاش می‌کند که آن را خلاف مشهور جلوه دهد:

ابن کثیر: این روایت بسیار غریب و بر خلاف روایت مشهور است که آن دو باهم از مکه خارج شدند.»

جواب:

۱- مسند الإمام أحمد بن حنبل (الأحاديث مذيلة بأحكام شعیب الأرنؤوط علیها) ج ۱ ص ۳۳۰ رقم ۳۰۶۲ قاهره

۲- البداية والنهاية، ج 3، ص ۱۷۹، ابن کثیر - بیروت

عجیب است از قزوینی که می‌گوید: «با دست‌پاچگی تلاش می‌کند که آن را خلاف مشهور جلوه دهد»

اولاً: کافر همه را به کیش خویش پندارد و این شما هستید که همیشه منکر واضحات هستید.

ثانیاً: این روایت به وضوح خلاف مشهور است و لازم به دست‌پاچگی!!^۱ نیست؛ که ما در باب قبل از بزرگان مذهب شیعه نقل کردیم که طبق گفته آن‌ها می‌توانیم از خود آیه بفهمیم که ابوبکر صدیق همراه با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شده است و همان یک دلیل برای بطلان ادعای قزوینی کافی است که البته ما فقط به همان یک دلیل رضایت نمی‌دهیم و در پایان بحث فعلی دلایل متعددی را در این مورد مطرح خواهیم کرد که دهان هر مذبذبی را ببندد.

ثالثاً: اگر دست‌پاچگی هست، در مورد مرجع تقلید خودتان یعنی «آیه الله العظمی محمد آصف محسنی» است که این روایت را ضعیف می‌داند.

آیه الله العظمی محمد آصف محسنی روایت مذکور را ضعیف می‌داند

مرجع تقلید شیعه و استاد فقه مقارن و علم رجال شیعه در حوزه علمیه قم، شیخ محمد آصف محسنی از معدود علمای شیعه است که آستین را بالا زده و در راه بررسی اسناد روایات قدم برداشته است، او کتاب بحار الانوار را مورد تحقیق قرار داده و کتابی با عنوان «مشرعة بحار الانوار» نوشته است.

محمد باقر مجلسی روایت مشار الیه را در کتابش نقل کرده است^۲، آیه الله العظمی محمد آصف محسنی نیز حکم به ضعف روایت داده است^۱.

۱- تو گویی قزوینی نزد ابن کثیر بوده و دیده که ابن کثیر دست‌پاچه بوده و شاید هم دیده که او قرص ضد استرس خورده یا اینکه خط او را دیده و متوجه شده که در این قسمت خطش تغییر کرده!!

۲- بحار الأنوار، ج ۱۹، ص: ۸۷، رقم ۳۹ - بیروت

قزوینی: ابوبکر، نزدیک غار ثور به رسول خدا (ص) ملحق شد

جلال الدین سیوطی در الدر المنتور می نویسد:

(رسول خدا (ص) شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عباس می گوید: ابو بکر وقتی دید که آن جناب از شهر بیرون می رود به دنبالش به راه افتاد و صدای حرکتش به گوش رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت ترسید مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی او است، وقتی ابو بکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا (ص) صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد، ابو بکر هم چنان به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

صبحگاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند، و نزد مردی قیافه شناس از قبیله بنی مدلج فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفته هم چنان پیش رفت تا به غار رسید. دم در غار درختی بود، مرد قیافه شناس در زیر آن درخت ادرار کرد و پس از آن گفت: مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده. ابن عباس می گوید: در این هنگام ابو بکر در اندوه شد، رسول خدا (ص) فرمود: «محزون مباش که خدا با ماست». ابن عباس سپس اضافه می کند: رسول خدا (ص) و ابو بکر سه روز تمام در غار بودند و تنها علی بن ابی طالب و عامر بن فهیره با ایشان ارتباط داشتند. عامر برای آن‌ها غذا می آورد و علی (ع) تجهیزات سفر را فراهم می نمود. علی (ع) سه شتر از شتران بحرین خریداری نمود و مردی راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آنکه پاسی از شب سوم گذشت علی (ع) شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا (ص) و ابو بکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شده بطرف مدینه رهسپار گردیدند. در حالی که قریش بهر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند)

۱- مشرعة بحار الانوار ج ۱ ص ۳۵۲ محمد آصف محسنی؛ مکتبه عزیزى، شریعت - قم، ط ۱، ۱۴۲۳ هـ -

طبق این روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله به تنهائی به طرف غار حرکت کرده و اصلاً ابوبکر را خبر نکرده است»

جواب:

روایتی که از در المثنور نقل کرده هیچ سندی ندارد که بخواهیم آن را بررسی کنیم و این «بی سندی روایت» هر شخص منصف محققى را بر این می‌دارد که از کنار این روایت رد شود و هیچ توجهی به آن نکند. اما مگر قزوینی محقق است؟ مگر منصف است؟ اصلاً مگر او پیرو اصلی شرافتمندانه است که بخواهیم در این مورد چیزی بگوییم؟ اما اگر برخلاف اصل اصیل تحقیق به این روایت بی‌سند اعتنا کنیم و آن را صحیح نیز بدانیم باز هم این قزوینی است که گرفتار می‌شود؛ چگونه؟؟ بخوانید:

در روایت قبلی که قزوینی از مسند امام احمد نقل کرده و راوی آن نیز «ابن عباس» بود، آمده بود که ابن عباس می‌فرماید: «ابوبکر به خانه پیامبر آمد و علی را با پیامبر اشتباه گرفت و علی به ابوبکر گفت که پیامبر را در منطقه بئر میمون بیاب» اگر بخواهیم این دو روایت را مقبول بدانیم، مجبور می‌شویم بین این دو را اینگونه جمع کنیم:

«ابوبکر به خانه پیامبر آمد و علی را با پیامبر اشتباه گرفت و علی ابوبکر را به سمت پیامبر راهنمایی کرد و وقتی ابوبکر به پیامبر رسید پیامبر نیز متوجه حضور او شد و او را به غار برد»

اما در اینجا باز سؤالی که قبلاً پرسیده بودیم، مطرح می‌شود.

سؤال: چرا علی رضی الله عنه ابوبکر را به سمت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم راهنمایی کرد؟؟ شاید بگوئید: علی رضی الله عنه سر خود این کار را کرده که در این حالت باید قبول کنید که علی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خیانت کرده؛ مجبورید که بگوئید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به علی رضی الله عنه گفته بود که ابوبکر را به سمت ایشان راهنمایی کند» که در این حالت مسأله انتخاب ابوبکر توسط پیامبر اکرم

صلی الله علیه وسلم مطرح می‌شود که همان چیزی است که بر گرده قزوینی سنگین آمده و قصد انکار آن را دارد!

اما ممکن است در ذهن آخوند شیعی این راه فرار پیدا شود که بگوید: «روایتی که می‌گوید: حضرت علی ابوبکر را به سمت نبی اکرم راهنمایی کرد صحیح نیست و فقط روایت حاضر صحیح است و طبق این روایت می‌فهمیم که ابوبکر سر خود دنبال پیامبر راه افتاده است» اگر چنین ادعایی مطرح شود، جواب خواهد آمد که:

مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه علم غیب داشتند که بتوانند دقیقاً به همان محلی بروند که پیامبر در آنجا هستند؟؟ آن هم در آن تاریکی شب؟! این شبهه نمی‌تواند مطرح شود مگر اینکه فرض کنیم ابوبکر علم غیب داشته یا اینکه بی‌نهایت زیرک بوده که فهمیده پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به جای اینکه به سمت شمال برود به سمت جنوب رفته است؛ که البته آخوند شیعی این را نیز نمی‌پذیرد و مجبور می‌شود که یا قبول کند حضرت علی رضی الله عنه با اجازه قبلی پیامبر، یار مخلص پیامبر را به سوی رفیقش راهنمایی کرده یا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از قبل به ابوبکر صدیق گفته بود که در فلان وقت در مسیر غار ثور به من ملحق شو!

از طرفی در این روایت فضیلت بزرگی هست و آن این است که ابوبکر با این که می‌داند پیامبر اکرم محل توجه قریش است و قریشیان می‌خواهند او را بکشند باز به دنبال ایشان می‌روند تا با ایشان همراه شوند و این از کسی بر نمی‌آید مگر آنکه ایمانی چون ایمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه داشته باشد.

اما به هر حال، روایت بدون سند ذکر شده و فاقد ارزش علمی است و از جهتی متن آن نیز دارای عجایی است که چندی از آن را بر می‌شماریم:

۱- راوی این روایت بی‌سند حضرت «عبد الله بن عباس» است و ایشان در آن تاریخ هنوز به دنیا نیامده بودند ولی جالب است که روایت تا به آن حد دقیق است که حتی میدانند ابوبکر صدیق در آن لحظه سرفه کرده‌اند!! دانستن این جزئیات ممکن

نیست مگر از طریق وحی و علم غیب یا از طریق نبی اکرم و یا از طریق ابوبکر صدیق که در روایت تصریح نشده که حضرت ابن عباس این سخن خود را به منبعی متصل کنند که این خود مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی، چون این روایت با روایاتی که در این باره از حضرت صدیق رضی الله عنه و بزرگان نقل شده مخالف است، ایجاد اشکال می‌کند.

۲- در این روایت آمده است که حضرت علی رضی الله عنه «سه شتر» خریدند و این از عجایب است زیرا حضرت علی رضی الله عنه آنقدر فقیر بودند که حتی زمانیکه با سیده فاطمه ازدواج کردند پول خرید کنیزی برای دختر پیامبر را نداشتند و مجبور بودند برای یک مشت خرما برای، مرد یهودی چاه بکنند؛ چگونه است که در این روایت و در آن زمان پول خرید سه شتر را داشته‌اند؟؟! اگر بگویید: حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از قبل پول مورد نیاز را در اختیار حضرت علی قرار داده بود، می‌گوییم: به زعم شما حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم قرار بود که به تنهایی هجرت کنند پس به همین ترتیب باید پول یک شتر را به علی داده باشند پس باز می‌پرسم: حضرت علی پول آن دو شتر دیگر را از کجا آورد؟؟!

۳- اینکه حضرت علی شتران را خریده باشد مخالف با روایات مشهور و صحیح و معتبر است.

۴- اینکه شترهای خریده شده ۳ نفر بودند نیز خلاف مشهور است، چرا که در غالب روایات آمده است که تعداد شترها ۲ نفر بوده و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق بر یک شتر و عامر بن فهیره و ابن اریقط بر شتر دومی سوار شدند و شتر دیگری نیز در کار نبود!

۵- جناب نجاح طائی می‌گوید: «در خبر آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام در کوه ثور شبانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرائی می‌کرد و قریش هر

کس را که کمترین علاقه ای به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشت مراقبت می‌کرد. و برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار آسان بود که مقداری غذا به عبدالله بن اریقظ بن بکر بدهد تا به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برساند» با این وجود چطور ممکن است که حضرت علی در مدت سه روزی که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غار بوده است به آنجا رفت و آمد کرده باشند؟

سپس قزوینی چنین می‌نویسد:

«پس این سخن فخررازی که گفته بود: «فلولا أنه عليه السلام كان قاطعاً على باطن أبي بكر، بأنه من المؤمنين المحققين الصادقين الصديقين، وإلا لما أصحبه نفسه في ذلك الموضع... فلما استخلصه لنفسه في تلك الحالة، دل على أنه عليه السلام كان قاطعاً بأن باطنه على وفق ظاهره» استدلال باطلی است؛ چرا که این سخن در صورتی درست است که آن حضرت ابوبکر را برای همراهی خود انتخاب کرده باشد، نه این که ابوبکر بعد از هجرت آن حضرت با خبر شده و به آن حضرت ملحق شده باشد.

جواب:

بحمد الله تا به حال هر چه ایراد گرفته بود زائل شد و ثابت شد که سخن امام فخر رازی حق و ادعای قزوینی و امثال او باطل است، حال ادامه سخن قزوینی را بخوانیم و مصداق این مثل را بشناسیم که می‌گوید: دروغگو را حافظه نباشد! قزوینی: «طبیعی است که اگر رسول خدا در آن شب ابوبکر را به همراه خود نمی‌برد، بی‌تردید ابوبکر به دست مشرکان قریش می‌افتاد و با توجه به شناختی که از ابوبکر وجود داشت، ممکن بود زیر شکنجه جای رسول خدا و مسیر حرکت آن حضرت را فاش سازد؛ از این رو، رسول خدا او را همراه خود به غار برد.

ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می‌نویسد که وی بعد از مقایسه خوابیدن امیرمؤمنان با یار غار بودن ابوبکر این چنین استدلال کرده است:

«اگر کسی در این مطلب تأمل کند، به چند جهت به برتری امیرمؤمنان بر ابوبکر پی خواهد برد:

یکی از این وجوه این است که اگر چه ابو بکر مورد اطمینان رسول خدا بود؛ اما پیامبر اکرم به رازداری وی اطمینان نداشت؛ زیرا ممکن بود ابوبکر راز هجرت رسول خدا را در آن شب فاش کند و دشمنان به حضرت دست پیدا کنند، در نتیجه تمام نقشه‌های رسول خدا نقش بر آب می‌شد.

حتی اگر بپذیریم که ابوبکر در رازداری مورد اطمینان رسول خدا بوده؛ ولی رسول خدا از نترسیدن وی در هنگام مقابله با سختی اطمینان نداشتند؛ شاید از خوابگاه رسول خدا فرار نموده، متوجه محل نقشه رسول خدا شده و دنبال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برود؛ که در نتیجه جای رسول خدا را پیدا کرده و به آن حضرت دست می‌یافتند.

حتی اگر بپذیریم که ابو بکر در نگهداری راز رسول خدا مورد اطمینان بود و شجاعت نیز داشته است؛ ولی شاید توانایی خوابیدن در جایگاه رسول خدا را نداشت؛ چون تحمل آن حالت، خارج از شجاعت است؛ زیرا باید شجاع را در حالت دست بسته و ممنوع از مقابله قرار دهی (یعنی شجاع جرأت دفاع از خود را دارد؛ اما در اینجا نمی‌تواند از خود دفاع کند)؛ بلکه این امر سخت تر از شخص دست بسته است؛ زیرا شخص دست بسته می‌داند که راه فراری ندارد؛ اما این شخص هم می‌تواند فرار کند و هم می‌تواند از خود دفاع نماید (اما اجازه چنین کاری را ندارد).

حتی اگر بپذیریم که او شخص رازدار و شجاعی بود و حتی می‌توانست در جای رسول خدا بخوابد و فرار هم نکند؛ ولی رسول خدا از آن جهت اطمینان نداشت که اگر قریشیان ابوبکر را زنده گرفته و شکنجه کنند، به آنچه می‌داند اقرار نکند و مسیر رسول خدا را به کفار نشان ندهد تا در نتیجه قریشیان به دنبال رسول خدا راه افتاده و ایشان را پیدا کنند.»

این استدلال یک عالم سنی است که با رعایت جانب انصاف تصریح می‌کند که همراهی ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه وآله نه از روی میل؛ بلکه به خاطر عدم اطمینان رسول خدا به رازداری، شجاعت، و صبر ابوبکر در مقابل شکنجه قریشیان بوده است.

اسکافی سنی نیست

جواب: زشت است، قبیح است و قباحت دارد که به همین راحتی دروغ بگوییم و برای عوام الناس گرگ را میش معرفی کنیم و باجناب را فامیل بخوانیم! در عجبم که قزوینی چطور به خودش اجازه داده که «اسکافی» را از بزرگان اهل سنت معرفی کند، چطور به خودش اجازه داده که چنین شخص کذابی را داخل در جامعه بزرگ اهل سنت معرفی کند!

۱- بیسواد ترین فرد در حوزه علوم اسلامی می‌داند که ابوجعفر اسکافی از بزرگان معتزله است، آنهم از معتزله‌ای که معتقد بودند حضرت علی از ابوبکر افضل است!! او در مورد افضل بودن حضرت علی کتابی هم نوشته با عنوان «کتاب المقامات فی تفضیل علی علیه السلام»^۱ و همچنین بر کتاب «العثمانیه» که در مورد فضیلت حضرت عثمان و همچنین افضلیت خلفا به ترتیب خلافتشان است و از تألیفات «جاحظ» می‌باشد که او نیز از بزرگان معتزله است ردیه نوشته^۲ با عنوان «النقض العثمانیه»^۳ و به خیال خودش خواسته افضلیت حضرت علی را ثابت کند! و قزوینی باز هم خجالت نمی‌کشد که بگوید: «اسکافی از علمای اهل سنت است»!!!

۱- ترجمه المعیار و الموازنة (فارسی)، مقدمه: ص ۱۵، اسکافی؛ مترجم: محمود مهدوی دامغانی - تهران.

۲- جالب است که شیخ مفید و ابن طاووس نیز بر کتاب «جاحظ» نقد نوشته‌اند!

۳- اعلام للزرکلی ج ۶ ص ۲۲۱، دار العلم للملایین.

- ۲- اهل سنت قرآن را مخلوق نمی‌دانند ولی همین «اسکافی» دو کتاب درباره مخلوق بودن قرآن نوشته است، با عنوان: «إثبات خلق القرآن»^۱ و «الرد علی من أنکر خلق القرآن»^۲ و باز هم قزوینی از رو نمی‌رود.
- ۳- اسکافی عقاید خاصی داشته و به همین سبب فرقه جدیدی را در عقائد تأسیس کرد که به «اسکافیه» مشهور هستند و در کتب ملل و نحل از آن‌ها یاد شده است^۳ که از بارزترین عقائد آن‌ها معتقد بودن به باطل بودن اعجاز در فصاحت و بلاغت قرآن است!!^۴ ولی باز هم قزوینی او را از علمای اهل سنت می‌داند!!
- ۴- او از کسانی بوده که نزد «مأمون» و «معتصم» قرب و مقام والایی داشته^۵ و با «ابن ابی دؤاد» قاضی القضاء وقت، همداستان بوده و او از کسانی بوده که در قتل و شکنجه بزرگان اهل سنت در فتنه خلق قرآن شرکت داشته است!
- آورده‌اند که وقتی «اسکافی» در حضور «معتصم» سخن می‌گفت او بسیار خوشش می‌آمد و می‌گفت: «ای محمد! همین مذهب و اعتقاد را بر موالی عرضه دار و هر کس از ایشان که از آن سرپیچی کرد به من بگو، تا او را چنین و چنان کنم.»^۶
- و می‌دانیم که در آن دوران بحث «خلق قرآن» داغ بود و هر کس که مخلوق بودن قرآن را انکار می‌کرد، یا شکنجه و زندانی می‌شد یا به دار آویخته می‌شد و وقتی که «معتصم» می‌گوید: «چنین و چنان کنم» منظور شکنجه و یا کشتن است!
-
- ۱- ترجمه المعیار و الموازنة (فارسی)، مقدمه: ص: ۱۵، اسکافی.
- ۲- بنگرید: الملل و النحل ص ۵۸، شهرستانی- مصر، ۱۳۸۷ ق؛ توضیح الملل، ج ۱ ص ۴۷، دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ اعلام للزرکلی ج ۶ ص ۲۲۱ - دار العلم للملایین؛ فرهنگ فرق اسلامی (فارسی)، متن، ص: ۴۶، محمد جواد مشکور - مشهد.
- ۳- الملل و النحل ص ۳۱، شهرستانی؛ دار المعرفة - بیروت.
- ۴- ترجمه المعیار و الموازنة (فارسی)، مقدمه: صص: ۱۵ و ۱۸، اسکافی؛ اعلام للزرکلی ج ۶ ص ۲۲۱.
- ۵- ترجمه المعیار و الموازنة، مقدمه: ص: ۱۵، اسکافی.

- ۵- اسکافی «قیاس» را نیز باطل می‌دانست!^۱
- ۶- اسکافی «خداوند تعالی را در ستم به کودکان و دیوانگان به «توانایی» وصف کند ولی گوید: خداوند در ستم بر خردمندان به «توانایی» وصف نشود و قادر بر ظلم ایشان نیست.»^۲
- ۷- به بعضی از اصحاب چون ابوهریره نسبت می‌دهد که احادیث را جعل می‌کردند و می‌گوید نزد اساتید ما احادیث ابوهریره مقبول نیست و همچنین می‌گوید: معاویه به بعضی از اصحاب و تابعین پول میداد تا در ذم حضرت علی حدیث جعل کنند!!! اما ای آخوند شیعی، باز هم خجالت نمی‌کشی از اینکه بگویی ابو جعفر اسکافی از اهل سنت است؟؟
- ۸- بزرگان اهل سنت نه تنها او را از خود نمی‌دانند بلکه او را از شیعیان می‌دانند. ا: ابی‌الحسین خیاط متوفای ۳۰۰ هجری که خود از معتزله است و هم عصر اسکافی نیز بوده («اسکافی») را از رؤسای متشیعین معتزلی می‌شمارد»^۳

۱- اتحاف ذوی البصائر (شرح روضة الناظر)، ج ۴، ص ۲۱۴۴ به نقل از دائرة المعارف فقه مقارن ج ۱، مکارم شیرازی.

۲- عیناً از (فرهنگ فرق اسلامی، متن، ص: ۴۶، محمد جواد مشکور - مشهد، ط ۲) نقل شد و همچنین نگا: الملل و النحل ص ۳۱، شهرستانی؛ دار المعرفة - بیروت؛ التبصیر فی الدین، ص: ۶۷، ابوالمظفر اسفراینی- قاهره؛ أبقار الأفكار فی أصول الدین، ج ۵، ص: ۴۴، سیف الدین آمدی (م ۶۲۳) - قاهره؛ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام (فارسی)، متن، ص: ۴۹، سید مرتضی بن داعی حسنی رازی (م قرن ۶)؛ تهران، ط ۲؛ تاریخ علم کلام در ایران و جهان، ص: ۲۲۴، دکتر علی اصغر حلبی - تهران، ط ۲

۳- خیاط، الانتصار، ۱۰۰ - قاهره؛ به نقل از: تاریخ علم کلام در ایران و جهان، ص: ۲۴۶، دکتر علی اصغر حلبی

ب: ابو سعید بن نشوان (م ۵۷۳ق) حمیری که خود از معتزله است در کتابش می‌نویسد: «و کثیر من معتزلة بغداد کمحمد ابن عبد الله الاسکافی و غیره، ینسبون إلیه فی کتبهم، و یقولون: نحن زیدية.»^۱

ج: امام ذهبی بعد از ذکر کتاب «تَفْضِيلِ عَلِيٍّ» اسکافی می‌نویسد: «وَكَانَ يَتَشَبَّهُ.»^۲

د: عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی می‌نویسد: «أبي جعفر الأسکافی، وابن أبي الحديد من دعاة الاعتزال والرفض والکید للإسلام، وحاله مع ابن العلقمي الخبيث معروفة والاسکافی من دعاة المعتزلة والرفض أيضاً في القرن الثالث»^۳

ذ: احمد محمد مهدی: «محمد بن عبد الله، أبو جعفر الإسکافی: من متکلمی المعتزلة المشيعين و أحد أئمتهم، تنسب إليه الطائفة (الإسکافية) منهم، و هو بغدادی أصله من سمرقند. توفي سنة ۲۴۰هـ»^۴

ر: دکتر مصطفی سباعی می‌نویسد: «اسکافی» و «ابن ابی الحديد» را از علمای شیعه برشمردیم و این با معتزلی بودن آن دو منافات ندارد، همان گونه که کتاب‌های تفسیر ذکر کرده‌اند، و معتزله به خاطر مسأله‌ی عدل الهی و دیدگاه آن‌ها در مورد این که خالق اعمال خود بوده و دیگر مسائل اعتقادی از جمهور مسلمانان مجزا هستند، اما در مورد سایر مسایل به فرقه‌ها و طوایف و گرایش‌های علمی متباینی تقسیم می‌شوند. پس برخی از آن‌ها به تمام صحابه بدگویی می‌کنند با وجود این که کسانی هم چون ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) جزو آن‌ها هستند. و از آن‌ها هستند، و از جمله‌ی این

۱- الحور العين، النص، ص: ۱۸۶، ابو سعید بن نشوان حمیری - تهران

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۵۲، ذهبی - مؤسسة الرسالة

۳- الأنوار الکاشفة ص ۱۵۲، عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی

۴- أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج ۱، ص: ۳۵۳، سیف الدین آمدی (م ۶۲۳) - قاهره؛ محقق: احمد

افراد «نظام» [معتزلی] است و برخی از آن‌ها شیعه هستند، هم چون «اسکافی» و «ابن ابی الحدید» و غیره و بیشتر آن‌ها در مسائل فقهی پیرو مذهب امام ابو حنیفه می‌باشند، و از جمله نمونه‌های این گرایشات متباین این است که «شریف رضی» که از جمله رؤسای طالبین در عصر خود بود در عقیده به قضا و قدر معتزلی بود، همان طور که این مسأله برای خوانندگان بحث‌ها و تألیف او پوشیده نمی‌ماند.^۱

تا به اینجا هر چه گفتیم در مورد دروغ بودن قول قزوینی بود که گرگی چون «اسکافی» را در لباس میش به عوام الناس قالب می‌کند و ذره‌ای هم خجالت نمی‌کشد، البته تا به حال خیلی تلاش کرده‌اند چنین گرگهایی را قالب کنند ولی کمتر شنیده یا خوانده بودیم که «اسکافی» را هم سنی جا بزنند چرا که اسکافی دشمن اهل سنت است و اینجا برای اختتام جا دارد سخن «مرتضی مطهری» را نقل کنیم که می‌نویسد:

«معتزله معتقد بودند که کلام خدا مخلوق است، پس قرآن مخلوق و حادث است و اعتقاد به قدیم بودن قرآن کفر است. مخالفین معتزله برعکس معتقد بودند که قرآن قدیم است و غیر مخلوق. مأمون به حمایت از معتزله بخشناه‌ای صادر کرد که هر کس معتقد به قدم قرآن باشد تأدیب شود. افراد زیادی به زندان افتادند و شکنجه دیدند. معتصم و واثق نیز روش مأمون را دنبال کردند، و از جمله کسانی که در این دوره به زندان افتادند احمد بن حنبل معروف بود. تا نوبت به متوکل رسید. متوکل بر ضد معتزله گرایش پیدا کرد و اکثریت مردم با معتزله مخالف بودند. معتزله و طرفدارانشان منکوب بلکه قلع و قمع شدند. خون‌ها در این فتنه ریخته شد و خانمان‌ها به باد رفت. مسلمین این دوره را «دوره محنت» نامیدند.

معتزله پس از این جریان کمر راست نکردند، میدان برای همیشه به دست مخالفینشان که «اهل السنّه» و «اهل الحدیث» خوانده می‌شدند افتاد. در عین حال برخی شخصیت‌های بارز در دوره‌های ضعف آن‌ها ظهور کرده‌اند از قبیل ابو القاسم

۱- سنت و جایگاه آن در شریعت اسلامی، دکتر مصطفی سباعی

بلخی... و زمخشری متوفی در ۵۸۳ و ابو جعفر اسکافی.^۱ قزوینی هنوز هم خجالت نمی‌کشی؟

حتی که «فرانس شتاینر» آلمانی نیز او را از متشیعین معتزله می‌داند^۲ ولی قزوینی خجالت نمی‌کشد که چنین دروغی را تحویل می‌دهد!

در نهایت، شخص اسکافی می‌گوید: «ولا تجد أحدا قال ذلك في أبي بكر و عمر. بل قد نجد القائلين بتقديم أبي بكر و عمر قد يرجعون إلى ترك المذهب، و يميلون إلى الاعتقاد الحسن، و الصواب في اعتقاد التشيع»^۳

یعنی: «هیچ کس را پیدا نمی‌کنی که درباره ابو بکر و عمر اینچنین اعتقادی داشته باشد، بلکه گاهی معتقدان به مقدم بودن ابو بکر و عمر را می‌بینیم که از مذهب خود برمی‌گردند و به اعتقاد درست و پسندیده و راه صحیح تشیع گرایش پیدا می‌کنند!» بدون شرح

پیامبر، ابوبکر را همراه خود برد که مبادا جای او را لو دهد!

قزوینی می‌گوید: «طبیعی است که اگر رسول خدا در آن شب ابوبکر را به همراه خود نمی‌برد، بی‌تردید ابوبکر به دست مشرکان قریش می‌افتاد و با توجه به شناختی که از ابوبکر وجود داشت، ممکن بود زیر شکنجه جای رسول خدا و مسیر حرکت آن حضرت را فاش سازد؛ از این رو، رسول خدا او را همراه خود به غار برد»

جواب: اگر ابوبکر نداند پیامبر کجاست چگونه می‌تواند جای او را لو دهد؟

ای مرد، کمی تعقل کن سپس بنویس، حداقل بعد از اینکه می‌نویسی نوشته‌های خودت را دوره کن تا ایرادهای فاحشت را اصلاح کنی!! چگونه است که از طرفی

۱- مجموعه آثار شهید مطهری (فارسی)، ج ۳، ص: ۸۵؛ انتشارات صدرا، تهران

۲- مقالات الإسلامیین، النص، ص: ۶۱۵، ابو الحسن اشعری، تحقیق و نشر: فرانس شتاینر _ آلمان، ط ۳

۳- المعیار و الموازنة، الإسکافی، ص: ۳۳، نشر امیر المومنین ع _ بیروت، ط ۱

می‌گویی: ابوبکر از جریان هجرت و مسیر حرکت بی‌خبر بود و این علی بود که جای پیامبر را لو داد ولی از این طرف می‌گویی که اگر پیامبر او را با خود نمی‌برد مشرکین شکنجه‌اش می‌کردند و او جای پیامبر را لو می‌داد!!!

انسان عاقل!! اگر حضرت ابوبکر جای پیامبر را نداند، چگونه می‌تواند جایش را لو دهد؟! پیامبر می‌توانست ماجرای هجرت را از ابوبکر مخفی کند، حداقل مسیر حرکت را از او مخفی کند و به علی هم بسپارد که قضیه را بر احدی فاش نکند؛ در آن حالت اگر قریشیان ابوبکر را می‌گرفتند و او را شکنجه هم می‌کردند باز هم چیزی گیرشان نمی‌آمد؛ پس دوباره می‌پرسم ای انسانی که احیاناً در دوران جمع‌همهات مغز داری؛ در حالی که ابوبکر جای پیامبر را نداند چگونه می‌تواند جای وی را لو دهد؟؟

این جواب هم پاسخی به قزوینی بود و هم به اسکافی!

قزوینی در ادامه نوشته است:

«سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه نیز در کتاب الطرائف به نقل از کتاب النور والبرهان ابن صباغ مالکی نقل می‌کند که عده‌ای از مردم مکه اعتقاد داشته‌اند همراه بردن ابوبکر به خاطر این بوده است که مبدا وی نقشه هجرت را برای کفار فاش سازد: دسته‌ای از روایات دلالت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از ترس این که ابوبکر جای او را به کفار نشان ندهد او را با خود به غار برد، بنابر آن چه شیخ ابوهاشم بن صباغ در کتاب النور والبرهان باب: ما أنزل الله علی نبیه ذیل آیه ﴿فَمَّا نَذَرَ﴾ و آیه ﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ و باب «ما ضمن رسول الله (صلی الله علیه وآله) لمن أجابه و صدقه» به نقل از محمد بن اسحاق نقل کرده است که: حسان می‌گوید برای انجام حج عمره به مکه آمدم دیدم مردمی از قریش نسبت به اصحاب رسول خدا بدگویی کرده و می‌گفتند: رسول خدا به علی علیه السلام (در شب لیلة المیت) امر نمود (که در جای ایشان بخوابد) علی علیه السلام نیز اجابت نمود؛ ولی از پسر ابوقحافه ترسید که مبدا جای ایشان را به کسانی که دنبال پیامبر بودند نشان دهد، به همین خاطر او را با خود به غار برد.»

جواب:

پاسخ این مورد شبیه به پاسخی است که در چند سطر گذشته آمد، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چرا کند کاری که باز آید پشیمانی؟ چرا باید نقشه هجرت خود را به ابوبکر صدیق بگوید که بعداً مجبور شود برای لو نرفتن نقشه‌اش ابوبکر را با خود ببرد؟؟؟!!

تصویری که آخوند شیعی در این ماجرا از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نشان می‌دهد، تصویر یک شخص بی‌تدبیر است و حاشا که رسول خدا شخص بی‌تدبیری باشد؛ حال برای اینکه عمق فاجعه را دریابید، به این مثال توجه کنید:

مثال: «شخصی را فرض کنید که هر شب تا صبح خواب ندارد، چرا خواب ندارد؟ چون به جای اینکه در بستر خود بخوابد می‌رود در قفس شیر دراز می‌کشد و از ترس اینکه در وقت خواب شیر به او حمله نکند؛ تا صبح نمی‌خوابد و پلک روی هم نمی‌گذارد!!! شخص عاقل می‌گوید: راه حلش آسان است، از این به بعد در قفس شیر دراز نکش، برو در بستر خودت بخواب؛ اما چرا در قفس شیر می‌رفت؟؟ علت معلوم نیست»

قصه ما هم همین است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ابوبکر را ناخواسته به همراه خود می‌برد، چرا؟؟؟ چونکه می‌ترسد که ابوبکر جای وی را لو دهد!!! شخص عاقل می‌گوید: راه حلش آسان است؛ از همان ابتدا نقشه‌ات را به ابوبکر نگو تا احتمال لو دادن هم وجود نداشته باشد؛ اما چرا پیامبر اکرم ابوبکر صدیق را از نقشه با خبر کرد؟؟؟ با تعریف شیعه از ماجرا، علت معلوم نیست!»

دقت کنید که شیعه با ساختن چنین داستان‌هایی و نسبت دادن چنین کار بی‌هوده بلکه نابخردانه‌ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چگونه ایشان را مورد طعن قرار می‌دهند!

اسکندر مقدونی گفت: از احمدی نژاد شنیدم که می‌گفت!!!

قزوینی می‌نویسد: «سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه نیز در کتاب الطرائف به نقل از کتاب النور والبرهان ابن صباغ مالکی نقل می‌کند» دقت کنید به قسمت «ابن صباغ مالکی»؛ ما فقط یک «ابن صباغ» می‌شناسیم که به ابن صباغ مالکی^۱ مشهور است و این قزوینی مثلاً باسواد فراموش کرده که «ابن صباغ» به اصطلاح «مالکی» متوفای سال ۸۵۵ هجری و ابن طاووس متوفای ۶۴۴ است، چگونه ابن طاووس می‌تواند از ابن صباغ نقل قول کند در صورتی که هنوز ابن صباغ به دنیا نیامده است؟! ادعای او مانند این است که کسی بگوید: «اسکندر مقدونی گفت: از احمدی نژاد شنیدم که می‌گفت:....!» شنیده بودیم و خوانده بودیم که علمای شیعه بعد از مرگ و در گور هم شرح حال نوشته‌اند^۲ و حتی شنیده بودیم که راویان موثق شیعه قبل از اینکه به دنیا بیایند روایت

۱- این شخص نیز از علمای اهل سنت نیست برای اثبات سنی نبودن او همین کافی است که او کتاب «الفصول المهمة لمعرفة الأئمة» خود را اینگونه آغاز می‌کند: «الحمد لله الذي جعل من صلاح هذه الأمة نصب الامام العادل و اعلى ذكر من اختاره لولايتها... و بعد: فعن لي ان اذكر في هذا الكتاب فصولا مهمة في معرفة الائمة، اعنى الائمة الاثني عشر- الذين اولهم امير المؤمنين على المرتضى، و آخرهم المهدي المنتظر... و لن يعرف شرفه الا من وقف عليه فعرفه من عرفه و عقدت لكل امام منهم فصلا، يشتمل كل فصل على ثلاثة فصول» که این جملات نه تنها ثابت می‌کند که او شیعه است بلکه یک رافضی به تمام معنا با مهر استناد دارد است!

۲- نجاشی صاحب کتاب رجال، متوفای سال ۴۵۰ هجری است، او شرح حال «محمد بن الحسن بن حمزة الجعفری» که متوفای ۱۶ رمضان سال ۴۶۳ است را با تاریخ روز و ماه و سال وفاتش می‌نویسد!! یعنی شرح حال کسی که ۱۳ سال بعد از نجاشی فوت کرده!! آن هم با ذکر دقیق روز و ماه و سال تاریخ وفات!!

«محمد بن الحسن بن حمزة: قال النجاشي: محمد بن الحسن بن حمزة الجعفری... مات رحمه الله يوم السبت سادس عشر- رمضان سنة ثلاث وستين وأربع مائة ودفن في داره» (رجال النجاشی ص ۴۰۴ - قم) سید محمدصادق آل بحر العلوم می‌نویسد: «هكذا في نسخ النجاشي من أن وفاة المترجم له سنة ۴۶۳ هـ، ولكن ذلك لا يتفق مع كون وفاة النجاشي سنة ۴۵۰ هـ كما ذكره العلامة في الخلاصة إلا أن يكون

می‌شنیده‌اند!^۱ و حتی خواننده بودیم که ائمه شیعه با شیوخ مذاهبی مناظره کرده‌اند که حتی مؤسس آن مذاهب به دنیا هم نیامده‌اند!^۱ اما نمردیم و خواندیم که علمای شیعه از کسی نقل قول می‌کنند که هنوز به دنیا نیامده است!!

ما ذکره العلامة غلطا.» (رجال ابن داوود پاورقی ص ۱۶۸ به تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم -نجف) همچنین شیخ علی نمازی نیز به این اشتباه اعتراف می‌کند ولی می‌گوید شاید تصحیف شده باشد و به جای ۴۴۳ نوشته‌اند ۴۶۳ ولی این حرف از دو جهت باطل است، ۱. نجاشی سال وفات را به حروف نوشته نه به عدد پس بعید است که تصحیف باشد ۲. به غیر از نجاشی تمام علمای رجال شیعه که تاریخ وفات این راوی را نوشته‌اند همه تاریخ وفاتش را ۴۶۳ نوشته‌اند؛ پس این توجیه باطل می‌شود و فقط می‌توانیم بگوییم که نجاشی بعد از مرگ در درون قبرش هم دست از نوشتن برنداشته و شرح حال می‌نوشته است!! (شیخ علی نمازی می‌نویسد: «توفی ۱۶ رمضان سنة ۴۶۳ ودفن فی داره. کذا فی رجال النجاشی وغیره. وفیه إشکال ظاهر لأن النجاشی توفی سنة ۴۵۰ بثلاثة عشر سنة قبله. فهو مصحف سنة ۴۴۳. والله يعلم.» «مستدرکات علم رجال ج ۷ ص ۲۷، علی نمازی -تهران») البته اعتراف آقای خامنه ای را نباید از یاد برد که می‌گوید: «اکثر کتب رجالی تحریف شده‌اند.» می‌گوید: «بناء علی ما ذکره الکثیر من خبراء هذا الفن، ان نسخ کتاب الفهرست کأکثر الکتب الرجالیة القديمة المعتبرة الاخری مثل کتاب الکشی والنجاشی والبرقی والغضائری قد ابتليت جميعاً بالتحريف والتصحيف، ولحقت بها الاضرار الفادحة، ولم تصل منها لانباء هذا العصر- نسخة صحیحة» (الأصول الأربعة فی علم الرجال ص: ۳۴، سید علی خامنه‌ای)

۱- مثلاً: حسن بن محبوب که از راویان شیعه و از ثقات اهل تشیع است و حتی از اصحاب اجماع آنان به حساب می‌آید؛ علامه حلی می‌گوید: در سال ۲۲۴ وفات یافت و در زمان فوت ۷۵ ساله بود، یعنی او در اواخر سال ۱۴۹ به دنیا آمده است (خوئی می‌گوید او بعد از وفات امام صادق به دنیا آمد، امام صادق نیز در سال ۱۴۹ از دنیا رفته است)؛ این راوی از ابوحمزه ثمالی روایت نقل می‌کند، خوئی در مورد تاریخ وفات ابوحمزه می‌گوید: «أبي حمزة المتوفی فی زمان الصادق علیه السلام» = ابوحمزه در حیات امام صادق از دنیا رفت یعنی قبل از سال ۱۴۹!! یعنی حسن بن محبوب زمانی که هنوز به دنیا نیامده و احتمال در شکم مادرش بوده، از ابوحمزه ثمالی روایت می‌شنیده، آن هم به کرات!! حتی خود علمای شیعه نیز صدایشان در آمده تا جایی که می‌نویسند: «قال نصر بن الصباح:

اما خودمانیم، هر گردی گردو نیست و هر سیاهی هم خرما نیست! این ابن صباغ آن ابن صباغی که شیعه آن را در لباس اهل سنت به ملت قالب می‌کنند نیست، بلکه این ابن صباغ، ابن صباغی دیگر است که نه خودش و نه کتابش شناخته شده نیست.

«إتان گلبگ» در کتاب «کتابخانه ابن طاووس» می‌نویسد: «النور والبرهان / أبو القاسم (یا: أبو هاشم) بن الصباغ... مؤلف و تألیف هر دو ناشناخته‌اند»^۲

ابن محبوب لم یکن یروی عن ابن فضال، بل هو أقدم من ابن فضال واسن وأصحابنا یتهمون ابن محبوب، فی روایتہ عن ابن ابي حمزة..» (اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی ج ۲ ص ۸۵۲ رقم ۱۰۹۵) و خوئی می‌نویسد: «أقول: مقتضى ما ذكره الكشي: أن الحسن بن محبوب تولد بعد وفاة الصادق عليه السلام، وهذا ينافي روایتہ كثيرا عن ابي حمزة المتوفي في زمان الصادق عليه السلام» (معجم الرجال خوئی ج ۶ ص ۹۸ رقم ۳۰۷۹) واقعاً چه راویان پر کاری بوده‌اند که حتی در شکم مادرشان هم روایت می‌شنیده و حفظ می‌کرده‌اند!!

وضعیت ابراهیم بن هاشم (پدر علی بن ابراهیم) از این نیز بدتر است! مختصراً بگویم که او قبل از اینکه به دنیا بیاید از امام جواد و امام رضا روایت می‌شنیده است!!!

۱- در تاریخ تشیع ج ۱ ص ۲۱۸ (چاپ: سبحان _ قم، ط ۶ سال ۱۳۸۸ ش) در مورد امام سجاد این چنین نوشته شده است: «او که سید فقها در عصر فقاهاست نامیده می‌شد، به مناظره با عالمان درباری و ارباب مذاهب و گرایشهای کلامی، معتزله، اشاعره، جبریه و مشبهه رفته و در جبهه ای دیگر به مبارزه با قصاصین پرداخت» حال سؤال این است که چگونه امام سجاد می‌تواند با شیوخ مذاهبی بحث کند که در آن تاریخ نامی هم از آن مذاهب نبوده؟؟ مذهب معتزله حدود ۲۰ سال بعد از وفات امام سجاد به وسیله «واصل بن عطا» بوجود آمد و مذهب اشاعره حدود ۲۰۰ سال بعد از وفات امام سجاد! توسط ابو الحسن اشعری به وجود آمد!!!! نکته جالب این است که این کتاب توسط چهار حجة الاسلام شیعی زیر نظر دکتر سید احمد رضا خضری نوشته شده و در سال ۱۳۸۸ برای بار ششم تجدید چاپ شده، و در این مدت این کتاب توسط اساتید در دانشگاه‌ها تدریس و توسط دانشجویان خوانده می‌شده ولی هنوز هم که هنوز است این اشتباه فاحش در آن کتاب وجود دارد و تصحیح نشده و این است وضع کتب دانشگاهی ایران عزیز ما!!

۲- کتابخانه ابن طاووس (فارسی) ص ۴۸۰، إتان گلبگ _ مکتبه مرعشی

جالب است که همین اشتباه را «نجاح طائی» هم می‌کند و ابو القاسم (یا ابو هاشم) بن صباغ را همان ابن صباغ مالکی می‌داند و می‌نویسد: «أخرج الشيخ ابن الصباغ المالکی وهو من أعظم علماء المالکیة فی کتاب النور والبرهان»^۱ وهذا من اعجب العجائب!!!

قزوینی: کرز قیافه شناس، فقط اثر پای رسول خدا (ص) را پیدا کرد

قزوینی: «مشرکان قریش، بعد از آن که متوجه شدند رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج شده است، فردی به نام کرز بن علقمه را که در قیافه‌شناسی و ردیابی اثر پای، تبحر زیادی داشت، استخدام کردند.

آن چه در داستان کرز قیافه شناس آمده، این است که وی تنها و تنها اثر پای رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مسیر غار دنبال کرده است و هیچ اثری از ابوبکر در این داستان دیده نمی‌شود. اگر ابوبکر به همراه رسول خدا از مکه خارج شده بود، باید قیافه شناس اثر پای او را نیز می‌دید و به آن اشاره می‌کرد. این نشان می‌دهد که رسول خدا به تنهایی از مکه خارج شده و کسی همراه او نبوده است. و همان طور که در روایت سیوطی تصریح شده بود، ابوبکر نزدیک غار به رسول خدا ملحق شده است.

امام شمس الدین سخاوی در کتاب معتبر التحفة اللطیفة و ابو البقاء حنفی در تاریخ مکه مشرفه می‌نویسند:

آن‌گاه که رسول خدا (ص) به سوی مدینه هجرت کرد، مشرکان قریش او (کرز بن علقمه) را استخدام کردند، وی اثر رسول خدا را دنبال کرد تا به غار ثور رسید، وقتی به آن‌جا رسید، دید که عنکبوت بر در آن تار تنیده است، پس گفت: در این جا اثر پایان یافته است، بعد از آن نمی‌دانم که به طرف راست رفته یا چپ و یا از کوه بالا رفته است.

۱- إغتیال النبی (ص) ص ۱۲۰، نجاح طائی بیروت

طبق این نقل، کرز فقط اثر رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیده است؛ زیرا همان طور که ملاحظه می‌شود در این روایت کلمات «خرج»، «اثره»، «اخذ» و «صعد» به صورت صیغه مفرد آمده است و اگر ابوبکر نیز به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، باید این کلمات به صیغه تثنیه می‌آمد و اثر ابوبکر نیز دیده می‌شد.

ابن حزم اندلسی می‌نویسد:

کرز بن علقمه، اثر رسول خدا (ص) را تا در غار دنبال کرد، پس دید که بر در آن عنکبوت تار تنیده و کبوتر برای تخم‌گذاری لانه ساخته است، پس گفت: در این جا اثر قطع شده است، یا در زمین فرو رفته و یا به آسمان رفته است، پس قریشیان منصرف شدند.

ابن خلدون در مقدمه‌اش می‌نویسد:

کرز بن علقمه همان کسی است که اثر رسول خدا (ص) را تا غار دنبال کرد و دید که عنکبوت بر در آن تار تنیده و کبوتر برای تخم‌گذاری لانه ساخته است، پس قریشیان منصرف شدند.

بلاذری در انساب الأشراف می‌نویسد:

قریش، دو نفر قیافه‌شناس را فرستادند تا آثار رسول خدا (ص) را دنبال کنند، یکی از آن‌ها کرز بن علقمه بود، آن دو نفر اثر را دنبال کردند تا به غار ثور رسیدند، وقتی کرز دید که عنکبوت بر آن لانه کرده است، گفت: اثر در این جا قطع شده است؛ پس قریشیان منصرف شدند.

ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد:

این کرز همان کسی است که اثر رسول خدا را در شب غار دنبال کرد، وقتی دید که عنکبوت بر آن تار تنیده، گفت: در این جا اثر قطع شده است. او همان کسی است که وقتی به جای پای رسول خدا نگاه کرد، گفت: این جای پا همان جای پای است که در مقام (ابراهیم) دیده‌ام.

بسیاری از بزرگان دیگر نیز داستان را به همین صورت نقل کرده‌اند که ما به جهت اختصار به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

از این مطلب استفاده می‌شود که ابوبکر به همراه رسول خدا از مکه خارج نشده است و گرنه باید کرز بن علقمه لا اقل در یک جا به اثر پای او نیز اشاره می‌کرد و یا قریشیان از او سؤال می‌کردند که اثر دوم از آن کیست؟ در حالی که در تمام این نقل‌ها، فقط اثر رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد بحث است و اصلاً اثری از اثر ابوبکر دیده نمی‌شود.

جواب:

قبل از پرداختن به مستندات قزوینی لازم می‌دانم نکته ای را عرض کنم. شبیه همین جملاتی که از قزوینی خواندیم، نجاج طائی نیز گفته بود، منتهی نتیجه گیری «نجاج» متفاوت بود؛ نجاج می‌گفت: چون کرز فقط رد پای پیامبر را نشان داده پس پیامبر تنها بوده!! اما قزوینی می‌گوید: چون کرز فقط رد پای پیامبر را نشان داده پس ابوبکر خارج از مکه به پیامبر ملحق شده است!!

جواب «نجاج» را مفصلاً نوشتیم اما در جواب قزوینی می‌گوییم: این نقل‌هایی که تو به عنوان شاهد نقل کردی، فقط به جای پای پیامبر اشاره شده با این وجود تو باید نتیجه بگیری که پیامبر تنهایی به غار رفته است، ولی قزوینی نمی‌خواهد حماقت نجاج را مرتکب شود زیرا او میداند که طبق آیه غار دو نفر در غار بوده‌اند پس باید نتیجه را عوض کند! لهذا می‌گوید چون کرز فقط رد پای پیامبر را نشان داد پس ابوبکر خارج از مکه به نبی اکرم ملحق شده!!! به این معنی که: دو دو تا هشت تا کی به کیه!!

به گمانم قزوینی هم به بی‌ربط بودن نتیجه گیری خود پی برده بود به همین دلیل می‌خواهد ماست مالی کند، پس می‌گوید: در روایت سیوطی تصریح شده بود که ابوبکر نزدیک غار به رسول خدا ملحق شده است!!

اکنون اگر حوصله تان سر نمی‌رود پیشنهاد می‌کنم یک بار دیگر قسمتی از روایت سیوطی را به نقل از قزوینی بخوانید: «جلال الدین سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد:

(رسول خدا (ص) شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عباس می‌گوید: ابو بکر وقتی دید که آن جناب از شهر بیرون می‌رود به دنبالش به راه افتاد و صدای حرکتش به گوش رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت ترسید مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی او است، وقتی ابو بکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا (ص) صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد، ابو بکر هم چنان به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

صبحگاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند، و نزد مردی قیافه شناس از قبیله بنی مدلج فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفته هم چنان پیش رفت تا به غار رسید.»

خواندید؟ متوجه شدید که قزوینی به همین راحتی دروغ می‌گوید؟ در این روایت نه تنها صحبتی از ملحق شدن ابوبکر به پیامبر آن هم نزدیک غار نیست بلکه تصریح شده که پیامبر هنوز از شهر خارج نشده که ابوبکر به دنبال ایشان می‌روند؛ پس به طبع باید از داخل مکه یا حداقل در ابتدای خارج مکه رد پای ابوبکر با رد پای نبی اکرم جمع شده باشد، اما دقت کنید که در همین روایت نیز می‌گوید که کرز رد پای پیامبر را از دم در خانه تا غار گرفت ولی صحبتی از رد پای ابوبکر نیست!

در عجبم که چرا قزوینی از این روایت این نتیجه را نگرفته که چون «کرز رد شناس» رد را تا دم غار گرفته ولی هیچ صحبتی از رد پای ابوبکر نیست پس حتماً ابوبکر همراه پیامبر نبود!! اما طبق روایت، باید رد پای ابوبکر هم کنار رد پای پیامبر باشد و اگر اشاره ای به رد پای ابوبکر صدیق نشده به معنی نفی همراهی ابوبکر نیست! چرا که در همین روایت بی‌سند تصریح شده که ابوبکر از داخل مکه با پیامبر همراه شد؛ من در حیرتم که چرا قزوینی نمی‌فهمد!

پس تا به الان واضح شد که اصولاً قزوینی خودش هم نمی‌داند که چه می‌خواهد و چه می‌گوید و نقل‌هایی که عرضه کرده هیچ ربطی به نتیجه‌گیری و هدف او ندارد و این

نشان دهنده سرگردانی و بی پایه بودن ادعای اوست؛ با این وجود نیازی نیست به سخنان بزرگوارانی که قزوینی نقل کرد پردازیم ولی مختصر نظری بی فایده نخواهد بود. در ابتدا از امام سخاوی و ابن ضیاء نقل کرده که از کرز بن علقمه صحبت کرده و به ردگیری او اشاره کرده‌اند منتهی فقط به رد پیامبر اشاره نمودند و صحبتی از رد ابوبکر نیست، حال سؤال این است که چرا این بزرگواران چنین کرده‌اند؟ جواب این است که آن بزرگواران به منظور خلاصه نویسی و به منظور رساندن اصل پیام فقط به ماجرای ردگیری او مختصر اشاره‌ای کردند و هدف آشنا نمودن خواننده با شخصیت «کرز بن علقمه» است و نه ذکر ماجرای هجرت و این قول به این معنی نیست که آن بزرگواران معتقد بودند که ابوبکر خارج از مکه با پیامبر همراه شده است.

امام سخاوی در کتاب «التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة» که مورد استناد «قزوینی» است، می‌نویسد: «وتحرك رسول الله صلى الله عليه وسلم - بعد مكثه من حين النبوة بضع عشرة سنة - للهجرة، ثم خرج بالتأييد والتوفيق، في صحبته أبو بكر الصديق، السابق بالتصديق، بإذن من الله له في الهجرة، واستصحابه إلى غار ثور، فمكث فيه ثلاث ليال، وأنبت الله شجرة فسدت وجه الباب، وأمر العنكبوت فانسجت على فمه، وحماتين وحشيتين فوقفتا بفمه، فكان ذلك سبباً لتحققهم عدم أحد به»^۱

او از «ابن ضیاء» هم نقلی مشابه دارد، وضعیت ابن ضیاء هم به همین ترتیب است و ایشان مختصر نویسی کرده‌اند و در کل تمام کسانی که قزوینی از آن‌ها نقل قول کرده مختصر نویسی کرده‌اند و عقیده تمام آن‌ها در مورد این همراهی آن است که ابوبکر صدیق از داخل مکه و از داخل خانه خودشان با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم همراه بوده و هجرت را شروع کرده‌اند.

۱- التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة، ج ۱ ص ۱۳ - ۱۴

ابن ضیاء در کتاب «تاریخ مکه المشرفة» که قزوینی به آن استناد کرده، می‌نویسد: «ویروی أن أبا بكر لما خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم متوجهاً إلى الغار»^۱ در چند صفحه بعد کل ماجرا را نقل می‌کند و حتی دقیقاً به شروع هجرت از خانه ابوبکر تصریح دارد و می‌نویسد: «فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستأذن فأذن له، فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبي بكر: «اخرج من عندك» فقال أبو بكر: إنما هم أهلك بأبي أنت. قال: «فإني قد أذن لي في الخروج». فقال أبو بكر: الصحبة يا رسول الله؟ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «نعم»...»

ابن حزم؛ ایشان در «سیرت» کتاب مشهور «جوامع السيرة» را دارند و ایشان در این کتاب می‌نویسند: «وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من خوخة في ظهر دار أبي بكر الصديق رضي الله عنه، التي في بني جمح، ليلاً، فنهضا نحو الغار الذي في الجبل، الذي اسمه ثور بسفل مكة، فدخلوا فيه. وأمر أبو بكر ابنه عبد الله أن يتسمع ما يقول الناس، وأمر مولاه عامر بن فهيرة أن يرعى غنمه، وأن يريحها عليها ليلاً ليأخذها منها حاجتها. وكانت أسماء بنت أبي بكر تأتيها بالطعام، ويأتيها عبد الله بن أبي بكر بالأخبار، ثم يتلوها عامر بالغنم، فيعفى أثرهما. فلما فقدته قریش أتبعته بقائف معروف فقاف الأثر حتى وقف عند الغار، فقال: هنا انقطع الأثر، فنظروا، فإذا بالعنكبوت وقد نسج على فم الغار من وقته»^۲

ابن خلدون نیز در تاریخ خود می‌نویسد: «وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من خوخة في ظهر دار أبي بكر ليلاً وأتيا الغار الذي في جبل ثور بسفل مكة فدخلوا فيه وكان عبد الله بن أبي بكر يأتيها بالأخبار و عامر بن فهيرة مولى أبي بكر وراعى غنمه يريح غنمه عليها

۱- تاریخ مکه المشرفة ج ۱، ص ۲۰۱، ابن الضیاء؛ دار الکتب العلمیة - بیروت، ط ۲

۲- جوامع السيرة ص ۹۰، ابن حزم آندلسی - مصر

لیلاً لیأخذها حاجتها من لبنها وأسما بنت أبي بكر تأتيهما بالطعام وتقفي عامراً بالغنم اثر عبد الله ولما فقدته قریش اتبعوه ومعهم القائف ففاف الاثر حتى وقف عند الغار وقال هنا انقطع الاثر»^۱

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم شب هنگام از روزنی که در پشت خانه ابو بکر بود بیرون آمد و هر دو به غاری که در کوه ثور در پایین مکه بود، رفتند و در آن پنهان شدند. عبد الله بن ابی بکر بر ایشان خبر می‌آورد و عامر بن فهیره غلام ابو بکر و چوپان گوسفندان او، گوسفندان را شب بدان سوی برد تا آنان شیر بگیرند و اسما، دختر ابو بکر بر ایشان طعام می‌برد. عامر گوسفندان را از پی عبد الله می‌برد. چون قریش در تعقیب خود، او را گم کردند، با کسی که رد پاها را بشناسد، از پی او روان شدند. این مرد تا غار ثور پیش آمد. بر در غار ایستاد و گفت در اینجا جای پاها قطع شده است...»

بلاذری در همین کتاب (انساب الاشراف) و در همین صفحه و دقیقاً قبل از جملاتی که قزوینی نقل کرده می‌نویسد: «قالوا: وخرج النبي صلی الله علیه وسلم وأبو بکر من خوخة في ظهر بيت أبي بكر، حتى أتيا غار ثور، فصارا فيه، وكان عامر بن فهیره يرعى غنما لأبي بكر، فيعزب بها ثم بيت قريبا، ولا يبعد. فكانا يصيبان من رسلها. فاستأجر أبو بكر رجلاً دليلاً، يقال له عبد الله بن أريقط الديلي، من كنانة بن خزيمه. وصنع آل أبي بكر لرسول الله صلی الله علیه وسلم وأبي بكر سفرة، وذبحت شاة وطبخ لحمها، وجعل في جراب. فقطعت أسما بنت أبي بكر رضي الله تعالى عنها قطعة من نطاقها، فأوكت به الجراب، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إن لها نطاقين في الجنة. فسميت ذات النطاقين ويروى أنه كان لها نطاق تنتطق به في منزلها، ونطاق تنتطق به إذا حملت الطعام لرسول الله صلی الله علیه وسلم وأبي بكر، فقيل لها ذات النطاقين.

۱- تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۱۵ - بیروت، ط ۴

قالوا: وبعثت قريش قائفين يقصان آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم. أحدهما كرز بن علقمة بن هلال الخزاعي. فاتبعاه، حتى انتهى إلى غار ثور. فرأى كرز عليه نسج العنكبوت. فقال: ها هنا انقطع الأثر. فانصرفوا.^۱

ابن اثیر نیز می نویسد: «فخرج هو وأبو بكر مستخفين من قريش فقصدا غارا بجبل ثور فأقاما به ثلاثا وقيل أكثر من ذلك...»^۲

و در «الکامل» می نویسد: «وخرجنا من خوخة في بيت أبي بكر في ظهر بيته، ثم عمدا إلى غار بثور فدخلناه»^۳

یعنی: «پیغمبر و ابو بکر از دریچه‌ای که در پشت خانه ابو بکر بود خارج شده سوی غاری که در کوه ثور واقع شده رهسپار شده و در آن داخل شدند.»

پس با این وجود ثابت شد که جناب قزوینی سفسطه آبادی چیزی جز فریب و تدلیس در چنته ندارند!

نکته: قزوینی، در بحث قبلی به روایتی از مسند امام احمد استناد کرد که طبق آن ابوبکر بعد از حرکت پیامبر اکرم به خانه نبی آمد و علی مکان پیامبر را به ابوبکر گفت و ابوبکر از خانه پیامبر حرکت کرد و به سمت غار رفت؛ حال دقت کنید که کرز بن علقمه رد شناس رد گیری را باید از دم در خانه ایشان شروع کرده باشند که در این صورت در همان ابتدا رد پای ابوبکر نیز باید وجود داشته باشد و همینطور در مسیر راه نیز باید رد پای ابوبکر باشد و اگر خلاف این باشد باید تعجب کنیم.

چرا حضرت علی، سیدنا ابوبکر را به سوی پیامبر راهنمایی کرد؟

۱- انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۲۶۰؛ دار الفکر - بیروت، ط ۱

۲- اسد الغابه ابن اثیر ج ۱ ص ۲۱؛ دار الکتب العربی - بیروت

۳- الکامل فی تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۴؛ دار الصادر - بیروت

قزوینی سخنانش را ادامه داده و می‌نویسد: «ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا امیرمؤمنان علیه السلام مسیر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به ابوبکر نشان داد؟ جواب واضح است؛ چون اگر امیرمؤمنان علیه السلام جای رسول خدا را نشان نمی‌داد، ممکن بود که ابوبکر با ایجاد سروصدا و یا پرس و جو از این و آن، مشرکان را متوجه عدم حضور رسول خدا نماید و مشرکان همان لحظه به دنبال رسول خدا راه می‌افتادند و آن حضرت را قبل از آن که به غار برسد، دستگیر نمایند؛ بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام برای حفظ اسرار هجرت، مسیر رسول خدا را به ابوبکر نشان داد.

جواب:

چو عقل زائل شود هر خزعل برهان شود!
در عجبم که چرا اندیشه نمی‌کنند!! اگر ابوبکر می‌خواست سر و صدا کند چرا درون غار سر و صدا نکرد؟ چرا وقتی علی جای پیامبر را به او گفت، در جا لو نداد؟ مگر شما عقل ندارید که چنین اراجیف می‌بافید؟

علی چطور به خود اجازه داد که جای پیامبر را لو دهد و از کجا می‌دانست که ابوبکر جای پیامبر را لو نمی‌دهد؟ از طرفی، ابوبکر نزد شما از ابولهب بدتر است، یعنی دانستن ابوبکر باید بدتر از دانستن ابولهب باشد پس دوباره می‌پرسم، چرا علی جای پیامبر را لو داد؟ از سویی دیگر، ابوبکر نصف شب آنجا چه می‌کرد؟

اما اینکه می‌گویند: ابوبکر سر و صدا می‌کرد و مشرکان با خبر شده و به دنبال نبی اکرم می‌رفتند و ایشان را دستگیر می‌کردند، این از کم خردی قزوینی است.

۱- اگر بگوییم ابوبکر ۱ ساعت بعد از حرکت پیامبر به خانه ایشان آمد باید قبول کنیم که در این مدت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به غار رسیده‌اند چرا که مفسرین و مؤرخین نوشته‌اند که فاصله غار ثور با مکه یک ساعت راه است.

۲- اگر بگوییم ابوبکر بلافاصله یا چند دقیقه بعد از نبی اکرم رسید، این بسیار بعید است که کفاری که خانه پیامبر را محاصره کرده‌اند و نمی‌خواهند پیامبر از

محاصره شدنش با خبر شوند، اجازه دهند ابوبکر داخل خانه شود و وضعیت بیرون خانه را شرح دهد و همچنین ابو لهب که به مشرکین اجازه نداد سر شب حمله کنند به دلیل وجود زنان و کودکان چگونه به ابوبکر اجازه می‌دهد به همین راحتی وارد شود و گذشته از آن چطور به همین راحتی ابوبکر را رها می‌کنند که از خانه خارج شود و چطور این احتمال را ندادند که ابوبکر ممکن است برود و یاران پیامبر و همچنین آن دسته از بنی هاشم را که پشتیبان پیامبر بودند را با خبر کند و کارشان را خراب کند؟؟ یا چگونه حضرت علی به این فکر نکرد که با رفتن حضرت ابوبکر به سمت بئر میمون، ممکن است بعضی از مشرکین او را تعقیب کنند و به رسول خدا برسند؟!

گذشته از آن، این روایت از لحاظ سندی ضعیف است و ما در صفحات گذشته هم از لحاظ متن و هم سند این روایت را بررسی کردیم؛ مراجعه کنید.

بعد از این قزوینی می‌رود بر سر نقد روایتی که امام «زُهری» از «عروه بن زبیر» از ام المؤمنین عائشه نقل کرده که در صحیح بخاری آمده است، او به خیال خودش می‌خواهد این روایت را از لحاظ سند بررسی کرده و ضعفش را ثابت کند! بله! همین‌ها که جرأت ندارند روایات کتب خودشان را غربال کنند الان می‌خواهند سند روایات ما را بررسی کنند، و چه شود آن روز که گاری سوار بخواهد بر خلبان جنگنده اف ۱۶ ایراد بگیرد!^۱ قبل از بررسی سخنان قزوینی این را باید بگویم که این روایت در نزد اهل سنت کوچکترین اشکالی ندارد و از نظر سند کاملاً صحیح است و تا به حال کسی از اهل سنت نگفته که این روایت از نظر سند مشکل دارد، پس از نظر اهل سنت این روایت

۱- قزوینی در یکی از کلاس‌های درسش می‌گوید: «اهل سنت در علم رجال از ما خیلی جلوتر هستند. اگر آن‌ها در علم رجال هیچ کاری نکنند و ما دویست سال کار کنیم، به موقعیت فعلی آن‌ها هم شاید نرسیم»

کاملاً مقبول و مورد اعتماد است اما اگر قزوینی و امثال او بخواهند آسمان را به زمین ببافند و از شخصی چون امام زهری ضعف پیدا کنند و به خیال خودشان روایت را مردود جلوه دهند، بدانند که در خواب و خیال به سر می‌برند چرا که امام زهری نزد اهل سنت مقامی نزدیک به مقام ائمهٔ اربعه دارد و تا به حال کسی نگفته روایات او قابل اعتماد نیست و او ثقه نیست بلکه همه او را با کلماتی چون «امام»، «حجة»، «حافظ» و.... یاد کرده‌اند، پس از نظر اهل سنت این روایت و راویان آن بی‌اشکال هستند.

اما شبهات قزوینی بر سه وجه است، وجه اول: زهری از عمال بنی امیه بود. وجه دوم: زهری مدلس بود. وجه سوم: زهری دشمن سیدنا علی بود. ما ابتدا، وجه سوم (دشمنی زهری با سیدنا علی!) را بررسی می‌کنیم سپس در مورد دو وجه دیگر صحبت خواهیم کرد.

«نقد شبهات حول امام زُهری»

قزوینی: زُهری دشمن امام علی بود!

قزوینی: «زهری نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام بد گویی می کرده است. ابن اُبی الحدید معتزلی شافعی در شرح نهج البلاغه می نویسد: «زهری نیز از منحرفان نسبت به علی علیه السلام بود. از محمد بن شبیه روایت شده است که روزی در مسجد مدینه زهری و عروۀ بن زبیر نشسته بودند و از علی بدگوئی ها می کردند. این خبر بعلی بن الحسین علیه السلام رسید پیش آن ها آمده و فرمود: اما تو عروه پدرم با پدرت پیش خدا حکومت بردند خدا به نفع پدرم حکومت کرد. و تو ای زهری! اگر در مکه بودی نشان می دادم که چه شخصیتی داری.»

جواب:

قبل از جواب به ۲ نکته توجه کنید.

۱- نزد آخوند شیعی همه اهل سنت، دشمن اهل بیت (=ناصبی^۱) هستند؛ شیخ حسین آل عصفور درازی بحرانی، صریحاً می نویسد: «بل اخبارهم علیهم السلام تنادی بان النواصب هو ما يقال له عندهم سنیاً..... ولا كلام فی ان المراد بالناصبه فیه هم اهل التسنن...»^۲!!

۱- درازی از محمد بن علی بن موسی روایت می کند که: به علی بن محمد -علیه السلام- درباره ناصبی نوشتم که آیا برای امتحانش چیزی بیشتر از مقدم قرار دادن جبت و طاغوت و اعتقاد به امامتشان لازم است؟ جواب آمد که اگر کسی بر این اعتقاد باشد او ناصبی است. (المحاسن النفسانیة فی اجوبة

المسائل الخراسانیة ص ۱۴۵، حسین آل عصفور الدرازی؛ دار المشرق العربی الکبیر)

۲- المحاسن النفسانیة فی اجوبة المسائل الخراسانیة ص ۱۴۷، حسین آل عصفور الدرازی؛ دار المشرق العربی الکبیر

نه تنها تمام اهل سنت بلکه تمام اصحاب پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نزد این قوم، دشمن حضرت علی به حساب می آیند (الا قلیلاً) چرا که آنان بیعت شکنی کردند و به قول شیعه سر عهد و پیمان خود نماندند و با غاصبین همکاری کردند و ابوبکر و عمر و عثمان را بر حضرت علی ترجیح دادند و همه اینها در نزد شیعه صفوی به معنی دشمنی با حضرت علی است!!

جزائری می نویسد: «وقد روی عن النبی صلی الله علیه وآله انّ علامة النواصب تقدیم غیر علیّ علیه»^۱!

پس جناب قزوینی چرا به خود زحمت می دهند که ثابت کند امام زهری ناصبی است؟ در مذهب او تمام منکرین امامت ناصبی هستند، دیگر لازم به ذکر توضیح و تفصیل نیست!

۲- به اعتقاد نویسنده دشمنان درجه یک سیدنا علی و دیگر ائمه، همین قزوینی و عمامه به سرهایی مانند او هستند؛ چرا که به نام اهل بیت گناه می کنند به نام اهل بیت زنا را تجویز می کنند (صیغه) و به نام آنان مال مردم را بالا می کشند (خمس) و اینها همه دشمنی آشکار با آن بزرگواران است و دوست داشتن آنان به جز با تبعیت ثابت نمی شود چرا که: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾

اما در مورد امام زهری رحمه الله علیه و این روایتی که از «ابن ابی الحدید» معتزلی متشیع^۲ نقل شده، نه تنها مورد قبول ما اهل سنت نیست بلکه علمای اهل تشیع نیز این روایت را قبول ندارند.

۱- انوار النعمانیه ج ۲ ص ۳۰۷ باب: ظلمة فی احوال الصوفیه والنواصب، نعمه الله جزائری؛ الاعلمی بیروت، ط ۴؛ حسین آل عصفور نیز می نویسد: «قد عرفت سابقاً انه له لیس الناصب الا عبارة عن

التقدیم علی علی علیه السلام» (المحاسن النفسانیه ص ۱۵۷)

۲- قزوینی نام ابن ابی الحدید را با پسوند «شافعی» می نویسد تا خواننده را به وهم بیندازد که «ابن ابی الحدید» سنی است!! در صورتی که علمای اهل سنت او را شیعی میدانند بلکه علامه ابن کثیر او را

محمد حسن زاهدی توچائی شیعی در رساله‌ای تحت عنوان: «پژوهشی درباره‌ی نامه منسوب به امام سجاد (ع) خطاب به زهري» می‌نویسد: «البته در جایی از تاریخ، تذکر امام (ع) به زهري به هنگام بدگوئی وی از حضرت علی (ع) نقل شده (نک: ابن ابی الحدید، ۱۰۲/۴) ولی تستری این خبر را در مورد زهري نادرست دانسته است (نک: ۱/۵۸۳-۵۸۴)»^۲

پس این روایت بنا بر «شهد شاهد من اهلها» مردود می‌گردد، البته لازم به ذکر است که خود جناب محمد حسن زاهدی توچائی نیز این اتهام را مردود می‌داند! قزوینی در ادامه می‌نویسد:

«و امام علی بن الحسین علیه السلام در نامه به زهري می‌نویسد:

بدان که ساده‌ترین نمونه کتمان و سبک‌ترین باری که (در این راه) به دوش می‌کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از عواقب بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (به عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بیگاهش تسکین می‌دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می‌کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مردها که برای همکاری با ستمگران

شیعه غالی میدانند (ر.ک، البداية و النهایة، ج ۱۳، ص: ۲۳۳؛ معجم المطبوعات، الیان سرکیس ج ۱ ص ۲۹؛ کشف الظنون حاجی خلیفه ج ۲ ص ۱۵۸۶ و...) و همچنین علمای اهل تشیع، ابن ابی الحدید را شیعه می‌دانند (طبقات اعلام الشیعة، ج ۱۳، ص: ۸۸، آقا بزرگ تهرانی؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۰، خوانساری و...) و من در عجبم که این قزوینی چرا خجالت نمی‌کشد و به همین راحتی دروغ می‌نویسد، تو گویی به قیامت اعتقادی ندارد! جالب اینجاست که سید علی میلانی، ابن ابی الحدید را معتزلی حنفی معرفی می‌کند!!! (شرح منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه ج ۱ ص ۱۵۵، سید میلانی - قم) !!

۱- قاموس الرجال، تستری - قم

۲- مقالات و بررسیها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۹۲؛ عنوان: «پژوهشی درباره‌ی نامه منسوب به امام سجاد (ع) خطاب به زهري»؛ محمد حسن زاهدی توچائی

دریافت کرده‌ای بازخواست شوی، تو اموالی را به ناحق گرفته‌ای، به کسی نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را رد نمی‌کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی‌گردانی، با آن که به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته‌ای، مگر نه این است که با این دعوت‌ها می‌خواهند تو را چون قطب آسیا محور بیدادگری‌ها قرار دهند، و ستمکاری‌ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ تو را پلی برای بلاها (و مقاصد) شان سازند، نردبان گمراهی‌ها و مبلغ کجروی‌هایشان باشی، و به همان راهی برندی که خود می‌روند؟ می‌خواهند با وجود تو عالمان راستین را در نظر مردم مشکوک سازند، و دل‌های عوام را بسوی خود کشند. [ای عالم دین فروخته] کاری که به دست تو می‌کنند از عهده مخصوص‌ترین وزیران و نیرومندترین همکارانشان بر نمی‌آید، تو بر خرابکاری‌های آنان سرپوش می‌نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می‌گشائی...»

جواب:

این نامه (که قزوینی فقط قسمتی از آن را نقل کرده است) توسط «محمد حسن زاهدی توجائی» که از دانشمندان شیعه می‌باشد، مورد بررسی قرار گرفته و این نویسنده شیعی در مقاله‌ای ۱۵ صفحه‌ای بطلان این نامه را اثبات می‌کند، منبع این نامه کتاب «تحف العقول» نوشته «ابن شعبه» می‌باشد که این نامه بدون هیچ سندی در این کتاب آمده است که همین بی‌سند بودن نامه مذکور برای بی‌ارزش بودن آن کافیهست. اما از جمله دلایلی که باطل بودن این نامه را ثابت می‌کند عدم تناسب مفاد نامه با سنّ امام زهری است، چرا که در این نامه، زهری شخصی پیر که اواخر عمر خود را می‌گذراند معرفی شده که این خلاف واقع است زیرا، امام زهری در آن دوران حداکثر ۳۸ ساله بوده است، تأکید می‌کنم، حداکثر ۳۸ ساله و غیر ممکن است که شخصی عاقل خطاب به فرد ۳۸ ساله بگوید: «تنت سالم و عمرت دراز شده است... تو در خانه ای هستی که اعلام کوچیدن در داده است، مردپس از مرگ همسالانش چه اندازه زنده می‌ماند؟... آماده باش که سفر دوری، از تو نزدیک شده است... تو از یاد هم سن‌ها و هم

بازی‌های گذشته‌ات غفلت ورزیدی و پس از آن‌ها چون گوسفندی شاخ شکسته به جا ماندی!... اگر دنیا این اندازه در دل تو جا کرده با این سالخوردگی و دانشمندی و دم مرگی، پس جوان نورس چه کند...»

پس واضح است که شخص واضح این روایت تمام شرایط را در نظر نگرفته که اینچنین نامه ناپخته ای را جعل کرده و به امام سجاد علیه السلام نسبت داده است. اما نکته دوم که جعلی بودن این روایت را ثابت می‌کند این است که، امام زهری از ملازمان و از یاران امام سجاد علیه السلام بود، آن دو با هم رفت و آمد داشته اند^۱، دکتر سید حسین محمد جعفریشیعی می‌نویسد: «فقیه بزرگ و محدث گرانقدر دیگر زمان، الزهری یار نزدیک و ستایشگر زین العابدین (ع) بود.»^۲

امام سجاد خیلی راحت می‌توانستند سخنانشان را حضوری و مستقیماً به این یار نزدیکشان بگویند نه اینکه نامه بنویسند؛ این یعنی لقمه را دور سر چرخانیدن و سپس در دهان نهادن که از عقل به دور است!

لازم به ذکر است که نویسنده سابق الذکر (محمد حسن زاهدی) برای اثبات بطلان این نامه چهار قرینه آورده که برای شیعیان باید کافی باشد، در اینجا بد نیست قسمتی از آن مقاله را نقل کنیم؛ محمد حسن زاهدی می‌نویسد: «زهری از حدود سال ۸۲ هجری تا

۱- حتی که در بعضی روایات آمده است که امام زهری به خانه امام سجاد می‌رود؛ مجلسی اول می‌نویسد: «زهری می‌گوید که داخل شدم به خانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه حضرت فرمودند که ای زهری از کجا می‌آیی گفتم از مسجد...» (لوامع صاحبقرانی (فارسی)، ج ۶، ص ۱۷۱، مجلسی اول (۱۰۷۰) - قم، ط ۲) و «صاحب روض الجنان... مینویسد: روزی زهری خدمت امام سجاد علیه السلام شرفیاب شد امام پرسید کجا بودی عرض کرد از نزد بیماری می‌آیم..» (به نقل از أنوار العرفان فی تفسیر القرآن (فارسی)، ج ۷، ص: ۳۰۵، دکتر ابوالفضل داور پناه - تهران)

۲- تشیع در مسیر تاریخ (ترجمه شده به فارسی) ص ۲۸۷، دکتر سید حسین محمد جعفری، مترجم: سید محمد تقی آیت اللهی؛ تهران، ط ۱۱

پایان حیات آن حضرت (ع) (=منظور امام سجاد) از ارادتمندان، ملازمان و اصحاب ایشان بوده است.^۱

و می‌نویسد: «وی (زهری) گر چه از سوی با ولید بن عبدالملک (خلافت: ۸۶-۹۶هـ. ق) ملازم بود، اما برابر ولید که نزول آیه.. ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱] را در شان حضرت علی (ع) معرفی می‌کرد ایستادگی کرده و آن را در شان عبد الله بن ابی می‌دانست (نک: ابونعیم اصفهانی^۳ ۳/۳۶۹).^۴

حتی که او در مورد زهری می‌نویسد: «از مسیر اهل بیت منحرف نشد. ارادات وی به آن حضرت (ع) (= امام سجاد) حتی تا آخرین روزهای حیات حضرت زین العابدین (ع) ادامه داشت.»^۵

و می‌نویسد: «ظاهراً اولین اظهار ارادت زهری به امام سجاد (ع) و قرار گرفتن وی در جرگه اصحاب آن حضرت (ع)، پس از جریان کمک امام (ع) به وی در ارتباط خطایش بود.

آورده‌اند که زهری پس از اولین دیدارش با عبدالملک، هنگام بازگشت به مدینه، خطایی مرتکب و غلامش به دست خودش کشته شد. وی برای جبران خطایش از سعید بن مسیب، ابو عبدالرحمن، عروه بن زبیر، قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله در مدینه

۱- مقالات و بررسی‌ها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۸۷؛ عنوان: «پژوهشی درباره‌ی نامه منسوب به امام

سجاد (ع) خطاب به زهری»؛ محمد حسن زاهدی توچائی

۲- یعنی: و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن (افک و تهمت به ام المومنین عایشه) را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت.

۳- منظور کتاب: (حلیة الاولیاء، چاپ: دار الکتب عربی - بیروت، ط ۵) می‌باشد.

۴- مقالات و بررسی‌ها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۸۹؛ عنوان: «پژوهشی درباره‌ی نامه منسوب به امام

سجاد (ع) خطاب به زهری»؛ محمد حسن زاهدی توچائی

۵- مقالات و بررسیها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۸۸؛ عنوان: «پژوهشی درباره‌ی نامه منسوب به امام

سجاد (ع) خطاب به زهری»؛ محمد حسن زاهدی توچائی

پرسید. همگی گفتند برای این کار توبه ای وجود ندارد^۱. خبر به علی بن الحسین (ع) رسید، با راهنمایی امام (ع) در کار زهري گشایش حاصل شد (نک: ابن عبد ربه^۲، ۱۳۵/۵ و ۱۳۶). آن حضرت (ع) وی را به توبه و استغفار و پرداخت دیه به خانواده مقتول فرمان داد و زهري نیر چنین کرد (نک: ابن کثیر^۳، ۱۱۳/۹). برخی این راهنمایی را پس از نه سال مسکن گزیدن وی در غار عنوان کرده‌اند (نک: ابن شهر آشوب^۴، ۱۵۹/۴). پس از کمک امام (ع) به زهري (نک: ابن منظور^۵، ۲۴۵/۱۷ و ۲۴۶) از وی نقل شده است که گفت: بر من گشایش کردی ای آقای من. خداوند به آنجایی که رسالت خویش را قرار می‌دهد، داناتر است (نک: ابن شهر آشوب، همانجا). سپس به نزد خانواده‌اش بازگشت و ملازم علی بن الحسین (ع) بود و از اصحاب ایشان شمرده می‌شد (نک: مغربی^۶، ۲۵۸/۳؛ ابن شهر آشوب، همانجا). زهري از امام (ع) روایت و فضل ایشان را نقل می‌کرد (نک: مغربی، همانجا). به همین جهت برخی از بنی مروان به او می‌گفتند: ای زهري پیامبرت، یعنی علی بن عبدالحسین چه کرد؟ (نک: همان؛ ابن شهر آشوب، همانجا). او خود می‌گفت: علی بن الحسین بیش از همه بر من منت دارد (نک: ابن سعد، ۲۱۴/۵؛ ابن منظور، ۲۴۶/۱۷).

تعبیر و حالات نقل شده از زهري پس از کمک امام (ع) به وی، از ارادتمندی ویژه او به آن حضرت (ع) نشان دارد. با توجه به انجام این کمک، پس از اولین ملاقات

۱- متذکر می‌شوم که نوشته‌های جناب «زاهدی» تماماً مورد قبول نویسنده نیست، بلکه صرفاً به منظور احتجاج علیه شیعه استفاده می‌شود.

۲- منظور کتاب: (عقد الفرید، چاپ: دار الکتب العلمیة_بیروت، ط ۳) می‌باشد.

۳- منظور کتاب: (البدایة والنهایة، چاپ: دار الکتب العلمیة_بیروت، ط ۳) می‌باشد.

۴- منظور کتاب: (مناقب آل ابی طالب، چاپ: قم، بی تا) می‌باشد.

۵- منظور کتاب: (مختصر تاریخ دمشق، چاپ: دار الفکر_دمشق، ط ۱) می‌باشد.

۶- منظور کتاب: (شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، چاپ: بیروت، ط ۲) می‌باشد.

زهری با عبدالملک (در سال ۸۲)، به نظر می‌رسد زهری از حدود سال ۸۲، با امام سجاد (ع) ارتباط برقرار کرد و در زمره ارادتمندان ایشان قرار گرفت و پیش از آن چنین ارتباطی بین زهری و امام (ع) وجود نداشت. شاهد صحّت این مدعا، رجوع زهری به عالمانی در مدینه، همچون سعید بن مسیب، عروه بن زبیر و...، و عدم رجوع وی به امام (ع) پس از ارتکاب آن خطا است. حال آن که، اگر این ارتباط پیش از آن زمان بین زهری و امام (ع) وجود داشت، او برای حلّ معضل بزرگ خویش، ابتدا به آن حضرت (ع) مراجعه می‌کرد.

وجود جملاتی از زهری در تمجید از شخصیت امام چهارم (ع)، حالات وی در برخورد با آن حضرت (ع)، نقل روایت‌های متعدد از ایشان، در کنار عدم وجود خبری معارض با ارادتمندی زهری نسبت به ایشان، از عدم تغییر رویه زهری در ارادتمندیش به امام (ع) نشان دارد و بیانگر استمرار ارتباط وی با ایشان تا پایان حیات آن حضرت (ع) است. به منظور بیان اظهارات زهری در تمجید از شخصیت حضرت علی بن الحسین (ع)، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

هیچ قریشی (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴/۳۸۷) و هاشمی را برتر و فیه تر از علی بن الحسین ندیدم (نک: ابن جوزی^۱، ۴/۶۶۰) علی بن الحسین برای ما حدیث گفت و او برترین هاشمی بود که درک کردم. کسی را از اهل این بیت، یعنی بیت النبی، برتر از علی بن الحسین درک نکردم (نک: مفید^۲، ۲/۱۴۱ و ۱۴۴). بیشترین همنشینی ام با علی بن الحسین بود (نک: مزّی^۳، ۱۳/۲۳۹).

۱- منظور کتاب: (المنتظم فی تواریخ الموک والامم، چاپ: دار الفکر- بیروت) می‌باشد.

۲- منظور کتاب: (الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، چاپ: دار المفید - بیروت، ط ۲) می‌باشد.

۳- منظور کتاب: (تهذیب الکمال، چاپ: دار الفکر- بیروت) می‌باشد.

هر گاه نام علی بن الحسین برده می‌شد، زهري می‌گریست و می‌گفت: «زین العابدین» (نک: ابن منظور، ۲۳۵/۱۷؛ اربلی، ۲/۲۸۹). در روایتی نیز زهري امام علی بن الحسین (ع) را زاهدترین مردم دنیا معرفی می‌کند (نک: شیخ صدوق، ۱/۲۳۰).

اظهارات محبت آمیز زهري نسبت به امام سجاد (ع) به هنگام مشاهده آن امام (ع) در غل و زنجیر (نک: ابن جوزی، همانجا) به هنگام بردن ایشان از مدینه به شام توسط کارگزاران حکومتی عبدالملک بن مروان نیز از ارادت وی به امام (ع) نشان دارد (نک: ابو نعیم اصفهانی، ۱۳۵/۳؛ اربلی، ۲/۲۸۸؛ ابن شهر آشوب، ۴/۱۳۲). متن خبر از وقوع این جریان در سال‌هایی که زهري با دربار عبدالملک ارتباط داشته است، حکایت دارد.

اظهار محبت زهري برابر امام (ع)، به هنگام مشاهده حمل آرد در شب توسط آن حضرت (ع) (نک: شیخ صدوق، ۱/۲۳۱) نمایان گر ارادت زهري به ایشان است.

از سوی دیگر زهري در زمینه‌های مختلف، احادیث و اخباری از امام سجاد (ع) نقل کرده (نک: ابو نعیم اصفهانی، ۳/۱۴۱-۱۴۵) که مؤید ارتباط نزدیک او با آن حضرت (ع) است. وی احادیثی در زمینه بهترین اعمال (نک: کلینی، ۲/۱۳۰)، قرآن کریم (نک: ابن منظور، ۱۷/۲۴۰)، اقسام روزه (نک: کلینی، ۴/۸۳) و همچنین دعاهایی از آن حضرت (ع) (نک: ابن کثیر، ۹/۱۱۵) نقل کرده است.

روایتی نیز مربوط به جانشینی حضرت زین العابدین (ع) از زهري نقل شده است (نک خزاز قمی رازی، ۳، ۲۴۱-۲۴۳) از سیاق این روایت، چنین بر می‌آید که باید به آخرین روزهای عمر مبارک آن حضرت (ع) مربوط باشد. همچنین زهري در خصوص آثار مشاهده شده بر پشت آن حضرت (ع) پس از وفات، و به هنگام غسل دادن ایشان،

۱- منظور کتاب: (کشف الغمة فی معرفة الائمة، چاپ: دار الاضواء - بیروت، بی تا) می‌باشد.

۲- منظور کتاب: (علل الشرائع، چاپ: دار البلاغة - بیروت، بی تا) می‌باشد.

۳- منظور کتاب: (کفاية الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، چاپ: بیدار - قم) می‌باشد.

اخباری نقل کرده است (نک: ابن شهر آشوب، ۱۵۴/۴). این امور می‌تواند استمرار ارادتمندی وی به امام سجّاد (ع) تا پایان حیات آن حضرت (ع) را نشان دهد.

البته در جایی از تاریخ، تذکر امام (ع) به زهری به هنگام بدگوئی وی از حضرت علی (ع) نقل شده (نک: ابن ابی الحدید، ۱۰۲/۴) ولی تستری این خیر را در مورد زهری نادرست دانسته است (نک: ۵۸۳/۹-۵۸۴).....»^۱

پس با این وجود نه تنها ثابت کردیم که این نامه جعلی است بلکه ثابت کردیم که امام زهری از یاران و از ملازمان امام سجّاد بوده است تا جایی که در آخرین لحظات عمر امام سجّاد نیز بالای سر ایشان حاضر بوده است!

علی نمازی شاهرودی می‌نویسد: «الزهری قال: دخلت علی بن الحسین علیه السلام فی مرضه الَّذی توفّی فیهِ دخل علیه محمّد ابنه فحدّثه طویلاً بالسرّ فسمعتّه یقول: فیما یقول: علیک بحسن الخلق»^۲

یعنی: «زهری می‌گوید: به حضور امام سجّاد علیه السّلام در آن هنگام که در بستر وفات بود، رفتم، پسرش محمّد (امام باقر) نزدش آمد، مدتی طولانی با هم آهسته گفتگو کردند. در میان گفتار امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که به فرزندش می‌فرمود: علیک بحسن الخلق: «بر تو باد به رعایت اخلاق نیک».

قزوینی: زهری از عمر بن سعد روایت نقل کرده پس دشمن اهل بیت است!

قزوینی: «از این نیز که بگذریم، زهری از کسانی است که از عمر بن سعد روایت نقل کرده است و با این کار دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام آشکار نموده است. عمر

۱- مقالات و بررسیها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۹۰-۹۲؛ عنوان: «پژوهشی درباره نامه منسوب به

امام سجّاد (ع) خطاب به زهری»؛ محمد حسن زاهدی توچائی

۲- مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص: ۱۸۱، علی نمازی شاهرودی - قم؛ کفایة الأثر، ص: ۲۴۲ خزار رازی؛

حلیة الأبرار، ج ۴، ص: ۴۳۹؛ بحار الأنوار ج ۴۶، ص: ۲۳۲

سعدی که جگر گوشه رسول خدا را با آن وضع فجیع به شهادت رساند و نوامیس رسول خدا را به اسارت گرفت. ذہبی می‌نویسد:

عمر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، وعنه ابنه إبراهيم، وقتادة، والزهري.

عمر بن سعد، از پدرش روایت نقل کرده و از او پسرش ابراهیم، قتاده و زهري روایت نقل کرده‌اند.

آیا چنین کسی می‌تواند مورد اعتماد باشد؟ آیا روایت چنین کسی می‌تواند منبع عقائد مسلمانان باشد؟»

جواب:

بیت:

«آن کس که ز روی علم و دین اهل بود داند که جواب شبهات سهل بود.»
زهري فقط یک روایت از عمر سعد نقل کرده، این ایراد از آن ایرادهای بنی اسرائیلی است که تابع هیچ قانونی نیست و اگر بخواهیم این ایراد قزوینی را یک اصل قرار دهیم و بر تمام راویان تعمیم دهیم تقریباً هیچ راوی نمی‌ماند که نزد جناب قزوینی وثاقت داشته باشد!

توضیح: طبق عقیده آخوند شیعی، اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که بیعت خیالی روز غدیر را شکستند همه دشمن حضرت علی رضی الله عنه هستند، خود جناب قزوینی در این مقاله سه نفر را به عنوان دشمن حضرت علی معرفی کرده، ۱. امام زهري ۲. عروة بن زبیر ۳. انس بن مالک؛ گذشته از این سه بزرگوار چنانکه گفته شد تمام اصحاب (الا قلیلاً) نزد آخوند شیعی دشمن اهل بیت به حساب می‌آیند! که در رأس آنان خلفای ثلاثه قرار دارند.

حال که فهمیدیم نزد آخوند شیعی، تمام اصحاب دشمن حضرت علی و فرزندان او هستند، و چنانکه قزوینی نقل روایت از دشمن اهل بیت را مساوی با عدم وثاقت دانسته،

باید تمام کسانی که از اصحاب نبی اکرم روایت نقل کرده باشند همه غیر قابل اعتماد باشند.

حال ببینیم چه کسانی از این بزرگواران روایت نقل کرده‌اند.

۱- سیدنا علی رضی الله عنه از کسانی روایت نقل کرده است که نزد شیعه از عمر بن سعد که هیچ حتی از شمر و یزید هم بدتر هستند! حضرت علی از سیدنا ابوبکر صدیق «۴ روایت» و از سیدنا عمر فاروق «۶ روایت» نقل کرده است! همان ابوبکری که نزد شیعه غاصب خلافت و مسبب انحراف مسلمانان است!! و همان عمری که نزد شیعه ضارب و قاتل فاطمه و مسبب سقط جنین اوست، همان عمری که طناب به گردن علی انداخت و او را کشان کشان برای بیعت برد و همان عمری که به زور و با تهدید، دختر علی را به ازدواج خود در آورد!

فقط این دو نفر نیستند، بلکه سیدنا علی از «انس بن مالک» هم روایت نقل کرده است، همان انس بن مالکی که قزوینی در موردش می‌گوید: «انس بن مالک... او از دشمنان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و در موارد بسیاری عداوت و دشمنی خود را با امیر مؤمنان علیه السلام آشکار کرده است»^۱

و همچنین از زبیر بن عوام «۳ روایت» از طلحه بن عبید الله «۲ روایت» از ام المؤمنین عائشه «۲ روایت» و از عثمان بن عفان «۴ روایت» نقل کرده است.

حال که حضرت علی از چنین کسانی روایت نقل کرده است، باید روایات او نیز به مانند روایات امام زهری، مردود باشد، اما مگر این قزوینی که از خود قانون می‌تراشد خودش می‌تواند تابع قانون خودش باشد؟؟ محال است.

۱- در بحث حدیث: ما ظنک بائین الله ثالثهما، جناب قزوینی چنین افاضه فیض نموده که به آن نیز خواهیم رسید!

راستی! یکی از کسانی! که حضرت علی از ایشان روایت نقل کرده است، الاغی مشهور و برجسته به نام «عفیر» می‌باشد^۱ که گویا نام اصلی ایشان «عَتِيقُ بْنُ شِهَابِ بْنِ حَنِيفَةَ»^۲ می‌باشد، ایشان خری سخنگو می‌باشند که جناب کلینی خالق این خر سخنگو هستند، در کتب رجالی هر چه گشتم که ببینیم این الاغ ناصبی بوده یا خیر، چیزی در این باره ندیدم ولی قرینه ای وجود دارد که همین الاغ نیز ناصبی است، چرا که نزد ام المؤمنین عائشه می‌آید و برای او درد و دل می‌کند و نزد رافضیان، ام المؤمنین عائشه، ناصبی است!^۳ لابد، عفیر نیز ناصبی بوده که با یک ناصبی درد و دل کرده^۴... والله اعلم

۲- حال ببینیم در لیست شیوخ^۵ امام سجاد علیه السلام چه کسانی هستند.

مروان بن حکم (۴ روایت)، معاویه بن ابی سفیان (۱ روایت)، انس بن مالک (۲ روایت) ابوهریره (۳ روایت)، ام المومنین عائشه، عمر بن خطاب و... دقت کردید؟؟ مروان بن حکم و معاویه از کسانی هستند که امام زین العابدین از آنها روایت نقل کرده است!!! جناب قزوینی معطل نکنید هر چه سریعتر امام سجاد را از لیست ثقات خارج کنید!

۱- اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۲۳۷؛ علل الشرائع، شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۶۷؛ بحار الانوار ج ۱۷ ص ۴۰۵ و..

۲- الهدایة الكبرى، الخصیبي ص ۸۶، البلاغ

۳- ناصبی یعنی: دشمن اهل بیت، و ام المومنین عائشه اهل بیت درجه یک پیامبر اکرم است حال چه خنده دار می‌شود که بگوییم عائشه که خود از اهل بیت است، دشمن اهل بیت است!!!

۴- الهدایة الكبرى، الخصیبي ص ۸۶، البلاغ؛ این الاغ بعد از وفات نبی اکرم خودکشی می‌کند و خود را در چاه می‌اندازد!! (مصدر سابق)

۵- منظور کسانی است که راوی از آنها روایت نقل کرده است.

- ۳- در بین شیوخ ابن عباس نیز کسانی چون: ابو سفیان (۳ روایت) صفوان بن أمیه (۱ روایت) معاویه (۴ روایت) ام المومنین عائشه (۲۳ روایت) ابوبکر صدیق (۱۶ روایت) عمر بن خطاب (۸۷ روایت)!!
- تعداد روایاتی که ابن عباس از حضرت عمر نقل کرده است، ۸۷ روایت است!! و حضرت عمر کسی است که شیعیان او را قاتل سیده فاطمه و غاصب خلافت حضرت علی می‌دانند!!
- و نه تنها حضرت علی و امام سجاد و ابن عباس از حضرت عمر روایت نقل کرده‌اند بلکه سیدنا حسن و سیدنا حسین نیز از آن بزرگوار روایت نقل کرده‌اند.
- ۴- کمیل بن زیاد فقط از ۴ نفر روایت نقل کرده آن هم از ابوهریره (۷ روایت)، حضرت علی (۶)، حضرت عمر (۳)، ابوذر (۱)
- ۵- از خنده آور ترین و در عین حال تأسف بر انگیز ترین مسائلی که شخص، حیران می‌ماند که بخندد یا بگرید این است که قزوینی برای اینکه بتواند حرف خود را به گُرسی بنشاناند بزرگان اسلام را تخطئه کرده که از جمله این بزرگان «عروة بن زبیر» است که قزوینی او را دشمن اهل بیت می‌داند، این قسمت تأسف بر انگیزش بود اما قسمت خنده آورش این است که «امام صادق» از همین دشمن اهل بیت روایت نقل کرده است!
- قزوینی روایات زهری را مقبول نمیداند چون او از عمر بن سعد که دشمن اهل بیت است ۱ روایت نقل کرده و به ادعای قزوینی عروة بن زبیر هم دشمن اهل بیت است و می‌بینیم که امام صادق از همین دشمن اهل بیت روایت نقل کرده، در این صورت باید قزوینی قبول کند که روایات امام صادق هم مقبول نیست و در اسرع وقت برود و در کتب رجال جلو نام امام صادق بنویسد: «لیس بثقه»!! نکته خنده آور دیگری که وجود دارد این است که همین امام صادق از امام زهری نیز (۱ روایت) نقل کرده است!

عكرمه غلام ابن عباس نیز از کسانی است که امام صادق ۲ روایت از او نقل کرده و عكرمه نزد شیعیان ناصبی و خارجی است!^۱

۶- اما شیوخ امام باقر، در این بین کسانی مانند انس بن مالک هستند که جناب قزوینی این صحابی بزرگوار را نیز دشمن حضرت علی می‌داند!! و از ابوهریره (۷ روایت) از ام المؤمنین عائشه (۹ روایت) از عبدالله بن عمر (۵ روایت) و از ام المؤمنین حفصه و صفوان بن امیه و در نهایت، امام زهري نیز از کسانی است که امام باقر از او روایت نقل کرده است!!! و همچنین از عروه بن زبیر ۳ روایت نقل کرده و همینطور ۱ روایت از عكرمه نقل نموده است!

۷- گذشته از این‌ها، شیخ صدوق، صاحب من لایحضره الفقیه، دومین کتاب معتبر نزد شیعه، از ناصبی روایت نقل می‌کرده و آن‌ها را توثیق می‌کرده است، چنانکه خوئی می‌نویسد:

«وأما الطريق الثاني فكل من في السند من الثقة باستثناء محمد بن علي ماجيلويه، فإنه لم تثبت وثاقته نعم هو من مشايخ الصدوق (قده) غير أننا قد ذكرنا غير مرة أنه لا ملازمة بين

۱- ممقانی در باره «عكرمة مولى ابن عباس» می‌نویسد: «علامة حلی در خلاصة رجال در قسم دوم کتاب که مختص ضعفا است در باره وی گفته است: «إنه ليس على طريقتنا ولا من أصحابنا ولم يرد فيه توثيق» = «او بر مذهب ما و اصحاب ما نیست، و توثیق نشده است». کلینی در کافی ضمن حدیثی آورده است: «هذا عكرمة في الموت وكان يرى رأي الخوارج = این عكرمه بر عقیده خوارج بوده و بر همین عقیده مرد». خود ممقانی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «على كل حال فكون عكرمة مولى ابن عباس منحرفاً لا يحتاج إلى برهان كما نبّه على ذلك السيد ابن طاووس = به هر حال منحرف بودن عكرمه مولى ابن عباس چنانکه سید ابن طاووس توجه داده است نیازمند برهان نیست...!!!». (تفیح المقال فی أحوال الرجال، ج ۲ ص ۲۵۶)

کون الشخص شیخا للصدوق و بین وثاقته، فإنه (قده) یروی عن النواصب أيضا کالضبی.
ومن هنا فالطریق الثانی ضعیف أيضا»^۱

با این وجود اگر قزوینی هنوز هم بر سر قانون من در آوردی خود هستند باید بروند و نام حضرت علی و حسنین و امام سجاد و امام باقر و صادق را از لیست موثقین خط بزنند! چرا که اینان از کسانی که نزد شیعه به مراتب از عمر بن سعد بدتر هستند روایت نقل کرده‌اند!

چنانکه عرض کردم امام زهری فقط یک روایت از «عمر بن سعد» نقل کرده و این در بین ۲۵۴۸ روایتی که امام زهری نقل کرده اصلاً به حساب نمی‌آید، چرا که امام زهری ۵۰۱ شیخ شناخته شده دارد که از آن‌ها روایت نقل کرده و همچنین ۶۶۲ نفر از امام زهری روایت نقل کرده‌اند.

در بین ۲۵۴۸ روایتی که امام زهری نقل کرده، یک روایت اصلاً به حساب نمی‌آید، آن هم در حالی که در بین ۲۵۴۸ روایت، ۳۸ روایت را از امام سجاد نقل کرده است!
تا اینجا این شبهه که امام زهری دشمن اهل بیت بوده زائل شد و حق واضح گشت.
چنانکه در صفحات گذشته خواندید، محقق شیعی «محمد حسن زاهدی توچائی» نسبت دشمنی زهری با اهل بیت را مردود می‌داند و به اضافه ایشان، آیت الله خوئی که از متشددین در علم رجال به حساب می‌آید در این باره می‌نویسد:

«و بما ذکرنا ینظر أن نسبة العداوة إلیه علی ما ذکره الشیخ لم تثبت بل الظاهر عدم

صحتها»^۲

۱- کتاب النکاح ج ۱ - شرح ص ۴۴۲، الخوئی

۲- معجم رجال الحدیث ج: ۱۶ ص: ۱۸۳، سید خوئی؛ مرکز نشر آثار شیعه - قم

باقر شريف قرشي نيز مي‌نويسد: «زهري محمد بن مسلم قرشي معروف به زهري فقيه، يكي از پيشوايان برجسته و عالم حجاز و شام، از كساني است كه به امام عليه السلام اخلاص داشت و سخت علاقه‌مند بود، سخنان ارزشمندی را درباره امام عليه السلام گفته كه بيانگر اوصاف آن حضرت و ارزش‌هاي والا و صفات برجسته‌اي است كه در آن بزرگوار جمع بوده، از جمله مي‌گويد:

الف- «هيچ فرد هاشمي را همچون علي بن حسين نديدم.»..... ب- «هيچ مرد قرشي را پارسا تر و بالاتر از امام سجاد نديده‌ام.»... ح- «روز قيامت، منادي ندا مي‌دهد؛ امروز بايد آن كسي كه سرور عابدان زمان خود بوده است بپاخيزد! آنگاه علي بن حسين عليه السلام بپا مي‌خيزد.»... ط- «از زهري پرسيدند: زاهدترين فرد دنيا چه كسي است؟ گفت: علي بن حسين عليه السلام.»... يقينا زهري اين مطالب را بر زبان نياورده مگر پس از ارتباط زياد با امام عليه السلام و معرفت كامل به اوصاف آن حضرت و آشنائي با خلق و خوي والا و صفات برجسته امام، و شيفتگي وي تا بدان جا رسيده بود كه هر وقت به ياد امام مي‌افتاد گريه مي‌كرد و مي‌گفت: زين العابدين.^۱

وي در بابي تحت عنوان: «اتهام زهري به دشمني اهل بيت (ع)» مي‌نويسد:

شيخ طوسي در كتاب رجال خود بصراحت مي‌گويد زهري از مخالفان اهل بيت عليهم السلام بوده است و اين مطلب را چند تن از بزرگان نقل کرده‌اند، جز اين كه مصادر و منابعي كه در دسترس ماست و در آنها بسياري از شئون و احوال او را نقل کرده‌اند هيچ رويدادي را كه دليل دشمني وي با اهل بيت عليهم السلام باشد نقل نکرده‌اند و آقاي خوئي مي‌گويد: و از آن چه ما گفتيم روشن مي‌شود كه نسبت

۱- تحليلي از زندگاني امام سجاد (ع) (ترجمه شده به فارسي) ج ۱ ۱۹۱-۱۹۳، باقر شريف قرشي، مترجم: محمدرضا عطائي - مشهد

دشمنی وی با اهل بیت علیهم السلام مطابق گفته شیخ طوسی به ثبوت نرسیده بلکه ظاهر عدم صحّت آن است. (معجم رجال الحدیث: ۱۶ / ۲۰۲).^۱

گذشته از اینها کسانی از علمای شیعه هستند که «زهری» را شیعه می‌دانند! و روایاتش را مؤثق می‌نامند، که ان شاء الله کمی جلوتر به آن نیز اشاره‌ای خواهیم داشت.

اکنون بپردازیم به سری دوم از سری ایرادات قزوینی بر امام زهری:

قزوینی: زهری، عضو گروه جعل حدیث بنی امیه بود!!

قزوینی: «زهری از کسانی است که در دربار بنی امیه، عضو گروه جعل حدیث بوده است؛ چنانچه ابن عساکر، از عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

جعفر بن ابراهیم جعفری می‌گوید: در حال شنیدن حدیث از زهری بودم، ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث نقل نکن. چون به بنی امیه گرایش یافته و جوایزشان را دریافت کرده است! گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت - دیوانه - شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت - دیوانه - شده ای؛ زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می‌کنی!»

جواب:

اولاً: اینکه حکام بنی امیه اشخاصی را اجیر می‌کرده و به آنها پول میداده‌اند تا روایت بسازند از جمله دروغ‌های شاخدار روافض و بعضی از معتزله چون اسکافی است، بلکه در طول تاریخ، دروغ‌گوترین کسانی که به جعل حدیث کمر بسته بودند، همین رافضیان بوده‌اند، و برای اثبات این امر کافی است که شخص عاقل، معتبرترین کتاب شیعیان یعنی

۱- تحلیلی از زندگانی امام سجاد (ع) ج ۲ ص ۵۸۵ - ۵۸۶

الكافی را ورق بزند تا ببیند که چگونه در هر چند صفحه از آن کتاب، ائمه شیعه شق القمر و بالاتر از شق القمر می‌کنند!

ثانیاً: در هیچ جای روایت بالا گفته نشده که امام زهري جاعل حدیث بوده است و نمیدانم که جناب قزوینی سواد ندارد که متن را به خوبی بخواند یا عقلش چلاق است که نمی‌فهمد، روایت در چه مورد سخن می‌گوید!

اما در مورد روایت، این روایت هم سنداً و هم متناً دارای اشکال است، ابتدا سند آن را بررسی کنیم.

سلسله رجال این روایت بدین ترتیب است: «أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ، أَنَا أَبُو سَعْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَا السَّيِّدُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، نَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَافِظُ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْحَافِظُ، نَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ، نَا جَعْفَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الزُّهْرِيِّ...».

در این بین چند اشکال وجود دارد.

۱- اسماعیل بن ابی اویس، او از رجال بخاری است و توثیقات اندکی در مورد او آمده اما اکثر علما او را ضعیف^۱ و مختلط^۲ و بعضاً کذاب و جعل^۳ دانسته‌اند. (رجوع شود به شرح حال او در تهذیب الکمال للمزی و تهذیب التهذیب لابن حجر)

۱- قال معاوية بن صالح، عن يحيى: أبو أويس وابنه ضعيفان.... و قال النسائي: ضعيف. و قال في موضع آخر: ليس بثقة.... و قال الدارقطني: لا أختاره في الصحيح.

۲- و قال إبراهيم بن عبد الله بن الجنيد، عن يحيى: مخلط، يكذب، ليس بشيء.... و قال أبو حاتم: محلة الصدق، و كان مغفلاً...

۳- و قال الدولابي في «الضعفاء»: سمعت النضر بن سلمة المروزي يقول: ابن أبي أويس كذاب، كان يحدث عن مالك بمسائل ابن وهب.... و قال ابن حزم في «المحلى»: قال أبو الفتح الأزدی: حدثني سيف بن محمد أن ابن أبي أويس كان يضع الحديث... و قال إبراهيم بن عبد الله بن الجنيد، عن يحيى: مخلط، يكذب، ليس بشيء

۲- جعفر بن ابراهیم جعفری که مجهول الحال است! (فقط یحیی بن ابی طی او را شیعه می‌داند!!)

خود رقیه بنت مسلم (خواهر زهری) مجهول الحال است و این جعفر بن ابراهیم مجهول الحال (در موضعی دیگر) از همین رقیه بنت مسلم مجهول الحال روایت نقل کرده است!!

۳- اشکال دیگر این روایت این است که سلیمان بن احمد متوفای سال ۳۶۰ است او از محمد بن اسحاق نقل می‌کند و محمد بن اسحاق متوفای ۲۳۶ است؛ و حتی اگر فرض کنیم سلیمان بن احمد روز وفات محمد بن اسحاق به دنیا آمده باید سنش را در وقت فوت ۱۲۴ سال فرض کنیم!!! که بسیار بعید است و اگر بعید هم نباشد، نوزاد ۱ ساله که نمی‌تواند روایت نقل کند، حداقل ۲۰ سالش باید باشد و اگر بخواهیم او را در زمان فوت محمد بن اسحاق ۲۰ ساله فرض کنیم سنش را به وقت فوت باید ۱۴۴ ساله فرض کنیم که این دیگر بعید اندر بعید است.

تا اینجا فهمیدیم که این روایت از لحاظ سند سراسر اشکال است، اما از لحاظ متن: در کل، در این روایت جعلی، دو نکته آمده است.

۱- امام زهری در دربار بنی امیه بود ۲. امام زهری فضائل آل محمد را کتمان می‌کرد.

در مورد بند ۱ عرض می‌شود: بله امام زهری در دربار بعضی حکام اموی رفت و آمد داشت، اما آیا این جرم است؟ اگر جرم است برای ائمه و علمای شیعه هم هست چرا که آنان نیز در دربار بعضی حکام ظالم رفت و آمد داشته اند، به زبانی دیگر: «این گناهی است که در شهر شما هم می‌کنند!» اما امام زهری شخصی نبود که خود را بازیچه دست حکام کند و به قول رافضی (که همه را به کیش خود پندارد) برای پول حدیث جعل کند و فتوا دهد!

۱- تفصیل این بند، خواهد آمد.

در کتب فریقین آمده است و شیخ محمد جواد خمینی شیعی می‌نویسد: «زهری بر وزن (قفلی) می‌گوید: من نزد ولید بن عبد الملک بودم. ولید به من گفت: آیا مقصود از (الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ) که ترجمه شد: علی است؟ گفتیم: نه! زیرا سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و علقمه بن وقاص و عبد الله بن عتبۀ بن مسعود عموماً برای من گفتند: ما از عایشه شنیدیم که می‌گفت: مقصود از (الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ) عبد الله بن ابی بر وزن (رقیه) بود. ۲- سلیمان بن یسار می‌گوید: من نزد هشام بن عبد الملک بودم که زهری وارد شد. هشام به وی گفت: یا بن شهاب! منظور از (الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ) کیست؟ گفت: عبد الله بن ابی است. هشام گفت: دروغ گفتی. بلکه منظور: علی بن ابی طالب می‌باشد. زهری گفت: ای بی‌پدر! آیا من دروغ می‌گویم؟! به خدا سوگند که اگر منادی از آسمان ندا کند. خدا دروغ را حلال کرده باز هم من دروغ نگفته و نخواهم گفت: زیرا: عروه، و سعید، و عبد الله. و علقمه برای من نقل کردند که عایشه می‌گفت: منظور از (الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ) عبد الله بن ابی است.»^۱

از این دو روایت اینگونه استفاده می‌شود که:

۱- امام زهری هر چند در دربار بنی امیه رفت و آمد داشته اما خود را به آنان نفروخته بود و نفس خود را خار نکرده بود.

۱- تفسیر آسان (فارسی)، ج ۱۴، ص: ۳۹، محمد جواد نجفی خمینی؛ تهران؛ الإمام الصادق و المذاهب الأربعة ج ۴ ص ۳۱۹، شیخ اسد حیدر شیعی - بیروت؛ الصحيح من السيرة النبى الأعظم، مرتضى العالمی، ج ۱۲، ص: ۲۷۶ - قم؛ و در کتب اهل سنت: تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۸، ص: ۲۴۵ - ۲۴۶ - بیروت؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۵۵ ص ۳۷۱ - دار الفکر - بیروت؛ فتح القدير شوکانی، ج ۴، ص: ۱۸ - ۱۹ ص: ۳۳ - قم؛ روح المعانی آلوسی ج ۹، ص: ۳۱۳ - بیروت؛ فتح القدير شوکانی، ج ۴، ص: ۱۸ - ۱۹ - بیروت و... (فَقَالَ: يَا ابْنَ شِهَابٍ مَنِ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ؟ فَقَالَ: ابْنُ أَبِي. قَالَ: كَذَبْتَ هُوَ عَلِيٌّ. قَالَ: أَنَا أَكْذِبُ؟ لَا أَبَالِكَ، وَاللَّهِ لَوْ نَادَى مُنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ الْكُذْبَ مَا كَذَبْتُ، حَدَّثَنِي عُرْوَةُ وَسَعِيدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَلْقَمَةُ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي)

۲- اگر امام زهری جاعل حدیث بود یا اینکه به دلخواه حکام فتوا می‌داد، غیر ممکن بود که در این مورد با حاکم وقت مخالفت کند، آن هم به آن طرز و به آن شدت!

۳- اگر امام زهری دشمن حضرت علی و فرزندان ایشان بود، به جای اینکه با حاکم مخالفت کند، باید آن را تأیید می‌کرد نه تکذیب؛ اینجا سخن امام اوزاعی رحمه الله علیه راست می‌آید که فرمود: «ما ادهن ابن شهاب قط لملک دخل علیه»^۱ = «ابن شهاب هرگز با هیچ پادشاهی که به دربار وی وارد می‌شد مدهانه و سازش نکرد»

پس تا به اینجا فهمیدیم که امام زهری بر خلاف اشخاصی چون «محقق کرکی» و «مجلسی» و «نصیر الدین طوسی» و دیگر علمای درباری شیعه که دین را به دنیا فروخته‌اند، دین فروش و بازیچه حکام نبود.

اما ایراد دوم این بود که، امام زهری فضائل آل بیت را کتمان می‌کند، اما آیا واقعاً چنین است؟

چنانکه در صفحات گذشته، از قول علمای شیعه آوردیم او به کثرت از امام سجاد علیه السلام تعریف می‌کرده و فضایل او را نشر داده تا جایی که لقب «زین العابدین» را او به امام سجاد داده است!

دکتر سید حسین محمد جعفری می‌گوید: «فقیه بزرگ و محدث گرانقدر دیگر زمان، الزهری یار نزدیک و ستایشگر زین العابدین (ع) بود. زهری، نام پرافتخار زین العابدین (ع) (زینت پرهیزگاران) را بخاطر عبادت فوق العاده زیاد آن حضرت بدو داد»^۲

از گفته «دکتر سید حسین» که از علمای شیعی است چند نکته اخذ می‌شود:

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۵۵ ص ۳۷۰_ دار الفکر - بیروت

۲- تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۸۷، دکتر سید حسین محمد جعفری، مترجم: دکتر سید محمد تقی آیت اللهی؛ تهران، ط ۱۱

- ۱- «امام زهري فقيه و محدثي گرانقدر است» و اگر امام زهري جاعل حديث بود اين عالم شيعي، به هيچ وجه او را بزرگ و گرانقدر معرفي نمي کرد!
- ۲- «زهري يار نزديك امام سجاد است» ولي قزويني او را دشمن اهل بيت مي داند!!
- ۳- «امام زهري ستايشگر امام سجاد است» ولي در روايت جعلي كه قزويني نقل كرد، امام زهري متهم به كتمان فضائل اهل بيت شده بود ولي ديديم كه اين عالم شيعي، امام زهري را ستايشگر امام سجاد مي داند.
- ۴- امام زهري نه تنها ستايشگر امام سجاد است بلكه لقب «زين العابدين» را نيز او به امام سجاد داده است!
- همين اندازه كافي است تا ثابت شود كه ادعاي قزويني در مورد دشمني امام زهري با اهل بيت و همچنين كتمان فضائل آل بيت و همچنين جاعل بودن امام زهري، باطل گردد؛ اما براي اتمام حجت بينيم جناب قزويني ديگر چه ايرادي گرفته است!
- قزويني: «ابن حجر در ترجمه اعمش مي گويد:
- حاكم (نیشابوری) از ابن معین نقل کرده است که: بهترین سند این است که اعمش از ابراهیم، از علقمه و او از عبد الله نقل کند. شخصی از او پرسید: اعمش مثل زهري است؟ ابن معین گفت: بيزازم از اين كه اعمش مثل زهري باشد؛ چرا كه زهري دنبال مال دنيا و گرفتن جايزه بود و براي بنی امیه كار می کرد؛ اما اعمش فقير و صبور بود و از فرمانروايان دوري می کرد، اهل ورع و عالم به قرآن بود.
- و همچنين ذهبي در سير اعلام النبلاء می نويسد:
- «كان رحمه الله محتشما جليلا بزي الأجناد له صورة كبيرة في دولة بني أمية».
- زهري، داراي مال و ثروت زيادي بود و در حكومت بنی امیه اسم و رسمي داشت.»
- جواب:

سلسله رجال این روایت بدین شکل است: «الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ الدُّورِيِّ، بِحَلَبٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ نَصْرِ بْنِ دُوسْتٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الشَّاعِرِ، قَالَ: اجْتَمَعَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ...»

در این بین: «الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْرِيُّ» مجهول است، در کتب تراجم ذکری از او نیست و جالب این است که به غیر از این روایت، هیچ روایت دیگری را نقل نکرده، و جالبتر این است که او نیز از شخصی به نام «مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ الدُّورِيِّ» روایت کرده که او نیز مجهول است و به جز این روایت هیچ روایتی نیست که او جزء سلسله رجالش باشد!!

راوی بعدی «أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ نَصْرِ بْنِ دُوسْتٍ» می‌باشد که چنانکه در تاریخ بغداد^۱ آمده: شخصیتی مورد اعتماد است اما در بین کسانی که از او روایت کرده‌اند شخصی به نام «محمد بن حمدان» وجود ندارد؛ اصولاً ایشان از راویان قلیل الروایه هستند و فقط ۳ نفر از او روایت نقل کرده‌اند که همانطور که گفته شد، «محمد بن حماد» جزء آن ۳ نفر نیست.

به این ترتیب این روایت از ارزش می‌افتد و فاقد ارزش علمی است، اما اینکه در این روایت جعلی از قول ابن معین رحمه الله علیه گفته شده که امام زهری دنبال مال دنیا و گرفتن جایزه از بنی امیه بوده است.

این گفته (هر چند فاقد ارزش علمی است) از چند حالت خارج نیست.

۱- «امام زهری برای ارضاع هوس‌های حکام حدیث جعل می‌کرده و در عوض پول و مال دریافت می‌کرده» که چنانچه قبلاً گذشت این ادعا کاملاً باطل و خلاف اتفاق اهل سنت بر ثقه و امام بودن، امام زهری است، چنانکه حافظ ابن حجر

۱- تاریخ بغداد ج ۵ ص ۵۷۶ رقم ۲۴۶۱، خطیب بغدادی، دار الغرب الإسلامی - بیروت

عسقلانی و بدر الدین العینی در مورد امام زهري می‌نویسند: «الفقيه الحافظ، متفق علی جلالته وإتقانه»^۱

۲- «امام زهري احاديث صحيح را نقل می‌کرده و بنا بر قرآن و سنت فتوا میداده به همین دلیل به او جایزه می‌دادند و او نیز قبول می‌کرده» که هر چند اینکه امام زهري از حکام بنی امیه جایزه دریافت کرده باشد، ثابت نیست، اما بالفرض که صحيح باشد این چیز عجیبی نیست چرا که ائمه بزرگوار شیعه نیز چنین می‌کرده‌اند.

ائمه شیعه از حکام هدیه و جایزه دریافت می‌کردند!

امام حسن و امام حسین علیهم السلام با وجود اینکه بسیار ثروتمند بودند، از معاویه جایزه و پول دریافت می‌کردند.

امام حسن علیه السلام آنقدر ثروتمند بود که بنا بر روایت شیعه، زنی را به همسری گرفت، و برای او صد کنیز که هر یک هزار دینار همراه داشتند فرستاد!! (جمعاً صد کنیز و صد هزار درهم!)

«أبي جعفر محمد بن علي (عليهما السلام)، أنه قال: «تزوج الحسن بن علي (عليهما السلام) امرأة، فأرسل إليها بمائة جارية، مع كل جارية ألف درهم»^۲.

۱- تقریب التهذیب لابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۱۱۳ - بیروت؛ مغانی الأخیار ج ۳ ص ۵۵۱ رقم ۵۴۸، بدر الدین العینی

۲- مستدرک الوسائل النوری - ج ۱۵ - ص ۷۰، بحار الانوار مجلسی ج ۴۳ ص ۳۴۹ مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۰ و در کتب اهل سنت: مجمع الزوائد هیثمی ج ۴ ص ۲۸۴ - بیروت و میگوید: «رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح»

و عین همین روایت در مورد امام حسین آمده است: «وعن أبي جعفر محمد بن علي (ع) أنه قال: تزوج الحسين ابن علي (ع) امرأة فأرسل إليها بمائة جارية، مع كل جارية ألف درهم.»^۱

روایت دیگری که ثروت حسنین را نشان میدهد روایتی است که طبق آن حسنین و عبد الله بن جعفر مال بسیاری به یک پیرزن^۲ می‌دهند، چنانکه ابن شهر آشوب می‌نویسد:

«أَبُو جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ... الْحُسَيْنُ ع فَأَمَرَ لَهَا بِأَلْفِ شَاةٍ وَأَعْطَاهَا أَلْفَ دِينَارٍ وَ بَعَثَ مَعَهَا رَسُولًا إِلَى الْحُسَيْنِ فَأَعْطَاهَا مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ بَعَثَهَا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَعْطَاهَا مِثْلَ ذَلِكَ»^۳

یعنی: «امام حسن (ع) هزار گوسفند و هزار دینار پول به آن پیرزن داد و امام حسین و عبد الله بن جعفر نیز چنین کردند» (جمعاً ۳ هزار گوسفند و ۳ هزار دینار که خود ثروت عظیمی است)

و از عجایب است که گویند: امام حسین زمینی داشته که یک میلیون دینار می‌ارزیده!!، بخوانید سخنان امام حسین را با عمر سعد: «قال عمر: أخاف أن تهدم داري قال الحسين: أنا أبنيها لك فقال: أخاف أن تؤخذ ضيعتي قال عليه السلام: أنا أخلف عليك خيرا منها من مالي بالحجاز و يروى أنه قال لعمر: اعطيك (البغيغة) و كانت عظيمة فيها نخل و زرع كثير دفع معاوية فيها ألف دينار فلم يبعها منه»^۴

۱- دعائم الإسلام ج ۲ ص ۲۲۲، قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳هـ) - قاهره؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین

(ع)، ص: ۷۸۳، جمعی از نویسندگان، مترجم علی مؤیدی - تهران

۲- بنا بر روایت این پیرزن طی ماجرای از این سه در خیمه‌اش پذیرایی کرده و بعد فقیر شده است.

۳- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص: ۱۷ - قم و همچنین در: جلاء العیون، المجلسی، ص: ۴۰۹ - قم ط ۹؛

زندگانی دوازده امام (ع) ج ۲ ص ۳۳ هاشم معروف الحسنی، مترجم محمد مقدس - تهران

۴- مقتل الحسين (ع)، المقدم ص ۲۱۲، عبد الرزاق مقدم - بیروت

یعنی: «عمر بن سعد گفت: می‌ترسم خانه مرا ویران کنند. حسین علیه السلام فرمود: من آن را برایت بنا خواهم کرد. گفت: می‌ترسم اموال مرا بگیرند امام علیه السلام فرمودند: من از مال خودم در حجاز بهتر از آن را به تو خواهم داد و روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: من «بغیغة» را به تو می‌دهم که ملک بسیار عظیمی بود و معاویه حاضر شده بود به یک میلیون دینار آن را از امام علیه السلام بخرد و امام به او نفروخته بودند.»^۱

و «گویند: عبد الرحمن سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموخت، چون آن را بر پدر قرائت کرد حضرت علیه السلام به آموزگار او (عبد الرحمن)، هزار دینار، و هزار حله، عطا فرمود و دهان او را پر از گوهر نمود»^۲

با این وجود و با داشتن چنین ثروتی آنان شخصاً به شام می‌رفتند و از معاویه مال بسیار و هدایایی دریافت می‌کردند!

شرف الدین موصلی (م ۶۵۷) در مورد هدایا و پولی که معاویه به سیدنا حسن میداد می‌نویسد: «فكان معاوية يعطيه لذلك في كل سنة مائة ألف دينار غير الهدايا والتحف»^۳

یعنی: «پس معاویه هر ساله به غیر از هدایا و تحفه‌ها، صد هزار دینار به امام حسن علیه السلام می‌داد»

مجلسی روایت طویلی را از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که در قسمتی از آن آمده است: «فَصَحَّحَكَ مُعَاوِيَةَ وَ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي بَلَّغْنِي أَنَّ عَلَيْكَ دِينَارًا - قَالَ إِنَّ عَلِيَّ دِينَارًا قَالَ كَمْ هُوَ

۱- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۲، عبد الرزاق مقرر، مترجم محمد مهدی عزیز الهی کرمانی- قم

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص: ۹۰۴، جمعی از نویسندگان، مترجم علی مؤیدی- تهران

۳- مناقب آل محمد، الموصلی ص ۹۳ - بیروت

قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ - فَقَالَ قَدْ أَمَرْنَا لَكَ بِثَلَاثِ مِائَةِ أَلْفٍ - مِائَةٌ مِنْهَا لِذَيْنِكَ وَ مِائَةٌ تَقْسِمُهَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ - وَ مِائَةٌ لِحَاصَّةِ نَفْسِكَ فَقُمْ مُكْرَمًا فَأَقْبِضْ صِلَتَكَ..»^۱

یعنی: «معاویه خنديد و گفت: پسر برادرم شنیده‌ام قرضی بعهده داری، مبلغ آن چقدر است؟ حسن گفت: صد هزار دینار. معاویه گفت: پس دستور می‌دهیم سیصد هزار دینار تقدیم کنند، صد هزار برای وام، صد هزار برای اهل بیت و صد هزار دینار دیگر مخصوص خودت با نهایت اکرام این جایزه را بپذیر.»^۲ و سبط بن جوزی از شعبی نقل می‌کند که یکی از شرایط صلحنامه بین معاویه و حسن این بود که معاویه ۵ میلیون درهم به امام حسن بدهد.^۳

در روایتی با سند صحیح نزد شیعه، آمده است: «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ»^۴

یعنی: «امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حسن و حسین علیهما السلام جوایز و هدایای معاویه را قبول می‌کردند.» محمد باقر مجلسی^۵ و محمد تقی مجلسی^۱ و حسین بن محمد بحرانی^۲ روایت را موثق کالصحیح یا صحیح می‌دانند.

۱- بحار الأنوار، المجلسی ج ۴۴ ۱۰۸-۱۰۹ - تهران؛ حیاة الإمام الحسن بن علی (ع)، القرشی، ج ۲، ص: ۳۲۴ - بیروت

۲- زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ص ۳۹۸ - ۳۹۹ - باقر شریف قرشی، مترجم فخر الدین حجازی - تهران؛ زندگانی حضرت امام حسن (ع)، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۱۰۹ - ۱۱۰

۳- (قال الشعبي: صالحه على أن يأخذ من بيت المال بالكوفة خمسة الف الف و ان لا يسب عليا (ع) و...) (تذكرة الخواص، سبط بن الجوزي ص ۱۸۰ - قم)

۴- تهذيب الأحكام، ج ۶، ص: ۳۳۷؛ تذكرة الفقهاء (ط.ج) ج ۱۲ ص ۱۵۳، علامه حلی - قم؛ مسند الإمام الصادق (ع)، ج ۱۲، ص: ۴۱۲، عزیز الله عطاردی - تهران

۵- ملاذ الأخبار فی فهم تهذيب الأخبار، ج ۱۰، ص: ۲۸۸، محمد باقر مجلسی

و همچنین در پایان یک روایت طولانی که طبرسی و مجلسی آن را از سلیم بن قیس نقل کرده‌اند، آمده است: «فَلَمَّا سَمِعَ مُعَاوِيَةَ أَمْرَ لِكُلِّ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ - غَيْرَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ ابْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ أَمَرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ»^۳

یعنی: «چون معاویه از حضرت امام البریه و از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن عباس و فضل این سخنان گوش کرد صد هزار درهم به هر یک ایشان جوایز و انعام داد. اما حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر هر یک این سه سرور را هزار هزار درهم داد»^۴

و جالب این ماجرای است که بین دو عالم شیعی، «محقق کرکی» و شیخ قطیفی رخ داده چنانکه، «افندی» می‌نویسد: «آن گاه که قطیفی در کربلا و یا نجف اشرف به سر می‌برده، محقق کرکی، که برای زیارت رفته بود، با او ملاقات می‌کند. همزمان، شاه طهماسب هدیه ای برای قطیفی فرستاده بود، ولی او عذر خواسته و آن را نپذیرفته بود. محقق کرکی در این باره به او گفت: این کار درست نبوده است و با این کار، به حرام، یا مکروه افتاده‌ای؛ زیرا امام حسن مجتبی (ع) هدیه معاویه را پذیرفت. پیروی از امام (ع)، یا واجب است و یا مستحب و ترک آن، یا حرام است و یا مکروه. این سلطان، بی‌گمان،

۱- روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۶، ص: ۴۸۷، محمد تقی مجلسی

۲- الأنوار اللوامع فی شرح مفاتيح الشرائع (للفيض)، ج ۱۱، ص: ۵۶، الحسين بن محمد آل عصفور البحرانی

۳- الإحتجاج، الطبرسی، ج ۲، ص: ۲۸۸ - مشهد؛ بحار الأنوار، المجلسی، ج ۴۴، ص: ۱۰۲ تهران

۴- یعنی یک میلیون درهم

۵- ترجمه و شرح الإحتجاج، ج ۳، ص: ۸۸ - ۸۹، مترجم نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی (قرن ۱۰) تهران

بدتر از معاویه و تو بهتر از امام مجتبی (ع) نیستی!»^۱ پس تا اینجا ثابت شد که امام حسن و امام حسین علیه السلام هدیه و پول دریافت می‌کردند و جالب اینجاست که «محقق کرکی» می‌گوید: رد کردن این هدایا یا مکروه است و یا حرام!!!

تا به اینجا فقط از حسنین سخن گفتیم و برای اتمام حجت مختصری نیز از دیگر ائمه شیعه و رابطه آنان با حکام، می‌نویسیم:

ماجرای منصور دوانیقی و امام صادق که روایتی بسیار طولانی است، در انتهای روایت چنین آمده است: «فَقَالَ الْمُنْصُورُ يَا غُلَامُ ائْتِنِي بِالْغَالِيَةِ - فَاتَاهُ بِهَا فَجَعَلَ يُغْلَفُهُ بِيَدِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ - وَ دَعَا بِدَابَّتِهِ فَاتَاهُ بِهَا فَجَعَلَ يَقُولُ - قَدَّمَ قَدَّمَ إِلَيَّ أَنْ أَتَى بِهَا إِلَيَّ عِنْدَ سَرِيرِهِ - فَرَكِبَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع»^۲

یعنی: «در این موقع منصور گفت: غلام! عطر بیاور، (منصور) با دست خود سر و صورت امام را معطر نمود و چهار هزار دینار تقدیم کرده دستور داد مرکب سواری امام را بیاورند پیوسته دستور میداد جلو بیاورند تا مرکب را جلو تختش آوردند حضرت صادق سوار شد.»^۳

اما در مورد امام موسی کاظم علیه السلام در روایتی طویل آمده است: «مأمون گفت: روزی هارون به حج رفت و من با وی بودم. چون به مدینه آمد بفرمود که مگزارند که کسی در پیش وی آید الا ابنای مهاجر و انصار و بنی هاشم. و هر یکی را عطایی دادی پنج هزار دینار تا به دویست دینار به قدر شرف و مرتبت. تا روزی موسی (ع) در آمد حاجب اجازت طلبید. قواد و اولاد را گفت به ادب باشند. مردی را دیدم پیر

۱- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی ص ۵۲، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان مقدس رضوی مشهد؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۷۷، دکتر ذبیح الله صفا - تهران، ط ۸؛

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص: ۱۷۳، حجة الاسلام رسول جعفریان - تهران

۲- بحار الأنوار، المجلسی، ج ۴۷، ص: ۱۹۴

۳- زندگانی امام جعفر صادق (ع)، ترجمه بحار الأنوار ص ۱۶۵، مترجم موسی خسروی - تهران ط ۲

به عبادت کهنه شده، نور عبادت خدا از وی ظاهر، بر خر سوار. چون عزم کرد که پیاده شود، رشید آواز به وی کرد و سوگند داد که: بیا همچنان. بیامد به بساط پیاده شد. و حجاب به اجلال و اکرام او را در آوردند تا به کنار بساط استقبال وی کرد و بوسه بر دست و جبهه وی می‌داد. و وی را در صدر بنشانند بر خویش و حال‌ها پرسید و از عیالاتش خبر گرفت. گفت: پانصد تن عیال منند. گفت: خرج ایشان داری؟ گفت: به اقتصاد و قناعت. و از ضیاع پرسید. گفت: سالی دخل می‌باشد و سالی نه. گفت: اولاد تو چندند؟ گفت:

سی پسر. گفت: قرض داری؟ گفت: ده هزار دینار. گفت: دختران را به شوهر دادی؟ گفت: نه؛ برای قصور دست و اسباب. هارون گفت: قروض تو ادا کنم و بنات تو را جهاز کنم و به شوهر سپارم. امام (ع) ثنای وی بگفت.

و هارون با وی برخاست و پسران را فرمود که جامه وی بر خر راست کنید و در رکاب وی بروید. مأمون و مؤتمن و محمد و باقی فرزندان و حجاب را فرمود که با وی تا به خانه بروند. و موسی (ع) هر پنجشنبه به هارون رفتی و فرمودی: طاعة السّلطان للثقیّة واجبة. و این حدیث رسول است. به آخر دویست دینار به وی فرستاد و وعده داد که دیگر از بغداد به تو فرستم.^۱

طبق این روایت امام کاظم نه تنها از هارون الرشید پول و هدیه دریافت کرده بلکه از او تعریف کرده و هر پنجشنبه به دربار او می‌رفته است! و در روایت دیگری آمده که مهدی عباسی سه هزار دینار به امام موسی کاظم داد.^۲ و طبق روایتی، هارون الرشید لباس

۱- مناقب الطاهرين (فارسی)، ج ۲ ص ۷۵۳ - ۷۵۴، عماد الدین طبری (م قرن ۷) - تهران

۲- حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ۳۸۶ - ۳۸۷، رسول جعفریان - قم؛ و در پاورقی ارجاع داده به: حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ج ۱، ص ۴۵۴ (از نور الابصار، ص ۱۳۶)؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰؛ و فیات الاعیان ج ۵، ص ۳۰۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۶۴؛ جهاد الشیعة، ص ۲۵۱ (از مقاتل

گرانقیمتی و همچنین ۵۰ هزار دینار به شخصی داد و آن شخص همه آن را برای امام موسی کاظم فرستاد و او نیز قبول کرد.^۱ و در روایتی در مورد امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید، چنین آمده است: «..... هارون پرسید: چرا دخترها را با پسر عموها و سایر افراد هم شأن خودشان تزویج نمی‌کنی؟»

امام پاسخ داد: دستم خالی است. هارون پرسید: راجع به زمینها چی؟ امام پاسخ داد: بعضی سالها در آمد و محصول دارد و بعضی اوقات ندارد. هارون پرسید: آیا بدهکار هستی؟ امام پاسخ داد: بلی. هارون پرسید: چقدر است؟ امام پاسخ داد: ده هزار دینار. هارون گفت: ای پسر عمو، من مقداری پول برای ازدواج پسران و دخترانت و پرداخت بدهی و تعمیر زمینت می‌دهم.

امام از او تشکر کرد و گفت: ای پسر عمو، صله رحم به جای آوردی و از این نیت زیبا خدا خرسند است. خون خویشاوندی به هم مرتبط است و قرابت نزدیک است و نژاد یکی است.... پس امام علیه السلام ایستاد، پس رشید به احترام او برخاست و وسط چشم و صورتش را بوسید. سپس به فرزندانش رو کرد و به آنها گفت: ای عبد الله و ای محمد و ای ابراهیم، دنبال عمو و مولایتان بروید و رکاب او را بگیرید و لباسش را بیارید و تا منزلش او را مشایعت نمایید.^۲

الطالبین، ص ۵۰۰؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۱، ص ۵۷ (از کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۳؛ الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۸۵؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۹۴، تتمه المختصر، ج ۱، ص ۳۱۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴

۱- آثار الأحمدي (فارسی) ص ۵۲۴، الأستراآبادی (م قرن ۱۰) - تهران

۲- پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام ج ۲ ص ۳۸۶-۳۸۷، باقر شریف قرشی، مترجم سید محمد صالحی - تهران؛ شبیه آن در: الإختصاص، النص، ص: ۵۵، شیخ مفید؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص: ۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص: ۲۷۳

حتی در روایتی آمده است که امام کاظم علیه السلام به هارون الرشید می‌گوید: فدایت شوم!! بخوانید: «إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ تَحَرَّكَتْ وَ اضْطَرَبَتْ فَنَاولُنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ اذْنُ فِدَنَوْتُ مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَفْسِهِ وَ عَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَ قَالَ اجْلِسْ يَا مُوسَى»^۱

یعنی: «(امام کاظم از قول نبی اکرم فرمود) خویشی و رحم هر گاه نزدیک شود خویش و رحم را قرابت و خویشی بحرکت و هیجان می‌آید پس دست خود را بسوی من دراز کن فدای وجودت هارون گفت نزدیک بیا من نزدیک او رفتم دست مرا گرفت و مرا بخود چسبانید و معانقه^۲ طولانی با من نمود پس مرا وا گذاشت و گفت ای موسی بنشین»^۳

در مورد امام رضا علیه السلام آمده است: «وَأَنْزَلَ الرِّضَاعَ دَارًا وَ أَكْرَمَهُ وَ أَعْظَمَ أَمْرَهُ»^۴ یعنی: «(امام رضا در خانه مسکن گزید) و مأمون حضرت رضا علیه السلام را فوق العاده تکریم و تعظیم کرد و از وی بطرز مجللی پذیرائی نمود»^۵ و در مورد امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی، استرآبادی می‌نویسد: «مأمون... از روی مهر و محبت دختر خود را به زنی به وی داد و هر سال به جهت معیشت و کفایت مهمات آن حضرت از مال خود هزار هزار دینار^۶ نزد وی می‌فرستاد»^۱ و در روایتی آمده که «مأمون» ده هزار دینار به امام جواد داد.^۲

۱- عیون أخبار الرضا ع ج ۱، ص: ۸۱ - ۸۲، صدوق؛ نشر جهان - تهران

۲- معانقه = در آغوش گرفتن

۳- ترجمه عیون أخبار الرضا ع، ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ص: ۵۲؛ اسلامیه - تهران، ط ۱

۴- إعلام الوری، الطبرسی ص ۳۳۳، اسلامیه - تهران، ط ۳؛ الإرشاد للمفید، ج ۲، ص: ۲۵۹؛ روضه الواعظین،

ج ۱، ص: ۲۲۴، فتال نیشابوری

۵- زندگانی چهارده معصوم ع (=ترجمه إعلام الوری)، متن، ص: ۴۴۵، عزیز الله عطاردی - اسلامیه - تهران

۶- یعنی یک میلیون دینار طلا که ثروتی شاهانه است!

در روایت طویلی آمده است که مأمون به یاسر گفت: «سِرِّ إِلَى ابْنِ الرَّضَا وَ أبلغُهُ عَنِّي السَّلَامَ وَ أَحْمِلْ إِلَيْهِ عَشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ قَدِّمْ إِلَيْهِ الشَّهْرِيَّ الَّذِي رَكِبْتَهُ الْبَارِحَةَ ثُمَّ مَرُّ بَعْدَ ذَلِكَ الْهَاشِمِيِّينَ أَنْ يَدْخُلُوا عَلَيْهِ بِالسَّلَامِ وَ يُسَلِّمُوا عَلَيْهِ قَالَ يَاسِرٌ فَأَمَرْتُ هُمْ بِذَلِكَ وَ دَخَلْتُ أَنَا أَيْضاً مَعَهُمْ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ أبلغْتُ التَّسْلِيمَ وَ وَضَعْتُ الْمَالَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَرَضْتُ الشَّهْرِيَّ عَلَيْهِ»^۳

یعنی: «برو به نزد پسر امام رضا علیه السَّلَام و سلام مرا به آن حضرت رسان و برای آن حضرت بیست هزار دینار ببر و پیشکش نمای آن اسب را که دیشب بر آن سوار بودم. پس همه بنی هاشم را امر نمای که بدیدن آن حضرت روند و بر او سلام نمایند. یاسر گوید که پس من هاشمیان را امر نمودم و خود نیز به اتفاق ایشان بر آن حضرت داخل شدیم و سلام کردیم و سلام مأمون را رساندم و آن مال را به خدمت آن حضرت گذاردم و آن اسب را به آن‌ها عرضه کردم.»^۴

در مورد امام هادی نیز، روایتی موجود است که می‌گوید، متوکل ۴ هزار دینار به وی داد و او نیز قبول کرد.^۵ و همچنین مادر متوکل نیز بعد از اینکه نذر کرده بود اگر متوکل

۱- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع) (فارسی)، الأسترآبادی (قرن ۱۰) ص ۵۳۶ -تهران

۲- نگا: كشف الغمة، الإربلی ج ۲ ص ۸۷۷ - قم؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص: ۳۶۶ - چاپ تبریز؛ ترجمه و شرح كشف الغمة، ج ۳، ص: ۲۱۹ محدث اربلی، مترجم علی بن حسین زواره‌ای تهران... اربلی خودش می‌گوید: ظن من بر این است که روایت موضوع است!!

۳- مهج الدعوات، ابن طاوس ص ۳۷، ابن طاوس - قم

۴- ترجمه مهج الدعوات ص ۷۱، سید ابن طاوس، مترجم محمد تقی طبسی - تهران ط ۱

۵- تذكرة الخواص من الأمة فی ذکر خصائص الأئمة ص ۳۲۳، سبط بن جوزی - قم؛ (رفع الی علی أربعة آلاف دینار ثم رده الی منزله مکرمًا) و سیرة الأئمة الاثنی عشر (ع)، هاشم معروف، ج ۳، ص: ۴۷۲

از بیماریش نجات یابد پولی به امام هادی دهد، پسرش خوب شد و وی ۱۰ هزار دینار به امام هادی داد و او نیز قبول کرد^۱

و در مورد عبد الله بن جعفر، سید علی خان المدنی در درجات الرفیعه فی طبقات الشیعه می نویسد: «زوج عبد الله بن جعفر ابنته أم کلثوم من الحجاج علی ألفی الف فی السر وخمسائة الف فی العلانية وحملها إليه إلى العراق فمکثت عنده ثمانية أشهر»^۲

یعنی: «عبدالله بن جعفر دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آن را حجاج پرداخت و عبدالله دختر خود را به عراق برای حجاج گسیل داشت.»

اقوال و روایات در این باب بسیار زیاد است و ما به همین اکتفا می کنیم.

اما غرض از نقل این اقوال و روایات این بود که بگوییم: زمانی که هم ائمه شیعه هم اشخاصی چون فضل و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و... جوایز حکام را دریافت می کردند و همچنین «محقق کرکی» پس زدن این جوایز را مکروه یا حرام می داند! چه جای اشکال و تعجب است که امام زهري نیز جایزه ای دریافت کرده باشد؟؟

اما در مورد اینکه امام ذهبی می فرماید: «امام زهري دارای مال و ثروت زیادی بود» چنانکه گذشت بعضی از ائمه شیعه ثروتی شاهانه داشته اند چنانکه مأمون سالی یک

۱- نجف؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ص: ۳۶۲ - باقر شریف قرشی، مترجم محمدرضا عطائی - مشهد

۱- الکافی، ج ۱، ص: ۵۰۰؛ مناقب الطاهرین (فارسی)، عماد طبری ج ۲ ص ۸۲۶؛ الخرائج و الجرائح، القطب الراوندی، ج ۲، ص: ۶۷۷ - قم؛ سیرة الأئمة الاثنی عشر (ع)، ج ۳، ص: ۴۷۰، هاشم معروف الحسنی؛ راحة الأرواح (فارسی)، السبزواری (قرن ۸)، ص: ۲۵۵ - تهران؛ در هاشم همین کتاب: اعلام الوری، ص ۳۴۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱۵ - ۴۱۶

۲- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ص ۱۷۵، سید علی خان المدنی - قم

میلیون دینار به امام جواد می‌داد^۱ و در روایتی آمده است که امام حسن عسکری نود هزار دینار به شخصی داد و راوی این بخشش را معجزه دانست و گفت: چنین مبلغی جز برای پادشاهان مقدور نیست! بخوانید:

«دَخَلَ أَبُو عَمْرٍو عُمَرُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيَّ وَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيَّ عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَشَكَا إِلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ دَيْنًا عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَمْرٍو وَ كَانَ وَكَيْلَهُ اذْفَعْ إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ خُذْ أَنْتَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَهَذِهِ مُعْجِزَةٌ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا إِلَّا الْمُلُوكُ وَ مَا سَمِعْنَا بِمِثْلِ هَذَا الْعَطَاءِ»^۲

یعنی: «(ابو عمر عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی خدمت حضرت امام ابو الحسن عسکری رسیدند. احمد بن اسحاق شکایت از قرضی که بر گردن داشت نمود. امام علیه السلام رو به ابو عمرو که وکیل آن جناب بود نموده فرمود سی هزار دینار باو بده و سی هزار دینار نیز به علی بن جعفر. تو خود نیز سی هزار دینار بردار. (راوی:) این معجزه ایست که جز پادشاهان کسی برایش چنین مبلغی مقدور نیست و بخشش باین مقدار را از کسی نشنیده‌ایم.»^۳

از سویی علمای شیعه که معتقدند «ائمه خمس دریافت می‌کرده اند» دیگر نباید بر مال و ثروت امام زهری خرده بگیرند.

جالب اینجاست که چنانچه علمای شیعه گفته‌اند، ثروتی که از جمع آوری خمس بدست می‌آمده آنقدر زیاد بوده که بعضی از یاران و وکیلان ائمه به خاطر تصاحب این

۱- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع) (فارسی)، الأستراآبادی (قرن ۱۰) ص ۵۳۶
_تهران

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۴ ص ۴۰۹، ابن شهر آشوب؛ بحار الأنوار مجلسی ج ۵۰ ص ۱۷۳ - بیروت؛
مدینه المعاجز ج ۷ ص ۵۰۵، السید هاشم البحرانی - قم

۳- زندگانی حضرت جواد و عسکریین (ع)، (ترجمه بحار الأنوار) ص: ۱۵۲؛ مترجم موسی خسروی
_تهران، ط ۲

اموال حاضر بودند مرتد شوند!؛ مشهور است که وقتی امام موسی کاظم فوت شد نزد وکلای ایشان که از بلاد مختلف از شیعیان پول می‌گرفتند و به سوی امام ارسال می‌کردند، مبلغ هنگفتی مانده بود از جمله: علی بن حمزه بطائنی، که ۳۰ هزار دینار نزدش بود و زید بن مروان قندی که هفتاد هزار دینار نزد وی بود، و وکیل امام کاظم در مصر به نام عثمان بن عیسی عامری رؤاسی (رواسی) که افزون بر ۳۰ هزار دینار، ۶ کنیز (جواری) داشت که با پول امام خریده بود... و همه این‌ها وفات امام کاظم را انکار کردند تا بتوانند آن اموال را نزد خود نگه دارند!»^۱

و امام موسی کاظم از همین اموال زمینی به قیمت ۳۰ هزار دینار خریده بود!!
ابن روزبهان می‌نویسد: «... پس ابراهیم به بغداد آمد و نزد هارون الرشید افساد کرد و گفت از اطراف عالم جهت امام موسی خمس می‌آورند تمام اهل عراق و خراسان او را امام خود می‌دانند و چندان اموال پیش او جمع شده که هیچ‌کس از خلفا از آن مقدار مال و اسباب نبوده تا به غایتی که او موضعی را خرید و سی هزار دینار طلا در بهای آن موضع داد؛ و صاحب موضع گفت: من از این نقد نمی‌خواهم و نقدی دیگر تعیین کرد؛ او فی الحال از آن نقد دیگر که او طلب کرده بود سی هزار دینار دیگر حاضر کرد و ادای ثمن نمود.»^۲

۱- نگا: تحلیلی از زندگانی امام رضا (ع) ص ۸۳ سید محمد جواد فضل الله، مترجم سید محمد صادق عارف - مشهد ص ۷؛ تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام ص ۳۱۹، محمود تقی زاده داوری - قم و او به نقل از: کشی، رجال، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ ابن بابویه، عیون، ج ۱، ص ۹۲؛ نجاشی، رجال، قم، ۱۴۰۷، ص ۳۰۰، ش ۸۱۷

۲- وسیلة الخادم إلى المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم (ع)، فضل الله بن روزبهان خنجی، ص: ۲۱۷ - قم

برادر زاده امام کاظم (علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق) در مورد اموال امام کاظم می‌گوید: «اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر است که در خزانه‌هایی نگهداری می‌کند؛ و زمینی به قیمت سی هزار دینار خریده است!»^۱

در نهایت این زمین به امام رضا رسید چنانکه باقر شریف قرشی می‌نویسد: «شبرای گفته است: امام رضا علیه السلام بخشنده، بزرگ، با وقار و مورد احترام بود. پدرش موسی الکاظم علیه السلام نسبت به او محبت زیادی نشان می‌داد و زمینی را که سی هزار دینار خریده بود به او واگذار کرد»^۲

اصلاً ثروت ائمه شیعه قابل مقایسه با ثروت هیچ انسانی نیست، چرا که کلینی در کتابش بابی دارد تحت عنوان: «أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ»^۳ یعنی: تمام زمین متعلق به امام است!

پس تا به اینجا فهمیدیم که بعضی ائمه شیعه چنان ثروتی داشته‌اند که با ثروت شاهان مسابقه می‌داد! پس چه اشکالی دارد که امام زهری نیز ثروتمند بوده باشد؟ طبق نقلهای گذشته ثابت می‌شود که ائمه شیعه مال کثیری را از حکام دریافت می‌کرده‌اند، اما از کجا معلوم که امام زهری نیز ثروت خود را از حکام گرفته باشد؟

حال جالب آن است که ائمه شیعه گاه حکام ظالم را مدح می‌گفته‌اند، چنانکه نوشته‌اند: «بر اساس گزارش یعقوبی، میان امام باقر (ع) و سلیمان نامه ای رد و بدل شده است، اما از محتوای نامه و علت نگارش آن گزارشی در دست نیست، جز اینکه امام در

۱- سازمان وکالت، ج ۱ ص ۲۹۳، محمد رضا جباری-قم؛ تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام

ص ۳۱۲، محمود تقی زاده داوری-قم

۲- پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۱۱، باقر شریف قرشی، مترجم سید

محمد صالحی-تهران؛ در پاورقی: الاتحاف بحب الاشراف، ص ۸۸

۳- الکافی ج ۱ ص ۴۰۷

۴- منظور سلیمان بن عبدالملک بن مروان

آن نامه به سلیمان هشدار نداده و او را مذمت نکرده است. هنگامی که علت این گونه خطاب مدح آمیز را پرسیدند، امام فرمود: سلیمان ستمگر و جبار بود؛ برای او به گونه آنچه برای ستمگران می‌نویسند، نوشتم.^۱ و در روایتی که در صفحات گذشته نقل کردیم، آمده بود که امام کاظم، هارون الرشید را ثنا گفت!^۲

تا به حال ایراداتی که بر امام زهري وارد شده همه مردود و کانه «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» گشت. اما پردازیم به دیگر شبهات قزوینی در این باره:

قزوینی می‌نویسد: «و ابن عساکر می‌نویسد:

«از عمر بن ردیح روایت شده است که گفت روزی به همراه زهري می‌رفتم؛ عمرو بن عبید من را دید؛ پس از آن روزی مرا دیده و گفت: با دستمال پادشاهان یعنی زهري چه می‌کردی؟»

جواب:

آفت این روایت نیز عمر بن ردیح است که ضعیف است و همچنین «محمد بن أحمد البابسیری» و «الأحوص بن المفضل بن غسان» که هر دو مجهول هستند.

امام ذهبی در میزان الاعتدال در شرح حال «عمر بن ردیح» می‌نویسد: «ضعفه أبو حاتم. وقال ابن معین: صالح الحدیث»^۳ و خود امام ذهبی «عمر بن ردیح» را در کتاب «المغنی فی الضعفاء» آورده است.^۴ به این معنی که او را ضعیف می‌داند. همچنین امام

۱- تاریخ تشیع ج ۱ ص ۲۳۲، نوشته ۵ تن از نویسندگان شیعی - قم، ط ۶ و این کتاب در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود؛ ایشان به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۰۵: «إن سلیمان کان جباراً کتبت إلیه بما یکتب إلی الجبارین»

۲- مناقب الطاهرین (فارسی)، ج ۲ ص ۷۵۳ - ۷۵۴، عماد الدین طبری (م قرن ۷) - تهران

۳- میزان الاعتدال للذهبی رقم ۶۱۰۷

۴- المغنی فی الضعفاء للذهبی ج ۲ ص ۴۶۶ رقم ۴۴۶۲

ابوبکر بیهقی بعد از نقل روایتی می‌نویسد: «تَفَرَّدَ بِهِ عُمَرُ بْنُ رُدَيْحٍ وَكَانَ بِالْقَوِيَّةِ»^۱ و همچنین در الکامل فی الضعفاء ابن عدی ذکر شده که در بعضی از روایاتش با ثقات مخالفت کرده است.^۲

پس با وجود دو راوی مجهول و یک راوی ضعیف این روایت فاقد ارزش علمی می‌گردد و استناد به آن عالمانه نیست؛ اما ادامه ایراد قزوینی:

«شمس الدین ذهبی می‌نویسد که شعبه بن حجاج روایات زهری را به خاطر این که جزء شرطه بنی امیه به حساب می‌آمده، پاره کرده است.

شعبه برای من نقل کرد که: من و هشیم به سوی مکه حرکت کردیم، وقتی به کوفه رسیدیم، هشیم مرا با ابی‌اسحاق دید، گفت: او کیست؟ گفتم: شاعر سبیع (محلّه و قبیله‌ای در کوفه) است. وقتی از کوفه خارج شدم، من سند حدیث را این گونه قرار دادم: «حدثنا ابواسحاق...»، هشیم گفت: او را در کجا دیدی؟ گفتم: او همان کسی بود که گفتم شاعر سبیع است. وقتی به مکه رسیدیم، از کنار هشیم گذشتم، دیدم که در کنار زهری نشسته است، گفتم: او کیست؟ گفت: یکی از کارگزاران بنی‌امیه است. وقتی برمی‌گشتیم، هشیم سند روایت را این گونه قرار داد «حدثنا زهری...» گفتم: او را در کجا دیدی؟ گفت: او همان کسی بود که به همراه من دیدی. گفتم: نوشته‌ات را به من نشان بده، وقتی خارج کرد، من آن را پاره کردم.

و در جای دیگر به همین مطلب اشاره کرده، می‌گوید: علت اینکه شعبه احادیث نقل شده از زهری را از دست هشیم گرفت و پاره نمود، این بود که شعبه فهمید زهری از مأموران حکومتی و از اعوان و انصار بنی‌امیه است؛ از این رو به او اعتماد نکرد و حاضر نشد از او حدیث بشنود:

۱- السنن الکبری للبيهقي ج ۱ ص ۴۳۴ رقم ۱۳۷۶- بیروت

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۶ ص ۴۷، رقم ۱۱۹۶؛ علمیه- بیروت (وَجَاءَ الْفُتُ الثَّقَاتُ فِي بَعْضِ مَا يَرَوِيهِ)

پیش از این در شرح حال شعبه نقل کردیم، که شعبه نوشته زهری را از دست هشیم ربود و آن را پاره کرده؛ زیرا آن زمان هشیم را با زهری دید، نمی دانست که او چه کاره است، وقتی سؤال کرد که آن شیخ کیست و هشیم گفت که یکی از کارگزاران بنی امیه است، نه او را شناخت؛ و نه حدیثی از او شنید.»

جواب:

سند روایت فوق که دو راوی مجهول دارد، چنین است: «أَبُو بَكْرٍ بْنُ شَادَانَ الْبَغْدَادِيُّ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّوَّاقُ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُكْرَمٍ الدَّقَّاقُ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَهَشِيمٌ إِلَى مَكَّةَ...»

علی بن محمد السواق و جعفر بن مکرم الدقاق؛ هر دو مجهول هستند، پس روایت فاقد ارزش علمی است؛ بر فرض صحت روایت فوق؛ در سخن امام ذهبی مطلبی نهفته؛ آنجا که گفته است: «ابن معین نه زهری را شناخت و نه از او حدیث نقل کرد» و اگر یحیی بن معین سعی می کرد امام زهری را بشناسد حتماً نظرش عوض می شد و این دیدگاه او بنا بر یک پیش فرض بود و نخواست در آن مورد تحقیق کند به همین دلیل موضعی اینچنینی داشته است، چنانکه امام اوزاعی او را شناخت و در مورد موضع امام زهری در برابر حکام فرمود: «ما ادهن ابن شهاب قط لملك دخل عليه» «ابن شهاب هرگز با هیچ پادشاهی که به دربار وی وارد می شد مدهانه و سازش نکرد»^۱ و چنانکه بزرگان گفته اند، در این موارد سخن ابن معین بدون ارائه برهان حجت نیست.

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۵۵ ص ۳۷۰؛ دار الفکر - بیروت

بدر الدین العینی می‌نویسد: «یحیی قوله فی الشافعی: لیس بثقة، فقال أحمد: ومن أين يعرف یحیی الشافعی، هو لا يعرف الشافعی ولا يعرف ما یقول الشافعی، أو نحو هذا من جهل شیئا عاده. فصدق أحمد، وكلام الأقران بعضهم فی بعض لا عبرة به إلا برهان»^۱

یعنی: «قول یحیی بن معین است در مورد امام شافعی که گفت: «او (شافعی) مورد اعتماد نیست» پس امام احمد بن حنبل در این مورد گفت: یحیی بن معین کجا امام شافعی را شناخته؟ او شافعی را نشناخته و نشناخته آنچه امام شافعی گفته است، این روش شخصی است که از سر جهل چیزی به مخالفش نسبت می‌دهد، مؤلف گوید: امام احمد راست گفت، و سخن انتقادی بعضی بر بعضی دیگر اعتبار ندارد مگر با برهان»

دقت کردید که امام احمد سبب عدم صحت قول یحیی بن معین را عدم شناخت امام شافعی دانسته است، حال آنکه آن دو هم عصر همدیگر بودند اما امام زهری ۳۳ سال قبل از تولد یحیی بن معین از دنیا رفته آن هم در شام در صورتی که یحیی بن معین در مدینه بوده و چنانکه امام ذهبی فرمود: یحیی بن معین امام زهری را نشناخته، پس من هم می‌گویم: «وکلام الأقران بعضهم فی بعض لا عبرة به إلا برهان»

حال ادامه ایراد را بخوانیم:

قزوینی: «ابن عبد البر قرطبی در جامع البیان العلم می‌نویسد:

یحیی بن معین که خداوند او را ببخشاید بازبانش آبروی برخی از افراد ثقه را برده است و چیزهایی گفته که شایسته نبود بگوید... یکی از آن‌ها سخن او در باره زهری است که گفته: زهری از مأموران دریافت مالیات از طرف بعض از بنی امیه بود، زمانی مقداری از اموال او گم شد به یکی از غلامانش تهمت دزدی زد و او را آنقدر کتک زد که از شدت شکنجه جان داد.

۱- مغانی الاخیار ج ۵ ص ۱۵۹، العینی

و ابونعیم اصفهانی داستان ابوحازم با زهري را نقل می‌کند که ابوحازم، زهري را با علمای بنی اسرائیل مقایسه کرده که آنها به خاطر دنیا حرمت الهی را شکستند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند:

پادشاهان بنی اسرائیل بخاطر علم علمایشان به طرف علما رفتند، اما زمانی که حرمت الهی را شکستند و احکام را زیر پا گذاشتند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند در نتیجه به پادشاهان رو آوردند پس با آنها در دنیای شان شریک شدند و پادشاهان هم علما را در جنایاتها یشان شریک کردند (کنایه از اینکه کشت و کشتارهایشان به فتوا و تائید و تحت لوای علما بود)

در این هنگام ابن شهاب (زهري) گفت ای ابا حازم نکند مقصودت من هستم؟ یا اینکه با این حرفها به من تعریض و کنایه می‌زنی ابا حازم گفت ولکن حرف همان بود که شنیدی. سلیمان بن عبدالملک گفت ای ابن شهاب آیا او را می‌شناسی؟ ابن شهاب گفت بله ۳۰ سال است او همسایه من است ولی یک کلمه هم با او صحبت نکرده ام ابوحازم گفت تو خدا را فراموش کرده ای من را هم فراموش کرده‌ای، زهري گفت ای ابا حازم به من اهانت می‌کنی؟! سلیمان گفت بلکه تو خود به خودت اهانت کرده‌ای (اعمال خودت سبب شده در معرض اهانت واقع شوی).

جواب:

در مورد سخن ابن معین و گفتارش در مورد زهري، باید عرض شود که این سخن سراسر باطل است و یحیی بن معین در آن دوران زنده نبوده که بخواهد در جریان این ماجرا قرار بگیرد^۱ و او سخن خود را به شخص دیگری ارجاع نداده پس این سخن باطل است و بر اثر بدبینی به امام زهري بوده که به دربار رفت و آمد داشته است.

۱- امام الزهري متوفای سال ۱۲۵ هـ ش است و یحیی بن معین متولد سال ۱۵۸ هجری؛ حکومت در شام بوده و یحیی بن معین در مدینه و هم از لحاظ زمانی و هم مکانی نمی‌تواند این گفته بدون ارائه سند مورد قبول واقع شود.

قرینه دیگری برای بطلان این سخن، چنین است:

در هیچ جایی نیافتم که امام زهری در دربار بنی امیه دارای سمتی بوده باشد آن هم سمت باج گیری!! و قرینه دیگر اینکه، آن شخصی که امام زهری به صورت غیر عمد باعث مرگش شد؛ غلام وی نبوده، بلکه یک مرد آزاده بوده که خانه و خانواده داشته و امام زهری مجبور شده به طریقی آنها را راضی کند و ضمناً در روایاتی که این ماجرا نقل شده تصریح شده که امام زهری خود از این حادثه، بسیار ناراحت بوده و در روایتی آمده که وی به خاطر این مرگ؛ ۹ سال از مردم دوری گزید!^۱ جالب اینجاست که ممکن نیست امام زهری باج گیر شهر باشد و بعد به راحتی از سمت کناره بگیرد و ۹ سال هم پیدایش نشود! نه تنها ۹ سال، بلکه ممکن نیست یک مأمور دولتی آن هم با آن سمت آن هم در آن دوران به همین راحتی سمت خود را ترک کند ولو برای چند ماه!

در طبقات ابن سعد آمده است: «أخبرنا علي بن محمد عن يزيد بن عياض قال: أصاب الزهري دماً خطأ فخرج و ترك أهله و ضرب فسطاطاً و قال: لا يظلني سقيف بيت. فمر به علي بن حسين فقال: يا ابن شهاب قنوطك أشد من ذنبك فاتق الله و استغفره و ابعث إلى أهله بالدية و ارجع إلى أهلك. فكان الزهري يقول: علي بن حسين أعظم الناس علي منه»^۲

یعنی: «علی بن محمد - مدائنی - از یزید بن عیاض ما را خبر داد که می گفته است زهری مرتکب قتل غیر عمد شد. خانه و خانواده خود را رها کرد و از مدینه بیرون رفت، خیمه ای زد و گفت: از این پس سقف خانه‌ای بر من سایه نخواهد افکند. علی بن حسین از کنار او گذشت و فرمود: ای ابن شهاب! نومیدی تو از رحمت خدا بزرگتر از گناه تو است. از خدا بترس و از او آمرزش بخواه.

۱- البته اگر این ماجرا صحت داشته باشد!

۲- مناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۵۹؛ قم، بی تا؛ البته اگر دوری گزیدن امام زهری آن هم به مدت ۹ سال صحیح باشد!

۳- الطبقات الکبری، ابن سعد ج ۵ ص ۱۶۵ - بیروت

خونبهای مقتول را برای خانواده‌اش بفرست، و به خانه و پیش خانواده‌ات برگرد. زهري می‌گفته است: منت علی بن حسین بر من از همگان بیشتر است.^۱ در مورد سخن «ابا حازم» می‌گویم در سند این روایت شخصی مجهول با نام «أبو الحارث عثمان بن إبراهيم بن عسان» وجود دارد که در صحت این روایت تشکیک ایجاد می‌کند اما بنا بر صحت این روایت، همان را می‌گویم که «صاحب کتاب: المورد العذب المعین» در مورد همین روایت گفته است:

«فضل الزهري وجلالته وعلمه وحفظه أمور مسلمة شهيرة غنية عن التذكير بها، ولكن السلف كانوا ينصح بعضهم بعضاً وربما شددوا في بعض المسائل وعظموها لأنها كانوا يعظمون دين الله وشعائره ويبالغون في الحذر من الانحراف والمعاصي، وحق لهم ذلك.»^۲ یعنی: «فضل و بزرگی و علم و حفظ زهري از مسلماتی است که لازم به ذکر نیست، ولی گذشتگان بعضی، بعضی دیگر را نصیحت می‌کردند و در مورد بعضی مسائل بسیار سخت می‌گرفتند و بزرگ می‌داشتند، چرا که آنان دین و شعائر الهی را بزرگ می‌داشتند، به همین سبب دیگران را از انحراف و گناه بر حذر می‌داشتند.»

ایراد بعدی قزوینی:

«زید بن یحیی می‌گوید: علی بن حوشب در کلاس درسش برای ما از مکحول حدیث نقل می‌کرد، بحث از زهري شد علی بن حوشب گفت: اگر نفس خودش را با همنشینی با پادشاهان فاسد نمی‌کرد دانشمند خوبی بود.»

جواب همان است که امام ذهبی در همین مورد فرموده است:

«قُلْتُ: بَعْضُ مَنْ لَا يُعْتَدُّ بِهِ لَمْ يَأْخُذْ عَنِ الزُّهْرِيِّ؛ لِكَوْنِهِ كَانَ مُدَاخِلًا لِلْخُلَفَاءِ، وَلَئِنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَهَوَّ الثَّبْتُ الْحُجَّةَ، وَأَيْنَ مِثْلُ الزُّهْرِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ -؟»

۱- ترجمه طبقات الكبرى، ج ۵ ص ۳۳۰، دکتر محمود مهدوی دامغانی - تهران

۲- المورد العذب المعین من آثار أعلام التابعین

«می‌گویم: بعضی که چیزی به حساب نمی‌آیند چیزی از زهری نگرفته‌اند. چون او از خلفا عوایدی می‌گرفت، و اگر چنین کنند «مشکلی پیش نمی‌آید» چرا که او ثبت و حجه است، و کجاست شخصی که مثل زهری رحمة الله علیه باشد؟»
ادامه ایراد قزوینی:

امام صادق: به فقهای ملازم حکام بدبین باشید.

«از طرفی عالمان اهل سنت؛ از جمله مزی و ذهبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:
هشام بن عباد می‌گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: فقهاء امانت‌داران پیامبرانند؛ پس هر گاه آنان را دیدید که به سلاطین تکیه کردند (با آنها ملازم شدند) به آنها بدبین شوید.»

جواب:

ابتدا لازم می‌دانم این نکته را عرض کنم که این روایت در کتب شیعه نیز آمده است.^۱ اما در مورد متن روایت، چند مسأله مطرح است.

- ۱- امام صادق فرموده اما، امام زهری از آن دسته فقها نیست.
- ۲- امام صادق فرموده اما خودش به آن عمل نکرده!
- ۳- امام صادق فرموده ولی خودش و فرزندانش از امرا هدیه دریافت می‌کردند به این معنی که به امرا تکیه می‌کردند و باید به امام صادق و دیگر ائمه بدبین باشیم!
- ۴- امام صادق فرموده اما علمای شیعه ملازم شاهان شده‌اند.
- ۵- امام صادق فرموده اما علمای شیعه به آن عمل نکرده‌اند!
- ۶- امام صادق چنین چیزی فرموده و راست فرموده، اما به توضیح نیاز دارد!

۱- العدد القویة ص ۱۵۰، علی بن یوسف الحلّی، مکتبة المرعشی العامة؛ شرح إحقاق الحق ج ۱۹ ص ۵۲۳، شهاب الدین مرعشی-قم

اکنون بپردازیم به تفصیل این ۶ بند:

۱- امام صادق چنین چیزی فرموده ولی امام زهري از آن فقها نیست که به امرا تکیه کرده باشند

چنانکه قبلاً نیز گفتیم امام زهري از آن دسته علما نبود که دین را به دنیا بفروشد و دیدیم که چگونه از حضرت علی در برابر هشام بن عبدالملک دفاع کرد^۱ و واقعاً اگر چنین بود، چرا امام زین العابدین به «زهري» بدین نبوده و حتی او را به خانه خودش راه می‌داده و همیشه ملازم یکدیگر بودند و چنین بود که زهري، یار و دوست نزدیک امام سجاد محسوب می‌شد؟

دکتر سید حسین محمد جعفری می‌گوید: «فقیه بزرگ و محدث گرانقدر دیگر زمان، الزهري یار نزدیک و ستایشگر زین العابدین (ع) بود. زهري، نام پرافتخار زین العابدین (ع) (زینت پرهیزگاران) را بخاطر عبادت فوق العاده زیاد آن حضرت بدو داد.»^۲

۱- تفسیر آسان (فارسی)، ج ۱۴، ص: ۳۹، محمد جواد نجفی خمینی؛ تهران؛ الإمام الصادق و المذاهب الأربعة ج ۴ ص ۳۱۹، شیخ اسد حیدر شیعی - بیروت؛ الصحیح من السیرة النبوی الأعظم، مرتضی العاملی، ج ۱۲، ص: ۲۷۶ - قم؛ و در کتب اهل سنت: تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۸، ص: ۲۴۵-۲۴۶ - بیروت؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۵۵ ص ۳۷۱ - دار الفکر - بیروت؛ در الدر المنثور سیوطی، ج ۵، ص: ۳۳ - قم؛ روح المعانی آلوسی ج ۹، ص: ۳۱۳ - بیروت؛ فتح القدير شوکانی، ج ۴، ص: ۱۸ - ۱۹ - بیروت و... (فَقَالَ: يَا ابْنَ شَهَابٍ مَنْ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ؟ فَقَالَ: ابْنُ أَبِي. قَالَ: كَذَبْتَ هُوَ عَلِيٌّ. قَالَ: أَنَا أَكْذِبُ؟ لَا أَبَالِكُ، وَاللَّهِ لَوْ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ الْكُذِبَ مَا كَذَبْتُ، حَدَّثَنِي عُرْوَةُ وَسَعِيدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَلَقَمَةُ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي)

۲- تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۸۷، دکتر سید حسین محمد جعفری، مترجم: دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی؛ تهران، ط ۱۱

دیدید که این دانشمند شیعی، امام زهری را؛ ۱- فقیه بزرگ ۲- محدث گرانقدر زمانش ۳- یار نزدیک امام سجاد ۴- ستایشگر امام سجاد ۵- کسی که لقب زین العابدین را به امام سجاد داده» و از این چند جمله می‌فهمیم که امام سجاد به امام زهری بدبین نبوده، چرا که اگر بدبین بود، او را یار نزدیک خود قرار نمی‌داد و همچنین می‌فهمیم که «دکتر سید حسین» زهری را معتمد می‌داند و اگر امام زهری از آن دسته علما بود که به حکام تکیه می‌کرد و مصداق سخن امام صادق قرار می‌گرفت، جای سوال دارد که چرا کثیری از علمای شیعه به سخن امام زهری اعتماد داشته و دارند؟^۱

محمد حسن زاهدی می‌نویسد: «زهری از حدود سال ۸۲ هجری تا پایان حیات آن حضرت (ع) (=منظور امام سجاد) از ارادتمندان، ملازمان و اصحاب ایشان بوده است.»^۲

همو: «ملازم علی بن الحسین (ع) بود و از اصحاب ایشان شمرده می‌شد (نک: مغربی، ۳، ۲۵۸/۳؛ ابن شهر آشوب، همانجا).... برخی از بنی مروان به او می‌گفتند: ای زهری پیامبر، یعنی علی بن عبدالحسین چه کرد؟ (نک: همان؛ ابن شهر آشوب، همانجا).... وجود جملاتی از زهری در تمجید از شخصیت امام چهارم (ع)، حالات وی در برخورد با آن حضرت (ع)، نقل روایت‌های متعدد از ایشان، در کنار عدم وجود خبری معارض با ارادتمندی زهری نسبت به ایشان، از عدم تغییر رویه زهری در ارادتمندیش به امام (ع) نشان دارد و بیانگر استمرار ارتباط وی با ایشان تا پایان حیات آن حضرت (ع) است.... از سوی دیگر زهری در زمینه‌های مختلف، احادیث و اخباری از امام سجاد (ع) نقل کرده (نک: ابو نعیم اصفهانی، ۳/۱۴۱-۱۴۵) که مؤید ارتباط نزدیک او با آن

۱- در پایان این بحث به تفصیل در مورد موثق بودن امام زهری نزد بزرگان شیعه سخن خواهیم گفت.
 ۲- مقالات و بررسیها دفتر ۸۶، زمستان ۱۳۸۶، ص ۸۷؛ عنوان: «پژوهشی درباره‌نامه منسوب به امام سجاد (ع) خطاب به زهری»؛ محمد حسن زاهدی توچائی
 ۳- منظور کتاب: (شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار، چاپ: بیروت، ط ۲) می‌باشد.

حضرت (ع) است... این امور می‌تواند استمرار ارادتمندی وی به امام سجّاد (ع) تا پایان حیات آن حضرت (ع) را نشان دهد.^۱

از این سخنان نیز اینگونه فهمیدیم که زهري رابطه مستمری با امام سجّاد داشته و از ملازمان ایشان بوده و همچنین از اصحاب امام سجّاد به شمار می‌آمده است و همه این‌ها، خلاف برداشت قزوینی از قول امام صادق است، چرا که اگر قول امام صادق مشمول امام زهري می‌شد و امام زهري از آن دسته علما بود که تکیه بر علما می‌کردند، شایسته بود که امام سجّاد نیز به امام زهري بدبین باشد نه اینکه او را از نزدیکان خود بگرداند تا جایی که وی به خانه امام سجّاد نیز رفت و آمد داشته است.

مجلسی اول می‌نویسد: «زهري می‌گوید که داخل شدم به خانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه حضرت فرمودند که ای زهري از کجا می‌آیی گفتم از مسجد...»^۲

و: «صاحب روض الجنان... می‌نویسد: روزی زهري خدمت امام سجّاد علیه السلام شرفیاب شد امام پرسید کجا بودی عرض کرد از نزد بیماری می‌آیم...»^۳

علی نمازی شاهزهی می‌نویسد: «الزُّهْرِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع - فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوِّفِي فِيهِ دَخَلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَحَدَّثَهُ طَوِيلًا بِالسَّرِّ - فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِيمَا يَقُولُ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ...»^۴

۱- مقالات و بررسیها دفتر ۸۶ زمستان ۱۳۸۶، ص ۹۰-۹۲؛ عنوان: «پژوهشی درباره نامه منسوب به

امام سجّاد (ع) خطاب به زهري»؛ محمد حسن زاهدی توجائی

۲- لوامع صاحبقرانی (فارسی)، ج ۶، ص ۱۷۱، مجلسی اول (۱۰۷۰) - قم، ط ۲

۳- به نقل از أنوار العرفان فی تفسیر القرآن (فارسی)، ج ۷، ص: ۳۰۵، دکتر ابوالفضل داور پناه - تهران

۴- مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص: ۱۸۱، علی نمازی شاهزودی - قم؛ بحار الأنوار مجلسی ج ۴۶

ص ۲۳۲؛ کفایة الاثر ص ۲۴۲، علی بن محمد خزاز (قرن ۴) - قم؛ تعریب منتهی الآمال، ج ۲، ص: ۵۸،

شیخ عباس قمی؛ تعریب سید هاشم میلانی - قم

یعنی: «زهری می‌گوید: به حضور امام سجّاد علیه السّلام در آن هنگام که در بستر وفات بود، رفتم، پسرش محمّد (امام باقر) نزدش آمد، مدتی طولانی با هم آهسته گفتگو کردند. در میان گفتار امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که به فرزندش می‌فرمود: علیک بحسن الخلق: «بر تو باد به رعایت اخلاق نیک».^۱

طبرسی می‌نویسد: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ ع دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ شِهَابِ الزُّهْرِيِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ فَقَالَ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ مَا بَالُكَ مَهْمُومًا مَغْمُومًا...»^۲

یعنی: «و از حضرت امام.. محمّد بن علیّ الباقر علیهم السّلام منقول و مرویست که محمّد بن شهاب الزّهری داخل دولتسرای حضرت علیّ بن الحسین (ع) شد و بشرف بساط بوسی آن حضرت مشرف گشته لیکن با کمال حزن و اندوه بود. حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام چون او را بدان حال مشاهده نمود و فرمود که: یا فلان چرا مغموم و مهمومی؟»^۳

و همچنین در کتب شیعه از امام زّهری به عنوان یکی از اصحاب امام سجّاد و امام باقر یاد شده است.

۱- الأنوار البهیة (ترجمه شده به فارسی)، ص: ۲۱۰ - ۲۱۱، شیخ عباس قمی، مترجم محمد محمدی اشتهاردی - قم؛ منتهی الآمال (فارسی)، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص: ۱۱۶۹ - قم
 ۲- الإحتجاج ج ۲، ص: ۳۱۹ - ۳۲۰، الطبرسی - مشهد؛ التفسیر الإمام الحسن العسکری، ص: ۲۵ - قم؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص: ۲۲۹؛ مسند الإمام السجّاد (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۱، عزیز الله عطاردی - تهران
 ۳- ترجمه و شرح الإحتجاج، ج ۳، ص: ۲۰۸، مترجم نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی (قرن ۱۰) - تهران؛ الإحتجاج، ج ۲، ص: ۱۵۰ - ۱۵۱، ترجمه بهراد جعفری - تهران

فیض کاشانی (یا محسن بیدادفر محقق کتاب)، به وقت یاد کردن از زهري می‌نویسد:

«محمد بن شهاب الزهري، عامي من أصحاب السجاد عليه السلام.»^۱

شیخ احمد حیدری می‌نویسد: «ابوبکر محمد بن مسلم بن شهاب زهري، از شاگردان امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و از بزرگان علمای اهل سنت که صاحبان صحاح به احادیث وی احتجاج کرده‌اند.»^۲

پس تا به اینجا فهمیدیم که امام زهري از اصحاب امام سجاد و امام باقر بوده و همچنین فهمیدیم که امام زهري یار نزدیک امام سجاد بوده که تا پایان حیات ایشان با آن حضرت بوده است و تمام این‌ها نشان دهنده این است که امام سجاد و همچنین امام باقر به امام زهري بدین نبوده‌اند، در نتیجه، امام زهري مشمول سخن امام صادق نمی‌گردد.

۲- «امام صادق این سخن را فرموده ولی خودش به آن عمل نکرده»

اگر امام زهري از آن دسته علما باشد که به امرا و سلاطین تکیه کرده بود، باید این را نیز بپذیریم که امام صادق خودش به سخن خودش عمل نکرده‌اند و به امام زهري بدین نبوده‌اند!!

چرا که، هم امام زهري از امام صادق و هم امام صادق از امام زهري روایت نقل کرده‌اند و این به آن معنی است که امام صادق به امام زهري بدین نبوده!

۳- «امام صادق فرموده ولی خودش و فرزندانش از امرا هدیه دریافت می‌کردند به این معنی که به امرا تکیه می‌کردند و باید به امام صادق و دیگر ائمه بدین باشیم!»

۱- علم الیقین فی أصول الدین، پاورقی ج ۱، ص: ۲۶۰، فیض کاشانی (۱۰۹۱ق) - قم؛ و ارجاع داده است به: معجم الرجال: ۱۶ / ۱۸۱. تنقیح المقال: ۳ / ۱۸۶، الترجمة: ۱۱۳۷۲.

۲- تاریخ زندگانی امام باقر (ع)، ص: ۱۹۴-۱۹۵، احمد حیدری

اگر صرف دریافت هدیه ای از سلاطین به این معنی است که آنان به خلفا تکیه کرده‌اند! پس باید در درجه اول ائمه شیعه را ملازم خلفا بدانیم و به آنان بدبین شویم! اینکه ائمه شیعه از امرای وقت هدیه و پول دریافت می‌کردند چیزی واضح است که در صفحات گذشته به آن پرداختیم و تکرار آن اتلاف وقت است.

۴- «امام صادق فرموده اما علمای شیعه ملازم شاهان شده‌اند»

عده زیادی از علمای شیعه بوده‌اند که با حکام وقت همکاری می‌کردند و ملازم آنان بودند ولو آن حاکم کافر و بت پرست باشد! به عنوان نمونه:

۱- محقق کرکی ملقب به «محقق الثانی» او از کسانی بود که به دعوت شاه اسماعیل صفوی از جبل عامل لبنان به ایران آمد^۱ و مذهب شیعه جدیدی را از نو اختراع کرد! او از کسانی است که از ابتدای ورودش تا زمانی که فوت شد، ملازم شاهان صفوی بود و تا به آن حد قدرت و نفوذ داشت که روزی شاه طهماسب خطاب به وی می‌گوید: «فرمانروا تو هستی و من یکی از کار گزاران تو می‌باشم»^۲ و از چنان ثروتی برخوردار بود که حد و حصر ندارد!

سید محسن طباطبایی فر مینویسد: «محقق کرکی در عمل، هدایایی را از شاه اسماعیل یکم قبول کرد، شاه طهماسب یکم نیز مقرری‌ها و املاک بسیاری را برای او در نظر گرفت. از جمله این بخشش‌ها این بود که هر سال هفتصد تومان^۳ مالیات شهرهای

۱- اما در دوران شاه اسماعیل مدت طولی در ایران نماند بلکه هجرت اصلی او در دوران شاه طهماسب بود و تغییراتی که او ایجاد کرد در دوران شاه طهماسب بود.

۲- تاریخ جهان آرا، ص ۲۸۵، غفاری قزوینی؛ متن: «جناب شما اولی می‌باشید به ملک و سلطنت، زیرا که شما نایب امام علیه السلام می‌باشید و من از عمال شما می‌باشم، و آن جناب در نزد سلطان مرتبه عظیمه پیدا کرد.» منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص: ۱۵۷۰

۳- چیزی حدود ۲۲۰ میلیون تومان امروزی (۱۳۹۰ش)

عراق عرب به او داده شود. از آنجا که پذیرش هدایا متضمن نوعی مشروعیت بخشی به صفویان بود، به شدت مورد اعتراض برخی از علما، به ویژه قطیفی، قرار گرفت. پیش از اینکه کرکی به سبب پذیرفتن هدایای دولت صفوی مورد چنین نکوهشی قرار گیرد، به نگارش رساله‌ای درباره حلال بودن خراج اقدام کرده بود. این رساله «قاطعة اللجاج في تحقیق حل الخراج» نام دارد، در ربیع الثانی ۹۱۶ قمری نوشته شد.^۱

محقق کرکی در زمانی که در عراق بود، سیورغال^۲ را در اختیار داشته و از آن استفاده می‌کرده و سالانه هفتصد تومان به او تعلق می‌گرفته^۳ که مبلغ گزافی بوده است! و همچنین کرکی در دوران شاه طهماسب تا مقام خاتمه‌المجتهدین رسید که این مقام بالاترین مقام دینی و اجرایی آن دوران بود!! حتی شاه طهماسب رأی او را چون رأی خودش برای مردم قرار داد به این معنی که هر چه او می‌گفت همه بی‌چون و چرا باید قبول می‌کردند حتی که به دستور او محراب خیلی از مساجد را خراب کرده و جهت قبله را تغییر دادند!!

شاه طهماسب، در فرمانی به سال ۹۳۹ هجری، همه را دستور داد که از احکام او پیروی کنند و به برکناری و گماردن او گردن نهند، شاه طهماسب در آن فرمان گفت: «مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام، امراء و وزراء و سایر ارکان دولت قدسی صفات، مومی الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته و در جمیع امور اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانیده، آنچه امر نماید بدان مامور و آنچه نهی نماید بدان منهی بوده. هرکس را از متصدیان امور شرعیه ممالک محروسه و عساکر منصوره، عزل نماید معزول و هر که را نصب نماید منصوب دانسته و در عزل و نصب مزبورین به سند دیگری

۱- مقاله «پیامدهای دولت صفوی برای فقه سیاسی شیعه» فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی؛ صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص: ۱۶۶، رسول جعفریان

۲- سیورغال: عواید زمینی که به جای حقوق یا مستمری از طرف حکومت به اشخاص می‌بخشیدند.

۳- ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۱، افندی_مشهد

محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید، مادام که از جانب آن متعالی منقبت منصوب نشود، نصب نکنند.»^۱

در حکم دیگری، شاه طهماسب می‌نویسد:

«واضح است که مخالفت حکم مجتهدین، که حافظان شرع سید المرسلین‌اند، با شرک در یک درجه است، پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین، نایب الائمه المعصومین، لازال کاسمه علیاً عالیا، کند و در مقام متابعت نباشد بی‌شائبه، ملعون و مطرود در این آستان ملک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تادیبات بلیغه، مؤاخذه خواهد شد.»^۲

خلاصه «محقق کرکی» از ابتدای ورودش تا زمانی که از دنیا رفت، ملازم شاهان خونخوار صفوی بود، همان شاهانی که مقدس اردبیلی شیعی آنان را «جائر مومن»^۳ خوانده است.^۴ و محمد صادق مزینانی شیعی می‌نویسد:

«شاهان صفوی، بی‌گمان فاسد بودند و ستم پیشه و هرگز شایستگی آن که حاکم اسلامی خوانده شوند و عالمان شیعی با آنان در پیوند باشند، نداشتند.... درست است که صفویه نیز فاسدند و آدم کش و حتی به برادر و فرزند و پدر خود رحم نمی‌کنند؛ اما اگر آنان را با حکومت عثمانی بسنجیم و مصلحت فرهنگ شیعه و شیعیان را در نظر بگیریم، داوری دیگری خواهیم داشت.»^۵

۱- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۴ ص ۳۶۴، میرزا محمد باقر خوانساری، اسماعیلیان - قم.

۲- روضات الجنات ج ۴ ص ۳۶۲ - ۳۶۳، میرزا محمد باقر خوانساری - قم.

۳- منظور «شیعیان ستمکار» است.

۴- مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸ ص ۶۸، مقدس اردبیلی؛ انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین

۵- حوزه - مرداد و شهریور ۱۳۷۵، شماره ۷۵، محمد صادق مزینانی

توفیق سبحانی عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی می‌نویسد: «بیشتر آنان به کشتارهای دسته جمعی پرداخته‌اند، سرداران خود را با جمیع فرزندان‌شان قتل عام کرده‌اند، حتی مادر خود را زنده به گور کرده‌اند و همسر خود را مستانه به قتل رسانده اند»^۱

خونخواری و خوی وحشیگری و برادر کشی آنان چنان مشهور و مشهود است که «آنژیو» در مورد یکی از این شاهان، یعنی شاه اسماعیل می‌گوید: «بعد از نرون گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد»^۲

۲- حسین بن عبد الصمد حارثی، پدر شیخ بهایی؛ او در دوران صفویه زندگی می‌کرده و آن عصر خونخواری را درک کرده، او در دوران شاه طهماسب از سوی شاه به سمت «شیخ الاسلامی» که چیزی در حد «مرجع تقلیدی» اما از نوع کاملاً درباریش بود، منسوب شد. او ابتدا شیخ الاسلام قزوین و بعد مشهد و بعد هرات بود! و مال و منال زیادی از این راه بدست آورد.

۳- شیخ بهایی، وی از جانب شاه عباس اول منسوب به سمت شیخ الاسلامی اصفهان شد^۳ و بعد از مدتی به رتبه شیخ الاسلام کل کشور ارتقا پیدا کرد! و همچنین از جانب شاه عباس اول به عنوان وزیر منسوب گشت!^۴ و گاهی نیز به عنوان سفیر به دربار عثمانی فرستاده می‌شد! او تا به آن حد ممنون این سلاطین

۱- ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، پیشگفتار توفیق سبحانی، ص: ۷، اثر: واله قزوینی - تهران، ط ۲

۲- تاریخ ادبیات ایران ج ۴، باب: «شاه اسماعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج می‌دهد»، ادوارد براون

۳- تاریخ عالم آرای عباسی (فارسی)، ج ۱، ص ۱۵۶، اسکندر بیگ منشی؛ امیر کبیر-تهران، ط ۳ (در بعضی چاپها ج ۱ ص ۱۵۴)

۴- مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۲۵۶.

خونریز بود که کتاب «جبل المتین» خود را به نام «شاه طهماسب»^۱ و کتاب‌های العروة الوثقی^۲، جامع عباسی و رساله تحریم ذبایح اهل کتاب^۳ را به نام شاه عباس اول نوشته است!

خانه شیخ بهائی واقعاً دیدنی است هر کس که این خانه را دیده است، می‌داند که چه خانه شاهانه ایست!

۴- میر محمد باقر استرآبادی مشهور به «میرداماد» او نیز ملازم شاهان بود و یکی از درباریان به حساب می‌آمد و در برهه‌ای نیز سمت وزارت صفویان را دارا بود! پدر میرداماد که داماد محقق کرکی بود، همچنین معاصران میرداماد و خصوصاً خود وی همگی از منسوبان به دربار و مورد توجه و احترام بسیار شاهان صفوی خصوصاً شاه عباس بوده‌اند و شاه با آنان مجالست و دوستی نزدیک داشته است؛ در این باره ماجرای نقل شده است که به خوبی نشانگر نحوه ارتباط «میر داماد» و «شیخ بهایی» با شاه عباس است.

ماجرا بدین قرار بود: (روزی شاه عباس صفوی برای رفتن به منطقه‌ای خوش آب و هوا سوار بر اسب می‌رفت مرحوم شیخ بهایی و مرحوم میرداماد نیز همراه اردوی شاه بودند -بسیار اتفاق می‌افتاد که آنان در سفرها همراه شاه بودند. میرداماد درشت اندام و تنومند بود به خلاف او شیخ بهایی جثه‌ای لاغر و نحیف داشت. شاه عباس تصمیم گرفت که دوستی و صمیمیت آن دو را آزمایش کند. به همین خاطر نزد میرآمد. اسب میرداماد در عقب همراهان شاه حرکت می‌کرد و از وجنات آن رنج و زحمتی که به خاطر سنگینی سوار می‌کشید آشکار بود، حال آن که مرکب شیخ بهایی به راحتی و چالاکتی حرکت می‌کرد گویی که می‌رقصید. شاه به میر گفت: «به این شیخ نگاه نمی‌کنید که

۱- وقایع السنین (فارسی)، ص ۵۰۴، سید عبد الحسین خاتون آبادی - کتابفروشی اسلامیة - تهران

۲- العروة الوثقی، مقدمه کتاب، شیخ بهائی

۳- رساله تحریم ذبایح اهل کتاب، ص ۱، ۲

چگونه در حرکت با اسبش بازی می‌کند و در بین مردم مانند جناب شما مؤدب و متین و با وقار حرکت نمی‌کند؟» میرداماد در جواب شاه گفت: «ای شاه! اسب شیخ ما به خاطر خوشحالی و شعف از این که چنین کسی بر او سوار است نمی‌تواند در رفتن تأنی داشته باشد. آیا نمی‌دانی که چه کسی بر آن سوار است؟» شاه این گفتگو را پنهان داشت و پس از مدتی به شیخ بهایی نزدیک شد و به او گفت: «ای شیخ ما! آیا به آن که پشت سر ماست نگاه نمی‌کنی که چگونه بدن او مرکب را به زحمت انداخته و آن را به خاطر چاقی بی‌نهایت، خسته و رنجور کرده است؟ عالم باید مانند تو مرتاض و نحیف باشد.» شیخ بهایی گفت: «ای شاه! این طور نیست بلکه خستگی ای که بر صورت اسب ظاهر شده به خاطر ناتوانی آن از حمل کردن کسی است که کوه‌های پابرجا، با وجود صلابتشان از حمل او عاجز و ناتوانند»^۱

این ماجرا نشان دهنده شیوه ملازمت شیوخ شیعی با شاهان صفوی است که حتی در سفرهایشان به نقاط خوش آب و هوا نیز با شاهان همراه بودند!

نهایت کار میرداماد چنان بود که، در سال ۱۰۴۰ ق همراه شاه صفی عازم عراق شد ولی در بین راه از دنیا رفت!^۲

۵- ملا باقر مجلسی، مشهور به علامه مجلسی صاحب «بحار الانوار»، در سال ۱۰۹۸ با اصرار شاه سلیمان صفوی به سمت شیخ الاسلامی و در دوران شاه سلطان حسین مالباشی اصفهان (که پایتخت بود) شد و تا پایان عمر در این سمت بود.

۱- «روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۶ محمد باقر موسوی خوانساری، کتابفروشی اسماعیلیان»
«فوائد الرضویه، ص ۴۲۳» و «التعلیقة علی أصول الکافی (میرداماد)، المقدمة، ص: ۱۳، محقق: مهدی رجائی؛ نشر خیام - قم، ط ۱)

۲- شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا ص ۵؛ جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان؛؛ فوائد الرضویه، ص ۴۱۹، شیخ عباس قمی، کتابخانه مرکزی.

او از ابتدای زندگیش، با دربار رفت و آمد داشت چنانکه پدرش (محمد تقی مجلسی) نیز یک عالم درباری بود و مجلسی از زمانی که به عنوان شیخ الاسلام منسوب شد تا آخر عمرش ملازم شاه سلیمان و بعد شاه سلطان حسین بود و چنان زندگی مجلل و مرفهی داشت، که دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد: «همین عالم بزرگ که برای توشه راه آخرت از شاه‌دان بر ایمان خود نوشته می‌گرفت^۱ بتصریح شاگرد و همکارش سید نعمه الله جزایری، در زندگی داخلی با تجمل و شکوه و آراستگی بزینت‌هایی که در آن روزگار میسر بود، بسر می‌برد چنانکه حتی شلوارهای زنان خدمتکار و کنیزکان او از قماش‌های گرانبهای کشمیری بود. (ایضا روضات الجنات، ج ۲، ص ۹۰)»^۲

دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد: «نزدیک شدن فقیهان و متکلمان بزرگی چون: محقق کرکی، شیخ بهایی، علامه مجلسی، حاج آقا حسین خوانساری، فیض کاشانی، فیاض لاهیجی، میرداماد و... به دستگاه صفویان، سوده‌های فراوان را برای شیعه در پی داشت...»^۳

آیه الله مرتضی رضوی می‌نویسد: «محقق کرکی حکومت شاه طهماسب را رسماً و با سند کتبی تنفیذ نمود. رضی الدین ابن جامع الحارثی الهمدانی العاملی النجفی با آن مقام علمی بالا، سمت قضاوت را در حکومت شاه عباس، داوطلبانه پذیرفت. علمای عصر

۱- ذبیح الله صفا: «از جمله کارهای جالب ملا محمد باقر مجلسی یکی اینست که سفارش کرده بود تا هرکس که می‌مرد کسانش چهل امضاء از شاهدان روی کفن آن مرده جمع می‌کردند.»

۲- تاریخ ادبیات در ایران، (پاورقی) ج ۵، بخش ۱، ص ۱۸۲، دکتر ذبیح الله صفا؛ انتشارات فردوس - تهران، ط ۸... و همچنین در کتاب روضات الجنات ج ۲ ص ۱۲۲ نسخه خطی موجود در کتابخانه تورتو چنین آمده است: «وکننت قد رأیت منه فی هذه المدة آثار العظمة والجلال، والتزین بأنواع ما یكون فی الدنيا من أثواب التجمل بالجلال، حتی ظهر لی أن سراویل جواریه و إمامه الموکلات بأمر مطابجه کانت من أقمشة ویر قشمیر، فوق منه فی صدري شیء، وضاق خلقي من کثرة عکوف مثله علی هذه الدنيا، واعتنائه الکثیر بشأن ما زهد فیہ أئمة الهدی علیهم السلام.» و همچنین ر. ک: بحار الانوار مجلسی ج ۱۰۲ ص ۱۵۳ - بیروت

۳- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۲۶۱ - ۲۷۰ (نقل به مضمون)

صفوی از قبیل میر داماد، شیخ بهائی و پدرش، علامه مجلسی و پدرش، شیخ حر عاملی و.. و.. همگی عملاً با دولت هم‌کاری می‌کردند.^۱

تا به اینجا هر چه گفتیم از علمایی بود که در دربار شاهان صفوی خون آشام بوده‌اند؛ اما دیگر علمای سلف شیعه نیز بوده‌اند که با دربار دیگر حکام در رابطه بوده‌اند.

شهید ثانی از عالمان و فقیهان سلف شیعه نمونه‌هایی را یاد می‌کند که در دستگاه حاکمان جا داشته‌اند، از جمله:

«۱- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، سفیر و نائب امام زمان موهوم او صاحب نفوذ و مقام در دستگاه عباسیان بود ۲- عبدالله نجاشی، از سوی خلیفه عباسی به عنوان والی اهواز منسوب شد. ۳- نوح بن دراج، قاضی دستگاه هارون الرشید در شهرهای کوفه و بصره. ۴- علی بن یقطین، وزیر هارون الرشید. ۵- محمد بن اسماعیل بزیع، از روایان موثق و شخصیت‌های برجسته نزد شیعه و وزیر خلیفه عباسی»^۲.

شهید ثانی بعد از شمردن این چند تن، ادامه داده و می‌نویسد: «و غیرهم من أصحاب الأئمة، ومن الفقهاء مثل السیدین الأجلین المرتضی والرضی وأبیها والخوارجة نصیر الدین الطوسی، والعلامة بحر العلوم جمال الدین ابن المطهر وغیرهم»^۳

یعنی: «به غیر از آن دسته از اصحاب ائمه که شمردیم، از فقها هم هستند، مانند: سید مرتضی (ملقب به علم الهدی) و سید رضی (صاحب نهج البلاغه) و پدرشان و خواجه نصیرالدین طوسی، و علامه بحر العلوم جمال الدین بن مطهر و دیگران..»

۱- جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی)، ج ۲، ص: ۱۲۶؛ محقق و محشی: مرتضی رضوی؛

موسسه کیهان - تهران، ط ۱

۲- منیة المرید، شهید ثانی ص ۱۶۴، تحقیق رضا مختاری، مکتب الإعلام الإسلامی

۳- منیة المرید، شهید ثانی ص ۱۶۴

نصیر الدین طوسی به مدت ۹ سال در ملازمت هلاکو خان مغولی خونریز، ریاست و نظارت کل اوقاف تمامی ممالک مغول را به عهده گرفت و ۹ سال از ایام سلطنت فرزند هلاکو «اباقتا» در همین سمت باقی بود! ابن علقمی، وزیر المستعصم بالله عباسی بود و ابن طاووس و علامه حلّی و فرزندش ملقب به فخر المحققین هم در دربار مغول قرب و مقامی داشتند و همچنین شیخ مفید و شیخ طوسی نیز در ستگاه آل بویه منزلت خاصی داشتند و ایضاً شیخ «الحمولی القمی» نیز دستیار اصلی «معز الدوله» بود که این مقام بالاترین مقام دربار بود.^۱ علامه حلّی، مالک چندین روستا در اطراف حله بوده، که از ألبایتو پادشاه مغولی به عنوان هدیه گرفته است!! سید مرتضی نیز صاحب ۸۰ روستا بوده است!!

محقق کرکی کتابی تحت عنوان: «قاطعة اللجاج في تحقیق حلّ الخراج» نوشته و او در این کتاب گرفتن جایزه و هدیه را از سوی حاکم ولو جائز را جائز دانسته و از علمای سلف امامیه نیز چند نمونه آورده است وی در کتابش می‌نویسد: «سید (منظور سید مرتضی) با آن جلالت قدر و مرتبت در علوم، که عالمان در رسیدن به او نفسشان بریده شده و همه متأخران به او اقتدا کرده‌اند، «کان فی بعض دول الجور ذاحشمة عظيمة و ثروة جسيمة و صورة معجبة، و انه قد کان له ثمانون قرية» = «در برخی از دولت‌های جائز، موقعیت و ثروت شگفتی داشته و مالک هشتاد قریه بوده است. همین طور برادرش سیدرضی سه ولایت را در اختیار داشته (کان له ثلاث ولايات) و شنیده نشده است که کسی بر او اعتراض کند یا انجام حرام و مکروه و یا ترک اولایی را به او نسبت دهد. این در حالی است که برخی از کسانی که در این باره اظهار تردید می‌کنند، در مرتبه شاگردان و پیروان آنان نیز نیستند.

۱- در مورد «ابو علی احمد بن موسی حمولی قمی» نگا: مکتب در فرایند تکامل (فارسی) پاورقی ص

۲۹۵، سید حسین مدرسی طباطبایی؛ نشر کویر - تهران، ط ۸

وی ادامه می‌دهد: اگر حال همه گذشتگان مخفی باشد، احوال خواجه نصیرالدین طوسی که متولی املاک سلطان زمان بود، بر کسی پنهان نیست. «وأنه كان المتولي لأحوال الملك، والقائم بأعمال السلطنة» در همین دوره اخیر، علامه حلی نیز از ملازمان سلطان مبرور سلطان محمد خدابنده بوده و صاحب چندین قریه بود که از طرف سلطان به وی واگذار شده بود. اگر بخواهیم از این موارد شمارش کنیم، فراوان می‌شود. همین مطالب را در باره عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر نیز می‌توان گفت: (ولو شئت أن أحكي عن أحوال عبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر)^۱.

ماجد بن فلاح شیبانی نیز رساله‌ای با عنوان «الرساله فی حل الخراج» نگاشته و در آن گرفتن جایزه از حاکم را جائز دانسته و گفته کسانی چون شهید ثانی و فاضل مقداد و کرکی که در زمان خود علمای بی‌مانند بودند، به حلیت گرفتن هدیه و جایزه از حاکم معتقد بوده‌اند! و در نهایت می‌نویسد: «و قد دلت الاحادیث والفتاوي والاجماع علي انّ ما يأخذه الجائر جائز لنا تناوله من يده»^۲

تا به اینجا به اندازه کافی از علمای شیعه نام بردیم که با دربار و با شاهان در رابطه بوده‌اند و از آنان هدیه‌هایی به اندازه ۸۰ روستا!! دریافت می‌کرده‌اند و ثابت شد که علمای شیعه نیز ملازم شاهان شده‌اند؛ حال بپردازیم به تفصیل مسأله پنجم.

۵- «امام صادق فرموده؛ اما علمای شیعه به آن عمل نکرده‌اند!»

۱- قاطعة اللجاج فی تحقیق حلّ الخراج (مشهور به الخراجیات) ص ۸۵-۸۶، محقق کرکی - قم؛ و:

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص: ۱۷۰، رسول جعفریان

۲- رساله فی الخراج ص ۱۷، ماجد بن فلاح شیبانی - قم؛ صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست،

ج ۱، ص: ۱۸۲، رسول جعفریان

دیدیم که هم ائمه شیعه هم علمای شیعه به شاهان نزدیک شده بودند و از آنان هدیه و جایزه و پول دریافت می‌کردند ولی تا به حال نشنیده‌ایم که کسی به ائمه شیعه بدبین باشد و همچنین ندیده‌ایم که کسی (از جامعه شیعه) به مجلسی و کرکی و میرداماد و دیگران بدبین شده باشد!!

۶- «امام صادق چنین چیزی فرموده و راست فرموده»

این سخن امام صادق علیه السلام راست است که اگر علما به سلاطین تکیه کردند باید به آنان بدبین بود، بله! باید به مجلسی و کرکی و سید مرتضی بدبین بود که چنان تکیه ای بر شاهان کرده بودند که حاضر بودند ۸۰ روستا را از شاهان به عنوان هدیه قبول کنند!! اما امام زهری به علما تکیه نکرده بود بلکه در برابر کژی‌های آنان به شدت ایستادگی می‌کرد و تا به حال گزارش صحیحی وارد نشده که امام زهری بنا به خواسته هوا و هوس حکام فتوا داده باشد؛ بر عکس علمای صفوی که طبق هوا و هوس شاهان فتوا می‌دادند تا جایی که محقق کرکی و حسین بن عبدالصمد برای اینکه سجده بر شاهان صفوی را شرعی جلوه دهند، هر کدام رساله و مطالبی مجزا نگاشتند!^۱

امام زهری خادم دین بود و او اولین شخصی است که به صورت جدی در اسلام شروع به کتابت حدیث کرد و احادیث را جمع آوری نمود و این بین علما مشهور و معروف است و امام زهری شخصی است که هم امام صادق و هم امام باقر از او حدیث نقل کرده و به او اعتماد داشته‌اند و این کجا و بدبینی کجا!!

۱- روایت جعلی تاریخی در کتاب تاریخ یعقوبی شیعی آمده که جعلی بودنش از متن آن مشخص است و لازم به نقل و نقد نیست.

۲- اینجانب در مقاله‌ای تحت عنوان: «سجده علما و عوام شیعه بر شاهان صفوی» به تفصیل به این موضوع پرداخته‌ام.

و همچنين علمای شيعه رواياتی را که امام زهري نقل کرده صحيح دانسته و به آن اعتماد کرده‌اند، به عنوان نمونه:

ابراهيم عاملی می‌نويسد: «- زهري- محمد بن مسلم بن عبد الله از قبیله‌ی بنی زهره بن کلاب و از اهل مدینه است او از تابعین است که ده نفر از اصحاب پیغمبر را دیده و از آن‌ها استفاده نموده است و نزد علمای حدیث گفتارش معتبر است و مشهور. عدّه‌ی زیاد از پیشوایان این فن از او نقل حدیث کرده‌اند و او از حضرت زین العابدین حدیث نقل کرده است»^۱

و دکتر مهدوی دامغانی نه تنها به او بدبین نیست بلکه می‌گوید شیعیان به او حسن ظن دارند؛ وی می‌نويسد: «از سخنی که از جناب محمد بن مسلم بن شهاب زهري نقل شده که او گفته است: «ما خططت سوداء في بيضاء إلا نسب قومي»^۲ (ص ۱۱ طبقات خلیفه ابن خياط عصفري) چنین فهمیده می‌شود که آن فقیه بزرگوار که علاوه بر آنکه نزد عامّه از شهرت و مقبولیت بسیار معتبر و موثقی برخوردار است، و درباره او گفته شده است که «انه حفظ علم فقهاء السبعة، و لقي عشرة من الصحابة» (ص ۱۴۷ هدیة الأحاب) خاصّه^۳ هم به مناسبت آنکه او سعادت مصاحبت و مجالست با حضرت سجّاد صلوات الله عليه را دارا بود، و از آن حضرت نیز روایت کرده است باو حسن ظن دارند...»^۴

در پایان این بحث در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت، اکنون به بررسی دیگر ایرادات قزوینی پردازیم.

۱- تفسیر عاملی (فارسی)، مقدمه، ص: ۵۰، ابراهیم عاملی؛ انتشارات صدوق - تهران

۲- چیزی نمی‌نوشته مگر نسب قومش را

۳- منظور از خاصه، شیعیان هستند.

۴- المجدی فی أنساب الطالبین، مقدمه محقق (به زبان فارسی) ص ۸۷ - ۸۸، ابن صوفی نسابه

(م ۶۶۶ق)، محقق: مهدوی دامغانی، مکتبه مرعشی - قم، ط ۲

قزوینی: زهری، از تدلیس کنندگان در حدیث!

ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس»، زهری را در مرتبه سوم از مدلسین قرار داده و در تعریف این مرتبه از مدلسین گفته است:

افرادی که تدلیس بسیار داشته‌اند، ائمه به روایات آنان احتجاج نکرده‌اند، مگر روایاتی را که در آنها تصریح به سماع کرده باشند؛ و بسیاری از ائمه روایات آنان را مطلقاً رد کرده‌اند!

و در ترجمه زهری می‌نویسد:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهری فقه مدنی، که در شام زندگی کرده و مشهور به امامت و جلالت و از تابعین بود؛ شافعی و دارقطنی و دیگران او را مدلس خوانده‌اند!

از طرف دیگر عالمان اهل سنت تدلیس و مدلسین تقبیح کرده و تدلیس را برادر کذب دانسته‌اند؛ چنانچه خطیب بغدادی در الکفایة فی علم الروایة از قول شعبه بن حجاج می‌نویسد:

تدلیس، برادر دروغ است. غندر می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: تدلیس در حدیث از زنا بدتر است، من از آسمان سقوط کنم برایم بهتر از این است که تدلیس کنم. معافی می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: من زنا کنم، بهتر از این است که تدلیس کنم.

و در ادامه می‌نویسد:

خداوند، خراب کند خانه تدلیس کنندگان را، آنها در نزد من جز دروغ نیستند. تدلیس همان دروغ است.

آیا بازهم می‌توان به روایت زهری اعتماد کرد؟

جواب:

ابتدا لازم به توضیح است که بدانید، شیعیان فقیرترین فرقه نسبت به علم رجال و حدیث شناسی هستند؛ همین علم حدیث دست و پا شکسته‌ای نیز که دارند آن را از اهل سنت گرفته‌اند و از خود چیزی ندارند، چنانکه «حر عاملی» در این باره می‌نویسد: «والاصطلاح الجدید موافق لاعتقاد العامة واصطلاحهم، بل هو مأخوذ من کتبهم کما هو ظاهر بالتتبع، وکما يفهم من کلام الشيخ حسن وغيره»^۱ یعنی: «اصطلاح کنونی (تقسیم بندی در علم) با اعتقاد و اصطلاحات عامه (اهل سنت) سازگار است، بلکه چنانکه از تحقیق و بررسی در این زمینه و از سخنان شیخ حسن^۲ و دیگران بدست می‌آید، از کتاب‌های آنان برگرفته شده است.»

محمد باقر بهبودی نیز می‌نویسد: «تا اواخر قرن هفتم معیار صحت و اعتبار همان دو معیار مشخصی بود که از قرآن و سنت مایه می‌گرفت. شرح مختصر این دو معیار در ابتدای سخن گذشت. ولی از اواخر قرن هفتم گرایش تازه‌ای مشهود شد و به تقلید از دانشمندان اهل سنت، معیار جدیدی برای صحت حدیث معین گشت: در این سیره جدید، صحت حدیث را تنها از نظر سند مورد توجه قرار دادند و بر همین اساس، احادیث کتب اربعه را به پنج دسته: حدیث صحیح؛ حدیث حسن؛ حدیث موثق؛ حدیث قوی و حدیث ضعیف تقسیم کردند.»^۳

اما هر چند که علم حدیث را از روی کتب اهل سنت کپی برداری کرده اند؛ اما باز هم در بحث رجالی به شدت ضعیف هستند چنانکه خود قزوینی در یکی از کلاس‌های

۱- وسائل الشیعة (آل البيت) - الحر العاملي - ج ۳۰ - ص ۲۵۹

۲- منظور از شیخ حسن، عالم شیعی، حسن بن زین الدین عاملی مشهور به صاحب المعالم است.

۳- گزیده کافی، مقدمه، ص: ۵، محمد باقر بهبودی - تهران

۴- همچنين حسين بن شهاب الدين الكركي نیز می‌نویسد: «مانصه: لم يكن للامامية تأليف في الدراية، لعدم احتياجهم اليها، وأول من ألفت في الدراية من أصحابنا الشهيد الثاني، اختصر دراية ابن الصلاح

درسشان گفتند: «اهل سنت در علم رجال از ما خیلی جلوتر هستند. اگر آنها در علم رجال هیچ کاری نکنند و ما دویست سال کار کنیم، به موقعیت فعلی آنها هم شاید نرسیم!» پس جناب قزوینی:

اگر دانی که نان دادن ثواب است... تو خود میخور که بغدادت خراب است! به فکر علم رجال مذهب خودت باش که هیچ اساس و بنیادی ندارد. حال اگر محققى به خود زحمت دهد و به کتب رجالی قدمای شیعه سری بزند، خواهد دید که در شرح حال هیچ کدام از راویان گفته نشده که مثلاً فلانی مدلس است!! در کتب قدمای رجالی شیعی چیزی به این عنوان وجود ندارد، به احتمال قوی، آنان اصلاً نمیدانسته‌اند که تدلیس چیست و مدلس کیست، که حال بخواهند شخصی را به این صفت نسبت دهند، حال صاحبان مذهبی که حتی معنی تدلیس را نمی‌دانند آمده‌اند بر کسانی که پایه گزار علم حدیث بوده‌اند خرده می‌گیرند و می‌خواهند درس خودشان را به خودشان یاد بدهند! پس باید گفت: شمایی که هنوز معنای کلمه تدلیس را نمیدانید بهتر است به مکتب رفته و ملا شوید و زمانی که ملا شدید خود به خود خواهید فهمید که خرده گرفتن بر امام زهری در بحث تدلیس عین بی‌سوادی است.

اما اصل جواب ما به این مکتب نرفته‌های ملا شده! این است که؛ اولاً تدلیس انواع مختلفی دارد که با زیر مجموعه‌هایش گاه‌گاه از ۵ نمونه نیز تجاوز می‌کند و آن تدلیسی که شعبه آن را مذموم می‌داند و می‌گوید این همانند دروغ است، تدلیسی است به نام «تدلیس التسویه» که این بدترین نوع تدلیس است، در این نوع تدلیس، راوی سلسله رجال روایت را تسویه می‌کند و اشخاص ضعیف و کذاب را به گونه ای از سند حذف می‌کند که جز اهل فن کسی متوجه نمی‌شود.

شعبه فقط دو نفر را به عنوان مدلس معرفی می‌کند و می‌فرماید غیر این دو، شخص دیگری را که اهل تدلیس باشد ندیده‌ام و این در حالی است که او هم عصر امام زهري است.

ابن جعد در مسندش از شعبه نقل می‌کند که وی فرمود: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ، إِلَّا وَهُوَ يُدَلِّسُ، إِلَّا ابْنَ عَوْنٍ، وَعَمْرَو بْنَ مَرَّةٍ»^۱ و جالب است که خود «امام شعبه» نیز توسط برخی متهم به تدلیس شده است! اما هیچ قدحی بر صداقت او وارد نمی‌کند و او نزد اهل سنت «امیر المؤمنین در حدیث» است.

اما نوع تدلیسی که امام زهري به آن منتسب است:

حافظ ابن حجر عسقلانی، امام زهري را در طبقه سوم یعنی در طبقه مکررین در تدلیس قرار داده است، اگر این طبقه بندی را صحیح بدانیم، باز هم مشکلی در روایات امام زهري خصوصاً آن دسته که در صحیحین وارد شده است، ایجاد نمی‌شود!

«شیخ ابن عثیمین» در کتاب «مصطلح الحدیث» می‌فرماید: «وحدیث المدلس غیر مقبول إلا أن يكون ثقة، ويصرح بأخذه مباشرة عن من روى عنه، فيقول: سمعت فلاناً يقول، أو رأيتَه يفعل، أو حدثني ونحوه، لكن ما جاء في «صحيح البخاري ومسلم» بصيغة التذليل عن ثقات المدلسين فمقبول؛ لتلقي الأمة لما جاء فيهما بالقبول من غير تفصيل»^۲.

یعنی: «حدیث مدلس غیر مقبول است مگر آنکه فردی ثقة باشد، و (و با الفاظی) تصریح کرده باشد که حدیث را مستقیماً از کسی که از وی روایت کرده، گرفته است. مثلاً بگوید: (سمعت فلاناً يقول؛ شنیدم فلانی می‌گفت) یا (رأيتَه يفعل؛ دیدم فلانی چنین

۱- مسند ابن جعد، ص ۲۴ رقم ۵۰، علی بن الجعد بن عبید؛ سیر اعلام النبلاء لذهبی ج ۱۱ ص ۴۶ -

مؤسسة الرسالة؛ تاریخ دمشق ج ۳۱ ص ۳۴۵، ابن عساکر

۲- مصطلح الحدیث ص ۱۵-۱۶، ابن عثیمین

می‌کرد) یا (حدیثی؛ برایم گفت) و همانند آن‌ها. اما احادیثی که با صیغهی تدلیس در صحیح بخاری و مسلم آمده‌اند و از ثقات مدلسین نقل شده‌اند، مقبول هستند، زیرا امت آنچه را که در آن دو کتاب آمده‌اند - بصورت کلی - مقبول دانسته‌اند.»

اما ظن نویسنده آن است که امام زهری در لیست مدلسین قرار نمی‌گیرد چه برسد به اینکه کثیر التدلیس باشد!! و تا به حال روایتی را ندیده‌ایم یا قولی از علما به ما نرسیده که ادعا کرده باشند در فلان روایت امام زهری مرتکب تدلیس شده است، لهذا علامه ذهبی می‌فرماید:

«محمد بن مسلم الزهري الحافظ الحجة. كان يدلس في النادر.»^۱

امام ذهبی می‌فرماید: تدلیس امام زهری نایاب است، و این بر اهل تحقیق واضح و آشکار است و سخن امام ذهبی به این معناست که امام زهری اگر مدلس باشد از کسانی است که به ندرت تدلیس می‌کرده‌اند که در واقع باید در طبقه بندی «ابن حجر» در طبقه اول مدلسین قرار می‌گرفت نه در طبقه سوم، و روایات طبقه اول نیز بی‌مناقصه مورد قبول است.

محمد حسن عبدالغفار در این باره می‌نویسد: «والثاني الذي تدليسه قليل كنقطة من بحر، مثل الزهري، فتدليسه قليل بالنسبة لرواياته التي ملأت الكتب، فهذا تقبل روايته ولا يقدح فيه.»^۲

قرینه دیگری که وجود دارد این است که امام زهری حتی اگر در روایاتش تصریح به سماع نکند باز هم روایاتش مقبول است؛ چنانکه از «علائی»^۳ و «ابن عجمی»^۴ و «شیخ حماد انصاری»^۱ و «بوزرعه عرقی»^۲ و دیگران نقل شده است.

۱- میزان الاعتدال ج ۴ ص ۴۰ رقم ۸۱۷۱ - بیروت

۲- شرح کتاب التدلیس فی الحدیث للدمینی، محمد حسن عبدالغفار

۳- جامع التحصیل فی أحكام المراسیل، ص ۱۰۹، أبو سعید العلائی - بیروت

۴- التبيين فی أسماء المدلسين ص ۵۰ رقم ۶۷، سبط ابن العجمی - بیروت

ابن عجمی، می‌فرماید: «محمد بن شهاب الزهري الامام العالم المشهور ومشهور به وقد قبل الأئمة قوله عن»^۳

یعنی: «محمد بن شهاب زهري، امام و عالمی مشهور است و همچنین مشهور به (تدلیس) است و ائمه قولش را در مواردی که از «عن» استفاده کرده (یعنی تصریح به سماع ننموده) قبول کرده‌اند»

پس در نتیجه باید در طبقه بندی مدلسین در طبقه اول قرار می‌گرفت. اما بالفرض که امام زهري در طبقه سوم نیز قرار بگیرد باز هم چنانکه تمام علما بر صحت روایات کتب صحیحین متفقند^۴ خدشه‌ای بر روایت غار وارد نمی‌شود و از طرفی صحت سماع امام زهري از «عروة بن زبير» که امام زهري روایت غار را از او نقل کرده، از مسلمات است و او از ملازمان و همراهان «عروه» بوده است.

از سویی دیگر «ابن حجر عسقلانی» که به اشتباه، امام زهري را در طبقه سوم قرار داده، در مورد امام زهري می‌نویسد: «الفقيه الحافظ، متفق على جلالته وإتقانه»^۵ و شیخ رحیلی در حاشیه کتاب «من تكلّم فيه وهو موثق» می‌نویسد: «قلت: هو ثقة إمام لا يؤثر فيه جرح جارح، وقد استفاضت عدالته وحفظه، وضبطه واشتهر في ذلك بين الناس، وكان يدلّس في النادر، رحمه الله. حجة إمام»^۶

۱- التدليس والمدلسون رقم ۱۲۴ - حماد انصاری

۲- المدلسین ص ۹۰ رقم ۶۰، أبو زرعة أحمد بن عبد الرحيم العرقی - دار الوفاء

۳- جامع التحصيل فی أحكام المراسيل، ص ۱۰۹، أبو سعيد العلانی - بیروت

۴- الا روایاتی معدود که اهل فن در آن مورد سخن گفته‌اند که آن دسته روایات شامل روایت غار نمی‌شود.

۵- تقریب التهذیب لابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۱۱۳ - بیروت؛ مغانی الأخیار رقم ۵۴۸، بدر الدین العینی

۶- من تكلّم فيه وهو موثق رقم ۳۱۸، امام ذهبی؛ با تعلیقات: عبد الله بن ضيف الله الرحیلی

در پایان، امام ابی محمد عبدالله بن محمد الأندلسی می‌سراید:

«لَا تَقْبَلَنَّ مِنَ التَّوَارِخِ كُلِّ مَا جَمَعَ الرُّوَاةُ وَخَطَّ كُلُّ بَنَانٍ
 اِرْوِ الْحَدِيثَ الْمُتَّقَى عَنِ أَهْلِهِ سَيِّمًا ذَوِي الْأَحْلَامِ وَالْأَسْنَانِ
 كَابْنِ الْمُسَيَّبِ وَالْعَلَاءِ وَمَالِكِ وَاللَّيْثِ وَالزُّهْرِيِّ أَوْ سُفْيَانَ»^۱

یعنی:

«از تاریخ تمام آنچه را که راویان گرد آورده‌اند و هر کسی نوشته است را قبول نکن. حدیث برگزیده و درست را از اهل آن به خصوص بزرگان و ماهران فن روایت کن. از افرادی مانند ابن‌المسیب و العلاء و مالک و الیث و زهری یا سفیان روایت کن.» پس جناب آقای قزوینی، علم حدیث ما مانند علم حدیث شما بچه بازی نیست که کسانی چون شما بتوانند از آن ایراد بگیرند، خواهشاً شمایی که بیل زن هستی اول به باغچه خود برسید!

امام زهری مورد اعتماد مشایخ شیعیان است!

در این باب می‌خواهیم کمی در مورد وثاقت امام زهری در نزد بزرگان شیعه سخن بگوئیم تا معلوم شود که آیا قزوینی که این همه بر علیه امام زهری می‌تازد، می‌توانیم سخن او را سخن کل اهل تشیع بدانیم یا خیر!! و آیا در بین اهل تشیع کسی هست که امام زهری را ستوده باشد و یا قاعده‌ای نزد شیعه هست که به وسیله آن قاعده امام زهری جزء موثقین قرار بگیرد؟! در این باب می‌خواهیم به همین موضوع پردازیم و این باب را بر چند قسم تقسیم می‌کنیم.

۱- عده‌ای از علمای شیعه، امام زهری را شیعه می‌دانند!!

۲- عده‌ای از علمای شیعه او را می‌ستایند و موثق می‌دانند!

۱- نونیه الفحطانی ص ۲۴؛ مکتبه السوادى للتوزیع - جدة

۳- عده‌ای از علمای شیعه روایات او را تصحیح و توثیق کرده‌اند!

۴- بنا بر قواعد رجالی شیعه، امام زهري نمی‌تواند ثقه نباشد!

جمعی از علمای شیعه، امام زهري را شیعه می‌دانند!!

کسانی از علمای شیعه هستند که نه تنها ادعای دشمنی امام زهري با اهل بیت را قبول ندارند بلکه معتقدند که امام زهري در باطن شیعه بوده است! به این معنی که قزوینی و امثال او که می‌گویند: «امام زهري دشمن اهل بیت است» از آن طرف بام افراط افتاده‌اند! ا. محمد تقی مجلسی، ملقب به مجلسی اول و پدر علامه مجلسی، بعد از ذکر روایتی از زهري از امام سجاد، می‌نویسد:

«زهري محمد بن مسلم بن شهابست و گاهی محمد بن شهابش می‌گویند و بحسب ظاهر از علماء عامه است و لیکن اعتقاد بسیار به حضرت سید الساجدین (ص) داشته است و سنیان بواسطه او احادیث بسیار از آن حضرت روایت کرده‌اند و وجه انقطاعش به اهل بیت آنست که خود ذکر کرده است که در زمان بنی امیه مرا والی کردند و در آن ولایت چنان شد که شخصی را کشتم و... می‌گفت که اگر حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه به فریاد من نمی‌رسد من هلاک می‌شدم و خود را هلاک می‌کردم، و بعید نیست که شیعه باشد و از جهة تقیه با سنیان محشور باشد مانند سعد بن جبیر و سعید بن مسیب و قاسم بن محمد و ابو خالد کابلی و امثال ایشان که شیعه بودند و از روی تقیه اظهار تسنن می‌کردند و سعید بن جبیر که تقیه نکرد حجاج ملعون او را شهید [کرد] زهري می‌گوید که داخل شدم به خانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه حضرت فرمودند که ای زهري از کجا می‌آیی گفتم از مسجد فرمودند...»^۱

۱- لوامع صاحبقرانی (فارسی)، ج ۶، ص: ۱۷۰ - ۱۷۱، مجلسی اول (۱۰۷۰) - قم، ط ۲

- ب. علامه وحید بهبهانی می‌نویسد: «علی بن محمد بن علی الخزاز فی کتابه الکفایة فی النصوص عن الزهري رواية تدل علی کونه من الشيعة...»^۱
- پ. علی دوانی می‌نویسد: «مرحوم وحید بهبهانی (ره) نظر بروایتی که وی راجع بائمه دوازده‌گانه نقل کرده او را شیعه می‌داند. محدث نوری هم بملاحظه ارتباطی که زهری با امام زین العابدین (ع) داشته است بعید می‌داند که او سنی باشد»^۲
- ج. شیخ میرزا حسین نوری صاحب خاتمه‌المستدرک، می‌نویسد: «قد ذکرنا فی شرح المشیخة فی (تکد) اختصاصه بالسجاد (علیه السلام)، و اتصاله به، و أخذه عنه، و ما یستظهر منه تشیعه، و وثاقته...»^۳
- «قبلاً در شرح مشیخه یادآوری کردیم که (زهری) از یاران خاص امام سجاد علیه سلام است و به او پیوسته و از او علم فرا گرفته و آنچه که شیعه بودن و ثقه بودنش را نشان می‌دهد...»^۴
- ح. نجم الدین طوسی نیز می‌نویسد: «أقول: وإن كان المعروف بل المقطوع به انه من العامة، ولكن نسب إلى الوحيد البهبهاني (تنقيح المقال ۳: ۱۷۸) القول بتشيعة، ويميل إليه التستري (القاموس الرجال ۹: ۵۸۴) ويقول السيد الخوئي: «الزهري و ان كان من علماء
-
- ۱- تعلیقه علی منهج المقال ص ۳۰۳، وحید بهبهانی؛ طرائف المقال ج ۲ ص ۴۰، سید علی بروجردی - قم
- ۲- مهدی موعود علیه السلام (ترجمه قسمتی از بحار الانوار به فارسی)، پاورقی، ص: ۴۰۰ علی دوانی، ط ۲۸
- ۳- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة ج ۹، ص: ۹۷ - قم
- ۴- البته در ادامه می‌گوید که از شرح نهج البلاغه روایتی نقل کرده‌اند که طبق آن ادعا می‌کنند او عداوت داشته نسبت به حضرت علی وی چنانکه خود ایشان در خاتمه ج ۴ رقم ۱۲۴ می‌نویسند: زهری را ثقه می‌دانند؛ که خواهد آمد.

العامه، إلا انه يظهر من هذه الرواية - رواية ابن شهر آشوب و غيرها - انه كان يحب علي بن الحسين ويعظمه». (معجم رجال الحديث ۱۶: ۱۸۲. انظر منتهى المقال ۶: ۲۰۲).^۱

جمعی از علمای شیعه او را می ستایند و موثق می دانند!

أ. دکتر سید حسین محمد جعفری می نویسد: «فقیه بزرگ و محدث گرانقدر دیگر زمان، الزهري یار نزدیک و ستایشگر زین العابدین (ع) بود. زهري، نام پرافتخار زین العابدین (ع) (زینت پرهیزگاران) را بخاطر عبادت فوق العاده زیاد آن حضرت بدو داد.»^۲

ب. باقر شریف قرشی می نویسد: «زهري محمد بن مسلم قرشی معروف به زهري فقیه، یکی از پیشوایان برجسته و عالم حجاز و شام، از کسانی است که به امام علیه السلام اخلاص داشت و سخت علاقه مند بود، سخنان ارزشمندی را درباره امام علیه السلام گفته که بیانگر اوصاف آن حضرت و ارزشهای والا و صفات برجسته ای است که در آن بزرگوار جمع بوده، از جمله می گوید: الف- «هیچ فرد هاشمی را همچون علی بن حسین ندیدم.».... یقیناً زهري این مطالب را بر زبان نیاورده مگر پس از ارتباط زیاد با امام علیه السلام و معرفت کامل به اوصاف آن حضرت و آشنایی با خلق و خوی والا و صفات برجسته امام، و شیفتگی وی تا بدان جا رسیده بود که هر وقت به یاد امام می افتاد گریه می کرد و می گفت: زین العابدین.»^۳

۱- صوم عاشوراء بین السنة النبویة و البدعة الامویة ص ۵۲، نجم الدین طوسی _ منشورات العهد

۲- تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۸۷، دکتر سید حسین محمد جعفری، مترجم: سید محمد تقی آیت اللهی؛ تهران، ط ۱۱

۳- تحلیلی از زندگانی امام سجاد علیه السلام (ترجمه) ج ۱ ۱۹۱-۱۹۳، باقر شریف قرشی، مترجم: محمدرضا عطائی _ مشهد

پ. تستری می‌نویسد: «محمد بن شهاب الزهري قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب علي بن الحسين (عليه السلام) قائلا: «عدو» واحتمل بعضهم اتحادهم مع «محمد بن مسلم الزهري» الآتي. أقول: بل هو مقطوع، فيأتي في الآتي التعبير عنه بابن شهاب وان كان شهاب جد جده. ثم لو كان الشيخ قال فيه: «عامي» كان صحيحا، وأما قوله: «عدو» فليس بحسن، وكيف! والأخبار بمحبته للسجاد (عليه السلام) متواترة.»^۱

ج. ابراهيم عاملی می‌نویسد: «- زهری - محمد بن مسلم بن عبد الله از قبيله ی بنی زهره بن کلاب و از اهل مدینه است او از تابعین است که ده نفر از اصحاب پیغمبر را دیده و از آن‌ها استفاده نموده است و نزد علمای حدیث گفتارش معتبر است و مشهور. عدّه ی زیاد از پیشوایان این فن از او نقل حدیث کرده‌اند و او از حضرت زین العابدین حدیث نقل کرده است در کتاب‌های رجال و هدیه الاحباب مرحوم قمی وفات او را در سال یک صد و بیست و چهار هجری نوشته‌اند»^۲

ح. دکتر احمد مهدوی دامغانی می‌نویسد: «از سخنی که از جناب محمد بن مسلم بن شهاب زهری نقل شده که او گفته است: «ما خططت سوداء في بيضاء إلا نسب قومي» (ص ۱۱ طبقات خلیفه ابن خیاط عصفری) چنین فهمیده می‌شود که آن فقیه بزرگوار که علاوه بر آنکه نزد عامّه از شهرت و مقبولیت بسیار معتبر و موثقی برخوردار است، و درباره او گفته شده است که «أنه حفظ علم فقهاء السبعة، و لقي عشرة من الصحابة» (ص ۱۴۷ هدیه الاحباب) خاصّه هم به مناسبت آنکه او سعادت مصاحبت و مجالست با حضرت سجّاد صلوات الله علیه را دارا بود، و از آن حضرت نیز روایت کرده

۱- قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۲۹، شیخ محمد تقی تستری - قم

۲- تفسیر عاملی، مقدمه، ص: ۵۰، ابراهیم عاملی؛ انتشارات صدوق - تهران

است باو حسن ظن دارند در تفسیر و حدیث و فقه کتاب و رساله‌ای تدوین و تألیف نمروده، ولی در انساب قوم خویش رساله‌ای تدوین کرده بوده است.

از «لیث بن سعد» محدث و فقیه بزرگ معاصر زهري روایت شده که گفت: «ما رأیت عالماً قطّ أجمع من ابن شهاب، و لا أكثر علماً منه، و لو سمعت ابن شهاب یحدّث فی التریب لقلت لا یحسن إلاّ هذا، و إن حدّث عن العرب و أنسابها قلت لا یحسن إلاّ هذا، و إن حدّث عن الأنبیاء و أهل کتاب لقلت لا یحسن إلاّ هذا، و إن حدّث عن القرآن و السنّة کان حدیثه بوعی جامع» (حلیة الأولیاء ۳/۳۶۱).

و تنها زهري در میان فقهاء و محدثان نیست که «نسابه» بوده، بلکه بسیاری از محدثان و فقهاء جلیل القدر آن زمان چون سعید بن المسیب، و قتاده ابن دعامة و دیگران نیز بر علم نسب واقف بوده‌اند.^۱

خ. بحرانی از قول کاشانی می‌نویسد: «قال المحدث الکاشانی فی کتاب الوافی بعد نقل حدیث الزهري: بیان محمد ابن مسلم بن شهاب الزهري راوی هذا الحدیث و إن کان خصیصاً بعلي بن الحسین (عليهما السلام) وکان له میل و محبة إلاّ أنه لما کان من العامة و فقهاءهم أجمل علیه السلام معه فی الکلام و لم یذکر له صیام السنّة و...»^۲

د. ابن داوود نیز او را در قسمت اول کتابش که مربوط به ممدوحین است، آورده و نوشته است: «مسلم بن شهاب الزهري أحد أئمة الحدیث بن (جخ) یکنی أبا بکر.»^۳

۱- المجدی فی أنساب الطالبین، مقدمه محقق (به زبان فارسی) ص ۸۷ - ۸۸، ابن صوفی نسابه

(م ۶۶۶ق)، محقق: مهدوی دامغانی، مکتبه مرعشی - قم، ط ۲

۲- حدائق الناظره، محقق بحرانی ج ۱۳ ص ۷ - قم

۳- رجال ابن داوود ص ۱۸۸ رقم ۱۵۶۰، محقق: السید محمد صادق آل بحر العلوم - قم

چنانکه ملاحظه می‌کنید در متن کتاب به جای محمد بن مسلم بن شهاب زهری؛ مسلم بن شهاب زهری آمده که در پاورقی توسط محقق تصحیح شده است که (محمد بن شهاب الزهری لا مسلم) و قرینه‌ای که این را تایید می‌کند این است که ابن داوود کنیه وی را ابا بکر می‌داند و کنیه امام زهری ابا بکر بوده است. و همچنین رجوع کنید به نقد الرجال تفرشی ج ۴ ص ۲۳۰ که وی در شرح حال امام زهری این قول ابن داوود را آورده است.

ذ: شیخ نوری طبرسی می‌نویسد: «وأعلم أنّ هذا الطريق هو طريقه إلى الزهري فيما رواه عنه (عليه السلام) في وجوه الصوم و هو خبر طويل، و أخرجه ثقة الإسلام في الكافي: عن علي، عن أبيه، عن القاسم. إلى آخره، و عليّ في تفسيره: عن القاسم. إلى آخره، و الشيخ في التهذيب بإسناده عن الكليني، و الصدوق في الفقيه، و الخصال، و المقنع، و الشيخ المفيد في المقنعة، فيكون الخبر مقبولاً بعد تلقّيه هؤلاء المشايخ بالقبول، و الظاهر انحصار الطريق إليه، و إلّا لأشار إليه أحدهم فيكشف عن وثاقة رجاله و لو بالمعنى الأعم»^۱

ذ: کلینی و شیخ صدوق و حر عاملی و علی بن ابراهیم قمی و ابن قولویه و طبرسی در کتاب خود از امام زهری روایت نقل کرده‌اند و اینان کسانی هستند که به تمام روایات کتاب خودشان معتقد بوده و تمام آن را صحیح می‌دانسته‌اند^۲، در نتیجه باید به امام زهری نیز اعتماد داشته باشند، خصوصاً ابن قولویه و علی بن ابراهیم قمی که گفته‌اند فقط از موثقیین روایت نقل کرده‌ایم و صدوق که اسناد کتاب «من لا يحضره الفقيه» خودش را

۱- مستدرک الوسائل، الخاتمة ج ۴، ص: ۳۰۰ رقم ۱۲۴... وی در این بخش (شرح مشیخة کتاب من لا يحضره الفقيه) فقط نام راویانی که ثقة میدانند، را آورده است.

۲- به جز طبرسی که گفته است: تمام روایات این کتاب (منظور الاحتجاج) صحیح است الا روایاتی که از امام حسن عسکری نقل کرده‌ام.

حجتی بین خود و خدای خودش قرار داده است، که کمی جلوتر درباره اش توضیح خواهیم داد.

جمعی از علمای شیعه روایات «زهري» را توثیق و تصحیح کرده اند!

أ. محمد تقی مجلسی، ملقب به مجلسی اول و پدر علامه مجلسی، بعد از ذکر روایتی از زهري از امام سجاد، می نویسد: «و در کافی بعد از این مذکور است فهذا تفسير الصيام و هم چنین در تهذيب و در موثق كالصحيح و به اعتقاد ما در صحيح چون به همین عنوان در فقه رضوی هست و مضمونش جمیعا مگر نادرا در آیات و اخبار متواتره موجود است لهذا صدوق در اول ذکر کرده است این حدیث را بمنزله فهرستی و بعد از آن یک یک را ذکر می کند...»^۱

و می نویسد: «و روي الكليني في القوي، عن الزهري قال سئل علي بن الحسين عليهما سلام...»^۲

و همچنین: «كما رواه في القوي كالصحيح، عن الزهري قال: سمعت علي بن الحسين عليهما سلام...»^۳

و: «و روي الشيخان في القوي عن الزهري عن علي بن الحسين عليهما سلام...»^۴

ب. علامه سید مصطفی خمینی نیز روایت زهري را معتبر می داند، چنانکه می نویسد: «ولدلالة بعض الأخبار عليه، كمعتبر الزهري، عن علي بن الحسين (عليهما السلام) وفيه: كيف يجزئ صوم تطوع عن فريضة؟...»^۱

۱- لوامع صاحبقرانی (فارسی)، ج ۶، ص: ۱۷۰، مجلسی اول (۱۰۷۰) _ قم، ط ۲

۲- روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی اول ج ۸ ص ۵۲۸

۳- روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی اول ج ۹ ص ۳۵۷

۴- روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی اول ج ۱۳ ص ۱۲۶

و همچنین می نویسد: «ومعتبر الزهري أيضا السابق، وفيه: ونهينا عنه أن ينفرد الرجل بصيامه في اليوم الذي يشك فيه الناس..»^۲

و می نویسد: «ومن صوم التأديب في معتبر الزهري»^۳

و همچنین: «و حيث أن فيها معتبر الزهري..»^۴

پ. سید جرجانی نیز «زهري» را موثق می داند چرا که می نویسد: «كافي و تهذيب و استبصار و فقيه و علل شرايع با سندهای معتبره از زهري از عبید الله بن عبد الله بن عتبه روایت کرده اند که گفت در محضر ابن عباس سخن از مسأله ارث به میان آمد...»^۵

بنا بر قواعد رجالی شیعه، امام زهري نمی تواند موثق نباشد!

شیعیان قواعد رجالی مختلفی دارند که به وسیله آن قواعد، وثاقت راویان را ثابت می کنند؛ حتی بعضی اوقات شده که به وسیله همین قواعد، اشخاصی چون قزوینی و خویی و بهبهانی و دیگران، کسانی مانند: سهل بن زیاد^۶ و حسین بن حمدان خصیبی و

۱- الصوم ص ۲۱۹، سید مصطفی خمینی، نشر: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی

۲- الصوم ص ۲۲۶، سید مصطفی خمینی، نشر: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی

۳- الصوم ص ۲۴۷، سید مصطفی خمینی، نشر: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی

۴- مستند تحرير الوسيلة ج ۱ ص ۲۲۲، سید مصطفی خمینی؛ مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی

۵- آیات الأحكام (فارسی)، ج ۲، ص: ۶۳۲، سید امیر ابوالفتح حسینی جرجانی - تهران

۶- دعوا بر سر این راوی بسیار زیاد است او در «الكافي» ۱۹۱۸ روایت دارد و در کل حدود ۲۳۰۴ روایت را نقل کرده است! در مورد او گفته شده که در حدیث ضعیف است و نمی توان به قولش اعتماد کرد و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغگویی او شهادت داده و او را از قم بیرون کرد و مردم را از شنیدن حدیث او منع کرد و همچنین او را فاسد الروایة والمذهب خوانده اند. (نقد الرجال تفرشی رقم: ۲۴۹۰ / ۷) اما با این وجود، جناب قزوینی در یکی از دروس خودشان که به صورت مکتوب بر سایت رسمیشان (سایت ولیعصر) قرار گرفته، در مورد سهل گفته است: «اگر بخواهیم روایات سهل بن زیاد را بنا بر آنچه مرحوم حضرت آیت الله العظمی خویی (ره) در

مفضل بن عمر و محمد بن حسن بن جمهور را که نزد قدمای رجالی شیعه شدیداً مطرود بوده‌اند را توثیق کنند!

اما بپردازیم به قواعدی که به ثقه بودن امام زهري در نزد شیعه گواهی می‌دهد.

۱- **قاعده اول:** «اگر راوی از روات شیخ صدوق باشد، وی ثقه خواهد بود» کسانی چون شهید ثانی (در مسالک الافهام) و محمد صالح برغانی (غنیمة المعاد) و سید محمد عاملی (در مدارک الاحکام) این قاعده را مطرح کرده‌اند، حتی کسانی چون محمد باقر سبزواری (در ذخیره المعاد) و حر عاملی (در وسائل الشیعه) از این فراتر رفته و گفته‌اند هر راوی که در سلسله اسناد «من لا یحضره الفقیه» واقع شده باشند؛ ثقه هستند.

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایات آن را «حجت میان خود و خدا»^۱ شمرده است.

و مجلسی اول (محمد تقی مجلسی) می‌گوید: «و هم چنین است احادیث مرسل محمد بن یعقوب کلینی، و محمد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کافی و من لا یحضر است همه را صحیح می‌توان گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار کمتر از شهادت اصحاب رجال نیست یقیناً بلکه بهتر است از جهت آن که ایشان که صحیح

«معجم الرجال» خود آورده، مته به خشخاش بگذاریم، چیزی در کاسه نمی‌ماند. فقهای ما هم در طول تاریخ شیعه به روایات او عمل کرده‌اند» اما همین قزوینی باز در همان سایت در مقاله «آیا آیه «غلبت الروم...» در باره عمر بن الخطاب و عثمان نازل شده است؟» گفته است: «در این روایت «سهل بن زیاد» وجود دارد که ضعف او روشن است» و نزدیک به ۱ صفحه در مورد ضعف او مطلب نوشته است!!! این یعنی نفاق و دو رویی که هر گاه به نفع اوست «سهل بن زیاد» ثقه می‌شود و هر وقت به ضرر اوست همین سهل بن زیاد تضعیف می‌شود!

۱- در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَأَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَأَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۳، شیخ صدوق_قم)

می‌گویند معنی آن است که یقین که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرموده‌اند به وجوهی که ایشان را یقین حاصل شده است و متأخران که صحیح می‌گویند، معنی آن آنست که جماعتی که روایت کرده‌اند ثقه بوده‌اند.^۱ و در جای دیگری می‌نویسد: «ظاهر می‌شود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتاب‌های خود نقل نکرده است»^۲

حال در کتب شیخ صدوق خصوصاً در من لایحضره الفقیه روایاتی را می‌بینیم که از ژهری نقل شده است و او در سلسله رجال چند روایت این کتاب قرار دارد.

در کتاب «الخصال» ۹ روایت را از طرف امام ژهری نقل می‌کند، مثلاً: «عن الزهري، عن أنس أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يسلم تسليمه واحدة»^۳ و در کتاب «الهدایه»^۴ و در امالی^۵ و در کتاب «التوحید»^۶ و «ثواب الاعمال»^۷ و «علل الشرائع»^۸ و «فضائل الأشهر الثلاثة»^۹ و «معانی الاخبار»^{۱۰}

۱- لوامع صاحبقرانی (فارسی)، ج ۱، ص: ۱۰۵، مجلسی اول - قم، ط ۲؛ خاتمة المستدرک ج ۳ - ص

۴۹۷، المیرزا النوری (این متن به زبان فارسی در «خاتمة المستدرک» موجود است)

۲- لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۹

۳- الخصال شیخ صدوق ص ۳۲ و ص ۶۴ و ۷۶ و ۱۱۱ و ۱۱۹ و ۲۰۲ و ۲۴۰ و ۲۶۹ و ۵۳۴ - قم

۴- الهدایة ص ۱۹۸، شیخ صدوق - قم

۵- امالی ص ۵۹ و ۴۵۳، شیخ صدوق - بیروت

۶- التوحید ص ۳۶۶، شیخ صدوق - قم

۷- ثواب الاعمال ص ۱۹۲، شیخ صدوق - قم

۸- علل الشرائع شیخ صدوق ج ۱ ص ۵۷ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۴۷ و ۲۹۷ و ج ۲ ص ۳۷۶ و ۵۰۳ و ۵۶۵ و

۵۶۸ - قم

۹- فضائل الأشهر الثلاثة ص ۷۵ و ۱۳۶، شیخ صدوق - بیروت

۱۰- معانی الاخبار ص ۱۱۴ و ۱۹۰، شیخ صدوق - قم

اما در من لا يحضره الفقيه، امام زهري در سلسله رجال ۳ روایت این کتاب قرار دارد^۱ با این وجود و بنابر قاعده شيعه، امام زهري نمی تواند ثقة نباشد!

۲- قاعده دوم: «اگر راوی از کسانی باشد که «علی بن ابراهیم قمی» در تفسیرش و «ابن قولویه» در کامل الزیارات از او روایت نقل کرده باشند، او ثقة خواهد بود.»

این نظر کسانی چون خوئی، شوشتری، حر عاملی و قزوینی^۲ و دیگران است چرا که هم علی بن ابراهیم قمی و هم ابن قولویه در مقدمه کتاب خود ادعا کرده اند که جز از ثقات روایت نقل نکنند.

خوئی در ابتدای کتاب «معجم رجال الحديث» خود در بحث «التوثیقات العامة» از علی بن ابراهیم قمی اینگونه نقل می کند: «ونحن ذاکرون ومخبرون بما ینتهي إلینا، ورواه مشايخنا وثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم»^۳ و نتیجه می گیرد که تمام روایات این کتاب صحیح است و او به جز از ثقات، از کسانی دیگر روایت نقل نکرده است. (فإن فی هذا الكلام دلالة ظاهرة علی أنه لا یروي فی کتابه هذا إلا عن ثقة)

و ابن قولویه در مقدمه کتابش می نویسد: «وقد علمنا انا لا نحیط بجمیع ما روي عنهم فی هذا المعنی ولا فی غیره، لکن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته، ولا

۱- من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۷۷ و ج ۳ ص ۱۰۸ ج ۴ ص ۲۵۶، شیخ صدوق - قم

۲- نام قزوینی را در این بین آوردیم، چرا که خود او در ذیل مقاله «سند حدیث شریف کسا به روایت آیت الله سید صادق شیرازی» که در سایتشان موجود است، برای توثیق یکی از روایات کسا دلیل آورده است که چون این راوی از روایات علی بن ابراهیم و ابن قولویه است، پس ثقة می باشد. (البته دلایل دیگری نیز آورده است)

۳- معجم رجال الحديث خوئی ج ۱ ص ۴۹ خوئی؛ تفسیر قمی (مقدمه مولف)، ج ۱، ص ۵، علی بن ابراهیم قمی - قم، ط ۳؛ وسائل الشیعه (آل بیت) ج ۳ ص ۳۰۲، حر عاملی - قم

أخرجت فيه حديثاً روي عن الشاذل من الرجال، يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث والعلم»^۱

یعنی: «و فهمیدم که نمیتوان در این موضوع بر آنچه از ائمه روایت شده احاطه پیدا کرد، بلکه آنچه از یاران موثق ما که رحمت خدا بر آنان باد نقل شد، و در این کتاب حدیثی که از رجال شاذل نقل شده، روایت نکرده‌ام، که از غیر معروف‌ها باشد، همان‌هایی که در حدیث و علم مشهور نیستند»

خوئی بعد از نقل این قول می‌نویسد: «فإنك ترى أن هذه العبارة واضحة الدلالة على أنه لا يروي في كتابه رواية عن المعصوم إلا وقد وصلت إليه من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله، قال صاحب الوسائل بعد ما ذكر شهادة علي بن إبراهيم بأن روايات تفسيره ثابتة ومروية عن الثقات من الأئمة عليهم السلام: (وكذلك جعفر بن محمد بن قولويه، فإنه صرح بما هو أبلغ من ذلك في أول مزاره). أقول: إن ما ذكره متين، فيحكم بوثاقه من شهد علي بن إبراهيم أو جعفر بن محمد بن قولويه بوثاقته، اللهم إلا أن يتلي بمعارض»^۲

یعنی: «پس همانطور که دیدی این عبارت به وضوح دلالت بر این دارد که او از معصوم نقل نمی‌کند الا از طریق افراد مورد اعتمادی از یاران ما که به او رسیده است، صاحب وسائل الشیعه (یعنی حر عاملی) بعد از نقل شهادت علی بن ابراهیم مبنی بر اینکه روایات کتاب تفسیرش ثابت و روایت شده از موثقین از ائمه است، می‌نویسد: (و همچنین است روایات جعفر بن محمد بن قولویه، و او برتر است از علی بن ابراهیم) سپس خوئی بر روایات این دو کتاب صحنه می‌گذارد و آن دو روایت را درست موثق می‌داند!»

۱- کامل الزیارات ص ۲۰، جعفر بن محمد بن قولویه - مؤسسه نشر الفقاهة

۲- معجم رجال الحدیث خوئی ج ۱ ص ۵۰

با این وجود می‌بینیم که ابن قولویه در کامل الزیارات ۳ روایت^۱ و قمی در تفسیرش ۱ روایت^۲ را از امام زهري نقل کرده‌اند.

پس بنابر قاعده شیعه، امام زهري نمی‌تواند ثقه نباشد!

۳- قاعده سوم «اگر علمای شیعه روایتی را توثیق یا تصحیح کردند، راویان آن روایت، ثقه محسوب می‌گردند»

کسانی چون: مامقانی، حائری، علامه اردبیلی و شاگردش، سید محمد عاملی و محدث بحرانی، چنین قاعده ای را مطرح کرده‌اند و چنانکه در صفحات گذشته از علمای شیعه چون، مجلسی اول و مصطفی خمینی و سید جرجانی نقل شد، اینان روایات زهري را موثق یا قوی یا صحیح نامیده بودند، پس باز هم می‌گوییم: طبق قاعده شیعه، امام زهري نمی‌تواند ثقه نباشد!

تا به اینجا ثابت کردیم که امام زهري نه تنها نزد اهل سنت ثقه و مورد اعتماد است بلکه بزرگان شیعه نیز به روایات او عمل کرده و او را موثق دانسته و حتی بعضی او را شیعه دانسته‌اند، حال وقت آن است که به ایراد بعدی قزوینی بر سند روایت غار که در صحیح بخاری آمده است، پردازیم:

قزوینی: عروه بن زبیر، دشمن اهل بیت است!

قزوینی: «عروه بن زبیر نیز همانند زهري از دشمنان اهل بیت، از طرفداران معاویه و عضو گروه جعل حدیث وی بوده است.

ابن ابی الحدید شافعی در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳ به نقل از استادش ابو جعفر اسکافی می‌نویسد:

۱- کامل الزیارات ص ۱۶۱ و ۱۸۸، جعفر بن محمد بن قولویه - مؤسسه نشر الفقاهة

۲- تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۸۵، علی بن ابراهیم القمی - قم

معاویه، گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا روایات و احادیث دروغینی که بیانگر نقض و بی‌زاری جستن از علی (علیه السلام) باشد، بسازند. و حقوقتی هم برای آنان مقرر کرد که از این افراد ابوهزیره، عمروعاص، مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروه بن زبیر از تابعان می‌باشد.

بعد از آن دو نمونه از جعلیات عروه بن زبیر نقل می‌کند:

زهری روایت کرده است که عروه بن زبیر برای او نقل کرد که عایشه به من گفت: ن پیش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم، در همان عباس و علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ای عایشه! این دو نفر در حالی از دنیا می‌رود که بر غیر ملت و یا دین من هستند».

عبد الرزاق از معمر نقل کرده است که گفت: نزد زهری دو حدیث به نقل از عروه و از عایشه در باره علی وجود داشت، و لذا من از وی در باره آن دو حدیث سؤال کردم، گفت: با این دو حدیث و راویان آن چه کار بکنم، خدا از آن دو نفر آگاه‌تر است، من رابطه این دو نفر را با بنی هاشم خوب نمی‌دانم.

اما حدیث اول که گذشت (روایت قبلی) و اما حدیث دوم این است که: عروه می‌گوید: از عایشه شنیدم که گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم، فرمود: ای عایشه! اگر دوست داری دو نفر از اهل آتش را ببینی، پس به این دو نفر بنگر، نگاه کردم دیدم عباس و علی وارد شدند.

با این حال چگونه می‌شود که به حدیث چنین فردی اعتماد کرد؛ با این که می‌دانیم یکی از علامت‌های منافقین^۱ که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام است.

جواب:

۱- یکی از علائم نفاق دشمنی با اصحاب است.. علی با غیر علی فرق نمی‌کند و دشمنی با ابوبکر از اشد نفاق است.

در مورد سيدنا عروه بن زبير عليه السلام فقط به قول مرجع تقليد خودش يعنى اسكافى تكيه کرده است که قبلاً در مورد او و عقايد کفر آميزش سخن گفتيم و لازم به تکرار مکررات نيست، ابتدا در مورد دشمني زهري با اهل بيت سخن گفته، که قبل از اين عکس ادعايش را ثابت کرديم، اما اکنون عروه بن زبير را نيز دشمن اهل بيت مي‌داند!! چه کسی دشمن اهل بيت است؟ عروه بن زبير که اکثر رواياتش را از اهل بيت خصوصاً یکی از مادران اين بيت يعنى ام المؤمنين عايشه نقل کرده است و هميشه نزد او مي‌رفته و از وی که خاله ايشان بوده حديث مي‌شنیده است؟! آیا حماقت و کم عقلی نيست که عروه رضی الله عنه را دشمن اهل بيت بدانيم؟

دو روايت کذبي که از ابن ابی الحديد متشيع و او نيز از اسكافى نقل کرده است، بايد گفت که چنين رواياتی را در هيچ کدام از کتب روايي اهل سنت نيافتيم و نبايد هم بيايم زيرا اين روايت از جعليات شخص اسكافى کذاب است، اما برخلاف ادعاي قزويني در کتب شيعه از عروه روايتی در فضائل حضرت علي و فرزندان او نقل شده که ادعاي قزويني را باطل مي‌سازد.

۱- شيخ مفيد مي‌نويسد: «وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَلِيًّا عَاقَبَ يَوْمَ بَدْرٍ نَحْوَ طُعَيْمَةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ نُوْفَلٍ فَشَجَرَهُ بِالرُّمَحِ وَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ لَا تُحَاصِمُنَا فِي اللَّهِ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا.»^۱

يعني: «محمد بن اسحاق از عروه بن زبير حديث کند که گفت: علي عليه السلام را در جنگ بدر ديدم که بسوی طعيمه بن نوفل رفت و او را با نيزه از پای درآورد، و فرمود: بخدا پس از امروز ديگر تو درباره خدا هرگز با ما ستيزه نخواهی کرد. (يعني ديگر زنده نخواهی ماند).»^۲

۱- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۷۶، شيخ مفيد - قم

۲- ترجمه ارشاد (سيد هاشم رسولي محلاتي)، ج ۱، ص: ۶۷ - تهران، ط ۲

۲- اربلی می نویسد: «وعن عروة بن الزبير أن رسول الله ص قبل الحسين ع وضمه إليه و جعل يشمه و عنده رجل من الأنصار فقال الأنصاري إن لي ابنا قد بلغ ما قبلته قط فقال رسول الله ص أرأيت إن كان الله تبارك و تعالی نزع الرحمة من قلبك فما ذنبي»^۱ یعنی: «عروه» نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را بوسید و به سینه چسبانید و او را می بویید. مردی از انصار- که نزد آن حضرت بود- وقتی این محبت را دید گفت: من پسری دارم که به حد بلوغ رسیده ولی هرگز او را نبوسیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر خداوند رحم و عاطفه را از تو گرفته است گناه من چیست؟»^۲

۳- شیخ صدوق در روایت طویلی می نویسد: «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا فِي مَجْلِسٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَذَاكَرْنَا أَعْمَالَ أَهْلِ بَدْرٍ وَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَا قَوْمَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَقْلِ الْقَوْمِ مَالًا - وَ أَكْثَرِهِمْ وَرَعًا وَ أَشَدَّهُمْ اجْتِهَادًا فِي الْعِبَادَةِ قَالُوا مَنْ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ فَوَ اللَّهُ إِنْ كَانَ فِي جَمَاعَةِ أَهْلِ الْمَجْلِسِ إِلَّا مُعْرِضٌ عَنْهُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ انْتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ يَا عُوَيْمِرُ لَقَدْ تَكَلَّمْتَ بِكَلِمَةٍ مَا وَافَقَكَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مُنْذُ أُتِيَتْ بِهَا فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَا قَوْمُ إِنِّي قَائِلٌ مَا رَأَيْتُ وَ لِيُقْلَ كُلُّ قَوْمٍ مِنْكُمْ مَا رَأَوْا شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع بِشَوْحِيحَاتِ النَّجَارِ وَ قَدْ اعْتَزَلَ عَنْ مَوَالِيهِ وَ اخْتَفَى مِنْ يَلِيهِ وَ اسْتَتَرَ بِمُغِيَلَاتِ النَّخْلِ فَافْتَقَدْتُهُ وَ بَعُدَ عَلَيَّ مَكَانُهُ

۱- كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص: ۶۱، محدث اربلی - تبریز

۲- تاریخ زندگی ائمه (ع)، ص: ۷۴، علی رفیعی؛ وی به نقل از: مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص

فَقُلْتُ لِحَقِّ بِمَنْزِلِهِ فَإِذَا أَنَا بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ نِعْمَةٍ شَجِيٍّ وَ هُوَ يَقُولُ إِلَهِي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَمَلَتْ
عَنِّي فَقَابَلْتَهَا بِنِعْمَتِكَ وَ كَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكْرَمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ إِلَهِي إِنْ طَالَ فِي عِصْيَانِكَ
عُمُرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ عُفْرَانِكَ وَ لَا أَنَا بِرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ فَشَغَلَنِي
الصَّوْتُ وَ اقْتَفَيْتُ الْأَثَرَ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ بَعَيْنِهِ فَاسْتَبْرَأْتُ لَهُ فَأَخَلْتُ الْحَرَكَةَ فَرَكَعَ
رَكَعَاتٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْغَائِبِ ثُمَّ فَرَعَ إِلَى الدُّعَاءِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْبَثِّ وَ الشَّكْوَى فَكَانَ مِمَّا بِهِ اللَّهُ
نَاجِي أَنْ قَالَ إِلَهِي أَفَكَّرْتُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ أَذْكَرُ الْعَظِيمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ
بَلِيَّتِي ثُمَّ قَالَ آهَ إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَ أَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذْهُ يَا لَهُ مِنْ
مَأْخُودٍ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ يَرْحَمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أَدْنَى فِيهِ بِالنَّدَاءِ ثُمَّ قَالَ آهَ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ
الْأَكْبَادَ وَ الْكُلَى آهَ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَى - آهَ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَطَى قَالَ ثُمَّ انْغَمَرَ فِي الْبُكَاءِ
فَلَمْ أَسْمَعْ لَهُ حِسًّا وَ لَا حَرَكَةً فَقُلْتُ غَلَبَ عَلَيْهِ النَّوْمُ لَطُولِ السَّهَرِ أَوْ قَطْعُهُ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ قَالَ
أَبُو الدَّرْدَاءِ فَاتَيْنَهُ فَإِذَا هُوَ كَالْحَشْبَةِ الْمُلْقَاةِ فَحَرَكْتُهُ فَلَمْ يَتَحَرَّكَ وَ زَوَيْتُهُ فَلَمْ يَنْزُو فَقُلْتُ إِنْ أَلَا اللَّهُ وَ
إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَاتَ وَ اللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ فَاتَيْنَتْ مَنْزِلَهُ مُبَادِرًا أَنْعَاهُ إِلَيْهِمْ
فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ مَا كَانَ مِنْ شَأْنِهِ وَ مِنْ قِصَّتِهِ فَأَخْبَرْتُهَا الْخَبَرَ فَقَالَتْ هِيَ وَ اللَّهُ يَا
أَبَا الدَّرْدَاءِ الْغَشِيَّةَ الَّتِي تَأْخُذُهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ثُمَّ أَتَوْهُ بِمَاءٍ فَنَضَّحُوهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَفَاقَ وَ نَظَرَ إِلَيَّ وَ
أَنَا أَبْكِي فَقَالَ مِمَّا بُكَأُوكَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ فَقُلْتُ مِمَّا أَرَاهُ تُنْزِلُهُ بِنَفْسِكَ فَقَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ لَوْ
رَأَيْتَنِي وَ دُعِي بِي إِلَى الْحِسَابِ وَ أَيَقِنَ أَهْلُ الْجَرَائِمِ بِالْعَذَابِ وَ احْتَوَشْتَنِي مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ وَ رَبَانِيَّةٌ
فِظَاطٌ فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ قَدْ أَسْلَمَنِي الْأَحْبَاءُ وَ رَحِمَنِي أَهْلُ الدُّنْيَا لَكُنْتُ أَشَدَّ رَحْمَةً لِي
بَيْنَ يَدَيْ مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ
رَسُولِ اللَّهِ ص^١

یعنی: «عروه بن زبیر گوید ما در مسجد رسول خدا «ص» انجمنی داشتیم و در کارهای اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم ابو درداء گفت ای مردم من شما را آگاه نکنم از کسی که مالش از همه کمتر است و ورعش بیشتر و کوشش او در عبادت فزونتر؟ گفتند او کیست؟ گفت علی بن ابی طالب «ع» گوید بخدا هر که در انجمن بود از او روی گردانید و مردی از انصار باو گفت ای عویمر سخنی گفتمی که کسی با تو موافقت نکرد ابو درداء گفت ای مردم من آنچه را دیدم می‌گویم و شما هم باید آنچه دیدید بگوئید من خود علی بن ابی طالب را در شویحطات نجار دیدم که از موالی خود کناره کرد و از آنان که همراه ویند مخفی شده و پشت نخل‌ها خلوت کرده من او را گم کرده بودم و از من دور شده بود گفتم بمنزل خود رفته است بناگاه آوازی حزین و آهنگی دلگداز شنیدم که می‌گفت: «معبودا چه بسیار جرم بزرگی که از من برخورداری در برابرش بمن نعمت دادی و چه بسیار جنایتی که بکرم خود از کشف آن بزرگواری نمودی معبودا اگر چه بدرازا کشید در نافرمانیت عمرم و بزرگ است در دفتر جرمم من جز آمرزشت آرزویی ندارم و جز رضایت امیدم نیست» این آواز مرا بنخود جلب کرد و دنبالش رفتم و ناگاه دیدم خود علی بن ابی طالب است خود را از او پنهان کردم و آرام حرکت نمودم چند رکعتی بجا آورد در آن نیمه شب تار سپس بدرگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا و شکوه شد و در ضمن مناجاتش می‌گفت «معبودا در گذشت تو اندیشم و خطایم بر من آسان آید و یاد سختگیری تو افتم و گرفتاریم بر من بزرگ شود سپس فرمود آه اگر من در نامه عملم گناهی بخوانم که از یاد بردم و تو آن را بر شمردی و بگوئی او را بگیری وای از این گرفتاری که عشیره‌اش نتوانند نجاتش داد و قبیله‌اش سودی بدو نرسانند همه مردم بحال او رقت کنند گاهی که او را احضار نمایند سپس فرمود آه از آن آتشی که جگرها و کلیه‌ها را کباب کند آه از آتش برکننده کباب از سیخ آه از فروشدن در لجه شراره‌های سوزان در، گریه اندر شد تا از نفس افتاد و دیگر حس و حرکتی از او ندیدم گفتم خوابش ربوده است برای شب‌نشینی طولانی او، بیدارش کنم

برای نماز بامداد نزد او رفتم و دیدم چون چوبه خشکی افتاده او را جنبانیدم حرکت نکرد و نشانیدمش نشستن نتوانست گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بخدا علی بن ابی طالب از دنیا رفته دوان بمنزلش رفتم که خبر مرگ او را برسانم فاطمه «ع» فرمود داستان او چیست؟ باو گزارش دادم فرمود ای ابو درداء بخدا این همان غشی است که از ترس خدا باو دست می‌دهد و آب آوردند و بر چهره او پاشیدند و بهوش آمد و بمن نگاه کرد که می‌گریستم فرمود ای ابو دردا برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم از این آسیبی که بخود می‌زنی، فرمود ای ابو درداء چطور باشی گاهی که بینی مرا برای حساب دعوت کرده‌اند، بزه‌کاران کیفر را معاینه کنند و فرشتگان سخت گیر و دوزخیان آن تندخو گرد مرا دارند و من در برابر ملک جبار ایستاده‌ام دوستان از من دست کشیده و اهل دنیا به من دلسوزی کنند اینجا تو باید بیشتر بحالم رقت کنی در برابر کسی که چیزی بر او پوشیده نیست ابو درداء گفت این حالت را بخدا در هیچ کدام اصحاب رسول خدا ندیدم.^۱

۴- شیخ صدوق می‌نویسد: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ وَقَعَ رَجُلٌ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَحْضَرٍ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ تَعْرِفُ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَعَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا تَذْكُرَنَّ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ فَإِنَّكَ إِنْ تَنَقَّصْتَهُ آذَيْتَ هَذَا فِي قَبْرِهِ»^۲

یعنی: «عروه بن زبیر نقل کند که مردی در حضور عمر بعلی بد گفته عمر باو گفت صاحب این قبر را میشناسی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و علی پسر ابی طالب بن عبد المطلب است جز بنیکی نام علی را مبر که اگر او را عیب کنی این را در قبرش آزار کردی.»^۳

۱- امالی شیخ صدوق-ترجمه کمره‌ای، متن، ص: ۷۷ - ۷۹

۲- امالی الصدوق، ص: ۳۸۸

۳- امالی شیخ صدوق-ترجمه کمره‌ای، متن، ص: ۳۸۹

۵- قندوزی می نویسد: «ابن شیرویه الدیلمی فی کتاب «الفردوس» بسنده عن عروة بن الزبیر، عن ابن عباس (رضی الله عنهما) قال: لما قتل علی عمرو بن عبد ودا العامری وجاء عند النبی صلی الله علیه واله وسلم وسیفه یقطر دما فلما رأى علیا قال: اللهم اعط علیا فضیلة لم تعطها أحد قبله ولا بعده، فهبط جبرائیل ومعه أترجة الجنة فقال: الجنة فقال: إن الله یقرؤك السلام ویقول: حیي هذه علیا، فدفعها إلیه، فانفلقت فی یده فلقتین، فإذا فیها حریرة حریرة خضراء مکتوب فیها سطران: تحفة من الطالب الغالب. الی علی بن أبی الطالب.»^۱

یعنی: «ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس با ذکر سند از عروه بن زبیر از ابن عباس نقل کرده که چون عمرو بن عبدود به دست علی علیه السلام کشته شد علی علیه السلام به حضور رسول اکرم (ص) شرفیاب شد، در حالی که خون از شمشیرش می چکید. چشم رسول خدا (ص) که به او افتاد گفت: «اللهم اعط علیا فضیله لم تعطها احد قبله و لا بعده.» بار الها به علی فضیلتی عطا کن که به احدی پیش و بعد از آن عطا نکرده باشی. سپس جبرئیل نازل شد و در دستش یک بسته کادوئی بهشتی بود، به رسول خدا گفت: پروردگارت سلام می رسانی و می گوید این را به علی به عنوان (مبارک باد) بده پس رسول اکرم آن را به علی داد آن در دست علی از شفافیت می غلطید هنگامی که آن را گشود معلوم شد یک حریر سبزی است که دو سطر بر آن نوشته شده است به این عبارت «تحفه من الطالب الغالب الی علی بن ابیطالب» هدیه ای است از جانب خدای درخواست کننده پیروز به علی بن ابیطالب.»^۲

۱- ینابیع المودة قندوزی ص ۲۸۳ - ۲۸۴

۲- علی و شکوه غدیر (ترجمه ینابیع الموده)، ص: ۲۵۵، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، مترجم محمد علی شاه محمدی - قم

۶- «عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا، قَالَتْ: «دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُنْكَبٌ فَلَعِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَقَالَ جَبْرِيلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أُحِبُّهُ يَا مُحَمَّدٌ؟»

قَالَ: يَا جَبْرِيلُ، وَمَا لِي لَا أُحِبُّ ابْنِي؟، قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ مِنْ بَعْدِكَ، فَمَدَّ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ، فَقَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ تَقْتُلُ أُمَّتَكَ هَذَا وَاسْمُهَا الطَّفُّ، فَلَمَّا ذَهَبَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالتُّرْبَةُ فِي يَدِهِ يَبِيكِي، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ ابْنِي مَقْتُولٌ فِي أَرْضِ الطَّفِّ، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتُقْتَلُنَّ بَعْدِي، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فِيهِمْ عَلِيُّ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَحَدِيقَةُ وَعَمَّارٌ، وَأَبُو دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَهُوَ يَبِيكِي، فَقَالُوا: مَا يُبِيكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرِيلُ أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَجَاءَنِي بِهِدِ التُّرْبَةَ فَأَخْبَرَنِي أَنَا فِيهَا مَضْجَعُهُ»^۱

یعنی: «(عروة بن زبیر) از عایشه‌ام المؤمنین روایت کرده که گفت: حسین بن علی رضی الله عنه هنگامی که کودک نوپائی بود بر رسول خدا وارد شد در حالی که به پیامبر وحی می‌شد او به شانه پیامبر نشست و در همان حال که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خم شده بود، بر پشت پیامبر مشغول بازی شد جبرئیل به رسول خدا گفت: آیا او را دوست داری؟»

پیامبر فرمود: چرا فرزندانم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند کشت، جبرئیل آنگاه دست خود را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیغمبر آورد و گفت: در این سرزمین این پسر تو کشته می‌شود و اسم آن «طف» است - طف یعنی ساحل فرات - همین که جبرئیل از نزد رسول خدا رفت و آن تربت در دست پیامبر

۱- معجم الكبير طبرانی ج ۳ ص ۱۰۷ رقم ۲۸۱۴؛ مع الרכب الحسينی، ج ۶، ص: ۳۴۸ - قم

بود و می‌گریست فرمود: ای عائشه جبرئیل، مرا خبر داد که پسر حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می‌شود و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می‌گردد. عایشه می‌گوید: سپس پیامبر در حالی که گریه می‌کرد از حجره من بیرون آمد و در مجمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی (علیه السلام) و ابو بکر و عمر و حذیفه و ابو ذر رضی الله عنهم بودند.

پیامبر فرمود: جبرئیل اینک مرا خبر داد که این پسر حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود و این تربت را برای من آورده و خبر داد مرا که آرامگاه او در این خاک است.^۱

در این شش روایت به وضوح پیداست که عروه نه تنها با ائمه دشمن نبوده بلکه فضایل آنان را نیز نقل کرده است، ضمناً در روایات بالا روایات موضوع و ضعیف نیز وجود داشت، منتهی چون اکثراً از کتب شیعه نقل شد، باید توسط شیعه پذیرفته شود. در روایت شماره ۳ عروه می‌فرماید: «ما در مسجد رسول خدا انجمن داشتیم» و در کتب شیعه موجود است که امام سجاد نیز در این انجمن حاضر می‌شده و همیشه همنشین عروه بوده است: «عبدالله بن حسن بن امام حسن (ع) گوید: «علی بن الحسین و عروه بن زبیر هر شب در انتهای مسجد پیامبر (ص) به گفتگو می‌نشستند. شبی سخن از ظلم و جور بنی امیه پیش کشیدند و از هم نشینی با آنان در حالی که قدرت بر تغییر روش ظالمانه آنان را ندارند، سخن گفتند و از قهر و غضب خدا در این مورد اظهار هراس نمودند»^۲

۱- الطرائف-ترجمه داود الهامی، ص: ۳۷۳ - ۳۷۴_قم، ط ۲؛ و او به نقل از: ماوردی، اعلام النبوة، ص

۸۳- در باب ۱۲ آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل ج ۱، ص ۱۵۹..

۲- تاریخ زندگانی امام سجاد (ع)، ص: ۲۸، علی رفیعی و وی به نقل از: جهاد الامام السجاد، سید محمد

رضا حسینی جلالی، ص ۱۵۴

قید «هر شب» در متن فوق نشانگر ملازمت مستمر آن دو بزرگوار با یکدیگر است و این کاملاً خلاف ادعای دشمنی عروه با ائمه می‌باشد!

سخن را بیش از این به درازا نمی‌کشم فقط می‌خواهم بگویم طبق قاعده ای که قبلاً عرض کردم و آن این بود که: هر راوی که «ابن قولویه» در کامل الزیارات از او روایت نقل کرده، ثقه و مورد اعتماد علمای شیعه هستند، و می‌بینیم که وی از حضرت عروه نیز روایت نقل کرده است^۱، پس بنا بر قاعده شیعه، عروه نمی‌تواند ثقه نباشد!!

و از طرفی یکی از بزرگترین علمای شیعه گواهی بر ثقه بودن و امین بودن او داده است و این عالم فرزند «علامه امینی شیعی» صاحب الغدير؛ یعنی: «حجة الاسلام دکتر محمد هادی الامینی» است، او کتابی دارد تحت عنوان «أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و الرواة عنه» وی در این کتاب می‌نویسد:

«۷۹۸- عروة بن الزبير بن العوام بن خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي الأسدي المدني المتوفى ۹۲ هـ. محدث، روى عن أكثر الصحابة، كما حدث عنه الكثيرون من التابعين. و كان ثقة كثير الحديث، فقيها عالماً ثبتاً مأموناً، في الطبقة الثانية من أهل المدينة. مات سنة ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹. و خلف: عبد الله، عثمان، هشام، محمداً، يحيى. جمع العلم، و السيادة، و العبادة. و كان يصوم الدهر و مات صائماً. و اشتهر أنه قطعت رجله و هو في الصلاة لاكلة وقعت فيها و لم يتحرك.»^۲

طبق گفته «دکتر محمد هادی امینی» سیدنا عروه بن زبیر «ثقه و امین و فقیه و عالم» است. پس لازم نیست بیش از این بنویسیم، و به بازی‌های بیجه گانه شیعیان بها بدهیم که با قول شخص منحرفی چون اسکافی، شخص بزرگواری چون عروه را جرح می‌کنند!

۱- کامل الزیارات، ص: ۷۴_نجف

۲- اصحاب الامام امیرالمؤمنین و الرواة عنه، محمد هادی الامینی، دارالغدير، بیروت، ط ۱

اصولاً کسانی که بزرگانی چون زهری و عروه بن زبیر را موثق نمی‌دانند می‌خواهند مردم را از رسیدن به سخنان گُهر بار نبی اکرم صلی الله علیه وسلم منع کنند چرا که این دو بزرگوار از کسانی هستند که سخنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نقل کرده‌اند و این خواسته غیر مسلمانان خصوصاً یهود است که می‌خواهند چنین فتنه‌ای را در بین مسلمانان به پا کنند، چنانکه «گلدزیهر» یهودی نیز بر بزرگانی چون زهری تاخته است و کسانی چون قزوینی نیز در این تاختن همکار این مستشرق یهودی شده‌اند! و مبارک باد این همکاری و همدلی بین ملای قزلباش و هاخام یهودی!!

و باید بدانیم که حضرت «عروه بن زبیر» اولین کسی است که درباره سیرت حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم کتاب نوشت و به همین دلیل است که گفته‌اند: «أول من صَنَّفَ فِي الْمَغَازِي عُرْوَةَ بْنَ الزَّبِيرِ»^۱

و شاعری درباره وی و دیگر بزرگان سروده است:

«إِذَا قِيلَ مَنْ فِي الْعِلْمِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ رَوَايَتُهُمْ لَيْسَتْ عَنِ الْعِلْمِ خَارِجَةٌ
فَقُلْ: هُمْ عِبِيدُ اللَّهِ عُرْوَةُ قَاسِمٌ سَعِيدُ أَبِي بَكْرٍ سُلَيْمَانُ خَارِجَةٌ»^۲

یعنی: «هرگاه پرسند که چه کسانی مصداق هفت دریای علم هستند * که روایت آنان بیرون از علم و آگاهی نیست * بگو: ایشانند: عبید الله، عروه، قاسم * سعید، أبو بکر، سلیمان و خارجه.»

۱- رجوع کنید به: تاریخ تحقیقی اسلام، ج ۱، ص: ۲۱، محمد هادی یوسفی غروی، مترجم حسین علی عربی؛ سیره رسول خدا (ص)، ص: ۳۹، رسول جعفریان؛ سیره المصطفی، المتن، ص: ۱۰، هاشم معروف الحسنی؛ ترجمه سیره المصطفی، ج ۱، ص: ۱۳، هاشم معروف الحسنی ترجمه: حمید ترقی جاه؛ ترجمه دلائل النبوة (مقدمه مترجم)، ج ۱، ص: ۱۱ ابوبکر بیهقی، مترجم: محمود مهدوی دامغانی؛ و کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ حاجی خلیفه؛ سبل الهدی ج ۴ ص ۱۱ صالحی الشامی - بیروت

۲- إعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۱ ص ۲۳، ابن قیم - قاهره

تا به اینجا متوجه شدیم که راویان این روایت موثق و این روایت صحیح و روایتی است که مفسرین شیعه و سنی به آن اعتماد کرده‌اند، اما به فرض محال که این روایت صحیح نباشد در نتیجه بحث تأثیر چندانی ندارد، چرا که ایراد قزوینی به این روایت از این جهت است که «طبق این روایت حضرت ابوبکر صدیق همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از داخل مکه به اتفاق یکدیگر خارج شده‌اند» و اگر این روایت مورد قبول نباشد، روایات زیاد دیگری وجود دارد که گواهی به خروج ابوبکر همراه پیامبر را از مکه می‌دهند، ابتدا روایت مذکور را بخوانیم و سپس بعضی از متابعاتش را نقل می‌کنیم.

ترجمه روایت مذکور چنانکه قزوینی نقل کرده است: «ابن شهاب از عروه نقل کرده است که عائشه گفت: روزی در خانه ابوبکر در اول ظهر نشسته بودیم که شخصی به ابوبکر گفت: این رسول خدا (ص) است که صورت خود را پوشانده است، او هیچگاه در چنین ساعتی پیش ما نمی‌آید. ابوبکر گفت: پدر و مادرم به فدایش، سوگند به خدا او در این ساعت نیامده مگر اینکه کار مهمی دارد. رسول خدا (ص) آمد و اجازه ورود خواست، به او اجازه داده شد، وارد شده و سپس خطاب به ابوبکر گفت: بیا بیرون، ابوبکر گفت: این‌ها همه اهل تو هستند، پدرم به فدایت ای رسول خدا. رسول خدا فرمود: به من اجازه خروج داده شده است.

سپس ابوبکر گفت: من هم به همراه شما بیایم پدرم به فدایت ای رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: بلی. ابوبکر گفت: پدرم به فدایت ای رسول خدا، یکی از دو مرکب مرا بگیر، رسول خدا فرمود: با پرداخت قیمت می‌گیرم. عائشه گفت: ما هر دو مرکب را سریعاً آماده کردیم، و برای آن دو توشه‌ای در داخل مشک ساختیم، اسماء دختر ابوبکر تکه‌ای از پیش بند خود را پاره و دهانه مشک را با آن بست، به همین خاطر او را «ذات النطاقین؛ صاحب دو پیش بند» نامیده شد.

عائشه این گونه ادامه داد: سپس رسول خدا و ابوبکر به غاری در کوه ثور رفتند و سه شب در آن پنهان شدند، عبد الله بن ابي بکر که در آن زمان پسر جوان، ماهر و تیزهوشی

بود، شب‌ها در کنار آن دو می‌ماند، هنگام سحر از کنار آن‌ها راه می‌پیمود تا این که هنگام صبح پیش قریشیان همانند کسی که در آن جا بوده، صبح کند، قریش حيله‌ای نمی‌کرد؛ مگر این که عبد الرحمن آن را شنیده و خبر آن را در هنگام تاریکی شب به رسول خدا و ابوبکر می‌رساند.

عامر بن فهیره غلام ابوبکر، گوسفند شیردهی را می‌چراند و هنگامی که ساعتی از شب می‌گذشت نزدیک آن‌ها می‌برد؛ پس آن دو با فراخی و نعمت استراحت می‌کردند. عامر بن شیر دوشیده شده را روی سنگ داغ می‌کرد و تا تاریک شدن هوا نگه می‌داشت، این کار در طول این شب ادامه داشت. رسول خدا و ابوبکر مردی از بنی دیل از فرزندان عبد بن عدی را که راهنمای کارکشته و ماهری بود، استخدام کردند. رسول خدا و ابوبکر مرکبشان را به او دادند و با بعد از سه روز در غار ثور وعده گذاشتند، راهنما در صبح سوم به همراه مرکب پیش آن‌ها آمد. عامر بن فهیره نیز با آن‌ها آمد و راهنما راه ساحل در پیش گرفت.^۱

اما متابعات این روایت، در صحیح بخاری چنین آمده است:

«حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي وَحَدَّثَنِي أَيْضًا فَاطِمَةُ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعْتُ سَفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يَهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ قَالَتْ فَلَمْ نَجِدْ لِسَفْرَتِهِ وَلَا لِسِقَائِهِ مَا تَرَبَّطُهَا بِهِ فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرَبِطُ بِهِ إِلَّا نِطَاقِي قَالَ فَشَقَّيْهِ بِأَثْنَيْنِ فَارَبِطِيهِ بِوَاحِدِ السَّقَاءِ وَبِالْآخِرِ السُّفْرَةَ فَفَعَلْتُ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذَاتَ النَّطَاقَيْنِ»^۲

ترجمه: «اسماء رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌خواست به مدینه، هجرت نماید، توشه سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در

۱- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ رقم ۳۶۹۲ - بیروت

۲- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۰۸۷ رقم ۲۸۱۷ و با سندی دیگر: ج ۳ ص ۱۴۲۲ رقم ۳۶۹۵ - بیروت

خانه ابوبکر، آماده کردم. اما چیزی که کیسه توشه و دهانه مشک آب را ببندیم پیدا نکردیم. به پدرم؛ ابوبکر؛ گفتم: به خدا سوگند که من برای بستن زاد سفر، چیزی جز کمر بند خود، پیدا نکردم. پدر گفت: آن را دو قسمت کن. با یکی دهانه کیسه و با دیگری، دهانه مشک را ببند. پس من هم چنین کردم. بدین جهت، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. (و این لقب را رسول خدا به ایشان دادند.)»

و روایتی طولانی دیگر از اسماء بنت ابی بکر صدیق وارد شده که در بین روایانش نه «زهري» وجود دارد و نه «عروة» و آن روایت چنین است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الخَلَّالُ الْمَكِّيُّ، ثنا يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا يُوْسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يَأْتِينَا بِمَكَّةَ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمًا مِنْ ذَلِكَ جَاءَنَا فِي الظَّهيرةِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَتَهُ، هَذَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: يَا أُمَّي مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: «هَلْ شَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِي فِي الخُرُوجِ؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَالصَّحَابَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الصَّحَابَةُ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ عِنْدِي لَرَاحِلَتَيْنِ قَدْ عَلَفْتُهُمَا مِنْذُ كَذَا وَكَذَا انْتِظَارًا لِهَذَا الْيَوْمِ، فَخُذْ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَ: «بِئْسَ مَا يَا أَبَا بَكْرٍ» قَالَ: بِئْسَ مَا يَا أُمَّي إِنَّ شِئْتَ، قَالَتْ: فَهَيَّاْنَا لَهُمْ سَفْرَةً، ثُمَّ قَطَعَتْ نِطَاقَهَا فَرَبَطَتْهَا بِبَعْضِهِ فَخَرَجَا فَمَكَثَا فِي العَارِ فِي جَبَلِ ثَوْرِ...»^۱

و روایات در این باب بسیار است که عاقل را اشارتی کافی است به شرطی که آن عاقل بنی اسرائیلی یا اهل سفسطه آباد نباشد!

اما قزوینی گذشته از سند روایت به خیال خودش بر متن روایت نیز ایراد گرفته است، بخوانیم ایراد او را:

انتقاد قزوینی بر متن حدیث غار

۱- معجم الکبیر طبرانی ج ۲۴ ص ۱۰۶ رقم ۲۸۴

«این روایت از نظر دلالت با اشکالات متعدد و فراوانی روبرو است که ما به صورت مختصر به آن خواهیم پرداخت:

با هجرت یاران رسول خدا به مدینه، کفار قریش نقشه‌ای طراحی کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده، و اجازه ندهند که آن حضرت با رسیدن به یثرب دولت خود را در آن جا پایه ریزی نماید. خداوند، رسولش را از این نقشه مطلع و به آن حضرت اجازه هجرت دادند.

فخررازی داستان نقشه قریش و مطلع شدن آن حضرت را این گونه نقل می‌کند:

«ابن عباس، مجاهد، قتاده و دیگر مفسران گفته‌اند: مشرکان قریش در دار الندوة جمع شدند و با یکدیگر به مشورت پرداختند، شیطان به شکل پیرمرد وارد مجلس آن‌ها شد و خود را از اهالی نجد معرفی کرد. برخی از قریشیان گفتند که او را زندانی کنید و انتظار مرگش را بکشید، ابلیس گفت: مصلحتی در این کار نیست؛ زیرا اقوام او خشمگین شده و به خاطر او خونریزی خواهد شد.

برخی گفتند: او را از مکه اخراج و از آزار او راحت شوید، شیطان گفت: مصلحتی در این کار نیست؛ زیرا او طائفه‌ای را دور خود جمع کرده و به کمک آن‌ها با شما خواهند جنگید. ابو جهل گفت: نظر من این است که از هر قبیله، یک مرد را انتخاب کنیم تا هر کدام از آن‌ها با شمشیر ضربتی را بزنند، وقتی کشته شد خون او به گرده همه قبائل خواهد افتاد و بنی هاشم قدرت جنگیدن با تما قریش را نخواهند داشت و به گرفتن دیه راضی خواهند شد.

شیطان گفت: این نظر درستی است. خداوند به پیامبرش وحی کرد و او را از این نقشه آگاه ساخت و اجازه هجرت به سوی مدینه را داد. به رسول خدا دستور داد که در بسترش ن خوابد و اجازه خروج داد. رسول خدا به علی دستور داد که در بسترش بخوابد و به او گفت: خود را با لحاف من بپوشان، آن‌ها نمی‌توانند آسیبی به تو برسانند. قریشیان

منتظر ماندند، زمانی که صبح شد، به خوابگاه رسول خدا حمله کردند و با دیدن علی در آن جا مبهوت شدند و خداوند تلاش آن‌ها را نابود کرد.»

با توجه به این قضیه، رسول خدا نیز روش کاملاً سری را برای رفتن به یثرب برگزیدند که از این نقشه جز امیر مؤمنان علیه السلام و صدیقه طاهره سلام الله علیها فرد دیگری با خبر نبود.

پیش از این نیز ثابت کردیم که ابوبکر از رفتن رسول خدا به هیچ وجه خبر نداشتند؛ بلکه فردای آن روز با راهنمایی امیر مؤمنان علیه السلام به طرف غار ثور رفت و پیش از کفار قریش به رسول خدا ملحق شد.

از این رو، عاقلانه و منطقی نیست که بپذیریم رسول خدا در وسط روز و از جلوی چشمان مراقب و تیزبین کفار قریش، از مکه خارج و سپس به همراه ابوبکر به طرف غار ثور حرکت کرده باشد. کفار قریش از چند روز پیش مراقب آن حضرت بودند و در شب لیلۃ المبیت خانه آن حضرت را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند. و این علامت استفهام و سؤال بی جوابی است که با وجود این وضعیت چگونه رسول خدا در وسط روز به خانه ابوبکر رفته و او را به همراه خود برده باشد؟!!!!

حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله، قضیه هجرت خود از معدود مسلمانانی که در مکه مانده بودند نیز مخفی کرده بود تا مبادا آن‌ها زیر شکنجه نقشه هجرت آن حضرت برای قریش بازگو کنند، و نیز آخرین شب‌های ماه صفر را برای هجرت انتخاب کردند تا نور ماه سبب دیده شدن آن حضرت نشود، آن وقت چگونه امکان دارد که در وسط روز به خانه ابوبکر برود و با او راهی خارج مکه شود؟!!!!

جواب:

در این چند جمله گذشته، خودش بریده و دوخته و خودش هم شاکي و هم قاضی شده و البته بی نهایت در گفته‌هایش سر درگم است و این کاملاً محسوس است.

مواردی از این سر درگمی:

۱- در ترجمه این قسمت «ثُمَّ لَحِقَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَأَبُو بَكْرٍ بَعَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ فَكَمْنَا فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ بَيْتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ فَيُدْلِحُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحْرِ فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاهُ حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَيْرٍ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلَامُ» از روایت مذکور چنین نوشته است:

«سپس رسول خدا و ابوبکر به غاری در کوه ثور رفتند و سه شب در آن پنهان شدند، عبد الله بن ابی بکر که در آن زمان پسر جوان، ماهر و تیزهوشی بود، شبها در کنار آن دو می ماند، هنگام سحر از کنار آنها راه می پیمود تا این که هنگام صبح پیش قریشیان همانند کسی که در آن جا بوده، صبح کند، قریش حيله ای نمی کرد؛ مگر این که عبد الرحمن آن را شنیده و خبر آن را در هنگام تاریکی شب به رسول خدا و ابوبکر می رساند.»

دیدید چه تحریفی در ترجمه روایت کرده است؟ در ابتدا شخص خبر برنده را «عبد الله» می نامد که صحیح نیز همین است و مطابق با متن روایت است، اما در انتها آن شخص خبر رسان را «عبد الرحمن» می نامد!!! شاید بگویید این یک نوع تصحیف و اشتباه ساده است، اما چنین نیست، او به عمد نام عبدالرحمن را داخل ترجمه کرده تا بعد بتواند بگوید: عبدالرحمن که کافر بود، چطور برای پیامبر و ابوبکر خبر رسانی می کرد؟؟ که البته در جلوتر این را گفته و جوابش نیز خواهد آمد.

۲- در قسمتی از ایرادش، می نویسد: «پیش از این نیز ثابت کردیم که ابوبکر از رفتن رسول خدا به هیچ وجه خبر نداشتند؛ بلکه فردای آن روز با راهنمایی امیرمؤمنان علیه السلام به طرف غار ثور رفت و پیش از کفار قریش به رسول خدا ملحق شد.»

دقت کردید که چقدر در گفته هایش تناقض و سردرگمی وجود دارد؟؟ او در بحثی که قبلاً به آن پرداخته بودیم به روایتی استناد کرد که طبق آن، حضرت ابوبکر صدیق بعد

از اینکه پیامبر اکرم از خانه خارج شدند و قریشیان هنوز وارد خانه نشده بودند، وارد خانه پیامبر شد و در مورد محل استخفای پیامبر سؤال پرسید و حضرت علی نیز او را به آن محل راهنمایی کرد.

ما ثابت کردیم که این روایت باطل است؛ اما اکنون با توجه به سخن قزوینی که می‌گوید: «ابوبکر یک روز بعد از حرکت پیامبر به خانه آن حضرت آمد و آدرس خواست» می‌گوییم: فاصله کوه ثور تا مکه، ۵ کیلومتر است و این مسافت را به کمتر از ۲ ساعت می‌توان طی کرد، حال چگونه است که ابوبکر ۲۴ ساعت بعد از پیامبر حرکت کردند و به پیامبر نیز رسیدند؟!!!! پیامبر می‌بایست در همان ساعات اولیه به کوه می‌رسید نه اینکه ابوبکر بعد از ۲۴ ساعت حرکت کند و به ایشان نیز برسد!! ضمناً در روایت بی‌سندی که قزوینی از سیوطی نقل کردند و بطلان آن به اثبات رسید، آمده بود که ابوبکر در منطقه خروجی مکه به پیامبر رسید یعنی هنوز پیامبر از شهر خارج نشده بودند و این دیگر عجیب‌اندرعجیب است، عجیب است که پیامبر ۲۴ ساعت است که حرکت را شروع کرده ولی هنوز از شهر هم خارج نشده‌اند!!!!

۳- در قسمتی از سخنانش می‌گوید: «با توجه به این قضیه، رسول خدا نیز روش کاملاً سری را برای رفتن به یثرب برگزیدند که از این نقشه جز امیر مؤمنان علیه السلام و صدیقه طاهره سلام الله علیها فرد دیگری با خبر نبود.»

قسمت ابتدایی سخنش صحیح است که گفته: «رسول خدا کاملاً سری را برگزید» اما قسمتی که می‌گوید فقط علی و فاطمه از این سفر با خبر بودند، سخنی بی‌سند و فاقد ارزش علمی است؛ اما ما برعکس او، روایات و اقوالی در دست داریم که کاملاً خلاف سخن او را طرح می‌کنند.

«قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَلَمْ يَعْلَمْ فِيهَا بَلَعْنِي، بِخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدًا، حِينَ خَرَجَ، إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، وَأَلُّ أَبِي بَكْرٍ.»^۱

یعنی: «ابن اسحاق^۲ گفت: از تصمیم رسول خدا برای خروج از مکه کسی به جز علی بن ابیطالب و ابوبکر صدیق و خانواده ابوبکر، با خبر نبود.»

یکی از ابواب کتاب کمال الدین شیخ صدوق با این عنوان است: «شبهة ابن بشار و إجابة ابن قبة الرازي عليها» ابن قبه رازی در قسمتی از جوابش به ابن بشار می گوید: «و نقول يا أبا الحسن هداك الله هذا حجة الله على الجن و الإنس و من لا تثبت حجته على الخلق إلا بعد الدعاء و البيان محمد ص قد أخفى شخصه في الغار حتى لم يعلم بمكانه من احتج الله عليهم به إلا خمسة نفر.»^۳

یعنی: «اکنون ای ابو الحسن می گوئیم این امام غائب حجت خدا است بر جن و انس و کسی که حجت او بر خلق تمام نشود مگر بعد از دعوت و آشکار کردن دلیل چون خود محمد (ص) در غار مخفی شد و از مردمی که بر آنها حجت بود جز پنج تن کسی جای او را نمی دانست»^۴

۱- السيرة لابن هشام، ج ۱، ص: ۴۸۴ - ۴۸۵، بيروت ط ۲؛ السيرة لابن هشام ج ۲ ص ۳۳۵ - مصر؛ تاريخ

طبری ج ۲ ص ۱۰۳ - بيروت؛ بداية والنهاية ج ۳ ص ۲۱۸ - بيروت

۲- ابن اسحاق از مورخين شيعه به حساب می آید؛ عزيز الله عطاردی شيعی می نویسد: «در میان علمای امامیه رضوان الله عليهم گروهی در این باب (سیره نویسی) فعالیت داشته اند البته ابن اسحاق، واقدی، و يعقوبی هم از علمای شيعه محسوب میشوند..» مقدمه کتاب زندگانی چهارده معصوم (ع)

(ترجمه کتاب اعلام الوری طبرسی) ص: ۴؛ عزيز الله عطاردی - تهران، ط ۱

۳- کمال الدین و تمام النعمة ج ۱ ص ۵۶، شیخ صدوق - تهران، ط ۲

۴- ترجمه کمال الدین و تمام النعمة ج ۱ ص ۱۴۲، آیه الله محمد باقر کمره ای - تهران

مترجم کتاب کمال الدین، یعنی «آیه الله محمد باقر کمره‌ای» در توضیح اینکه این پنج نفر چه کسانی هستند، می‌نویسد: «ظاهراً مقصود از این پنج نفر علی بن ابی طالب علیه السلام است و ابو بکر و عبد الله بن اریقط دلیل راه هجرت و اسماء دختر ابی بکر که در زمان استتار در غار ذخیره به آن‌ها می‌رسانید و شاید نفر پنجم فاطمه زهرا علیها السلام باشد»^۱

دیدیم که یکی از بزرگترین متکلمین، از قدمای شیعه، معتقد است ۵ نفر از هجرت با خبر بوده‌اند و آیه الله کمره‌ای نیز معتقد است، ابوبکر و اسماء دختر وی از این سفر با خبر بوده‌اند، پس در این مورد نیز به واسطه «شهد شاهد من أهلها» ادعای قزوینی، نابود میشود.

۴- اما سخن ناپخته دیگر وی این است که می‌گوید: «عاقلانه و منطقی نیست که پذیریم رسول خدا در وسط روز و از جلوی چشمان مراقب و تیزبین کفار قریش، از مکه خارج و سپس به همراه ابوبکر به طرف غار ثور حرکت کرده باشد.»

بله، عاقلانه نیست که پیامبر جلو چشمان کفار قریش بار سفر ببندند و از شهر خارج شوند و ما نیز با شما موافقیم اما در سخن شما اشتباه فاحشی وجود دارد که واقعاً باعث تعجب و تاسف است!

اول: به نوعی ادعا می‌کنید کفار قریش از ظهر در خانه پیامبر کشیک نشسته بودند!!! و این نهایت جهل به تاریخ است و تا به حال از هیچ مؤرخى نخوانده بودم که ادعا کرده باشد «کفار از ظهر در خانه پیامبر کشیک نشسته بودند و تا شب صبر کردند و شب هم کاری نکردند باز تا صبح صبر کردند و صبح به رختخواب حمله کردند!!!» و این بسیار عجیب است!

۱- ترجمه کمال الدین و تمام النعمه، پاورقی ج ۱ ص ۱۴۲، آیه الله محمد باقر کمره ای-تهران

کفار قریش با تمام شقاوتشان اشخاصی بودند که در اینگونه دسیسه‌ها به زیرکی عمل می‌کردند ولی اگر آنان از ظهر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، عملی کاملاً جاهلانه انجام داده بودند، چرا که آنان مجبور بودند نزدیک به ۲۰ ساعت خانه پیامبر را محاصره کنند و اگر چنین بود، بنی هاشم و یاران باقیمانده پیامبر با خبر می‌شدند و به کمک آن حضرت می‌آمدند و نقشه قریش عملی نمی‌شد، پس باید بپذیریم و سخن اجماع مؤرخین را قبول کنیم که معتقدند، این محاصره و کشیک دادن از همان شب آغاز شد و قرار بر این بود که در همان شب حمله را آغاز کنند ولی ابو لهب آن‌ها را منع کرد و دلیل آورد که ممکن است به زنان و فرزندان آسیبی برسد، پس صبر کردند تا زمانی که هوا روشن شد.

۵- ادعا کرده است که: «کفار قریش از چند روز پیش مراقب آن حضرت بودند و در

شب لیلة المبیت خانه آن حضرت را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند.»

این ادعا بدون سند و دلیل است که مشرکین از چند روز قبل مراقب پیامبر بوده‌اند و این سخن به چند معنی می‌تواند باشد.

اول اینکه چند روز است خانه پیامبر را محاصره کرده‌اند که این بطلانش واضح است.

دوم اینکه «چند نفر از قریشیان پیامبر را تعقیب می‌کردند» که این نیز از عجایب است که پیامبر چند روز متوالی تحت تعقیب باشد اما در شب هجرت همان تعقیب کنندگان متوجه خروج پیامبر نشوند، گذشته از آن اگر فرض را بر این بگیریم که مشرکین آنگاه که پیامبر در هنگام ظهر به خانه ابوبکر آمده او را تعقیب کرده باشند این چیز عجیبی نیست زیرا پیامبر همیشه به خانه ابوبکر رفت و آمد داشته، این بار هم مثل دفعات قبل^۱، ضمناً با بررسی و تطبیق دیگر روایات می‌فهمیم که پیامبر آن زمان از خانه ابوبکر خارج شده و به

۱- اسماء بنت ابی بکر می‌فرماید: «كَانَ النَّبِيُّ يَأْتِينَا بِمَكَّةَ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ» یعنی: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم زمانی که در مکه بودیم روزی دو بار به خانه ما می‌آمد. (معجم الکبیر طبرانی ج ۴ ص ۱۰۷)

خانه خود برگشته و حضرت علی را مأمور به خوابیدن در بستر می‌کند و خودشان در پاسی از شب به خانه ابوبکر می‌آیند و از در پشتی خانه خارج می‌شوند.

در نزد تاریخ نگاران و سیره نویسان این قاعده معروف و مشهور است، که در مورد حادثه و واقعه مورد تحقیق به مجموع روایات و احادیث و اقوال وارده پیرامون آن واقعه می‌نگردند و سپس ماجرا را به قلم می‌آورند و این نزد فقها و اصولیون نیز به شیوه‌ای مطرح است و در مورد بحث ما نیز صادق است.

در روایت مورد اشاره، زمانی که ام المؤمنین می‌فرماید: آنان خارج شده و به سوی غار رفتند، این سخن با قیدی از سخن قبلیشان جدا شده است و این انقطاع با کلمه «قالت» صورت گرفته است، به این معنی که قسمت ابتدای روایت که می‌گوید: پیامبر در هنگام ظهر وارد خانه شد با قسمتی که سخن از خروج به سمت غار ثور دارد، رابطه‌ای دارد منتهی در این بین انقطاعی وجود دارد و آن انقطاع، مربوط به خروج پیامبر به سوی خانه خودشان و سپس در هنگام شب به خانه ابوبکر برگشتن است و در این عمل حکمتی حکیمانه نهفته است.

توضیح: آمدن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در هنگام ظهر به منظور مطلع کردن ابوبکر صدیق بود و اینکه ایشان را مأمور به مهیا ساختن وسایل سفر کنند، تا به وقت حرکت معطل نشوند و بلافاصله حرکت کنند و این کار هر عاقلی است که نقشه سفر به این خطرناکی را با برنامه ریزی قبلی سامان می‌دهد.

اما سخن در مورد خروج پیامبر از خانه ابوبکر و رفتن به خانه خودشان:

۱- روایاتی که در کتب تاریخ وجود دارد و اجماع مؤرخین نیز آن را قبول دارند دلالت بر این دارد که حرکت از خانه ابوبکر صدیق بوده، و حرکت در شب صورت گرفته و خروج پیامبر از خانه خودشان نیز شب هنگام بوده است.

در روایتی به نقل از براء بن عازب؛ عازب (پدر براء بن عازب) از ابوبکر می‌خواهد که ماجرای هجرت را توضیح دهد و ابوبکر صدیق سخن خود را اینگونه شروع می‌کند: «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: خَرَجْنَا مِنْ مَكَّةَ بَلِيلٍ وَقَدْ أَخَذَ الْقَوْمُ عَلَيْنَا بِالرَّصِيدِ...»^۱

یعنی: شب هنگام از مکه خارج شدیم و مشرکین دنبال ما می‌گشتند... و در روایتی آمده است که فرمود: «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ خَرَجْنَا فَأَدْجَلْنَا^۲ فَأَحْثَثْنَا يَوْمَنَا وَلَيْلَتَنَا...»^۳ یعنی: پس خارج شدیم در اول شب و به سرعت پیمودیم روز و شب را»

و در روایتی که ابن اسحاق با سندش از ام المؤمنین نقل کرده چنین آمده است:

«قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَحَدَّثَنِي مَنْ لَا أْتَمُّهُمْ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ لَا يُحْطَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ بَيْتَ أَبِي بَكْرٍ أَحَدَ طَرَفِي النَّهَارِ، إِمَّا بُكْرَةً، وَإِمَّا عَشِيَّةً، حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي أُذِنَ فِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَجْرَةِ، وَالخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرِي قَوْمِهِ، أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَجْرَةِ، فِي سَاعَةٍ كَانَ لَا يَأْتِي فِيهَا. قَالَتْ: فَلَمَّا رَأَى أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: مَا جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ السَّاعَةَ إِلَّا لِأَمْرٍ حَدَثَ. قَالَتْ: فَلَمَّا دَخَلَ، تَأَخَّرَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ عَنْ سَرِيرِهِ، فَجَلَسَ رَسُولُ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَا وَأُخْتِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَخْرِجْ عَنِّي مَنْ عِنْدَكَ؛ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا هُمَا ابْنَتَايَ، وَمَا ذَاكَ؟ فِذَاكَ أَبِي وَأُمِّي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ وَالْهَجْرَةِ. قَالَتْ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصُّحْبَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الصُّحْبَةَ. قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ قَطُّ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنَّ أَحَدًا يَبْكِي

۱- شرح مشکل الآثار للطحاوی ج ۱۰ ص ۲۶۴ رقم ۴۰۷۷ بیروت

۲- الدلیج والدلیجه: به معنی خروج در اول شب است و بعضی گفته‌اند به معنی خروج در آخر شب است. (معرفة الصحابه لابی نعیم، پاورقی، رقم ۴۹۹)

۳- معرفة الصحابه لابی نعیم، رقم ۴۹۹؛ مسند امام احمد بن حنبل ج ۱ ص ۱۸۰ رقم ۳؛ با سند صحیح

مِنْ الْفَرَحِ، حَتَّى رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ يَبْكِي يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ هَاتَيْنِ رَاحِلَتَانِ قَدْ كُنْتُ أَعَدَدْتَهُمَا لِهَذَا. فَاسْتَأْجَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَرْقَطٍ - رَجُلًا مِنْ بَنِي الدُّثَلِ بْنِ بَكْرٍ، وَكَانَتْ أُمُّهُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي سَهْمِ بْنِ عَمْرٍو، وَكَانَ مُشْرِكًا - يَدُفُّهُمَا عَلَى الطَّرِيقِ، فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، فَكَانَتَا عِنْدَهُ يَرَعَاهُمَا لِمِعَادِهِمَا»^۱

یعنی: «ابن اسحاق از عائشه ام المؤمنین (رضی اللہ عنہا) روایت نموده، که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم آمدن را در یک طرف روز: یا صبح و یا بی گاه به خانه ابوبکر ترک نمی کرد، تا این که همان روزی فرا رسید که خداوند در آن به رسول خود صلی اللہ علیہ و سلم اجازه هجرت و خارج شدن را از مکه و از میان قومش اعطا نمود، رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم در گرمای روز نزد ما آمد، در ساعتی که در آن نمی آمد. عائشه می گوید: هنگامی که ابوبکر وی را دید گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم در این ساعت جز برای امر جدیدی که پیش آمده نیامده است. وی می افزاید: هنگامی که داخل گردید، ابوبکر از تخت خود برایش کنار رفت، رسول خدا ص نشست و نزد ابوبکر کسی جز من و خواهرم اسماء بنت ابی بکر نبود. رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم فرمود: «کسی را که پیش توست از پیش من بیرون کن». گفت: ای رسول خدا، این دو دخترانم هستند، پدر و مادرم فدایت چه اتفاقی افتاده است؟! فرمود: «خداوند به من اجازه بیرون شدن و هجرت را داده است». عائشه می گوید: ابوبکر گفت: همراهی با خودت (مطلوب است) ای رسول خدا. گفت: «(بلی) همراهی». به خدا سوگند قبل از آن روز هرگز ندیده بودم که کسی از خوشحالی گریه کند، فقط همان روز بود که ابوبکر را دیدم از خوشی گریه می کرد، بعد از آن گفت: ای نبی خدا، این دو شتر را برای این (کار) آماده نموده بودم، و آن دو، عبدالله بن ارقط را که مردی از بنی دثل بن بکر، و مادرش از

۱- السیرة لابن هشام، ج ۱، ص: ۴۸۴ - ۴۸۵، بیروت ط ۲؛ السیرة لابن هشام ج ۲ ص ۳۳۵ - مصر؛ تاریخ

طبری ج ۲ ص ۱۰۳ - بیروت؛ بدایة والنهاية ج ۳ ص ۲۱۸ - بیروت

بنی سهم بن عمرو بود - و مشرک بود - به کرایه گرفتند، تا راه را به آنها نشان دهد، و شتران خود را به او سپردند، و هر دوی آنها نزد وی بودند، و او آنها را تا وقت موعدهشان می چرانید.»

به قسمت پایانی روایتی که گذشت دقت کنید، آنجا که می گوید: «پیامبر اکرم و ابوبکر صدیق، «ابن اریقظ» را به عنوان راهنما کرایه کردند و شترها را به او سپردند که تا زمان حرکت (بعد از اینکه ۳ روز در غار ماندند) نزد خود داشته باشد» از این قسمت اینگونه فهمیده می شود که حرکت در همان لحظه نبوده، چرا که برای کرایه کردن راهنما می بایست از خانه خارج شوند و این خود زمانی را می طلبد، راضی کردن آن راهنما و همچنین سپردن شتران به او نیز خود مدتی را می طلبد و از آن طرف سخن گفتن با عامر بن فهیره برای اینکه او نیز گوسفندان را در مسیر هجرت بچراند تا رد پاها را از بین ببرد و همچنین صحبت کردن با «عبد الله بن ابی بکر» به این منظور که او خبرهای قریش را به آنان برساند نیز، زمان می برد، چرا که در آن لحظه عبد الله در خانه نبود و در روایت تصریح شده که زمانی که پیامبر وارد خانه شد به جز ابوبکر و دو دخترش کس دیگری در خانه نبود و همه اینها نشانگر این است که پیامبر و ابوبکر قبل از هجرت، از خانه ابوبکر خارج شدند و بنا بر دیگر روایات وارده، دوباره به خانه برگشته اند و شباهنگام هجرت کرده اند، مختصر سخنان ما را یکی از علمای شیعه، به نام «سید احمد محیط طباطبایی» این چنین به قلم می آورند:

«حضرت رسول ص در ماه صفر از سال سیزدهم بعثت برای اینکه نقشهء سران بدخواه قریش را در خاموش ساختن چراغ هدایت، بر هم زند تصمیم به هجرت از مکه به مدینه گرفت و در همان شبی که عده ای از دشمنان در پیرامون سرای او انتظار موقع مقرر را برای اجرای نقشه شوم خود می کشیدند از سرای خود برآمد و پوشیده

از چشم جویای آنان به خانه ابو بکر رفت و بهمراهی او به کوه ثور در جنوب شهر مکه بر سر راه یمن برآمد و در غاری که نزدیک به قله کوه بود نهان شدند.^۱ قزوینی در ادامه ایراداتش بر این روایت می‌نویسد: «به ویژه این که در خانه ابوبکر چندین مشرک وجود داشتند که هر آن احتمال داشت اخبار هجرت را به گوش قریشیان برسانند؛ از جمله عبد الرحمن (عبد العزی) بن ابی بکر که از مشرکان سرسخت و از حاضران در جنگ بدر و احد علیه مسلمانان بوده است. او در کفرش چنان پایبند بود که در جنگ بدر، قصد کشتن پدرش ابوبکر را کرده است.

أبو قحافة، پدر ابوبکر نیز از کسانی است که تا فتح مکه ایمان نیاورده بود؛ چنانچه ابن عبد البر می‌نویسد:

«عثمان بن عامر، پدر ابوبکر، در روز فتح مکه مسلمان شد.»

با این حال چگونه رسول خدا می‌تواند به خانه ابوبکر برود و او و خانواده‌اش را از هجرت آگاه و سپس در روز روشن و در پیش چشمان آنها، از مکه خارج و حتی مخفیگاه خود را نیز به آنان نشان دهد؟! آیا عقل و تدبیر می‌تواند چنین مطلبی را بپذیرد؟ از همه جالبتر این که فخر رازی اصرار می‌کند که عبد الرحمن بن ابی بکر (همان کسی که تا فتح مکه ایمان نیاورد و در جنگ بدر قصد کشتن پدرش را داشته) هر روز به همراه خواهرش اسماء برای رسول خدا غذا می‌برده و او همان کسی است که برای ابوبکر و رسول خدا مرکب خریده است:

«عبد الرحمن بن ابی بکر و اسماء، همان دو نفری بودند که برای رسول خدا و ابوبکر غذا می‌آوردند... و زمانی که خداوند دستور خروج به سوی مدینه را به رسولش داد، رسول خدا آن را با ابوبکر در میان گذاشت، پس ابوبکر به پسرش عبد الرحمن دستور داد

۱- به نقل از (مجله وحید، اردیبهشت ۱۳۴۵، شماره ۲۹ ص ۳۸۴) عنوان مقاله: «دو یا سه غار در کوه ثور؟»، محیط طباطبائی

که دو شتر، دو بار سفر و دو دست لباس تهیه کند، ابوبکر یکی از آنها را به رسول خدا (ص) تقدیم کرد.»

آیا عقل می‌تواند چنین مطلبی را بپذیرد که چنین شخصی، با چنین کینه ای نسبت به اسلام و مسلمانان و حتی پدر خویش، کمک کار رسول خدا و پدرش برای هجرت از مکه و تاسیس حکومت اسلامی شود؟»

جواب:

قبلاً جواب این شبهه را گفته‌ایم و به اثبات رساندیم که نه عبدالرحمن و نه ابوقحافه و نه هیچ کافر دیگری در خانه ابوبکر مسکن نداشته است و از طرفی در روایات صریحاً تصریح شده که به وقت هجرت کسی به جز ابوبکر و عایشه و خواهرش اسماء در خانه نبوده‌اند؛ چنانکه ام المؤمنین در این باره می‌فرماید: «وَلَيْسَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَا وَأُخْتِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ»^۱ و اینکه امام فخر رازی به اشتباه، عبد الرحمن را خبر رسان معرفی کرده؛ این اشتباه محضی است که لازم به توضیح و توجیه ندارد و می‌دانیم که در تمام روایاتی که در این باره آمده است، نام عبد الله به نام خبر رسان ذکر شده نه عبد الرحمن؛ و حافظ ابن حجر عسقلانی در این باره می‌نویسد: «وَذَكَرَ بَنُ هِشَامٍ مِنْ زِيَادَاتِهِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ بَلَاغًا نَحْوَهُ قَوْلُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَقَعَ فِي نُسَخَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَهُوَ وَهَمٌّ»^۲

گواهی علمای شیعه: شروع هجرت از خانه ابوبکر بوده!

۱- السيرة لابن هشام ج ۲ ص ۳۳۵- مصر؛ تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۰۳- بیروت؛ بداية والنهائة ج ۳ ص ۲۱۸- بیروت

۲- فتح الباری ج ۷ ص ۲۳۷، ابن حجر عسقلانی- دار المعرفة

مولوی دلدار علی از مجتهدین شیعه هند در کتاب «ذو الفقار» خودش می‌نویسد: «احتجاج باین آیت موقوف است که به ثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجاست حضرت نبوی واقع شده، و شیعه این را قبول ندارند»^۱

و به حمد الله ما تا به اینجا از طرق مختلف از قرآن و کتب شیعه ثابت کردیم که حضرت ابوبکر صدیق از داخل مکه با پیامبر همراه شده و ابوبکر توسط پیامبر انتخاب شده است.

الف. ما از خود آیه ثابت کردیم، زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شدند، شخصی همراه او بود که به اتفاق تمامی مؤرخین و سیره نگاران آن شخص ابوبکر صدیق بوده است.

ب. در کتب شیعه نیز روایات و اقوال بسیاری وجود دارد که مهر تایید بر این ادعا می‌زند، که بعضی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱- مکارم شیرازی مرجع تقلید شیعیان می‌نویسد: «و أما أبو بكر فقد خرج مع النبي

الأكرم صلی الله علیه و آله و تخلص من الخطر و لجأ إلى غار ثور»^۲

یعنی: «اما ابو بکر که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کانون خطر خارج

شده و در غار ثور پناه گرفته است.»^۳

۲- زین العابدین رهنما، می‌نویسد: «رسول مشتی خاک برگرفت و بر سرهای ایشان

پاشید خدای تعالی ایشان را کور گردانید! رسول یکسر برفت تا سرای ابو بکر

رضی الله عنه. وی را آگاه کرد. گفت:

۱- به نقل از کتاب «باقیات الصالحات» نوشته نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان که از شیعیان هدایت شیعه به مذهب اهل سنت است.

۲- آیات الولاية فی القرآن (عربی)، ص: ۲۱۶، مکارم شیرازی _ قم، ط ۱

۳- آیات ولایت در قرآن (فارسی)، ص: ۲۷۸، مکارم شیرازی _ قم، ط ۳

هین که وقت هجرت آمد و امر آمد بر رفتن. چه گویی بکدام سو رویم؟ بو بکر گفت: یا رسول الله. صواب آنست که در کوه (ثبیر) یا در کوه (ثور) شویم که در آن کوه غاریست عظیم و گوسپندان من، بزمستان چند روز در آنجا باشند آنجا رویم در آنجا می‌باشیم تا حدیث ما کمتر شود و بهر سوی ما را بجویند. چون نوید گردند و فرو نشینند آنگاه ما از آنجا برویم. در آنوقت برفتند بسوی غار، و علی (ع) بر بستر رسول می‌بود تا بآخر شب.^۱

این یکی از علمای شیعه است که تفسیرش به زبان فارسی موجود و مشهور است، او نه تنها معتقد است که ابوبکر به انتخاب پیامبر همسفر ایشان گشته بلکه معتقد است، ابوبکر بود که مسیر را به پیامبر پیشنهاد کرد و ابوبکر بود که گفت: به غار ثور برویم! برای دانستن مقام علمی این عالم شیعی کافیست که به ابتدای کتاب «زندگانی حسین» که آن هم اثر زین العابدین رهنماست، رجوع کنید و در آن تقریظ «آیه الله حاج شیخ خلیل کمره‌ای» و همچنین «سید محمد علی جمال زاده» و «دکتر مبشری» و «دکتر مهدی پرهام» را بخوانید، تا این نویسنده شیعی را بشناسید.

۳- محمد کریم العلوی الحسینی الموسوی که از مفسرین شیعه است، می‌نویسد: «علی علیه السلام را در رختخواب خود خوابانید، شخصا بمنزل ابوبکر رفتند ابوبکر عرض کرد یا رسول الله چه خبر است؟ فرمود: بهجرت مامور شده ام عرض کرد یا رسول الله من هم در خدمتتان هستم؟ فرمودند آری عرض کرد یا رسول الله دو شتر خوب دارم یکی را سوار شو فرمود بقیمت قبول دارم هر دو از مکه خارج شدند تا کوه ثور رسیدند آنجا غاری بود داخل غار پنهان شدند...»^۲

۱- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲، ص: ۷۰، رهنما زین العابدین - تهران

۲- تفسیر کشف الحقایق عن نکت الایات و الدقائق (فارسی) ج ۱ ص ۸۰۳، محمد کریم العلوی الحسینی

الموسوی - تهران، ط ۳

۴- ملا فتح الله كاشاني مي نويسد: «پس پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم شب پنجشنبه در شهر مکه امير المؤمنين عليه السلام را بر جای خود بخوابانيد و خود از خانه ابوبکر برفاقت او بيرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بيتوته فرمود»^۱

۵- حسين بن علي كاشفي سبزواري مي نويسد: «پس حضرت رسالت پناه ص شب پنجشنبه غره ربيع الاول از شهر مکه از خانه صديق رض برفاقت وي بيرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بيتوتت فرمود.»^۲

۶- احمد بن تاج الدين استر آبادي، مي نويسد: «گفتند: محمد كجا است؟ علي فرمود كه نمي دانم. بعد از گفتگوي بسيار و كشاكش بي شمار دست از علي برداشتند و از آنجا بيرون آمده با شمشيرهاي برهنه به قصد قتل پيغمبر همت برگماشتند. اما آن سرور از ميان مشركان بيرون آمده به خانه عايشه رفت و ابي بكر را از خانه بيرون آورد، و شتري چند داشت، آن سرور يك شتر را از او بخريد و چيزي از طعام كه حاضر بود برداشت و به اتفاق ابي بكر از مکه بيرون رفت و مقرر بود كه صاحب شتران، شتران را در فلان روز به در غار ثور آورد. آن حضرت به پای برهنه و به شكم گرسنه به صد هزار محنت و مشقت از جور مشركان و جفای لئيمان به همراهی ابي بكر رفتند...»^۳

۱- تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ج ۴، ص: ۲۷۰، ملا فتح الله كاشاني _ تهران

۲- تفسير مواهب عليه، ص: ۴۱۰ لإ حسين بن علي كاشفي سبزواري _ تهران

۳- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع) (فارسی)، ص: ۱۲۲ و ۱۲۳، احمد بن تاج الدين استر آبادي (قرن ۱۰) _ تهران

۷- حجة الاسلام محسن قرائتی می‌نویسد: «آن حضرت، علی بن ابی طالب علیهما السلام را به جای خود خواباند و شبانه همراه ابو بکر به سوی غار ثور رفت. کفار در تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله تا در غار آمدند...»^۱

۸- سید احمد محیط طباطبایی در رساله «دو یا سه غار در کوه ثور» می‌نویسد: «حضرت رسول ص در ماه صفر از سال سیزدهم بعثت برای اینکه نقشه سران بدخواه قریش را در خاموش ساختن چراغ هدایت، بر هم زند تصمیم به هجرت از مکه به مدینه گرفت و در همان شبی که عده‌ای از دشمنان در پیرامون سرای او انتظار موقع مقرر را برای اجرای نقشه شوم خود می‌کشیدند از سرای خود برآمد و پوشیده از چشم جویای آنان به خانه ابو بکر رفت و بهمراهی او به کوه ثور در جنوب شهر مکه بر سر راه یمن برآمد و در غاری که نزدیک به قله کوه بود پنهان شدند.»^۲

۹- حاج عبدالمجید صادق نوبری می‌نویسد: «رسول اکرم شبانه بعد از خروج از مکه علی علیه السلام را در رختخواب خود گذاشته شخصا به منزل ابو بکر رفتند ابو بکر عرض کرد یا رسول الله چه خبر است؟ فرمود به هجرت مأمور شده‌ام عرض کرد یا رسول الله من هم در خدمتتان هستم؟ فرمودند آری عرض کرد یا رسول الله دو شتر خوب دارم یکی را سوار شو، فرمود به قیمت قبول دارم هر دو از مکه خارج شدند تا کوه ثور رسیدند آنجا غاری بود داخل غار شده پنهان شدند»^۳

۱- تفسیر نور، ج ۵، ص: ۶۴، محسن قرائتی - تهران، ط ۱۱

۲- ... به نقل از (مجله وحید، اردیبهشت ۱۳۴۵، شماره ۲۹ ص ۳۸۴) عنوان مقاله: «دو یا سه غار در کوه ثور؟»، محیط طباطبائی

۳- ترجمه و تفسیر نوبری، ج ۱، ص: ۱۶۴، عبدالمجید صادق نوبری - تهران

۱۰- امام حسن عسکری در تفسیری که به ایشان منسوب است مطلبی را عنوان می‌کند که طبق آن می‌فهمیم که خداوند به پیامبر امر کرده که ابوبکر را همراه خود ببرد!! وی می‌نویسد: «فإن الله تعالى قد أوحى إليه: يا محمد إن العلي الأعلى يقرأ عليك السلام... و أمرک أن تستصحب أبا بکر، فإنه إن أنسک و ساعدک و وازرک- و ثبت علی ما يعاهدک و يعاقدک، کان فی الجنة من رفقاءک، و فی غرفاتها من خلصائك..... ثم قال رسول الله ص لأبي بکر: أ رضيت أن تكون معي يا أبا بکر تطلب كما أطلب، و تعرف بأنک أنت الذي تحملني علی ما أدعیه، فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بکر: يا رسول الله أما أنا لو عشت عمر الدنيا- أعذب في جميعها أشد عذاب- لا ينزل علي موت مريح، و لا فرج متيح و كان في ذلك محبتك لكان ذلك أحب إلي- من أن أتعم فيها- و أنا مالك لجميع ممالك ملوكها في مخالفتك، و هل أنا و مالي و ولدي إلا فداؤك فقال رسول الله ص: لا جرم- إن اطلع الله علی قلبك و وجد ما فيه- موافقا لما جرى علی لسانك، جعلك مني بمنزلة السمع و البصر و الرأس من الجسد، و بمنزلة الروح من البدن...»^۱

یعنی: «پس همانا خدای تعالی وحی فرستاد بر نبی اکرم که ای محمد خداوند برتر و اعلی به تو سلام می‌رساند... و خدا تو را امر می‌کند که ابوبکر را در این سفر مصاحب خود بگردانی، پس همانا اگر او با تو انس گرفت و کمک کرد و وزیر تو شد و بر آن چیز که عهد کرده ثابت ماند، او در بهشت از دوستان تو و در اطرافهایت از برگزیدگان خواهد بود.... سپس رسول خدا صلی الله علیه وسلم به ابوبکر گفت: ای ابوبکر آیا راضی هستی که همراه من باشی و همانطور که مشرکین به دنبال من می‌آیند به دنبال تو هم بیایند؟ و همچنین شهرت یابد که توئی که مرا برین کار آماده کردی و بسبب

۱- التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری، ص: ۴۶۵-۴۶۸ - قم، ط ۱

رفاقت من هرگونه آزار به تو برسد؟ ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله، اگر در محنت تو گرفتار بلاها گردم و در تمام عمر به شدیدترین عذابها مبتلا باشم که هیچ وقت از آن رهایی نیابم، نزد من دوست داشتنی تر از آن است که از نعمت و خوشی برخوردار باشم و مالک تمام سرزمینهای پادشاهانی باشم که مخالف تو و دعوتت هستند... و آیا من و همچنین مال و فرزندانم، غیر از آنیم که فدای تو شویم؟!^۱

پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب این سخنهای مخلصانه، فرمود: «بدون شک خداوند از قلب تو آگاه است و می داند آنچه که بر زبان تو جاری شد با قلب تو موافق است و خداوند تو را برایم به منزله گوش و چشم، و سر نسبت به بدن، و روح نسبت به جسم قرار داده است.»

از این روایت که از امام شیعه نقل شد ثابت می شود که خداوند به نبی اکرم امر کرده که ابوبکر را مصاحب خود بگرداند و همچنین اخلاص حضرت صدیق ثابت می گردد. نواب محسن الملک بعد از نقل روایت فوق می نویسد:

«نمی دانم که بعد این روایت چگونه بر زبان شیعه این بهتان بدتر از هذیان رفت که ابوبکر صدیق بی اجازه سدّ راه شده و بر راه ایستاده بود زیرا که خود امام حسن عسکری که (نزد شیعه امام یازدهم و مثل رسول معصوم و مفترض الطاعة است) تصدیق این واقعه می کند که پیغمبر خدا بحکم الهی و وحی سماوی ابوبکر را همراه خود گرفته بود. درین روایت آنچه مکالمه رسول با صدیق منقول است درین مکالمه سخن طرفین را اگر به نظر تدبیر آورده شود ظاهر می شود که حضرت صدیق را با حضرت رسول چه عشق و محبتی بود و رسول هم با او چه قدر محبت می داشت که او را به سمع و بصر و دل و جان خود تشبیه داد، باید دانست که آنگاه که مولانا حیدرعلی رحمه الله تعالی این روایت را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام به در آورد و نزد سبحان علی خان^۱

۱- از متکلمین شیعه

فرستاد، سبحان علی خان بدیدن این روایت حواسش باخته شد و چگونه چنین نشود که از قول امام، معیت حضرت صدیق در سفر هجرت بوحی الهی و تشبیه کردن پیغمبر او را به سمع و بصر ثابت گردید و بعد ثبوت این امر، در بطلان مذهب امامیه راهی نماند. سبحان علی بعد از دیدن این روایت، نامه به بردار دینی خود مولوی نورالدین که قره العین شهید ثالث ایشان (یعنی قاضی نورالله شوستری) بود نوشته و آن نامه بلفظ در کتاب رساله المکاتیب فی رویة الثعالب والغرایب، مطبوعه سنه ۱۲۶۸ هـ صفحه ۱۸۹ منقول است، این نامه قابل دید و لائق شنید است که اقتباس آن بلفظه درینجا می‌آریم: «لیکن اشکال همین است که ناصبی (یعنی مولانا حیدر علی) احادیث طریقه امامیه را التقاط (= نقل) کرده بالفعل پنج جزو از کتاب ابرام بصارة العین یا چه نام دارد فرستاد در آن حدیث مربوط از تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قصه‌ی هجرت در مدح ابوبکر نقل کرده پس اگر تالیفش و تالیف بنده بدست کسی از متمذهیین بمذهب غیر اسلام افتد و حسرتاه و واسفاه یعنی معاذ الله حکم به تعارض و تساقط کند. مدبر عالم جلت قدرته زمان ظهور صاحب الامر و الزمان زود برساند تا این اختلاف از میان برخیزد».

الغرض، سبحان علی خان هزار و ویلاه و واسرتاه کند و چندان که خواهد دعای ظهور صاحب الامر نماید چرا که نمی‌تواند تکذیب امام حسن عسکری بکند. ای برادران، اندکی تامل کنید که امام فرمود که ابوبکر با اجازه سدّ راه شده ایستاد درین صورت ما چه کنیم تصدیق قول امام کنیم یا سخن شوستری را بپذیریم که حقیقت حال این است که قاضی شوستری بظاهر ادعای محبت ائمه می‌کند لیکن بیاطن تکذیب ائمه می‌نماید و در پرده‌ی تشیع قدح اسلام می‌کند.... انتهی»^۱

۱- به نقل از کتاب «باقیات الصالحات» نوشته نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان که از شیعیان هدایت شیعه به مذهب اهل سنت است.

تا به اینجا قول ۹ نفر از علمای شیعه به علاوه قول یک امامشان را نقل کردیم که بنا بر این اقوال؛ خداوند رسول خدا را امر نموده که ابوبکر را مصاحب خود بگرداند و پیامبر اکرم نیز به وقت هجرت به خانه ابوبکر آمده و به اتفاق به سوی غار حرکت کرده‌اند.

اما خوب است که بدانید، دسته‌ای از اقوال و روایات شیعی نیز وجود دارد که به شکلی دیگر ثابت می‌کند که پیامبر اکرم حضرت ابوبکر را به عنوان همسفر انتخاب کرده است، منتهی شروع سفر را از خانه ابوبکر منکر می‌شوند؛ قول یکی از آنان را بخوانید:

سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد: «وَأَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُدَى بَنِي أَبِي هَالَةَ وَهُوَ رَيْبُ رَسُولِ اللَّهِ أُمِّ خَدِيجَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقْعِدَا لَهُ بِمَكَانٍ ذَكَرَهُ لَهَا فِي طَرِيقِهِ إِلَى الْغَارِ وَ لَبِثَ مَعَ عَلِيِّ يَوْصِيهِ وَ يَأْمُرُهُ بِالصَّبْرِ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ ثُمَّ خَرَجَ فِي فَحْمَةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ... وَ مَضَى حَتَّى أَتَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُنْدَ فَهَضَمَا مَعَهُ حَتَّى وَصَلُوا الْغَارَ وَ هُوَ غَارُ ثَوْرٍ جَبَلٍ بِأَسْفَلِ مَكَّةَ سَمِيَّ بِاسْمِ ثَوْرٍ بَنِ عَبْدِ مَنَاةَ بَنِ آدَا بْنِ طَابِخَةَ لِأَنَّهُ وَلَدَ عِنْدَهُ فَقِيلَ جَبَلُ ثَوْرٍ وَ يَسْمَى أَيْضًا طَحْلًا فَدَخَلَا الْغَارَ وَ رَجَعَا إِلَى مَكَّةَ لَمَّا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

یعنی: «رسول خدا (ص) به ابو بکر و هند بن ابی هاله، فرزند خدیجه ام المؤمنین، فرمود که در جایی در راه غار ثور منتظر او بمانند و خود با علی ماند و او را به صبر و شکیب سفارش کرد تا آن که نماز مغرب و عشا را به جای آورد و خود در تاریکی آخر شب از خانه بیرون زد..... پیامبر رهسپار شد تا به ابو بکر و هند بن ابی هاله رسید. آن دو با پیغمبر همراه شدند تا به غار ثور رسیدند. غار ثور کوهی بود در پایین مکه و آن را بدین مناسبت ثور نامیدند که ثور بن عبد مناة بن آدا بن طابخه در کنار این غار به دنیا

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص: ۲۳۷ محسن الامین - بیروت

آمده بود. این غار را همچنين اطلح نيز می خواندند. پیغمبر و ابو بکر وارد غار شدند و هند بنا به دستور پیغمبر به مکه بازگشت.^۱

و در کتاب «ابن شهر آشوب» و «ابن حاتم عاملی» گفته شده که به علاوه ابوبکر و هند، عامر بن فهیره و ابن اریقظ نیز مأمور شدند که در مسیر منتظر بمانند.^۲ طبق این قول که مأخوذ از روایات شیعی است، شخص پیامبر، ابوبکر را به عنوان همسفر انتخاب کرده اند که این نیز خود چون کوهی بر گرده ملای قزلباش سنگینی می کند، طالبان می توانند این روایت را در کتب سیرت و حدیث شیعی بسیاری بیابند.^۳

علمای شیعه: در شب هجرت ابوبکر در خانه پیامبر بوده است!

دسته ای از روایات و اقوال نیز وجود دارند که بنا بر مضمون آنان، شخص پیامبر، ابوبکر را به عنوان همسفر انتخاب کرده و زمانی که مشرکین خانه پیامبر را محاصره کرده اند ابوبکر نیز همراه پیامبر در خانه ایشان حضور داشته و به اتفاق یکدیگر از بین مشرکین گذشته اند!!

ملا فتح الله کاشانی^۱ در ذیل آیه ۳۰ انفال می نویسد: «پس آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را طلبید و فرمود که حق تعالی مرا امر فرموده که از این شهر بیرون روم

۱- سیره معصومان (ترجمه اعیان الشیعه)، ج ۱، ص: ۷۹، مترجم علی حجتی کرمانی - تهران، ط ۲

۲- المناقب، ج ۱، ص: ۱۸۳، ابن شهر آشوب - قم؛ الدر النظیم ص ۱۱۵، ابن حاتم عاملی - قم (البته در این دو کتاب به جای عامر بن فهیره، عبد الله بن فهیره آمده است که اشتباه است و صحیح همان عامر بن فهیره است)

۳- حلیة الأبرار، ج ۱، ص: ۱۴۴، سید هاشم بحرانی - قم؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص: ۶۱؛ کشف الغمة لاریلی، ج ۱، ص: ۴۰۴ - تبریز؛ موسوعة التاريخ الإسلامی، ج ۱، ص: ۷۳۴، محمد هادی یوسفی غروی - قم؛ سیره المصطفی، المتن، ص ۲۵۱ - ۲۵۲، هاشم معروف الحسنی؛ ترجمه سیره المصطفی، ج ۱، ص: ۳۰۰، حمید ترقی جاه؛ تاریخ تحقیقی اسلام (فارسی)، ج ۲، ص: ۱۶۳ و ص ۱۶۴، حسین علی عربی - قم و....

تو امشب بر فراش من بخسب تا اگر قریش تفحص حال من کنند جای من را خالی نه بینند و بر اثر من نیابند پس جامه خود را بر کند و در بر وی پوشانید و او را در مضجع خود بخوابانید و از آنجا با ابو بکر بیرون آمد و گذار او بآن جماعت افتاد بآیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾﴾ [یس: ۸-۹]^۲ اشتغال فرمود و پاره خاک برداشته بر ایشان ریخت و از ایشان درگذشت و بغار رفت...»^۳

سیده نصرت امین اصفهانی می‌نویسد: «جبرئیل بحضرت خبر داد و گفت حق تعالی فرموده تو باید امشب از شهر بیرون روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی ع را طلبید و گفت من مأمورم که امشب از این شهر بیرون روم تو امشب در رختخواب من بخواب و لباس من را در بر کن و از آنجا با ابو بکر از میان آن‌ها بیرون رفت و چشمش بجماعت افتاد و آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا﴾ تا آخر را قرائت نمود و مستی خاک بصورت آن‌ها پاشید.»^۴

حسین علی عربی می‌نویسد: «قمی در تفسیر خود می‌نویسد: وقتی نزدیکی‌های صبح، گروه قریش به اتاق پیامبر آمده و به سوی جای خواب آن حضرت رفتند، ناگهان علی علیه السلام از جای خود برخاست و گفت: چه کار دارید؟ گفتند:

۱- قبلاً از او نقل کردیم که ذیل آیه ۴۰ توبه گفته بود پیامبر به خانه ابوبکر رفته و از آنجا به سوی غار رفته‌اند!

۲- یعنی: «ما در گردن‌های آنان تا چانه‌هایشان غل‌هایی نهاده‌ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند* و [ما] فراروی آن‌ها سدی و پشت‌سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر

[چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم در نتیجه نمی‌توانند ببینند» (یس: ۸-۹)

۳- تفسیر منهج الصادقین (فارسی)، ج ۴، ص: ۱۹۳، فتح الله کاشانی

۴- تفسیر مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۵، ص: ۳۷۹ - سیده نصرت امین - تهران

محمد کجاست؟ گفت: مگر او را به من سپرده بودید؟ مگر نگفته بودید که می‌خواهید او را از شهر خود اخراج کنید؟! او با پای خود از شهر شما خارج شده است. آن‌ها متوجه ابو لهب شدند و او را کتک زدند و گفتند: از سر شب تا به حال ما را فریب می‌دادی. در میان آن‌ها مردی بود که به وی «ابو کرز» می‌گفتند و رد پای افراد را شناسایی می‌کرد. به او گفتند:

ای ابو کرز عجله کن! او جلوی اتاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آمد و گفت: این، جای پای محمد صلی الله علیه و اله است و به خدا قسم که عین جای پای در مقام ابراهیم است. این هم جای پای پسر ابی قحافه یا پدرش می‌باشد.

جای پاها را ردیابی کردند تا به جلوی غار رسیدند، سپس گفت: از این جا عبور نکرده‌اند یا این است که به آسمان عروج کرده‌اند و یا در زمین فرو رفته‌اند!.^۱

طبق این اقوال که از علمای شیعه نقل کردیم، اینگونه استفاده می‌شود که ابوبکر همراه نبی اکرم در خانه ایشان بوده و همراه ایشان از بین مشرکین حرکت کرده و ابا کریز که رد شناس بوده، رد پیامبر و ابوبکر، هر دو را مقابل حجره رسول خدا مشاهده کرده است! که این خود می‌تواند موید سخن فتح الله کاشانی و سیده نصرت امین باشد!

البته عقیده اهل سنت و روایات مورد قبول ما مشخص است و تا به حال نگفته‌ایم که ابوبکر نیز در خانه پیامبر همراه ایشان بوده و سفر از آنجا شروع شده اما این چیز است که علمای شیعه نوشته‌اند و طرف بحث ما نیز شیعیان هستند، پس باید قول علمای خود را

۱- تاریخ تحقیقی اسلام، ج ۲، ص: ۱۶۷، حسین علی عربی - قم؛ وی در پاورقی این متن را ارجاع می‌دهد به: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۶ و طبرسی آن را در اعلام الوری، ص ۶۱-۶۳ و قطب راوندی آن را در قصص الانبیاء، ص ۳۳۵-۳۳۷ و در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴ حدیث ۲۳۱ نقل کرده و آن مرد را «ابا کریز» نام برده است؛ در اعلام الوری این عبارت آمده است: «فَقَالُوا لَهُ يَا أَبَا كُرْزٍ الْيَوْمَ الْيَوْمَ فَمَا زَالَ يَقْفُو أَثَرَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى وَقَفَ بِهِمْ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ فَقَالَ هَذِهِ قَدَمُ مُحَمَّدٍ هِيَ وَاللَّهِ أُخْتُ الْقَدَمِ الَّتِي فِي الْمَقَامِ وَهَذِهِ قَدَمُ أَبِي قُحَافَةَ أَوْ ابْنِهِ»

قبول کنند یا فکر چاره‌ای برای این سخنان که مخالف انکارهای قزوینی و هم تیمی‌های ایشان است، بکنند.

مشکلات حل نشدنی در تئوری شیعه

اگر ادعای شیعه را قبول کنیم و بپذیریم که پیامبر اکرم، ابوبکر را که به دنبال پیامبر راه افتاده بود، جبراً همراه خود برد؛ مشکلاتی پیش می‌آید که حل شدنی نخواهند بود. اگر پیامبر خود نمی‌خواست که ابوبکر همراه او بیاید و این همراهی اتفاقی بوده و ابوبکر خود را به پیامبر تحمیل کرده، چطور است که هم پسر ابوبکر (عبد الله) و هم غلام آزاد شده ابوبکر (عامر بن فهیره) که گوسفندان وی را می‌چرانند، در این سفر نقش داشته‌اند و محل اختفای آن حضرت و یار غارش را می‌دانسته‌اند؟ مگر می‌شود ابوبکر نداند پیامبر به کجا می‌خواهد برود و برای اینکه بفهمد، پیامبر را تعقیب کند تا به او برسد و از وقتی که به پیامبر رسید با او همراه شد تا داخل غار شدند و در این مدت هیچ فرصتی نداشته که برگردد و عبد الله و عامر بن فهیره، را با خبر کند ولی به نحوی آنان با خبر بودند؟ حداقل در مورد با خبر بودن «عامر بن فهیره» قزوینی نیز با ما همصدا است؛ حال بفرمایید که آنان از کجا فهمیدند و چگونه با خبر شدند؟؟

جواب واضح است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مدتی قبل از هجرت ابوبکر را در جریان قرار داده و از او خواسته تا لوازم سفر را فراهم کند و یا اینکه با همدیگر در این باره مشورت کرده و هم فکری نموده‌اند و در نهایت ابوبکر مأمور می‌شود که پسرش عبد الله را امر کند به خبر رسانی و عامر بن فهیره را امر کند به آذوقه رسانی و همچنین محو کردن رد پاها.

بنا بر نقل تمامی تواریخ (که قبلاً به آن اشاره کردیم) پیامبر اکرم زمانی که از غار ثور حرکت کردند عامر بن فهیره و ابن اریقظ نیز همراه ایشان بود و زمانی که به خانه ام معبد داخل شدند، عامر و ابن اریقظ نیز همراه ایشان بودند؛ پس چنانکه گفتیم، ابوبکر توسط

خود نبی اکرم از قبل از هجرت و مسیر آن خبردار شده بود و گرنه با خبر شدن عامر بن فهیره و عبد الله بن ابی بکر به هیچ وجه توجیه نشدنی است.

آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی می نویسد:

«نیمه ی شب سوّم «عبدالله بن اریقط» دو شتر به در غار آورد و «عامر بن فهیره» هم طبق قرار قبلی در آنجا حاضر شد. «پیغمبر اکرم» صلی الله علیه و آله و «ابوبکر» بر یک شتر ردیف یکدیگر سوار شدند و «عبدالله» و «عامر» بر شتر دیگر و از راه سواحل بسوی مدینه حرکت کردند.»^۱

شاید شیعه بگوید: عامر فقط در سفر همراه بوده و نقش دیگری از قبیل آوردن گوسفندان به نزدیک غار و محو کردن رد پا و... نداشته است، جواب می گوئیم: با وجود این همه روایت و اعتراف علمای شیعه، برای اینکه دل شما نشکند، فعلاً تسلیم حرف شما می شویم، و در عوض می پرسیم: همسفر شدن عامر بن فهیره چه نفعی و چه حکمتی داشت؟ پیامبر که ابوبکر را به اجبار همراه خود برد و از این می ترسید که اگر او را در مکه رها کند او جای پیامبر را لو می دهد، حال دیگر چه لزومی داشت که عامر بن فهیره را نیز همراه خود ببرند؟ اصلاً چه کسی به عامر بن فهیره خبر داد و از محل اختفا آگاه کرد؟ احتمالاً خواهید گفت: ابن اریقط چنین کرد! اما می گوئیم، چگونه پیامبر توانست این ریسک را بکند و چگونه این احتمال را نداد که عامر بن فهیره ممکن است به طمع به دست آوردن جایزه قریش آنها را لو دهد؟

سخن ما، کاملاً واضح و قابل قبول است، برعکس سخن شیعه که سراسر تناقض و نامعقول و پیچیده است و باید هزاران احتمال بدهیم تا بتوانیم داستان آنان را بپذیریم! ما می گوئیم: پیامبر اکرم ابوبکر را می شناخت و به او اعتماد داشت و فرزند ابوبکر و همچنین غلام آزاد شده ابوبکر، هر دو از مسلمانان مخلص بودند به همین دلیل آن دو هر

۱- رسول اکرم ص ۷۰-آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی

کدام مأمور انجام وظیفه ای خاص شدند و این سخن واضح است و پیچیده نیست، معقول است و نا معقول نیست!

در این محل، تمام شبهات قزوینی دربارهٔ روایت مورد بحث ملغی شده و ثابت گردید که ابوبکر همراه پیامبر از خانهٔ ابوبکر خارج شده و هجرت کرده‌اند و شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم خودشان ابوبکر را به عنوان همراه و یار و مصاحب انتخاب کرده‌اند، به عنوان حسن ختام این بحث، سخنی را از یکی از علمای شیعه نقل می‌کنیم که می‌گوید: «انتخاب ابوبکر به عنوان همسفر به فرمان خدا بوده است.»

این عالم «شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی» است که کتابی نوشته در رد اهل سنت و شیوهٔ او در این کتاب چنین است که ابتدا شبهه را عیناً نقل می‌کند و سپس جواب می‌دهد، در مورد بحث مربوطه نیز همینکار را کرده و نوشته:

«آنکه گفته^۱ است: «و گویند^۲: بو بکر را بدان (خاطر) بغار برد که از شرّ او ایمن نبود، و بو بکر با وی میشد نشان می‌کرد و ریشه دستار می‌انداخت، و بروایتی جاورس^۳) میریخت تا مشرکان بر اثر آن بروند، و بروز بدر که رسول او را با خود در عریش برده بود او را بدست نگاه می‌داشت تا نگریزد، و ازین گونه بهتان‌ها بر وی نهند».

(عبدالجلیل قزوینی در جواب می‌گوید: «اما جواب این کلمات آنست که این معنی نه مذهب علماء شیعت است و او باش و عوام گویند بر طریق مزاح، و بر زعم مصنف اگر رسول علیه السلام شب غار از بو بکر می‌ترسید از عمر و عثمان هم می‌ترسید پس بایست که هر سه را با خود برده بودی و آخر بو بکر غیب‌دان نبود، و یا چنانکه پنهان

۱- منظور او، شیخ اهل سنت است، که عبدالجلیل قزوینی کتابش را در رد او نوشته!

۲- یعنی، شیعیان گویند.

۳- جاورس = ارزن

دگران می‌رفت خود پنهان بو بکر برفتی، و رفتن محمد و بردن بو بکر بی فرمان خدای تعالی نبود تا این شبهت زایل باشد...»^۱

از این متن چند نکته فهمیدیم:

۱- «اینکه بگویند پیامبر از ترس ابوبکر او را به همراه خود برد، سخنی پوچ است بلکه سخن او باش و عوام شیعه است و علمای شیعه از آن بری هستند» قبل از این گمان می‌کردیم، عوام شیعه از علمای شیعه و از مراجع، تقلید می‌کنند اما الان به چشم می‌بینیم که علمای شیعه از او باش و عوام تقلید می‌کنند! و سخنی که در نظر شیخ قزوینی رازی، سخن او باش و عوام بوده، الان سخن ابو مهدی قزوینی قرار گرفته!!!

۲- دلیلی کاملاً عاقلانه بر علیه قزوینی آورده و گفته: «پیامبر خیلی راحت می‌توانست سفر خود را از ابوبکر هم مخفی کند و طوری برود که ابوبکر هم او را نبیند و ابوبکر هم غیب نمی‌دانست که بتواند مسیر پیامبر را پیدا کند» مگر می‌شود ده‌ها نفر در کمین پیامبر نشسته باشند و پیامبر از میان آنان خارج شود و هیچ کس متوجه نشود ولی ابوبکر بفهمد و به دنبال او بیاید و به او برسد؟!

۳- اینکه همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به فرمان خدا بوده است.

ایراد بر همراه منتخب پیامبر، ایراد بر شخص رسول خداست!

بله!! آخوند شیعه چون میدانند که اگر بگویند، پیامبر به ابوبکر گفت: «در این سفر همراه من باش» سپس به همراهی ابوبکر خرده بگیرد، به نوعی بر نبی اکرم خرده گرفته،

۱- بعض مطالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (النقض) (فارسی) متن: ص ۲۴۶، شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی (قرن ۶) - تهران؛ این کتاب در رد کتاب «بعض فضائح الروافض» نوشته شده است؛ برای شناخت عبدالجلیل قزوینی به «مقدمه‌النقض و تعلیقات آن از میر جلال الدین محدث و همچنین به مقاله جناب «علی دوانی» با عنوان «مفاخر مکتب اسلام، قرن هشتم هجری، عبد الجلیل قزوینی» که در مجله مکتب اسلام - شماره ۱۶، اردیبهشت ۱۳۳۹، نشر داده شده؛ مراجعه کنید.

پس می‌گوید ابوبکر زورکی و با حيله و ترفند خود را همراه نبی کرد! از آن طرف قرآن به ما خبر می‌دهد که منافقان از جنگ گریزان بودند و به وقت نبرد پای سست می‌کردند و مثل جنگ بدر عقب می‌نشستند و شکی در آن نیست که هجرت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم نیز نوعی نبرد نابرابر بود که اگر یاری خدا نبود آنان کشته می‌شدند!

حال جای تأمل است که چرا، ابوبکر، که آخوند شیعی او را منافق و حتی کافر می‌داند خود به زور و با حيله! در این نبرد داخل شد و خود را در این سفر بر پیامبر تحمیل کرد!!؟ مگر در این سفر خیرات می‌دادند یا در بین راه شربت و شیرینی صلواتی پخش می‌کردند؟؟؟!

در طول تاریخ، هر گاه شهری سقوط کرده یا پادشاهی فرار کرده یا خواسته موقتاً به صورت مخفیانه از مقر حکومتیش خارج شود، بهترین یاران و معتمدترین آنان را با خود برده است.

و ایضاً تاریخ شاهد است که در مواقع خطر، حتی دوستان نزدیک شخص نیز وی را ترک می‌کنند، همانطور که برادر حضرت علی (عقیل) در جریان جنگ صفین او را تنها گذاشت و به معاویه پیوست؛ همچنین دو فرزند عبدالله بن زبیر او را ترک کرده و به حجاج پیوستند، ولی در هیچ جای تاریخ سراغ نداریم که، دشمنان شاه (به زعم شیعه ابوبکر دشمن نبی بود) به موقع خطر او را یاری کنند، و به زور با او همراه شوند و خود را در معرض خطر قرار دهند!

ولی می‌بینیم که ابوبکر صدیق در آن شرایط سخت، پیامبر اکرم را تنها نگذاشت بلکه به خاطر همراه شدن با وی خوشحال بود و اشک شوق می‌ریخت و می‌فرمود: «اگر تا آخر عمرم به خاطر تو ای رسول خدا، به شدیدترین مصائب دچار شوم برایم محبوبتر از آن است که حاکم تمام بلاد کفر باشم، و آیا من و فرزند و مالم غیر از انیم که فدای تو شویم یا رسول الله؟؟»

واقعاً که اگر به جای عقل، تعصب و به جای انصاف، کینه بر ذهن حاکم شود، هر پرت و پلائی حق جلوه می‌کند!

در عجبم که چرا توجه نمی‌کنند که؛ ابو جهل بعد از اینکه فهمید رو دست خورده‌اند.. ابتدای کار به خانه ابوبکر صدیق رفت و اسماء دختر ابوبکر را کتک زد، آیا فکر کرده‌اند که چرا اولین خانه‌ای که به آنجا سر زدند، آنجا بود؟

بعد از اینکه ثابت کردیم یار غار حضرت ابوبکر صدیق بوده و همچنین ثابت کردیم که این همراهی به خواست و به انتخاب نبی اکرم بوده و بنا بر گفته «عبد الجلیل قزوینی»، خداوند نبی اکرم را مأمور کرده که ابوبکر را در سفر همراه خود ببرد؛ به صورت مستقیم ثابت کرده‌ایم که ابوبکر صدیق بهترین یار و مخلصترین آنان نسبت به پیامبر بوده است و پیامبر اکرم، نهایت اعتماد را به ایشان داشته‌اند که وی را از قضایای این سفر با خبر کرده و ایشان را امین خود قرار داده و در این سفر خطیر ایشان را قرین خود گردانده و زحمت این سفر را با آن یار، تقسیم کرده‌اند و به قول امام فخر رازی: «أنه (ص) كان قاطعاً بأن باطنه كظاهرة» یعنی: «نبی اکرم صلی الله علیه وسلم میدانسته که باطن و ظاهر ابوبکر یکی است.»

ای شیعه تو باید در سفرهای مهم و خطرناک زندگیت، دشمنت را با خود همراه کنی!

ما در قرآن، در مورد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱] یعنی: «حقیقتاً رسول خدا الگویی خوبی است برای آنان که امید به خدا و جهان بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»

این اسوه حسنه ما در زندگیش، سفر خطرناکی از مکه به مدینه داشته، ما به عنوان یک مقتدی می‌خواهیم از این اسوه و الگو یاد بگیریم که اگر در شرایط مشابهی قرار گرفتیم چه کنیم! حال ابتدا باید بدانیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این صحنه چه کردند تا بتوانیم در آن مورد به ایشان اقتدا کنیم؛ شیعه می‌گوید:

«پیامبر در این سفر تنها یک نفر را همراه خود برد، آن هم شخصی که در باطن منافق است و در اصل دشمن خدا و رسول و کافر به دین اسلام است» حال ما اگر بخواهیم این تعاریف را از شیعه قبول کنیم و با توجه به آیه قرآن بخواهیم به شیوه پیامبر اکرم که اسوه حسنه ماست، عمل کنیم، باید در شرایط سخت دشمنانمان را با خود همراه کنیم، چرا که اسوه ما چنین کرده است!! و ای شیعه تو هم باید به تبعیت از اسوه خود، هر گاه مجبور به سفر شدی و این سفر خطرناک و مهم بود، باید که بدترین دشمن خود را با خود همراه کنی و گر نه مقتدی خوبی نخواهی بود!

اما ما اهل سنت این ماجرا را به شکل دیگری باور داریم و می‌گوییم:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این سفر تا غار ثور تنها یک نفر را همراه خود بردند، آن هم شخصی که جان نثار رسول خدا بود و حاضر بود جان خود را به خاطر رسول خدا بدهد و مخلصترین یار آن حضرت بود» حال شخص مقتدی با توجه به این تعاریف و با توجه به آیه قرآن اینگونه برداشت می‌کند که در شرایط سخت و دشوار، باید دوستان و معتمدین و کسانی که واقعاً دلسوز ما هستند و ترجیحاً بهترین یار و معتمدترین و دلسوزترینشان را با خود همراه کنیم و این را هر عاقلی قبول می‌کند و موافق با منطق و حکمت است؛ اما سخن شیعه و تعریف او چطور؟ طبق قول او پیامبر خدا، در سفر خطرناکش، دشمن خود را همراه برده پس ما هم باید چنین کنیم، و واضح است که این سخن خلاف عقل و منطق است و ما به خدا پناه می‌بریم از چنین تهمتی که شیعیان به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می‌زنند.

پیامبران پیشین به وقت سفر چه کسی را با خود همراه می‌کردند؟

بیاید قرآن را بگشاییم و ببینیم که دیگر پیامبران به هنگام هجرت چه کسانی را همراه خود برده‌اند، ببینیم که آیا حضرت موسی علیه السلام، دشمن خود یعنی فرعون را همراه خود برد؟ ببینیم که اگر بخواهیم از سیرت دیگر پیامبران درس بگیریم، می‌توانیم چه درسی کسب کنیم، آیا از سیرت آنان می‌فهمیم که به وقت هجرت باید دشمن را همراه خود برد یا دوست مخلص را؟؟

۱- خداوند در مورد موسی و همراهش یوشع علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتْنِهِ لَآ أَبْرُحَ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ [الكهف: ۶۰ و آیات بعدش] «و [یاد آر] آن زمان را که موسی به شاگردش [یوشع بن نون] گفت: «دست از طلب ندارم تا به مجمع البحرين [جای به هم رسیدن دو دریا] برسم، هر چند سال‌هایی راه سفر بپویم.»

می‌بینیم که موسی علیه السلام شخصی را به عنوان یار و همسفر خود قرار داد که نزدیک‌ترین شخص و مخلص‌ترین یار او بود و بعدها به نبوت برگزیده شد، ولی شیعه به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم تهمت می‌زند که بدترین دشمنش را همراه خود برد!! ابن حزم در این باره سخن زیبایی دارد و می‌فرماید: «حضرت موسی به موقع سفر، یوشع را با خود همراه کرد و یوشع نیز جانشین حضرت موسی علیه السلام شد؛ رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز به موقع هجرت ابوبکر را با خود همراه کرد و ابوبکر جانشین آن حضرت صلی الله علیه وسلم شد!» (نقل به مضمون)

۲- خداوند در مورد همراهی همسر موسی علیه السلام با حضرت موسی، می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [القصص: ۲۹] یعنی: «همین که مدت خدمت موسی پایان پذیرفت به‌راهی عیالش از نزد شعیب بقصد عزیمت بمصر حرکت کرد»

حال فکر کنید که اگر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به سفر خطرناکی می‌رفت و ام المؤمنین عایشه را همراه خود می‌برد، شیعه چه می‌گفت و چه بلوایی به راه می‌انداخت!!

۳- در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهی حضرت لوط علیه السلام با ایشان، می‌فرماید: ﴿وَجَجَّيْنَهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾﴾ [الأنبياء: ۷۱].

یعنی: «و ما ابراهیم را با (برادرزاده‌اش) لوط (از شر نمرودیان) برهانیدیم و به (شام) سرزمینی که مایه برکت جهانیان قرار دادیم آن‌ها را بفرستادیم.»
می‌بینیم که حضرت ابراهیم یا حضرت لوط علیه السلام دشمنان خود را با خود همراه نکردند بلکه آن دو که همراه یکدیگر بودند، هر دو رسول خدا بوده‌اند؛ و همینطور است وضعیت ابوبکر صدیق و همراهی ایشان با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم که یار غار آن حضرت مخلصترین یار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود.

در آیات می‌خوانیم که خداوند خطاب به رسول خود می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ [الأنعام: ۹۰]. یعنی: «پیامبران پیشین را خدا هدایت کرده است پس ای پیامبر به هدایت آنان اقتدا کن» و همچنین، حضرت ابراهیم نیز «اسوة حسنه» معرفی شده‌اند. (ممتحنه: ۴) پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این مورد انبیاء پیشین را الگو قرار داده و بهترین یار خود را همراه خود برده است نه دشمن خود را.

ابوبکر قبل از پیامبر قصد هجرت داشت

قزوینی در ادامه ایرادات خویش، قولی را از فخر رازی نقل می‌کند مبنی بر اینکه وی معتقد است: «همه اصحاب در آن موضع خطرناک رسول خدا را رها کردند ولی ابوبکر قصد هجرت نکرد و نخواست رسول خدا را تنها بگذارد» و آقای قزوینی، این قول فخر رازی را نقد می‌کند و می‌گوید: «ابوبکر قبل از آن قصد هجرت داشته‌اند که به وسیله «ابن دغنه» برگشت داده شده و... الی آخر» که انصافاً از دید ما نیز، این قول فخر رازی از حق بدور است، پس لازم به بررسی این مورد نیست، اما دو نکته لازم به ذکر وجود دارد که باید به آن پرداخته شود.

۱- هجرت در راه خدا فی نفسه ممدوح و فضیلتی بزرگ است و مهاجرین در قرآن به کرات مدح شده‌اند و ابوبکر صدیق نیز یکی از مهاجرین است و او نیز شامل این فضل و بزرگی می‌باشد و جالب است که خود قزوینی نیز معترف است که ابوبکر صدیق از ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ﴾ است.

۲- ابوبکر صدیق بعد از اینکه از هجرت منصرف شده و به مدینه برگشتند، باز هم قصد اجرای فرمان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را داشتند، یعنی می‌خواستند به سوی یشرب هجرت کنند ولی، نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ایشان را از این امر منع نموده و فرمودند: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤَدَّنَ لِي»^۱ یعنی: «منتظر باش؛ که من نیز امیدوارم به من اذن داده شود!» و حضرت صدیق در جواب فرمودند: «وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَصْحَبَهُ»^۲ یعنی: «پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی هست؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر - رضی الله عنه - بخاطر اینکه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود.» و این از حقایق تاریخ است که بعضی از مؤرخین شیعه نیز به آن اشاره داشته‌اند، چنانکه سید هاشم معروف الحسنی می‌نویسد:

«و لما لم يبق في مكة الا نفر يسير من المستضعفين و معهم النبي (ص) و علي و ابو بكر بن أبي قحافة، و كان ابو بكر كلما أراد ان يخرج يشير عليه النبي (ص) بالبقاء كما في كتب السيرة و التاريخ»^۳

۱- صحیح البخاری، «باب هجرة النبي و اصحابه» ج ۵ ص ۵۸ رقم ۳۹۰۵

۲- صحیح البخاری، «باب هجرة النبي و اصحابه» ج ۵ ص ۵۸ رقم ۳۹۰۵

۳- سيرة المصطفى نظرة جديدة، المتن، ص: ۲۴۷، هاشم معروف الحسنی - بیروت

یعنی: «و در مکه جز چند تن اندک از مستضعفان کسی باقی نماند. پیامبر (ص) و علی (ع) و ابو بکر بن ابی قحافه نیز با آنان بودند. آنچنان که در کتاب‌های سیره و تاریخ آمده است هرگاه ابو بکر می‌خواست به مدینه برود پیامبر به او دستور ماندن می‌داد.»^۱

و لسان‌الملک سپهر نیز حدیث صحیح بخاری را تأییداً نقل کرده و می‌نویسد: «بالجمله در صحیح بخاری مسطور است که: ابو بکر در حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که: گمان دارم سوی مدینه شوم. آن حضرت فرمود: به جای باش، امید است که من نیز بدانجانب شوم.»^۲

و این خود تائیدی بر عرایض قبلی ماست که گفتیم: حضرت صدیق به خواست نبی اکرم در این سفر همراه ایشان شده و ابوبکر صدیق منتخب نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بوده‌اند.

۱- ترجمه سیره المصطفی، ج ۱، ص: ۲۹۴، مترجم حمید ترقی جاه-تهران

۲- ناسخ التواریخ (زندگانی پیامبر)، سپهر، ج ۲، ص: ۶۰۲-تهران

پیرامون قید «ثانی اثنین»

قزوینی در گفتار سوم، قید «ثانی اثنین» را بررسی کرده و ابتدا گفته: «ثانی»، پیامبر اکرم بود و نه ابوبکر و شاهد آورده که گفته‌اند: «قوله: (ثانی اثنین) حال من الضمیر المنصوب فی إذ أخرجہ الذین کفروا..» و این سخن، ادعای قبلی قزوینی را رد می‌کند که گفته بود، ابوبکر در خارج مکه به او ملحق شد ولی طبق سخن جدید وی می‌فهمیم که پیامبر در حالی از مکه خارج شدند که شخصی همراه ایشان بوده است. اما از این تناقض گویی‌های قزوینی که بگذریم، باید بگوییم: سخن وی صحیح است و در این آیه مراد از «ثانی اثنین» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است و این از واضحات است که متاسفانه بعضی مفسرین شیعه^۱ و سنی به اشتباه ابوبکر صدیق را ثانی می‌دانند و البته بعضی از مفسرین ابوبکر را نه در این آیه بلکه در کل زندگی و در ارج و مقام وی در اسلام «ثانی پیامبر» می‌دانند که البته صحت این گفته برای ما واضحتراً از روشنی روز است.

قزوینی در ادامه گفته: «اگر فرضاً قبول کنیم که ابوبکر ثانی اثنین است، باز هم این قید فضیلتی را به اثبات نمی‌رساند و این صرفاً ذکر عدد است.» و ما نیز می‌گوییم: واضح است که «ثانی اثنین» شخص شخیص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است، پس چرا بر یک فرض محال، از خود فضیلت اضافی بتراشیم؟؟ البته اینکه می‌گوییم، ثانی اثنین ابوبکر صدیق نیست بلکه مراد حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است، به آن معنی نیست که در این قید فضیلتی برای سیدنا ابوبکر نیست، خیر!! بلکه فضیلتی بس بزرگ است.

۱- مثلاً آیه الله سید عبد الحسین طیب می‌نویسد: «اما وجه اول- ثانی پیغمبر در غار بود نه در فضائل نبی صلی الله علیه و آله و سلم..» (أطیب البیان فی تفسیر القرآن (فارسی)، ج ۶، ص: ۲۲۲-۲۲۳ _تهران، ط ۲)

چرا ابوبکر «اولی» و پیامبر اکرم «ثانی» معرفی شده‌اند؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه به وقت شمردن فضایل وارده در این آیه می‌فرماید: «خدای تعالی ابوبکر را نفر اول شمرده که رسول خدا را دومی او قرار داده و این مدح کاملی است.» در کتب تفسیر و تاریخ و دیگر کتب، بسیار تفحص کردم ولی هیچ کدام نگفته بودند که دلیل اینکه در این آیه، ابوبکر اولی و پیامبر دومی خوانده شده، چیست؟! فقط یک احتمال را مطرح کرده‌اند و آن احتمال را یکی از مفسران شیعه اظهار کرده است.

آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی نوشته است: «ثَانِي اثْنَيْنِ» حال من ذلك المنصور المهجر المهجور (صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحبه هنا و هو الأول عله لأن أبا بكر دخل الغار قبله إذ كان في موقف حراسته، بمراس دائب هو بطبيعة حاله يقدمه في موقف الغار، ليفتش داخل الغار و ليدافع عنه هجمة، و ينظر له إلى أية بادرة ظاهرة على باب الغار، أم لأمر آخر^۱

یعنی: «ثانی اثنین» ضمیر به آنکه مورد نصرت قرار گرفته و مجبور به هجرت شده یعنی پیامبر صلی الله علیه و سلم بر میگردد و بر صاحب وی، و صاحب او اول است، علت اینکه ابوبکر نفر اول است (و پیامبر نفر دوم) آن است که ابوبکر قبل از اینکه پیامبر داخل غار شود وارد شد، زمانی که در موقف حراست از نبی اکرم بود، در این امر تلاش و کوشش می‌کرد و به طبع باید قبل از پیامبر وارد غار می‌شد، برای بررسی داخل غار و دفع نمودن گزندگان...»

همچنین دیگر مفسرین شیعه این قسمت از سفر را نقل کرده و چیزی بر آن اضافه نکرده‌اند، چنانکه سید عبدالرحمت بلاغی شیعی در تفسیر بلاغی خود مینویسد: «در تفسیر روح البیان و تفسیر پادشاهی افغانستان به اقتباس می‌نویسد: نخست ابوبکر به غار رفت

۱- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۳، ص: ۸۱-۸۲، محمد صادقی تهرانی - قم، ط ۲

و سوراخها را با پارچه جامه‌ها بست که از گزند گزندگان در امان باشد، مگر یک سوراخ باقی ماند، آنگاه پا بر روی آن گذاشت و حضرت را به درون خواند و گفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بر زانوی ابوبکر گزارد و آرام وارد شد، اما ماری پای ابوبکر را گزیده ابوبکر نجیبید مبادا آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله را بهم زند چون حضرت چشم باز کرد و آگاه شد، از رطوبت دهان مبارکش بر محمل گزیدگی نثار کرد، فی الحال درد بر طرف و شفا حاصل شد.^۱

همچنین زین العابدین رهنما می‌نویسد: «ابو بکر گفت: یا رسول الله دستوری ده تا من از پیش در شوم در رفت، در آنجا سوراخ‌ها دید ترسید که نباید مخنده‌یی^۲ بیرون آید، ردا از دوش برگرفت و پاره پاره می‌کرد و در سوراخ‌ها می‌آکند تا ردا برسید دو سوراخ عظیم بماند دو پای خویش را در آن نهاد.

آنگاه رسول را گفت: در آن درآی. رسول نخست درخت «ثمامه» را بخواند بدر غار آمد آنجا بیستاد، و عنکبوت بیامد و بر در آن غار بتنید و فاخته بیامد آنجا آشیانه نهاد و بر آن نشست تا کافران بجای نیارند که کسی در آن غار رفته. چون رسول در آن غار شد ماری برآمد از آن سوراخ، پاشنه ابو بکر بگزید، درد آن بتن او درآمد.

رسول نگاه کرد رنگ او متغیر دید گفت: یا ابا بکر. تو را چه بود؟ ابو بکر نگفت، که نباید دل رسول رنجور شود. رسول خود بجای آورد. آب دهان خویش بر خاک افگند و بانگشت بمالید. گفت: «باسم إلهنا، بریقة بعضنا، بتربة أرضنا، یشفی سقیمنا» و آن را بر پاشنه ابو بکر مالید. در حال از آن درد و الم زهر شفا یافت.^۳

و شاعر شیرین سخن می‌سراید:

۱- حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر یا «تفسیر بلاغی» (فارسی) ج ۳ ص ۹۹ - ۱۰۰، سید عبدالحجت بلاغی

— قم، ط ۱

۲- (مخنده) بر وزن رونده یعنی: جنبنده و خزنده.

۳- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۲، ص: ۷۱، زین العابدین رهنما — تهران

«او که در نزد نبی شد یار غار
در سد ابواب مستثنی بُود
و سعدی علیه الرحمه می‌سراید:

«تریاق^۲ در دهان رسول آفریده حق
ای یار غار، سید و صدیق نامور
مردان قدم به صحبت یاران نهاده‌اند
و این نیز خود یکی دیگر از فضایل حضرت صدیق رضی الله عنه را به اثبات
می‌رساند که مار او را می‌گزد ولی او به خاطر اینکه نمی‌خواهد آرامش رسول خدا را بر
هم زند، درد را تحمل می‌کند.

اما بر گردیم به اصل مطلب، سخن از این بود که بفهمیم چرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در این آیه، دومی و ابوبکر صدیق اولی معرفی شده‌اند؟! در این مورد تنها یک
نظر وجود داشت آن هم اینکه، چون ابوبکر صدیق ابتدا وارد غار شده، به همین خاطر او
نفر اول معرفی شده اما این نمی‌تواند صحیح باشد، چرا که «ثانی‌اتنین» مربوط به وقت
خروج است و نه مربوط به زمان حضور در غار! یعنی پیامبر زمانی که می‌خواست از مکه
خارج شود دومین نفر از دو تن بود نه اینکه در غار، نفر دوم از دو تن باشند^۳؛ پس این
نظر که تنها نظر در این باره بود^۴ نمی‌تواند صحیح باشد؛ اما واقعاً چرا؟ چرا خداوند
ابوبکر را اولی و رسول خدا را دومی معرفی کرده است؟ شارع نبی اکرم صلی الله علیه

۱- (مانا) نیروی مستقل مادی و روحانی که در همه جا پراکنده است و در همه شعارها و موجودات و
اشیاء مقدس شرکت دارد (فرهنگ معین)

۲- (تریاق) پادزهر، دارو

۳- یا به قول عده‌ای در هر دو مکان دومین نفر بودند که باز باید جواب را در مکان مقدم، بیابیم.

۴- حداقل من به نظر دیگری بر نخوردم!

وسلم است، مشرکین قصد ترور نبی اکرم را داشتند، تصمیم هجرت از جانب رسول خدا و به امر خداوند بود؛ با این وجود، چرا ابوبکر اولی باشد و پیامبر دومی؟؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه این اول بودن ابوبکر صدیق در این آیه را فضیلتی بزرگ می‌داند! اما توضیحی در این باره نداده‌اند، بعضی از شیعیان نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته‌اند که «اگر این اول بودن ابوبکر برای ابوبکر فضیلتی باشد تنها می‌تواند این فضیلت به اثبات برسد که او از نبی اکرم والاتر است که این کفر است» ولی در ادامه توضیح نداده‌اند که علت اول بودن ابوبکر چیست!

ما با توجه به روایاتی که حول این سفر وارد شده، نظری داریم که ظاهراً به حق نزدیک است.

بدون شک قید «ثانی اثنین» بدون حکمت و تنها به خاطر زیبا شدن آیه نیامده^۱ است، و چنانکه از سیاق آیه می‌فهمیم، ثانی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مربوط به داخل مکه است، به این معنی که ما باید در داخل مکه، دنبال جواب سؤال خود باشیم، حال باید بدانیم که در این سفر چند موقف وجود داشته و این مواقف را بررسی کنیم تا ببینیم آیا چیزی در این مواقف هست که علت ثانی شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را مشخص کند؟ یا خیر!

موقف اول: «نبی اکرم به تنهایی از خانه خودشان خارج شدند^۲ و به سوی خانه ابوبکر حرکت کردند» در این جا جواب سؤال ما نیست چرا که باید شخص دومی هم باشد تا نبی اکرم بتوانند دومین نفر باشند.

۱- چنانکه بعضی این نظر را دارند!

۲- در کتب اهل سنت در تائید ادعای آن دسته از مفسرین شیعه که می‌گویند: «ابوبکر از داخل خانه پیامبر با ایشان همراه بودند» متنی وجود ندارد یا لا اقل من ندیدم.

موقف دوم: «نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به خانه ابوبکر صدیق وارد شده و از در پشتی خانه به همراه ابوبکر، خارج می‌شوند» جواب ما در همین جاست، یعنی تنها گزینه باقیمانده همین است.

در روایات وارده، نیامده که به وقت خروج از در پشتی خانه ابوبکر صدیق، ابتدا نبی اکرم خارج شدند یا ابوبکر؛ ولی چنانکه دیدیم به وقت دخول در غار، ابتدا ابوبکر صدیق داخل شدند، به این منظور که آن محل را از وجود گزنده‌ها پاک کنند، در این محل نیز می‌توان احتمال داد که ابتدا ابوبکر صدیق از خانه خارج شده‌اند، آن هم به این منظور که می‌خواستند، اطراف آن محل را بررسی کنند که مبدا شخصی در آن وقت، در آن اطراف باشد و آن‌ها را ببینند و آن بشود که نباید؛ و بعد از اینکه ابوبکر صدیق مطمئن شدند که کسی در آن اطراف نیست، به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم خبر می‌دهند و نبی اکرم نیز از خانه خارج می‌شوند.

این تنها گزینه باقیمانده برای توضیح قید «ثانی اثنین» است که البته ادعا نمی‌کنیم منظور خداوند از استفاده این قید همان است که ما گفتیم، خیر!! لیکن به نظر ما تنها توجیه موجود که به حق نیز نزدیک است، همان است که گفتیم و اگر دیگران با آن مخالفند، لطف کنند و جواب صحیح را به ما برسانند که ممنونشان خواهیم شد.

ضمناً: دانستیم که ادعای شیعه مبنی بر اینکه ابوبکر صدیق خارج از مکه با پیامبر اکرم همراه شده‌اند، نمی‌تواند صحیح باشد، چرا که متن آیه مستلزم آن است که نبی اکرم از داخل مکه همراه شخصی به سمت غار حرکت کرده‌اند و این معیت باید از داخل مکه صورت گرفته باشد و اگر بخواهیم علت ثانی اثنین شدن نبی اکرم را بدانیم باید قبول کنیم که آن دو از خانه ابوبکر خارج شده‌اند و ابتدا ابوبکر خارج شده و سپس پیامبر اکرم و به همین دلیل ابوبکر اولی معرفی شده و پیامبر دومی، و آیه اشاره بر آن دارد که زمانی که آن دو قصد خروج از مکه نمودند، پیامبر اکرم دومین نفر بود و می‌دانیم که شروع

هجرت از خانه ابوبکر بوده، پس جواب سؤالی که مطرح شد را می‌توانیم تنها در همینجا بیابیم! زیرا بعد از شروع هجرت هیچ موقف دیگری در مکه نداشته‌اند.

پس آنگاه که دانستیم، شروع هجرت از خانه ابوبکر بوده، برتری ابوبکر و منتخب بودن وی را می‌فهمیم و زمانی که دانستیم ایشان به خاطر محافظت از نبی اکرم ابتدا داخل غار شدند، مخلص بودن و جان نثاری ایشان را می‌فهمیم که این دو خود فضیلتی واضح و بارز است.

اما با تأمل درسیاق آیه، متوجه می‌شویم که سخت‌ترین شرایطی که خداوند، پیامبرخود را یاری رسانده است، سفر هجرت است. زیرا ذکر این مورد در زمانی و در مقابل حالتی است که مسلمانان از لحاظ عدّه و غده در بهترین شرایط خود بوده‌اند. (جنگ تبوک)^۱ درحالی که در سفر هجرت فقط دونفر بودند و ابوبکر صدیق یکی از آن دو نفر بود.

مکارم شیرازی می‌نویسد: «(این در حالی بود که او دومین نفر بود) (ثانی اثنین) اشاره به اینکه جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پر خطر نشان می‌دهد و همسفر او ابو بکر بود.»^۲

واقعاً زبان قاصر است و قلم ناتوان است از اینکه حق مطلب را در مورد یار غار ادا کند؛ همین الان چشمان خود را ببندید و آن صحنه را در نظر آرید، آن دو یار را در غار تصور کنید، تنگ و تاریکی غار، دشمنانی که در پی آنان هستند را نیز تصور کنید، اگر چنین کنید فکر کنم قلبتان بر فضیلت یار غار گواهی خواهد داد و خواهید فهمید که این سفر چه پر خطر و آن لحظه چه دهشتناک بوده است، و اینکه ابوبکر صدیق در آن لحظه پر خطر تنها فردی بوده که همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است، از اجل فضایل اوست و آیه گواهی می‌دهد که نبی اکرم در آن لحظه در نهایت تنهایی بوده‌اند و

۱- زمان نزول آیه غار

۲- تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۲۰ - تهران، ط ۱

فقط یک نفر که آن شخص نیز ابوبکر صدیق باشند، همراه ایشان بودند. حال به این توضیح توجه کنید:

تصور کنید، در حال خواندن کتابی در شرح حال زندگی یک رهبر می‌باشید، و در آن کتاب می‌خوانید «تمام مردم علیه وی شوریدند و تصمیم گرفتند او را بکشند و او مجبور به خروج و فرار شد، آن رهبر از شهر خارج شد در حالی که به جز یک نفر، کس دیگری همراه او نبود» تا شما این جملات را خواندید و خواندید که فقط یک نفر در آن شرایط همراه او بود، بلافاصله کنجکاو می‌شوید و به خود می‌گویید: «آن یک نفر که بوده که در آن شرایط او را تنها نگذاشته و همراه او رفته است؟؟ شاید پسرش بوده؟! شاید همسرش؟! شاید پدر یا برادرش؟؟ این‌ها نبودند؟؟ پس که بوده؟؟ دوستش؟! هر که بوده واقعاً شجاع و ترس و در عین حال مخلص و وفادار بوده که در آن شرایط، رهبر را تنها نگذاشته و او را همراهی کرده است! آن هم در صورتی که هیچ اجباری نداشته!»

حال ما در قرآن، داستانی شبیه به داستان فوق را می‌خوانیم و می‌خوانیم که یک رهبر مجبور می‌شود دیار خود را ترک کند و تنها یک نفر همراه ایشان بودند، حال چرا خداوند تعداد را قید کرده؟ که چه را برساند؟ می‌دانیم که قرآن سراسر اعجاز و شگفتی و حکمت است، اما مگر می‌شود این آیه فقط ذکر عدد باشد؟؟ اصلاً ذکر عدد به چه منظور؟ به چه خاطر؟ بله ممکن است شما به موقع بازگویی شرح حالی از یک میهمانی برای اینکه میهمانی را با شکوه جلوه دهید بگویید: در آن مهمانی ۱۰۰۰ نفر شرکت کردند، در این مورد احدی نمی‌گوید، که آن ۱۰۰۰ نفر که‌ها بودند، و چه مخلص و چه وفادار و.... بودند چرا که در آن مهمانی شیرینی تعارف می‌کنند و می‌گویند و می‌بخندند و هر کس ذره‌ای شخصیت اجتماعی داشته باشد، از حاضر شدن در این مجالس خجسته حال می‌شود؛ اما سفر هجرت، عیش و مهانی نبود، سفره پهن نشده بود، میزبانان کت و کراوات پوش با گل و شیرینی از شما استقبال نمی‌کردند؛ خطر بود، تعقیب و گریز بود،

تنهایی بود، مخفی شدن و در غار تنگ و تاریک خوابیدن بود، به همین خاطر است که می‌پرسیم: «آن یک نفر که بوده که رسول خدا را در آن موقعیت تنها نگذاشت؟» حال چون از قید «ثانی اثنین» فهمیدیم که تنها یک نفر در آن موقعیت خطرناک همراه نبی اکرم بوده، فهمیدیم که یار ایشان نیز مخلص و وفادار بوده که ایشان را در آن موقعیت همراهی کرده است.

و البته فضیلت دیگری که در این قید وجود دارد، بسیار زیباست؛ از «احمد مفتی زاده» نقل کرده‌اند که ایشان گفته است:

«اضافه عدد ترتیبی به عدد اصلی دالّ بر تقارب و نزدیکی معدودین از نظر گوینده است، مانند: ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۱، که هم رتبه بودن و مانند هم بودن هر سه رانزد قائلین به تثلیث نشان می‌دهد.

قائل تعبیر، «ثَانِي اثْنَيْنِ» خداوند متعال است. و همین بزرگترین شرف حضرت ابوبکر است که در نزد خداوند، نزدیک و شبیه است به محبوبش، صلی الله علیه وسلم... انتهی» یا چنانکه ام المؤمنین عائشه در روایتی درباره پدر بزرگوارشان می‌فرماید: «وَأَبِي رَابِعُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۲ یعنی: «در ابتدای اسلام، پدرم چهارمین نفر از چهار نفر مسلمان بود» که چون آن ۳ نفر دیگر نیز از مسلمانان مخلص بودند، ام المؤمنین آن سه نفر را با پدرش جمع بستند.

توضیح: ما می‌توانیم زمانی که می‌خواهیم هفت طبقه آسمان را بشماریم، به عنوان مثال بگوییم: طبقه چهارم از هفت طبقه، چون بالاخره آن هفت طبقه از جهات زیادی به هم شباهت دارند؛ اما اگر پنج نفر در جمعی نشسته بودند و از این پنج نفر، چهار نفر دزد و جانی بودند و یک نفر از آنان عالم دین بود، ما هیچگاه آن عالم دین را با آن دزدها و جانیان جمع نمی‌بندیم و هیچگاه نمی‌گوییم: شیخ که دومین نفر از آن پنج تن بود، مگر

۱- اشاره به آیه ۷۳ از سوره مائده

۲- کنز العمال رقم ۳۵۶۳۸

اینکه آن شیخ نیز از جهاتی شبیه آن دزدها باشد، مثلاً شیخی باشد که شکم خود را از خمس که همان دزدی است پر کرده باشد!

فخر رازی چون شیعه را احمق خوانده پس دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد!!

جناب قزوینی، در بخش مربوط به «ثانی اثین» قول «فخر رازی» را نقل کرده که ایشان آخوندان شیعه را احمق خوانده و گفته: «وطعن بعض الحمقى من الروافض فی هذا الوجه» یعنی بعضی از احمقهای رافضی بر این گفته ما ایراد گرفته‌اند... و جناب قزوینی فرصت را غنیمت شمرده و گفته است: «فحاشی به دیگران، دور از ادب و نشانه این است که حتی خود او به استدلالش اعتقاد ندارد؛ زیرا فحاشی به طرف مقابل منطق کسانی است که هیچ منطق و دلیل برای اثبات ادعای خود ندارد.»

اما من واقعاً در عجبم که چرا جناب قزوینی، این همه حواس پرت هستند و من در عجب مانده‌ام که مگر ایشان بعد از نوشتن، نوشته‌های خودشان را مرور نمی‌کنند؟! خود ایشان در چند خط (۷ خط) قبل از اینکه سخن «فخر رازی» را نقل کنند، از شیخ مفید، نقل کرده و نوشته‌اند: «شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه این چنین استدلال می‌کند: «وَأما كونه للنبی صلی الله علیه وآله ثانیاً، فلیس فیهِ أَكْثَرُ مِنَ الْأَخْبَارِ بِالْعَدَدِ فِي الْحَالِ، وَقَدْ یَكُونُ الْمُؤْمِنُ فِي سَفَرِهِ ثَانِي كَافِرًا، أَوْ فَاسِقًا، أَوْ جَاهِلًا، أَوْ صَبِيًّا، أَوْ نَاقِصًا، كَمَا یَكُونُ ثَانِي مُؤْمِنًا وَصَالِحًا وَعَالِمًا وَبَالِغًا وَكَامِلًا، وَهَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ اشْتِبَاهٌ، فَمَنْ ظَنَّ بِهِ فَضْلًا فَلَيْسَ مِنَ الْعُقَلَاءِ.»

یعنی: «اما اینکه خداوند ابوبکر را ثانی پیامبر قرار داده^۱، تنها گزارش از عدد است و چه بسا که مؤمن در مسافرت ثانی کافر یا فاسق، جاهل، کودک و یا ناقص قرار گیرد؛ همان طوری که ممکن است ثانی مؤمن، صالح، عالم، بالغ و یا کامل قرار گیرد، اشتباهی

۱- مفید هم اعتراف مفید که ابوبکر ثانی پیامبر است آن هم منصوب از جانب الله تبارک و تعالی

در این مطلب نیست، پس کسی که فضیلتی از آن استنباط کند، از عقلا شمرده نمی‌شود.^۱

دقت کردید که چقدر حواسشان پرت است؟ شیخ مفید، فخر رازی را از عقلا نمی‌داند، یعنی فخر رازی را نادان می‌داند! حال چطور است که قزوینی بر فخر رازی ایراد می‌گیرند و شیخ مفید را فراموش کرده‌اند؟؟ مگر نمی‌بیند که اگر این گناه است، از همانهاست که در شهر شما هم می‌کنند؟! به قول عرب: «رمتني بدائها وانسلت» = «مرا متهم به عیبی کرد که خود او بدان مبتلا است!»

جناب قزوینی فراموش کرده‌اند که شیعه ورد شبانه روزش لعن و فحش به خیر امه است و آیا این لعن و ناسزا گویی‌های شما دلیل بر بی‌منطق بودن شما و دلیل بر معتقد نبودن به دلایل خودتان است؟ آیا فحاشی‌های «مهدی دانشمند» هم دلیل بر این است که هیچ دلیلی بر ادعای خودش ندارد؟؟ آیا فحاشی یاسر الحبيب نیز چنین است؟؟ آیا فحاشی مجلسی اول و دوم و فحاشی جزائری و فحاشی خمینی به خلفا همه این‌ها دلیل بر این است که هیچ دلیلی بر ادعای خود ندارند؟؟

عبدالجلیل قزوینی رازی شیعی که در رد اهل سنت کتاب نوشته، در مورد جبریه می‌نویسد: «و این مذهب جبر هیچ عالمی فاضلی عابدی عقیف نفسی اختیار نکند مگر مشتی دوغ بازی^۲ «لُتْنَبَان»^۳ «مَنْبَل»^۴ بی‌نماز بربطساز چنگ نواز زرق فروش^۵ «لوطی

۱- الإفصاح فی إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۸۷، شیخ مفید - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ.

۲- دغل بازی (ر.ک: پاورقی کتاب مذکور)

۳- شکم پرست

۴- بیکاره

۵- کنایه از منافق

خَمَّارِ قَمَّارِ تَحْمَلْگُوی «^۱» مروانی صورت، اموی صفت، مَشْتی غلا [م] باره بی نفس خام
نا تمام عام اولئک کالأنعام»^۲

چنانکه خواندیم این عالم شیعی ۳ خط تمام را دشنام گفته، حال ما بگوییم که
«جبریه» بر حق هستند و هر چه در طعن آنان گفته می شود به این معنی است که طعنانین
به عقیده خود معتقد نیستند؟؟

و واقعاً که: «آبکش را ببین که به کفگیر می گوید: تو سه تا سوراخ داری!!»
ناسزا گویی خوب نیست، اما احمق گفتن به احمقها عین «سزا» است و «ناسزا»
نیست!

انس بن مالک دشمن اهل بیت است پس روایت «ما ظنک بائین..» دروغ است!

قزوینی سپس ایراد دیگری را مطرح می کند و آن ایراد است بر حدیث «ما ظنک بائین
الله ثالثهما» وی می گوید راوی این روایت انس بن مالک است و او دشمن حضرت علی
است پس روایت مردود است، بخوانید:

«فخر رازی در ادامه می نویسد:

«دلیل پنجم برای تمسک به این آیه، چیزهای است که در روایات آمده که ابوبکر
زمانی که غمگین شد، رسول خدا به او فرمود: چه خیال می کنی در باره دو نفری که نفر
سوم آنها خداوند است. تردید نیست که این مقام بلند و درجه رفیعی است.»
نقد و بررسی:

اصل روایت: «از ابوبکر نقل شده است که من به رسول خدا در آن زمان که در غار
بودم گفتم: اگر یکی از آنها زیر پاهایش را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت

۱- مراد مهمل گوی است.

۲- نقض (فارسی)، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی (قرن ۶)، متن: ص ۱۸۹ - ۱۹۰ - تهران

فرمود: چه خیال می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آن‌ها خدا است». (بخاری)
بررسی سند روایت:

در سند این روایت انس بن مالک وجود دارد که او از دشمنان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود و در موارد بسیاری عداوت و دشمنی خود را با امیر مؤمنان علیه السلام آشکار کرده است؛ از جمله در قضیه یادآوری حدیث غدیر که امیر مؤمنان علیه السلام از صحابه‌ای که در آن جا حضور داشتند درخواست کرد آن چه را که از زبان رسول خدا شنیده‌اند شهادت دهند، عده‌ای از یاران وفادار رسول خدا برخاستند و شهادت دادند؛ اما انس بن مالک بهانه آورد که من پیر شده‌ام و دچار فراموشی شده‌ام^۱. امیر مؤمنان علیه السلام او را نفرین کرد و به مرض برص مبتلا شد.

کتمان شهادت؛ آن‌هم در مسأله‌ای که سعادت و یا شقاوت مردم بستگی مستقیمی به آن دارد، گناهی بس بزرگ و غیر قابل بخشش است. خداوند کریم در ۱۴۰ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۴۰].

و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند؟!

کسی که در امور دینی کتمان شهادت می‌کند، در حقیقت سه گناه بزرگ با هم انجام داده است: ۱- دین الهی و دستورات خداوند را ضایع کرده؛ ۲- پیروان آن دین و کسانی را که از سخن او متابعت می‌کند گمراه کرده؛ ۳- خود را مستحق عذاب ابدی الهی کرده است. به همین خاطر است که خداوند در این آیه، کتمان کننده شهادت را ظالم‌ترین فرد معرفی می‌کند؛ بنابراین آیا می‌توان به روایت چنین شخصی اعتماد کرد؟
 و در آیه ۲۲۸ همین سوره می‌فرماید:

۱- جاعل این روایت یادش رفته بود که انس بن مالک ۱۳ سال از حضرت علی کوچکتر بوده است و او از کم سترین اصحاب بود که ماجرای غدیر را نقل کرده است!

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ رِءَاثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۳﴾﴾

[البقرة: ۲۸۳].

و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می‌دهید، داناست.

از آن جایی که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن به وسیله قلب و روح انجام می‌شود، خداوند آن را یک گناه قلبی معرفی کرده است و انس بن مالک نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام، دچار مرض قلبی «حسادت» شده بود که در موارد دیگری نیز آن را اظهار کرده بود.

بلاذری در انساب الأشراف داستان کتمان شهادت انس بن مالک را این گونه بیان می‌کند:

«از اَبی‌وائل نقل شده است که علی بن اَبی‌طالب (علیه السلام) بر بالای منبر می‌فرمود: به خداوند سوگند می‌دهم مردی را که از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده است «خدایا دوست بدار هر که او (علی) را دوست دارد و دشمن باش با هر کسی که با او دشمن است» که بلند شده و شهادت دهد. در این مجلس انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبد الله حضور داشتند، حضرت از آن‌ها درخواست شهادت کرد؛ ولی هیچ‌یک جواب ندادند، سپس علی (علیه السلام) فرمود: خدایا کسانی که این مسأله را می‌دانستند و از دادن شهادت خودداری کردند، از این دنیا مبر؛ مگر این که علامتی برای آن‌ها قرار بده که با آن شناخته شوند.

پس انس دچار مرض برص و براء کور شد....

و برخی دیگر از دانشمندان سنی، مرض برص را برای انس نقل کرده‌اند، بدون این که اشاره کنند که انس با نفرین امیرمؤمنان علیه السلام دچار این مرض شده است. ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

عمرو بن دینار از ابی جعفر نقل کرده است که انس بن مالک دچار بیماری پیسی شده و پیسی آن شدید بود، دیدم که در هنگام خوردن لقمه‌های بزرگی برمی‌داشت. و ابن جوزی می‌نویسد: انس بن مالک در صورتش پیسی داشت.

جواب:

این ایراد از جهات مختلفی مردود است.

۱- بسیار مضحک است که شیعه می‌گوید: «انس بن مالک حدیث غدیر را کتمان کرد» ولی خودشان از او به عنوان راوی خبر غدیر نام می‌برند و از او در همین مورد، روایت نقل می‌کنند!

شیخ صدوق، می‌نویسد: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّسَةَ مَوْلَى الرَّشِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ قَالَ حَدَّثَنَا نَعِيمُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ عَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^۱

یعنی: «نعیم بن سالم از انس بن مالک چنین نقل کرده است که: با گوش خود شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله روز غدیر خم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود: آیا می‌دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان مقدم‌تر هستم؟ گفتند: آری می‌دانیم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر کس که من مولای اویم، این علی هم مولای او است، پروردگارا دوست بدار آن را که علی را دوست دارد، و دشمن بدار دشمن او را، و یاری فرما یاور علی را، و خوار کن کسی را که در صدد خواری او برآید.»^۲

۱- معانی الأخبار، ص: ۶۷، شیخ صدوق - قم

۲- معانی الأخبار (ترجمه)، ج ۱، ص: ۱۵۴، مترجم: عبد العلی محمدی شاهرودی - تهران

و همچنین شیخ طوسی، با سندی دیگر و کمی تغییر در متن، می نویسد: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُسْلِمِ الْمَلَائِي، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ..»^۱

ملاحظه کردید که «انس بن مالک» نه تنها خبر غدیر را کتمان نکرده بلکه علمای شیعه با دو سند متفاوت، این خبر را از او نقل کرده‌اند!

نه تنها انس بن مالک بلکه، براء بن عازب و جریر بن عبد الله که در روایت مورد استناد قزوینی تصریح شده آنان نیز خبر غدیر را کتمان کرده‌اند، و همینطور «زید بن ارقم» و «عبد الرحمن بن مدلج» و «یزید بن ودیعة انصاری» که از آنان نیز به عنوان کتمان کنندگان خبر غدیر یاد می‌کنند^۲ خود از راویان غدیر هستند!!

سید هاشم برهانی می نویسد: «و هذه أسماء من روى عنهم حديث يوم الغدير،... و منهم من هناه بذلك: ابو بكر عبد الله بن عثمان، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان،... ابو أيوب خالد بن زيد الانصاري،.. عبد الله بن عمر بن الخطاب، البراء بن عازب الانصاري،... جابر بن عبد الله الانصاري، جرير بن عبد الله، زيد بن ارقم الانصاري، ابو رافع مولى رسول الله

۱- الأمالی، ص: ۳۳۲، طوسی - قم؛ کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم ص ۹۶، سید هاشم بحرانی

۲- عبقات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار (فارسی)، ج ۱۰، ص: ۱۴۷، مسیر سید حامد حسین

لکهنوی - اصفهان، ط ۲؛ الغدير، ج ۱، ص: ۳۸۷، امینی - قم

(صلی الله علیه و آله)، ابو عمرة بن عمرو بن محصن الانصاري، انس بن مالك الانصاري، ناجية بن عمرو الخزاعي... عبد الرحمن بن مدلج^۱ و «یزید بن ودیعة»^۲

۲- اما شگفت است که در روایتی آمده است: «حضرت علی منبر رفتند و اصحاب را قسم می دادند و به آنان می گفتند: «هر کس در روز غدیر حاضر بوده و شنیده، پس شاهی دهد» سپس ۱۲ مرد بلند شدند و شاهی دادند که یکی از آنان که شاهی داد و گفت که من شنیدم از رسول خدا که در روز غدیر فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» انس بن مالك بود!!!»

سید هاشم بحرانی می نویسد: «حدثني اسماعيل بن عمر البجلي، قال: حدثني مسعود بن خدام، عن طلحة بن مصرف، عن عميرة بن سعد، قال: شهدت عليا على المنبر ناشدا اصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من سمع رسول الله (صلى الله عليه و آله) يوم غدیر خم يقول ما قال، فليشهد، فقام اثنا عشر رجلا، منهم ابو سعيد الخدري، و ابو هريرة، و انس بن مالك، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»^۳

روایتی به همین ترتیب در مورد «عبد الرحمن بن مدلج» نیز وارد شده و گفتیم که شیعه او را نیز از کتمان کنندگان خبر غدیر می داند، بخوانید:

۱- کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، ص: ۴۱ - ۴۲، بحرانی _ مؤسسه احیاء تراث السید هاشم البحرانی

۲- صحیفة الرضا (ع) ص ۳۱۰، مؤسسه امام مهدی (ع)

۳- کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، ص ۱۱۵ - ۱۱۶، بحرانی و وی به نقل از مناقب ابن المغازلی ص ۲۶ رقم الحدیث ۳۸؛ این روایت از نظر اهل سنت از لحاظ سند اشکال دارد (نگاه: البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۵، ص: ۲۱۱) ولی «بحرانی و ابن طاووس» و دیگر علمای شیعه این روایت را تأیید آورده و آن را پذیرفته اند.

«ابن عقدة، من طریق موسی بن النضر بن الربیع الحمصی، حدیثی سعد بن طالب أبو غیلان، حدیثی أبو إسحاق، حدیثی من لا أحیی أن علیا نشد الناس فی الرحبة من سمع قول رسول الله (صلی الله علیه وسلم): «من كنت مولاه فعلي مولاه» فقام نفر منهم عبد الرحمن بن مدلیج فشهدوا أنهم سمعوا إذ ذاك من رسول الله (صلی الله علیه وسلم)»^۱

و خواندیم که قزوینی روایتی صد در صد مخالف ۲ روایتی که هم اکنون خواندید نقل کرده بود و طبق آن، انس بن مالک و دیگران شاهی نمی دهند!! حال چه کنیم؟ کدام روایت صحیح است؟ روایتی که ما نقل کردیم، حداقل با روایاتی که انس درباره خبر غدیر نقل کرده همخوانی دارد ولی ادعای قزوینی که دلالتی از تناقض می سازد!

در نظر اهل سنت هر دو روایت مردود هستند و هیچ کدام سند صحیحی ندارند بلکه هر دو باطل هستند، و چنانکه گفتیم، آن ۶ نفری که در روایت آمده «خبر غدیر را کتمان کردند و به نفرین حضرت علی مبتلا شدند» هر شش نفر از راویان خبر غدیر هستند، پس همین یک مورد کفایت تا ثابت شود، روایتی که قزوینی به آن استناد کرده باطل اندر باطل است و هیچ اصلی ندارد و آن را عده ای نادان که خواسته اند فضیلتی برای حضرت علی بتراشند، و از سمتی، سیرت اصحاب را نیز می دانستند و می دانستند که کدام یک از آن ها در آخر عمر کور شده یا لنگ شده و یا به بیماری یا نقیصه دیگری گرفتار شده، جعل کردند و گفتند که آنان توسط حضرت علی نفرین شده اند و نفرین حضرت علی آنان را به این روز در آورده!

۳- نکته دیگری که دروغ بودن این روایت را ثابت می کند آن است که «براء بن عازب» از یاران حضرت علی و به اصطلاح از شیعیان خاص حضرت علی

۱- کتاب الولاية ص ۲۴۷، ابن عقده کوفی، جالب است که ابن عقده چند خط قبل روایتی که طبق آن

«عبد الرحمن بن مدلیج» خبر غدیر را کتمان کرده است، نقل می کند!!

بودند^۱ و در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان همراه آن حضرت بودند، حال چگونه است که ایشان نیز، خبر غدیر را کتمان می‌کنند و چطور است که حضرت علی حاضر می‌شود این یار خود را نفرین کنند که در نهایت نابینا شوند؟ محمد فخری شیعی در کتابش چنین مکتوب می‌دارد: «بنی هاشم و جمعی از بزرگان اصحاب به صراحت اعلام کردند که امیر مومنان علی (ع) برای امامت و خلافت بر همگان سزاوتر است... گروهی از اصحاب از جمله سلمان فارسی و... براء بن عازب و جمعی دیگر بر این عقیده با بنی هاشم همراه بودند و با ابوبکر بیعت نکردند. در همین جا بود که تشیع به وجود آمد و گروهی از حضرت علی (ع) طرفداری نمودند، شیعه نامیده شدند.»^۲

سبحانی در مورد او سخن طولی دارد که در قسمتی از آن می‌نویسد: «او از روز نخست، از علاقمندان صمیمی امیر مؤمنان علی (ع) بود و به همین دلیل، پس از مهاجرت علی (ع) از مدینه به عراق، در صف یاران آن حضرت قرار گرفت و در عراق (قلمرو حکومت امیر مؤمنان ع) اقامت گزید. و در جنگ‌های سه گانه امیر مؤمنان (جمل و صفین و نهروان) شرکت جست و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. پیروی او از امیر مؤمنان (ع)، پیروی کور کورانه نبود، بلکه او به راستی علی (ع) را شایسته‌ترین مرد جهان اسلام پس از پیامبر (ص) می‌دانست و با بصیرت و بینش کامل نسبت به علی (ع) از او پیروی می‌کرد... علی (ع) نیز به او اطمینان داشت و از ارادت خاص او آگاه بود، چنانکه در جریان جنگ نهروان او را برای گفتگو با خوارج فرستاد تا بلکه از راه مذاکره و

۱- عبد الحسین شرف الدین شیعی (صاحب المراجعات) در الفصول المهمة فی تألیف الأمة ص ۱۹۱ در ذکر اصحاب خاص علی از براء نیز نام می‌برد و «برقی» نیز در رجال خود از او در بین اصحاب ممتاز حضرت علی یاد می‌کند.

۲- تاریخ تشیع (فارسی) ص ۳۰ و ص ۹۱، محمد فخری، نشر: ایلیا فخر _مشهد، ط ۱ (البته لازم به ذکر نیست که این ادعای شیعه است و ما فقط از سبیل احتجاج آن را نقل کردیم).

احتجاج ارشاد بشوند، برأ به فرمان امام (ع)، سه روز با آنها به گفتگو و مناقشه پرداخت.... یکی از افرادی که برای ملاقات با معاویه، انتخاب شدند، برأ بن عازب بود. و از آنجا که برأ نیز مثل قیس از گروه انصار، و نیز از یاران مورد علاقه علی (ع) بود، انگیزه انتخاب او روشن می‌گردد... برأ در پرتو آشنائی با شخصیت و مقام ممتاز امیر مؤمنان و فداکاری در رکاب آن حضرت. از وزنه و موقعیت خاصی بر خوردار بود چنانکه «برقی» در رجال خود او را از یاران بر گزیده امیر مؤمنان بشمار آورده است.^۱

بالفرض، اخباری که قزوینی در این باره نقل کرده است، صحیح باشد؛ حال می‌پرسیم: «این یار خاص و مورد اعتماد و برگزیده حضرت علی چه انگیزه ای داشت که خبر غدیر را کتمان کند و آیا حضرت علی آنقدر بی‌رحم است که مسلمانان را به همین راحتی نفرین می‌کند؟ آن هم یکی از بهترین یاران خود را؟»

حضرت یوسف علیه السلام در مورد برادران خود، همان برادرانی که او را به چاه انداخته بودند چه گفت؟ یا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد اهل مکه که او و یارانش را شکنجه دادند، قصد جانش کردند و باعث خروجش از شهرش شدند؛ چه گفت؟؟ این دو پیامبر بزرگوار، هر دو خطاب به آن خطاکاران، فرمودند: ﴿لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲] «امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است» آیا حضرت علی در این نفرین کردن به بهترین یار خودش، به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم اقتدا کرده بود؟

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال صبر کرد و در انتها از خدا تقاضای عذاب نمود و فرمود: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶] ولی حضرت علی به همین راحتی نفرین می‌کند!! حضرت نوح با وجود اینکه این همه صبر نمود ولی چون او قوم خود را نفرین کرد، از قدر و مقامش کم می‌شود و چون ابراهیم و عیسی علیهم

۱- شخصیت‌های اسلامی شیعه، جعفر سبحانی - پیشوایی، ص ۱۵۳ - ۱۵۴

السلام قوم خود را نفرین نکردند، مقامشان بالا می‌رود، چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ۖ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ۖ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶].

«پروردگارا آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر که از من پیروی کند بی‌گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی»
و در اخبار آمده است که حضرت نوح فرمود: «کاش به جای نفرین و دعای بد، دعای نیک می‌کردم، زیرا، همان خدایی که نفرین را می‌پذیرد، دعای نیک را هم می‌پذیرد» حال عمل و سیرت رسول الله و حضرت یوسف و نوح و ابراهیم و عیسی علیهم السلام کجا و عمل حضرت علی علیه السلام کجا؟! (البته عملی که به دروغ به او نسبت می‌دهند)
جالب است که شیعه حضرت نوح علیه السلام را گور کن حضرت علی رضی الله عنه لقب داده‌اند!! و اصلاً حضرت علی را با نوح علیه السلام قابل مقایسه نمی‌دانند! ولی حضرت نوح از نفرین بعد از ۹۵۰ سال خود ناراحت است، اما حضرت علی که به اعتقاد شیعه از نوح برتر است...؟!!

جناب «سبحانی» سخنش را در مورد «براء بن عازب» ادامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید:
«(حضرت علی) روزی در «رحبه» در یک اجتماع بزرگ که گروهی از یاران پیامبر (ص) در آن گرد آمده بودند، رو به آن‌ها کرد و فرمود: هر کس از شما در روز غدیر از پیامبر اسلام شنیده است که فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه» بر خیزد و شهادت بدهد. گروهی از بزرگان اصحاب پیامبر، که در آن انجمن بودند بر خاستند و گواهی دادند، ولی عده انگشت شماری، از آن جمله «انس بن مالک» و «برأ بن عازب» از گواهی دادن خود داری نمودند و مورد اعتراض سخت علی (ع) قرار گرفتند... به طوری که آن‌ها را نفرین نموده گفت: «خدایا اگر این دو نفر از روی عناد، حاضر به ادای شهادت و اظهار حق نشدند، آنان را گرفتار نما»، در اثر دعای علی

(ع) انس از ناحیه پا آسیب دید و دچار بیماری برص گردید! برأ نیز در پایان عمر بینائی خود را از دست داد!... شک نیست که لغزش انس و برأ، قابل چشم پوشی نمی باشد، ولی باید توجه داشت که معنای شیعه این نیست که در طول عمر خود هیچ گناهی مرتکب نشود و همیشه بر تمایلات و هوس های سرکش خود مسلط باشد.

وانگهی علل و انگیزه کتمان شهادت، از طرف برأ در آن مجمع، بر ما روشن نیست، در صورتی که او خود یکی از راویان حدیث غدیر است (چنانکه در صفحات گذشته بر آن اشاره شد) و مورخان اسلامی با اسناد متعددی حدیث غدیر را از او نقل نموده اند و از طرف دیگر در ارادت و علاقه خاص او نسبت به امیر مؤمنان به گواهی حقایقی که در تاریخچه زندگی او گذشت، هیچ شکی نیست.^۱

با این حال، محمد فخری در مورد «براء بن عازب» می نویسد: «او پس از رحلت پیامبر (ص) از طرفداران علی (ع) و از شیعیان خاص او، از راویان ثقه است که روایات بسیاری از او در دست می باشد که از اسناد شیعی محسوب می شود.»^۲

حال یک سؤال مطرح می شود: اگر روایات وارده در مورد کتمان خبر غدیر صحیح باشد و برأ نیز یکی از کتمان کنندگان باشد، چرا قزوینی و دوستانش، نتیجه نمی گیرند که «براء بن عازب» نیز از دشمنان حضرت علی است و نباید به روایات او اعتماد کرد؟

۴- به قول شیعه، سیدنا ابوبکر خلافت را غصب کرد، حضرت عمر، سیده فاطمه را کشت و طناب به گردن حضرت علی انداخت و... چرا حضرت علی آنان را نفرین نکرد؟! مگر کار آنها به عقیده و مسیر اسلام مربوط نمی شد؟ مگر شما نمی گوئید، معاویه اجازه نمیداد کسی در فضیلت علی روایت نقل کند و او روایاتی را در ذم او میساخت و به عده ای نیز پول می داد که چنین کنند؟ پس چرا

۱- مصدر قبلی

۲- تاریخ تشیع (فارسی) ص ۹۱، محمد فخری - مشهد

حضرت علی، معاویه را که او نیز باعث کتمان فضایل او شده و در ذم او روایت

جعل می کرده نفرین نکرد؟؟

اما گذشته از این‌ها، نکته جالبی که در این بین مطرح است، آن است که جناب قزوینی این بحث را مطرح کرده‌اند تا ثابت کنند روایت «ما ظنک باثنین الله ثالثهما» صحیح نیست و انس موثق نیست؛ اما آیا معقول و یا منصفانه است که ما برای دروغ جلوه دادن حقیقتی به دروغ و تزویر چنگ بزنیم؟؟

رجال روایتی که قزوینی به آن متوسل شده‌اند در بدترین وضع هستند، تأکید می‌کنم، در بدترین وضع هستند، این روایت در کتب اهل سنت از یک طریق نقل شده است.

سند از انساب الاشراف بلاذری، بدین ترتیب است: «حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ هِشَامٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ عُرْفَانَ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَى الْمُنِيرِ: نَشَدْتُ اللَّهَ رَجُلًا..»

اولین راوی: «عَبَّاسُ بْنُ هِشَامٍ الْكَلْبِيُّ» مجهول است.

دومین راوی: «هشام بن محمد الکلبی» متهم به کذب و از غلاة شیعه است.

سومین راوی: «غیاث بن ابراهیم» جعل و وضاع و کذاب و از غالیان شیعه است.

چهارمین راوی: «المُعَلَّى بْنُ عُرْفَانَ الْأَسَدِيِّ» متهم و منکر الحدیث و از غالیان شیعه است.

باید این روایت را در کتاب گینس به عنوان بدترین روایت از لحاظ سند ثبت کنند!! و چقدر بی‌حیا و بی‌شرم است آنکه به چنین روایتی که در چنین وضعی قرار دارد، استناد می‌کند.

جالب اینجاست که «خوئی» در مورد سند این روایت که در کتب اهل سنت وارد شده می‌گوید: «أقول: کتمان البراء الشهادة، ودعاء علي عليه السلام عليه لم يثبت: فإن ذلك

مروى عن طريق العامة، ولا وثوق بصحة سنده^۱ یعنی: «می‌گویم: شهادت ندادن براء و دعای حضرت علی علیه السلام بر علیه او، ثابت نیست: چرا که از طریق اهل سنت روایت شده و به صحت سندش اعتمادی نیست»

و در ادامه می‌نویسد: «وَأما من طریق الخاصة، فقد رواه الصدوق في المجالس..... لكن سند الرواية ضعيف، بمحمد بن سنان...»^۲ یعنی: «و اما از طریق اهل تشیع، شیخ صدوق در مجالس روایتی نقل کرده.... اما سند روایت ضعیف است به علت وجود محمد بن سنان» و در ادامه به دیگر اشکالات متن روایت صدوق اشاره می‌کند.

اما در سند روایتی که خوئی نقل می‌کند، مفضل بن عمر و جابر بن یزید جعفی^۳ نیز وجود دارد که هر دو غالی و کذاب هستند و نمی‌دانم چرا، خوئی دلیل ضعف روایت را فقط مربوط به محمد بن سنان می‌داند!

ابن غضائری در مورد «مفضل» گفته است: «المفضل بن عمر، الجعفی، أبو عبد الله. ضعيف، متهافت، مرتفع القول، خطابی. وقد زيد عليه شيء كثير، وحمل الغلاة في حديثه حملا عظيما. ولا يجوز أن يكتب حديثه.»^۴

۱- معجم رجال الحديث للخوئی، ج ۴ ص ۱۸۶

۲- معجم رجال الحديث للخوئی، ج ۴ ص ۱۸۶ - ۱۸۷

۳- ابن غضائری در مورد وی می‌گوید که خود او فی نفسه ثقه است اما ضعفا از او نقل روایت می‌کنند و بهتر است که روایات وی ترک شود، به قول شوشتری: «ابن الولید و ابن بابویه و ابن نوح و غضائری و نجاشی او را تضعیف کرده‌اند.» (اخبار الدخیله، ج ۱، ص ۲۵۶). و شهید ثانی و جزائری او را از غلاة شمرده‌اند. (به نقل از کسر الصنم، علامه برقی رحمه الله علیه)

۴- رجال ابن غضائری ص ۸۷، رقم ۱۱۷

نجاشی در مورد مفضل گفته است: «مفضل بن عمر أبو عبد الله قیل أبو محمد، الجعفی، کوفی، فاسد المذهب، مضطرب الروایة، لا يُعْبَأُ به. وقیل إنه کان خطابیاً. وقد ذکرت له مصنفات لا يُعَوَّلُ علیها»^۱

شبیبه همین را ابن غضائری^۲ و ابن داود حلی^۳ نیز گفته‌اند.

خلاصه گفته‌های علمای رجال شیعه درباره این شخص فاسد المذهب غالی آن است که غلاة در حدیث بار خود را بردوش او نهاده‌اند، تا جائی که علمای رجال نوشتن حدیث او را جایز ندانسته‌اند، و به حدیث و مصنفات او نباید اعتماد کرد، علاوه بر این‌ها خطابی است که از بدترین مذاهب غلاة است و خطایه معتقد بودند که «ابو الخطاب» پیامبر است!

هاشم معروف الحسنی که کتابی در باب «الموضوعات» دارد، روایات «مفضل» را در آن کتاب تضعیف کرده است.

خود خوئی در ذیل روایتی می‌نویسد: «وهذه الروایة أيضا ضعيفة بجبرئیل بن أحمد، ومفضل بن عمر»^۴

به هر حال این روایت نیز در وضعیت بسیار بدی قرار دارد و به شدت ضعیف است و دیدیم که خوئی نیز این روایت را ضعیف می‌داند.

با این وجود این داستان هم سنداً و هم متناً مردود است و قابل اعتنا نیست؛ والحمد لله

علی ذلک

حسادت انس بن مالک به حضرت علی و ماجرای مرغ بریان!

۱- رجال نجاشی ص ۴۱۶، رقم ۱۱۱۲_قم؛ رجال ابن غضائری ص ۸۷، رقم ۱۱۷

۲- رجال ابن غضائری ص ۸۷، رقم ۱۱۷

۳- رجال ابن داود حلی ص ۲۸۰ رقم ۵۱۲_قم

۴- معجم رجال الحدیث ج ۱۸ ص ۲۶۹، خوئی

حال ادامهٔ ایراد قزوینی را در مورد «انس بن مالک» بخوانیم:

«مسأله دیگری که عداوت و حسادت شدید انس بن مالک را نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام ثابت می‌کند، قصه طیر مشوی (مرغ بریان) است. حاکم نیشابوری آن را این گونه نقل می‌کند:

«از انس بن مالک روایت شده که من خادم رسول خدا (ص) بودم. در یکی از روزها، مرغ بریان شده‌ای به حضور مبارک رسول خدا (ص) اهداء شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بار پروردگارا! بهترین آفریده‌ات را بفرست تا با هم این غذا را تناول کنیم. من هم به دنبال این دعا گفتم: پروردگارا! یکی از انصار را برای تناول این مرغ برسان. انس گوید: طولی نکشید که علی علیه السلام آمد و در زد. - من از این که دعا به اجابت نرسید ناراحت شدم - گفتم: رسول خدا (ص) سرگرم انجام کاری است (به این بهانه از ورود علی علیه السلام به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جلوگیری کردم) پس از اندک فاصله‌ای علی علیه السلام دوباره آمد. باز هم اجازه ورود ندادم و گفتم: رسول خدا (ص) سرگرم کاری است. بار سوم آمد، خواستم این بار هم مانع شوم، رسول خدا (ص) فرمود: در را باز کن! بنا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در را گشودم. علی علیه السلام وارد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! علت تأخیرت چه بود؟ به عرض رسانید: یا رسول الله! این سومین بار بود که اجازه ورود خواستم، انس مانع می‌شد و می‌گفت که شما سرگرم کاری هستید و به همین علت در خانه را به روی من باز نمی‌کرد.

رسول خدا (ص) خطاب به انس، فرمود: چرا در را به روی علی علیه السلام

نگشودی؟

عرض کردم: دعای شما را شنیدم و دوست می‌داشتم که مردی از قوم من بیاید و با شما در تناول این مرغ شرکت نماید! رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: البته طبیعی است که انسان قوم خویش را دوست بدارد.

این حدیث باشرایطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل هستند، صحیح است؛ ولی آن‌ها نقل نکرده‌اند. این حدیث را گروهی از اصحاب که متجاوز از سی تن می‌باشند، نقل کرده‌اند و روایت صحیحش همان روایتی است که علی علیه السلام، ابو سعید خدری و سفینه روایت کرده‌اند.»

آیا با این همه حسادت انس نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام بازهم می‌توانیم به روایت او اعتماد کنیم؟

جواب:

این روایت به اتفاق آگاهان به حدیث، موضوع و باطل است، و کتاب «المستدرک» کتابی نیست که در این مورد به آن اعتنایی شود، حاکم نیشابوری در حدود ۹۰ سالگی این کتاب را نوشته و به اعتقاد دانشمندان اهل سنت در آن موقع از حافظه خوبی برخوردار نبوده و چه بسا خود او راوی را جرح می‌کند و او را کذاب می‌خواند ولی روایتی از همین راوی در «المستدرک» خود نقل می‌کند و آن را به شرط شیخین صحیح می‌داند!!

وی در کتاب «المدخل» در مورد «عبد الرحمن بن زید بن اسلم» اینگونه می‌نویسد:

«۹۷ - عبد الرَّحْمَنِ بن زید بن أسلم روى عن أبيه أَحَادِيثَ مَوْضُوعَةٌ لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ

تَأْمَلَهَا مِنْ أَهْلِ الصَّنْعَةِ أَنَّ الْحَمْلَ فِيهَا عَلَيْهِ»^۱

اما در کتاب «مستدرک» از او حدیث نقل کرده و آن را صحیح می‌نامد!!؛ شیخ الاسلام ابن تیمیه در این باره می‌فرماید: «وَرَوَايَةُ الْحَاكِمِ هَذَا الْحَدِيثِ مِمَّا أَنْكَرَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ نَفْسَهُ قَدْ قَالَ

۱- المدخل ص ۱۵۴ رقم ۹۷، ابو عبد الله الحاکم؛ مؤسسة الرسالة - بيروت

فِي (كِتَابِ الْمُدْخَلِ إِلَى مَعْرِفَةِ الصَّحِيحِ مِنَ السَّقِيمِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ رَوَى عَنْ أَبِيهِ أَحَادِيثَ مَوْضُوعَةً لَا تَخْفَى عَلَى مَنْ تَأَمَّلَهَا مِنْ أَهْلِ الصَّنْعَةِ أَنَّ الْحَمْلَ فِيهَا عَلَيْهِ.

قُلْتُ: وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ضَعِيفٌ بِاتِّفَاقِهِمْ يَغْلَطُ كَثِيرًا ضَعَّفَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَأَبُو زُرْعَةَ وَأَبُو حَاتِمٍ وَالنَّسَائِيُّ وَالِدَارِقُطْنِيُّ وَغَيْرُهُمْ وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ بْنُ حَبَّانَ: كَانَ يَقْلِبُ الْأَخْبَارَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ حَتَّى كَثُرَ ذَلِكَ مِنْ رِوَايَتِهِ مِنْ رَفْعِ الْمَرَاثِلِ وَإِسْنَادِ الْمُؤَقَّوفِ فَاسْتَحَقَّ التَّرْكَ. وَأَمَّا تَصْحِيحُ الْحَاكِمِ لِثُلْثِ هَذَا الْحَدِيثِ وَأَمْثَالِهِ فَهَذَا مِمَّا أَنْكَرَهُ عَلَيْهِ أَيْمَةُ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَقَالُوا: إِنَّ الْحَاكِمَ يُصَحِّحُ أَحَادِيثَ وَهِيَ مَوْضُوعَةٌ مَكْذُوبَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحَدِيثِ... وَهَذَا كَانَ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ لَا يَعْتَمِدُونَ عَلَى مُجَرَّدِ تَصْحِيحِ الْحَاكِمِ وَإِنْ كَانَ غَالِبُ مَا يُصَحِّحُهُ فَهُوَ صَحِيحٌ لَكِنْ هُوَ فِي الْمُصَحِّحِينَ بِمَنْزِلَةِ الثَّقَةِ الَّذِي يَكْثُرُ غَلْطُهُ وَإِنْ كَانَ الصَّوَابُ أَغْلَبَ عَلَيْهِ»^۱

و از طرفی این کتاب، فقط چرک نویسی بوده و حاکم قبل از اینکه بتواند به آن سامان دهد و ویرایش کند از دنیا رفته است، به همین دلیل امام ذهبی اسناد کتاب را مورد بررسی قرار داده‌اند.

حاکم، قبل از اینکه قصد نوشتن کتاب «المستدرک» کند و قبل از اینکه به سنین پیری و سوء حفظ دچار شود، معتقد بوده که این روایت صحیح نیست، چنانکه امام ذهبی می‌نویسد: «قال الحسن بن احمد السمرقندی الحافظ سمعت ابا عبد الرحمن الشاذياخي الحاکم يقول: كنا في مجلس السيد ابي الحسن فسئل ابو عبد الله الحاکم عن حديث الطير فقال: لا يصح، ولو صح لما كان احد افضل من على رضى الله عنه بعد النبي صلى الله عليه وآله.

۱- مجموع الفتاوى ج ۱ ص ۲۵۴ - ۲۵۵، ابن تیمیه

قلت ثم تغير رأى الحاكم وأخرج حديث الطير في مستدرکه، ولا ريب ان في المستدرک احاديث كثيرة ليست على شرط الصحة بل فيه احاديث موضوعة شان المستدرک باخراجها فيه.^۱

شيخ الاسلام ابن تيميه مى فرمايد: «حديث الطائر من المكذوبات والموضوعات عند أهل العلم والمعرفة بحقائق النقل»^۲

يعنى: «حديث (طير) در میان علما و آگاهان از حقایق روایت جزو احادیث دروغین و ساختگی است.»

حافظ ابن كثير مى نویسد: «ثُمَّ وَقَفْتُ عَلَىٰ مُجَلِّدٍ كَبِيرٍ فِي رَدِّهِ وَتَضْعِيفِهِ سَنَدًا وَمَتْنًا لِلْقَاضِي أَبِي بَكْرٍ الْبَاقِلَانِيِّ الْمُتَكَلِّمِ»^۳

يعنى: «سپس به کتاب بزرگی از قاضی ابوبکر باقلانی متکلم برخورد کردم که به رد و تضعیف متن و سند حدیث الطیر می پردازد.»

ابو يعلى مى گوید: «(حديث الطير، وضعه كذاب على مالك يقال له: (صخر الحاجبي) من أهل مرو... وما روى حديث الطير ثقة، رواه الضعفاء، مثل: (إسماعيل بن سلمان الأزرق) وأشباهه، ويرده جميع أهل الحديث).»^۴

محمد بن طاهر مقدسی در مورد این روایت می گوید: «كل الإشارة باطلة معلولة»^۵

۱- تذکریة الحفاظ ج ۳ ص ۱۰۴۲، ذہبی - بیروت

۲- منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۹۹

۳- البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۵۳ - دار الفکر

۴- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة ج ۱۴ ص ۱۷۶، البانی - ریاض

۵- العلل المتناهية فى الأحاديث الواهية ج ۱ ص ۲۳۳ رقم ۳۷۷، ابن جوزى - پاکستان

و باری دیگر می‌گوید: «حدیث الطائر موضوع أنما یجیء من سقاط أهل الكوفة عن المشاهیر والمجاهیل عن أنس و غیره قال ولا یخلوا أمر الحاکم من أمرین إما الجهل بالصحیح فلا یعتمد علی قوله وإما العلم به ویقول به فیکون معاندا کذابا دساسا.»^۱

علامه ابن جوزی می‌گوید: «وقد ذکره ابن مردویه من نحو عشرين طریقاً کلها مظلم وفيها مطعن فلم أر الإطالة»^۲

یعنی: «ابن مردویه آن را از ۲۰ طریق روایت کرده است که همه آن‌ها ناشناخته و مجهولند و در آن اشکالات و طعن‌هایی وجود دارد. من توضیح بیشتر را ضروری نمی‌بینم.»

ما نیز لازم نمی‌دانیم که بیش از این در مورد سندش صحبت کنیم.^۳

۱- العلل المتناهية فی الأحادیث الواهية ج ۱ ص ۲۳۳ - ۲۳۴، رقم ۳۷۷

۲- العلل المتناهية فی الأحادیث الواهية ج ۱ ص ۲۳۳ رقم ۳۷۷

۳- امثال قزوینی زمانی که به این مرحله می‌رسیم می‌گویند: خودتان می‌گویید این روایت از ۲۰ طریق و بیشتر نقل شده، و باز هم خودتان می‌گویید که اگر روایت ضعیفی از طرق زیادی نقل شد، آن روایت مورد قبول واقع خواهد شد؛ در جواب می‌گوییم: «آن روایات ضعیفی که اگر متعدد باشند حکم حدیث حسن می‌گیرند» آن دسته هستند که راویان آن متهم به دروغ‌گویی و ضعف یا غلو نباشند، بلکه راویانی که دچار سوء حفظ و اختلاط هستند، اگر روایتی را از طرق مختلف نقل کنند، روایتشان مورد قبول واقع می‌شود چرا که اگر چند نفر دارای حافظه ضعیف یک روایت واحد را نقل کنند می‌توانیم به حافظه‌عده‌ای از کم حافظه‌ها اعتماد کنیم؛ البته طرق مختلف این روایت هیچ ربطی به اضافه‌ای که «قزوینی» به آن استناد می‌کند ندارد و در طرق مختلف این روایت تفاوت‌های زیادی در متن آن وجود دارد و اضطراب شدیدی در آن هویداست و اگر به فرض محال طریقی از این روایت یافت شود که از لحاظ سند صحیح به حساب بیاید، باز هم مردود و از جمله روایات شاذ محسوب می‌شود، چرا که با احادیث صحیح دیگری که در کتب حدیث خصوصاً در صحیحین وارد شده است، در خلاف است.

اما این روایت از نظر متن نیز بسیار عجیب و غریب و خلاف سیرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است و عملی که در این روایت به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نسبت داده شده بسیار زشت است چنانچه اگر این عمل از یک فرد معمولی سر بزند ما او را بی ادب می دانیم چه برسد به نبی رحمت صلی الله علیه وسلم!

ادب حکم می کند که اگر در بین عده ای هستی و غذایی هم داری، ابتدا به همنشینانت تعارف کنی نه اینکه دست روی دست بگذاری تا شخص ثالثی بیاید و بعد از اینکه او آمد، تازه دو نفری بنشینید به خوردن و به همنشین اولی تعارف ساده ای هم نکنید!! این نه تنها از ادب به دور است بلکه عملی کریه است و خدا می داند جاعل این روایت چه منشی داشته که چنین عملی را به نبی رحمت صلی الله علیه وسلم نسبت داده است!

حال اگر از تمام این صحبت ها بگذریم و این روایت را قبول کنیم باز هم مشکلی پیش نمی آید، چرا که در صورت صحت این روایت ثابت می شود که انس قصد داشته محبوبترین شخص نزد رسول خدا از انصار باشد و نه از مهاجرین، به این ترتیب، هر کس از مهاجرین که می آمد برای انس فرقی نداشت و او را رد می کرد تا اینکه شخصی از انصار بیاید، پس (بر فرض صحت روایت) او نسبت به حضرت علی حسادت نداشته بلکه اگر کسی غیر از او نیز از مهاجرین می آمد، او همینکار را می کرد، بنابراین، برداشت قزینی نیز کوتاه فکری محض است.

باز هم اگر این نکته را نیز نادیده بگیریم و قبول کنیم که انس بن مالک رضی الله عنه نسبت به حضرت علی حسادت داشته است، باز هم دلیل نمی شود که به خاطر حسودی با حضرت علی بیاید، در مدح ابوبکر روایت بسازد!! اگر چنین بود، باید روایت در ذم حضرت علی می ساخت و از او بدگویی می کرد، یا اینکه حداقل روایاتی که در مدح حضرت علی علیه السلام وارد شده را نقل نمی کرد، ولی می بینیم که او خلافش را عمل کرده و دیدیم که او از روایان خبر غدیر است و روایات بسیاری را در مدح حضرت علی و فرزندان او نقل کرده است که جناب «ناصر البیدهندی» که از علمای اهل تشیع است،

رساله‌ای تحت عنوان: «أهل البيت (ع) في روايات الصحابة أنس بن مالك بن النضر»^۱ نوشته‌اند، بعضی از روایاتی که از انس بن مالک در مدح حضرت علی و فرزندان نقل شده است، چنین است:

۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ»^۲

۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَأَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ»^۳

۳- «الرُّهْرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۴

۴- «فَوَرَدَ فِي حَدِيثِ مَرْفُوعٍ أَيْضًا عَنْ أَنَسٍ رَفَعَهُ أَقْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۵

۵- «هبط ملكان لم يهبطا منذ كانت الأرض فبشراني أن الحسن والحسين سيذا شباب أهل الجنة فقلت أبوهما خير منهما وعثمان شبیه إبراهيم خليل الرحمن»^۶

۱- مجله رساله الثقلين، خرداد ۱۳۷۴ - شماره ۱۳ (از صفحه ۱۶۹ - ۱۷۶) البته در این رساله روایات کذب و صحیح را با هم مخلوط کرده‌اند!

۲- صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۴۰۱ رقم ۶۹۵۱ - بیروت، محقق کتاب (شعیب الأرنؤوط) می‌گوید: «حدیث صحیح» البانی نیز این روایت را صحیح می‌داند.

۳- سنن ترمذی ج ۶ ص ۱۸۶ رقم ۳۸۷۸ - بیروت، قَالَ أَبُو عَيْسَى (ترمذی): هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ

۴- مسند امام احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۶۴ رقم ۱۲۶۹۶ - قاهره؛ محقق کتاب (شعیب الأرنؤوط) می‌گوید: «إسناده صحیح علی شرط الشیخین»

۵- فتح الباری ج ۸ ص ۱۶۷، ابن حجر عسقلانی، دار المعرفه - بیروت

۶- کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۲۲ رقم ۳۴۲۹۳، المتقی الهندی؛ جامع الاحادیث ج ۲۲ ص ۳۲۱ رقم ۲۵۰۰۵

۶- «أَنَّسَ بْنَ مَالِكٍ، قَالَ: «دَخَلْنَا، وَرُبَّمَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ يَنْقَلِبَانِ عَلَى بَطْنِهِ، قَالَ: وَيَقُولُ: رِيحَانَتِي مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱

۷- «وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَسْجُدُ فَيَجِيءُ الْحَسَنُ أَوْ الْحُسَيْنُ فَيَرْكَبُ ظَهْرَهُ فَيُطِيلُ السُّجُودَ فَيَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَطَلَّتِ السُّجُودَ فَيَقُولُ: ارْتَحَلَنِي ابْنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ»^۲

۸- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتَى عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجُعِلَ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَنْكُتُ وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا فَقَالَ أَنَسٌ كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مَحْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ»^۳

۹- «عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْكَ»^۴

۱۰- حدیث غدیر که قبلاً نقل شد!

از طرفی شیعیان با سندی که طبق کتب خودشان صحیح است، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: اصحاب محمد به وی دروغ نسبت نمی دادند، بخوانید:

«مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُكَ غَيْرِي فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ فَقَالَ إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَ أَمْ كَذَبُوا قَالَ بَلْ صَدَقُوا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُهُمْ اخْتَلَفُوا فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ

۱- السنن الكبرى ج ۵ ص ۴۹ رقم ۸۱۶۷، للإمام النسائي-بيروت؛ رواينش تفهه هستند.

۲- إتحاف الخيرة المهرة ج ۷ ص ۲۴۴ رقم ۶۷۷۱، بوضیری، به عنوان متابع مقبول است.

۳- صحيح البخاری ج ۵ ص ۴۶ رقم ۳۴۸۸

۴- تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۱۷۹، ابن عساکر-بیروت

فِيحْيِيهِ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُحْيِيهِ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ فَتَسْخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا^۱

ترجمه: «ابن حازم گوید: چه می شود که من از شما مطلبی می پرسم و شما جواب مرا می گوید و سپس دیگری نزد شما می آید و به او جواب دیگری می فرمائید! فرمود: ما مردم را به زیاد و کم (به اندازه عقلشان) جواب می گوئیم. عرض کردم، بفرمایید آیا اصحاب پیغمبر (ص) بر آن حضرت راست گفتند یا دروغ بستند! فرمود: راست گفتند. عرض کردم پس چرا اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی دانی که مردی خدمت پیغمبر (ص) می آمد و از او مسأله ای می پرسید و آن حضرت جوابش می فرمود و بعدها به او جوابی می داد که جواب اول را نسخ می کرد پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را نسخ کرده است.»

شیخ هادی نجفی در مورد سند این روایت می گوید: «الرواية صحيحة الإسناد»^۲

همینطور فیض قاسانی (م ۱۰۹۱) در مورد همین روایت می نویسد: «وفي الكافي في باب اختلاف الحديث باسناد حسن عن منصور بن حازم...»^۳ و مجلسی نیز سند این روایت را حسن می داند.^۴

و اختلاف نیست که «انس بن مالک» از اصحاب نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بودند و در کتب رجالی شیعه که بنگریم می بینیم که همه از او به عنوان «صحابی» یاد کرده اند، پس جناب قزوینی باید از این گناهی که کرده اند توبه کنند چرا که علیه رأی امام معصومشان! نظر داده اند که بنا بر مذهب تشیع، موجب کفر است!!

۱- الکافی ج ۱ ص ۶۵ ح ۳ - تهران، ط ۳

۲- موسوعة أحاديث أهل البيت (ع) ج ۲ ص ۴۲۷ و ج ۳ ص ۹۰، شیخ هادی نجفی - بیروت

۳- الأصول الأصيلة ص ۹۰، الفیض القاسانی - سازمان چاپ دانشگاه - ایران

۴- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص: ۲۱۶، مجلسی؛ تهران

پس تا به اینجا ثابت کردیم که ایرادات قزوینی، بی‌اساس و بیشتر به ایرادهای بچگانه شبیه است، نه سخنان عالمانه! اما باز هم بر خلاف قزوینی که گمان می‌کند این حدیث (ما ظنک باثنین الله ثالثهما) تنها از جانب «انس بن مالک» روایت شده؛ باید گفت: «این روایت از ام المؤمنین عائشه و همچنین از عبد الله بن عباس نیز نقل شده است.»

ابن طیفور (م ۳۸۰) می‌نویسد: «وحدثنی أبو السکین زکریا بن یحیی قال حدثني عم أبي زحر بن حصن عن جده حميد بن حارثة بن منهب بن خيبري بن جدعا قال حججت في السنة التي قتل فيها عثمان فصادفت طلحة والزبير وعائشة بمكة فلما ساروا إلى البصرة سرت معهم فلما وقفت عائشة بالبصرة قالت: ان لي عليكم حرمة الأمومة وحق الموعدة لا يتهمني الا من عصى ربه (قال أبو السکین أرادت يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدأ) قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين سحري ونحري وانا إحدى نسائه في الجنة له ادخرنى ربي وحصنني من كل بضع وبني ميز مؤمنكم من منافقكم وبني ارحص الله لكم في صعيد الأبواء (وفي نسخة) ثم أبي ثاني اثنين الله ثالثهما) وأبي رابع أربعة من المسلمين وأول من سمي صديقا قبض رسول الله وهو عنه راض»^۱

وقتی در این روایت تصریح شده که این خطبه در میان کثیری از صحابه و تابعین خوانده شد و هیچ کدام هم اعتراض نکرده‌اند به این معنی است که همه آن‌ها به صحت آن یقین داشته‌اند و این یعنی بطلان ادعای قزوینی و هم پالگی هایش!

همچنین این روایت «ما ظنک باثنین الله ثالثهما» با سندی ضعیف از عبد الله بن عباس نیز نقل شده است^۲ که به عنوان متابع می‌توان به آن توجه داشت و همچنین دکتر

۱- بلاغات النساء ص ۶، ابن طیفور (م ۲۸۰) - قم؛ جواهر المطالب، پاروقی ج ۲، ص ۹، باعونی - قم
 ۲- فضائل خلفا الراشدون لابی نعیم ج ۱ ص ۳۵ - مدینه (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَبِي بَكْرٍ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا ظَنُّكَ بِإِثْنَيْنِ اللَّهِ تَالِثُهُمَا»)

محمد صادقی تهرانی شیعی مدعی است که این روایت به غیر از انس و ابن عباس از «ابی ثابت» نیز نقل شده است.^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «وَهَذَا الْحَدِيثُ مَعَ كَوْنِهِ مِمَّا اتَّفَقَ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ عَلَى صِحَّتِهِ وَتَلَقَّيْهِ بِالْقَبُولِ وَالتَّصْدِيقِ فَلَمْ يَخْتَلَفْ فِي ذَلِكَ أَثْنَانٍ مِنْهُمْ، فَهُوَ مِمَّا دَلَّ الْقُرْآنُ عَلَى مَعْنَاهُ يَقُولُ: { إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا }»^۲

یعنی: «و این حدیث را تمام حدیث شناسان، صحیح دانسته‌اند و آن را قبول داشته و تصدیق کرده‌اند و حتی دو نفر از آنان هم در مورد صحت و درستی این حدیث، با یکدیگر اختلاف ندارند. نص قرآن نیز، درستی این حدیث را تأیید می‌کند، آنجا که می‌گوید: «آنگاه که گفت به رفیقش، اندوهگین مباش که خدا با ماست». از جهتی، مفسرین و علمای اهل تشیع این روایت را تأییداً نقل کرده و به آن اعتماد داشته‌اند:

۱- آیت الله سید حسن ابطحی می‌نویسد: «(ابوبکر) وقتی صدای «ابوکرز خزاعی» را شنید که می‌گوید: مطلوب شما در این غار است و از این محل تجاوز نکرده است. آشفته شد و اضطراب و ناراحتیش زیادتر گردید.

«پیغمبر اکرم» صلی الله علیه و آله فرمود: این قدر اضطراب نداشته باش. تو درباره‌ی دو نفری که سومی آن‌ها خداست چه فکر می‌کنی؟ خدا با ما است. محزون نباش.»^۳

۲- ملا فتح الله کاشانی: «.. حضرت فرمود که «ما ظنك باثنين الله ثالثهما» اندیشه بخود راه مده که خدا نگذارد که دشمنان بر ما ظفر یابند.»^۴

۱- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن ج ۱۳ ص ۹۱، دکتر محمد صادقی تهرانی - قم، ط ۲، البته وی روایت را قبول ندارد!

۲- منهاج السنة النبویة ج ۸ ص ۳۷۲، شیخ الاسلام ابن تیمیه

۳- رسول اکرم (فارسی) ص ۷۰- آیت الله سید حسن ابطحی خراسانی - قم

۴- تفسیر منهج الصادقین (فارسی)، ج ۴، ص: ۲۷۱، ملا فتح الله کاشانی - تهران

۳- احمد استرآبادی: «جماعت کفار به در غار آمدند. ابی بکر ایشان را بدید و به غایت بترسید، نزدیک بود که فریاد برآورد. آن سرور فرمود: «ماظنک بأثنین الله ثالثهما»^۱

۴- لسان الملك سپهر: «ابو کرز گفت: مطلوب شما از این غار تجاوز نکرده است. ابو بکر چون سخن او بشنید سخت آشفته گشت و بر قلق و اضطراب بیفزود. رسول خدای فرمود: چندین اضطراب مکن «ما ظنک بأثنین الله ثالثهما»^۲

۵- علی رضا میرزا خسروانی: «و او یکی از دو نفر بود (یعنی خود آنحضرت و ابوبکر) که هر دو در غار (ثور) رفتند (و سومی آنها خدا بود که او در پناه خود محفوظ داشت) در آنوقت...»^۳

۶- سید عبدالحجت بلاغی می نویسد: «ابو بکر از درون غار بیرون را نگاه می کرد و پاهای کافران را می دید و اندیشناک شد که مبادا کافران درون غار را دریابند و هراسید و گفت: یا رسول الله! اگر این مردم آندکی خم شوند و به پای خود بنگرند ما را خواهند دید. حضرت فرمود: ای ابو بکر! در باره آن دو تن که سومشان خداست چه می اندیشی؟ چون خدا با ما است از کی به هراسیم؟»^۴

۷- کاشفی سبزواری می نویسد: «القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نه شدند و صدیق رض میگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آئینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات فرمود که «ما ظنک بأثنین الله

۱- آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع)، ص: ۱۲۳، احمد بن تاج الدین استرآبادی
_تهران

۲- ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، ج ۲، ص: ۶۱۳، محمد تقی لسان الملك سپهر-تهران

۳- تفسیر خسروی ج ۴ ص ۵۷، علی رضا میرزا خسروانی _ تهران

۴- حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۳، ص: ۱۰۰، سید عبد الحجة بلاغی _ قم

ثالثهما» یکی از دلایل و براهین افضلیت صدیق رض این حدیث و این صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد.^۱

این ۷ قول را خواندید، در این بین، قول هفتم که از کاشفی سبزواری بود از همه مهمتر است، او از علمای قرن ۹ شیعه است و در این شکی نیست که او بر مذهب شیعه بوده است، حتی «سید نور الله شوشتری» (ملقب به شهید ثالث) که کتب زیادی در رد اهل سنت نوشته است در مورد وی می گوید:

«المولی الفاضل حسین بن الواعظ الکاشفی السبزواری، مجموعه علوم دینی و سفینه معارف یقینی. از علوم غریبه مانند جفر و تکسیر و سیمیا آگاه بود و در فن نجوم صاحب دستگاه بود. نفسی با تأثیر و عبارتی دلپذیر داشت. در بلاغت فصیح عهد و مسیح مهد و سبحان زمان و حسّان بود. در تاریخ حبیب السیر مسطور است که... و آثار خامه بلاغت شعارش بی شمار، از آن جمله: جواهر التفسیر و تفسیر مختصر آن و مواهب علیّه و... و گاهی به گفتن شعر نیز میل می نمود و از جمله قصاید او که در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده دو بیت مذکور می سازد:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان و ز لا ینال عهد جوابش بکن ادا
گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا^۲
و آغا بزرگ تهرانی نیز در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» از او یاد کرده است.^۳
زین العابدین رهنما به وقت ذکر تفسیر وی می نویسد: «تفسیر ملاحسین کاشفی است که

۱- مواهب علیّه، ص: ۴۱۰، حسین بن علی کاشفی سبزواری، محقق: سید محمد رضا جلالی نائینی -

تهران

۲- مجالس المؤمنین، صص ۵۴۷-۵۴۸، نور الله شوشتری؛ به نقل از جواهر التفسیر، ص: ۳۶- تهران

۳- الذریعه، آغا بزرگ الطهرانی، ج ۹، ص: ۲۵۲ و ج ۹، ص: ۸۹۹- قم

این بزرگوار چه در ترجمه و چه در تفسیر یک نوع درستی و راستی آمیخته به معرفت عمیق فقهی و عرفانی بکار برده که شخص بی‌اختیار بروان پاک او درود می‌فرستد.^۱

کاشفی نویسنده کتاب «روضه الشهداء» است که مبنای روضه خوانی دوره صفویه بوده است و همین برای شیعه بودنش کافیست؛ محقق کتاب «روضه الشهداء» می‌نویسد: «از همین شعر^۲ و کتاب روضه الشهداءی او که در مقام بیان فضیلت شهداء و مصائب اهل بیت (ع) است، شیعه بودن او معلوم می‌گردد.»^۳

به هر حال هر که خواست در مورد مذهب وی اطمینان پیدا کند می‌تواند به مقدمه کتاب «جواهر التفسیر» یا مقدمه «روضه الشهداء» مراجعه کند که محققان شیعی آن کتب، شرح حالی از کاشفی نگاشته که از آن شیعی بودن کاشفی ثابت می‌شود.

حال باری دیگر به صفحه قبل برگردید و سخن او را در مورد این حدیث بخوانید که وی می‌گوید: «ما ظنک باثنین الله ثالثهما یکی از دلایل و براهین فضیلت صدیق رض این حدیث و این صحبت و یاری است»

و واقعاً، شاعر چه نیک سروده که گفته است:

«خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران»

کاشفی این حدیث را یکی از دلایل برتر بودن حضرت صدیق می‌داند و خواندیم که قزوینی نیز معترف است که این حدیث، خود فضیلتی برای مصداق آن است، منتهی کاشفی حدیث را قبول دارد ولی قزوینی قبول ندارد!

۱- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۱، ص: ۸، زین العابدین رهنما

۲-

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان و ز لاینال عهد جوابش بکن ادا
گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا

۳- روضه الشهداء (فارسی)، کاشفی، ص: ۱۰، قم، ط ۳؛ محقق: عبد الرحیم عقیقی بخشایشی

اکنون قول نور الله شوشتری را در مورد این حدیث بخوانید که واقعاً عجیب است.
 «لو سلم صحته فلا نفع فيه ولا شرف يختص بأبي بكر لأن كونهما اثنتين الله ثالثهما ليس
 أعظم من كون الله رابعا لكل ثلاثة في قوله «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم» وهذا
 عام في حق كل مؤمن وكافر»^۱

می بینید که این شخص حماقت و تعصب را به چه حد رسانده است؟ خورشید را در
 وسط روز که بالای سرش می‌تابد و حتی داغی آن را بر سرش حس می‌کند، انکار
 می‌کند!!؛ قزوینی با وجود اینکه عداوت در مورد این حدیث می‌گوید: «بلی، کسی که
 خداوند با او باشد، مقامی بس ارجمند در نزد پروردگار دارد؛ زیرا عنایت خاصه الهی
 فقط شامل پرهیزگاران و نیکوکاران خواهد شد.

چه مقامی بالاتر از این که پیامبر خدا به شخصی بگوید: «ما ظنك يا أبا بكرٍ باثنتين الله
 ثالثُهُما» «چه گمان می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آن‌ها خدا است؟».

و خواندیم که کاشفی سبزواری در این مورد چه گفته بود؛ و البته در جواب
 «شوشتری» می‌گوییم: آن معیتی که تو در موردش سخن می‌گویی برای احدی فضیلتی
 نیست، نه برای مؤمن و نه برای کافر، و زمانی که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به یار
 غارش می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^ط یا «ما ظنك باثنتين الله ثالثهما» که نشان از معیت
 خداوندی است، این معیت، معیتی تأییدی و معیت خاصه است؛ چون بی‌معنی است که
 معیت خداوند با نبی اکرم و یارش در داخل غار و کفار قریش خارج از غار هر دو به
 یک گونه باشد، و از حکمت به دور است که نبی اکرم در آن شرایط به ابوبکر بگوید:
 «ای ابوبکر فراموش نکن که خدا با ما و با کفار به یک گونه است» این چه امتیازی و چه
 خصوصیتی داشت که نبی اکرم بر آن تأکید و آن را خاطر نشان کنند؟؟
 البته در بحث مربوط به ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^ط بیشتر صحبت خواهیم کرد.

۱- الصوارم المهركة ص ۳۲۶... الشهيد نور الله التستری (م ۱۰۱۹)

پیرامون «صاحب»

قزوینی: در قرآن کفار نیز صاحب پیامبر ﷺ معرفی شده‌اند

قزوینی: «در قرآن کفار نیز صاحب رسول خدا معرفی شده‌اند چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ [التکویر: ۲۲] یعنی: و مصاحب شما [پیامبر] دیوانه نیست!

راغب اصفهانی در این باره می‌گوید:

خداوند در این آیه پیامبرش را «صاحب» کفار نامیده است تا آنها را متوجه این مطلب کند که شما با او معاشرت داشته‌اید، او را امتحان کرده‌اید، ظاهر و باطن او را می‌شناسید و هیچ‌گونه دیوانگی و جنون در او ندیده‌اید. و این چنین است آیه ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾

حال اگر صرف مصاحبت و گرفتن لقب صاحب باعث فضل و برتری است پس کفار قبل از ابوبکر به این لقب مفتخر شده‌اند.

همچنین خداوند پیامبر صدیقش حضرت یوسف علیه السلام را «صاحب» دو نفر از بت پرستان که با او در یک زندان بودند، معرفی می‌کند:

﴿يَصْحَبِي السِّجْنِ ۖ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ ۗ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: ۳۹]

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!

و در آیه ۴۱ از همین سوره می‌فرماید:

﴿يَصْحَبِي السِّجْنِ ۖ أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيسْقَى رَبَّهُ ۖ خَمْرًا ۗ وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ۗ فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ [یوسف: ۴۱].

ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (دو نفر، آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او

می‌خورند! و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است!». و در آیه دیگر گفتگوی دو برادر مؤمن (یهودا) و کافر (براطوس) را نقل و آن دو را «صاحب» یکدیگر عنوان می‌کند:

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾ [الكهف: ۳۷].

دوست (با ایمان) وی - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد، کافر شدی؟! فخررازی از این آیه این گونه جواب داده است:

«درست است که در این آیه نیز از فرد کافر به عنوان صاحب فرد مؤمن یاد شده است؛ اما به نحوی است که از آن اهانت و خواری از آن استفاده می‌شود؛ چون خطاب به آن شخص گفته شده: «أَكْفَرْتَ؛ آیا کافر شدی»؛ اما در این جا بعد از آن ابوبکر را صاحب پیامبر می‌خواند، مطلبی را می‌آورد که تجلیل و تکریم از آن استفاده می‌شود و آن این سخن پیامبر است که «نترس که خداوند با ما است»؛ از این رو، چه مناسبتی بین این دو قصه است؛ اگر صرف عداوت و دشمنی در میان نباشد.»

در جواب فخررازی می‌گوییم:

ان شاء الله در بررسی فقره بعدی آیه ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ خواهد آمد که حزن و اندوه ابوبکر، دائمی و مکرر بوده است و این سخن رسول خدا ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ که هر غمگینی را تسلی می‌دهد؛ ولی از حزن و اندوه او کم نکرده است.

و نیز معیتی که در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ از آن سخن به میان آمده است، برای رسول خدا معیتی است خاص؛ اما برای ابوبکر معیت خاص نیست؛ بلکه مراد از آن همان معیت عمومی الهی که همواره و در همه جا با تمام مخلوقات وجود دارد که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴]

از آن چه گذشت، به این نتیجه رسیدیم که همنشینی با پیامبران و صالحان، زمانی سبب فضیلت و ارزش محسوب می‌شود که با بهره‌گیری و تأثیر پذیری از ایمان، اعتقاد و اعمال صالح آن همنشین همراه شود که متأسفانه سخنان پیامبر خدا در کم کردن حزن و اندوه خلیفه اول هیچ تأثیری نداشته است. دلیل این مطلب را در بررسی فراز بعدی ﴿لَا تَحْزَنُ﴾ به صورت مفصل مطرح خواهیم کرد.

جواب:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ تنها به مصاحبت و همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه وسلم «در غار ثور» اختصاص ندارد، بلکه ابوبکر یار و رفیق همیشگی پیامبر صلی الله علیه وسلم است. کسی که کمال همنشینی با پیامبر داشته و کس دیگری در این امر با او مشارکت ندارد. پس کمال مصاحبت و رفاقت پیامبر به ابوبکر اختصاص دارد. این چیزی است که کسانی که از احوال پیامبر و یارانش آگاه باشند، بدان معترفند و در آن هیچ اختلافی ندارند؛ همچنان که در حدیثی که بخاری از ابودرداء روایت نموده آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در بخشی از آن حدیث می‌فرماید: «هل أنتم تاركوا لي صاحبي» یعنی: «آیا شما دست از سر رفیقم بر نمی‌دارید؟»

این حدیث بیان می‌دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، تنها ابوبکر را به یار و رفیق خود مختص گردانیده با وجودی که دیگران را نیز، جزو اصحاب و یاران خود قرار داده است. اما در این حدیث، پیامبر، ابوبکر را به کمال مصاحبت و همنشینی خود، مختص گردانیده است.^۱

اما در مورد سخنان قزوینی، باید گفت که در تمام مواردی که نقل کرده است، یک چیز مشترک است، در مورد مصاحبت و همنشینی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم با کفار مکه و همینطور همنشینی یوسف با زندانیان در زندان و همینطور داستان آن دو دوست و

۱- منهاج السنة ابن تیمیه، ج ۴ ص ۲۴۵-۲۵۲.

دیگر آیاتی که در این باره موجود است، تماماً یک نکته مشترک دارند؛ در تمام این موارد مصاحبت به مدت طولانی بوده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت به مدت ۴۰ سال همنشین کفار بوده است و بعد از بعثت نیز ۱۳ سال در مکه زندگی کرده است! حضرت یوسف سال‌ها در زندان بود و همچنین است دیگر موارد نقل شده.

مکارم شیرازی در مورد آیه ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾^۱ می‌نویسد: «الصاحب»: هو الملازم و الرفیق و الجلیس، و الوصف هذا مضافا الی أنه یحکی عن تواضع النبی صلی الله علیه و آله وسلم مع جمیع الناس... فلم یرغب یوما فی الاستعلاء علی أحد منکم، فإنه قد عاش بینکم حقبة طویلة، و جالسکم، فلمستم عن قرب رجاحة عقله و حسن درایته و أمانته، فکیف تنسبون له الجنون؟^۱

یعنی: «تعبیر به «صاحب» که به معنی ملازم و رفیق و همنشین است، علاوه بر اینکه از مقام تواضع پیامبر نسبت به همه مردم حکایت می‌کند، که او هرگز قصد برتری جویی نداشت، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان شما زندگی کرده، و همنشین با افراد شما بوده است، و او را به عقل و درایت و امانت شناخته‌اید، چگونه نسبت جنون به او می‌دهید؟!^۲

سید محمود طالقانی، می‌نویسد: «عنوان صاحبکم، اشاره بوضع زندگانی مشهود آن حضرت از زمان طفولیت تا قبل از بعثت و بعد از آن، و شاهد برای مطلب است.»^۳ پس بنا بر این آیات می‌فهمیم که مصاحبت با مرافقت و همراهی طولانی حاصل می‌شود و دانستیم که منظور از صاحب در جای جای قرآن کس یا کسانی هستند که به مدت زیادی با یکدیگر همنشین بوده‌اند.

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۹، ص: ۶۶۴- قم

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۱۹۵

۳- پرتوی از قرآن (فارسی)، ج ۳، ص: ۱۹۴، سید محمود طالقانی - تهران، ط ۴

اما در مورد همنشینی کفار با نبی اکرم و همنشینی ابوبکر با ایشان فرقه‌های اساسی وجود دارد:

- ۱- سوره تکویر و آیه ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ مکی است و در مکه نازل شده و مربوط به سال‌های اول بعثت است، اما آیه غار در سال ۹ هجری نازل شده است و شاهدیست بر اینکه ابوبکر صدیق تا آن زمان صاحب و همنشین همیشگی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است؛ این خود یک فضیلت است.
- ۲- فرق اساسی آیه غار با دیگر آیات در این است که در دیگر آیات، حضرت یوسف و آن شخص مؤمن و نبی اکرم صلی الله علیه وسلم خودشان شخصاً آن محیط و آن افراد را انتخاب نکرده بودند، مثلاً حضرت یوسف تقاضا نکرده بود که او را در زندان و در فلان سلول و در کنار فلان زندانی حبس کنند و نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نیز مکه را برای زندگی انتخاب نکرده بودند بلکه در همانجا به دنیا آمده و سرنوشتشان چنین بود.

اما در مورد آیه غار و مصاحبت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه این موضوع کاملاً متفاوت است، زیرا همانطور که ثابت کردیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه به وسیله شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم انتخاب شده است و چنانکه از عبد الجلیل قزوینی رازی شیعی نقل نمودیم، انتخاب ابوبکر به امر خداوند بوده است، پس به وضوح مشخص است که انتخاب صاحب به وسیله رسول خدا و به امر خدا با مصاحبت اتفاقی یا اجباری کاملاً متفاوت است و مصداق این بیت است که می‌گوید:

«از این تا آن بسی فرق است زنهار به نادانی مکن خود را گرفتار»
نکته پایانی در این باره و فساد قیاس‌های ملای شیعی که مصاحبت حضرت صدیق رضی الله عنه را با مصاحبت کفار و مشرکین یکی می‌داند از آنجا مشخص است که ما به همین ترتیب می‌توانیم خیلی از عنوان‌های نیکو را تاویل و تفسیر به غیر کنیم، مثلاً:

در آیات قرآن کلمه «آل» و کلمه «اهل» که به معنی خاندان و خانواده است، گاهی به معنی پیروان نیز آمده است، مثلاً:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ ﴿٤٦﴾ [المؤمن: ٤٦].

یعنی: «آتش را صبح و شب بر آن‌ها عرضه می‌دارند و در روز قیامت فرمان داده شود: آل فرعون را به سخت‌ترین عذاب وارد جهنم کنید.»

ما اگر بخواهیم مانند شیعه رفتار کنیم و دیگر آیات را نبینیم^۱ به راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که «آسیه همسر فرعون» و «مؤمن آل فرعون»^۲ نیز جهنمی هستند! چرا که آسیه همسر فرعون و مؤمن آل فرعون نیز از آل فرعون بوده‌اند و در آیه آمده است که آل فرعون عذاب خواهند دید، پس بنا بر دید تنگ شیعیان باید آن دو را نیز (نعوذ بالله) جهنمی بدانیم؛ یا مانند این آیه:

﴿قَالَ يَنْفُخُ إِنَّهُو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُو عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ [هود: ٤٦].

«خداوند فرمود ای نوح او اهل تو نیست او را عملی ناشایست است.»

چنانکه مفسرین گفته‌اند، منظور از اهل در این آیه «خانواده» نیست، چرا که در دیگر آیات تصریح شده که فرزند نوح نیز اهل او به حساب می‌آید (هود: ٤٠)؛ بلکه منظور از «اهل» در این آیه همان پیروان هستند.^۳

آیات دیگری نیز وجود دارد که خداوند کفار را «برادر» بعضی از انبیاء خوانده است، مثلاً:

۱- چنانکه شیعه آن همه آیه که در مدح حضرت صدیق خصوصاً و در حق مهاجرین عموماً نازل شده را نادیده می‌گیرند.

۲- گویند نام مؤمن آل فرعون «حزقیل» بوده است... والله اعلم

۳- در این باره به ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص: ۳۵۱ و تفسیر نمونه ج ۹ ص ۱۱۷ به بعد مراجعه کنید.

﴿وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ﴾ [ق: ۱۳].

یعنی: «و عاد و فرعون و برادران لوط» که منظور از «اخوان لوط» قوم لوط است، و همچنین:

﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۰۶].

یعنی: «آن گاه که برادرشان نوح به آنان گفت: «ایا تقوا پیشه نمی کنید؟» و همچنین:

﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۲۴]. ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا

تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۴۲]. ﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۶۱].

واضح است که در این آیات «اخوت نسبی» مراد نیست و همچنین واضح است کسانی که در این آیات «برادر» خوانده شده‌اند همه مذموم هستند، اما می‌بینیم که در قرآن، آیاتی مشابه وجود دارد و در آن از اخوت غیر نسبی یاد شده، ولی در آن آیات اخوتی که وجود دارد، ممدوح و زیباست.

آیه: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

یعنی: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید»

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلِيٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]. یعنی:

«هر کینه‌ای را از دلشان برکنده‌ایم، همه برادرند، بر تخت‌ها رو به روی همدند»

چنانکه ملاحظه کردید در این آیات نیز «اخوت نسبی» منظور نبود ولی برای طرفین

مدح است بر خلاف آیات قبل که برای یک طرف آن قدح بود.

از آنچه نوشتیم این را می‌فهمیم که آیات قرآن معجزه آسا هستند و کودن‌های بشر نمی‌توانند هر طور خواستند آن را تأویل کنند و از مسیر درست و صحیحش خارج کنند، چنانکه آخوند شیعی چنین قصدی دارد و می‌خواهد معنای واضح آیه غار را عوض کند.

خداوند اراده کرده پیامبر خود را مدد دهد، آیا مدد با همراه کردن دشمن ممکن است؟

در آیات قرآن ملاحظه کردیم که «صاحب» بر مؤمن و کافر اطلاق شده است، اکنون اگر به سیاق آیه غار و آیات قبل و بعدش توجه کنیم متوجه می‌شویم که آیه غار در میان سلسله آیاتی قرار دارد که غالباً سرزنش است که در حین آن متاع دنیا را قلیل خوانده و از سستی در راه خدا نهی نمود و فرموده: «اگر پیامبر را یاری نکنید...» این آیات سرزنشهایی را در خود جای داده‌اند ولی تا به آیه غار می‌رسیم سخن جلوه خاصی به خودش می‌گیرد، خداوند می‌فرماید: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند او را یاری می‌کند.» و به عنوان نمونه یکی از زمانهایی که رسول خود را یاری کرده یاد نموده و آن واقعه سفر هجرت است؛ لازم است که این واقعه از خطرناکترین واقعه‌ها باشد^۱ و از سویی، یاری خداوند نیز به نحو احسن و به بهترین شیوه باشد.

اما اگر فرض کنیم صاحب پیامبر، شخصی (نعوذ بالله) ترسو یا منافق یا کافر بوده و مایه آزار رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوده است بر یاری خداوند خرده گرفته‌ایم که خداوند که خواست پیامبر را یاری کند دیگر چرا وی را به این همصحبیت ترسو و منافق و بد دل مبتلا کرد؟ خداوند رسول خود را یاری کرد و به جای یک همصحبیت خوب و مورد اعتماد شخص منافق و ترسوئی را همراه او کرد؟؟ شیعه می‌خواهد این را به بگوید؟

۱- چنانکه مفسرین به آن اشاره کرده‌اند.

سخن اهل سنت چنین است: «خداوند با وسایل و لوازم مختلف رسول خود را یاری نمود و برای همراهی و همیاری او بهترین یار و مخلصترین دوست او و شخصی که همسن او بود و می‌توانست در این سفر همصحبت خوبی برای وی باشد را قرار داد و به این وسیله یاری خود را کاملتر نمود.» اگر این سخن را بپذیریم، یاری خداوند را به بهترین نحوش پذیرفته‌ایم و انصافاً که این قول، قولی است که از عقل سلیم صادرشده و تابع آن، تابع قول احسن است.

همچنین اگر ابوبکر را شخصی ترسو و منافق و... بدانیم بر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ایراد گرفته‌ایم که چرا ابوبکر (نعوذ بالله) ترسو و منافق را به عنوان همسفر انتخاب کردند و اگر همسفرشان شخص لایقی نیست نعوذ بالله و نعوذ بالله خود ثابت می‌کند که رسول خدا شخص بی‌تدبیری است که، فرد ترسو و بی‌صبری را با خود همراه کرده است و پناه می‌بریم بر خدا که چنین گزافه‌ای را تصدیق کنیم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم: در میان اصحاب ۱۲ منافق وجود دارد

قزوینی می‌نویسد: «با این که در «صحابی» بودن و همراهی با آخرین پیامبر خدا افتخار و ارزشی بس بی‌نظیر و غیر قابل دسترس برای دیگران شمرده می‌شود؛ اما در عین حال صرف اطلاق «صحابی» بر شخصی سبب عصمت وی از گناه نشده و سعادت ابدی او را تضمین نخواهد کرد. این مطلب با مراجعه به سیره و روش آن‌ها و نیز سخنان گهربار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به راحتی قابل اثبات است.

علاوه بر ستایش‌های بی‌مانندی که از «اصحاب» در روایات به چشم می‌خورد، در طیف گسترده‌ای از سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله مذمت‌هایی نیز در باره تعدادی از آن‌ها نقل و حتی جایگاه آن‌ها را آتش جهنم معرفی کرده است.

مسلم نیشابوری در صحیح خود می‌نویسد:

۱- چه اعترافی!! البته احیاناً منظورش در مورد همان سه نفر صحابی است که بزعمهم مرتد نشده‌اند!!

«رسول خدا (ص) فرمود: در میان اصحابی من دوازده نفر منافق وجود دارد که دوازده نفر از آن‌ها هرگز وارد بهشت نخواهند شد؛ حتی اگر شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند.»

جواب:

در روایت آمده است که «در بین اصحابم» ۱۲ منافق وجود دارد (فی أَصْحَابِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا). نه اینکه ۱۲ نفر «از اصحابم» منافق هستند و این خود نشانه این است که آن ۱۲ نفر «صحابی» نبودند بلکه خود را جای صحابه جا زده بودند و گر نه می‌فرمود: ۱۲ نفر از اصحابم منافق هستند.

مانند این است که بگوییم: «در یک شهر شیعه نشین تظاهراتی برپاست، بعد شبکه خبر اعلام می‌کند که در بین شیعیان، عده‌ای سنی هم بودند، آیا این به این معنی است که شیعه‌ها یک دفعه سنی شدند؟؟؟ یا اینکه خیر، منظور آن است که سنی‌ها در میان شیعه‌ها در حال تظاهرات هستند؟»

مثل این است که مادری به دخترش بگوید: «فرزندم موقع نخود پاک کردن خوب دقت کن زیرا در میان نخودها، سنگ ریزه هم هست!» و مشخص است که نخود چیز است و سنگ ریزه چیزی دیگر و هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید: «سنگ ریزه هم نوعی نخود است منتهی جنسش خراب است!!!» چنانکه عده‌ای با مغزهای فلج می‌گویند: صحابی مخلص داریم، صحابی منافق هم داریم!!! مانند این است که بگوییم: شیرینی شیرین داریم شیرینی شور هم داریم!!!

بله، اگر رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده بودند: من اصحابی اثنا عشر منافقا؛ از اصحاب من ۱۲ نفرشان منافق هستند؛ آن موقع می‌توانستیم نتیجه بگیریم که، صحابی منافق هم داریم!!

خداوند در کلام عزیزش، در مورد منافقان می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِّنكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَّفْرُقُونَ﴾ [التوبة: ۵۶]. یعنی: «و به خدا سوگند یاد

می‌کنند که آنان قطعا از شما نیستند لیکن آنان گروهی ترسو هستند»

دقت کنید که خداوند می‌فرماید که منافقان قسم یاد می‌کنند که از صحابه ﴿لَمِنْكُمْ﴾ هستند، نه اینکه قسم یاد کنند که در بین اصحاب هستند، چرا که در میان اصحاب بودن آنان، مسلم است اما، از اصحاب بودن، خیر! حال ادامه ایراد قزوینی:

«و در روایت دیگر این دوازده نفر منافق را کسانی معرفی می‌کند که در قضیه ترور رسول خدا در بازگشت از تبوک حضور داشتند و آنها کسانی هستند که در دنیا و آخرت محارب خدا و رسول او هستند:

«ابوطیفیل گوید: بین فردی که در قضیه عقبه (ترور رسول خدا) حضور داشت و بین حذیفه مسائلی وجود داشت که گاهی بین مردم پیش می‌آید، آن شخص به حذیفه گفت: تو را به خدا سوگند افرادی که در عقبه حضور داشتند، چند نفر بودند. مردم به حذیفه گفتند: وقتی که از تو سؤال می‌کند، پاسخش را بده. حذیفه گفت: من می‌دانم که آنها چهارده نفر بودند، اگر تو نیز جزء آنها باشی، آنها پانزده نفر بوده‌اند، سوگند به خدا که دوازده نفر از آنها در دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند، با خدا و رسول در جنگ هستند.»

از لحن روایت پیدا است که مراد از «رجل» باید شخص با نفوذ و پر قدرتی باشد که به حذیفه فشار می‌آورد و مردم نیز اصرار می‌کنند که تعداد ترور کنندگان عقبه را مشخص کند.

به احتمال زیاد مراد از «رجل» شخص خلیفه دوم باشد؛ زیرا طبق روایات دیگر او است که بارها و بارها از حذیفه می‌پرسد که من جزء منافقان هستم یا خیر. جالب این است که طبق نقل ابن حزم اندلسی، خلفای سه گانه نیز جزء کسانی بوده‌اند که در قضیه عقبه شرکت داشته‌اند.

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكَ.

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص؛ قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند.»

البته ابن حزم سعی کرده است که به خاطر وجود عبد الله بن جمیع در سند آن، این روایت از اعتبار بیندازد؛ در حالی که عبد الله (بن ولید) بن جمیع از روایت صحیح مسلم به شمار می‌رود و روایت گذشته صحیح مسلم نیز از ایشان نقل شد. و طبق نظر اهل سنت، تمام روایات بخاری و مسلم قطعی الصدور هستند؛ چنانچه ابن تیمیه حرانی در این باره می‌نویسد:

«تمامی آنچه در متن صحیحین آمده است، ائمه حدیث بر آن‌ها اتفاق دارند و صحت آن را قبول کرده‌اند و بر آن اجماع دارند و ایشان علم قطعی دارند که رسول خدا (ص) آن‌ها را گفته است.»

جواب:

این داستان نزد تاریخ نگاران مشهور است، و چنانکه در کتب حدیث و روایت آمده است، حدیفه مأمور به مخفی نگه داشتن سرّ بود و او نیز چنین کرد و هیچگاه آن را فاش نکرد!

اما اینکه می‌گوید: «(رجل) که ذکرش در روایت رفته همان، خلیفه دوم است چرا که لحن روایت به گونه ایست که اقتضا می‌کند آن «رجل» شخص با نفوذی باشد» حال من می‌گویم: اتفاقاً حرف شما درست است، شخص با نفوذی بوده اما حضرت عمر نبوده، بلکه آن شخص با نفوذ، علی بن ابیطالب بوده است که چون نبی اکرم او را با خود به تبوک نبرد، او ناراحت شد و تصمیم گرفت انتقام بگیرد، پس از مدینه خارج شد و با همدستی منافقان، قصد ترور آن حضرت صلی الله علیه وسلم را داشتند که موفق نشدند!

بله!، سخت نیست، به این شیوه وصله چسباندن راحت است، و چه دلیلی جلو خوارج و نواصب را می‌گیرد که مانند شیعه دلایل خود را روی هوا بسازند؟ اما در واقع، از لحن روایت به نظر می‌رسد که آن «رجل» شخص سرشناسی نبوده یا لا اقل برای راوی مجهول الهویه بوده که نام او را نمی‌دانسته و فقط از او به عنوان «رجل» یاد کرده است.

اما اینکه قزوینی گفته است: «حتماً آن شخص عمر بن خطاب بوده» زیرا طبق روایات دیگر او است که بارها و بارها از حدیثه می‌پرسد که من جزء منافقان هستم یا خیر»

در این مکان قزوینی خیانت می‌کند و نمی‌گوید که در آن روایات آمده است که حدیثه در جواب فرموده است: «اللَّهُمَّ لَا، وَلَكِنْ أُبْرِي أَحَدًا بَعْدَكَ»^۱ یعنی: «خدای را!!! نه تو از آن قوم نیستی و بعد از تو دیگر در این مورد جواب کسی را نمی‌دهم!» واقعاً خجالت دارد که خیانتی به این واضحی را مرتکب شوی و عین خیالت هم نباشد، سخن او مانند این است که بی‌نمازی به ما بگوید: در قرآن آمده است: ﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾^۲ یعنی: «وای بر نمازگزاران» و در جایی آمده است: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾^۳ یعنی: «به نماز نزدیک نشوید» سپس نتیجه بگیرد که نماز چیز بدی است و نباید نماز خواند؛ و به همین راحتی آیات را قیچی کند و نخواند که خدا بعد از ﴿قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾^۲ فرموده: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۴ و بعد از: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾^۳ فرموده: ﴿وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾^۵!

۱- تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱۲ ص ۲۷۶ - بیروت

۲- یعنی: وای ما بر همان نماز گزارانی که نماز را آسان گرفته‌اند و سستی می‌کنند.

۳- یعنی: به نماز نزدیک نشوید در حالیکه مست هستید.

حال اگر چنین شخص بی‌نمازی بیاید چنین خیانتی بکند، شما چقدر از او متنفر خواهید شد؟؟ زیاد؟؟ خیلی زیاد؟ اندازه ندارد؟ بله، چنین خیانتی بخشیدنی نیست و همینگونه است خیانت منافقانه قزوینی!!

اما جناب خیانتکار! فراموش کرده است که این پرسش درباره نفاق، در مورد حضرت علی نیز روایت شده است! آیا در مورد حضرت علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه نیز همان را می‌گوئید که در مورد فاروق اعظم گفتید؟

اما روایتی که ابن حزم آن را در «المُحَلِّی» نقل کرده است، ابتدا اینکه دانستیم «قزوینی» خائن است، اما نمی‌دانم وی نادان هم هست یا خود را به نادانی زده است، چرا که ابن حزم این روایت را نیاورده که نقد کند؛ بلکه این روایت را آورده تا راوی آن را نقد کند، به همین خاطر روایت را بدون سند آورده است و به غیر از ابن حزم کس دیگری چنین روایتی را نقل نکرده است و خدا دانایتر است که او این روایت را از چه مأخذی گرفته است^۲ و چنانکه مؤرخین و محدثین نقل کرده‌اند در روایت «خالد بن عبد الله بن جُمَیع» (راوی مورد جرح ابن حزم) هیچ اسمی از ابوبکر و عمر و عثمان و... نیست بلکه مانند دیگر روایات اشاره دارد که حدیغه نام‌ها را می‌دانست ولی مأمور به حفظ راز بود و حق نداشت آن را فاش کند!

حال نکته ساده‌ای که قزوینی آن را ندانسته این است که، اولاً این روایت سند ندارد و صحبت کردن در مورد سند یک روایت بی‌سند نهایت جهل است و نهایت پارادوکس

۱- مسند ابی داود طیالسی ج ۱ ص ۱۴۹ رقم ۱۷۶_مصر؛ تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۲۷۶_بیروت؛ إتحاف

الخیرة المهره ج ۶ ص ۱۳۴ رقم ۵۴۹۳، بوضیری؛ کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۰ رقم ۳۶۴۰۶

۲- به احتمال زیاد وی به حافظه خودش اعتماد کرده، به همین دلیل اشتباه کرده است؛ چنانکه اشتباهات «مطهری» در اعتماد به حافظه‌اش بسیار مشهور است و می‌توانید در کتاب «علوم قرآنی» و «حماسه حسینی» وی موارد زیادی بیابید؛ یا به کتاب «نگاهی به کتاب حماسه حسینی استاد مطهری» از آیه

الله نعمة الله صالحی نجف آبادی مراجعه کنید تا موارد زیادی را در این مورد بیابید!

است و به این می‌ماند که درباره نحوه کارکرد ریموت کنترل «فرغون» که ریموت کنترل ندارد، بحث کنیم!!

دوم اینکه «خالد بن عبد الله بن جُمیع» که وی یکی از روایانی است که در سلسله رجال موهوم این روایت قرار دارد. به عقیده «ابن حزم» وی شخصیتی مجروح و غیر ثقه است و ابن حزم برای اثبات نظر خویش این روایت ساختگی را که دروغ بودن از سرا پایش می‌بارد نقل کرده است.

اما نکته دیگر آن است که، اگر فرض کنیم، «خالد بن عبد الله بن جُمیع» این روایت را نقل کرده است گذشته از بی‌سند بودن این روایت؛ همین روایت برای جرح راوی کافیهست چرا که دروغ بودن این روایت کاملاً واضح است و مشخص است که جعلی است پس هر که آن را نقل کرده است، شکی در دروغگو بودن او باقی نمی‌ماند و اگر «خالد بن عبد الله بن جُمیع» این روایت را نقل نکرده، آنگاه می‌توانیم به توثیقات او نگاه کنیم و امیدی به توثیق شدنش داشته باشیم.

دروغین بودن این روایت از آنجا مشخص می‌شود که حدیث مامور به حفظ راز بود و حق نداشت آن راز را فاش کند و ثابت است که این بزرگوار رازدار خوبی بوده و هیچگاه آن را فاش نکرده است، چنانکه آمده است:

«و قال إبراهيم، عن علقمة: قدمت الشام فقلت: اللهم وفق لي جليسا صالحا. قال: فجلست إلى رجل فإذا هو أبو الدرداء، فقال لي: ممن أنت؟ فقلت: من أهل الكوفة، فقال: أليس فيكم صاحب الوساد، والسواد؟ - یعنی ابن مسعود - ثم قال: أليس فيكم صاحب السر الذي لم يكن يعلمه غيره؟ - یعنی حدیثه - و ذكر الحديث»^۱.

«آیا بین شما صاحب سری که جز او کسی آن سر را نمی‌داند، هست؟»

۱- تهذیب الکمال للمزی مع حواشیه ج ۵ ص ۵۰۱ - بیروت

رسول خدا نامهای آن منافقین را به حدیفه گفته بود و همچنین به او فرموده بودند که آن سِرِّ را نهان دارد و به احدی نگوید (لا تخبرن أحدا)؛ پس حدیفه نیز به کسی نگفته است و تا به حال کسی ادعا نکرده که حدیفه سر را فاش کرده است به همین خاطر به او لقب «صاحب سر رسول» داده‌اند؛ پس چطور ممکن است که «خالد بن عبد الله بن جُمَیع» نام آن‌ها را بدانند؟؟

و اصولاً تاسف بار است که شخصی لحظه ای به این فکر کند که ابوبکر صدیق از جمله کسانی بوده که قصد جان نبی اکرم را داشته‌اند چرا که اگر می‌خواست چنین کند بارها بار جان خویش را به خاطر ایشان به خطر نمی‌انداخت و گاه‌ها جان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را نجات نمی‌داد و از طرفی ماجرای ترور نافرجام نبی اکرم، بعد از تبوک صورت گرفت و جالب این است که اکثر هزینه تجهیز این سپاه را حضرت ابوبکر صدیق با تمامی دارایی خودشان و حضرت عمر با نصف دارایی خودشان دادند و همینطور ابوبکر عَلم دار لشکر بودند. و می‌دانیم که منافقان از بذل مال دریغ می‌کنند چه برسد به بخشیدن کل یا نصف مال خود!! و همینطور منافقان از جنگ گریزان هستند چه برسد به اینکه از طرف رسول خدا، «عَلم دار» لشکر هم بشوند؛ و از آن جالبتر آن است که یک سال بعد از «تبوک»، حضرت صدیق اکبر از طرف نبی اکرم به سِمَت امیر الحاجی منسوب می‌شود و با مردم به عنوان «امیر» حج به جا می‌آورد!! و دو سال بعد؛ رسول خدا ابوبکر صدیق را امام نماز مردم قرار می‌دهد و حضرت علی به مدت ۱۲ سال پشت سر ابوبکر و عمر نماز می‌خواند.

این مواردی که عرض شد لازم به گفتن نبود، لیکن از آن جهت گفته شد که بدانید شخصی که چنین تهمتی را به آن بزرگواران می‌زند چنانکه دانستید خائن هست و علاوه بر آن سیرت نا زیبایی نیز دارد که از هیچگونه تهمت و دروغ آشکاری دست نمی‌کشد!

اما در مورد روایات صحیحین؛ ما روایات صحیحین را قبول داریم^۱ ولی این به آن معنا نیست که تمام روایانی که در آن کتاب از آنان استفاده شده است، ثقه می‌دانیم، چه بسا یک راوی کذاب که خود بخاری و مسلم نیز او را کذاب می‌دانند نامش در این کتاب باشد ولی از او به عنوان شاهد، حدیث نقل کرده‌اند و اینکه صحیح مسلم از «خالد بن عبد الله بن جُمیع» دو روایت نقل کرده، از جهتی شخصی چون حاکم با آن همه تساهل نظرش این است که: «بهتر بود که مسلم از او روایت نقل نکند»

علامه ابن وزیر در همین مورد در جلد اول «الروض الباسم» در جواب به معترضی زیدی مذهب، می‌نویسد: «معترض فکر می‌کند که مروان بن حکم در نزد محدثین از جمله پرهیزکاران و صالحان است، و به روایت محدثین از او استدلال می‌کند که محدثین فاسقان، و «جرح شده‌ها» را قبول دارند، و چون احادیث وی را در صحاح آورده‌اند باور به عدالت وی داشته‌اند، و اصلاً این طور نیست، محدثین از کردار شنیع و گناهان مهلک و بزرگ وی جاهل و بی‌خبر نیستند. و ذهبی می‌گوید (سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۴۷۶): (وحضر الواقعة يوم الجمل فقتل طلحة ونجا فلیته ما نجا) «مروان در واقعه جمل حضور داشت و طلحه را به قتل رساند، و خودش نجات یافت ای کاش به هلاکت می‌رسید».... محدثین پس از تکیه بر روایت دیگران از او بعنوان شاهد و تابع روایت کرده‌اند، زیرا گاهی روایت فاسق مفید ظن است، و هرگاه ظن فایده داشته باشد ذکر آن زیبا و لازم است تا در هنگام تعارض به عنوان ترجیح بکار رود»^۲

نکته: قزوینی در مقاله‌ای که در همین باره (ترور نافرجام) نوشته در نهایت می‌گوید: «البته ما نمی‌گوییم که این ابوبکر و عمر و... بوده‌اند که در این عمل نقش داشته‌اند ولی می‌گوییم چرا ابن حزم این ماجرا را در کتابش آورده است؟!»

۱- البته لازم به ذکر است که در مورد تعداد بسیار اندکی از روایات بحث‌هایی وجود دارد.

۲- به نقل از ترجمه این کتاب، با عنوان: «گلزارهای شاداب در دفاع از سنت ابو القاسم»

جواب این است که: تو که تا به این حد نا آگاهی که منظور ساده ابن حزم را از نقل این روایت نفهمیدی، چطور ادعای علم و عالمی داری؟؟ چطور است که ندانستی «ابن حزم» این روایت را به منظور نقد راوی آن نقل کرده است حال اینکه به وضوح از قول ابن حزم استنباط می شود؟؟

حدیث حوض و معنای صحابی در کلام رسول خدا

قزوینی: «محمد بن اسماعیل بخاری نیز در صحیح خود نقل می کند:

«از ابوهریره از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت فرمود: در روز قیامت گروهی از اصحابم (در کنارحوض) بر من وارد می شوند؛ اما از اطراف حوض طرد می شوند، می گویم پروردگارا! آن ها اصحاب من هستند، ندا می رسد تو نمی دانی که آن ها بعد از تو چه کارهایی کردند؟ اینان مرتد شده و به گذشته خود بازگشتند.»

و در جای دیگر می نویسد:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (در مورد قیامت) نقل شده است که فرمودند: در این هنگام که من ایستاده ام، عده ای (را می آورند) وقتی ایشان را می شناسم شخصی بین من و ایشان آمده و می گوید: بیایید. پس می گویم به کجا؟ جواب می دهد: قسم به خداوند به سوی آتش. می گویم ایشان را چه شده است؟ در جواب می گوید ایشان بعد از تو مرتد شده و به گذشته خود بازگشتند. سپس عده دیگری می آیند... در آخر از آن ها نجات نمی یابد؛ مگر به اندازه چند شتر (معدود) رها شده در بیابان.»

بدر الدین عینی در شرح این روایت می گوید:

«(مثل همل نعم) مقصود شترانی است که بدون سرپرست رها شده اند و کسی مراعات آن ها را نمی کند که مبادا گم شوند یا هلاک شوند؛ یعنی از ایشان کسی از آتش نجات نمی یابد؛ مگر اندکی و این روایت دلالت می کند که آن ها دو صنف هستند: صنفی کافر و صنفی گناه کار.»

با توجه به آن چه که از ابن حزم نقل شد، این احتمال تقویت می‌شود که این گروهی که به سوی جهنم برده می‌شوند، همان دوازده نفری هستند که در بازگشت از تبوک قصد ترور پیامبر خدا را داشتند که خلیفه اول نیز در میان آن بود؟

حال بار دیگر آیه غار را با این روایات در کنار هم قرار می‌دهیم:

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ فِي أَصْحَابِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا كَمْ كَانَ أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ يَرُدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِي.

در همه این‌ها از ماده «صاحب» استفاده شده است؛ بنابراین اگرچه همراهی با رسول خدا افتخاری بس ارزشمند محسوب می‌شود؛ اما اگر با انجام اعمال صالح همراه نباشد، نه تنها سودی برای آن فرد ندارد؛ بلکه طبق روایاتی که گذشت، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود.

جواب:

قروینی، خودش در مقاله‌ای که درباره «ترور نافرجام حضرت رسول» نوشته و در سایت ولیعصر قرار داده، می‌گوید: «ما نمی‌گوئیم که ابوبکر و عمر هم جزء آن ۱۲ نفر بوده‌اند» اما منافق وار سخن دیروز خود را فراموش می‌کند و حال می‌گوید: «این گروهی که به سوی جهنم برده می‌شوند، همان دوازده نفری هستند که در بازگشت از تبوک قصد ترور پیامبر خدا را داشتند که خلیفه اول نیز در میان آن بود» می‌گوییم: وقتی تو به این واضحی خودت سخن خودت را نقض می‌کنی چه جای خوش بینی به سخنان هست؟ چرا کسی باید فکر کند که تو با این همه دروغ و دغل و خیانت، دلسوز مسلمانان هستی که به حرف‌هایت بها دهد؟؟؟

اما جواب: الله به ما عقل داده و:

«چون تو را زین جهان گریزی نیست بهتر از عقل دستگیری نیست.»
همه ما، اعتقادات افسانه‌ای ملایان صفوی را از حفظ شده‌ایم، و خواندیم که همین شبهه افکن تا چند خط قبل می‌گفت: ابوبکر از کسانی است که قصد جان نبی اکرم را

کرده بود، و از اساسیترین اعتقاداتشان این است که آیاتی در مذمت سیدنا ابوبکر و عمر نازل شده و آنان جبت و طاغوت و فحشاء و منکر هستند و از طرفی نیز معتقدند که نه تنها نبی اکرم بلکه ائمه شان نیز علم غیب دارند و از باطن مردم با خبرند، پس به این ترتیب نبی اکرم باید می دانست که ابوبکر و عمر (زبان گویندگانش لال) قلباً کافر بوده و بارها قصد جان نبی اکرم را داشته و... و بنا بر روایات شیعه، نبی اکرم از کارشکنی ابوبکر و عمر در آینده خبر داده‌اند و حضرت علی را به صبر، امر کرده‌اند و.....

تمام این افسانه‌ها را در نظر داشته باشید، بعد ادعای قزوینی را به یاد بیاورید که می‌گوید: «ابوبکر منافق بود و می‌خواست پیامبر را بکشد ولی در روز قیامت پیامبر وقتی می‌بیند ابوبکر را (العیاذ بالله) به جهنم می‌برند تعجب می‌کند و می‌گوید: ای خدا، او از اصحاب من است!! چرا نمی‌گذارید از آب حوض بخورد؟ و جواب می‌آید که: او بعد از تو مرتد شد!» عجیب است که رسول خدا تعجب می‌کند!! و عجیبتر آن است که بنا بر عقیده شیعه ابوبکر اصلاً مسلمان نبود که بعد از رحلت نبی اکرم بخواهد مرتد شود!!

دقت کنید: قزوینی همین الان می‌گفت که او می‌خواسته پیامبر را بکشد و پیامبر نیز این را می‌دانسته و از طرفی ملایان شیعی به جزم معتقدند که ابوبکر کافر بوده ولی طبق این روایت و ادعای شیعه باید بگوئیم که بیسوادترین افراد شیعه نیز، نعوذ بالله از پیامبر داناتر و عالمتربند، چرا که آنان می‌دانند ابوبکر بد و جهنمی است ولی رسول خدا نمی‌داند!!

باز دقت کنید: آخوند شیعه معتقد است که ابوبکر تظاهر به اسلام می‌کرده و قلباً کافر بوده و نبی اکرم نیز این را می‌دانسته ولی طبق این روایت، پیامبر در روز قیامت یادش می‌رود که ابوبکر اصلاً «از بیخ عرب بوده است».

شما را به خدا؛ با چنین انسان‌هایی، با چه زبانی باید سخن بگوئیم؟؟ در نهایت در مورد مصداق این روایت باید گفت: علما در این باره اختلاف کرده‌اند، ولی به نظر نویسنده، این حدیث می‌تواند دو مصداق داشته باشد.

۱- این حدیث در مورد کسانی است که در دوران نبی اکرم ایمان آوردند و سپس مرتد شدند، یا کسانی که منافق بوده‌اند و رسول خدا از نفاق آنان با خبر نبود؛ که بنا بر طرق دیگر این حدیث، نبی اکرم گاهی آنان را «اصحابی» خطاب کرده و اصحابی به معنی «اصحاب کوچک» است و گواهی می‌دهد که آن دسته از رانده شوندگان از حوض از اصحابی که همراه نبی اکرم در جنگ‌ها شرکت کرده و بذل مال کرده‌اند؛ نیستند و ضمناً لفظ اصحاب در حدیث به معنی اصطلاحی آن نیست.^۱

۲- بنا بر دیگر احادیثی که درباره حوض وارد شده است؛ دیگر انبیاء نیز صاحب حوضهایی هستند که امت آنان به سوی آن حوض‌ها می‌روند؛ و نبی اکرم نیز حوض کوثر را دارد و زمانی که عده‌ای به سمت آن حوض می‌روند نبی اکرم می‌داند که آنان از امت او و بر دین اسلام بوده‌اند به همین خاطر زمانی که آنان را از حوض منع می‌کنند رسول خدا تعجب می‌کند و چنانکه در دیگر طرق حدیث آمده است، نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آنان را «امتی» می‌خواند (صحیح مسلم) که نشان از این است که از حوض رانده شوندگان تمام مسلمانانی هستند که در دین بدعت آورده و دین را تغییر داده و گناهکار بوده‌اند، و در روایتی که از آنان با لفظ «اصحابی» یا «اصحابی» یاد شده نیز مشکلی ایجاد نمی‌کند چرا که اصولاً به تمام کسانی که بر دین رسول خدا باشند می‌توان گفت «اصحاب آن حضرت» همانطور که به تمام شافعی مذهب‌بان می‌توان گفت «اصحاب امام شافعی» و همینطور است، حنفی و مالکی و..... و علم عند الله تعالی

در پایان این بحث:

۱- چنانکه می‌دانیم، در آیه: ﴿ثُمَّ لَنَزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيْهَمُ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ [مریم: 69] منظور از «شیعه» معنی اصطلاحی آن نیست.

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَعْمَلَ أَبَا بَكْرٍ عَلَى الْحُجِّ، ثُمَّ وَجَّهَ بَرَاءَةَ مَعَ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَجَدْتَ عَلِيًّا فِي شَيْءٍ: لَا، أَنْتَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ وَعَلَى الْحَوْضِ. قُلْتُ رَوَى لَهُ التِّرْمِذِيُّ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا أَطْوَلَ مِنْهُ وَفِي هَذَا زِيَادَةٌ رَوَاهُ الْبَزَارُ وَرِجَالَهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ»^۱

یعنی: (از ابن عباس روایت شده که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را امیر کاروان حجاج قرار داد، هنگامی که حرکت کرد همراه او علی را با سوره براءت گسیل فرمودند، پس ابوبکر و گفت: یا رسول الله! مگر در من چیزی دیده‌ای؟ ایشان فرمودند: خیر، تو در غار همراه من بودی و سر حوض هم همراه من خواهی بود» هیشمی می‌افزاید: ترمذی حدیثی غیر از این حدیث و طولانی تر از این نقل کرده است و در این حدیث زیاده ای هست و بزار آن را روایت کرده و راویانش راویانی صحیح هستند)

قزوینی بعد از این سخن خود را متوجه قید «لا تحزن» نموده است و ابتدا از فخر رازی نقل کرده که فرموده: «لا تحزن» نهی مطلق است و لازمه آن این است که ابوبکر گاهی محزون نشود؛ حال قزوینی گفته: اینکه نهی مطلق است، مسلم است و در دیگر آیات هم هست، آنجا که می‌گوید اموال مردم را به باطل نخورید ولی ابوبکر به آن عمل نکرد و فدک را بالا کشید!!! اینجا روضه خواند و گذری هم به فدک زد؛ و اگر این سخن را بخواهد در ملاء عام مطرح کند، حتماً به یک بسته دستمال کاغذی احتیاج پیدا می‌کند که اشک تمساح‌های خود را پاک کند!!! البته علما کتب بسیاری در این باره نوشته‌اند و جواب کافی گفته‌اند و لازم نیست که ما نیز در این کتاب که موضوعش چیز دیگری است، به آن پردازیم! البته لازم به ذکر است که مصداق اصلی کسانی که اموال مردم را به باطل می‌خورند، آخوندهای خمس بگیر هستند که شکمشان را از پول مردم

۱- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ج ۹ ص ۳۴ ح ۱۴۳۳۸، هیشمی؛ معجم الکبیر للطبرانی ج ۱۱ ص ۴۰۰ ح

بیچاره و از همه جا بی‌خبر پر کرده‌اند و خدا می‌داند که روز قیامت با چه رویی می‌خواهند جلو الله متعال بایستند!

سپس قزوینی، آیه‌ای آورده مبنی بر اینکه: مؤمنان بدون اجازه وارد خانه دیگران نشوید؛ بعد او دوباره روی منبره رفته و روضه خوانی را شروع کرده و گفته: پس چرا ابوبکر بی‌اجازه وارد خانه فاطمه شد و... الی آخر افسانه شهادت که به این مورد نیز پاسخ گفته‌اند و لازم نیست، ما نیز به آن بپردازیم.^۱

۱- یکی از مهمترین دلایلی که ثابت می‌کند؛ افسانه شهادت، باطل اندر باطل است، ازدواج سیدنا عمر با سیده ام کلثوم دختر فاطمه است، که ما در کتابی تحت عنوان «به روشنی آفتاب» مفصلاً آن را بررسی کرده و به شبهات پاسخ گفته‌ایم.

پیرامون «لا تحزن»

قزوینی: نهی پیامبر ص از حزن، ابوبکر را آرام نکرد

از خود آیه غار نیز نقض سخن فخررازی ثابت می‌شود؛ چرا که رسول خدا چندین بار ابوبکر را از حزن و اندوه نهی کرد؛ اما او با بی‌اعتنائی به فرمان پیامبر خدا، به کرات مرتکب آن شد.

طبق قواعد زبان عربی، استفاده از فعل مضارع به جای فعل ماضی، دلالت بر تکرار و دوام آن فعل می‌کند؛ یعنی آن کار چندین بار تکرار و مدام انجام می‌شده است.

علامه شوکانی در ذیل آیه ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ...﴾ [البقرة: ۱۴۲] می‌گوید:

«سیقول» به معنای «قال» است. از فعل مضارع به جای ماضی استفاده کرده است تا

دلالت بر دوام و استمرار آن نماید.»

در آیه غار نیز خداوند از فعل مضارع ﴿يَقُولُ﴾ در جمله ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا

تَحْزَنْ﴾ به جای فعل ماضی «قال» استفاده کرده است. و این بدان معنا است که

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره به ابوبکر می‌گفته که «ترس، خداوند با ماست» و

این گفته را مدام تکرار می‌کرده است؛ اما حزن و اندوه جناب خلیفه را پایانی نبود و او

با بی‌اعتمادی و عدم اطمینان به تسلائی پی در پی رسول خدا، بر حزن و اندوه خود

می‌افزود؛ تا جایی که از ترس گرفتار شدن به دست مشرکان قریش، اشک‌های خلیفه

سیل‌آسا برگونه‌هایش جاری می‌شد.

علامه رشید رضا، تفسیر پرداز معاصر سنی در ذیل آیه غار می‌نویسد:

وَقَدْ عَبَّرَ عَنِ الْمَاضِي بِصِيغَةِ الْإِسْتِقْبَالِ (يَقُولُ) لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّكَرُّرِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ بَعْضِ

الرُّوَايَاتِ.

خداوند از فعل ماضی (قال) با صیغه مضارع (يقول) استفاده کرده است، تا دلالت بر تکرار (حزن و اندوه ابوبکر) نماید که از بعضی از روایات استفاده می‌شود.

جواب:

جواب این ادعا را مفصلاً در صفحات آتی خواهیم گفت؛ اما نکته ای که قابل توجه است، آن است که قزوینی خودش با دست خودش خاک بر سر خودش ریخته است! چگونه؟؟

زمانی که قزوینی می‌گوید: «يقول» در این آیه نشان از استمرار دارد باید قبول کند که، مصاحبت حضرت ابوبکر نیز مستمر بوده است و نه تنها مصاحبت بلکه لازم است که «معیت» نیز مستمر باشد و ابوبکر صدیق همیشه صاحب رسول خدا باشد و در بهشت نیز همنشین آنان باشند و همینطور لازم است که همیشه مورد تأیید خداوند باشند! آیا شیعه این را می‌پذیرد؟؟؟ مجبور است، نمی‌تواند که نپذیرد.

چنانکه علامه برقعی رحمه الله علیه نیز می‌فرمایند:

«چون معیت و همراهی تأییدی است، و جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ اسمیه است، و جمله اسمیه بر دوام و استمرار دلالت می‌کند، پس ابوبکر صدیق تا ابد مورد تأیید خداوند متعال می‌باشد.»

حال ادامه سخنان وی را بخوانیم:

«از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که حزن و اندوه چنان بر ابوبکر چیره می‌شده که اشک‌های او را از گونه‌هایش همانند سیل آب سرازیر می‌کرده است.»

ما به برخی از روایات اهل سنت که موارد حزن و اندوه او را ثابت می‌کند، نقل می‌کنیم:

دیده شدن سراقه بن مالک و حزن ابوبکر:

بخاری در صحیح خود به نقل از ابوبکر می‌نویسد:

سراقة بن مالك ما را دنبال کرد، گفتم: ای رسول خدا به دنبال ما آمدند، فرمود: نترس که خداوند با ما است.^۱

با شنیده شدن صدای مشرکان، وحشت و نگرانی بر ابوبکر چیره شد:

ابوبکر هیشمی و محمد بن علی شوکانی می‌نویسند: قریشیان به غاری که رسول خدا (ص) و ابوبکر در آن بودند، رسیدند؛ تا جائی که به بالای کوه ثور رسیدند و رسول خدا صدای آن‌ها را شنید، در این هنگام ابوبکر ترسید و بیم و ترس به او روی آورد، رسول خدا به او فرمود: نترس که خداوند با ما است.^۲

و ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: مشرکان به کوهی که رسول خدا در آن بود، رسیدند؛ تا جائی که بر بالای کوه بالا آمدند، ابوبکر صدای مشرکان را شنید، پس غم و ترس به ابوبکر روی آورد، در این هنگام رسول خدا (ص) فرمود: نترس که خداوند با ما است.^۳

نزديک شدن مشرکین به غار و حزن ابوبکر:

۱- این ترجمه بلکه تحریف قزوینی که «حزن» را به «ترس معنا نموده، عجیب نیست چه بسا کسانی چون باقر شریف قرشی شیعی تا به این حد جرات پیدا کرده‌اند که بنویسند: «وفزع أبوبکر وقال للنبي صلي الله عليه وآله وسلم: «لو نظروا الي أقدامهم لرأونا»، وهدأ النبي صلي الله عليه وآله وسلم روعه، و قال له: «لا تخف ان الله معنا» (حياة المحرر الاعظم الرسول الاكرم ج ۲ ص ۲۱-۲۲، باقر شریف قرشی؛ مهر امير المؤمنين)

۲- این روایت به سه علت مردود است، اول به خاطر وجود راوی مجهول الحالی به نام: «محمد بن عمرو بن خالد» و دوم به خاطر وجود «ابن لهيعة» که ضعیف الحدیث است. و علت سوم آنکه این روایت مرسل است و سند آن به عروه بن زبیر ختم می‌شود و او از تابعین است و در اوایل خلافت سیدنا عثمان به دنیا آمده است!

۳- این قول نیز ماخوذ از روایت «عروه» است که در مورد سندش صحبت شد.

با نزدیک شدن ابوبکر، نگرانی ابوبکر شدیدتر؛ تا جائی که شروع کرد به گریه کردن: «فلما طلب المشركون الأثر وقربوا بکی أبو بکر خوفاً علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام: (لا تحزن أن الله معنا)»^۱.

رسیدن مشرکین به در غار و حزن شدید ابوبکر:

محمد بن اسحاق فاکهی می‌نویسد: تعدادی از مشرکان قریش به دنبال آن حضرت گشتند، پس قیافه‌شناسی را پیدا کرده و اثر پای آن حضرت را دنبال کردند، تا این که به غاری رسیدند که رسول خدا (ص) و ابوبکر در آن بودند. رسول خدا (ص) فرمود: چشمان آن‌ها بر روی ما بسته است، ابوبکر بسیار غمگین بود، پس رسول خدا (ص) به او گفت: نترس که خداوند با ما است.^۲

و عاصمی مکی می‌نویسد: مشرکان آن حضرت را دنبال کردند، تا این که به در غار رسیدند، قیافه‌شناس گفت: به خدا سوگند، کسی که شما به دنبال او هستید، از این غار گذشته است، در این هنگام ابوبکر ترسید، پس رسول خدا (ص) به او گفت: نترس که خداوند با ما است.^۳

و ابن عساکر، سیوطی و متقی هندی می‌نویسند: از ابن عباس نقل شده است که: کسانی که رسول خدا و ابوبکر را دنبال می‌کردند، از کوه بالا رفتند، چیزی نمانده بود که

۱- سند ندارد.

۲- در سند این روایت «کلبی» وجود دارد که نه تنها کذاب و جعل و رافضی است بلکه، ابوعمر و در مورد او می‌گوید: «اشهد ان کلبی کافر» و علاوه بر آن در سندش ابو صالح (باذام الکوفی، صاحب الکلبی) وجود دارد که او نیز کذاب است.

۳- بی‌سند است.

وارد غار شوند، ابوبکر گفت: رسیدند، رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوبکر! نترس که خداوند با ما است^۱.

گفتگوی مشرکین در باره لانه عنکبوت و حزن ابوبکر:

ابوبکر مروزی در مسند ابوبکر می‌نویسد: قریش رسول خدا (ص) را دنبال کردند، وقتی دیدند که عنکبوت بر در غار لانه کرده است، گفتند: هیچ کس وارد آن نشده است، در این هنگام رسول خدا نماز می‌خواند و ابوبکر مراقب بود؛ پس ابوبکر به رسول خدا فرمود: پدر و مادرم به فدای تو، قوم تو به دنبالت هستند، به خدا سوگند من به خاطر ترس از جانم گریه نمی‌کنم، بلکه از این می‌ترسم که ضرری به تو برسانند. رسول خدا فرمود: نترس که خداوند با ما است^۲.

اگر مشرکین زیر پایشان را نگاه کنند، ما را خواهند دید:

و هنگامی که مشرکین به بالای غار رفتند، بازهم ابوبکر ترسید که مبادا زیر پایشان را نگاه کرده و آنان را ببینند. بخاری در صحیح خود می‌نویسد: از ابوبکر نقل شده است که من به رسول خدا در آن زمان که در غار بودم گفتم: اگر یکی از آنها زیر پاهایش را نگاه کند، ما را خواهد دید، آن حضرت فرمود: چه خیال می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آنها خدا است.

این روایت نشان می‌دهد که رسول خدا فقط به گفتن جمله ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ اکتفا نکرده است؛ بلکه با جملات گوناگون سعی در تسکین خاطر او داشته است؛ چنانچه طبری در تفسیرش جملات دیگری را نیز به آن می‌افزاید: در هنگام که رسول

۱- در این روایت نیز «ابوبکر الهذلی» وجود دارد که، ضعیف الحدیث است و بعضی او را ترک کرده و تکذیب نموده‌اند.

۲- آلبانی این روایت را به دو علت ضعیف می‌داند... نکا: سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة ج ۳

خدا به همراهش گفت: نترس. و این بدان جهت بود که ابوبکر ترسیده بود، تعقیب کنندگان جای آن را پیدا کنند؛ پس ابوبکر ناشکیبائی کرد، رسول خدا (ص) فرمود: نترس که خداوند با ما است، او یاور ما است؛ پس مشرکان جای ما را پیدا نمی‌کنند و دستشان به ما نخواهد رسید^۱.

این جملات به هر غمگینی گفته می‌شد؛ آن‌هم از زبان پیامبر خدا، حزنش پایان می‌یافت و قلبش آرام می‌گرفت؛ اما چرا حزن و اندوه ابوبکر پایانی نداشت؟

ترس از لانه حشراتی که در غار وجود داشت و گریه شدید ابوبکر:

سمرقندی در تفسیر خود، ذهبی در تاریخ الإسلام، سیوطی در جامع الأحادیث و الدر المنثور و آلوسی در روح المعانی می‌نویسند: در غار سوراخی‌های وجود داشت که در آن مارها و افعی‌ها زندگی می‌کردند، ابوبکر ترسید که از این سوراخ‌ها چیزی خارج شود و رسول خدا (ص) را اذیت کند، ابوبکر پای خود را بر سوراخ‌ها گذاشت، مارها و افعی‌ها به پای ابوبکر ضربه زده و او را نیش می‌زدند، اشک ابوبکر بر گونه‌های جاری بود و رسول خدا می‌گفت: ای ابوبکر نترس که خداوند با ما است.

طبق این روایات حزن ابوبکر با دیدن تعقیب کنندگان آغاز و تا رفتن آن‌ها ادامه داشته است و تسلای رسول خدا و یادآوری این که خداوند با ماست، نگران نباش، برای او سودی نداشته و وی با بی‌توجهی و بی‌اعتمادی به سخن پیامبر خدا، بر حزن خود می‌افزود تا جائی که بر اثر اشک ریختن، اشکش بر گونه‌هایش جاری شد!!

جواب:

قزوینی نمی‌داند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم، نعوذ بالله و نعوذ بالله، رُبّات نبوده‌اند که دم به دقیقه بگویند: ابوبکر نگران نباش، که خدا با ماست! ابوبکر نگران نباش، نگران نباش و... مگر می‌شود، مشرکین نزدیک شوند، به ابوبکر بگویند: نگران نباش،

مشرکین به در غار برسند و باز همین حرف را تکرار کند و بعد مشرکین در مورد تار عنکبوت صحبت کنند و باز نبی اکرم سخن خویش را تکرار کند و هنوز چند ثانیه یا چند دقیقه ای نگذشته، نبی اکرم دوباره سخنش را تکرار کند؛ این سخنان و این برداشت از اقوال و روایات، به جز به سُخره گرفتن حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم چیز دیگری نیست.

حال ممکن است که شیعیان بگویند: این روایات و اقوال خود شماست و ما چیزی به غیر از آن نقل نکرده ایم؛ می گوئیم: هیچ عالمی از اهل سنت نگفته است که نبی اکرم در آن مسیر هر چند دقیقه یک بار این سخن را تکرار کرده است، بلکه هر کدام از آن‌ها یک یا دو موضع را محل صدور جمله «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» می دانند و البته لازم به ذکر است که اکثر روایاتی که نقل کرده است، ضعیف هستند که در پاورقی به ضعف آنان اشاره شده است!

مثال استدلال شیعیان به این می ماند:

«جسد مرد ۶۰ ساله ای پیدا شده و مأمورین پلیس که جسد را یافته اند، آن را به پزشکی قانونی تحویل دادند؛ پزشکان مذکور بعد از بررسی، متوجه می شوند که متوفی در طول عمر خود یک بار تیر خورده است، اما دقیقاً کی تیر خورده؟ معلوم نیست، پس به این منظور، یکی از شاگردان قزوینی را مأمور کرده تا نزد خانواده و دوستان شخص متوفی به منظور تحقیق برود، تا بفهمد که وی در چه زمانی تیر خورده است؛ مأمور به نزد آشنایان متوفی آمده و ابتدا از همسر او می پرسد که در چه زمانی وی گلوله خورده است؟ همسر می گوید: «زمانی که ۵۰ ساله بود، یک جانی به او شلیک کرد» بعد همین سوال را از برادر متوفی می پرسد، وی پاسخ می دهد: «در ۴۰ سالگی در یک درگیری تیر خورده است» حال از دوست متوفی می پرسد و وی می گوید: «از فلانی شنیدم که او در ۴۵ سالگی در یک ماموریت تیر خورده است»

حال مأمور که از شاگردان قزوینی نیز می‌باشد، از این تحقیقات این نتیجه را می‌گیرد که: «آن متوفی نه تنها یک بار بلکه سه بار تیر خورده است!!» پر واضح است که متوفی فقط یک بار به وسیله گلوله مضروب شده و اشخاصی که زمان گلوله خوردن را سال‌های مختلفی عنوان کرده‌اند، یا اعتماد به حافظه کرده‌اند و حافظه خوبی نداشته‌اند و یا منبعی که این اطلاعات را از آن گرفته‌اند، منبع موثقی نبوده است»

چند نکته مهم:

۱- بعضی از متونی که قزوینی نقل کرده صرفاً برداشت علما از روایات بوده است، که برداشت علما بدون ذکر دلیل نمی‌تواند حجت باشد.

۲- در تمامی متونی که قزوینی نقل کرده است، نبی اکرم بعد از اینکه فرموده‌اند: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ بلافاصله فرموده‌اند ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و اگر بپذیریم که ابوبکر دم به دقیقه نگران می‌شده و پیامبر می‌فرموده: نگران نباش.. این را هم باید بپذیریم که معیت خاص خداوند نیز مستمر بوده است و این اقرار به فضیلتی است که شیعیان را خوش نمی‌آید.

۳- در بین اقوالی که وی نقل کرده، آمده بود که حزن ابوبکر صدیق به خاطر نبی اکرم بود و نه برای خودش؛ حال سؤال این است که: «آیا شیعیان این سخن را قبول دارند؟ و می‌پذیرند یا ﴿تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ﴾ هستند؟»

اما اینکه قزوینی گفته است: «این جملات به هر غمگینی گفته می‌شد؛ آن‌هم از زبان پیامبر خدا، حزنش پایان می‌یافت و قلبش آرام می‌گرفت؛ اما چرا حزن و اندوه ابوبکر پایانی نداشت؟»

جواب:

می‌دانیم که خداوند اجل مقامها است و نبی اکرم با آن همه بزرگواری غیر قابل قیاس با آن مقام است، و از آنطرف می‌دانیم که مقام نبی اکرم صلی الله علیه وسلم اجل است نسبت به مقام تمام انسان‌ها از ابتدای خلقت تا انتهای آن و می‌دانیم که مقام ابوبکر صدیق

غیر قابل قیاس است با حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم، با این تعاریف می‌بینیم، آن ذاتی که اجل مقام‌هاست به کسی که خیر البشر است، بارها بار می‌گوید: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ و حضرت خیر البشر باز هم محزون می‌شوند.

۱- ﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا﴾ [آل عمران:

۱۷۶] یعنی: «غمگین نباش ای پیغمبر به اشخاصی که می‌شتابند به راه کفر هرگز آنان بخدا زیان نرسانند.»

۲- ﴿فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [یس: ۷۶] یعنی: «پس

گفتار آن‌ها تو را غمگین نسازد، که ما دانیم آنچه را که پنهان می‌کنند و آنچه را که آشکار می‌کنند.»

۳- ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ

بَيَّاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳] یعنی: «می‌دانیم که گفتار انکار و رزان تو را اندوهگین می‌کند، ولی در واقع تو را دروغ پرداز نمی‌شمارند، بلکه این ستمگران آیات خدا را دانسته انکار می‌کنند.»

۴- ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [فاطر: ۸]

یعنی: «پس خود را با غم و غصه آنان هلاک مکن. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنند.»

۵- ﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾

[النحل: ۱۲۷] یعنی: «صبور و بردبار باشید چه صبر و تحمل شما برای خدا است و نسبت بمردم ناسپاس و اعمال منافقین دلتنگ و غمگین مباش و از مکر و حيله آن‌ها خود را رنج مده»

۶- ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ﴾ [لقمان: ۲۳] یعنی: «هر کس کفر ورزد نباید

کفر او تو را غمگین گرداند.»

۷- ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾ [المائدة: ۴۱] یعنی: «ای پیامبر غمگین از آن مباش که گروهی از آنان که بر زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند و براه کفر می‌شتابند»

۸- ﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یونس: ۶۵] یعنی: «ای رسول ما غم مخور و سخن و طعن منکران خاطرت را غمگین نسازد، هر عزت و اقتداری مخصوص خدا است او به همه گفتار خلق شنوا و به همه احوال دانا است.»

۹- ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ [الحجر: ۸۸] یعنی: «دیدگان خویش را به آن چیزهایی که نصیب دسته‌هایی از ایشان کردیم میفکن و بخاطر آنچه آنها دارند غم مخور و به مؤمنان نرم‌خویی کن»

۱۰- ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النمل: ۷۰] یعنی: «و بر آنان غم مخور و از آنچه مکر می‌کنند تنگدل مباش»

۱۱- ﴿فَلَعَلَّكَ بَلِغٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الكهف: ۶] یعنی: «شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری [کار]شان تباه کنی»

بنابر آیاتی که گذشت، الله متعال رسول خدا را بارها بار از محزون شدن، نهی فرموده؛ ولی در نهایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم، محزون می‌شدند! چنانکه می‌فرماید: «می‌دانیم که گفتار انکار و رزان تو را اندوهگین می‌کند» (انعام: ۳۳) و همینطور: «پس خود را با غم و غصه آنان هلاک مکن» (فاطر: ۸)

شاید سخن خمینی برای ملای شیعی مهم‌تر باشد؛ لهذا قول او را نقل می‌کنیم که می‌گوید: «رسول اکرم برای این غصه می‌خورد. در وحی هم به او گفته است که: مثل اینکه تو خودت را داری به کشتن می‌دهی که این‌ها ایمان نمی‌آورند.»^۱

حال سؤال این است که: آیا شیعیان همانگونه که نسبت به صدیق اکبر رضی الله عنه، زبان درازی می‌کنند، جرأت می‌کنند نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز زبان درازی کنند؟

البته موارد اینچنینی در قرآن بسیار است و خوانده‌ایم و می‌دانیم که حضرت موسی علیه السلام با وجود اینکه خضر او را از پرسش نهی کرده بود ﴿فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ﴾ ولی باز هم می‌پرسید و می‌پرسید و می‌پرسید!

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آیه ۱۱۴ سوره طه از با عجله خواندن آیات نهی شده بودند.

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ [طه: ۱۱۴].

یعنی: «و [تو ای رسول] قبل از آنکه وحی قرآن بر تو انجام پذیرد، [بر تکرارش] شتاب مکن»

ولی به علت رعایت نکردن یا نسیان و یا هر دلیل دیگر باز در آیه ۱۶ سوره قیامه خطاب آمد که: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القیامة: ۱۶] یعنی: «با شتاب، زبان به خواندن قرآن حرکت مده»

پس اگر به فرض ثابت شود که ابوبکر ده بار نگران شده، آن هم بر جان رسول خدا و رسول خدا نیز، هر بار او را نهی کرده، این نه تنها ذمی را ثابت نمی‌کند بلکه، محبت صادقانه صدیق اکبر را نسبت به نبی اکرم ثابت می‌کند!

۱- صحیفه امام، ج ۱۳، ص: ۲۹۱ - نشر آثار خمینی

در ضمن به یاد داشته باشید که شیعه، انبیاء الهی را بالجمله عالم الغیب می‌داند، ولی ابوبکر صدیق چنین علمی نداشته است تا آینده را ببیند و بداند که چه رخ می‌دهد!

تفاوت بین نهی از امری و وقوع آن

با تفحص در روایات وارد شده در این باره، متوجه شدیم که هیچ روایت صحیح السندی که در آن به محزون شدن، ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشاره داشته باشد، وجود ندارد، روایات صحیحی که در این باره وارد شده است، صرفاً نهی رسول خدا را نقل کرده‌اند و می‌دانیم، نهی از چیزی به این معنی نیست که، شخص نهی شده، آن عمل را انجام داده است.

نواب محسن الملک^۱ (به تبعیت از شیخ الاسلام) می‌فرماید: «ورود نهی بر امری مستلزم وقوع آن امر منهی عنه نیست، ورنه هزارها اعتراضات بر ائمه کرام وارد خواهد شد و شیعه را بجز عصمت ائمه جوابی میسر نخواهد شد، مثلاً در علل الشرائع (که از کتب معتبره‌ی شیعه است) می‌آرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت علی مرتضی فرمود که «یا علی، لا تتکلم عند الجماع.. ولا تنظر إلی فرج امرأتک... ولا تجامع امرأتک بشهوة امرأة غیرک»^۲. یعنی ای علی، بوقت جماع کلام مکن و مبین شرمگاه زن خود را، و صحبت مکن با زن خود بشهوت زن دیگری. در اینجا از شیعه باید پرسید که حضرت علی این کارها که نهی بران وارد شده می‌کرد یا نه؟ اگر گویند نمی‌کرد پس آن قاعده‌ی مخترعه ایشان باطل خواهد شد که در دو نهی مستلزم وقوع منهی عنه هست.»

۱- از علمای شیعه که به مذهب اهل سنت در آمده و کتابی به نام «آیات بینات» دارد که به فارسی با نام «باقیات الصالحات» ترجمه شده است.

۲- «يَا عَلِيُّ لَا تَتَكَلَّمْ عِنْدَ الْجَمَاعِ كَثِيرًا فَإِنَّهُ إِنْ قُضِيَ بَيْنَكُمْا وَلَدَّ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَكُونَ أَحْرَسَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى فَرْجِ امْرَأَتِكَ وَ غَضَّ بَصَرَكَ عِنْدَ الْجَمَاعِ فَإِنَّ النَّظَرَ إِلَى الْفَرْجِ يُورِثُ الْعَمَى يَعْنِي فِي الْوَلَدِ يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعِ امْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةٍ غَيْرِكَ» علل الشرائع ج ۲ ص ۵۱۵

و در این باره آیات قرآن نیز زیاد هستند، چنانکه خداوند پیامبر خود را از اموری نهی می‌کند و آن نهی‌ها به این معنی نیست که نبی اکرم مرتکب آن اعمال شده است.

﴿يَتَأْتِيهَا اللَّيْلُ أَتَقِي اللَّهَ وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ﴾ [الأحزاب: ۱] یعنی: «ای پیامبر از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن» اگر بخواهیم مانند شیعه رفتار کنیم و نهی را، دال بر واقع شدن عمل بدانیم، باید نتیجه بگیریم که (نعوذ بالله) رسول خدا از کافران اطاعت می‌کرده است!

برای درک بهتر این قضیه که البته بسیار واضح و ساده است، به این مثال توجه کنید:

«فرض کنید، عده‌ای به بانکی حمله کرده و قصد دزدی داشته‌اند، اما پلیس ویژه به موقع خود را رسانده و آن دزدها در بانک گیر افتاده‌اند؛ فرمانده گروه ویژه به محض اینکه به محل رسیدند به اعضاء گروه می‌گویند: تیر اندازی نکنید!! و این به آن معنا نیست که قبل از این سخن، مامورین تیراندازی کرده‌اند؛ دقایقی می‌گذرد و یکی از دزدها اسلحه را بر سر یکی از گروگان‌ها گذاشته و به جلوی پنجره می‌آید؛ در این حال، دوباره فرمانده گروه می‌گوید: تیر اندازی نکنید!! و باز هم به این معنا نیست که قبل از این نهی، آنان تیراندازی کرده‌اند؛ دقایق دیگری می‌گذرد و یکی از دزدها، یکی از گروگان‌ها را می‌کشد و فرمانده گروه، بلافاصله می‌گوید: تیراندازی نکنید، تیراندازی نکنید! و باز هم این به آن معنا نیست که آنان قبل از این نهی تیراندازی کرده‌اند!! و صحنه همینطور به جلو می‌رود و فرمانده چند بار دیگر نیز تذکر می‌دهد که «تیر اندازی نکنید» و باز هم به این معنا نیست که اعضای گروه قبل از این نهی، «تیر اندازی کرده باشند».... فتدبر جداً»

اما حقیقت این است که، حزن نبی رحمة صلی الله علیه وسلم که در آیات از آن یاد شده و همچنین حزن ابوبکر صدیق رضی الله عنه (اگر ثابت شود) مذموم نیست، بلکه حزن هر دو ممدوح و زیباست؛ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم به خاطر ایمان نیاوردن مشرکان ناراحت می‌شوند و ابوبکر صدیق نیز ناراحت می‌شوند از اینکه، رسول خدا آسیب ببیند و اسلام ناتمام بماند.

قزوینی که نمیدانم قلبش مانند سنگ است، یا سنگ مانند قلب اوست! بر اشک ریختن ابوبکر خرده می‌گیرد که چرا بعد از نیش مار اشک ریخت!! شما با هو هو کردن یک مداح بر سر منبر سونامی به راه می‌اندازید، اگر خاری در دستتان برود، دکتر و بیمارستان را روی سرتان می‌گذارید، آنوقت بر اشک ریختن غیر اختیاری ابوبکر خرده می‌گیرید؟؟؟

اگر ابوبکر در غار، درد نیش مار را می‌پذیرد، و انعکاس آن قطره اشکی است که بر گونه مظهر رسالت می‌چکد و از خواب بیدارش می‌کند، چه جای خرده است بر آن بزرگوار و یار غار؟

اگر ابوبکر صاحب بدی بود چرا پیامبر او را از خود دور نکرد؟

گویند رفیق خوب در سفر شناخته می‌شود و شیعه ادعا می‌کند که ابوبکر در این سفر، مایه آزار نبی مکرم صلی الله علیه وسلم بود و همراه خوبی نبود، اگر این تعریف صحیح باشد، می‌بایست که رسول خدا بعد از سفر هجرت، ابوبکر را از خود دور کند.

حضرت علی می‌فرماید: «وَ اَحَدُ صَحَابَةِ مَنْ يَقِيلُ رَأْيَهُ وَ يُنْكِرُ عَمَلَهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ»^۱

یعنی: «و پرهیز از همصحبتی آن که سست اراده است و عملش نکوهیده، زیرا هر کس را با همنشیش می‌سنجند» (ترجمه آقا میرزایی)

اگر حضرت ابوبکر سست اراده و بد کردار بود، لازم بود که رسول خدا وی را از خود دور کند، ولی می‌بینیم که کاملاً عکس آن اتفاق افتاد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه در سفرهای کوتاهی که داشتند، ابوبکر صدیق مصاحبشان بود، به هنگام دعوت ابوبکر صدیق همراهشان بود، در ابتدای هجرت با دختر ابوبکر یعنی «ام المؤمنین عائشه» ازدواج کردند، در جنگ بدر، رسول خدا ابوبکر را از خود جدا نکردند، ایشان را

۱- نامه ۶۹ نهج البلاغه در بعضی نسخ، شماره نامه ۶۸ است (مانند شرح ابن میثم)،

امیر حجاج قرار دادند و.... این مصاحبت و این همراهی تا به آنجا مستمر بود که اراده خداوند بر آن قرار گرفت که قبر آن دو بزرگوار نیز کنار هم و با فاصله نیم متری قرار بگیرد. وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اما اگر ابوبکر بد بود، اگر ترسو و بد عمل بود؛ چرا رسول خدا او را از خود دور نکرد؟؟ نکند شیعه می‌خواهد بگوید، در مدینه هم ابوبکر خود را در مسیر رسول خدا قرار می‌داد و رسول خدا به اجبار او را با خود همراه می‌کرد؟! لا بُد با دختر ابوبکر هم به اجبار ازدواج کرده، یا به اجبار او را امیر الحجاج قرار داده و احیاناً جبراً ابوبکر را امام جماعت در نماز قرار دادند؟!!

نزدیکترین دوست حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم، از دوران کودکی تا زمانی که از دنیا رفتند، ابوبکر صدیق بود، اما شیعه نه تنها ابوبکر را مرتد می‌داند بلکه تمام اصحاب را (به استثنای ۳ نفر)^۱ کافر و مرتد می‌داند؛ در این حالت چگونه می‌توانیم

۱- آیت الله العظمی محمد وحیدی در کتاب «احقاق عقائد الشیعه» می‌گوید: «إِنَّ حَدِيثَ ارْتِدَادِ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمَعْتَبَرَةِ الْمُتَوَاتِرَةِ، وَوَجْهَهُ أَنَّ انْكَارَ ضَرُورِيِّ الدِّينِ وَالْمَذْهَبِ يُوجِبُ الْارْتِدَادَ، فَلَمَّا كَانَتِ الْإِمَامَةُ وَالْخِلَافَةُ أَصْلًا مِنْ أَصُولِ الدِّينِ، وَمَا آتَاهُ الرَّسُولُ الْأَكْرَمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْقَطْعِ فَمَنْ رَدَّ عَلَى الرَّسُولِ الْأَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنْكَرَ مَا جَاءَ بِهِ يَكُونُ مُرْتَدًّا بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ. وَهَذَا مَعْنَى ارْتِدَادِ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا الثَّلَاثَةَ الْمَذْكُورَةَ (سَلْمَانَ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمَقْدَادَ)» (إِحْقَاقُ عَقَائِدِ الشَّيْعَةِ، ص ۱۰۸؛ تَحْقِيقُ الشَّيْخِ هَاشِمِ الصَّالِحِيِّ، نَشْرُ مُحَمَّدِ الْوَفَائِيِّ؛ ط ۱)

«حدیث ارتداد مردم بعد از مرگ پیامبر از جمله احادیث معتبر متواتر است، و انکار ضروریات دین و مذهب موجب ارتداد است، و چون خلافت و امامت اصلی از اصول دین است و از جمله مسائلی است که پیامبر اکرم آن را از جانب خداوند آورده است و هر کسی آنچه را که پیامبر آورده انکار نماید بر مبنای اجماع مسلمانان مرتد می‌گردد و منظور از ارتداد مردم به جز سه نفر مذکور (سلمان، ابوذر، مقداد) بعد از پیامبر یعنی عدم پذیرش امامت و خلافت علی می‌باشد.»

امیدوار باشیم که ما که تابعان دین محمد هستیم بر حق باشیم در صورتی که شاگردان مستقیم رسول خدا را رفوزه و مرتد می‌دانیم؟؟!

کلینی می‌نویسد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَنْظَرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مَثَلٌ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ إِنْ كَانُوا خِيَارًا فَخِيَارًا وَإِنْ كَانُوا شِرَارًا فَشِرَارًا وَ لَيْسَ أَحَدٌ يَمُوتُ إِلَّا تَمَثَّلَتْ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ»^۱.

یعنی: «امیر مؤمنان (ع) فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بنگرید با چه کسی همسخن می‌شوید؟ زیرا مرگ سوی کسی نمی‌آید، مگر آنکه [حقیقت و باطن] اصحابش در طریق سلوک الی الله به او نمایانده می‌شوند، اگر نیک باشند، [او نیز] نیک شمرده می‌شود و اگر بد باشند، [او نیز] بد شمرده می‌شود، و هیچ کس نمی‌میرد مگر آنکه به هنگام مرگش حقیقت یارانش به او نمایانده می‌شود».

این حدیث را محمد تقی مجلسی «قوی» خوانده است و می‌نویسد: «و فی القوی عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله انظروا من تحادثون فإنه.....»^۲

حال اگر ابوبکر صدیق و دیگر اصحاب پیامبر بد باشند، باید که طبق این حدیث نعوذ بالله و نعوذ بالله رسول خدا نیز بد باشد!! و این‌ها همه تهمت‌هایی است که شیعه به پیامبر اسلام می‌زند و بر دین عظیم و پیامبر کریمش طعنه وارد می‌کند، چرا که اگر اطرافیان پیامبر بد بودند، باید که از آنان دور می‌شد نه اینکه روز به روز آنان را به خود نزدیکتر کند، چرا که:

شمارند اهل دل این نکته را راست که کج با کج گراید راست با راست^۳

۱- الکافی، ج ۲، ص: ۶۳۸ ط - الإسلامية؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۲۳

۲- روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۲، ص: ۱۴ - قم، ط ۲

۳- عبد الرحمن جامی

در کتب شیعه آمده است که رسول خدا ابوذر را چنین موعظه فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا»^۱ یعنی: «ای اباذر به جز با مؤمن رفیق (و صاحب) مشو» و چنانکه گفته‌اند «صاحبه» در آیه غار به معنای رفاقت است؛ ابو الفتوح رازی در تفسیر آیه غار می‌گوید: «﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾»^۲ آنکه می‌گفت صاحبش را- یعنی ابو بکر را- و صاحب رفیق است این جا»^۲

آیا حزن ابوبکر، برای رسول خدا بود؟

قزوینی می‌نویسد: برخی از مفسران و دانشمندان سنی ادعا کرده‌اند که حزن ابوبکر نه برای خودش؛ بلکه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است؛ چرا که اگر رسول خدا به دست مشرکان می‌افتاد، آینده اسلام به خطر می‌افتاد. بغوی در تفسیر خود می‌نویسد:

حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن او نبوده است؛ بلکه به این خاطر بوده که دلش به حال رسول خدا می‌سوخته، ابوبکر می‌گفت: اگر من کشته شوم، یک نفر هستم؛ ولی اگر شما کشته شوید، تمام امت هلاک می‌شوند. واحدی نیشابوری می‌گوید:

«قال المفسرون: كان حزن أبي بكر شفقةً علي رسول الله و خوفاً أن يطلع عليه».

حزن و اندوه ابوبکر به خاطر دلسوزی بر پیامبر بود. او می‌ترسید که مشرکان جایگاه پیامبر را بیابند.

قرطبی و ابن عربی، ادعا می‌کنند که چون پیامبر در آن زمان از ضرر مشرکان مصون نبودند؛ از این رو ابوبکر برای آن حضرت نگران بود نه برای جان خودش: ابن عربی:

۱- وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص: ۲۷۴، حر عاملی - قم؛ الأمالی للطوسی، متن، ص: ۵۳۵ - قم؛ بحار الأنوار ج ۷۴، ص: ۸۴

۲- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (فارسی)، ج ۹، ص: ۲۵۱ - مشهد

اندوه ابوبکر به خاطر تردید و سرگردانی نبوده است؛ بلکه به خاطر ترس بر پیامبر بوده است که مبادا ضرری به آن حضرت برسد؛ زیرا رسول خدا در آن زمان از ضرر در امان نبود.

قرطبی: «إن حزن الصديق إنما كان خوفا على النبي صلى الله عليه وسلم أن يصل إليه ضرر ولم يكن النبي (ص) في ذلك الوقت معصوما وإنما نزل عليه والله يعصمك من الناس بالمدينة». یعنی: حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن برای رسول خدا بوده است که مبادا ضرری به آن حضرت برسد، رسول خدا در آن زمان از ضرر در امان نبوده و خداوند آیه «والله يعصمك من الناس؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد» در مدینه نازل شد.»

دیگر مفسران اهل سنت از جمله ابوعبد الرحمن سلمی، ابن عادل حنبلی، فخررازی، شیخ زکریاء نيسابوری، سمرقندی و... ادعا کرده‌اند که حزن ابوبکر برای رسول خدا بوده است.

اولاً: هنگامی سخن از انزال سکینه بر رسول خدا می‌شود، برخی از بزرگان سنی اصرار می‌کنند که پیامبر خدا همواره در سکینه و آرامش است و نیاز به نزول دوباره آن از جانب خداوند نیست؛ ولی در این جا که سخن از اندوه و حزن ابوبکر می‌شود، ادعا می‌کنند که چون پیامبر خدا مصون از ضرر مشرکان نبود، ابوبکر برای او نگران شد!!! اگر پیامبر خدا، همواره در سکینه و آرامش به سر می‌برد و این سکون و آرامش به خاطر وعده خدا بر حفظ او از خطرهایست؛ پس در این صورت معنا ندارد که ابوبکر برای او محزون شود؛ مگر این که نسبت به وعده الهی مشکوک باشد؛

جواب:

این ایراد از چند جهت قابل نقد است:

۱- چنانکه در آینده توضیح خواهیم داد، نزول سکینه مربوط به زمان نزول آیه یعنی «جنگ تبوک» است پس دیوار شما از شالوده خراب است!

۲- چنانکه قبلاً گفتیم، نهی از چیزی، دال بر انجام آن عمل از طرف منهی عنه نیست.
 ۳- چنانکه قبلاً گفتیم، خداوند بارها بار رسول خود را از محزون شدن، نهی نموده است، آیا شیعه در این باره این نتیجه را می‌گیرد که رسول خدا به خداوند متعال ایمان نداشته و امر خداوند را نادیده گرفته و همیشه محزون بوده که خداوند پیاپی او را نهی می‌نموده است؟

۴- محض اطلاع: چنانکه در دیگر آیات نیز آمده است، خداوند بر مؤمنان سکینه نازل کرده است، مثلاً در ماجرای جنگ حنین چنین آمده است: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۲۶]. ولی این سکینه هیچگاه به این معنا نیست که بعد از نزولش، دیگر هیچ مسلمانی زخمی یا کشته نشد.

۵- چنانکه می‌دانیم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مواضع مختلف زخمی می‌شدند، به عنوان نمونه، غزوه أُحُد که دندان مبارک آن حضرت شکست! حال، آیا شیعه می‌خواهد بگوید که در آن لحظه سکینه خداوند^۱ همراه آن حضرت نبود؟؟ اصولاً سکینه به معنای آرامش است نه به معنای حفظ از هر بلا و مصیبتی و تا به حال احدی سکینه را به معنای محافظت نگرفته است، الا همین قزوینی که پیشتاز در عرصه کشف و اختراع است!

حال بخوانیم ادامه ایرادات قزوینی را:

ثانیاً: دانشمندان سنی برای ادعای خودشان هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ چرا که اگر ابوبکر فقط بر جان رسول خدا ترسیده بود، رسول خدا می‌فرمود: «لا تحزن ان الله معي»؛ تو نگران من نباش که خدا با من است» نه این که به صورت جمع بفرماید: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛

جواب:

۱- گر سکینه به معنای محافظت از بلا باشد!

ساده ترین نتیجه ای که می شود از سخن شما گرفت این است که: ابوبکر صدیق، بر جان هر دو محزون بوده است چرا که اگر فقط بر جان خودش محزون بود، باید رسول خدا خطاب به وی می فرمود: «لا تحزن ان الله معک» و شاهدیم که چنین نشده است. و جالب اینجاست که قزوینی با این سخنش، سخن دیگرش را نقض می کند که گفته است، معیت خداوند با ابوبکر، معیت عامه است و معیت خداوند با نبی اکرم معیت خاصه؛ ولی حال می گوید، چون ابوبکر بر جان خود محزون بود رسول خدا فرمودند: ای ابوبکر نگران مباش که خداوند با من و تو است؛ و اگر این معیت برای ابوبکر، همان معیت عامه باشد، مگر می شود حزنی را برطرف کند و مگر می شود کسی را اینگونه دلداری داد؟

مانند این است که در جنگی شرکت کنیم، یکی از سربازان نگران شود، فرمانده خطاب به وی بگوید: ای سرباز نگران نباش، زیرا من مسلح به تفنگ ژسه هستم و تو هم مسلح به تفنگ پلاستیکی! پس نگران نباش زیرا دشمن فقط تفنگ پلاستیکی دارد، همان تفنگی که تو هم داری!!!!

آیا این سخن می تواند برای کسی اطمینان بخش باشد؟ و آیا شایسته است که رسول خدا چنین سخن ناموزونی بسراید؟؟ حاشا و کلاً

ادامه ایراد قزوینی:

«ثالثاً: حتی اگر بپذیریم که نگرانی ابوبکر برای رسول خدا بوده است، باز هم فضیلت و منقبتی را برای او ثابت نمی کند؛ چون در همان بار نخست رسول خدا به وی یادآوری کرد که خداوند با ماست و او را از حزن و اندوه منع کرد؛ اما ابوبکر به این سخن پیامبر خدا اطمینان نکرد و بر نگرانی خود ادامه داد. این عدم اطمینان به سخن رسول خدا، اگر نقیصه بزرگی برای وی محسوب نشود، فضیلتی را برای وی به ارمغان نخواهد آورد.

شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در این باره می فرماید:

«اگر «لا تحزن» مذمتی را برای ابوبکر دربر نداشته باشد، بیان کننده مدح و ستایشی هم نیست؛ بلکه صرفاً نهی از ترس است.»

همان طور که قرآن کریم صراحت دارد، یاد خداوند مایه آرامش دل‌ها است:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

اما چرا با یاد پروردگار و نهی پیامبر اکرم از حزن، باز دل ابوبکر آرام نگرفت و نگرانی او همچنان استمرار داشت؟

جواب:

به این نکته که می‌خواهم عرض کنم به دقت توجه کنید، تأکید می‌کنم، به دقت توجه کنید.

ثابت است که انبیاء را، هم حزن و هم خوف دست میداده است؛ در مورد نبی اکرم چند مورد را نقل کردیم، در مورد دیگر انبیاء نیز بسیار زیاد است؛ حال با توجه به سخن قزوینی باید اینچنین گفت: «مگر انبیاء به یاد خدا نبوده‌اند؟ و مگر یاد خدا دل‌ها را آرام نمی‌کند؟ پس چرا انبیاء الهی چون پیامبر اکرم و ابراهیم و موسی و لوط و... علیهم السلام، محزون و خائف می‌شدند و چرا دلشان آرام نمی‌گرفت؟؟»

یک لحظه هم احتمال ندهید که قزوینی از این آیات بی‌خبر است؛ لحظه‌ای هم به این فکر نکنید که، قزوینی و یا طوسی زمانی که این ایراد را مطرح می‌کرده خودش نمی‌دانسته که ما چه جوابی خواهیم گفت؛ فقط به این فکر کنید که او چه در سر دارد؛ واضح است، او زمانی که به خیر امه طعنه وارد کرد، برایش خیلی عادی است که بر خیر البشر و انبیاء دیگر نیز طعنه وارد کند و آنقدر در طعنه وارد کردن حریص است که گاه دانسته یا نا دانسته مذهب خودش را نیز به سخره می‌گیرد.

آیاتی درباره‌ی ترسیدن انبیاء الهی یا نهی از ترسیدن و مانند آن

حضرت موسی علیه السلام:

﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ [النمل: ۱۰]. «چوبدست خود را بیفکن و چون موسی آن را

دید که بسان ماری سبکخیز می خزد، بازگشت و گریخت و برنگشت [خداوند گفت: ای موسی، مترس که پیامبران در آستان من ترسی ندارند].

﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ [طه: ۲۱]. «خداوند گفت: (ای

موسی) بگیرش و مترس که بصورت اول بازش گردانیم و عصایش کنیم»

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى ﴿۷۷﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ [طه: ۶۷-

۶۸]. «پس موسی در دل خویش ترسی احساس کرد* گفتیم: مترس! بی گمان تو برتری»

﴿فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۷۵﴾﴾

[القصص: ۲۵]. «چون (موسی) نزد او رسید و داستان [خویش] را برای او گفت، [شعیب]

گفت: مترس از [دسترس] آن ستمگران نجات یافته‌ای.»

﴿وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى أَقْبِلْ وَلَا

تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [القصص: ۳۱]. «چوبدست خود را بیفکن و چون موسی آن

را دید که بسان ماری سبکخیز می خزد، بازگشت و گریخت و برنگشت [خدا گفت: ای

موسی، پیش آی و نترس که ایمن هستی.»

﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ﴿۴۵﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ

وَأَرَى ﴿۴۶﴾﴾ [طه: ۴۵-۴۶]. آن دو (موسی و هارون) گفتند پروردگارا ما می ترسیم که [او]

آسیبی به ما برساند یا آنکه سرکشی کند* (خداوند) گفت: (ای موسی و هارون) مترسید،

من با شما هستم، می شنوم و می بینم.»

﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۴]. «(قوم فرعون) بر گردن من

خونی دارند و می ترسم که مرا بکشند»

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ

دَرْكًا وَلَا تَخْشَى ﴿۷۷﴾﴾ [طه: ۷۷]. «و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از شهر

مصر بیرون و راهی خشک از میان دریا بر آنها پدید آور و از تعقیب و رسیدن فرعونیان مترس و بیم نداشته باش»

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ [الشعراء: ۱۲]. «(موسی) گفت: پروردگارا، از آن ترس دارم که مرا دروغ پرداز بشمارند»

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ [القصص: ۳۴]. «و برادرم هارون از من زبان آورتر است، او را به کمک من فرست که مرا تصدیق کند، که می ترسم مرا دروغ پرداز شمردند.»

﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱]. «و از ترس شما گریختم، آن گاه پروردگارم مرا فرزانی بخشید و به پیامبری ام انتخاب کرد.»

حضرت ابراهیم علیه السلام:

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ﴾ [هود: ۷۰]. «و چون دید که بدان دست نمی یازند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم لوط فرستاده شده ایم.»

﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ [الذاریات: ۲۸]. «[چون دست به غذا نزدند] از آنها احساس ترس کرد گفتند: مترس [ما فرشته ایم] و او را به [تولد] پسری دانا بشارت دادند.»

حضرت لوط علیه السلام:

﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ [العنكبوت: ۳۳]. «و چون آنها (ملائکه) نزد لوط آمدند او از آنها در اندیشه شد و از آنها تنگدل گشت؛ آنها باو

گفتند: ترس و اندوه بخود راه مده که ما تو و خانواده‌ات را نجات میدهیم مگر زنت را که در شمار ماندگان است»

حضرت داود علیه السلام:

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿۲۲﴾﴾ [ص: ۲۲]. «آن گاه که [غفلتاً] بر داود وارد شدند، از [دیدن] آن‌ها به وحشت افتاد، گفتند: مترس دو نفر مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است میان ما به حق داوری کن و از عدالت دور مشو و ما را به راه درست هدایت کن.»

حضرت یعقوب علیه السلام:

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ ۖ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ اللَّيْتُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿۱۳﴾﴾ [یوسف: ۱۳]. (یعقوب) گفت: بردن او مرا غمگین خواهد کرد و می‌ترسم در حال غفلت شما گرگ او را بخورد.»

حضرت زکریا علیه السلام:

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿۵﴾﴾ [مریم: ۵]. «و از بستگان خویش [که شایستگی ندارند] بعد از خودم ترس دارم و همسرم نازاست از لطف خویش وارثی [شایسته] به من ارزانی دار»

این آیات همه و همه درباره ترس و حزن انبیاء الهی بود؛ حال باید از قزوینی پرسید که آیا جرأت داری همان ایرادی که بر سیدنا ابوبکر صدیق گرفتی بر انبیاء الهی هم بگیری و به این وسیله، رابطه اندکی که با اسلام داری را قطع کنی؟

نکته‌ای در مورد حزن حضرت موسی علیه السلام

علامه فیروز آبادی سخن زیبایی دارد که چنین است: «إذ لو كان حزن أبي بكر عيبا عليه لكان ذلك على رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وعلى موسى عليه السلام [عيبا] لأن الله عز وجل قال لموسى عليه السلام: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعُلُ لَكَمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَلْغَلِبُونَ﴾ [القصص: ۳۵] ثم قال: ﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه: ۶۶-۶۸] فهذا موسى عليه السلام رسول الله وكليمه أخبره الله عز وجل بأن فرعون وملائه لا يصلون إليه وأن موسى ومن معه هم الغالبون، ثم أوجس في نفسه خيفة بعد ذلك إذ رأى أمر السحرة حتى أوحى الله عز وجل إليه: { لا تخف } فهذا أشد من أمر أبي بكر.....»^۱

یعنی: «اگر حزن ابوبکر عیبی باشد، باید که همان عیب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر موسی علیه السلام نیز باشد، چرا که خداوند خطاب به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «به زودی بازویت را به [وسیله] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهید بود.» و سپس فرمود: «پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند* و موسی در خود بیمی احساس کرد.» موسی علیه السلام رسول خدا و کلیم الله بود و خداوند عزوجل به او خبر داده بود که فرعون و یارانش به او دست نخواهند یافت و خبر داده بود که او و همراهانش غالب خواهند شد، ولی با این وجود

۱- الرد علی الرافضة أو القضاة المشتهر علی رقاب ابن المطهر ص ۶۰ - ۶۱، فیروز آبادی؛ مکتبة الإمام

البخاری للنشر والتوزیع - مصر، ط ۱

زمانی که سحر ساحران را دید در نفس خود ترسی احساس کرد و خداوند به وی فرمود:
«نترس» و این از حزن ابوبکر^۱ شدیدتر است»

نکته مهم در سخن فیروز آبادی آنجاست که اشاره دارد به وعده الهی به حضرت موسی که او و همراهانش را غالبان معرفی کرده و به آنان وعده داده است ولی با این وجود باز هم حضرت موسی علیه السلام می ترسد و این ترس بارها بار بعد از این وعده تکرار می شود و چنانکه علامه فیروز آبادی فرمودند: این از حزن حضرت ابوبکر شدیدتر است، آن هم حزنی که واقع شدنش مجهول است؛ حال چگونه است که شیعیان حضرت ابوبکر صدیق را خاطی می دانند و انبیاء الهی را معصوم؟ چطور همان عمل بلکه شدیدترش در مورد حضرت موسی گناه به حساب نمی آید ولی در مورد ابوبکر گناه و بی اعتمادی به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است؟؟!

بعد از این؛ قزوینی سخن ناپخته ای گفته و ادعای عجیب و غریبی کرده که مصداق همان «عربده های یک فرد مست» می باشد؛ بخوانید:

مقایسه حزن ابوبکر صدیق با حزن پیامبران

فخر رازی: «بدان که رافضی ها، به این آیه و این قصه، به منظور خرده گیری به ابوبکر با دلایلی ضعیف و حقیر که به پنهان کردن خورشید با کف دست می ماند، استدلال می کنند. نخستین دلیل آن ها این است که می گویند: رسول خدا به ابوبکر گفت: «غم مخور»، اگر این حزن حق بود؛ پس چرا رسول خدا ابوبکر را از آن نهی کرد، اگر اشتباه بود، لازم می آید که ابوبکر گناه کار و عاصی در این حزن باشد.»

۱- که رخ دادنش مجهول است... که البته علامه فیروز آبادی کمی جلوتر به آن اشاره می کند و می نویسد: «وقد یمکن أن یکون أبو بکر لم یحزن یومئذ، فإن نهی النبی - صلی الله علیه وسلم - أن یکون منه حزن کما قال تعالی لنبیه - صلی الله علیه وسلم -: ﴿ولا تطع منهم أثماً أو کفوراً﴾»

سپس فخر رازی در جواب می گوید:

«وقتی این شبهه را برای ابوعلی جبائی نقل کردند، گفت: در جواب آنها (شیعیان) بگویند که پس باید طبق آیه ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ «نترس! تو مسلماً (پیروز و برتری) ترس حضرت موسی عصیان باشد، و این خرده گیری بر انبیاء است. و همچنین لازم می آید که حضرت ابراهیم در آن هنگام که ملائکه در قصه گوساله کباب شده به او گفتند «لا تخف؛ نترس» و نیز در آن هنگام که ملائکه خطاب به حضرت لوط گفتند: ﴿لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ﴾ نترس و غمگین مباش، ما تو و خانوادهات را نجات خواهیم داد» گناه کار باشند.

اگر در جواب گفتند که این ترس به مقضای خصلت بشری اتفاق می افتد و خداوند با یادآوری این مطلب به آنها گفت: «لا تخف؛ نترس» تا امنیت و آرامش قلبی به آنها بازگردد، ما در نیز همین جواب را در باره ابوبکر خواهیم داد.

اگر گفتند: مگر نه این که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ «خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد» با این وجود چگونه امکان دارد که پیامبر با شنیدن این آیه بازهم ترسیده باشد؟

در جواب می گوئیم: این آیه در مدینه نازل شده و این داستان (غار) پیش از نزول آیه اتفاق افتاده است. همچنین از آیه استفاده می شود که رسول خدا از کشتن در امان بوده؛ اما از کتک خوردن، زخمی شدن و آزار و اذیت شدید در امان نبوده است.

عجیب است که وقتی ما می گوئیم ابوبکر نترسیده بود، می گویند که شادی او به خاطر مصیب های بود که بر رسول خدا (ص) وارد شده بود، و اگر می گوئیم که ابوبکر ترسیده و گریه کرده، این سؤال رکیک را مطرح می کنند. این نشانگر آن است که آنها به دنبال یافتن حقیقت نیستند و منظورشان فقط خرده گیری است.

قزوینی در جواب می گوید:

آنچه خوف پیامبران و اولیاء الهی را از حزن و اندوه ابوبکر متمایز می‌سازد، این است که آنان از این فرمان الهی سرپیچی نکردند و با شنیدن تسلائی الهی، قلب‌شان آرام گرفته و خوف و ترس از آنها برای همیشه زایل می‌شد. این مطلب را از تمام آیاتی که در زمینه خوف پیامبران و اولیاء الهی وارد شده، می‌توان استفاده کرد.

اما حزن ابوبکر دائمی بود و با این که پیامبر او را چندین بار از این کار نهی کرد، در عین حال بازهم از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کرد.

تا زمانی که خداوند از عملی نهی نکرده است، آن عمل مباح به حساب می‌آید؛ اما اگر نهی در باره آن وارد شد، حرمت آن قطعی است و سرپیچی از آن گناه و عصیان محسوب می‌شود. از هیچ یک از آیات استفاده نمی‌شود که پیامبران بعد از نهی خداوند دوباره دچار حزن شده باشند؛ اما ثابت کردیم که ابوبکر بعد از این که چندین بار رسول خدا صلی الله علیه وآله او را از این کار نهی کرد، بازهم دچار حزن و اندوه شد. در نتیجه حزن پیامبران طعنی بر آنها نیست؛ در حالی که تکرار حزن توسط ابوبکر، طعنی عظیم برای او به شمار آمده، عدم ایمان او را به خدا و رسولش به اثبات می‌رساند.

جواب ما:

با خواندن این جواب دانستم که او یا قرآن را نخوانده که بسیار بعید است و یا اصلاً به قرآن اعتقاد ندارد و یا اینکه قصد و نیتی جز گمراه کردن خوانندگان خود ندارد؛ چرا که جوابش کاملاً واضح است.

قبل از پاسخ لازم است که بدانید؛ شبهه‌ای که امام فخر رازی از شیعیان نقل کرده سخن عوام و بی‌سوادهای شیعه نیست بلکه علما و شیوخ شیعه چنین استدلالی را ارائه داده‌اند که لازم می‌دانیم اشاره‌ای به آن داشته باشیم تا سخن فخر رازی مستند باشد.

شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هجری می‌کند که در خواب با حضرت عمر مناظره کرده است و طی آن اینگونه سخن گفته است: «أَنْ يَكُونَ الْحُزْنَ وَقَعَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ طَاعَةً أَوْ مَعْصِيَةً فَإِنْ كَانَ

طَاعَةً فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى لَا يَنْهَى عَنِ الطَّاعَاتِ بَلْ يَأْمُرُ بِهَا وَيَدْعُو إِلَيْهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً فَقَدْ نَهَاهُ
النَّبِيُّ صَلَّى عَنْهَا وَقَدْ شَهِدَتِ الْآيَةُ بَعْضِيَانِهِ بِدَلِيلٍ أَنَّهُ نَهَاهُ^۱

یعنی: «و این اندوه خوری ابی بکر یا طاعت بوده یا گناه، اگر طاعت بوده که پیغمبر از طاعت نهی نمی‌کرد بلکه بدان فرمان میداد و دعوت می‌کرد و اگر گناه بوده نهی از آن درست باشد و آیات و دلیلی نیامده که ابو بکر امثال کرده باشد و از اندوه خوری کناره کرده باشد.»

و کسانی چون «کراجکی»^۲ و «ابن شهر آشوب»^۳ و «طبرسی»^۴ و «جزائری»^۵ و... به تبعیت از مفید و با تائید سخن او این شبهه را نشر داده‌اند. البته لازم به ذکر است که اصل این شبهه از سری روایاتی گرفته شده که این سخن را به امام رضا یا مامون^۶ و یا هشام بن حکم^۷ نسبت می‌دهند.

جواب این شبهه در سخن امام فخر رازی گذشت و نقد آبکی قزوینی را نیز خواندیم؛ حال جواب ما را به نقد قزوینی بخوانید:

ما در صفحات گذشته آیات بسیاری را نقل کردیم که نشان از آن داشت که انبیاء که به زعم شیعه عالم الغیب هم هستند^۸، نه تنها یک بار و نه تنها دو بار، بلکه شخص عزیز

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص: ۳۳۰

۲- کنز الفوائد، ج ۲، ص: ۵۰، کراجکی؛ دار الذخائر - قم

۳- متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص: ۷۵، ابن شهر آشوب؛ قم، ط ۱

۴- الإحتجاج، ج ۲، ص: ۵۰۱

۵- ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۲، ص: ۳۹۰، جزائری؛ مؤسسة التاریخ العربی - بیروت

۶- متن روایت در: عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص: ۱۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص: ۱۹۹

۷- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

۸- به عقیده شیعه انبیاء عالم الغیب هستند و مثلاً وقتی موسی علیه السلام از مار می‌ترسد، این ذمی بر اوست!! زیرا او عالم الغیب بود و از هویت آن مار خبر داشت، دیگر چرا ترسید و پشت کرد؟؟

رسول خدا صلی الله علیه وسلم حداقل در ۱۰ آیه از محزون شدن نهی شده و همچنین حضرت موسی و همچنین حضرت لوط و دیگر انبیاء الهی؛ اکنون مختصر نوشته‌ها را نقل می‌کنیم که تا یکی از این دو مورد را ثابت کنیم.

مورد اول: آخوند شیعی بیسواد و از قرآن غافل است.

مورد دوم: آخوند شیعی خوانندگان مطالب خود را نادان و غافل از قرآن دانسته است. در آیاتی از آیات قرآن چون آیه (آل عمران: ۱۷۶)، (یس: ۷۶)، (لقمان: ۲۳)، (فاطر: ۸)، (نحل: ۱۲۷) و دیگر آیات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از اینکه غمگین شوند نهی شده‌اند و خداوند به ایشان فرموده است: ﴿وَلَا يَحْزُنْكَ﴾ و ﴿فَلَا يَحْزُنْكَ﴾ و ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ﴾ و ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ و در تمام این آیات از محزون شدن نهی شده و پی در پی این آیات نازل شده است ولی باز هم می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اندوهگین یا غمگین شده‌اند، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳] یعنی: «می‌دانیم که گفتار انکار ورزان تو را اندوهگین می‌کند.»

و این آیات که تفصیلش در صفحات ماضی گذشت؛ سخن قزوینی را نقد می‌کند، که گفته بود: «آنچه خوف پیامبران و اولیاء الهی را از حزن و اندوه ابوبکر متمایز می‌سازد، این است که آنان از این فرمان الهی سرپیچی نکردند و با شنیدن تسلائی الهی، قلب‌شان آرام گرفته و خوف و ترس از آن‌ها برای همیشه زایل می‌شد. این مطلب را از تمام آیاتی که در زمینه خوف پیامبران و اولیاء الهی وارد شده، می‌توان استفاده کرد.» و ما از آیات قرآن کاملاً خلاف ادعای ایشان را فهمیده و می‌فهمیم.

در مورد حضرت موسی علیه السلام می‌خوانیم که:

۱- ابتدا به خاطر ترسش، از مصر فرار کرد و حضرت شعیب به ایشان فرمود: «ترس»

(شعراء: ۲۱) و (قصص: ۲۱) و (قصص: ۲۵)

- ۲- چندی گذشت و حضرت موسی به مصر برگشت و مأموریت یافت که نزد قوم فرعون رفته و دین را ابلاغ کند، اما حضرت موسی ترسید و خداوند فرمود: «نترس» (شعراء: ۱۲)
- ۳- ولی باز حضرت موسی علیه السلام فرمود: «من یکی از آنان را کشته‌ام، می‌ترسم که مرا بکشند» ولی خداوند فرمود: «برو که چنین نمی‌شود و من همراه شما هستم» (الشعراء: ۱۴ - ۱۵)
- ۴- بعد از مدتی حضرت موسی و هارون مأموریت یافتند که نزد شخص فرعون رفته و با او به بحث پردازند اما آن دو علیهم السلام ترسیدند و خداوند فرمود: «نترسید» (طه: ۴۵-۴۶)
- ۵- در مرحله بعدی حضرت موسی به نزد ساحران رفت و ساحران طناب‌های خود را انداختند و آن طناب‌ها به مار تبدیل شدند و باز هم حضرت موسی ترسید و خداوند فرمود: «نترس» (طه: ۶۷-۶۸)
- ۶- سپس حضرت موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و عصایش به مار بزرگی تبدیل شد و باز هم حضرت موسی علیه السلام ترسید و فرار کرد و باز هم ندا آمد: «نترس» (نمل: ۱۰) و (قصص: ۳۱)
- ۷- کمی جلوتر، حضرت موسی زمانی که می‌خواست آن مار بزرگ را بگیرد تا از نو به عصا تبدیل شود، خداوند خطاب به وی فرمود: عصا را بگیر و «نترس» (طه: ۲۱)
- ۸- چندی بعد حضرت موسی مأمور شد که قوم خود را از مصر خارج کند و در همین حین، ندا آمد که «نترس و بیمناک نباش». (طه: ۷۷)
- اینها تماماً از آیات قرآن گرفته شده است و در این آیات علاوه بر نهی از ترس، به رسیدن حضرت موسی و هارون علیهم السلام نیز تصریح شده است؛ حال خود دوباره

ادعای قزوینی را بخوانید و بدانید که چقدر خوانندگان خود را نادان و نا آگاه به کلام الهی فرض کرده که با این جرأت چنین ادعای کذب واضحی را مطرح می‌کند! اما به فرض اگر چنین آیاتی در قرآن نبود و نگران شدن و ترسیدن پیاپی انبیاء الهی ثابت نشده بود باز هم هیچ انسان عاقلی، «اندوهگین شدن» را گناه و معصیت نمی‌داند. حال این سخن مفسر شیعی را بخوانید که اگر بخواهیم سخنش را بپذیریم نمی‌دانم که باید با انبیاء الهی چه معامله ای بکنیم؛ سید عبدالحسین طیب می‌نویسد: «(لا تحزن) دلیل است بر اینکه ابا بکر اطمینان بوعده الهیه و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نداشت و الا محزون نمی‌شد و احتیاج بکلمه لا تحزن نداشت»^۱.... بدون شرح

خداوند هیچگاه دشمنان دین را از اندوهگین شدن، نهی نکرده است

در تمام آیات قرآن که سخن از نهی از ترس، یا نهی از حزن شده است؛ تمام مخاطبان آن آیات افراد صالح و نیک هستند. در هیچ جای قرآن نیامده که خداوند به کافرین و یا مشرکین بفرماید: «نترسید» یا «غم نخورید» یا «بیم نداشته باشید»^۲ در قرآن ۴۲ بار ماده حزن به کار رفته و ۷ بار فعل «لا تحزن» آمده است اما از این همه، حتی یکبار هم در مورد کفار و دشمنان دین نیست! چرا؟ اصولاً ما زمانی شخصی را از حزن یا ترس نهی می‌کنیم که آن شخص نزد ما ارزش و مقامی داشته باشد؛ ما هیچگاه دشمن خود را از غم و ترس نهی نمی‌کنیم، بلکه می‌گوئیم بترس؛ اگر کفار بترسند ما شاد می‌شویم، پس نتیجه ساده و واضح این جریان این است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مقام و ارزشی داشته که رسولش ایشان را از حزن نهی فرمودند و ما فقط به عزیزان خود می‌گوئیم:

۱- اُطیب البیان فی تفسیر القرآن (فارسی)، ج ۶، ص: ۲۲۳ - تهران، ط ۲

۲- حتی آیه‌ای که همه شمول باشد و تمام انسان‌ها را مخاطب قرار دهد و بگوید: نترسید، غم نخورید، وجود ندارد، بلکه این نهی‌ها مخصوص انبیاء الهی و مؤمنین بوده است.

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
چه کنیم با این قوم که تمام آیات قرآن که درباره نهی از خوف و حزن وارد شده را
ذم نمی‌دانند و چه بسا که مدح هم بدانند ولی نوبت که به حضرت صدیق اکبر می‌رسد
همان «حزن» می‌شود ذم و نشانه ضعف ایمان؟!!!!

حق آن است که خداوند در تمامی این آیات، فرستادگان و اولیاء خود را دلداری داده
است، چنانکه مادری دلسوز فرزند دلبنده خود را دلداری می‌دهد؛ چنانکه طیب دلسوز،
بیمار خود را تسلی می‌دهد؛ تمام این نهی‌ها به معنی تحریم آن نیست، بلکه صرفاً جنبه
تسکین و دلداری دارد و اگر خلاف این بود، می‌بایست می‌فرمود: اگر محزون شوید فلان
عقوبت را خواهید دید چنانکه خداوند ابتدا رسول خدا را از شرک نهی می‌کند و سپس
می‌فرماید اگر مرتکب شرک شوی، اعمالت نابود می‌شود. ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵] یا اینکه
مسلمانان را از ربا خواری نهی می‌کند و می‌فرماید: «اگر ربا بخورید باید آماده جنگ با
خدا و رسول باشید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴿۲۷۹﴾ [البقرة: ۲۷۸-۲۷۹].

و آیات در این باب بسیار است و اصولاً معقول نیست که شخصی دشمن خود را از
غم خوردن نهی کند، ما می‌خواهیم که دشمنان ما محزون باشند، در هراس باشند و اسلام
چون خاری در چشم دشمنان ماست که باعث غم و اندوه آنان شده است؛ حال چطور
است که شیعیان ابتدا ابوبکر را دشمن خدا و رسول می‌داند و سپس ادعا می‌کند که
رسول خدا، دشمن خود را از اندوه باز داشته است؟؟

خداوند ما را امر کرده که عامل ترس کفار و دشمنان باشیم.

آیه: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ
وَعَدُوَّكُمْ وَعَآخِرِينَ مِّن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ﴿۶۰﴾ [الأنفال: ۶۰] یعنی: «و هر چه

در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید.»

اولیاء الهی نمی‌ترسند و حزن ابوبکر مذموم است!

سید محمد حسینی شیرازی درباره قید «لا تحزن» گفته است: «والحزن لم یکن صحیحاً و إلا لم ینهه الرسول صلی الله علیه و آله وسلم ألا إنَّ أولیاء الله لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون»^۱

سلطان واعظین شیرازی نیز می‌نویسد: «و از برای اولیاء الله علائمی می‌باشد که اهمّ از همه آنها بنابر آنچه در قرآن مجید است آنکه در پیش‌آمدهای روزگار ابداً ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند بلکه صبر و توانائی پیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) می‌فرماید ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾»^۲

هر که تا به اینجا با ما همراه بوده و نوشته‌های گذشته را خوانده است، به خوبی جواب را می‌داند و می‌داند که انبیاء الهی از جمله نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و حضرت موسی و ابراهیم و لوط و هارون و یونس و... علیهم السلام اجمعین، محزون شده و می‌ترسیدند؛ حال با تعبیر آخوند شیعی که از قرآن غافل است آن انبیاء الهی نیز از دایره اولیاء خدا خارج می‌شوند!!!

اما در مورد آیه ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ یعنی: «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند»

چنانکه از دیگر آیات استفاده می‌شود؛ این آیه درباره جهان بازپسین است و در آن جهان بر اولیاء الهی حزن و اندوهی نیست؛ وگرنه چنان که در روایات شیعه وارد شده

۱- تقریب القرآن إلى الأذهان، ج ۲، ص: ۴۰۰، سید محمد حسینی شیرازی؛ دار العلوم - بیروت

۲- شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، ص: ۳۸۳؛ دار الکتب اسلامیة - تهران، ط ۳۹

است، هر که منکر خوف انبیاء الهی شود، کافر و از دین خارج می‌شود!! که ان شاء الله به آن فقره نیز خواهیم پرداخت!

خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾
 الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ يَعْبادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ
 تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ
 ﴿٧٠﴾﴾ [الزخرف: ۶۶-۷۰].

یعنی: «آیا جز این انتظار می‌برند که رستاخیز در حال غفلتشان ناگهان بر آنان فرا رسد؟ * دوستان [دنیایی] در آن روز دشمن یکدیگرند، بجز پرهیزکاران* ای بندگان [پرهیزکار] من، امروز ترس و اندوهی نخواهید داشت* همان بندگان که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم [امر ما] بودند* شما و همسرانتان به بهشت در آید، در حالی که شما را شادمان کنند.»

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [الأعراف: ۴۹] یعنی: «داخل بهشت شوید. شما را ترسی و اندوهی نیست»^۱

و چنانکه در آیات گذشته خواندیم انبیاء الهی بر جان خود نیز می‌ترسیدند و همچنین حضرت علی در نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ درباره صفات اولیاء الهی می‌فرماید: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ» یعنی: «قلب‌هایشان پر از اندوه است و انسان‌ها از شرشان در امانند»

روایات شیعی: هر که منکر ترس انبیاء شود، کافر است!

در روایات شیعی روایت طولانی وارد شده است که حین آن حضرت علی هر کس را که منکر خوف انبیاء الهی شود؛ کافر می‌داند، بخوانید:

۱- همچنین: البقره: ۶۲؛ آل عمران: ۱۷۰؛ الزمر: ۶۱ و...

«رَوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ كَانَ جَالِسًا فِي بَعْضِ مَجَالِسِهِ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ نَهْرَوَانَ فَجَرَى الْكَلَامُ حَتَّى قِيلَ لَهُ لِمَ لَا حَارَبْتَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَمَا حَارَبْتَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ مَعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ عَ إِنِّي كُنْتُ لَمْ أَزَلْ مَظْلُومًا مُسْتَأْثَرًا عَلَى حَقِّي فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ لَمْ تَضْرِبْ بِسَيْفِكَ وَ لَمْ تَطْلُبْ بِحَقِّكَ؟ فَقَالَ يَا أَشْعَثُ قَدْ قُلْتَ قَوْلًا فَاسْمَعْ الْجَوَابَ وَ عِهِ وَ اسْتَشْعِرِ الْحُجَّةَ إِنَّ لِي أَسْوَأَ بَسِئَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ص - أَوْلَهُمْ نُوحٌ حَيْثُ قَالَ رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ وَ ثَانِيهِمْ لُوطٌ حَيْثُ قَالَ - لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ وَ ثَالِثُهُمْ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ - وَ أَعْتَزَلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ وَ رَابِعُهُمْ مُوسَى عَ حَيْثُ قَالَ - فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ - وَ حَامِسُهُمْ أَخُوهُ هَارُونَ حَيْثُ قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ وَ سَادِسُهُمْ أَخِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَشَرِ صَ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَ تَوَمَّنِي عَلَى فِرَاشِهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ لِغَيْرِ خَوْفٍ فَقَدْ كَفَرَ وَ إِلَّا فَالْوَصِيُّ أَعْدَرَ فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْقَوْلَ لَكَ وَ نَحْنُ الْمُذْتَبُونَ التَّائِبُونَ وَ قَدْ عَدَرَكَ اللَّهُ»^۱

یعنی: «نقل شده که آن حضرت پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بود و از جریان امور گذشته مذاکره می‌شد، تا اینکه آن حضرت پرسیده شد که چرا با ابو بکر و عمر همچون طلحه و زبیر و معاویه نجنگیدی؟
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از روز نخست زندگی پیوسته مظلوم واقع شده و حقوق خود را مورد تجاوز و دستبرد دیگران می‌دیدم.

۱- الاحتجاج، ج ۱، صص ۱۸۹ و ۱۹۰ - مشهد

پس اشعث بن قیس برخاسته و گفت: ای امیر المؤمنین، چرا دست به شمشیر نبردی و حق خود را نستاندی؟ فرمود: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش کرده و بخاطر بسپار، و به حقیقت کلام و حجّت من توجه کن. که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیت و پیروی نمودم: اول از حضرت نوح علیه السلام که خداوند در باره اش می‌فرماید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَبِرُ﴾ پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته؛ منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

و دوم از حضرت لوط علیه السلام که خداوند در باره او می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَايَ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ پس اگر کسی بگوید: لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلماً کافر است، و گر نه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند.

و سوم از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، در این آیه که: ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته کافر است، و گر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله معذورتر است.

و چهارم از حضرت موسی علیه السلام در این آیه: ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ﴾ پس اگر کسی با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است، و گر نه وصی معذورتر است.

و پنجم از سخن هارون برادر آن حضرت در این آیه که گفت: ﴿أَبْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلماً کافر است، و گر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله معذورتر است.

و ششم از برادر محمد صلی الله علیه و آله خیر البشر پیروی و تبعیت نمودم که روی احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده، و خود از مکه بیرون و در غار مخفی شد، اگر کسی منکر ترس آن حضرت از دشمنان باشد کافر است، و گر نه وصی او معذورتر است.

در این وقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای امیر المؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حق است، و ما جاهل و گناهکاریم، و ما می‌دانیم که شما در ترک دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذور می‌باشی.^۱

چنانکه در این روایت خواندید حضرت علی اصرار بر این دارند که هر که منکر خوف انبیاء شود کافر و از دین خارج است!! و همچنین می‌فرمایند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ترس کفار، حضرت علی را در جای خود خواباند و به سوی غار رفت؛ حال شیعیان چگونه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مذموم می‌دانند آن هم به خاطر حزنی که معلوم نیست صورت گرفته است یا خیر!! و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را مذموم نمی‌دانند آن هم به خاطر ترسی که صورت گرفته است!^۲

واقعاً که باید به این دین و دانش شیعیان آفرین گفت که گاه مورچه را با آن قد و قواره ریزش چون فیل بزرگ می‌بینند و گاه، فیل را، با آن جثه بزرگش، چون مورچه ریز می‌بینند!!

حال روایت دیگری را بخوانید که در حین آن روایت، حضرت علی می‌فرماید که حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غار، به خاطر ترس بود!

«قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَإِنَّ هَذَا يُوسُفُ قَاسِي مَرَارَةَ الْفُرْقَةِ وَ حُبْسَ فِي السَّجْنِ تَوْقِيًّا لِلْمَعْصِيَةِ وَ أَلْقِي فِي الْجُبِّ وَ حِيداً قَالَ لَهُ عَائِي عَ لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَ مُحَمَّدٌ ص قَاسِي مَرَارَةَ الْعُرْبَةِ وَ فِرَاقِ الْأَهْلِ وَ الْأَوْلَادِ وَ الْمَالِ - مُهَاجِرًا مِنْ حَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى... وَ لَيْنُ كَانَ يُوسُفُ أَلْقِي فِي الْجُبِّ فَلَقَدْ حَبَسَ مُحَمَّدٌ نَفْسَهُ مَخَافَةَ عَدُوِّهِ فِي الْعَارِ حَتَّى قَالَ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَ مَدَحَهُ إِلَيْهِ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ»^۳

۱- احتجاج-ترجمه جعفری، ج ۱، ص ۴۱۱ تا ۴۱۳ مترجم: بهراد جعفری؛ اسلامیه - تهران

۲- البته بنا بر روایتی که نقل شد!

۳- الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۱۵

«عالم یهودی گفت: این حضرت یوسف علیه السّلام است سختی دوری و فراق پدر چشید، و برای پرهیز از گناه گوشه زندان را برگزید، و تک و تنها در چاه انداخته شد. حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله سختی و مرارت غربت و فراق و دوری أهل و اولاد و مال را چشید، و از حرم امن الهی مهاجرت نمود،... و اگر یوسف در چاه انداخته شد، حضرت محمّد - صلی الله علیه و آله - از ترس دشمنش در غار مخفی شد تا اینکه به همراه خود فرمود: «اندوه مدار، خدا با ماست - توبه: ۴۰» و خداوند با این کلام وی را در قرآن مدح فرموده است.^۱

چنانکه در این روایت خواندیم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خودشان در غار می‌ترسیدند و در همان حالت ترس، همسفر خودشان را از اندوه نهی می‌کردند؛ حال سؤال ما از شیعیان این است که اگر حزن ابوبکر در غار، گناه است؛ ترس پیامبر باید به مراتب گناه بیشتر و بدتری باشد؛ آیا این را می‌پذیرید؟؟ چنانکه در روایت قبلی خواندیم حضرت رسول حضرت علی را به خاطر ترس در جای خود خواباند و در این روایت نیز خواندیم که مخفی شدن در غار نیز به خاطر ترس بوده، حال می‌توانیم بفهمیم که این ترس از مکه تا داخل غار با رسول خدا همراه بوده و آن ترس، مستمر بوده است؛ حال دوباره از شیعه می‌پرسیم، شما که درباره ابوبکر داستان سرایی می‌کنید و ایشان را گناهکار و نا مطمئن به وعده الهی می‌دانید، آیا حاضرید همان سخن را درباره نبی خدا تکرار کنید؟؟؟

لازم به ذکر است که ما این روایات را از کتاب «الاحتجاج» شیخ طبرسی نقل کرده‌ایم و آقای طبرسی در مقدمه کتابشان می‌گوید، به روایاتی که بدون ذکر سند نقل کرده است، اعتماد دارد^۲ و این دو روایت نیز از همان روایات است، پس طبق کتب شیعه روایات

۱- احتجاج-ترجمه جعفری، ج ۱، ص: ۴۷۱

۲- طبرسی در مقدمه ص ۱۴ می‌نویسد: «و لا تأتي في أكثر ما نورد من الأخبار بإسناده إما لوجود الإجماع عليه أو موافقته لما دلت العقول إليه أو لاشتهاره في السير والكتب بين المخالف والمؤلف» و محقق

صحیح هستند^۱، حال شیعه باید دنبال جواب باشد و بداند که با این روایات همان تهمتهایی که به حضرت ابوبکر زده‌اند و همان برداشت‌های بچگانه‌ای که داشتند، متوجه رسول خدا و دیگر انبیاء نیز (نعوذ بالله) کرده‌اند!

و ایضاً لازم به ذکر است که این دو روایت از نظر ما فاقد اعتبار است.

طبرسی و طوسی و مجلسی روایت دیگری با سند معتبر (طبق کتب شیعه) نقل می‌کنند که در آن نیز همان سخن گذشته آمده است:

مجلسی می‌نویسد: «شیخ طوسی^۲ به سند معتبر از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون جناب امام حسن علیه السلام عازم شد به صلح با معاویه بیرون آمد، چون با او ملاقات کرد معاویه به منبر بالا رفت و گفت:.... برخیز یا حسن، پس حضرت برخاست و خطبه بلیغی مشتمل بر محامد بسیار و معارف بی‌شمار و درود بر سید ابرار و ائمه اخیار ادا نمود، بعد از حمد و صلوات فرمود:

کتاب (سید خرسان) در صفحه ۹ مقدمه اعلام می‌کند که علما بدون بررسی و تحقیق، روایات را از این کتاب نقل می‌کنند: «ومن خلال هذه الفقرات نستفيد بأن الكتاب بمجموعه موضع اعتماد الأعلام والباحثين، بالرغم من أن أكثر أحاديثه مراسيل، إلا أن الثقة الكبيرة التي يتمتع بها مؤلف الكتاب، زرعت في نفوس المؤلفين الاعتماد عليه، والنقل عنه دون تمحيص و تحقیق، وتدقيق في أسناد الأخبار والأحاديث.»

۱- میرزا محمد تقی اصفهانی زمانی که می‌خواهد صحت روایتی را ثابت کند، می‌نویسد: «ومما يدل على صحة هذا الحديث وصدوره عن الإمام أيضاً، أن الشيخ الطبرسي (رضي الله عنه) صاحب كتاب الاحتجاج ذكره مرسلًا، من دون ذكر السند، والتزم في أول الكتاب وصرح بأنه لا يذكر فيه سند الأحاديث التي لم يذكر أسانيدها، إما بسبب موافقتها للإجماع، أو اشتهاها بين المخالف والمؤلف، أو موافقتها لحكم العقل» (مکیال المکارم ج ۲ ص ۲۳۵، میرزا محمد تقی اصفهانی؛ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت)

۲- امالی شیخ طوسی: ص ۵۶۱.

ای گروه خلاق! سخن می‌گویم بشنوید.... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از ترس قوم خود به غار رفت.^۱

و همچنین شیخ صدوق می‌نویسد: «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا أَجَابَ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ عَ وَ لَقَدْ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ سِنِينَ مُخْتَفِيًا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ وَ يَخَافُ قَوْمَهُ وَ النَّاسَ وَ الْحَدِيثَ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ»^۲

یعنی: «محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می‌ترسید- و این حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.»^۳

امام زمان شیعه از تولد؟! تا به حال، از ترس کشته شدن مخفی است!

امام زمان شیعه تا به حال نزدیک به ۱۲۰۰ سال است که مخفی شده و تنها علت غایب شدن او ترس از جان خودش است با این وجود ثابت می‌شود که ترس او ۱۲۰۰ سال است که استمرار دارد؛ حال سؤال این است که اگر ترس و حزن گناه است و یا اینکه اولیاء در این دنیا نمی‌ترسند و اندوهگین نمی‌شوند، امام زمان را چه شده که ۱۲۰۰ سال گذشته و هنوز ترسش نریخته است؟؟ آن هم در حالی که فرشتگان مواظب و ملازم او هستند و به او خدمت می‌کنند و تا خودش نخواهد نمی‌میرد و معجزات انبیاء، عصای موسی، پیراهن یوسف و.... را همه همراه خود دارد؟؟!

۱- جلاء العیون (فارسی) ص ۴۳۸-۴۴۳، مجلسی؛ الإحتجاج للطبرسی، ج ۲، ص: ۲۸۹- مشهد (وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنْ قَوْمِهِ)

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۳۲۸؛ اسلامیة - تهران، ط ۲؛ رجالش طبق کتب شیعه از ثقات هستند!

۳- کمال الدین-ترجمه پهلوان، ج ۱، ص: ۵۹۹ - ۶۰۰

حال روایاتی در این باره نقل می‌شود تا خواننده خود قضاوت کند:

۱- «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً يَقُولُ فِيهَا - فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱

یعنی: «امام صادق علیه السلام فرمود: همانا صاحب این امر را غیبتی است که در آن غیبت می‌گوید: (چون از شما بیمناک بودم فرار کردم پس پروردگار من بمن حکومت را ارزانی داشت و رسالتی بعهده من واگذار کرد) الشعراء: ۲۱»^۲

۲- «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»^۳

یعنی: «امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم وقتی قیام کند فرماید: (چون از شما بیمناک بودم گریختم)»^۴

۳- نزدیک همن روایت از امام باقر نیز نقل شده است.^۵

۴- «أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ ع غَيْبَةً وَيَجِدُهُ أَهْلُهُ قُلْتُ وَ لَمْ ذَلِكَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ»^۶

یعنی: «امام باقر علیه السلام می‌فرمود: همانا قائم را غیبتی است که خاندان او انکارش میکنند عرض کردم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد و با دست خود اشاره بشکمش کرد»^۷

۵- روایت فوق از امام صادق نیز نقل شده است.^۸

۱- الغيبة للنعماني، ص: ۱۷۴؛ نشر صدوق_تهران، ط ۱

۲- غیبت نعمانی- ترجمه سید احمد فهری زنجانی، متن، ص: ۲۰۲؛ دار الکتب اسلامیة_تهران، ط ۴

۳- الغيبة للنعماني، ص: ۱۷۴؛ نشر صدوق_تهران، ط ۱

۴- غیبت نعمانی- ترجمه سید احمد فهری زنجانی، متن، ص: ۲۰۲؛ دار الکتب اسلامیة_تهران، ط ۴

۵- الغيبة للنعماني، ص: ۱۷۴ - ۱۷۵؛ نشر صدوق_تهران، ط ۱

۶- الغيبة للنعماني، ص: ۱۷۶ - ۱۷۷؛ نشر صدوق_تهران، ط ۱ (با ۳ سند مختلف)

۷- غیبت نعمانی- ترجمه سید احمد فهری زنجانی، متن، ص: ۲۰۵؛ دار الکتب اسلامیة_تهران، ط ۴

۸- الغيبة للنعماني، ص ۱۷۷؛ نشر صدوق_تهران، ط ۱

۶- «أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيَّ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَلِيُّ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ
اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لئَلَّا تَبْطُلَ
حُجَجُكَ وَبَيِّنَاتُكَ»^۱

یعنی: «ابو اسحاق همدانی گوید یکی از اصحاب موثق ما از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده است که می فرمود: بار الها! تو زمین را از حجّت بر خلق خود خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بیّنات باطل نشود.»^۲

۷- «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ
أَنْبِيَاءَ ع سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَأَمَّا مِنْ
مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ... حدثنا أحمد بن زياد الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن
إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن أبي بصير عن أبي جعفر
ع بمثل ذلك»^۳

یعنی: «ابو بصیر گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است... احمد بن زیاد همدانی... نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.»^۴

روایاتی که نقل شد با اسناد دیگر نیز نقل شده است؛ که ما به همین بسنده می کنیم و چندی از اقوال علمای شیعه را نیز در این باره نقل می کنیم.

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۳۰۲، شیخ صدوق؛ اسلامیة - تهران، ط ۲

۲- کمال الدین، ترجمه پهلوان، ج ۱، ص: ۵۶۲؛ دار الحدیث - قم

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ اسلامیة - تهران، ط ۲

۴- کمال الدین - ترجمه پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۶ - ۵۹۷

شیخ طوسی دربارهٔ علت غیب امام زمان شیعه می‌گوید: «لا علة تمنع من ظهوره إلا خوفه على نفسه من القتل لأنه لو كان غير ذلك لما ساغ له الاستتار و كان يتحمل المشاق و الأذى فإن منازل الأئمة و كذلك الأنبياء ع إنما تعظم لتحملهم المشاق العظيمة في ذات الله تعالى.»^۱

یعنی: «پنهان شدن آن حضرت هیچ جهتی ندارد بجز آنکه بر جان خودش می‌ترسد که مبادا کشته شود و اگر جهتی غیر از این داشت جایز نبود که پنهان شود بلکه می‌بایست سختی‌ها و آزارها را متحمل میشد که درجات امامان و همچنین پیامبران علیهم السلام با تحمل سختی‌های بزرگ در راه خدا بالا می‌رود.»^۲

شیخ مفید نیز در جواب سؤال یک معتزلی که می‌پرسد: «آیا آن امامی که می‌گویید غائب است همانطور که از دشمنانش می‌ترسد از تو (مفید) هم می‌ترسد یا اینکه فقط از دشمنانش می‌ترسد؟» شیخ مفید در جواب می‌گوید: «فقلت له الإمام عندي في تقية من أعدائه لا محالة و هو أيضا في تقية من كثير من الجاهلين به ممن لا يعرفه و لا سمع به فيعاديه أو يواليه هذا على غالب الظن و العرف و لست أنكر أن يكون في تقية من جماعة ممن يعتقد إمامته الآن فأما أنا فإنه لا تقية عليه مني بعد معرفته بي على حقيقة المعرفة و الحمد لله..... فقلت له أما تقيته من أعدائه فلا حاجة لي إلى الكلام فيها لظهور ذلك»^۳

یعنی: «جواب گفتم که اما به اعتقاد من خوف دارد از دشمنان البته و همین خوف دارد از بسیاری از مردم که جاهلند به او و نمی‌شناسند او را و نشنیده‌اند که او هست تا اینکه دوست دارند او را یا دشمن او شوند. و این بنا بر غالب گمان و عرف است. و انکار

۱- الغيبة (للطوسی)، کتاب الغيبة للحجة، النص، ص: ۳۲۹، دار المعارف _ قم؛ الغيبة للنعمانی، هامش:

ص: ۱۷۷، نشر صدوق_تهران، ط ۱

۲- الغيبة (لنعمانی)، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، متن، ص: ۲۰۶؛ دار الکتب اسلامیة _ تهران، ط ۴

۳- الفصول المختارة، ص: ۱۱۰، شیخ مفید؛ کنگره شیخ مفید _ قم، ط ۱

نمی‌کنم که خوف داشته باشد از جماعتی که اعتقاد به امامت او دارند الحال. و اما اینکه از من خوفی ندارد بعد از اینکه مرا خوب بشناسد و بداند که از صمیم قلب محب و تابع اویم..... گفتم به او که اما خوف او از دشمنان خویش ظاهر است و حاجت به گفتگو نیست»^۱

شیخ صدوق می‌نویسد: «قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه إحدى العلل التي من أجلها وقعت الغيبة الخوف كما ذكر في هذا الحديث»^۲

یعنی: «مؤلف این کتاب- رضی الله عنه- گوید: «یکی از علتهایی که بخاطر آن غیبت واقع گردیده- چنان که در این حدیث ذکر شده- خوف است»^۳

جالبتر از همه اینکه این ترس از مرگ در حالی است که ملائکه نگهبان او هستند!! در قسمتی از روایت طویلی آمده است: «قَالَتْ حَكِيمَةٌ قُلْتُ فَمَا هَذَا الطَّيْرُ قَالَ هَذَا رُوحُ الْقُدْسِ الْمُوَكَّلُ بِالْأُمَّةِ عِ يُوَفِّقُهُمْ وَيَسُدُّهُمْ وَيُرِيهِمُ الْعِلْمَ»^۴

یعنی: «حکیمه می‌گوید به امام حسن گفتم: این پرنده چه بود؟ گفت: روح القدس است که بر امامان گماشته است. آنان را موفق و مسدد می‌دارد و به آنان علم ربانی می‌آموزد»^۵

۱- دفاع از تشیع (ترجمه بحث‌های کلامی شیخ مفید)، ص: ۲۳۲، آقا جمال الدین خوانساری، نشر مؤمنین-قم، ط ۱

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۳۶۱ شیخ صدوق؛ اسلامیه-تهران، ط ۲

۳- کمال الدین-ترجمه پهلوان، ج ۲، ص: ۴۴

۴- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۲۵۹، فتال نیشابوری؛ انتشارات رضی-قم

۵- روضة الواعظین، ترجمه مهدوی دامغانی، ص: ۴۲۲؛ نشر نی - تهران

«وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ نَزَلَتْ مَلَائِكَةٌ بَدْرٍ ثَلَاثٌ عَلَى خَيُْولٍ شُهَبٍ وَثَلَاثٌ عَلَى خَيُْولٍ بُلُقٍ وَثَلَاثٌ عَلَى خَيُْولٍ حُوَّةٍ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا الْحُوَّةُ قَالَ الْحُمْرُ»^۱

یعنی: «علی بن حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که قائم قیام کند فرشتگان جنگ بدر خدمت آن جناب خواهند رسید و یک ثلث از آن‌ها بر اسبان سفید، و یک ثلث بر اسبان ابلق و ثلث دیگر بر اسبان قرمز سوار می‌شوند.»

حال با این تعاریف، می‌پرسیم: دلیل غیبت امام زمان! چیست؟ ج: خوف از ذبح!! و این خوف تا الان هم استمرار دارد و به قول شیخ طوسی، اگر این خوف نباشد دلیلی بر غیبت نیست؛ پس جناب قزوینی که می‌گوید: ابوبکر همیشه محزون بوده و این نقصی بر اوست در مورد امام زمان خود چه می‌گوید که ۱۲۰۰ سال است محزون که نه بلکه خائف است و ثابت است که خوف او بر نفس خودش است^۲ در حالی که خودش عالم الغیب است و تمامی اسم‌های اعظم! را میداند و عصای موسی را که دریا نصف می‌کرد و به اژدها تبدیل می‌شد همراه دارد و پیرهن یوسف را که به خواست خدا یعقوب را شفا داد نیز همراه دارد و انگشتر سلیمان و همینطور دیگر یادگار انبیاء همراه وی است و از قدرت خارق العاده‌ای برخوردار است و ضمناً فی الحال که خائف است، روح القدس نیز همراه و نگهبان اوست، ولی مانده‌ام که چطور هنوز خائف است و مانده‌ام که چگونه می‌خواهند حزن وارده در آیه غار و خوف مهدی در این شرایط بر جان خودش را در دو کفه ترازو نهند و با هم مقایسه کنند؟! آنهم در حالی که حضرت صدیق مالک موت و

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص: ۴۶۱؛ اسلامیة - تهران، ط ۳

۲- و در مورد ابوبکر «حزن» ثابت نیست و اگر ثابت شود حزن بر جان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است.

حیات نبود و مانند ائمه شیعه (لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ)^۱ نبود و نه ملائکه تابع فرمان او بودند نه او را علم ماکان و ما یگون حاصل بود و نه مانند ائمه شیعه قوت قتل هشتاد هزار جن را داشت!!!

ائمه شیعه به خاطر ترس، منزوی بودند!

شیخ عبدالجلیل قزوینی در علت منزوی بودن بعضی از ائمه شیعه می نویسد: «و ازین سادات هرکه تظاهر می کرد بنی امیه و بنی عباس بزهر یا بتیغ او را هلاک کردند چون حسین علی که با هفتاد نفس زکیه کشته آمد بطف کربلا، و چون موسی کاظم که بفرمان هارون الرشید سندی بن شاهک او را در حبس زهر داد، و چون علی بن موسی الرضا بخوراسان مأمون بزهر هلاک فرمود تا بدانند که اگر بعضی منزوی شدند از خوف اعدا بود و اقتدا بانبیا و مصطفی کردند»^۲

حال سؤال اصلی این است: «مگر شیعه معتقد نیست که ائمه شیعه معیت الهی را همراه خود داشتند؟؟ اگر جواب مثبت است، می پرسیم: آیا ائمه به مدد خداوندی ایمان نداشتند که خائف بودند؟؟ مگر امام زمان شیعه معیت الهی را همراه خود ندارد که می ترسد؟؟؟»

عین این سؤالات را شیعیان صفوی در مورد ابوبکر صدیق مطرح می کند و در نهایت نتیجه می گیرد که ابوبکر مؤمن نبود!! حال در مورد ائمه خود چه می گوید؟؟

امام حسین به خاطر ترس، از مکه به سوی کربلا رفت!!

آیه الله مرتضی مطهری درباره علت خروج حضرت حسین علیه السلام می نویسد:

۱- عنوان بابی در اصول کافی ج ۱ ص ۲۵۸ چنین است: «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَعْلَمُونَ مَتَى

يَمُوتُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ»

۲- نقض، متن، ص: ۱۵۸، عبدالجلیل قزوینی رازی

«... حرکت امام از مکه به کوفه تنها به علت دعوت کوفه نبود بلکه دلایل قطعی در دست است که امام به هر حال نمی‌توانست در مکه بماند و قرائتی از این جهت در دست است: اولاً... ثانیاً امام، حین خروج از مکه وضع خود را تشبیه می‌کند به وضع موسی بن عمران در وقتی که از مصر خارج شد... زیرا امام این آیه را می‌خواند: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱

معنی آیه چنین است: «(موسی) ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می‌آگفت پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش] و شهید مطهری از این آیه این نتیجه را گرفته‌اند که امام حسین امنیت جانی نداشته‌اند و از آیه‌ای که امام حسین قرائت کرده‌اند این نتیجه را می‌شود گرفت که ایشان چون حضرت موسی که از مصر با ترس خارج شد، ایشان نیز با ترس از مکه خارج شدند!!!

امام کاظم از ترس جانش، ترسان و لرزان است!

شیخ طوسی و صدوق، چنین می‌نویسند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَقُولُ لَمَّا حَبَسَ الرَّشِيدُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَجَنَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَخَافَ نَاحِيَةَ هَارُونَ أَنْ يَقْتُلَهُ فَجَدَّدَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَ طَهُورَهُ فَاسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْقِبْلَةَ وَ صَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخْلِصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَ طِينٍ وَ يَا مُخْلِصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يَا مُخْلِصَ الْوَالِدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ وَ يَا مُخْلِصَ النَّارِ مِنَ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ وَ يَا مُخْلِصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ قَالَ فَلَمَّا دَعَا مُوسَى عَ بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ أَتَى هَارُونَ رَجُلًا أَسْوَدُ فِي مَنَامِهِ وَ بِيَدِهِ سَيْفٌ قَدْ سَلَّهُ وَ وَقَفَ عَلَى رَأْسِ هَارُونَ وَ هُوَ يَقُولُ يَا هَارُونَ أَطْلِقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ إِلَّا ضَرَبْتُ عَلَاوَتَكَ بِسَيْفِي هَذَا فَخَافَ هَارُونَ مِنْ هَيْبَتِهِ ثُمَّ دَعَا الْحَاجِبَ فَجَاءَ

۱- حماسه حسینی (فارسی) ج ۳ ص ۱۸۳، مطهری، ط ۱ سال: ۱۳۶۵ هـ ش

الْحَاجِبُ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَى السَّجْنِ فَأَطْلِقْ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ فَخَرَجَ الْحَاجِبُ فَفَرَعَ
 بَابَ السَّجْنِ فَأَجَابَهُ صَاحِبُ السَّجْنِ فَقَالَ مَنْ ذَا قَالَ إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُو مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع
 فَأَخْرَجَهُ مِنْ سِجْنِكَ وَأَطْلِقْ عَنْهُ فَصَاحَ السَّجَّانُ يَا مُوسَى إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُوكَ فَقَامَ مُوسَى ع
 مَدْعُورًا فَرِعَا وَهُوَ يَقُولُ لَا يَدْعُونِي فِي جَوْفِ هَذَا اللَّيْلِ إِلَّا لِشَرِّ يُرِيدُهُ بِي فَقَامَ بَاكِيًا حَزِينًا
 مَغْمُومًا آيسًا مِنْ حَيَاتِهِ فَجَاءَ إِلَى هَارُونَ وَهُوَ يَرْتَعِدُ فَرَأَيْتَهُ فَقَالَ سَلَامٌ عَلَى هَارُونَ...»^۱

یعنی: «وقتی هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد شب که شد
 ترسید که هارون او را بکشد، امام علیه السلام وضوی خود را تجدید نمود و رو بقبله
 ایستاد و چهار رکعت نماز خواند بعد این دعا را خواند: «ای آقای من، مرا از زندان
 هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون
 می‌آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین خارج می‌کنی. ای که جنین را از
 میان رحم و مشیمه خارج می‌کنی! ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می‌آوری! ای که
 روح را از بین امعاء و احشاء خارج می‌کنی! مرا از دست هارون نجات بده.» راوی
 می‌گوید: وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام این دعاها را خواند، هارون در
 خواب مردی سیاه پوست را دید که بسراغش آمده و شمشیری در دست دارد که از نیام
 بیرون کشیده و بالای سرش ایستاده است و می‌گوید: هارون! موسی بن جعفر را از حبس
 آزاد کن و گر نه، گردنت را با این شمشیر می‌زنم. هارون از هیبت آن مرد وحشت کرده،
 دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کن.
 راوی ادامه داد: دربان به سمت زندان حرکت کرد، به زندان رسید و در زد، مأمور زندان
 گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی بن جعفر را فراخوانده است او را بیرون بیاور و
 آزادش کن. زندانبان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تو را فراخوانده است. حضرت موسی

۱- الأملی (للصدوق)، ص: ۳۷۷ - ۳۷۸؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۹۳ - ۹۴؛ الأملی

(للطوسی)، النص، ص: ۴۲۲ - ۴۲۳

بن جعفر - علیهما السلام - ترسان و نگران از جا برخاست و گفت: حتما تصمیم بدی در مورد من گرفته است که در این شب مرا فراخوانده است، حضرت گریان و اندوهگین و ناامید از حیات خود، برخاست و با اندامی لرزان به نزد هارون رفت، حضرت فرمود: سلام بر هارون..^۱

تقیه و دروغ به خاطر ترس، نزد شیعیان، عین دیانت است!!

نزد شیعیان قوانین دگرگون می‌شود؛ غائب، قائم به حساب می‌آید؛ خاک سر زمینی که بلا و مصیبت است؛ شفا می‌دهد^۳!! زنا و فحشا عین عفت و نجابت است؛ شرک و غیر خدا خوانی، توحید خالص است و اکنون می‌بینیم که دروغگویی و ترس نزد این قوم، عین صداقت و شجاعت است!

می‌گویند هر که تقیه نکند دین ندارد، تقیه نه دهم دین است^۴ و می‌گویند: «ائمه در حال خوف و تقیه بودند» اما!!! ابوبکر صدیق را مذموم می‌دانند!!! چرا؟! مگر ابوبکر از ترس جانش ته چاه مخفی شده بود؟ چرا ابوبکر بد است؟؟ فقط به خاطر اینکه رسول

۱- ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ترجمه غفاری و مستفید، ج ۱، ص: ۱۸۹، نشر صدوق - تهران (مترجم کتاب می‌گوید: یا این تعبیرات از جانب راوی است و یا بعضی نساخ به اصل داستان افزوده‌اند!!)

۲- منظور امام زمان شیعیان است که با وجود اینکه او را غائب می‌دانند، در همان حال او را قائم نیز می‌دانند!! ولی نمی‌شود هم غائب باشد و هم قائم همانطور که نمی‌شود هم مسلمان باشد و هم کافر!!

۳- در کتب شیعه از قول امام حسین درباره کربلا آمده است: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ» یعنی: «این سرزمین هم مصیبت است و هم بلا» (بحار الأنوار ج ۴۴، ص: ۳۸۳ - بیروت، ط ۲)

۴- صیغه را که زنا به نام اسلام است مرتکب شده و می‌گویند: ما برای عقیف ماندن صیغه می‌کنیم!!

۵- امام صادق: «إِنَّ تِسْعَةَ أَغْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» = نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه نکند دین ندارد» (اصول الکافی، کلینی: بَابُ التَّقِيَّةِ ج ۲ ص ۲۱۷ ح ۲ - تهران)

خدا او را دلداری داده و به وی فرموده‌اند: نگران نباش؟؟ عجباً!! تقیه یعنی دروغ‌گویی به خاطر ترس از مرگ را اصل دین دانید و حزن ابوبکر را معصیت^۱؟؟
 نواب محسن الملک چه خوب فرموده آنجا که گفته است: «تقیه نزد شیعیان عین صداقت است و جان باختن در نزدشان عین نفاق!! با چنین قومی با چه زبان می‌توان گفت سخن؟»

یا فرموده است: «بار خدایا، در خوف ائمه کرام و خوف حضرت صدیق چه مابه الامتیاز قرار داده‌اند که همان خوف در حق ائمه فضیلت می‌شود و در حق حضرت صدیق عیب و منقصت؟؟؟»

شیخ مفید: حزن ابوبکر خطا و حزن انبیا صواب است چرا که ابوبکر معصوم نبود و انبیا معصوم بودند!

شیخ مفید در جواب «ابو الحسین خیاط» یکی از سران معتزله که گفته بود: اگر «حزن» وارده در آیه غار برای ابوبکر ایرادی را ثابت می‌کند لازم می‌شود که همین ایراد بر انبیا الهی هم وارد شود (نقل به مضمون) شیخ مفید در جواب می‌گوید:

«الفصل بین الأمرین واضح و ذلك أنّي لو خليت و ظاهر قوله تعالى لموسى عليه السلام: لا تخف، و قوله لنبیّه صلى الله عليه وآله: وَ لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ و ما أشبه هذا ممّا يوجّه إلى الأنبياء، لقطعت على أنّه نهى لهم عن قبيح يستحقّ فاعله الذمّ عليه لأنّ في ظاهره حقيقة النهي من قوله لا تفعل، كما أنّ في ظاهر خلافه و مقابله في الكلام حقيقة الأمر إذا قال له: افعل، لكنني عدلت عن الظاهر في مثل هذا، لدلالة عقلية أوجبت عليّ العدول عنه، كما توجب الدلالة على المرور مع الظاهر عند عدم الدليل الصارف عنه، و هي ما ثبت من عصمة الأنبياء عليهم السلام، التي تنبئ عن اجتنابهم الآثام. و إذا كان الاتفاق حاصلًا على أنّ أبا بكر لم يكن معصومًا

۱- حزنی که لاحق شدن یا نشدنش معلوم نیست!!

كعصمة الأنبياء، ووجب أن يجري كلام الله تعالى فيما ضمنه من قصته على ظاهر النهي و حقيقته، و قبح الحال التي كان عليها، فتوجه النهي إليه عن استدامتها إذ لا صارف يصرف عن ذلك من عصمة و لا خبر عن الله تعالى فيه و لا عن رسوله صلى الله عليه و آله. فقد بطل ما أورده الخياط، و هو في الحقيقة رئيس المعتزلة، و بان وهن اعتياده.^۱

یعنی: «فرق بین این دو امر بسیار واضح است. به این صورت که اگر ما باشیم و ظاهر آیه ﴿لَا تَخَفْ﴾ خطاب به حضرت موسی و این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ﴾ و شبیه این گونه خطابها به انبیا علیهم السلام قطع پیدا می‌کنیم که نهی و بازداشتن از کار قبیحی است که سزاوار سرزنش می‌شوند چون ظاهر آیات نهی است لا تفعل. چنانچه ظاهر گفتار مخالف این نهی امر حقیقی است مانند اَفْعَلُ اما از این ظاهر به واسطه یک دلیل عقلی عدول می‌کنیم که چاره‌ای جز آن نداریم. چنانچه وقتی دلیلی نداشته باشیم برای عدول از ظاهر، همان ظاهر را صحیح می‌دانیم. دلیلی که ما را از ظاهر آیه عدول می‌دهد عصمت انبیاء است که گواهی است بر انجام ندادن خطا و گناه. وقتی اجماع امت بر این قرار گرفت که ابا بکر معصوم نیست مانند انبیاء لازم است آیه را به معنی ظاهر آن گرفت که نهی و کار ناشایست است. به همین جهت مورد نهی قرار گرفته که ادامه ندهد، چون دلیلی نیست که ما را از ظاهر آیه منصرف نماید از قبیل عصمت. خبری هم از خداوند و پیامبرش در این مورد نرسیده پس آنچه خیاط ایراد کرده باطل می‌شود. او در حقیقت رئیس معتزلیان است و معلوم می‌شود استدلالش بجائی بند نیست.»

جواب: این سخن شیخ مفید است؛ شیخی که امام غایبشان او را «برادر» و «ولی مخلص» خوانده است!!^۲ و شیعیان او را بزرگ‌ترین متکلم خود دانسته و عباس قمی در

۱- تفسیر القرآن المجید، ص: ۲۴۵ - ۲۴۶، شیخ مفید؛ قم - ط ۱

۲- الإحتجاج، ج ۲، ص: ۴۹۸

موردش می‌نویسد: «شیخ المشائخ الجلّة ورئيس رؤساء الملة، فخر الشيعة ومحبي الشريعة، ملهم الحقّ ودليله، ومنار الدين وسبيله، اجتمعت فيه خلال الفضل وانتهت إليه رئاسة الكلّ، واتّفق الجميع على علمه وفضله وفقهه وعدالته وثقته وجلالته.»^۱

او را معرفی کردم که بدانید او نزد شیعه کم کسی نیست! تا بدانید که صاحب این سخن احمقانه چه جایگاهی نزد شیعه دارد! چرا احمقانه؟؟ چونکه:
اولاً: معصوم بودن انبیاء الهی در تمام افعال و اعمالشان ثابت نیست و استناد به این امر، مصادره به مطلوب است؛ در نزد ما ثابت است که انبیاء الهی نیز خطا می‌کرده‌اند و شاهد سخن ما آیات فراوان قرآنی است.

مثلاً: خداوند در مورد حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱]. یعنی: «آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»

کدام عصیان و کدام بیراهه؟؟ خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۳۵]. یعنی: «و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود» پس شیطان آنانرا لغزاند و از آن مکانی که در آن بودند بیرونشان کرد»

و همچنین از قول آدم و حوا آورده است: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. یعنی: «گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود»

۱- الکنی و الألقاب، ص: ۶۶۴، شیخ عباس قمی؛ جامعه مدرسین قم، ط ۲

حال چه کسانی بر نفس خود ظلم می‌کنند؟؟ ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱] یعنی: «و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند.»

و در مورد حضرت موسی فرموده است:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعْلَنَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾ [القصص: ۱۵-۱۶]

«موسی بدون اینکه اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا گردید و در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از آن‌ها قبیله او و دیگری از دشمنان او است. مردی که از قبیله او بود علیه دشمنش از موسی کمک خواست و موسی مشتی بدو زد و او را کشت. موسی گفت این عمل از عمل شیطان است واقعاً او دشمن گمراه کننده آشکاری است. گفت پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم، پس مرا ببخش و او را بخشید چون خدا توبه پذیر است.»

حضرت موسی شخصی را به قتل رساند که مستحق کشته شدن نبود و موسی علیه السلام نیز عمل خود را عملی شیطانی دانست؛ آیا این آیات الهی نتیجه‌ای غیر از معصوم نبودن انبیاء دارد؟^۱

﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾﴾ [الشعراء: ۱۹-۲۰] «(فرعون به موسی گفت:) و کاری را که نباید بکنی، کردی و تو

۱- زمانی که می‌گوئیم معصوم نیستند؛ به یاد داشته باشید که اهل سنت بالجمله متفقند که انبیاء در ابلاغ وحی هیچ خطایی نمی‌کنند ولی در افعال و رفتارشان احتمال خطا هست که آیات قرآن نمونه‌هایی از آن را گزارش کرده‌اند.

بسیار ناسپاسی* موسی گفت: هنگامی مرتکب آن عمل شدم (و آن مصری را کشتم) که از گمراهان بودم»^۱

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۗ أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۗ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ﴾ [الأعراف: ۱۵۰]. یعنی: «و چون موسی خشمگین و اندوهناک پیش قومش بازگشت، گفت: در غیاب من چه بد عمل کردید آیا فرمان پروردگارتان را بشتاب خواستید؟ و الواح (= تورات) را انداخته و سر برادرش (حضرت هارون) را گرفته بسوی خود کشید»

همچنین خداوند در مورد حضرت یونس علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَدَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْلَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الأنبياء: ۸۷] «و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین (از میان قومش) رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکیها ندا درداد که معبودی جز تو نیست منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم»

ثانیاً: اگر حزن و خوف را گناه تصور کنیم؛ خواه نا خواه باید قائل به معصوم نبودن انبیاء باشیم و لحظه ای در آن شک نکنیم! زیرا عصمت مانند سپری است که ادعا شده هیچ نیزه ای آن را سوراخ نمی‌کند اما اگر نیزه ای پیدا شود که این سپر را سوراخ کند، ما نباید چشم‌های خود را متهم کنیم که کج و کوله می‌بیند و سپر سوراخ نشده است؛ بلکه باید یقین حاصل کنیم که آن سپر ضد ضربه نبوده است!!

ثالثاً: آخوند شیعی سخن حق و سخن واضح قرآن را نمی‌فهمد؛ نمی‌دانم، شاید اگر مثال ساده ای بزنیم، حالیشان شود!

مثال: فرض کنید حضرت موسی علیه السلام به قوم خود بگوید: ای قوم من «خندیدن» گناه است^۱، نخندید!! در همین حین حضرت هارون خنده کنان بر آن جمع وارد شود!! سپس حضرت موسی به او بگوید: «نخند» و بلافاصله حضرت موسی خودش بخندد!! بعد از او حضرت هارون دوباره بخندد!! دوباره حضرت موسی نهی می‌کند؛ بعد از مدتی او دوباره می‌خندد!! و.....^۳

در این حالت؛ گمان نمی‌کنید که یاران موسی شاخ در بیاورند؟؟ آیا حق ندارند که بگویند: ای موسی اگر «خندیدن» گناه است چرا بردارت می‌خندد و مرتکب معصیت می‌شود؟؟

شیعه به جای حضرت موسی جواب خواهد داد: خندیدن برای هارون گناه محسوب نمی‌شود! یاران موسی هم خواهند گفت: اگر گناه محسوب نمی‌شود، پس چرا او را نهی کردی؟؟!!

شیعه چه جواب می‌دهی؟؟ می‌گویی چون کار بدی بود؟؟ آفرین! کاش از همان اول این را می‌گفتی!

رابعاً: اگر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نزد قوم خود بیاید و ایشان را از امری نهی کند و بلافاصله خود ایشان آن را انجام دهند، آیا قوم حق ندارند که بگویند: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ [الصف: ۲-۳] «چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید* نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.»

۱- مفید لا تحزن را معصیت به حساب آورده!

۲- حضرت هارون هم محزون شده و هم ترسیده!

۳- چنانکه در صفحات قبل گفتیم حضرت موسی در مواضع مختلفی نگران شده و یا ترسیده و بارها خداوند او را نهی کرده است.

خامساً: خداوند نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم و حضرت ابراهیم علیه السلام را «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» قرار داده و به نبی مکرم اسلام علیه السلام فرموده که به پیامبران پیشین، چون: موسی و هارون و یونس و لوط و... اقتدا کند. (انعام: ۹۰) و ما نیز لازم است که به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم، از انبیاء پیشین نیز تبعیت کنیم.

حال ما در آیات قرآن می‌بینیم که این پیامبران الهی علیهم السلام، خائف یا محزون می‌شدند و در هیچ جای قرآن نیامده است که این عمل مختص به انبیاء است و غیر انبیاء نباید این کار را انجام دهند! و نیامده که اگر کسی محزون یا خائف باشد، عاصی و خطاکار است؛ پس ما اگر خائف یا محزون شویم، به انبیاء الهی و به اسوه‌های حسنه اقتدا کرده‌ایم؛ آیا اقتدا به آن بزرگواران گناه و نا صواب است؟؟ اگر اقتدا به انبیاء را گناه و معصیت می‌دانید، عالم و آدم؛ انس و جن، گواهی دهند که ما اهل سنت گناهکاریم!!!!

سادساً: این توجیه بچگانه شیخ مفید دقیقاً مانند سخن بنده خدایی است که همین امروز می‌گفت: سیستم امنیتی طراحی شده که ممکن نیست کسی آن را هک کند، اما آن را هک کردند!! ما هاج و واج ماندیم که آخر مگر می‌شود هم ضد هک باشد و هم هک بشود؟؟؟ سخن شیخ مفید از سخن این بنده خدا نیز عجیبت است؛ او می‌گوید: پیامبران معصومند اما اگر خطا کردند آن خطا را باید صواب به حساب بیاوریم چون آن‌ها خطا نمی‌کنند!

سؤال می‌شود: مگر می‌شود بگوییم: این ماشین هیچگاه پنچر نمی‌شود، چون لاستیک آن ماشین ذاتش اینگونه است؛ و زمانی که پنچر شد بگوئیم: چون این لاستیک ذاتاً پنچر بشو نیست نتیجه می‌گیریم که ماشین پنچر نشده و این سوراخ شدن لاستیک، پنچر شدن نیست!!! اگر لاستیک دیگر ماشین‌ها سوراخ شوند، می‌گوئیم: پنچر شده‌اند اما لاستیک این ماشین چون ذاتاً پنچر نمی‌شود پس پنچر نشده است!!

این شخص معصیت نمی‌کند چونکه ذاتاً معصوم است اگر هم معصیت کند، حتماً آن عمل برای او معصیت به حساب نمی‌آید؛ چرا؟ چون اصولاً او مرتکب معصیت نمی‌شود!!!

یاد داستانی افتادم که می‌گوید: شخصی دوست خود را دید، و متعجبانه خطاب به وی گفت: من شنیدم که تو مُردی!! دوستش گفت: می‌بینی که زنده‌ام و نمردم؛ طرف گفت: نه من شنیدم که تو تصادف کردی و مُردی و تو را غسل دادند و کفن کردند و در فلان قبرستان و در فلان قبر با شماره قطعه فلان دفن کرده‌اند؛ دوستش دوباره سخن خود را تکرار کرده و می‌گوید: می‌بینی که من زنده‌ام و کسانی که گفته‌اند من مُرده‌ام دروغ گفته‌اند!!! اما طرف باز تکرار کرده و می‌گوید: نه!! من این خبر را از چندین نفر که همه راستگو هستند، شنیده‌ام و شکی ندارم که آن‌ها راسته گفته‌اند!!!!

دوستش به او می‌گوید: عجب!! تو عقل و چشم خود را تکذیب می‌کنی اما حاضر نیستی سخن دیگران را تکذیب کنی؟؟ لابد می‌خواهی مرا دفن کنی تا سخنان آن دروغ‌پردازان را محقق کنی!؟

سخن شیعه نیز همین است، شما مجبورید قانون من در آوردی عصمت و معصوم بالذات بودن انبیاء و ائمه را اشتباه بدانید نه اینکه آیات قرآن را به وسیله یک اصل واهی رد کنید!

چنانکه در کتاب امام شناسی^۱ آمده است، تعریف شیعه از عصمت این است که، مصداق این صفت ذاتاً نمی‌تواند گناه کند و شیطان نیز او را وسوسه نمی‌کند!!

اما با سخن شیخ مفید فهمیدیم که، امام گناه می‌کند، اما گناه برای او گناه به حساب نمی‌آید!! اگر غیبت کرد، چون معصوم است آن عمل برای او گناه محسوب نمی‌شود؛ اگر دروغ گفت، آن دروغ معصیت محسوب نمی‌شود، اگر دزدی کرد اگر آدم بیگناهی را

۱- امام شناسی (فارسی) ج ۱ ص ۶۶ - ۷۰ آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی؛ نشر علامه طباطبایی - تهران، ط ۳

کشت، همه این‌ها در مورد معصومین؟! معصیت به حساب نمی‌آید؛ چرا؟ چون شیعه معتقد است که آنان معصوم هستند!! و ما باید چشم و گوش بسته سخن آنان را قبول کنیم! آن طرف هم به دوستش می‌گفت: تو نمی‌توانی زنده باشی؛ چرا؟؟ چون اصل، سخن دوستان من است که گفته‌اند تو مُرده‌ای!!

با این وجود حتی اگر ما ثابت کنیم که امام زمان شیعه دزدی کرده است؛ یا فتوای صد در صد مخالف با قرآن داده است، خواهند گفت: سخن او حق و عمل او صواب است، چرا که او معصوم است!!

پیرامون «ان الله معنا»

استدلال به جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

فخر رازی: «وجه هفتم در دلالت این آیه بر فضیلت ابوبکر این سخن رسول خدا است که فرمود: «نترس که خداوند با ما است»

تردیدی نیست که این همراهی به معنای حفظ، یاری و حراست و کمک است. در یک کلام، رسول خدا، ابوبکر را نیز با خود در این همراهی شریک کرده است؛ اگر این همراهی بر معنای نادرستی حمل شود، آن معنا شامل پیامبر نیز خواهد شد و اگر بر معنای صحیح آن که مقامی بلند و شریفی است، حمل شود، ابوبکر را نیز در بر خواهد گرفت. به عبارت دیگر، این آیه دلالت می‌کند بر این که خداوند با ابوبکر است و هر کس که خداوند با او باشد، به درستی که او از پرهیزگاران و محسنین خواهد بود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند» از این آیه حصر استفاده می‌شود و به این معنا است که خداوند فقط با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند نه با غیر آنها، و این دلالت می‌کند که ابوبکر جزء پرهیزگاران و محسنان باشد.

وجه هشتم: در تقریر این مطلب باید گفت که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ دلالت می‌کند که ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ﴾ در شرافت حاصل از این معیت شریک است؛ همان‌طور که ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ این دلالت را دارد. و این منصبی بسیار ارزشمند است. و آلوسی نیز در این باره می‌گوید:

خداوند با ماست؛ یعنی: ما را حراست و یاری می‌کند؛ این همراهی ویژه است؛ و گرنه خداوند با تمام مخلوقات خویش است.»

و در ادامه با استناد به این آیه، ابوبکر را نه تنها از تمامی اصحاب رسول خدا؛ بلکه از تمامی پیروان پیامبران برتر دانسته و می‌گوید:

«چنین امتیازی برای هیچ یک از اصحاب ثابت نشده است، بلکه حتی هیچ پیامبری معیت خداوند را علاوه بر خویش به یکی از اصحابش نسبت نداده است. گویا این مطلب اشاره دارد به این که در میان اصحاب پیامبر اسلام و دیگر پیامبران، هیچ کس همانند ابوبکر نیست.»

شکری آلوسی نیز در این باره می‌گوید:

«همانند این فضیلت برای غیر ابوبکر ثابت نشده است؛ بلکه برای هیچ پیامبری همراهی خداوند برای او و یکی از اصحابش ثابت نشده است؛ انگار این مطلب اشاره دارد که در میان آن‌ها (امت‌های دیگر و امت اسلامی) شخصی هم‌تراز با ابوبکر وجود ندارد.»

ابن تیمیه حرانی، معیت خداوند با رسول خدا و ابوبکر را با معیت خداوند با موسی و هارون مقایسه کرده و می‌نویسد:

«فضیلت همراهی در غار، به صریح قرآن روشن است؛ زیرا خداوند فرموده: «در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور! خدا با ماست!» سول خدا خبر داده است که خدا با او و با همراهش هست؛ چنانچه خداوند به موسی و هارون فرمود: «من با شما هستم (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم!»

نقد و بررسی:

اولاً: مراد از «معنا» معیت خداوند با تمام امت اسلامی است و شاهد بر این، تصریح گذشته بغوی از مفسران اهل سنت است که می‌نویسد نگرانی ابو بکر از امت اسلامی بوده است.

«حزن ابوبکر به خاطر ترسیدن او نبوده است؛ بلکه به این خاطر بوده که دلش به حال رسول خدا می‌سوخته، ابوبکر می‌گفت: اگر من کشته شوم، یک نفر هستم؛ ولی اگر شما کشته شوید، تمام امت هلاک می‌شوند.»

جواب:

اول: قبل از این، جفت پایتان را در یک کفش کرده بودید، که ابوبکر به خاطر جان خودش ترسید و گریه کرد و....؛ حال که دنبال منفعت دیگری هستید، ابوبکر می‌شود دلسوز کل امت و معیت می‌شود برای همه؟ شما تنها دو راه دارید، یا باید بگویید ابوبکر بر جان خودش محزون بود، که آنگاه خودتان سخن خودتان را نقض کرده اید؛ یا اینکه اعتراف کنید ابوبکر صدیق برای کل امت غصه می‌خورد! که این نیز بر گرده شما سنگینی خواهد کرد!

دوم: سخن «بعوی» بسیار واضح است، او از قول ابوبکر صدیق نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «اگر من کشته شوم، من فقط یک نفرم و ای رسول خدا اگر شما کشته شوید، امتی هلاک می‌شود»

بعد از این قزوینی نتیجه گرفته است که: «۲ به علاوه ۲ می‌شود ۴!!» واقعاً چنین نتیجه ای گرفته است؛ از سخن ابوبکر صدیق این فهمیده می‌شود که ایشان به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگران بودند و چون نبی اکرم، پیامبر یک امت است، خواه نا خواه حزن ابوبکر بر امت نیز خواهد بود؛ مانند این است که مردی خطاب به همسر باردارش بگوید: مواظب خودت باش، چرا که اگر تو بیمار شوی و صدمه‌ای ببینی، هم خودت هم بچه بیمار می‌شود و صدمه می‌بیند؛ این یک رابطه ساده علت و معلولی است که قزوینی آن را درک نمی‌کند؛ ولی نتیجه گیری ناشیانه وی این است که بعد از اعتراف به دلسوزی ابوبکر صدیق بر امت، نتیجه گرفته است، که معیت خداوند با امت اسلامی هم هست!

شما را به خدا ببیند که چگونه چین را به استرالیا گره می‌زند! دلسوزی ابوبکر چه ربطی به این دارد که معیت خداوند مربوط به کل امت باشد؟؟ هر گاه خداوند، رسول

خود را محفوظ بدارد خود به خود امت نیز نجات پیدا کرده‌اند و هلاک نشده‌اند و لازم نیست که خداوند تمام امت را محفوظ بدارد.

مثال ۱: ساختمان بزرگی را فرض کنید که برق کل آن به وسیله ۱ دکمه قطع یا وصل می‌شود؛ حال به دلایلی می‌خواهیم تمام وسایل برقی ساختمان را خاموش کنیم، انسان عاقل چه می‌کند؟؟ مشخص است: آن دکمه اصلی را می‌زند و برق کل ساختمان را قطع می‌کند؛ اما اگر قزوینی باشد چه می‌کند؟؟ جواب: می‌آید و تک تک وسایل برقی را از برق می‌کشد و تمام دکمه‌ها را خاموش می‌کند و.....!

مثال ۲: ساختمان ده طبقه ای را فرض کنید که هم اکنون، طبقه همکف آن در حال ویرانی است و اگر این طبقه ویران شود کل ساختمان فرو می‌ریزد؛ حال مهندس خبره ای را خبر می‌کنیم که مشکل را حل کند؛ او نیز می‌آید و پایه‌های طبقه همکف را ترمیم کرده و به این وسیله کل ساختمان را نجات می‌دهد ولی اگر آن مهندس، قزوینی باشد چه می‌کند؟؟ جواب: به جان تمام طبقات ساختمان می‌افتد!

ماجرای غار نیز به همین شبیه است، هر گاه خداوند پیامبر خود را محفوظ بدارد، خود به خود کل امت نجات پیدا کرده است؛ همانطور که با زدن یک کلید می‌توانیم برق کل ساختمان را قطع کنیم.

سوم: بالفرض که نتیجه گیری ناشیانه قزوینی را بپذیریم؛ آنگاه دوباره می‌گوئیم: چنانکه تمامی مفسرین گفته‌اند این معیت، معیتی خاصه است، و زمانی که دانستیم این معیتی که در درجه اول رسول خدا را شامل می‌شود، معیتی خاصه است، باید قبول کنیم که امت مسلمان آن دوران نیز مشمول همین معیت هستند و این یعنی، متقی و محسن و صابر بودن تمام اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم که پذیرفتن این مورد مساوی است با قطع کردن شاهرگ مذهب تشیع!!

حال ادامه ایراد قزوینی:

روشن است که رسول خدا جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^ط را برای رفع نگرانی ابوبکر فرمود تا او را متوجه خداوند و قدرت و عظمت بی‌نهایت او نموده و قدرت مشرکان قریش را در برابر قدرت پروردگار ناچیز جلوه دهد؛ اما آیا ابوبکر به این سخن پیامبر خدا اطمینان کرد و از حزن او کاسته شد تا معیت، معیتی خاص باشد؟

با توجه به نگرانی مداوم و پی در پی ابوبکر و عدم اطمینان او به سخن پیامبر خدا، منظور از معیت و همراهی خداوند در این جمله، هرگز نمی‌تواند معیت خاص باشد؛ بلکه مراد از آن همان معیت عام و جهان شمول الهی است که همه عالمیان آن برخوردار هستند.

بلی، این معیت در حق رسول خدا، معیتی است خاص؛ اما در حق ابوبکر چنین نیست؛ چرا که به تصریح بزرگان اهل سنت، معیت خاص خداوند همان تأیید و نصرت الهی است که در فقرات بعدی آیه، تنها شامل حال رسول خدا شده و ابوبکر از آن محروم مانده است که در بررسی فرازهای بعدی آیه ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ...﴾ مدارک آن ارائه خواهد شد.

جواب:

به این فقره، قبلاً پاسخ کافی گفته‌ایم، اکنون اضافه می‌کنیم که:

فرض کنید، تلویزیون را روشن کرده اید و این صحنه را در یکی از فیلم‌ها می‌بینید: «محسن و قاسم که دوست و همکار یکدیگرند، در عملیاتی علیه «مجرمین مسلح» شرکت می‌کنند؛ محسن به قاسم می‌گوید: نگران من نباش که من زخمی نخواهم شد، چرا که جلیقه ضد گلوله به تن دارم؛ و سخنش در حالی است که دوستش (قاسم)، جلیقه ضد گلوله ندارد!»

اگر چنین ماجرای و چنین دیالوگی رد و بدل شود؛ بیننده بلافاصله نتیجه می‌گیرد که لابد قاسم بر جان محسن نگران بوده است که محسن او را مطمئن می‌کند که صدمه‌ای به او نخواهد رسید.

در ماجرای غار نیز قزوینی به ما می‌گوید که پیامبر اکرم خطاب به ابوبکر گفت: «نگران نباش چرا که خدا با رحمت و قدرتش از من محافظت می‌کند!» و اگر این برداشت را بپذیریم باید بپذیریم که حزن ابوبکر بر جان رسول خدا بوده است. حال دوباره جلو تلویزیون می‌نشینیم و این بار کانال را عوض می‌کنیم و به تماشای فیلمی می‌پردازیم که در آن می‌بینیم:

«محسن و قاسم که دوست و همکار یکدیگرند، در عملیاتی علیه «مجرمین مسلح» شرکت می‌کنند؛ محسن به قاسم می‌گوید: «نگران نباش، ما زخمی نخواهیم شد، چرا که هر دو جلیقه ضد گلوله به تن داریم»

اگر چنین ماجرای و چنین دیالوگی رد و بدل شود، قزوینی و کسانی که مغزشان چون امامشان غائب است، نتیجه می‌گیرند که: درست است که محسن چنین حرفی زد ولی منظورش این بود که، جلیقه من اصلی و از بهترین مارک است ولی جلیقه تو بُنجل است و حتی نمی‌تواند جلو، گلوله تفنگ پلاستیکی را بگیرد!

اما ما اهل سنت که عقلمان حاضر است و چون امام شیعیان غائب نیست، می‌گوئیم: چون محسن می‌خواسته قاسم را دلداری دهد، محال است که به او بگوید: نگران نباش چون تو جلیقه‌ای داری که یک پول سیاه هم نمی‌ارزد!! چرا که این سخن، مسخره است و نه تنها نمی‌توان با این سخن کسی را دلداری داد بلکه بر حزن شخص نیز می‌افزاید!

لذا، سخن همان است که هر عاقلی آن را می‌گوید و از متن آیه این را می‌فهمد و آن این است که: ﴿يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به رفیقش می‌گفت: نگران نباش که خدا با من و توست» و از ما محافظت می‌کند؛ بدون شک این سخن می‌تواند اطمینان بخش باشد، همانطور که محسن به قاسم گفت: «نگران نباش چون هر دو جلیقه ضد گلوله داریم»

ادامه سخنان قزوینی:

ثانیا: حتی اگر بپذیریم که مراد از معیت پیامبر گرامی و ابو بکر باشد، در عین حال فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نمی‌رساند؛ زیرا ابوبکر به طفیل وجود پیامبر خدا، مشمول این عنایت خاص شده است و خداوند به خاطر وجود نازنین پیامبرش، جان ابوبکر را نیز نجات داده است؛ همان طوری که وجود پیامبر رحمت در میان مسلمانان سبب شده است که خداوند عذاب خود را بر آنان نازل نکند:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ [الأنفال: ۳۳].

(ای پیامبر!) تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را عذاب نخواهد کرد.

جواب:

این همه از چین به ماچین رفتن شبهه ساز، فقط به خاطر گیج کردن خواننده است؛ و گرنه سخن ما واضح است، و ما می‌گوئیم:

باشد؛ هر چه شما بگوئید، به گفته شما «به خاطر وجود نبی اکرم صی الله علیه وسلم، ابوبکر نیز مشمول معیت الهی شد و به این وسیله پیامبر او را دلداری می‌داد»

حال ما می‌گوییم: اگر این معیت، معیتی خاصه و معیت همراه با رحمت و نصرت باشد، لازم می‌شود که این رحمت و نصرت بر ابوبکر صدیق نیز باشد چرا که:

اولاً: پیامبر اکرم، ابوبکر را با خود جمع بسته و این تضمینی است بر اینکه معیت نبی خدا و یار غارش از یک جنس می‌باشد.

ثانیا: اگر بخواهید دوباره بگوئید، خیر معیت رسول خدا خاصه بوده و معیت ابوبکر عامه؛ می‌گوئیم: معیت عامه چیزی نیست که به وسیله آن بتوانیم کسی را دلداری بدهیم همانطور که نمی‌توان، یک تفنگ پلاستیکی دست شخصی بدهی و به او بگویی: «شیر باش، چون تو تفنگ پلاستیکی داری!!»

به هر حال سخن ما از همان ابتدا مشخص است و حرف ما، یک حرف واحد و ساده است و شما باید اعتراف کنید که معیت الهی همانگونه که برای رسول خدا، معیتی خاصه بوده، برای ابوبکر نیز، معیتی خاصه بوده است!

حال می‌گویند: اگر آن معیت، معیت خاصه باشد، باز هم برای ابوبکر فضیلتی نیست همانطور که برای مشرکین که با وجود پیامبر اکرم در بینشان، معذب نشدند، فضیلتی نبود!!

ببینید که تعصب، انسان را به کجا می‌کشاند؟؟ قزوینی و امثالهم فاین تذهبون؟؟ رسول خدا در بین آن قوم بود و اگر قرار بود عذابی نازل شود، همه را شامل می‌شد^۱ به همین دلیل خداوند فرمود: «تا رسول خدا در بین شماست و همینطور عده‌ای که استغفار می‌کنند، عذاب بر شما نازل نمی‌شود» به این معنی که خداوند نمی‌خواست، تر و خشک با هم بسوزند و این چیز عجیبی نیست.

فرق اساسی و فساد قیاس قزوینی اینجا مشخص می‌شود که؛ اصولاً «عذاب دیدن یک ذم است» اما بر عکس آن «عذاب ندیدن، مدح نیست» چنانکه در حال حاضر شاهد این هستیم که کمونیست‌ها، شیطان پرستان، توت‌پرست‌ها و منحرفین زیادی هستند که عذاب نمی‌بینند و پر واضح است که معذب نشدن این گروه و یا این افراد؛ فضلی را برای آنان به اثبات نمی‌رساند.

اما در مورد معیت خاصه الهی قضیه فرق می‌کند و هر که مشمول معیت خاصه خداوند متعال شد، لازم می‌آید که او، حداقل یک شخص صابر و محسن و متقی باشد؛ هر چند که ما قائل بر آنیم که صدیق اکبر چیزی برتر از این‌ها بود.

۱- علی‌رضا میرزا خسروانی در ترجمه و تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: «بمقتضای سنت خدائی و رحمت و حکمت او خداوند امتی را با اینکه پیامبرشان با آن‌ها باشد عذاب نمی‌نماید لذا می‌فرماید: مادام که تو در بین آن‌ها هستی (یا محمد) خداوند آن‌ها را عذاب نمی‌کند (زیرا وقتی عذاب نازل شود عموم را فرا می‌گیرد و هیچ امتی را خدا معذب نمی‌کند مگر بعد از اینکه پیامبر آن‌ها و مؤمنان بحق از بین آن‌ها بیرون روند چون وجود نبی رحمت است و رحمت و عذاب دو ضداند و با هم جمع نمی‌شوند) و همچنین خداوند آن‌ها را معذب نمی‌دارد در صورتی که طلب آمرزش کنند (یعنی تا وقتی که مؤمنانی در مکه باقی مانده باشند و طلب آمرزش کنند یا آنکه خود کافران در مقام استغفار و توبه برآیند).» (تفسیر خسروی، ج ۳، ص ۴۲۴-۴۲۵ - تهران)

پس تفاوت مشخص است؛ و عذاب ندیدن، فضیلت نیست ولی معیت خاصه خداوند سراسر فضیلت است.

اما جواب ایشان با وزنی دیگر نیز میسر است؛ چنانکه اگر قرار بود، جمع بستن ابوبکر و نبی اکرم به خاطر وجود نبی اکرم بوده باشد و نه به خاطر لایق بودن حضرت صدیق، لازم بود که قبل از نبی اکرم، حضرت موسی قوم خودش را با خود جمع می‌بست و به آنان می‌گفت: «ای قوم من، خدا با همه ماست» ولی چنین نگفت!

حال به این آیات توجه کنید، که هم باری دیگر ما را شگفت زده می‌کند و معجزه بودن قرآن را به اثبات می‌رساند و هم ثابت می‌کند که هر سوфіسمی نمی‌تواند، با کلاهبرداری هر چه خواست از قرآن ثابت کند:

خداوند در آیات شریفه‌ای می‌فرماید: ﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾﴾ [طه: ۴۲-۴۶].

یعنی: «(ای موسی) تو و برادرت معجزه‌های مرا [برای مردم] ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید* به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته* و با او سخنی نرم گوید شاید که پند پذیرد یا بترسد* آن دو گفتند پروردگارا ما می‌ترسیم که [او] آسیبی به ما برساند یا آنکه سرکشی کند* فرمود مترسید من همراه شمایم می‌شنوم و می‌بینم» خداوند حال دو پیامبر الهی که همان «موسی و هارون» باشند را بیان کرده و در حین آن، از خوف آن دو یاد نموده و در نهایت آنان را دلداری داده و فرموده «نترسید که من با هر دوی شما هستم»

حال دو آیه دیگر را نیز بخوانید:

﴿فَلَمَّا تَرَأَىٰ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾﴾

﴿[الشعراء: ۶۱-۶۲].﴾

یعنی: «چون دو گروه همدیگر را دیدند یاران موسی گفتند ما قطعاً گرفتار خواهیم شد* گفت چنین نیست زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد»

در آیات اول، خداوند، حضرت موسی و برادرش، حضرت هارون را با هم جمع بست و فرمود: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ﴾ «من با شما هستم» چون هر دو نفر لایق معیت خاصه الهی بودند؛ ولی در دو آیه بعدی حضرت موسی به وقت یاد کردن از معیت الهی می‌فرماید: ﴿إِن مَعِيَ رَبِّي﴾ «خدای من با من است» و بنی اسرائیل را با خود جمع نبست و این در حالی بود که خود حضرت موسی علیه السلام معیت آنان را خواسته بود: ﴿فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الأعراف: ۱۰۵]. «موسی به فرعون گفت: بنی اسرائیل را همراه من بفرست»

و از جهتی بنی اسرائیل نگران بودند که مبادا گرفتار شوند، ولی حضرت موسی علیه السلام حاضر نشد به آنها بگوید: «نگران نباشید که خدا با همه ماست» چرا که آنان لیاقت معیت خاصه خداوند را نداشتند..... فتدبر جداً

آخوند شیعی قرآن را به بازی می‌گیرد و می‌گوید: خداوند فقط به خاطر همراهی ابوبکر با پیامبر معیت خاصه خود را شامل ابوبکر نیز کرد؛ حال برای اینکه بطلان ادعای آنان را به شیوه‌ای ساده تر ثابت کنیم، صحنه زیر را به تصویر می‌کشیم:

«ما و قزوینی، در دبستان هستیم؛ مدیر مدرسه به وسیله بلندگو نام ۵ تن از دانش آموزان کلاس اول را صدا می‌زند و می‌گوید: «فلانی و فلانی و... به دفتر بیایند» آنان نیز به دفتر رفته و بعد از دقایقی، در حالیکه یکی از آنان مدال طلایی به گردن دارد از دفتر خارج می‌شوند.

لحظاتی بعد، آقای مدیر دوباره در بلندگو صدا می‌زند و این بار می‌گوید: «آقای «قزوینی» و «ابوبکر بن حسین» به دفتر بیایند» من و قزوینی به دفتر رفته و بعد از دقایقی با دو مدال که هر دو نیز از جنس طلا و به یک شکل هستند، نزد دوستان بر

می‌گردیم؛ حال دوستان من خطاب به قزوینی و دوستانش می‌گویند: «اگر رفیق ما «ابوبکر بن حسین» نبود تو هیچ وقت این مدال را نمی‌گرفتی، چون تو همراه «ابوبکر» بودی، این مدال را به تو داده‌اند و گرنه لیاقتش را نداشتی» گمان می‌کنید؛ قزوینی و دوستان قزوینی در جواب چه خواهند گفت؟؟ واضح است؛ آنان بلافاصله خواهند گفت: «مگر نخودچی کشمش است که به هر کسی بدهند؟ اگر اینطور است، چرا به شما نمی‌دهند؟ و چرا به شاگردان کلاس اول ندادند و فقط یکی از آنان مدال گرفت و ۴ نفر دیگر دست خالی برگشتند؟؟»

انصافاً اگر این جواب را بدهند، هر عاقلی این را می‌پذیرد ولی خلاف آن را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد، همانطور که هیچ مسلمانی نباید بپذیرد که خداوند به خاطر وجود پیامبر اکرم به ابوبکر صدیق نیز مدال معیت خاصه خود را داده است!

سخن ما چنین است: «مگر معیت خاصه خدا چیز ساده ای است که همه را شامل شود؟ و اگر چنین است چرا بنی اسرائیل را شامل نشد، حال آنکه آنان نیز همراه حضرت موسی بودند؟؟! از سویی، مضطرب و نگران نیز بودند و از سویی دیگر، حضرت موسی معیت آنان را به امر خداوند، خواستار بود.»

قزوینی: همنشینی با اهل بیت علیهم السلام، افتخاری برای جبرائیل

فخر رازی: «بدان که خارج شدگان از دین، هرگاه که دورهم جمع می‌شوند، می‌گویند: «خدایا به حق پنج‌تنی که جبرئیل نفر ششم در میان آنها بود» منظور آنها این است که رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسین و حسین (علیهم السلام) را در زیر عبا در روز مباحله جمع کرد و جبرئیل آمد و خود را نفر ششم در میان آنها قرار داد. من این مطلب را به پدرم گفتم که آنها این چنین می‌گویند، پدرم گفت: شما چیز بهتری نسبت به آنها دارید و آن این گفته رسول خدا است که «چه گمان می‌کنی در باره دو نفری که نفر سوم آنها خدا است؟» بدیهی و روشن است که این قصه، برتر و کامل‌تر از آن (قصه کساء) است.»

اولاً: این که کدامیک از شیعیان، چنین مطلبی را گفته باشد، برای ما مشخص نیست و چه بهتر بود که فخررازی گوینده آن را مشخص می‌کرد تا خواننده با مراجعه به اصل سخن او، با استدلالش آشنا شده و بهتر قضاوت می‌کرد. همچنین بهتر بود که دلایل پدرش را برای کامل‌تر و برتر بودن فضیلت ابوبکر بیان می‌کرد تا دیگران با آشنا شدن با آن‌ها، سخن پدر فخررازی را تصدیق می‌کردند. فخررازی حتی در نقل داستان نیز رعایت امانت داری را نکرده است؛ زیرا شیعه و سنی زمان «داستان کساء» را در زمان نزول آیه تطهیر می‌دانند نه در زمان مباحله؛

ثانیاً: همنشینی با جبرئیل، امین وحی و ملک مقرب درگاه الهی، فضیلتی است بس ارزشمند؛ اما شیعیان، این مطلب را فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانند؛ بلکه این جبرئیل است که همنشینی با آن‌ها را برای خود افتخاری بی‌بدیل دانسته و از پیامبر خدا اجازه می‌گیرد که او نیز تنها کسی باشد که در زیر کساء همراه با پاک‌ترین مخلوقات خدا نشسته است؛

ثالثاً: آیا فخررازی می‌تواند ادعا کند که خداوند در غار به همراه پیامبر و ابوبکر بوده؛ اما در زیر کساء به همراه پیامبر و اهل بیتش نبوده است؟

مگر خداوند فرموده است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸].

خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند. اگر خداوند در هر دو مکان و با هر دو گروه بوده، چه دلیلی وجود دارد که فضیلت بودن در غار را برتر از فضیلت بودن در زیر کساء بدانیم؟ در قضیه کساء، علاوه بر خدا و رسول او، جبرئیل نیز بوده است؛ پس داستان کساء قطعاً افضل و اکمل از داستان غار است؛

همچنین طبق بعضی روایات اهل سنت میکائیل نیز بوده است:

از ام سلمه نقل شده است که آیه ﴿أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ در خانه من و در باره هفت نفر نازل شد، جبرئیل، میکائیل، رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

رباعاً: آنچه در آیه تطهیر برای اهل بیت علیهم السلام فضیلت محسوب می‌شود، اراده تکوینی خداوند بر طهارت آن بزرگواران از تمام پلیدی‌های باطنی و ظاهری است که این مقام آن‌ها را نه تنها از جبرئیل و دیگر ملائک؛ بلکه از تمام خلایق، متمایز می‌سازد.

جواب:

روایت پایانی قابل توجه است که قزوینی نقل کرده و می‌گوید که جبرئیل و میکائیل نیز زیر عبا بودند و آیه تطهیر در مورد آنان نیز هست!! و این بسیار مضحک است چرا که ملائکه ذاتاً معصوم هستند و شیعه معتقد است که آیه تطهیر و اراده خدا در این آیه بر معصوم گشتن آل عبا قرار گرفته است، حال چه عجیب است که ملائکه‌ای که ذاتاً معصوم هستند نیز زیر این عبا می‌آیند تا آنان نیز معصوم شوند!!! آن‌ها که معصوم بودند دیگر چه نیازی به زیر عبا رفتن است؟ خواستند معصومتر شوند؟؟ بفهمید!!! نیست بالاتر از سیاهی رنگ.. و عصمت ملائکه نیز مطلق است و نیست بالاتر از عصمت آنان عصمتی! و این خود به وضوح دلالت بر دروغ بودن ادعای آخوند شیعی دارد.

از سویی، شیعیان گمان کرده‌اند که آن عبا، خیمه بوده است که این همه آدم و ۲ تن از فرشتگان نیز زیرش جا می‌شدند؟؟؟ حماقت تا به چه حد؟ اگر به این‌ها رو دهید یک گردان را به راحتی زیر این عبا جا خواهند داد، بعید نیست که لشکر ۳۱۳ نفری امام زمانشان را نیز در آن زیر، زور چپان کنند!

در روایات شیعی آمده است که جبرئیل تا به آن حد بزرگ است که در سرزمین منا اصلاً جا نمی‌شود! و جثه‌اش شرق و غرب زمین را فرا خواهد گرفت و طولش از زمین تا به آسمان می‌رسد^۱، پس چگونه زیر یک عبا جا شده است؟ اگر بگوئید به شکل

۱- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۱۶۶

دیگری در آمده است، می‌گوییم: ام سلمه چگونه او را شناخت؟؟ ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸] «این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند؟» واقعاً شما را چه شده که این همه... شدید؟

از لحاظ سند نیز این روایت مخدوش است چرا که در آن، ۳ راوی رافضی^۱ وجود دارد که یکی از آنان نیز متهم به وضع حدیث است و ایضاً یکی دیگر از راویان این روایت، مجهول الحال است^۲ که خود بر ضعف روایت می‌افزاید.

کیفیت معیت در آیه غار

قزوینی اعتراف می‌کند^۳ که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ دلالت بر فضیلت حضرت ابوبکر صدیق دارد، اما می‌خواهد بگوید «حضرت علی هم مشمول معیت خداوند است پس نمی‌تواند قید ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ بر افضیلت گواه باشد!»
جواب به وی از چند جهت است.

ابتدا اینکه: زمانی که به فضیلت بودن قید ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ اعتراف کردید، خواه ناخواه باید اعتراف کنید که حضرت صدیق از محسنین و متقین و صابرين است، چرا که خداوند با رحمت خود همراه کسانی است که محسن و متقی و صابر باشند.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] «در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آن‌ها نیکوکارند»
﴿أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [۱۲۹] «خدا همراه تقوایندگان است»

۱- مخول بن ابراهیم النهدی (رافضی و متهم به غلو است) و عبد الجبار بن العباس الشبامی (رافضی و متهم به وضع) و عمار الدهنی نیز شیعه است اما متهم نیست.

۲- عمره بنت أفعی الکوفیة، مجهول است.

۳- آنجا که می‌گوید: «اگر خداوند در هر دو مکان و با هر دو گروه بوده، چه دلیلی وجود دارد که فضیلت بودن در غار را برتر از فضیلت بودن در زیر کساء بدانیم؟»

﴿وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۱۹]. «خدا همراه مومنان است»

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳]. «همانا خدا با صابرين است»

دوم اینکه: معیتی که ابوبکر صدیق با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در آن جمع بسته شده است از معیتی که در دیگر آیات آمده است (آیاتی که ذکر شد)، بالجمله برتر و بالاتر است، چرا که آن معیت همه با شرطی همراه است اما معیتی که در بعضی آیات در مورد ملائکه و بعضی انبیاء و در آیه غار وارد شده، مشروط نیست؛ به این دو آیه دقت کنید:

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۱۲].

«در حقیقت خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگان ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید قطعاً گناهانتان را از شما می‌زدایم و شما را به باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد در حقیقت از راه راست گمراه شده است»

این معیت مشروط است و این وعده مربوط به قومی است که خیلی از آنها موید معیت خدا همراه با الطاف او شدند و بعضی از همین قوم از الطاف محروم شدند؛ حال آیه دوم:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ [الأنفال: ۱۲]

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید..»

این معیت خداوند با ملائکه مشروط نیست و این به خاطر مقام والای آنان است، همینطور است وضعیت بعضی از انبیاء الهی، چنانکه خداوند در مورد حضرت موسی و هارون می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶]. «فرمود مترسید من همراه

شما می‌شنوم و می‌بینم.»

و همینطور است معیت خداوند در آیه ۴۰ توبه: آنجا که از قول نبی رحمت صلی الله علیه وسلم آمده است: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و می‌بینیم که در این آیه نیز، معیت مشروط نیست و این معیت فقط در مورد ملائکه و انبیاء الهی آمده است و در مورد هیچ کدام از اصحاب انبیاء الهی وارد نشده الا یک مورد، آن هم در مورد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که این خود به جز اینکه ثابت می‌کند ابوبکر صدیق افضل اصحاب نبی اکرم صلی الله علیه وسلم است، ثابت می‌کند که از اصحاب دیگر انبیاء نیز افضل است، چرا که حضرت موسی علیه السلام، زمانی که اصحابش به وی گفتند: «الان گرفتار فرعون می‌شویم» حضرت موسی فرمود: «خیر، (خداوند من همراه من است)» و یاران خود را با خود جمع نیست.

آیه: ﴿فَلَمَّا تَرَأَا الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ [الشعراء: ۶۱-۶۲]

سَيَهْدِينِ ﴿۱۲﴾ «چون دو گروه همدیگر را دیدند یاران موسی گفتند ما قطعاً گرفتار خواهیم شد* گفت چنین نیست زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد»

دکتر عبدالکریم زیدان، ضمن اشاره به معیتی که در این آیه آمده، می‌فرماید: «این معیت که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به آن اشاره شده، والاتر و ارزشمندتر از آن معیتی است که خداوند، در مورد پرهیزکاران و نیکوکاران، فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [۱۲۸] یعنی: «بی‌گمان خداوند، همراه تقوایبندگان و نیکوکاران است...» معیتی

که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^ط به آن اشاره شده، عبارت است از نصرت، رحمت و مدد الهی که تنها رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به آن مختص گردیده‌اند. معیتی که در آیهی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^ط به آن اشاره شده، مقید به شرایطی چون تقوا پیشگی و نیکوکاری می‌باشد؛ اما معیتی که خدای متعال، بهره‌ پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و یارش نمود، نوعی از همراهی الهی بود که صرفاً مخصوص این دو بزرگوار بود و در قالب نشانه‌های خارق العاده و فراتر از حد تصور نمودار گشت.^۱

سوم اینکه: خداوند به حضرت موسی و هارون می‌فرماید: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾^ط [طه: ۴۶] و لازم است که این معیت برتر از آن معیتی باشد که مربوط به محسنین یا متقین یا صابریین است چرا که حضرت موسی و هارون علیهم السلام هر سه صفت را داشتند و حتماً موید به معیت الهی که مخصوص متقین و محسنین و صابریین است، بودند و آن‌ها چون نبی بودند می‌بایست این را می‌دانستند، پس این معیتی که در آیه (طه: ۴۶) آمده، برتر و بالاتر است و این تائید و معیت برتر و افضل است؛ چنانکه اگر شخص صالح و صابر و متقی نزد حاکم برود، خدا با او نیز هست و در تمام این مدت که این صفات را داشته خدا نیز با او بوده است، اما ممکن است همین شخص صابر و متقی و محسن به دست این حاکم کشته شود، شکنجه شود و... که در تاریخ امثالش زیاد است؛ اما زمانی که خداوند اشخاص خاصی را مصداق قرار داده و در شرایطی به آنان وعده همراهی و معیت داده است، شکست نخورده‌اند، چنانکه حضرت موسی علیه السلام، در نهایت از چنگ فرعون آزاد شد و به جایی که می‌خواست رسید؛ و نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نیز شکست نخورد و در نهایت اسلام را گسترش داد و

۱- المستفاد من قصص القرآن (عربی) ج ۲ ص ۱۰۰، عبدالکریم زیدان، مؤسسه رساله، ط ۱،

اهل مکه و دیگر اعراب فوج فوج وارد اسلام شدند: ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ [النصر: ۲]^۱ پس از این نکته واضح می‌گردد که این معیت، برتر از معیتی است که مربوط به متقین و صابریین و محسنین است و لازم است که ابوبکر صدیق برتر از یک شخص متقی و صابر و محسن باشد.

آلوسی می‌فرماید: «إن الله معنا أى بالعصمة و المعونة فهى معية مخصوصة و إلا فهو تعالى مع كل واحدٍ من خلقه»^۲

یعنی: «ان الله معنا؛ یعنی: ما را حفظ و کمک می‌کند و این معیتی ویژه است؛ وگرنه خداوند متعال با همه مخلوقات خویش است.»
در این باره در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

ابوبکر لیاقت معیت را نداشت زیرا تا آخر عمر با تقوا نماند!

قزوینی: «از دیدگاه قرآن، همراهی و مصاحبت با رسول خدا زمانی فضیلت محسوب که همراه با تقوی و انجام عمل صالح باشد. خداوند در آیه ۲۹ سوره فتح تمجید فراوانی از همراهان رسول خدا می‌نماید، آن جا که می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ...﴾ [الفتح: ۲۹].

محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است»

۱- و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند

۲- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۴۱

در این آیه شریفه آن دسته از اصحاب پیامبر اکرم را ستوده که دارای ویژگی‌های موجود باشد:

- ۱- ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ در برابر کفار سرسخت و شدید باشند؛
- ۲- ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ نسبت به یکدیگر مهربان باشند؛
- ۳- ﴿تَرْتَهُمُ رُكْعًا سَجْدًا﴾ پیوسته در حال رکوع و سجده باشند؛
- ۴- ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ چشم آنان به فضل خدا و به دنبال رضای خدا باشند؛
- ۵- ﴿سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ آثار سجده در سیمای آنان مشاهده شود؛
- ۶- در پایان همین آیه، عمل صالح را شرط برخوردار از مغفرت و پاداش عظیم خود بیان می‌کند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

(ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بنابراین صرف همراهی و مصاحبت نمی‌تواند ارزش و فضیلت باشد.

جواب:

معنای آیه به وضوح باطل بودن ادعای وی را به اثبات می‌رساند چرا که این آیه همراهان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم را می‌ستاید، و سپس صفات آنان را بر می‌شمارد، که با کفار سر سختند و بین خود مهربانند و... و به وضوح این آیه گواهی می‌دهد که همراهان پیامبر بهشتی هستند. و در اینکه ابوبکر صدیق از همراهان و ملازمان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بوده است، شکی نیست و قید ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ به خوبی این مفهوم را می‌رساند و چنانکه گفتیم آیه غار مربوط به سال ۹ هجری است اما سوره فتح

و شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی در کتابی که، در رد اهل سنت نوشته، می‌نویسد: «قیاس می‌باید کردن تا خود غرامت بر که بیشتر است؟! بر آنکس که بر علی و فرزندانش صلوات فرستد چنانکه بر مصطفی، و یا بر آنکس که یزید خمرخواره را امیر المؤمنین خواند چنانکه یار غار، و اشداء علی الکفار [را].»^۱

منظور شیخ عبدالجلیل این است که: «کدام کس در ضرر و زیان بیشتر است، ما که بر علی و فرزندانش درود می‌فرستیم یا آنکه یزید را همانطور امیر المؤمنین می‌خواند که ابوبکر را که یار غار و اشداء علی الکفار بود، امیر المؤمنین می‌خواند.»

گذشته از اعترافات علمای شیعه، هر کس یک بار این آیه را بخواند خواهد فهمید که قزوینی چه دل چرکین و پر کینه‌ای دارد!

معیت برای رسول خدا خاصه بود ولی برای ابوبکر عامه!

در لابلای سخنان قزوینی تناقض عجیبی نهفته که باعث حیرت است، او قبلاً اعتراف کرده بود که معیت خدا با ابوبکر، معیت خاصه است منتهی می‌خواست آن را تاویل کند و بگوید که علی نیز از این فضیلت بر خوردار است و می‌گفت، این معیت باعث کاهش حزن ابوبکر نشد و.... خلاصه اینکه معیت خاصه را پذیرفت ولی اکنون می‌نویسد:

«و نیز معیتی که در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ از آن سخن به میان آمده است، برای رسول خدا معیتی است خاص؛ اما برای ابوبکر معیت خاص نیست؛ بلکه مراد از آن همان معیت عمومی الهی که همواره و در همه جا با تمام مخلوقات وجود دارد که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحدید: ۴].

این توجیه بسیار ناشیانه و به غایت مضحک است و ما از یک دیوانه چنین هدیانی را انتظار نداشتیم چه برسد به کسی که این همه ادعا دارد!

۱- نقض (فارسی)، متن، ص: ۴۲۸ - تهران

جناب، اگر شخصی از جانب خودش و دوستش بگوید: ما هر دو گوشی نوکیا فلان مدلش را داریم، شما به چه اجازه ای به خود حق می‌دهید که بگوئید، گوشی نفر اولی چینی است و گوشی نفر دومی فنلاندی؟؟ چه قرینه ای دارید؟ شما را به خدا اگر این تفسیر به رای نیست، پس چیست؟؟

حال برای اینکه دل این بیماران تب کرده نشکند، هذیانشان را قبول می‌کنیم و می‌گوئیم: اگر فرض کنیم که منظور پیامبر این بوده که «ای ابوبکر نگران نباش، خدا با نصرت خود همراه من است! البته ای ابوبکر یادت باشد که خدا با تو و با کفار هم هست» اگر منظور پیامبر را چنین فرض کنیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که ابوبکر صدیق به حال نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نگران بوده است. و پیامبر به او می‌گوید «به خاطر من نگران نباش چرا که خدا مرا حفظ می‌کند.» و اگر ابوبکر نگران خودش بود، از حکمت به دور است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به ابوبکر که به خاطر جان خودش هراسان است بگوید: «ابوبکر نگران نباش که خدا مرا حفظ می‌کند!!!»

اگر ابوبکر به خاطر خودش نگران بود، لازم بود که پیامبر بگوید: «نگران نباش که خدا مواظب توست» نه اینکه بگوید: «برای جان خودت نگران مباش که خداوند مواظب من است!» مگر اینکه قبول کنید حزن ابوبکر به خاطر نبی اکرم بوده است که اگر قبول کنید، همان است که ما می‌خواهیم!

تعصب، کارشان را به جایی رسانده که نمی‌دانند، معیت تکوینی که مربوط به عموم است، نمی‌تواند موجب زائل شدن نگرانی شود که رسول رحمت بخواهند آن را متذکر شوند!

علامه برقعی رحمه الله علیه در تفسیر تابشی از قرآن خویش می‌نویسند: «مطلب دیگری که باید ذکر شود آن است که کلمه مَعْنَا به معنی معیت تکوینی نیست بلکه به معنی معیت تأییدی است زیرا معیت تکوینی حق با همه کس است و اختصاص به رسول و مصاحبش ندارد، پس معنی مَعْنَا این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد و

من و تو را تأیید میکند، پس هر کس این آیه را قرائت کند از طرفی قرائت قرآن نموده و از طرفی تأیید خدا را برای ابوبکر ذکر نموده که این قرائت و تأیید برای قاری ثواب است. و مردم که تا قیامت این آیه را میخوانند تأیید و تمجید ابوبکر کرده‌اند و اگرچه آگاه از معنای آیه نباشند. به هر حال معنای معنا در این آیه این است که خدا با من و تو عنایت دارد و ما را یاری میکند مانند آیه‌ای که خدا به حضرت موسی و هارون - علیه السلام - فرموده که: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶]

و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز می‌فرماید که در میان اصحاب، تنها برای ابوبکر صدیق، معیت خاصه ثابت گشته است: «وَقَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ كَأَبِي الْقَاسِمِ السُّهَيْلِيِّ وَغَيْرِهِ: هَذِهِ الْمُعِيَّةُ الْخَاصَّةُ لَمْ تَثْبُتْ لِغَيْرِ أَبِي بَكْرٍ»^۱ «عده‌ای از اهل علم مانند ابوالقاسم سهیلی و غیر او گفته‌اند: این با هم بودن و معیت خاص برای غیر ابوبکر ثابت نشده است.»

مکارم شیرازی می‌نویسد: «در آن موقع ترس و وحشت، یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد» و گفت: غم مخور خدا با ما است» ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۲

حسین فاضلی می‌نویسد: «مراحل ابتدایی نجات پیامبر «صلی الله علیه و آله» با امداد خداوند جامه عمل پوشید، او با پناه گرفتن در دل غار و کمک غیبی، توطئه‌ها را خنثی کرد. رسول خدا در غار ثور کوچک ترین اضطرابی احساس نمی‌کرد، حتی هم سفر خود را در لحظات حساس دلداری می‌داد»^۳

۱- منهاج السنة ج ۸ ص ۳۸۲، شیخ الاسلام ابن تیمیه - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية

۲- تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۴۲۰

۳- ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی «شمیم یاس»، دی ۱۳۸۶، شماره ۵۸؛ ص ۵؛ عنوان مقاله:

«امدادهای غیبی در زندگی پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله»

حال باید از خصم جاهل خود بپرسیم که: «آیا رسول خدا با خاطر نشان کردن معیت عمومی ابوبکر را دلداری می‌داد؟ همان معیتی که کفار را نیز شامل می‌شود؟؟» واقعاً که مولانا راست گفته است:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

لا تحزن یعنی لا تفعل و منظور، نهی از عمل نا شایست است!

قزوینی: «شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌نویسد:

«برخی گفته‌اند که مراد از ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ تنها رسول خدا صلی الله علیه وآله است، حتی اگر مفاد آن ابوبکر را نیز شامل شود، فضیلتی را برای او به اثبات نمی‌رساند؛ چرا که احتمال دارد هدف از آن تهدید و توییح باشد؛ چنانچه برای سرزش کسی که عمل ناپسندی از او دیده شده است، می‌گویند: «لا تفعل ان الله معنا» از این کار بپرهیز که خدا با ما است»؛ یعنی خداوند از اعمال ما آگاه و بر حال ما دانا است.»

جواب:

در مورد اینکه، معیت نمی‌تواند خاص رسول خدا باشد، به تفصیل سخن گفتیم و لازم به تکرار نیست؛ اما اینکه گفته است منظور از «معیت» در این آیه توییح است! او می‌خواهد بگوید که سخن رسول خدا این معنی را می‌دهد: «ای ابوبکر نگران نباش، که خدا تو را می‌بیند! چرا نگران می‌شوی و خود را گناهکار می‌کنی؟؟ مگر از خدا نمی‌ترسی که ما را می‌بیند؟؟» آیا این ادعا و این سخن، سخن بچگانه‌ای نیست؟؟ بطلان این سخن ناپخته به چند وجه است:

۱- اگر سخن طوسی را قبول کنیم، باید بر نصرت خداوند (نعوذ بالله) ایراد بگیریم، چرا که خداوند ماجرای هجرت را به عنوان یکی از مواضعی که رسول خود را یاری کرده است، یاد نموده، و چنانکه قبلاً گفتیم، می‌بایست این نصرت به بهترین نحو باشد؛ اما اگر بپذیریم که یار رسول خدا شخصی بوده که در آن محل رسول

خدا را آزار می‌داده و اعمال بدی مرتکب می‌شده، به صورت مستقیم بر نصرت الهی خرده گرفته‌ایم!!

۲- اگر چنین باشد، باید آن همه آیه که در مورد پیامبران موجود است، را نیز به همین شیوه تفسیر کنیم!!

۳- نهی از علمی، ثابت نمی‌کند که آن عمل، انجام شده است، مثلاً زمانی که لقمان حکیم به فرزند خویش می‌فرماید: ﴿يَبُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ [لقمان: ۱۳] «ای فرزندم به خدا شرک نوز» به این معنی نیست که فرزند لقمان به خدا شرک ورزیده است.

۴- در صورتی می‌توانیم، برای استدلال طوسی ارزش قائل شویم که ما «حزن» را یک نوع گناه فرض کنیم، مثلاً گناهی در حد دروغ گفتن که در آن حالت همانطور که می‌توانیم به شخصی من باب نصیحت بگوییم: «دروغ نگو و این گناه را مرتکب نشو، زیرا خدا ما را می‌بیند» به همان شکل هم می‌توانیم به شخصی بگوییم: «نگران نباش و این گناه را مرتکب نشو که خدا ما را می‌بیند» اما تا به حال احدی چنین سخن ناموزونی نگفته است!

۵- تمام مفسرین، نهی رسول خدا را به معنی دلداری گرفته‌اند و گفته‌اند که رسول خدا با این کار خواسته‌اند، ابوبکر را دلداری دهند.

۶- ادعای طوسی، هیچ شاهی در قرآن ندارد.

معیت در حالی فضیلت است که مصداق آن تا آخر عمر، صالح بماند!

۱- بلعم باعورا

قزوینی: «ثالثاً: اگر این معیت در حق ابوبکر نیز معیتی خاص بوده باشد، در صورتی می‌تواند سعادت ابدی برای او تضمین کند که عمل خلافی که او را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران خارج و در زمره بدکاران و ظالمان قرار دهد انجام نداده باشد.

خداوند افراد متعددی را معرفی می‌کند که روزگاری از بندگان صالح خداوند و از پرهیزگاران بوده‌اند؛ اما عملکردهای بعدی شان، آنان را در زمره دشمنان خدا قرار داده است. بلعم باعورا، از کسانی که روزگاری مورد توجه خاص خداوند بود؛ اما بی‌تقوایی و ایستادگی در برابر حجت خدا، سبب شد که چنان متروک درگاه الهی شود که در قرآن از مثل «سگ» برای او استفاده شده است.

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾ [الأعراف: ۱۷۶].

مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند.

جواب:

ابتدا اینکه بلعم باعورا با کسانی که به آنان وعده بهشت داده شده است، قابل قیاس نیستند، چرا که خداوند در مورد بلعم باعورا^۱ می‌فرماید:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶].

یعنی: «و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد.»

۱- البته اگر بپذیریم آیاتی که خواهد آمد در مورد «بلعم باعورا» باشد!

چنانکه ملاحظه کردید در هیچ جای این آیه سخن از وعده بهشت نیست؛ پس قیاس بلعم باعورا با اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم، قیاس مع الفارق است. بلکه درست آن است که بلعم باعورا را با عالمان بی عمل مقایسه کنیم که علم دارند ولی در مقام عمل مردود می‌شوند! چنانکه خمینی علم داشت و می‌دانست که در حکومت اسلامی همه برای خود حق دارند و حتی می‌گفت: «برای همه اقلیت‌های مذهبی آزادی بطور کامل خواهد بود و هر کس خواهد توانست اظهار عقیده خودش را بکند»^۱ حتی ادعا می‌کرد و می‌گفت: آب و برق را مجانی می‌کنیم، اتوبوس را مجانی می‌کنیم و..... اما زمانیکه به ایران رسید غیر از قتل و کشتار و فقر و بدبختی چیزی به ایرانیان نداد!

از سویی، همین بلعم باعورا بعد از اینکه بد کردار شد، از چشم موسی و یارانش افتاد و همه او را طرد کردند، اما آیا ابوبکر صدیق رضی الله عنه از چشم نبی اکرم افتاد و یارانش او را طرد کردند؟؟ یا خیر اراده خدا چنان قرار گرفت که صدیق اکبر زیر پای رسول اکرم آرمد و روز محشر همراه رسول خدا محشور خواهد شد!

۲- ابو الغادیه

قزوینی: «هم چنین نسبت به کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست از این رو

۱- کنفرانس مطبوعاتی، نوفل لوشاتو، ۹ نوامبر ۱۹۷۸.

آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آن‌ها فرمود. اما در میان همین افراد، کسانی همچون ابوالغادیه وجود دارد؛ چنانچه ابن تیمیه می‌نویسد:

«أبو الغادية وكان ممن بايع تحت الشجرة وهم السابقون الأولون».

ابوالغادیه، از کسانی است که در زیر درخت بیعت کرده است و همان‌ها «سابقون الأولون» هستند.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحلیم ابوالعباس (۷۲۸ هـ)، منهاج السنة النبویة، ج ۶، ص ۳۳۳، تحقیق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ. او همان کسی است که عمار بن یاسر را به شهادت رساند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره او فرمود:

«وَبِحَاحِ عَمَارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْحِنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ».

عمار را گروه نابکار می‌کشند؛ در حالی که عمار آن‌ها را به سوی بهشت و آن‌ها عمار را به سوی آتش دعوت می‌کنند.

صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۵، کتاب الصلاة، ب ۶۳، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، ح ۴۴۷ و ج ۲، ص ۲۰۷، کتاب الجهاد والسير، ب ۱۷، باب مَسْحِ الْغُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ، ۲۸۱۲.

ذهبی در میزان الاعتدال می‌نویسد:

«عن أبي الغادية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: قاتل عمار في النار وهذا شيء عجيب فإن عمارا قتله أبو الغادية».

از أبو غادیه نقل شده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: کشته عمار در آتش است. و این چیزی است عجیب؛ زیرا خود ابو الغادیه عمار را کشته است. الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (۷۴۸ هـ)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال،

ج ۲، ص ۲۳۶، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵م.

جواب:

در مورد اینکه، ابو الغادیه از بایعین تحت الشجرة باشد، سند صحیح متصلی در دست نیست بلکه فقط بزرگانی چون ابن حزم و به تبعیت از او ذهبی و دیگران او را از جمله سابقین اولین و از جمله کسانی که در بیعت رضوان حضور داشته‌اند یاد کرده‌اند؛ اما اگر بپذیریم و او را جزء بایعین تحت الشجرة بدانیم، نمی‌توانیم که به بهشتی بودن او گواهی ندهیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم او را جهنمی بدانیم؛ چرا که این وعده خداوند است که سابقین اولین و بایعین تحت الشجرة، از خدا راضی هستند و خدا نیز از آن‌ها راضی است و بهشت را به آنان وعده داده است و هیچ چیز نمی‌تواند ما را مطمئن کند که این مرضیان خداوند و این وعده داده شدگان به بهشت، سرانجامشان جهنم است الا آیه‌ای از آیات قرآن؛ همانطور که خداوند صریحاً از سابقین اولین و بایعین تحت الشجرة و از مهاجرین و انصار، اظهار رضایت کرده و به آنان وعده بهشت داده است، ما نیز به آیه‌ای صریح نیاز داریم که این آیات را نسخ کند تا بدانیم که خدا بعد از رضایت از آنان؛ بر آنان خشم گرفته است! که چنین آیه‌ای وجود ندارد.

ما نمی‌توانیم با یک احتمال و بر اساس روایت تاریخی و اقوال بعضی از علما نتیجه ای بگیریم که خلاف آیه صریح قرآن است، پس خواه نا خواه یا باید روایات تاریخی و گفته علما اشتباه باشد، یا نتیجه گیری ما!

کسانی چون ابن حزم که گفته‌اند «ابوالغادیه» از کسانی است که در بیعت رضوان حضور داشته و او قاتل عمار بن یاسر است؛ در نهایت نتیجه نگرفته‌اند که یک شخصی که از جانب خدا به بهشت وعده داده شده به جهنم می‌رود و خدا وعده خودش را خلاف می‌کند!

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «وَالَّذِي قَتَلَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ هُوَ أَبُو الْغَادِيَةِ، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ، ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ حَزْمٍ. فَنَحْنُ نَشْهَدُ لِعَمَّارٍ بِالْجَنَّةِ، وَلِقَاتِلِهِ إِنْ كَانَ مِنْ [أَهْلِ] بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ بِالْجَنَّةِ»^۱

یعنی: «و کسی که عمار بن یاسر را کشت، ابو الغادیه بود، و گفته‌اند که او از اهل بیعت رضوان بوده است، چنانکه ابن حزم ذکر کرده است. پس ما برای عمار گواهی می‌دهیم که اهل بهشت است، و قاتل او اگر از اهل بیعت رضوان باشد، برای او نیز گواهی به بهشت می‌دهیم.»

تأکید شیخ الاسلام بر این است که «اگر» ابو الغادیه اهل بیعت رضوان بوده است، به هر حال او را بهشتی می‌دانیم؛ به این معنی که شیخ الاسلام، اهل بیت رضوان بودن «ابو الغادیه» را قطعی نمی‌داند و با قید «اگر» اظهار می‌کند که در این صورت او بهشتی است!

به نص صریح قرآن، خداوند از بایعین تحت الشجره راضی شده است، پس اگر فرضاً ثابت شود که ابو الغادیه قاتل عمار بوده، چون خداوند که علام الغیوب است او را به بهشت بشارت داده ما نمی‌توانیم شهادت به جهنمی بودن او بدهیم.

خداوند انبیاء الهی را بر می‌گزیند و می‌داند که ممکن است خطایی از آنان سر بزند و حتی ممکن است مانند حضرت یونس علیه السلام قوم خود را ترک کند ولی به هر حال خداوند می‌داند که در نهایت مأموریت خود را به خوبی به انتها خواهند رسانید، پس به همین دلیل آنان را به نبوت مبعوث کرد.

خداوند در مورد حضرت یونس علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَدَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْلَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «و ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که

خشمگین (از میان قومش) رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکیها ندا درداد که معبودی جز تو نیست منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم»

خداون گفت: یونس فکر می کرد که بر او قدرتی نداریم و اگر ما تا اینجا را بخوانیم حتماً او را مذموم می دانیم ولی ادامه آیه که سخن از توبه آن حضرت است نظر ما را عوض می کند؛ از طرفی شخصی که منتخب از جانب خدای علام الغیوب است، حتماً عاقبت به خیر می شود.

ما معدل کارهای شخص را می بینیم، اگر شخص مسلمان و موحدی گناه کرده، تنها به گناهانش نمی نگریم، نگاه می کنیم که آیا او کار خوب و عمل ثوابی انجام داده است یا خیر؟ و خداوند متعال نیز به هر دو جنبه اعمال شخص می نگرد و در علم خدا گذشته است که اهل بیعت رضوان تا آخر عمر اعمالشان چنان است که در نهایت آنان را به بهشت رهنمود می کند و اهل جهنم نخواهند شد.

۳- ثعلبه بن حاطب

«همچنین اهل سنت معتقدند که اهل بدر در انجام گناه آزاد هستند و هیچ معصیتی برای آنان نوشته نمی شود و بخاری روایتی از رسول اکرم، این چنین نقل می کند:

«لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ.»

در حالی که تعدادی از افراد حاضر در جنگ بدر با فرمانهای رسول خدا مخالفت و در صف منافقان قرار گرفتند و حتی مسجد ضرار را بنا کردند؛ از جمله ثعلبه بن حاطب که هم در جنگ بدر و احد حضور داشت؛ ولی در نهایت جزء بنا کنندگان مسجد ضرار شد.

همچنین او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او دعا کرد که ثروتمند شود و تعهد گرفت که زکات و صدقات را به موقع پرداخت نماید؛ اما پس از آن که به

ثروت هنگفتی رسید، تعهداتش را فراموش و از زکات تعبیر به جزیه کرد و از دادن آن به نماینده رسول خدا خودداری نمود.

ابن اثیر جزری در اسد الغابه می‌نویسد: محمد بن اسحاق و موسی بن عقبه گفته‌اند: ثعلبه انصاری در جنگ بدر حضور داشت و او همان کسی است که از رسول خدا (ص) تقاضا کرد، برای وی دعا کند تا پول دار شود.

ابن عبد البر در الإستیعاب می‌نویسد: رسول خدا (ص) بین ثعلبه و معتب بن عوف بن حمراء عقد برادری بست، ثعلبه در بدر حضور داشت و او کسی است که از پرداخت زکات امتناع نمود.

محمد بن جریر طبری، ابن کثیر دمشقی، ابن ابی حاتم رازی، جلال الدین سیوطی و... می‌نویسند: مسجد ضرار را دوازده نفر بنا کردند... ثعلبه بن حاطب از بنو عبید...»

جواب:

در ابتدا گفته: «اهل سنت معتقدند که اهل بدر در انجام گناه آزاد هستند» این دروغ محض است، هیچ سنی مذهبی چنین عقیده‌ای ندارد و از حدیث شریف نیز چنین برداشتی نمی‌شود، رسول خدا می‌فرماید: «اعملوا ما شئتم» یعنی: «هر کاری خواستید بکنید» نه اینکه هر گناهی خواستید بکنید و این سخن رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این وعده ای که رسول خدا به آنان داده از جانب الله متعال است، همانکه علام الغیوب است و چون علام الغیوب می‌داند که تمام اهل بدر عاقبت به خیر و به جنت رهنمود خواهند شد؛ چنین مدالی به آنان داده است.

مثالش چنین است: «فرض کنید شخصی وجود دارد که می‌تواند آینده افراد را ببیند، این شخص به یکی از دوستان خود می‌گوید: «امروز هر قدر خواستی غذا بخور، من حساب می‌کنم!!» این در حالی است که او فقط ۱۵۰۰۰ تومان پول در جیب دارد، اما چون می‌داند که رفیقش بیش از ۱۰۰۰۰ تومان غذا نمی‌خورد، به او چنین می‌گوید!»

الله متعال نیز می‌داند که اصحاب رسول خدا اگر گناه و خطایی انجام داده و مرتکب شوند، به آن حد نخواهد بود که آنان را جهنمی کند، به همین خاطر چنین مدالی را به گردنشان انداخته است.

اما در مورد ثعلبه بن حاطب، باید گفت: هیچ روایت صحیح السنندی در این باره وجود ندارد، بلکه ثعلبه بن حاطب در دوران ساختن مسجد ضرار زنده نبود و همچنین قبل از ماجرای نپرداختن زکات از دنیا رفته بود^۱ و چنانکه ابن حجر و ابن عبدالبر می‌گویند او از شهدای جنگ خیبر (یا اُحُد) است، حال چگونه کسی که در جنگ خیبر شهید شده می‌تواند دوباره زنده شود و در سال ۹ هجری در بنای مسجد ضرار شرکت کند؟^۲

۱- و از طرفی این ماجرا صد در صد با قرآن مخالف است زیرا، در این روایت آمده است که ثعلبه ابتدا زکات را نپرداخت ولی بعد توبه کرد و خواست بپردازد ولی رسول خدا نپذیرفت!!! در صورتی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾﴾ [النساء: 17] = «همانا خداوند توبه کسانی را که به نادانی مرتکب اعمال بد می‌شوند و به زودی توبه می‌کنند، می‌پذیرد - خداوند دانا و حکیم است.» و همچنین آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾ [الشوری: 25] = او است ذاتی که توبه بندگان را می‌پذیرد و از بدی‌ها در گذر می‌کند.

۲- در کتاب «تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، ط ۲» نوشته دکتر اصغر قائدان که این کتاب، در دانشگاه‌های پیام نور ایران تدریس می‌شود و نویسنده خود را ملزم ساخته که تاریخ صحیح را بنویسد؛ با این حال در مورد زید بن حارثه و جنگ موته که سال هفتم رخ داد، می‌نویسد: «زید بن حارثه، جعفر بن ابیطالب و عبدالله بن رواحه سه فرمانده انتخابی بودند... و هر سه فرمانده مسلمان یکی پس از دیگری به همراه تعداد زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند.» (ص ۱۰۸) و درست در همین صفحه و در ادامه در صفحه بعد می‌نویسد: «در سال هشتم هجرت،... زید بن حارثه خطاب به ابو سفیان، پیمان شکنی آنان را تقبیح کرد» (ص ۱۰۸-۱۰۹) به این معنی که زید بن حارثه که در سال هفتم هجری و در جنگ موته شهید شده بود؛ در سال ۸ هجری! زنده شدند و علیه ابو سفیان سخن گفتند!!!... آیا شیعه می‌خواهد بگوید، ثعلبه نیز چنین بود؟

اما روایاتی که در این باره نقل شده از طرف بزرگان محدثین، از متقدمین و متاخرین، مردود اعلام شده است، از جمله: ابن حزم، بیهقی، ابن اثیر، ابن عبد البر، قرطبی، ذهبی، هیشمی، ابن حجر و سیوطی و عراقی و سامی بن محمد سلامه، محمود شاکر، أبو بکر الجزائری، آلبانی و....

برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب: «ثعلبة بن حاطب المفتری علیه» تألیف: عذاب محمود الحمش، چاپ دار عالم الکتب - الریاض» و همچنین به کتاب: «الشهاب الثاقب فی الذب عن الصحابی الجلیل ثعلبة بن حاطب، تألیف: سلیم الهلالی، چاپ دار عمار - عمان» مراجعه کنید.

آیا ممکن است خداوند وعده‌ای دهد و به آن عمل نکند؟

جواب صحیح این سؤال مساوی است با فرو پاشی مذهب تشیع که یکی از پایه‌هایش بر عداوت با اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم نهاده شده است. خداوند در آیات متعددی از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم اعلام رضایت نموده و به آنان وعده بهشت داده است، از جمله آن آیات:

۱- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ١٨]. به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خوشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آن‌ها پاداش داد»

۲- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾﴾ [التوبة: ٢٠-٢١]. کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جان‌شان به جهاد پرداخته‌اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و

اینان همان رستگارانند * بشارت می‌دهد خدایشان آن‌ها را به رحمتی از جانب خود و خشنودی و رضوان و باغ‌ها و آن‌ها در آن نعمت‌ها جاودان خواهند بود».

۳- ﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾ [التوبة: ۸۸-۸۹]. اما پیامبر و مومنانی که همراه اویند (صحابه) جهاد می‌کنند با مال‌ها و جان‌های خود و آن‌ها بر ایشان نیکی هاست و این گروه رستگار و نجات یافته‌اند * خداوند برای آن‌ها جنّاتی که در زیر آن‌ها رودها جاریست مهیا کرده و جاودان در آن می‌مانند آن پیروزی بس بزرگ است»

۴- ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰] و پیشی جستگان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که پیروی کردند از مهاجرین و انصار به نیکویی، خداوند از آن‌ها خشنود شد، آن‌ها نیز از خداوند خشنود شدند و «خداوند آماده ساخت برای آن‌ها جنّاتی که از زیرش نهرها جاریست. جاودان در آن برای همیشه باشند و آن رستگاری بسیار بزرگ است».

۵- ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۷۶﴾ [الأنفال: ۷۴] بیگمان کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و کسانی که پناه و نصرت داده‌اند، آنان مومنان حقیقی هستند و برای آنان آمرزش (گناهان و خطایا) و روزی شایسته (در آخرت) است».

اما آخوندهای شیعی که قرآن را دشمن عقاید خرافی خود می‌بینند، دست به بهانه تراشی و تأویل آیات زده‌اند و هر آیه‌ای از آیات که در مدح صحابه نازل شده است، به گونه ای توجیه کرده و ایراد گرفته‌اند؛ اصولاً ایرادات آنان بر چند محور است.

۱- خداوند از اصحاب راضی شد، اما بعد از آنان ناراضی گشت.

۲- رضایت خداوند از آنان، مربوط به زمان خاصی بود.

۳- رضایت خداوند از آنان مشروط بر عمل به کارهای نیک و پرهیز از بدی‌ها بود.

ما در کلام خدا، رضایت خداوند از اصحاب را می‌بینیم و می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] اما هیچ جای قرآن نفرموده که از اصحاب خشمگین شدم و مثلاً در مورد آنان نفرموده است: ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾ حال ما در عجیب که شیعیان از کجا فهمیدند که خداوند بعد از راضی شدن از اصحاب، سپس از آنان ناراضی شد و بر آنان خشم گرفت؟ و آیا آیه‌ای هست که آیات اعلام رضایت را نسخ کند؟ اگر نیست و مستندات شما یک سری روایات راست یا دروغ تاریخی است؛ چگونه می‌توانید وجدان خود را راضی کنید که روایات را بر کلام الله برتری دهید و کلام ثقیل قرآن را به کناری نهاده و به روایات بی‌وزن تاریخی اعتماد کنید؟؟!

ما در این بحث فقط یکی از آیاتی که در مدح یاران رسول خدا نازل شده است را توضیح خواهیم داد و خواهیم دید که سراسر این آیه علیه شیعه و مذهبش گواهی می‌دهد.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد که رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌جویند. نشانه [درستکاری] آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات و وصفشان در انجیل: مانند کاشته‌ای هستند که جوانه‌اش را بر آورد آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستبر شد، سپس بر ساقه‌هایش ایستاد، کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد. خداوند به آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.»^۱

۱- از آیه‌ای که گذشت نکاتی اخذ می‌شود که بنا بر مضمون آن، اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم نمی‌توانند جملگی کافر و مرتد شوند و اگر چنین شود وعده خداوند محقق نخواهد شد، به این دلایل:

الف: خداوند در این آیه اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را به نهالی تشبیه کرده که به سرعت رشد می‌کنند و شاخه‌ها و ساقه‌هایش محکم می‌شوند و از این رشد سریع، کشاورزان متعجب و کفار خشمگین می‌شوند!

اما اگر فرض را بر این بگیریم که اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم، منافق و کافر و مرتد بودند و همیشه برای کشتگان مشرکین در جنگ بدر گریه می‌کردند و مخفیانه شراب می‌خوردند و در اتاق خود بت کوچکی نگه می‌داشتند تا مخفیانه آن را بپرستند^۲ چگونه می‌توانیم آنان را با نهالی که سریع و مستحکم رشد می‌کند، مقایسه کنیم؟

۱- در صفحات گذشته به مختصر شبیه‌ای که در مورد این آیه مطرح کرده بودند، جواب گفتیم و لازم به تکرار نیست!

۲- که تمام این‌ها را علمای شیعه در مورد اصحاب محمد، و خصوصاً در مورد شیخین می‌گویند!

ب: خداوند می‌فرماید، که با این رشد، کفار به خشم می‌آیند؛ اما شیعه صفوی می‌گوید، که این درخت رشد کرد و بزرگ و محکم شد^۱ اما زمانی که خواست میوه دهد، میوه کال یا فاسد داد! اصحاب، اسلام آوردند و هجرت کردند و نصرت دادند، اما زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، به جای ترقی، نه تنها در جا نزدند، بلکه به عقب برگشتند!

حال سؤال اینجاست که چگونه این اصحاب می‌توانند باعث خشم و غضب کفار شوند؟؟ اینکه اصحاب بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اسلام، دختر پیامبرشان را بکشند و طناب در گردن دامادش ببندازند، باعث خوشحالی کفار خواهد بود، نه خشم و غضب آن‌ها و اگر این داستان‌ها را قبول کنیم باید نعوذ بالله به وعده الهی شک کنیم! چرا که خداوند اصحاب را به یک نهال تشبیه می‌کند که در حال رشد هستند و این رشد باعث خشم کفار می‌شود، و اگر قرار باشد این نهال میوه بد دهد یا قبل از میوه دادن بخشکد، وعده خدا محقق نمی‌شود و خشم کفار را بر نمی‌انگیزد، بلکه برعکس کفار شاد می‌شوند و پایکوبی می‌کنند!

پ: خداوند آنان را به نهالی که در حال رشد است، تشبیه نموده، و لازم است که اصحاب نیز مانند نهال رو به رشد و ترقی باشند، لازم است که آنان نیز به سوی کمال حرکت کنند نه به سوی رذائل و لازم است که در نهایت رشد و کمال، میوه و ثمره خوب بدهند، نه میوه بد و گندیده!

۲- خداوند، آیه ۲۹ سوره فتح را اینگونه آغاز می‌کند: ﴿فُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...﴾ در این آیه خداوند رسول الله را با کسانی که همراه اویند جمع بسته و در نهایت به آنان وعده پاداش نیکو داده است و زیباست که در آیه‌ای دیگر نیز خداوند رسول خود و کسانی که همراه اویند را جمع بسته و باز

۱- البته این نظر عده‌ای از شیعیان صفوی است و کسانی از این شیعیان صفوی هستند که معتقدند اصحاب از ابتدا منافق بودند و هیچ رشدی در اسلام نداشتند!

هم به آنان وعده نیکو داده است، اما در این بین نکته ای هست که مذهب سازان را بین خود می کند!

آیه: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾ [التحریم: ۸].

«روزی که (=روز رستاخیز) خداوند، پیامبر و مؤمنانی که همراه او هستند را رسوا نخواهد کرد، نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است می گویند پروردگارا نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی»

توضیح: خداوند در آیه ۲۹ سوره فتح، همراهان رسول خدا را سرسخت در برابر کفار و مهربان در میان خود و خاشع و ساجد و خواهان رضای خدا معرفی می کند که می تواند نهایت اخلاص و اظهار بندگی باشد. و در آیه ۸ سوره تحریم، همین مؤمنانی را که اوصاف پسندیده ای داشتند را اهل بهشت معرفی می کند که آنان در روز قیامت از خداوند خودشان می خواهند که خداوند نورشان را کامل بگرداند!!!

حال، ای ملای شیعی، جوابی داری که بدهی؟؟ خداوند در این دنیا و در کلام پاکش به بهشت وعده می دهد و در همین آیه مورد بحث می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹]. «خداوند به آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است» و باز هم خبر می دهد که این اصحاب و همین کسانی که همراه رسول خدا هستند، در قیامت به وعده ای که به آنان داده شده بود دست پیدا خواهند کرد و خواهند گفت: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾ [التحریم: ۸].

۳- در آیه ۲۹ سوره فتح خداوند، می فرماید که صفات اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم به نیکی در تورات و انجیل آمده است، و در حال حاضر در تورات، صفات

رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کسانی که همراه اویند، بدین شکل موجود است:

«ازکوه فاران^۱ قیام کرد و با ده هزار مرد زاهد و مقدس آمده و از دست چنین قانون آتشین گذشت»^۲

ده هزار مرد زاهد و مقدس، همان‌هایی که ﴿تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ هستند! و این صفاتی است که ۱۹۰۰ سال قبل از اسلام در تورات آمده است!

نکته: خداوند خارج از بُعد مکان و زمان است، او زمانی که اصحاب محمد وجود خارجی نداشته‌اند، صفات آنان را گفته است و از آنان به نیکی یاد کرده است؛ اما شیعیان به ما می‌گویند همین‌هایی که در تورات و انجیل و همچنین در قرآن به نیکی از آنان یاد شده، انسان‌های بدی بودند و در نهایت کافر و مستحق آتش شدند؛ شما را به خدا ما سخن که را قبول کنیم؟؟ خدایی که اصحاب محمد را در تورات و انجیل و قرآن می‌ستاید، یا سخن آخوندانی که خود را مسلمان می‌دانند ولی به قرآن بی‌اعتنا هستند؟

نکته دوم: زمانی که به شیعه می‌گوییم: چرا خداوند در قرآن ما را از کافر شدن اصحاب با خیر نکرده است؟ چرا آنان را بالجمله ستوده است؟ در جواب می‌گویند: آنان تا زمانی که رسول خدا زنده بود، خوب بودند و بد شدن آنان مربوط به بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و آن موقع نیز وحی در کار نبود که خداوند آنان را سرزنش کند.

حال ما در جواب می‌گوییم: خداوند ۱۹۰۰ سال قبل از اینکه اصحاب خلق شوند، از آنان به خوبی یاد کرده است، آنان وجود نداشتند، خداوند از آنان به خوبی یاد کرد، از همان‌هایی به خوبی یاد کرد که می‌دانست بعدها مرتد و کافر خواهند شد و جالب

۱- فاران: نام کوهی در عربستان قدیم!

۲- سفر تنبیه، فصل ۳۳، آیه ۲

اینجاست که هنوز اصحاب موجود نبودند و عمل نیک انجام نداده بودند که مستحق تعریف باشند، پس چگونه است که می‌گویید هنوز عمل بدی مرتکب نشده بودند که سرزش شوند، آن هم در صورتی که می‌دانی همین اصحاب عمل نیکی هم انجام نداده بودند و اصلاً نبودند که عمل نیک انجام دهند ولی در تورات از آنان به نیکی یاد شده است!

شیعه می‌خواهد به ما بگوید: همان خدایی که عالم الغیب است و میداند که اصحاب نعوذ بالله همه رفوزه می‌شوند و به جهنم می‌روند، همان خدا، از همین کسانی که در آتش خواهند افتاد تعریف کرده و آنان را «ده هزار مرد زاهد و مقدس»^۱ و خاشع و ساجد و خواهان فضل خدا معرفی کرده است؛ آیا چنین چیزی معقول است؟؟ آیا معقول است که خداوند یک سری کافر و جهنمی را چنین بستاید؟

اگر توصیف شیعه و داستان‌های او را قبول کنیم، مسیحی حق دارد که بگوید: آن موعودی که در تورات و انجیل از او یاد شده، پیامبر مسلمانان نیست، چرا که آن شخص در کتب ما همراه با ده هزار یار زاهد و مقدس توصیف شده، اما یاران محمد همه کافر و منافق و مرتد بودند که حتی به دختر پیامبر خودشان هم رحم نکردند و هم او را کشتند و هم بچه‌اش را سقط کردند و هم حق شوهر دختر رسولشان را غصب کردند!!! حال اگر مسیحی‌ها چنین بگویند، شیعه چه جوابی خواهد داد؟

۴- خداوند در این آیه (فتح: ۲۹) اصحاب محمد را اینگونه وصف می‌کند: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی (اصحاب) با یکدیگر مهربانند» حال باید دقت داشت که این اُلفت و مهربانی که بین اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بود، جدای از اخلاص و پاکی آنان، لطف خداوندی بود که کینه را از دل‌هایشان خارج کرد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل

۱- تعداد اصحاب در زمان فتح مکه حدود ده هزار نفر بود و این فتح بزرگترین فتح مسلمانان در حیات رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود؛ در نبرد شام نیز تعداد اصحاب حدود ده هزار نفر بود!

عمران: ۱۰۳] یعنی: «زمانی که دشمنان هم بودند و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آنها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید»

باز می‌فرماید: ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۳] «و خداوند در میان آنان الفت ایجاد نمود، و (ای پیامبر) اگر هر آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است.»

حال اگر بگوییم، این اصحاب با یکدیگر دشمن بودند و عمر دشمن علی و علی دشمن ابوبکر و اسامه دشمن علی و.... بودند؛ به خداوند ایراد گرفته‌ایم، چرا که خداوند می‌فرماید، ما بینشان انس و الفت انداختیم و می‌فرماید، کینه را از دل‌های آنان خارج کردیم و آنان مانند برادران هم شدند! و همچنین آنان را توضیف می‌کند و می‌فرماید: ﴿رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾ در بین خودشان مهربانند!

۵- خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ و شبیه به این عبارت در مورد کسانی دیگر نیز به کار رفته است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴].

۱- حال شیعه بچه نشود و نگوید که، مگر فلان صحابی در فلان تاریخ به فلان صحابی بد و بیراه نگفت؟؟ چرا که جواب آن خواهد بود که، رابطه ای محکمتر از رابطه فرزند و مادر و یا رابطه زن و شوهر نیست، اما می‌بینیم که آنان نیز گاهی با یکدیگر مشاجره می‌کنند، اما به هر حال یکدیگر را دوست دارند، اصحاب محمد نیز چنین حالتی داشته‌اند.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر دانا است»

به گواهی تاریخ و جماعت مفسرین گروهی که بلافاصله بعد از فوت پیامبر مرتد شدند، اهل یمن و بعضی از قبایل تازه مسلمان عرب بودند به علاوه ۸ پیامبر دروغین مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح بنت حارث و دیگر کذابین؛ خداوند هم پیشاپیش مرتد شدن آن‌ها را به ما خبر داده و فرموده که در برابر ارتداد، بلافاصله گروهی را می‌آورم که «خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.» حال چه کسانی با اهل یمن و مرتدین زکات و با پیامبران دروغین جنگیدند و آن‌ها را تار و مار کردند؟ آیا کسی غیر از حضرت ابوبکر صدیق و یارانش رضی الله عنهم اجمعین؟

در سوره فتح می‌فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ اصحاب محمد بر کفار سختگیرند و بین خودشان مهربانند و در آیه مورد بحث خداوند می‌فرماید: ﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ یعنی: با مؤمنان فروتنند و بر کافران سختگیرند» به این معنی که خداوند از حوادث بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را با خبر کرده و در حین آن حوادث از اصحاب رسول خدا به همان شیوه‌ای که قبلاً توصیف کرده بود و فرموده بود: با کفار سر سخت و بین خود مهربانند، یاد کرده است و این به آن معنی است که اُلْفَتی که خداوند بین دل‌های اصحاب برقرار کرد، مستمر بوده و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز ادامه داشته است.

در پایان آیه (مائده: ۵۴) خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای ترسی ندارند^۱ و در تاریخ ثابت است که وقتی حضرت صدیق خواست به جنگ مرتدین برود عده‌ای گفتند: دست نگه دار ما سپاه روم را جلو خودمان داریم و... ولی حضرت صدیق گفت: بخدا با آنها می‌جنگم تا اینکه آن زانوبندی را که در حیات رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بیت المال می‌دادند، الان هم بدهند؛ چنانکه عطار نیشابوری می‌سراید:

آنکه کارش جز به حق یکدم نکرد تا به زانو بند اشتر کم نکرد
و همینطور در این آیه خداوند می‌فرماید: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ یعنی: خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان هم خدا را دوست دارند.

این آیه بسیار شبیه به آیه ۱۰۰ سوره توبه است: خداوند در آیه ۱۰۰ توبه درباره اصحاب می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدای خود راضیند^۲ و در آیه مورد بحث می‌فرماید: خدا آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند... شباهت از این بالاتر؟

از این بند می‌فهمیم که اصحاب محمد بعد از رسول خدا مرتد که نشدند هیچ، بلکه با مرتدین نیز جنگیدند، و اگر به قول شیعه اصحاب محمد مرتد شده باشند، حضرت علی همراه با کدام قوم علیه این اصحاب مرتد به نبرد پرداخت؟ اگر آنان مرتد شده بودند لازم بود که یک قوم که خدا آنان را دوست دارد علیه این مرتدین بجنگند و لازم بود که حضرت علی نیز با آن قوم همکاری کند ولی چنین قومی را سراغ نداریم، بلکه حضرت علی رضی الله عنه در صف یاران حضرت ابوبکر صدیق و یکی از کسانی بود که در دوران جنگ با مرتدین از مدینه محافظت می‌کرد.

۱- برعکس شیعه که همیشه به خاطر اینکه سرزنش نشود، یا آسیبی نبیند، تقیه می‌کند!

در این بخش، تنها حول ۱ آیه صحبت شد و آیات در این باره بسیار است که به همین بسنده می‌کنیم.

ابوبکر و عمر از آینده خود نگران بودند!

قزوینی می‌گوید: «و نیز خلیفه اول و دوم قطعاً جزء ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ بوده‌اند؛ ولی در طول دوران زندگی؛ به ویژه در آخرین لحظات زندگی‌شان آرزوهایی کرده‌اند که نشان می‌دهد از آینده خویش نگران بوده‌اند و اطمینانی به بهشتی بودن خودشان نداشته‌اند.

مالک بن انس در الموطأ و ابن عبد البر در الإستذکار و ابن اثیر جزری در جامع الأصول می‌نویسند:

«عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ أَحَدٍ هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِإِخْوَانِهِمْ أَسْلَمْنَا كَمَا أَسْلَمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَى وَلَكِنْ لَا أُدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى...».

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اشاره به شهیدان احد فرمود: گواهی می‌دهم که اینان برادر من و مردان نیکی بودند، ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنان نبودیم، ما هم آن گونه که آنان مسلمان شدند و در راه خدا جهاد کردند، مسلمان شدیم و در راه خدا پیکار کردیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری؛ ولی نمی‌دانم که شما پس از من با دین خدا چه خواهید کرد، ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد.»

جواب:

خیانت و کتمان نیز حدی دارد، ولی این شخص هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و مانند کسانی که ﴿نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ هستند، روایت را آورده منتهی سه کلمه آخر

روایت را نقل نمی‌کند و به جایش چند نقطه ناقابل می‌گذارد!! چرا واقعاً؟ صفحه پر می‌شد؟ چرا آن سه کلمه را نقل نکردی؟؟ بی‌ربط بود؟ قشنگ نبود؟ چرا نقل نکردی؟؟

من آن سه کلمه را نقل می‌کنم تا بدانید که دلیل این کار او چه بوده است!

«فَبِكِي أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ بَكِي، ثُمَّ قَالَ: أَتِنَّا لَكَائُنُونَ بَعْدَكَ» این قسمت پایانی روایت را هم امام مالک و هم ابن عبدالبر و هم ابن اثیر به نقل از امام مالک آورده‌اند و قزوینی هر سه کتاب را دیده و در هر سه کتاب سه کلمه آخر روایت را دیده ولی صلاح را در آن دیده که به جای آن سه کلمه، سه نقطه بگذارد!!!

روایت می‌گوید، ابو بکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن سخن نبی اکرم بسیار گریست^۱ سپس سخنی گفت که علت گریه کردنش را نشان می‌دهد و آن جمله این بود: «یا رسول خدا آیا ما بعد از تو زنده خواهیم ماند؟ آیا بعد از تو موجود خواهیم بود؟؟؟»

قزوینی این را نقل نکرده که مبدا دستش رو شود و نتواند داستانش را سر هم کند! و نخواست مردم علت گریه کردن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بدانند چرا که گریستن وی برای این بود که دوست نداشت بعد از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم زنده بماند چرا که جدایی برایش بسیار گران بود و این نهایت محبت خالصانه ابوبکر صدیق را نشان می‌دهد؛ همانطور که در قسمتی از یک روایت نسبتاً طولانی چنین محبتی از عبدالرحمن بن عوف نسبت به حضرت عمر، آمده است: «فَقَامَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَبْكِي يُجْرُ إِزَارَهُ، يَقُولُ: أَفَّ هُمْ بَعْدَكَ، أَفَّ هُمْ بَعْدَكَ»^۲

۱- فَبِكِي أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ بَكِي... دلالت بر گریه زیاد دارد.

۲- تاریخ المدینة لابن شبه ج ۲ ص ۶۸۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص: ۲۱۸.

یعنی: «عبد الرحمن برخاست و دامن کشان در حالی که می‌گریست بیرون آمد و می‌گفت: آه بر این مردم پس از تو (ای عمر)، آه بر این مردم، پس از تو» و همچنین می‌فرمود: «بعد از عمر نمی‌خواهم زنده بمانم»^۱

و همینطور در کتب شیعه آمده است که، حضرت حسین در صحرای کربلا، به یاران خود گفت، الان شب است و هر کس می‌خواهد برود، آزاد است؛ اما آنان چنین گفتند: «لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ لَا أَرَأَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَيْهِ وَاتَّبَعَتْهُ الْجَمَاعَةُ عَلَيْهِ فَتَكَلَّمُوا بِمِثْلِهِ وَنَحْوِهِ»^۲

یعنی: «چرا چنین کنیم؟ برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟ خدا هرگز چنین روزی را به ما نشان ندهد، آغازگر این سخن عباس بن علی (ابو الفضل) رضوان الله علیه بود و دیگران در پی وی همان را گفتند..»

اما گذشته از خیانت او و نقل نکردن قسمت اصلی روایت، یک تحریف نیز در معنای روایت کرده است؛ آنجا که در ترجمه «وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي» نوشته است: «نمی‌دانم که شما پس از من با دین خدا چه خواهید کرد» که مشخص است، ترجمه نیست بلکه تحریف است؛ و ترجمه درست این است: «نمی‌دانم بعد از من چه اعمالی انجام خواهید داد» چرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم علم غیب نداشتند.

در انتها: روایت مذکور از لحاظ سندی «مرسل» است؛ اما اگر فرض را بر صحت روایت بگیریم نه تنها مراد قزوینی از آن حاصل نمی‌شود بلکه بر عکس، مدحی خواهد بود مضاف بر مداخل حضرت صدیق رضی الله عنه.

ادامه ایرادات:

۱- طبقات الکبری

۲- الإرشاد، ج ۲، ص: ۹۱، شیخ مفید - قم؛ مثير الأحزان، ص: ۵۲، ابن نما الحلبي - قم

محمد بن اسماعیل بخاری به نقل از عمر بن خطاب می‌نویسد: عمر گفت: اگر برای من زمین پر از طلا شود، قبل از دیدن عذاب الهی آن را برای نجات خویش خرج می‌کردم..

ابن حجر عسقلانی در توضیح این روایت می‌نویسد: کدام عذاب و یا چه عذابی؟! این سخن را عمر به خاطر کوتاهی‌ها در بر آوردن حقوق مردم و وقتی که ترس بر او غلبه کرده بود گفته است»

جواب:

شبهه این سخن از حضرت علی و ابوذر و مقداد و سلمان نیز نقل شده است؛ چنانکه ملا باقر مجلسی طی حدیث طولانی که از ابن طاووس و او از ابوجعفر قمی نقل می‌کند، می‌آورد: «قیه، الدرود الواقیه من کتاب زهد النبی ص لابی جعفر أحمد القمی انه لما نزلت هذه الآية على النبي ص و ان جهنم لموعدهم أجمعین لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم^۱ بکی النبی ص بکاء شديداً و بکت صحابته لیکائه و لم یدروا ما نزل به جبرئیل ع..... قالت يا أبت فديتك ما الذي أبكاك فذكر لها ما نزل به جبرئیل من الآيتين المتقدمتين قال فسقطت فاطمة ع على وجهها وهي تقول الويل ثم الويل لمن دخل النار فسمع سلمان فقال يا ليتني كنت كيشاً لأهلي فأكلوا لحمي و مزقوا جلدي و لم أسمع بذكر النار و قال أبو ذر يا ليت أمي كانت عاقراً و لم تلدني و لم أسمع بذكر النار و قال مقداد يا ليتني كنت طائراً في القفار و لم يكن علي حساب و لا عقاب و لم أسمع بذكر النار و قال علي ع يا ليت السباع مزقت لحمي و ليت أمي لم تلدني و لم أسمع بذكر النار ثم وضع علي ع يده على رأسه و جعل يبكي و يقول و ابعد سفراه و اقله زاده في سفر القيامة يذهبون في النار و يتحطفون...»^۲

۱- الحجر: ۴۳ - ۴۴

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص: ۸۷ - ۸۸ و ج ۸ ص ۳۰۳-۳۰۴؛ الدرود الواقیه، ص: ۲۷۴ - ۲۷۵، ابن

یعنی: «سید بن طاوس در کتاب: دروع الواقیه می‌نگارد: وقتی آیه ۴۳ و ۴۴ سوره حجر نازل شد که می‌فرماید: «حتما جهنم جایگاه جمیع آنان خواهد بود، جهنم دارای هفت در است که هر دری مخصوص بگروهی خواهد بود». پیامبر اعظم اسلام بشدت گریان شد و اصحاب آن حضرت هم برای گریه او گریان شدند، نمی‌دانستند که جبرئیل چه آیه‌ای نازل کرده است..... سپس حضرت فاطمه اطهر برسول اکرم گفت: فدای تو گردم چه باعث شده که تو گریان شدی؟! رسول اکرم جریان آن دو آیه‌ای را که جبرئیل آورده بود برای حضرت- زهراء شرح داد. فاطمه اطهر پس از شنیدن این موضوع صورت خود را روی زمین نهاد و گفت: وای بر آن کسی که داخل دوزخ شود، وای بر آن کسی که داخل دوزخ شود هنگامی که سلمان فارسی با این منظره مواجه شد گفت: کاش من نسبت به اهل و عیالم یک گوسفندی می‌بودم و آنان گوشت مرا می‌خوردند و پوستم را پاره می‌کردند و این داستان جهنم را نمی‌شنیدم.

ابو ذر می‌گفت: ای کاش مادرم نازا بود و مرا نمی‌زائید و داستان جهنم بگوشم نمی‌خورد!!

مقداد می‌گفت: ای کاش من پرنده‌ای می‌بودم و در بیابان‌ها می‌زیستم و حساب و عقابی نمی‌داشتم و این جریان دوزخ را نمی‌شنیدم!!

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: ای کاش درندگان گوشت مرا پاره پاره می‌کردند و مادرم مرا نمی‌زائید و این داستان جهنم را نشنیده بودم.

سپس آن امام عالی مقام دست خود را بالای سر مبارک خویشتن نهاد و پس از اینکه گریان شد فرمود: آه از دوری سفر آخرت! آه از قلت زاد و توشه سفر قیامت، بسوی آتش میروند و ربوده می شوند...»^۱

حال از جناب قزوینی می پرسیم که نظر ایشان در باره این روایت چیست؟ آیا نتیجه می گیرید که حضرت علی هم در بهشتی بودن خود شک داشته؟؟ آن هم در حالی که شما حضرت علی را قسیم النار والجنة می دانید!! یا این سخنان را نشان از خشوع و خشیت الهی می دانید؟؟ هر چه جواب دهید همان جواب را در مورد حضرت عمر رضی الله نیز از ما قبول کنید.

اما در این مورد خوب است که به سخنان حضرت خیر البشر، صلی اله علیه وسلم نیز دقت کنیم.

مجلسی از ابوذر نقل کرده و می نویسد:

«وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَسْمَعُونَ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقُّ لَهَا أَنْ تَنْطَبَّ مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلَّهِ سَاجِدًا وَ اللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ مَا تَلَدَّدْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرُشِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ شَجَرَةً تُعْصَدُ.»^۲

یعنی: «و از ابی ذر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی من بینم آنچه شما نبینید، و شنوم آنچه شما نشنوید ناله کرد آسمان و سزد که ناله کند، در آن جای چهار انگشت نباشد جز فرشته ای برای خدا پیشانی بسجده نهاده، بخدا اگر

۱- زندگانی حضرت زهرا (ع) (ترجمه ج ۴۳ بحار الانوار)، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، محمد جواد نجفی؛

اسلامیه-تهران، ط ۱؛ زندگانی حضرت زهرا (ع) (ترجمه ج ۴۳ بحار)، ص: ۴۰۰ - ۴۰۲ محمد

روحانی علی آبادی؛ انتشارات مهام-تهران، ط ۱

۲- بحار الأنوار، ج ۵۶، ص: ۱۹۹

بدانید آنچه من دانم، کم بخندید، و پر بگریید، از زنان در بستر کام نگیرید، و بتپه‌ها در آئید تا بخدا پناه برید که ای کاش من درختی بودم.»^۱

سپس مجلسی می‌نویسد: «و قال الطیبي في شرح هذا الحديث... و قال في قوله لوددت أني شجرة تعضد هو بكلام أبي ذر أشبهه و النبي ص أعلم بالله من أن يتمنى عليه حالا أو وضع عما هو فيه انتهى و أقول هو إظهار الخوف منه تعالى و هو لا ينافي القرب منه سبحانه بل يؤكد إنَّهَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲

یعنی: «طیبی در شرح این حدیث گفته: دوست دارم درختی باشم، بسخن ابی ذر بهتر ماند، زیرا پیغمبر خداشناستر از این است که آرزوی حالی کند پست‌تر از آنچه دارد. و من (یعنی مجلسی) گویم: این اظهار ترس از خدا است و منافی قرب بخدا نیست بلکه مؤید آنست «همانا ترسند از خدا علماء.»^۳

دیدید که مجلسی، سخنان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اینکه فرمودند: ای کاش درختی بودم را به معنی خوف از خدا و مصداق آیه ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۴ می‌داند؛ حال قزوینی چه می‌کنند با این آیه و با سخن مجلسی؟؟
شیخ بهائی، که شیخ الاسلام دوره صفویه بود؛ در این باره شعری دارد که در آن می‌گوید:

«این هوس‌ها از سرت بیرون کند خوف و خشیت در دلت افزون کند
«خشية الله» را نشان علم دان «إنها يخشى»^۱، تو در قرآن بخوان

۱- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار)، ج ۳، ص: ۱۶۸، مترجم: آیه الله محمد باقر

کمره ای؛ اسلامی-تهران، ط ۱

۲- بحار الأنوار، ج ۵۶، ص: ۱۹۹

۳- آسمان و جهان ج ۳، ص: ۱۶۹

سینه را از علم حق آباد کن رو حدیث، «لو علمتم^۲، یاد کن»^۳
 حضرت علی در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ - أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيدًا لَهَا» یعنی: «ای بندگان خدا! بدانید که مؤمن صبح و شام به خویش بد گمان است، همواره از خود عیب می‌گیرد و طالب تکامل و افزایش کار نیک از خویش می‌باشد.» (ترجمه از مکارم شیرازی)

امام سجاد نیز در نیایش دوازدهم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «پس ای خدای من آیا اقرارم به بدی کردارم به نزد تو، مرا سود می‌دهد؟ و آیا اعترافم به زشتی رفتارم مرا از عذاب رهائی می‌بخشد؟»

آقا جمال خوانساری از قول حضرت علی علیه السلام می‌نویسد: «انَّ بَشَرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ، وَقُوَّتِهِ فِي دِينِهِ، وَحُزْنَهُ فِي قَلْبِهِ»^۴

سپس در شرح و ترجمه آن می‌نویسد: «بدرستی که شکفتگی مؤمن در روی اوست، و قوت و توانائی او در دین اوست، و اندوه او در دل اوست، یعنی با مردم شکفته روئی کند، و دین او قوی و محکم باشد و در آن رخنه نتوان کرد، و دل او اندوهگین باشد از اندیشه عاقبت حال خود.»^۵

۱- ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «به راستی که این علما هستند که از خداوند می‌ترسند.»

۲- اشاره به قسمتی از حدیثی است که نقل شد: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا...» که با لفظ: «لَوْ عَلِمْتُمْ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا...» نیز آمده است.

۳- کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهائی، متن، ص: ۷؛ انتشارات محمودی - تهران، ط ۱

۴- شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم (فارسی)، ج ۲، صص ۵۰۵، ۵۰۶؛ میزان الحکمه ج ۱ ص ۲۶۲، ریشه‌ری؛ دار الحدیث

۵- شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، صص ۵۰۵ - ۵۰۶، ط ۴

و در شرح این جمله: «انَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.» از خطبه ۱۵۳ نهج البلاغه می نویسد:
 «انَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ، بدرستی که مؤمنان ترسناکانند یعنی می ترسند از عصیان و نافرمانی حق تعالی یا همیشه خوف و ترس این دارند که مبادا آنچه حق اطاعت است از ایشان بعمل نیامده باشد و رستگار نباشند و ممکن است که مراد این باشد که مؤمنان باید که ترسناک باشند بیکی از دو وجه که مذکور شد.»^۱

و همینطور در خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه سیدنا علی در توصیف اولیاء الهی و متقین می فرماید: «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ... يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ وَ أَمَّا النَّهَارُ فَحَلَمَاءُ عَلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَنْفِيَاءُ قَدْ بَرَّاهُمُ الْخَوْفُ بَرِي الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا رُكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا عَلِمْتُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِمَّنِي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»

یعنی: «اگر مدت عمری نبود که خداوند برایشان مقرر داشته، به سبب شوقی که به پاداش نیک و بیمی که از عذاب روز بازپسین دارند، چشم بر هم زدنی جان هایشان در بدن هایشان قرار نمی گرفت. تنها آفریدگار در نظرشان بزرگ است و جز او هر چه هست در دیدگانشان خرد می نماید. با بهشت چنان اند که گویی می بینندش و غرق نعمت هایش هستند. و با دوزخ چنانند که گویی می بینندش و به عذاب آن گرفتارند. دل هایشان

۱- شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم ج ۲، ص: ۴۹۶

اندوهگین است و مردمان از آسایششان در امانند..... و از او آزادی خویش را از آتش جهنم درخواست می‌کنند و اما در روز دانشمندی بردبار، و نیکوکارانی با تقوا هستند، ترس و خوف بدن‌های آن‌ها را همچون چوبه تیری لاغر ساخته، چنانکه ناظران، آن‌ها را بیمار می‌پندارند اما هیچ بیماری در وجودشان نیست بیخبران می‌پندارند آن‌ها دیوانه‌اند در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ آنان را به این وضع در آورده. از اعمال اندک خویش خشنود نیستند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌بینند، آنان خویش را متهم می‌سازند، و از کردار خود خوفناکند. هر گاه یکی از آن‌ها ستوده شوند از آنچه در باره‌اش گفته شده در هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت بخود آگاه ترم! و پروردگارم به اعمالم از من آگاه‌تر است. (می‌گوید) بار پروردگارا ما را در مورد گناهی که به ما نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما! و نسبت به نیکی‌هایی که در باره ما گمان می‌برند ما را از آن برتر قرار ده! و گناهی را که نمی‌دانند بیامرزا!

و واقعاً که:

«از علفزار جهان حیوان نداند جز چرا آدمی باشد همیشه در غم روز جزا
آنکه نبود در ضمیرش خوف روز آخرت هست حیوان بهتر از وی بیشک و بی‌افترا»^۱
اما باز هم خیانت دیگری از قزوینی را در این محل می‌بینیم که او سخن حافظ ابن حجر را قیچی کرده و از قول ابن حجر نوشته: «کدام عذاب و یا چه عذابی؟! این سخن را عمر به خاطر کوتاهی‌ها در بر آوردن حقوق مردم و وقتی که ترس بر او غلبه کرده بود گفته است.» حال ما قسمت قیچی شده را می‌آوریم تا خیانت وی کشف شود:

«وَكَانَهُ غَلَبَ عَلَيْهِ الْخَوْفُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ مَعَ هَضْمِ نَفْسِهِ وَتَوَاضُعِهِ لِرَبِّهِ قَوْلُهُ طَلَاعُ الْأَرْضِ
بِكَسْرِ الطَّاءِ الْمُهْمَلَةِ وَالتَّخْفِيفِ أَيِّ مَلَأَهَا وَأَصْلُ الطَّلَاعِ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْمُرَادُ هُنَا مَا
يَطْلُعُ عَلَيْهَا وَيُشْرِفُ فَوْقَهَا مِنَ الْمَالِ قَوْلُهُ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ أَيِّ الْعَذَابِ وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِغَلَبَةِ الْخَوْفِ

۱- طریق آشنایی ص ۴۴، سید محمد معصومی (تخلص: ندیمی) چاپ: سال ۱۳۸۵ هـ ش

الَّذِي وَعَقَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنْ خَشْيَةِ التَّقْصِيرِ فِيهَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حُقُوقِ الرَّعِيَّةِ أَوْ مِنْ الْفِتْنَةِ بِمَدْحِهِمْ قَوْلُهُ قَالَ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ وَصَلَهُ الْإِسْمَاعِيلِيُّ كَمَا تَقَدَّمَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ»

اما نکته‌ای دیگر در سخن سیدنا عمر: شیعیان حضرت عمر را ظالم و ستمگر می‌دانند و می‌دانیم که انسان ظالم، ظلم می‌کند و از ظلم کردن نیز حراسی ندارد؛ اما حضرت عمر رضی الله عنه از این می‌ترسد که مبادا، در حق رعایای خویش کوتاهی کرده باشد یا به خوبی حقوق آنان را ادا نکرده باشد و هیچ حاکم ظالمی چنین دغدغه‌ای ندارد و این دغدغه نشان از عادل بودن و خدایی بودن حضرت عمر رضی الله عنه می‌باشد.

نکته‌ای زیبا در آیات قرآن که تمام تئوری شیعه را نابود می‌کند

در داستان حضرت موسی علیه السلام، نکات ظریفی وجود دارد که تئوری آخوندان شیعه را بر باد می‌دهد؛ ابتدا آیاتی که در این باب است را بخوانید:

﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ﴿٤٥﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾﴾ [طه: ۴۵-۴۶]

«آن دو (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا ما می‌ترسیم که [فرعون] آسیبی به ما برساند یا آنکه سرکشی کند* فرمود مترسید من همراه شمایم می‌شنوم و می‌بینم.»
و در سوره شعراء آمده است:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٣﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْظِلُّ لِسَانِي فَأُرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ﴿١٤﴾ وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٥﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۲-۱۵].

«(موسی) گفت پروردگارا می‌ترسم مرا تکذیب کنند* و سینه‌ام تنگ می‌گردد و زبانم باز نمی‌شود پس به سوی هارون بفرست* و آنان بر [گردن] من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند* فرمود نه چنین نیست نشانه‌های ما را [برای آنان] ببرید که ما با شما شنونده‌ایم.»

در این دو آیه دو عنصر وجود دارد که همین دو عنصر با اندک تفاوتی در آیه غار نیز موجود است.

۱- در این دو آیه صریحاً از ترسیدن حضرت موسی و هارون سخن رفته و آن دو فرموده‌اند که «إِنَّا نَخَافُ» یا «إِنِّي أَخَافُ»؛ در آیه غار به حزن ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصریح نشده بلکه به حزنی که ممکن است رخ داده باشد و ممکن است رخ نداده باشد اشاره شده و آمده است: «لَا تَحْزَنُ»

۲- در داستان حضرت موسی علیه السلام، خداوند برای تسکین دو فرستاده خود به آنان می‌فرماید: «إِنِّي مَعَكُمْ» یا «إِنَّا مَعَكُمْ» و خلاف نیست که این سخن به خاطر دلداری دادن آن دو فرستاده خدا و ارمغان نصرت الهی، بیان شده است؛ و در آیه غار نیز همین عنصر را داریم که حضرت خیر البشر خطاب به یارش می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ و چنانکه دیدیم، معیت در برابر ترس حضرت موسی و هارون نیز لحاظ شده بود و همین معیت درباره ابوبکر صدیق نیز لحاظ شده است؛ حال چه فرق و تفاوتی بین این دو آیه و این حزن و خوف و این معیت و تائید وجود دارد که شیعیان، حزن موسی و هارون را گناه و معصیت و منقصة نمی‌دانند ولی تا نوبت به ابوبکر صدیق می‌رسد، حزن ایشان مساوی است با ضعف ایمان و معصیت و سرپیچی؟؟؟

چه تفاوتی بین معیت خداوند در داستان حضرت موسی با معیت آیه غار وجود دارد که برای حضرت موسی می‌شود معیت خاصه ولی همان معیت برای ابوبکر می‌شود معیت عامه؟؟؟ انصافاً می‌بینید که تعصب کار را به کجا می‌کشاند؟؟؟ چه فرقی بین این حزن و آن حزن و این معیت و آن معیت هست؟؟؟

حال ای خواهر و برادر شیعه ام آیا بهتر نیست که به جای تبعیت از آخوند و ملا؛ سخن خدا را تصدیق کرده و دست از تعصب جاهلی برداریم؟
خاطر از شوب غرض، خالی کن! همت از صدق طلب، عالی کن!

از درون، زنگ تعصب بزدای! بر خرد، راه تأمل بگشای!

پیرامون «سکینه»

قزوینی ۱۶ صفحه در باره جمله ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ نوشته تا ثابت کند که سکینه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده و نه بر ابوبکر. نویسنده بر این عقیده است، اصح آن است که سکینه بر رسول خدا نازل شده هر چند که یکی از علمای شیعه گفته است که سکینه بر ابوبکر صدیق نازل شده است. کاشفی سبزواری می‌نویسد:

«پس فرستادی خدای، رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول و اشهر آنستکه بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده: بیت
خواجه اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست
چون سکینه شد ز حق منزل بر او گشت مشکل‌های عالم حل بر او»^۱
قزوینی در بحث گذشته گفته بود که چون ابوبکر همراه رسول خدا بود، خدا او را با حضرت رسول جمع بست و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ جواب این شبهه را گفتیم ولی جوابی دیگر این است که اگر ادعای بچگانه شما درست می‌بود، چرا به وقت نزول سکینه ابوبکر به خاطر همنشینی با پیامبر اکرم، مشمول سکینه نشد؟^۲ سکینه که ارزشش نسبت به معیت الهی، در سطح بسیار بسیار پایتتری قرار دارد^۳، چرا معیت الهی شامل ابوبکر شد ولی سکینه خیر؟

۱- تفسیر مواهب علیه (فارسی) ج ۲ ص ۶۱، ذیل آیه ۴۰ توبه

۲- البته خواهد آمد که زمان نزول سکینه، مربوط به ماجرای غار نیست.

۳- چرا که معیتی که در آیه غار موجود است، در هیچ جای قرآن به صورت عموم بر کسانی مترتب نشده ولی سکینه گاهاً بر ۱۴۰۰ نفر نازل شده است.

قزوینی می‌خواهد ثابت کند که سکینه بر پیامبر نازل شده و سپس نتیجه بگیرد که ابوبکر صدیق مؤمن نبوده، به همین خاطر مشمول سکینه نگشته است.

محمد باقر بهبودی: سخن گفتن از اینکه سکینه بر که نازل شد، بیمورد است!

محمد باقر بهبودی شیعی، محقق کتاب حجیم بحار الانوار می‌گوید:

«جمله ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ تا به آخر آیه مربوط به سفر هجرت و نزول در غار نیست، بلکه آیه کریمه می‌خواهد تاریخ را از روز اول هجرت که مسلمین با مشرکین رویاروی شدند، تا روزی که مسئله بسیج تبوک مطرح است؛ به صورت خلاصه گزارش کند. فاء در ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ﴾ برای تفریع است ولی برای ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ که شرح نصرت الهی را با امداد غیبی یادآور می‌شود و از جمله در جنگ بدر و جنگ احد که با استغاثه مؤمنین فرشته‌ها نازل شدند و در آخرین جنگ مسلمین، جنگ حنین که جز عده انگشت شماری همگان از ترس جان که غافلگیر شده بودند، فرار کردند، ذات ربوبی با ارسال جنود آسمانی و فرشتگان ناپیدا رسول خود را نصرت بخشید.

بنابراین بحث از اینکه سکینه بر رسول خدا نازل شده است و یا بر یار غار که ابوبکر باشد، کاملاً بی‌مورد است. زیرا این سکینه در غار نازل نشده است، و رسول خدا با کمال اطمینان خاطر و آرامش روح و تن به غار پناه برد تا از تعقیب دشمن در امان خدا بماند...»^۱

با این وجود، زمانی که دانستیم، سکینه نازل شده مربوط به غار نیست بلکه مربوط به زمان نزول آیات یعنی قبل از جنگ تبوک است، متوجه می‌شویم که حزن ابوبکر^۲ ربطی به سکینه نداشته چرا که سکینه ۹ سال بعد نازل می‌شود! آنهم زمانی که هم ابوبکر نزد

1 - http://www.mbehbodi.com/readarticle.php?article_id=70

سایت شخصی محمد باقر بهبودی، تفسیر آیه ۴۰ سوره توبه

۲- در صورتی که ثابت شود حزنی درکار بوده است.

پیامبر بود و هم عمار و هم ابوذر و هم ابن عباس و... و اگر نزول خاصه سکینه بر رسول خدا دلیل کفر کسانی است که همراه او بودند، پس باید تمام اشخاصی که همراه او بودند را کافر بدانید! که البته از شما بعید نیست.

اما اگر دلیلی که گذشت را نادیده بگیریم، باز هم مشکلی ایجاد نمی‌شود و باز هم تیر قزوینی و دوستانش به سنگ می‌خورد؛ حال ابتدا سخنان ایشان و سپس جوابش را بخوانید:

قزوینی: نازل نشدن سکینه بر ابوبکر نشان از مؤمن نبودن وی دارد!

قزوینی: «یکی از مهمترین بخش‌های آیه غار که تأثیر بسیاری در سرنوشت همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله در غار دارد، نزول سکینه است؛ زیرا اگر ثابت شود که سکینه فقط بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، این سؤال پیش می‌آید که چرا سکینه بر همراه او نیز نازل نشده است؟ آیا این مطلب ثابت نمی‌کند که مؤمنی به همراه آن حضرت نبوده است؟»

زیرا در آیات متعدد دیگر خداوند هرگاه سکینه‌اش را بر رسول خدا نازل کرده، مؤمنان همراه را نیز از آن بی‌نصیب نگذاشته است و اگر در غار مؤمنی به همراه پیامبر بود، می‌بایست سکینه‌اش بر او نیز نازل می‌کرد.

خداوند در سوره توبه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾﴾ [التوبة: ٢٦].

سپس خداوند «سکینه» خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران!
و در سوره فتح می‌فرماید:

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز دانا است.

اما در آیه غار، سکینه را فقط بر پیامبرش نازل کرده است؛ با این که ابوبکر در حزن شدید به سر می‌برد و به سکینه احتیاج فراوانی داشت؛ با این حال خداوند آن را از او دریغ و فقط به رسولش نازل کرد.

و در نهایت بحث نیز می‌نویسد: «چون مؤمنی به همراه آن حضرت نبوده است، خداوند تنها رسولش را مشمول عنایت خویش قرار داده، آرامش را بر او نازل و با لشکریان نامرئی تأیید کرده است.»

به جز قزوینی اشخاص دیگری نیز از علمای شیعه چنین چیزی گفته‌اند؛ مثلاً: شیخ مفید ماجرای خواب خودش را نقل می‌کند که در آن خواب با حضرت عمر مناظره کرده! و در حین آن علیه حضرت عمر!! دلیل آورده و گفته:

«لأن الله تعالى أنزل السكينة على النبي ص في موضعين - كان معه قوم مؤمنون فشرکهم فيها فقال في أحد الموضعين - فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ قَالَ فِي الْمَوْضِعِ الْآخَرَ - أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ لَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ خَصَّهُ وَحْدَهُ بِالسَّكِينَةِ قَالَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ فَلَوْ كَانَ مَعَهُ مُؤْمِنٌ لَشَرَكَهُ مَعَهُ فِي السَّكِينَةِ كَمَا شَرَكْنَا مِنْ ذِكْرِنَا قَبْلَ هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَدَلَّ إِخْرَاجَهُ مِنَ السَّكِينَةِ عَلَى خُرُوجِهِ مِنَ الْإِيمَانِ فَلَمْ يَحْرَجُوا وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ اسْتَيْقَظَتْ مِنْ نَوْمِي»^۱

۱- الاحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۵۰۱ - ۵۰۲ _ مشهد

یعنی: «خدا در دو جای قرآن بنزول سکینه بر پیغمبر خود تصریح کرده که همراهش مؤمنان بودند و آنان را هم با آن حضرت در این فضیلت شریک کرده و در یکی از آنان فرموده: «آنگاه خداوند آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و سپاهییانی که آنان را نمی‌دیدند فرو فرستاد- توبه: ۲۶». و در جای دیگر فرموده: «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد و سخن پرهیزگاری را با آنان همراه داشت- فتح: ۲۶».

و چون آن حضرت در غار بود نزول سکینه را خاصّ او فرمود که: «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر او فرو فرستاد- الایه» اگر همراه آن حضرت مؤمنی بود او را هم شریک می‌کرد در نزول سکینه، چنان که در موارد گذشته مؤمنان را با او شریک کرده برای اینکه همراه او بودند و اخراج أبو بکر از نزول سکینه دلیل است بر اخراج او از ایمان و الحمد لله.

شیخ مفید گفته: عمر بن خطاب در پاسخ من حیران ماند و نتوانست جوابی بدهد و مردم پراکنده شدند و من هم از خواب بیدار شدم.^۱

جواب:

فارغ از اینکه نزول سکینه مربوط به سفر هجرت و ماجرای غار نیست بلکه مربوط به ۹ سال بعد است، می‌گوییم:

ما قبل از این ثابت کردیم که معیت خاصّه خداوند، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را شامل شده است و این معیت به جز بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر هیچ کدام از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و بر هیچ کدام از یاران دیگر پیامبران ثابت نشده

۱- احتجاج، ج ۲، ص: ۶۶۳، مترجم: بهراد جعفری؛ اسلامیه - تهران

است.^۱ و این خود مدال طلایی است بر گردن حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه؛ این حقیقت را به خاطر داشته باشید و این مثال را بخوانید:

«مسابقه قرائت برگزار شده و در این مسابقه که بسیار تنگاتنگ بود به جای اینکه یک قاری نفر اول شود؛ دو قاری با نام‌های «قاسم» و «سعید» مشترکاً به عنوان قاری نفر اول معرفی می‌شوند، حال داور آمده و به آن دو نفر مدال طلایی می‌دهد، اما به علاوه مدال، بر گردن قاسم حلقه گل می‌اندازد ولی بر گردن سعید نمی‌اندازد!

حال قزوینی و دوستانش نتیجه می‌گیرند که: این نشان از آن دارد که سعید اصلاً قاری خوبی نبوده و اگر قاری خوبی بود؛ حتماً به گردن او هم حلقه گل می‌اندختند!!
اما من و دوستانم می‌گوئیم: این چه حرف بیخودی است که می‌زنید؟ اگر قاری خوبی نبود که نفر اول نمی‌شد و مدال طلا را نمی‌برد!!

مطمئنناً سخن ما حق و سخن قزوینی و دوستانش کج فهمی و بلکه نفهمی است! اما واقعاً چرا به گردن یک نفر حلقه گل انداختند و به گردن دیگری خیر؟؟؟ دلیلش چیست؟؟ واقعاً دلیلش چیست؟ حلقه گل که در برابر مدال طلا ارزشش خیلی کمتر است؛ چرا از دادن آن دریغ کردند؟ مگر می‌شود سعید لایق مدال طلا باشد اما لایق حلقه گل نباشد؟؟ سکوت کردیم و گفتیم، شاید گذر زمان بتواند جواب این سؤال ما را بدهد.
زمان سپری شد و چند سال گذشت؛ باری دیگر مسابقه قرائت برگزار شد، این بار نیز «قاسم» و «سعید» در این مسابقه شرکت داشتند، و این بار بعد از پایان مسابقه بر گردن تک تک قاریان حلقه گل انداختند و سعید را نیز دیدم که علاوه بر مدال طلایی که قبلاً گرفته بود، اکنون حلقه گل نیز به گردن دارد؛ پس نتیجه گرفتم که شاید آن زمان که حلقه گل به گردنش نیانداختند به این دلیل بوده که «قاسم» از یک جنبه برتر بوده است.»

۱- فراموش نکنید که گفتیم معیتی که در آیه غار آمده غیر از معیتی است که محسنین و صابرين را هم شامل می‌شود بلکه چیزی برتر و بالاتر از آن است.

ماجرای غار نیز همین است؛ ابوبکر صدیق معیت الهی (مدال طلا) را دریافت کرد و این معیت باعث شد که در تمام زندگیش موفق باشد، اما چون می‌بایست فرقی بین این دو نفر که مدال طلا به گردن دارند باشد، یکی از آن دو نفر مزین به حلقه گل شد و دیگری نشد! و دیدیم که حلقه گل چیزی نبود که ابوبکر صدیق لایق آن نباشد و اگر چنین بود بعدها خداوند حلقه گل را به گردنش نمی‌انداخت و نمی‌فرمود:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

یعنی: «به راستی خداوند هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آن‌ها پاداش داد.»

و چنانکه می‌دانیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز، از کسانی بود که در این بیعت حضور داشت و سکینه بر او و بر ۱۴۰۰ مؤمن نازل شد. و همین‌طور در همین باره خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴]

یعنی: «اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.»

و همین‌طور می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ۲۶].
یعنی: «آنگاه که کافران در دل‌های خود تعصب [آن‌هم] تعصب جاهلیت ورزیدند پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد.»

و همچنین درباره غزوه حنین می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۲۵].

[۲۶] «آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آن‌ها را نمی‌دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود»

آیا ابوبکر مرکب‌ها را خرید یا شخصی دیگر و آیا این فضیلت است؟

در ماجرای هجرت و در جریان، تهیه لوازم این سفر، سخن از دو شتر است که رسول خدا و ابوبکر صدیق و همراهان با آن سفر کرده‌اند و طبق متون تاریخی این دو شتر را حضرت ابوبکر صدیق از قبل آماده کرده بودند؛ حال قزوینی، در این باره ابتدا سخن فخر رازی را نقل و سپس نقد می‌کند.

فخر رازی: «وجه یازهم از وجوهی که در این آیه دلالت بر فضل و برتری ابوبکر می‌کند، این است که او کسی بود که برای رسول خدا مرکب خرید و عبد الرحمن بن اَبی‌بکر و اسماء بنت اَبی‌بکر، کسانی بودند که برای آن دو غذا می‌آوردند. روایت شده است که رسول خدا می‌فرمود: «من و صاحبم بیش از ده روز در غار بودیم و غذائی غیر از خرما نداشتیم». و نیز نقل کرده‌اند که جبرئیل پیش آن حضرت آمد در حالی که گرسنه بود؛ پس گفت: این اسماء است که برای شما حیس (غذائی که از خرما، سرشیر و روغن درست می‌شده) آورده است. رسول خدا با شنیدن این خبر خوشحال شد و ابوبکر را نیز از این مسأله با خبر کرد.

زمانی که خداوند به پیامبرش دستور هجرت به سوی مدینه را داد، آن حضرت این امر را با ابوبکر در میان نهاد. پس ابوبکر به پسرش عبدالرحمن دستور داد که برای آن‌ها، دو شتر و دو کجاوه و دو جامه خریده و یکی از آن‌ها را به رسول خدا اهداء نماید.»

نقد و بررسی:

قزوینی: «خرید مرکب توسط ابوبکر سخنی است که با حقایق تاریخی و دیگر روایات اهل سنت سازگاری ندارد؛ چرا که طبق روایات، ابوبکر صاحب این مرکب‌ها بود و

رسول خدا آن را از ابوبکر خرید. بخاری در صحیح خود می‌نویسد: «قال أبو بكرٍ فخذُ بِأبي أنت يا رسولَ اللهِ إحدَى راحِلَتَي هاتينِ قال رسولُ اللهِ (ص) بِالثَّمنِ»^۱ «ابوبکر گفت: پدرم به فدایت ای رسول خدا، یکی از دو مرکب مرا بگیر، رسول خدا فرمود: با پرداخت قیمت می‌گیرم.»

پس خریدن مرکب برای رسول خدا در کار نیست؛ بلکه فروختن مرکب به آن جناب است. آیا فروختن مرکب به رسول خدا می‌تواند برای شخصی ارزش محسوب شود؟

جواب:

سخن قزوینی درست است که فروختن شتر به رسول خدا صلی الله علیه وسلم، فضیلتی نیست؛ اما در مورد این دو شتر نکته ای وجود دارد که سخنان قزوینی را نابود می‌کند، چرا که در حدیث آمده است، ابوبکر این شتران را از ۴ ماه قبل خریده و آماده کرده بود و این، نشان از آن دارد که ابوبکر صدیق از قبل می‌دانست، در آینده هجرتی خواهد داشت که همراه رسول خدا خواهد بود به همین دلیل نیز ۲ شتر خرید، نه بیشتر و نه کمتر!!

در همین حدیث مورد استناد قزوینی آمده است:

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أُرِيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ» وَهُمَا الْحَرَّتَانِ، فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةٌ مَنْ كَانَ هَاجِرًا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَى رِسْلِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: «وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأبي أنت؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ راحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ وَهُوَ الْحَبْطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ.... قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ - بِأبي أنت يا رسولَ اللهِ - إحدَى راحِلَتَي هَاتينِ، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بِالثَّمنِ»^۱.

یعنی: «نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - در مکه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمین هجرت شما را که دارای نخل می‌باشد و میان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادی از مسلمانان بسوی مدینه هجرت کردند و بیشتر کسانی که به سرزمین حبشه، هجرت کرده بودند، به مدینه رفتند. ابوبکر نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر - رضی الله عنه - بخاطر اینکه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد..... ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «فقط آن را در قبال پول، برمی دارم».

حال ادامه ایرادات وی را دنبال کنیم:

قزوینی: غذا آوردن فرزندان ابوبکر برای ابوبکر فضیلتی را ثابت نمی‌کند

قزوینی می‌نویسد: آوردن غذا توسط عبد الرحمن و اسماء، نیز اولاً: فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نمی‌رساند، بر فرض صحت، فضیلتی است برای خود آنان؛

جواب:

آوردن غذا به وسیله عبد الله بن ابی بکر و عامر بن فهیره غلام آزاد شده ابوبکر بوده است (نه عبد الرحمن بن ابی بکر) و اسماء در رساندن غذا دخالتی نداشته بلکه او کسی بود که غذا را آماده می‌کرد و به یقین آنان سر خود این کار را نکرده بودند، بلکه به راهنمایی پدر و با اموال وی اینکار را کرده‌اند و عامر بن فهیره نیز بدون اجازه و امر ابوبکر، گوسفندان ابوبکر را به آن محل نمی‌آورد؛ پس این قسمت از سفر نیز برای حضرت صدیق، فضیلتی به حساب می‌آید؛ اما ادامه ایرادت وی:

«ثانیاً: پیش از این ثابت کردیم که عبد الرحمن (عبد العزی) بن اُبی بکر از ملحدین و مشرکین بود و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورد و در جنگ بدر و احد نیز از سرداران لشکر کفر بوده و قصد اصلی او نیز از شرکت در این جنگ کشتن پدرش ابوبکر بوده است؛ بنابراین عاقلانه نیست که بپذیریم چنین شخصی، خطر افتادن به دست قریشیان خشمگین و زخم خورده را به جان خریده و برای آن‌ها غذا آورده باشد. با شناختی که از عبد الرحمن وجود دارد، تردیدی وجود ندارد که اگر دست او به پدرش و یا رسول خدا می‌رسید، بی‌درنگ قصد جان آنان را می‌کرد و یا مشرکین را از محل اختفاء آنان با خبر می‌ساخت.

آوردن غذا توسط اسماء دختر ابوبکر نیز پذیرفتنی نیست. برای اثبات دروغ بودن این مطلب همین بس که در روایت مورد استدلال فخررازی، از زبان رسول خدا نقل شده است که آن‌ها بیش از ده روز در غار بودند و غذائی جز خرما نداشتند؛ در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا و همراهش فقط سه شب در غار مانده‌اند نه بیش از ده روز.

از طرف دیگر، دانشمندان سنی نقل کرده‌اند که اسماء دختر ابوبکر در آن زمان باردار بوده و مدتی بعد که به مدینه هجرت کرد، عبد الله بن زبیر را در منطقه قبا به دنیا آورد. آیا پذیرفتنی است که زنی حامله؛ به ویژه که آخرین ماه‌های بارداری خود را طی می‌کند، بتواند هر روز خود را از مکه تا کوه ثور رسانده، از کوه بالا بیاید و غذا را نیز با خود حمل نماید؟»

جواب:

در این باره حق با قزوینی است، چرا که عبد الرحمن کافر بوده و معقول نیست که او با آن موضعش به کمک اسلام بشتابد؛ و از طرفی نیز معقول نیست که اسماء که عبد الله

بن زبیر را حامله بود بتواند همراه برادرش به آن محل بیاید^۱ و اصولاً لازم نبود که چنین کند؛ بلکه صحیح آن است که عبد الله بن ابی بکر کسی بود که اخبار قریش و همچنین غذا به نزد آن دو بزرگوار می‌برد و اسماء بنت ابی بکر غذا را آماده می‌کرد.

البته ما در بحث‌های گذشته از کتب شیعه اقوال و روایات بسیاری نقل کردیم مبنی بر اینکه عبد الله بن ابی بکر خبر رسان و آذوقه رسان و اسماء بنت ابی بکر شخصی بود که غذا را مهیا می‌کرد... والله الحمد

قزوینی: امیر مؤمنان علیه السلام، مرکب خرید و تجهیزات سفر را آماده کرد

حقیقت مطلب آن است که امیر مؤمنان علیه السلام تنها کسی بود که از داستان هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله باخبر بود و تنها او می‌دانست که رسول خدا به کدام طرف رفته و در کجا بسر می‌برد.

بنابراین آن حضرت هر روز به صورت مخفیانه به غار می‌آمد و غذای رسول خدا و همراهش را می‌آورد و در روز سوم نیز امیر مؤمنان علیه السلام بود که برای آنان مرکب تهیه و آن را به کوه ثور آورد.

جلال الدین سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد:

«ابن مردویه، ابونعیم در دلائل النبوة از ابن عباس نقل کرده‌اند:... رسول خدا (ص) و ابوبکر سه روز در غار ماندند، عامر بن فهیره در آن سه روز غذا می‌آورد. علی (علیه السلام) وسائل سفر را آماده کرد، پس سه شتر از نژاد بحرین خرید و یک راهنما کرایه کرد، سپس در یکی از ساعات شب سوم، علی (علیه السلام) شتر و راهنما را آورد،

۱- البته نزد شیعه کاملاً معقول و منطقی است که فاطمه بنت اسد حضرت علی را ۹ ماهه باردار باشد و با این وجود از خانه بیرون بیاید و به سمت بیت الله الحرام که محل اجماع و شلوغی است بیاید و در نهایت حضرت علی را در کعبه به دنیا بیاورد!

رسول خدا مرکب خود را و ابوبکر مرکب دیگری را سوار شدند و به طرف مدینه حرکت کردند، و قریشیان به دنبال او راه افتادند.»

آلوسی نیز همین روایت را نقل و به آن استدلال کرده است... و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد...

در نتیجه خرید مرکب توسط ابوبکر و نیز آوردن غذا توسط فرزندان وی کذب محض است و تنها به منظور انکار فضائل امیرمؤمنان علیه السلام ساخته شده است.

جواب:

ما قبلاً در مورد این روایت صحبت کرده‌ایم و جواب کافی را گفته‌ایم اما در مورد سند روایتی که در تاریخ دمشق و همینطور در *أسد الغابه* آمده است باید گفت؛ این روایت از جانب کسانی که متهم به وضع یا مجهول الحال هستند، نقل شده است.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ، مشهور به ابن عقده؛ شیعه است و متهم به وضع است.

أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ، مجهول الحال است.

مُعَاوِيَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ، مجهول الحال است.

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ، مقبول است؛ منتهی ثابت نیست که از جدش روایت شنیده باشد و در این روایت او از جدش روایت می‌کند؛ و ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: «لم يثبت سماعه من جده»^۱

در طریق دیگرش «مُحَمَّدُ بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي رَافِعٍ» وجود دارد که او نیز شیعی و کذاب و متهم به جعل حدیث است.

۱- تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۵۱؛ دار الرشید- سوریا

قزوینی می‌گوید: «در نتیجه خرید مرکب توسط ابوبکر و نیز آوردن غذا توسط فرزندان وی کذب محض است و تنها به منظور انکار فضائل امیرمؤمنان علیه السلام ساخته شده است.»

این چه حرف بی‌جگانه ایست؟ چرا کسانی از شیعه که معتقدند ابوبکر مرکب را خرید و خانواده وی در این سفر همکاری کردند؛ این روایات را نقل کرده و آن را عین واقع دانسته‌اند؟؟ و آیا آنان در انکار فضائل حضرت علی نقش داشته‌اند؟ و از عجائب است که جاعل این روایتی که مستمسک قزوینی است از قول مشرکین می‌گوید:

«فَقَالُوا: لَوْ خَرَجَ مُحَمَّدٌ حَرَجَ بَعِيٍّ مَعَهُ، فَحَبَسَهُمْ»^۱ یعنی: «پس مشرکین گفتند: اگر محمد خارج شود علی نیز به همراهش خارج می‌شود؛ پس علی را حبس و زندانی کردند»

حال سؤال اینجاست که مشرکین که علی را زندانی کرده و تحت نظر داشتند، چگونه توانست بدون اینکه مشرکان بفهمند به سوی غار بروند؟ و اصلاً چرا چنین ریسکی را پذیرفت؟

کسی نگفته که مشرکین فرزندان ابوبکر را تحت نظر گرفته بودند، پس آنان می‌توانستند به آن محل بروند، اما طبق این روایت علی تحت نظر بوده پس نمی‌توانست به غار برود؛ از سویی دیگر، عبد الله بن ابی بکر زمانی که به سوی غار می‌رفت پشت سر او عامر بن فهیره گوسفندان را در همان مسیر حرکت می‌داد تا رد پاها محو شود؛ اما رد پای حضر علی را که پاک می‌کرد؟؟

نکته دیگر این است که در همین روایت نیز به حضور «عامر بن فهیره» و نقش وی در این هجرت تصریح شده است و «عامر بن فهیره» غلام آزاد شده و چوپان گوسفندان

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۶۸، ابن عساکر؛ دار الفکر - بیروت

حضرت ابوبکر صدیق بود و چنانکه شیعه و سنی نوشته‌اند «عامر بن فهیره» گوسفندان ابوبکر صدیق را در مسیر غار حرکت می‌داد تا رد پاها پاک شود؛ چنانکه در گذشته مفصلاً به آن پرداختیم؛^۱ حال قزوینی بیچاره با این موضوع چه می‌کند؟ مگر قزوینی نگفته بود: «تنها او (=سیدنا علی) می‌دانست که رسول خدا به کدام طرف رفته و در کجا بسر می‌برد.»

پس چوپان گوسفندان ابوبکر از کجا با خیر شد؟!!

دستان سنی‌ها از دلایل محکم خالی است

قزوینی در ادامه ایرادات خود؛ در گفتار دهم؛ سخن فخر رازی را مبنی بر اینکه پیامبر در حالی وارد مدینه شد که کسی جز ابوبکر همراهش نبود؛ نقد کرده است، که حق با اوست چون ثابت است که حداقل عامر بن فهیره همراه ایشان بوده است. و سپس سخن فخر رازی را در مورد اینکه گفته است: «اگر برفرض رسول خدا در این سفر از دنیا می‌رفتند، لازم می‌آمد که کسی غیر از ابوبکر جانشین او و وصی بر امتش نباشد.» نقد کرده و در نهایت گفته است: «استدلال به چنین مطالب سستی، حکایت از آن دارد که دستان دانشمندان سنی از دلایل محکم و منطقی برای اثبات مشروعیت خلافت ابوبکر خالی است و گرنه استدلال به چنین مطالب سخیفی دور از شأن یک عالم است.»

جواب آن است که ما بی‌نیازیم از اثبات مشروعیت خلافت حضرت صدیق اکبر چرا که اگر مسلمانی بمیرد و در تمام طول عمرش نام ابوبکر را نیز نشنود و اصلاً او را شناسد، هیچ خللی در دین و عقیده‌اش وارد نمی‌شود؛ و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به وسیله کسانی به عنوان خلیفه انتخاب شد که خداوند از آن‌ها راضی است و

۱- مثلاً ملا فتح الله کاشانی می‌نویسد: «و از عروه روایتست که ابو بکر را گوسفندی چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن گوسفندان را بر در غار راندی و ایشان از شیر گوسفندان خوردندی» تفسیر منهج

آن‌ها نیز از خدای خود راضی هستند و علما به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند و این مجال محل این مقال نیست.

اما تعجب من از آخوند شیعی است که ایشان را چه شده که به مرغ پخته ای^۱ چنگ می‌زنند و سند ولایت حضرت علی را از زبان نهنگ^۲ و سگ^۳ و الاغ^۱ و حتی از حجر

۱- منظور حدیث طبر مشوی دروغین است که در موردش سخن گفتیم.

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۴، ص: ۴۰۱ - ۴۰۲؛ تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۵، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی - قم، ط ۴ مناقب آل ابی طالب ع ج ۴، ص: ۱۳۸ - ۱۳۹، ابن شهر آشوب - قم؛ مختصر داستان: «ابن عمر بر زین العابدین ایراد می‌گیرد که آیا تو هستی که می‌گویی، نهنگ حضرت یونس را به خاطر قبول نکردن ولایت جدت بلعیده؟ یک مرتبه زین العابدین معجزه ای می‌کند و خودش و ابن عمر را به لب دریا می‌برد (طی تحقیقات ثابت شده که امام سجاد بدون در اختیار داشتن چوب جادویی هری پاتر این کار را کرده است!!) و ابن عمر شروع به عجز و ناله می‌کند که ای آقای من اگر من بمیرم خونم به گردنت می‌افتد! به یکباره امام سجاد، نهنگی را صدا می‌زند و آن نهنگ از دریا بیرون آمده و به امام سجاد می‌گوید: ای آقای من. هرگز خداوند پیامبری را به نبوت مبعوث نداشته مگر اینکه ولایت اهل بیت را بر او عرضه کرده هر کدام که پذیرفت، نجات یافت و هر کدام سرباز زد یا در آن درنگ کرد به بلاهایی همچون اشتباه آدم، و در شرف غرق قرار گرفتن نوح و در میان آتش گشتن ابراهیم، و در چاه افکنده شدن یوسف و بیماری ایوب و خطای داود دچار شده است. یونس نیز هنگامیکه به پیامبری مبعوث گشت خداوند به او وحی کرد که: ای یونس! امیرالمومنین را ولی و امام خود قرار ده و یونس گفت من او را ندیدم و نمی‌شناسم چطور ولایتش را بپذیرم.... خلاصه یونس به این خاطر توسط نهنگ بلعیده شد!..»

۳- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص: ۲۴۷؛ الروضة فی فضائل أمير المؤمنين ع، ص: ۲۰۳، ابن شاذان قمی، مکتبه الامین - قم، ط ۱... مختصر داستان: «سگی که متعلق به یک شخص مشرک بود، دو تن از مسلمانان را گاز گرفت، رسول خدا به نزد صاحب سگ آمد و گفت که سگ تو چنین کرده است، او سگ خود را آورد و سگ تا رسول خدا ص را دید گفت: چرا قصد کشتن مرا دارید؟ آن‌ها ناصبی بودند و بغض علی را به دل داشتند پس آن‌ها را گاز گرفتیم... آخر شاهنامه به خوبی و خوشی تمام می‌شود، چنانکه، صاحب کافر این سگ خودش و اهلس همه مسلمان می‌شوند چرا که سگ گواهی داده بود محمد رسول خداست و علی ولی خدا!»

الاسود^۲ و درخت ام غیلان^۳ و عصای^۴ بی‌زبان!، حتی از جمجمه^۵ بی‌جان و بی‌زبان انوشیروان^۶ بیرون می‌کشند و سخنان ما را سست می‌دانند؟! به قول عرب: «رَمْتَنِي بِدَائِهَا وَانْسَلَّتْ» یعنی: مرا به چیزی منسوب کرد که خودش به آن مبتلاست!

قزوینی: پیامبر، ابوبکر را به خاطر لو ندادن اخبار هجرت، با خود برد!

فخر رازی: «اشکال دوم: رافضی‌های گفته‌اند: احتمال دارد این که رسول خدا او را برای خودش نگه‌داشته، به این دلیل باشد که از او می‌ترسید که اگر او را در مکه رها کند، جای آن حضرت را به کفار نشان دهد و اسرار پیامبر را فاش سازد؛ پس رسول خدا (ص) ابوبکر را به خاطر دفع شر او با خود برد.»
سپس فخر رازی، در جواب از این مسأله می‌گوید:

۱- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص: ۳۰۶؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۱، ص: ۹۳، ابن شهر آشوب - قم؛ مختصر داستان: «این داستان شبیه به داستان سگ است منتهی در این سناریو نقش سگ را الاغ بازی می‌کند!»
۲- الکافی ج ۱ ص ۳۴۸؛ مختصر داستان: «محمد بن حنفیه نزد زین العابدین آمد و گفت: که من از تو مسن تر هستم و به ولایت اولی ترم پس در این مورد با من مناقشه مکن؛ امام سجاد گفت: من به تو پند می‌دهم که از نادانان مباشی و چیزی که حقت را نیست را نخواهی..... برای تحکیم نزد حجر الاسود رفتند! و امام سجاد از حجر الاسود خواست که به سخن آید و آن سنگ چنان جنیب که نزدیک بود از جا کنده شود، سپس به زبان عربی فصیح گفت که امامت بعد از امام حسین از آن علی بن حسین یعنی امام سجاد است!!»

۳- الکافی ج ۱ ص ۳۵۳؛ مختصر داستان: «شخصی از امام حسن برای اثبات امامتش معجزه خواست او هم به وی گفت که برو و به آن درخت ام غیلان بگو که نزد من بیاید و آن درخت تاتی تاتی کنان! نزد امام آمد و به ولایتش اقرار کرد و برگشت!»

۴- الکافی ج ۱ ص ۳۵۳؛ مختصر داستان: «شخصی درباره امامت امام جواد از وی می‌پرسد که به یکباره عصایی که در دست امام رضا بود به سخن آمده و گفت: صاحب من (یعنی صاحب عصا = امام جواد) امام این زمان و حجت خداست!»

۵- بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۱۴؛ الفضائل، ص: ۷۱، ابن شاذان قمی؛ انتشارات رضی - قم، ط ۲

این گفتار، بی‌ارزش‌تر از شبهات سوفسطائی هاست، اگر ابوبکر چنین قصدی داشت، در همان زمان که کفار به در غار رسیده بودند، این کار را می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت که ما این جا هستیم و یا فرزندان ابوبکر؛ یعنی عبد الرحمن و اسماء به کفار می‌گفتند که ما جای «محمد» را می‌دانیم و به شما نشان می‌دهیم. از خداوند می‌خواهیم که ما را از چنین تعصبی که انسان را به گفتن چنین سخنان رکیکی وامی‌دارد، دورنگه دارد.»

حال قزوینی در جواب می‌نویسد: «پیش از این ثابت کردیم که ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج نشده بود؛ بلکه به دنبال رسول خدا آمد و در نزدیکی غار به آن حضرت ملحق شد. در چنین وضعیتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌توانست ابوبکر را با خود همراه نکند؛ چرا که در بازگشت از مسیر غار به دست مشرکان می‌افتاد و با توجه به رقت و نازک‌دلی که اهل سنت برای ابوبکر نقل کرده‌اند، طبیعی بود زیر شکنجه‌های قریش لب بگشاید و تمام اسرار و محل اختفای رسول خدا را به کفار نشان دهد.

از آن جایی که خداوند وعده نجات رسول خدا را داده بود، ابوبکر اگر هم می‌خواست از درون غار فریاد بزند و کفار را مطلع سازد، با قدرت الهی صدایش به گوش قریشیان نمی‌رسید؛ چنانچه صدای گریه‌ها و ناله‌های او نرسید؛ با این که کفار قریش جلوی غار ایستاده بودند و ابوبکر در درون غار زار گریه می‌کرد و ناله می‌زد؛ اما با قدرت الهی صدای او به گوش قریشیان نرسید.

پس این که ابوبکر نتوانسته از درون غار فریاد بزند و کفار را مطلع سازد، دلیل بر این نمی‌شود که رسول خدا او را به خاطر لو ندادن اسرار هجرت با خود نبرده باشد.

جواب:

ابتدا عرض می‌شود که این سخن و این ایراد که پیامبر صلی الله علیه وسلم به اجبار ابوبکر صدیق را با خود همراه کرد، سخن علمای شیعه نیست بلکه اراذل و اوباش شیعه چنین قافیه‌نا موزونی سر هم کرده‌اند؛ که البته توضیح خواهیم داد.

قزوینی گفته است: «پیش از این ثابت کردیم که ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج نشده بود» و ما می‌گوئیم: ما عکس این را از آیات قرآن و روایات و دلایل عقلیه ثابت کردیم؛ مهمترین و بهترین دلیل ما قرآن است که طبق آیه قرآن، رسول خدا در حالی از مکه خارج می‌شوند که دومین نفر از دو تن هستند به این معنی که شخصی از داخل مکه با ایشان همراه شده بود!!

اما دربارهٔ ردیلا نه بودن سخن و نا موزون بودن گفتار شیعه، باری دیگر سخن «شیخ عبدالجلیل قزوینی» را نقل می‌کنیم تا قزوینی و دوستان او باش او را رسوا کند، وی نوشته است:

«آنکه گفته^۱ است: «و گویند: بو بکر را بدان (خاطر) بغار برد که از شر او ایمن نبود، و بو بکر با وی میشد نشان می‌کرد و ریشه دستار می‌انداخت، و بروایتی جاورس^۲ می‌ریخت تا مشرکان بر اثر آن بروند، و بروز بدر که رسول او را با خود در عریش برده بود او را بدست نگاه می‌داشت تا نگریزد، و ازین گونه بهتان‌ها بر وی نهند».

(عبدالجلیل قزوینی در جواب می‌گوید: «اما جواب این کلمات آنست که این معنی نه مذهب علماء شیعت است و او باش و عوام گویند بر طریق مزاح، و بر زعم مصنف اگر رسول علیه السلام شب غار از بو بکر می‌ترسید از عمر و عثمان هم می‌ترسید پس بایست که هر سه را با خود برده بودی و آخر بو بکر غیب‌دان نبود، و یا چنانکه پنهان دگران می‌رفت خود پنهان بو بکر برفتی، و رفتن محمد و بردن بو بکر بی فرمان خدای تعالی نبود تا این شبهت زایل باشد...»^۳)

۱- منظور آن شیخ اهل سنت است که قول بعضی شیعیان را نقل کرده، و عبدالجلیل قزوینی نیز کتابش را در رد او نوشته!

۲- جاورس = ارزن

۳- بعض مطالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (النقض) (فارسی) متن: ص ۲۴۶، شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی (قرن ۶) - تهران؛ این کتاب در رد کتاب «بعض فضائح الروافض» نوشته شده

اما نکته‌ای دیگر که بارها بار در سخنان قزوینی آمده است، این است که: «ابوبکر در درون غار زار گریه می‌کرد و ناله می‌زد» یا اینکه می‌نویسد: «تا جائی که از ترس کفار قریش، اشک‌هایش سیل آسا بر گونه‌هایش جاری شد و نزدیک بود قالب تهی کند.» قزوینی از کجا فهمید که ابوبکر گریه‌اش سیل آسا بوده است؟؟ از کجا فهمید که نزدیک بود قالب تهی کند؟؟ حتماً جواب بدهید!

در روایتی که سخن از گریه ابوبکر صدیق است، می‌گوید:

رسول خدا سر مبارک را بر پای ابوبکر نهاده بود و در حال استراحت بود و ابوبکر صدیق پای مبارک را جلو سوراخی نهاده بود که مبادا گزنده‌ای وارد شود؛ در همین حال ماری آمد و پای مبارک حضرت صدیق را گزید؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نمی‌خواست رسول خدا را از استراحت باز دارد درد را تحمل کرد و صدایش در نیامد، اما درد بر او فشار آورد و این درد در قطرات اشکی منعکس شد و از چشمان مبارک حضرت صدیق خارج شده بر صورت مبارک رسول خدا افتاد و به همین ترتیب رسول اکرم متوجه شده و دلیل را جوینا شد و دانست که ماری پای حضرت صدیق را نیش زده است؛ دیک الجن سروده:

هر که خواهد خواری اندر روزگار فقر خود سازد بمردم آشکار
گر که نیشی خورد کس از روزگار بهتر از صبرش نیابد یار غار»
و این ماجرا قبل از آمدن کفار به نزدیک غار است و به فرض محال هم اگر ابوبکر صدیق با صدای بلند چون مداح‌های شیعه گریه می‌کرد، باز کسی نبود که بشنود! پس قزوینی خجالت بکش!

است؛ برای شناخت عبدالجلیل قزوینی به کتاب «مقدمه نقض و تعلیقات آن» از میر جلال الدین محدث و همچنین به مقاله جناب «علی دوانی» با عنوان «مفاخر مکتب اسلام، قرن هشتم هجری، عبد الجلیل قزوینی» که در مجله مکتب اسلام - شماره ۱۶، اردیبهشت ۱۳۳۹، نشر داده شده؛ مراجعه کنید.

صبر ابوبکر صدیق در این محل، مثل شده است و به همین دلیل شعرا هر گاه خواسته‌اند شخصی را به اعلا درجه دوستی و یاری بستایند او را یار غار لقب داده‌اند اما تو که به وقت عزاداری چون مادر مرده‌ها نعره میزنی، بر صدیق اکبر ایراد می‌گیری؟ سؤال من از آقای قزوینی این است که: احتمالاً ابوبکر در آن غار تارا! به غیر از گریه و اشک‌های سونامی آسا!! کار دیگری نمی‌کرد؟؟ مثلاً سینه نمی‌زد؟ زنجیر نمی‌زد؟ قمه چطور؟؟ چه گستاخ است این قزوینی و چه پر جرأت هستند اهل این قوم!!!

اما در نهایت قزوینی جوابی به سؤال «فخر رازی» نداده است؛ چرا که سؤال این بود: «چرا ابوبکر فریاد نزد و داد و بیداد نکرد تا کفار را با خیر کند؟؟» قزوینی جواب گفت: «اگر فریاد می‌زد کسی نمی‌شنید!» سؤال را ببینید و جواب را نیز ببینید!! آیا جواب آن سؤال این سخن است؟؟ شما باید علت فریاد نزدن ابوبکر را عنوان کنید نه اینکه اما و اگر بتراشید؛ بگوئید چرا ابوبکر که (بزعمکم) دشمن پیامبر بود، فریاد نکشید؟؟ یا چرا تار عنکبوت را پاره نکرد؟؟ چرا بیرون نرفت؟؟ چرا به غلام خود نگفت که جای پیامبر را لو دهد؟ چرا....؟ شما جواب این «چرا» را بدهید نه اینکه اما و اگر بتراشید!

هر که تا مل ن کند در جواب بیشتر آید سخنش ناصواب
یا سخن آرای چو مردم بهوش یا بنشین همچو بائم خموش^۱

پیرامون لیلۃ المبیّت^۱

قزوینی در ایراد بعدی قول فخر رازی را نقل کرده که ایشان مقایسه‌ای بین خوابیدن حضرت علی در بستر و یار غار بودن حضرت ابوبکر کرده است و سه دلیل بر برتر بودن فضیلت ابوبکر صدیق آورده است که یکی از آنان این است: «ابوبکر در خدمت رسول بود و علی غائب بود» به نظر ما این دلیل، صحیح نیست و شایسته نیست به آن اعتنا شود و البته قزوینی دلایلی در رد این ادعا نوشته که به آن دلایل خواهیم پرداخت. اما نکته‌ای دیگر این است که، فخر رازی فرموده: «خوابیدن علی در بستر جان فدا کردن است» و این نیز اشتباه است که توضیح خواهیم داد.

حال ایراد را بخوانید:

فخر رازی: «اگر بودن ابوبکر در غار برای وی ارزش محسوب شود؛ از آن طرف رسول خدا (ص) به علی (علیه السلام) دستور داد که در بسترش بخوابد، روشن است که خوابیدن در بستر رسول خدا در چنین شب ظلمانی و با وجود این که کفار قریش قصد کشتن رسول خدا را داشتند، جان فدا کردن است و این عمل علی (علیه السلام) با ارزش‌تر و برتر است از بودن ابوبکر به همراه رسول خدا. این تمام چیزهایی است که آن‌ها در باره این موضوع گفته‌اند.»

ابوبکر در خدمت پیامبر حاضر و علی علیه السلام غائب بود:

۱- بعضی از علما چون، «شیخ عبد العزیز الطریفی» روایات وارد شده درباره «لیلۃ المبیّت» را ضعیف می‌دانند، و گویند که این روایات یا از طریق «ابی بلج» و یا از طریق «عثمان الجزری» نقل شده که هر دو ضعیف هستند.... والله اعلم

فخر رازی: «دلیل اول: ما منکر این نیستیم که خوابیدن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) در چنین شب ظلمانی در بستر رسول خدا اطاعت عظیم و مقام بلندی است؛ اما ما مدعی هستیم که ابوبکر با همراهی رسول خدا در خدمت آن حضرت حاضر بوده است؛ در حالی که علی (علیه السلام) غائب بوده است و فرد حاضر از فرد غائب، برتر است.»

قزوینی: «تفاوت اساسی عمل امیرمؤمنان علیه السلام با عمل ابوبکر در این است امیرمؤمنان علیه السلام به وعده رسول خدا ایمان کامل داشت؛ از این رو از سر شب تا صبح با خیال راحت و بدون این که دچار حزن و اندوه شود، در بستر رسول خدا خوابید و با وعده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله داده بود، مطمئن بود که قریشیان نمی‌توانند به او آسیبی برسانند.^۱ این مطلب اوج ایمان و یقین وی را به سخنان و وعده‌های رسول خدا ثابت می‌کند؛ اما ابوبکر به خاطر عدم ایمان و اطمینان به سخنان پیامبر خدا و از ترس کفار قریش، دچار حزن و اندوه دائمی شده بود و هر چه رسول خدا او را این کار نهی می‌کرد، در او اثری نداشت و ابوبکر بارها و بارها با بی‌توجهی به فرمان پیامبر خدا این عمل را تکرار کرد؛ پس عمل ابوبکر با رسول خدا، معصیت و همراه با چندین فعل حرام بوده؛ اما عمل امیرمؤمنان علیه السلام سراسر ایمان و اطاعت بوده است.

آیا معصیت و سرپیچی از فرمان پیامبر خدا، با اطاعت محض از آن حضرت و ایمان و یقین به گفته‌های آن حضرت قابل مقایسه است؟

آیا حزن و اندوه دائمی ابوبکر، با شجاعت و دلاوری تک یل رسول خدا، حضرت امیرمؤمنان علیهما السلام قابل مقایسه است؟

بی‌تردید، جزاء و پاداش این دو عمل نیز متفاوت خواهد بود، به امیرالمؤمنان به خاطر انجام فرمان رسول خدا و ایمان قوی به وعده‌های الهی، پاداش عظیمی تعلق خواهد

۱- خوب شد این را هم اعتراف کردید!

گرفت؛ اما ابوبکر به دلیل عدم توجه به فرامین رسول خدا و عدم اطمینان به وعده‌های آن حضرت، مجازات سنگینی در انتظارش خواهد بود.

جواب:

ما قبلاً ثابت کردیم که حزن ابوبکر حتی یک بارش نیز ثابت نیست اگر ثابت شود به خاطر جان رسول خداست و اگر این حزن صد بار نیز تکرار شده باشد، اقتدا به انبیاء الهی چون موسی علیه السلام و چون نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم است و همچنین از کتب شیعه آوردیم که گفته بودند پیامبر از خانه خویش «خائفانه» خارج شدند و همین صفت در غار نیز همراه ایشان بود! پس اگر اقتدا به رسول خدا و اگر نگرانی بر جان رسول خدا گناه است، من هم همراه شما گواهی می‌دهم که ابوبکر گناهکار است!

و اما اینکه گفته است: «بی‌تردید، جزاء و پاداش این دو عمل نیز متفاوت خواهد بود، به امیرالمؤمنان به خاطر انجام فرمان رسول خدا و ایمان قوی به وعده‌های الهی، پاداش عظیمی تعلق خواهد گرفت؛ اما ابوبکر به دلیل عدم توجه به فرامین رسول خدا و عدم اطمینان به وعده‌های آن حضرت، مجازات سنگینی در انتظارش خواهد بود.»

بله!! اگر روز قیامت قضاوت به دست تو و امثال تو باشد نه تنها ابوبکر بلکه انبیاء

الهی را نیز به جهنم خواهید فرستاد!!

ادامه ایراد: تفاوت دیگر میان خوابیدن فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام با فضیلت ابوبکر در این است که امیرمؤمنان علیه السلام به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله در بسترش خوابید؛ پس این عمل آن حضرت اطاعت از فرمان پیامبر خدا است؛ در حالی که همراهی ابوبکر با رسول خدا به دستور آن حضرت نبوده و بلکه بدون اجازه آن حضرت بوده است. ما این مطلب را پیش از این ثابت کردیم.

بنابراین، حضور و یا عدم حضور در خدمت پیامبر مهم نیست، مهم این است که چه کسی از فرمان رسول خدا اطاعت و چه کسی سرپیچی کرده است.

جواب:

قبلاً مفصلاً به این ادعا پاسخ گفته‌ایم و لازم نمی‌بینیم که دوباره تکرار کنیم، مختصر آن است که به قول شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، همراهی ابوبکر نه تنها به خواست پیامبر بوده بلکه به فرمان الله بوده است؛ پس جناب قزوینی خواهشاً سخنان عوام و ابوباش را در بوق نکنند و مبلغ ابوباش مذهب خود نباشند!!

قزوینی: عمل حضرت علی سخت تر از عمل حضرت ابوبکر بود

فخر رازی: «دلیل دوم: علی (علیه السلام) فقط در آن شب سختی را تحمل کرد؛ اما بعد از آن که قریشیان فهمیدند که پیامبر غائب شده است، علی را رها کردند و مزاحم او نشدند؛ اما ابوبکر به خاطر این که سه روز با رسول خدا (ص) در غار بود، در محنت سخت‌تری به سر می‌برد؛ پس مصیب او شدیدتر بوده است.»

قزوینی: «محنت و سختی ابوبکر همان چند لحظه‌ای بود که کفار قریش بعد از تعقیب جای پای رسول خدا (ص) به در غار رسیدند؛ اما وقتی آن‌ها بعد از دیدن تار عنکبوت مطمئن شدند که رسول خدا (ص) آن‌جا نیست، دیگر محنت و سختی برای ابوبکر معنی نداشت؛ مگر این که به خداوند و وعده‌امانی که داده شده بود، اطمینان نکرده باشد. اما امیرمؤمنان علیه السلام از سر شب تا به صبح در بستر رسول خدا (ص) خوابید؛ در حالی که هر لحظه ممکن بود قریشیان با شمشیر حمله ور شده و او را قطعه قطعه کنند.»

جواب:

به هیچ وجه ممکن نبود که قریش صدمه‌ای به حضرت علی برسانند و همچنین ممکن نیست که حضرت علی حتی لحظه‌ای گمان کند که شاید قریش حمله کنند؛ مگر اینکه شما اول خودتان به وعده رسول خدا ایمان نداشته باشید و بعد به حضرت علی این نسبت را بدهید! چونکه:

۱- جناب قزوینی در سخن قبلش گفته بود: «امیرمؤمنان علیه السلام به وعده رسول خدا ایمان کامل داشت؛ از این رو از سر شب تا صبح با خیال راحت و بدون این که دچار حزن و اندوه شود، در بستر رسول خدا خوابید و با وعده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله داده بود، مطمئن بود که قریشیان نمی‌توانند به او آسیبی برسانند.» این سخن قزوینی اشاره به حدیثی است که متنش چنین است: «أَتَشْحُ بِبُرْدِي الْخَضْرَمِي الْأَخْضَرِ، وَ نَمَّ عَلَى فِرَاشِي فَإِنَّهُ لَا يَصِلُ مِنْهُمْ إِلَيْكَ مَكْرُوهٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»^۱ یا چنین: «تسج بردی فانه لن يخلص اليك منهم امر تكرهه»^۲

یعنی رسول خدا به حضرت علی فرمود: «بر بستر من بخواب و جامه سبز حضرمی مرا بپوش که آسیبی از آنها به تو نمی‌رسد.»

۲- در کتب آمده است که خداوند به جبرئیل و میکائیل دستور داد تا به خانه پیامبر بیایند و از حضرت علی محافظت کنند!!

شوشتری از ثعلبی و گنجی روایت می‌کند و مجلسی از غزالی و طوسی و ابن بابویه و ابن شاذان و کلینی و طوسی و ابن عقده و برقی و ابن فیاض و عبدلی و صفوانی و ثقفی!! نقل کرده و می‌نویسد: «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمَا أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْيَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤَثِّرُهُ بِالْحَيَاةِ اهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ فَكَانَ جَبْرَائِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ»^۳

۱- تفسیر ثعلبی و مجلسی به نقل از او: بحار الأنوار ج ۳۸، ص: ۲۹۰

۲- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۵، ص: ۱۳۳- تهران، ط ۴؛ دقائق التأویل و حقائق التنزیل (فارسی)، متن، ص: ۲۱۹، ابو المکارم (قرن ۷) - تهران؛ تفسیر آسان (فارسی)، ج ۲، ص: ۱۱، نجفی خمینی؛ تفسیر کوثر (فارسی)، ج ۱، ص: 497، آیه الله یعقوب جعفری

۳- إحقاق الحق، الشوشتری، ج ۳، ص: ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ - قم؛ بحار الأنوار، المجلسی، ج ۱۹، ص: ۳۹ و ج ۱۹، ص: ۶۴ و ج ۱۹، ص: ۸۵ و ج ۳۶، ص: ۴۳

کشفی (م ۱۰۶۰ق) می‌نویسد: «خدای تعالی فرمود: ای جبرئیل و میکائیل، شما چرا همچو علی بن ابی طالب نباشید که میان او و محمد عقد مواخاه بستهام و او بر فراش محمد خواب کرده، نفس خود را فدای محمد گردانیده. شما هر دو به زمین روید و علی را از مکاید دشمنان محفوظ دارید. بفرموده قیام نموده، جبرئیل جانب سر و میکائیل جانب پا ایستاده، تمام شب محافظت نمودند»^۱

لسان الملک می‌نویسد که خداوند خطاب به جبرئیل و میکائیل فرمود: «هم‌اکنون بشتابید و او را از کید دشمن حراست کنید.»^۲

۳- به قول شیعه، حضرت علی علم غیب داشت و از آینده با خبر بود و سخن جناب قزوینی در این باب مشهور است که گفته بودند: «و این که گفته‌اند آیا ائمه علیهم السلام از حاجات ما اطلاع دارند یا ندارند، عزیزم اگر نظر شیعه را می‌خواهید نظر بنده را می‌خواهید بله، ائمه علیهم السلام آقا امام رضا که من امروز بخوادم بروم حرم شون نه تنها الان حاجت من را می‌داند بلکه قبل از آن که من به دنیا پیام قبل از خلقت من، امام رضا می‌داند که من روز فلان ساعت فلان دقیقه فلان به حرم او می‌روم و این حاجت را از او خواهم خواست به اذن الله تبارک تعالی ائمه علیهم السلام از آن چه که بر قلوب مردم به ویژه شیعیان می‌گذرد آگاهی دارند...»^۳

۴- ائمه شیعه می‌دانند کی خواهند مرد و نمی‌میرند مگر به اختیار خودشان، کلینی در این مورد، بابی دارد، تحت عنوان: «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَ أَتَمُّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِإِخْتِيَارٍ مِنْهُمْ»^۴

۱- مناقب مرتضوی (فارسی)، متن، ص: ۳۴ محمد صالح الحسینی (کشفی)؛ تهران، ط ۱

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص: ۶۰۸

۳- سخنرانی شبکه سلام، پاسخ به شبهات وهابیت «۴»

۴- الکافی ج ۱ ص ۲۵۸

۵- حضرت علی مأمور بود به بازگرداندن اماناتی که مردم نزد رسول خدا نهاده بودند، و زمانی که رسول خدا به ایشان می‌فرماید: آنگاه که رفتم امانات را پس بده، به این معنی است که حضرت علی زنده خواهد ماند و گرنه محال بود رسول خدا امانات را به حضرت علی بسپارد در حالی که می‌داند کشته خواهد شد!

با این تعاریف می‌گوییم؛ حضرت علی که مرگش دست خودش است، آن شب نمی‌خواست بمیرد و چون مرگ ائمه اختیاریست، مشرکین حتی اگر می‌خواستند بدون خواست سیدنا علی نمی‌توانستند ایشان را به شهادت برسانند؛ از طرفی ملائکه نیز حضرت علی را حراست می‌کردند و از سویی رسول خدا به ایشان گفته بود: مشرکین هیچ آسیبی به تو نمی‌رسانند از همه این‌ها مهمتر حضرت علی چون علم غیب داشتند، میدانستند که مشرکین به خانه حمله می‌برند و زمانی که می‌بینند رسول خدا نیستند، حضرت علی را رها کرده و به خانه ابوبکر رفته و دختر ابوبکر (اسماء) را کتک می‌زنند! و جای هیچ گونه ترس و دلهره‌ای وجود نداشت پس حضرت علی می‌دانست که قریش چون ماری است که نیش زهر آگینش را کشیده باشند!

خوابیدن در بغل ماری که نیش و دندان‌ش را کشیده باشند، شجاعت نیست، همانطور که سیدنا علی می‌دانست نیزه‌ها و شمشیرهای قریشیان به او آسیبی نمی‌رساند به همین دلیل در جوار آن‌ها به راحتی به خواب رفت! حکایت این ماجرا، حکایت اسفندیار رویین تن است که می‌داند ضربه در او اثر نمی‌کند؛ پس جلو شمشیر رفتن برای او شجاعت نیست!^۱

۱- البته اهل سنت این واقعه را فضیلتی برای حضرت علی به حساب می‌آورند و معتقدند که سیدنا علی به سخن رسول خدا به غایت اعتماد داشتند که حاضر شدند در بستر بخوابند تا رسول خدا و یارش به سلامت هجرت کنند؛ ولی شیعه تا علم غیب و مگر اختیاری را از ائمه خود نفی نکند نمی‌تواند چنین فضیلتی را به اثبات برساند!

رویین تنی اسفندیار در مورد ائمه شیعه نیز گزارش شده است چنانکه دکتر علی شریعتی از آیه الله کاظمینی بروجردی اینچنین نقل می‌کند: «گاهی اولیاء خدا به اراده ولایتی خویش مانع از تاثیر زهر یا زخم شمشیر بر بدن خود می‌شدند چنانکه داستان زهر خوردن امیر المومنین (ع) رو موثر نشدن در مزاجش را مرحوم علامه مجلسی در نهم بحار ضمن قصه طبیب یونانی و معجزه خواستش از آن حضرت نقل می‌کند... وهمچنین دستور دادن مامون به سی نفر از غلامانش که با شمشیر گوشت و استخوان و خون حضرت رضا (ع) را در هم آمیخته کنند و آن‌ها دستور مامون را اجرا کردند اما شمشیرها بحضرتش کارگر نشد.»^۱

با این وجود حتی اگر مشرکین شمشیر و نیزه را به کار می‌بردند باز هم حضرت علی ضربه‌ای نمی‌دید!!!

ادامه ایراد قزوینی: «اگر ابوبکر به سخنان رسول خدا و وعده خداوند اطمینان داشت، هرگز نباید دچار محنت، مصیبت و حزن می‌شد؛ چرا که پیامبر خدا (ص) در کنار او بود و همواره تلاش می‌کرد که او را دلداری داده و از محنت و حزن او بکاهد؛ اما امیرمؤمنان علیه السلام وجود نازنین پیامبر خدا (ص) را در کنار خود نداشت؛ اما به وعده‌ای که آن حضرت به او داده بود، اطمینان کامل داشت و با قلب آرام و مطمئن تا صبح خوابید بدون این که دچار حزن و اندوه شود.»

جواب:

چنانکه قبلاً گفته‌ایم و باز هم می‌گوئیم حزن ابوبکر، حتی برای یکبار هم ثابت نیست و اگر هم صد بار ثابت شود، عمل او اقتدا به انبیاء پیشین است، از طرفی قزوینی که ابوبکر را دشمن رسول خدا می‌داند چرا می‌گوید رسول خدا می‌خواست دشمن خودش را دلداری دهد؟ و از طرف دیگر چرا این دشمن از نزدیک شدن دوستان خودش نگران

۱- جواهر الاولایه ص ۱۳۷، کاظمینی بروجردی؛ به نقل از تشیع علوی و تشیع صفوی ص ۱۷۶، علی

می‌شود؟؟؟ دشمنان اسلام ملت واحد هستند و «الکفر ملة الواحده» اگر ابوبکر دشمن رسول خداست چرا باید از نزدیک شدن دیگر دشمنان رسول خدا ناراحت شود؟؟؟
 اما نکته‌ای دیگر اینکه، حضرت علی لازم به وعده نداشت، او از آینده با خبر بود و مرگ اختیاری داشت و همین باعث می‌شد که حضرت علی با خیال راحت بخوابد؛ مثال او مثل کسی است که در حالی سر جلسه امتحان کنکور حاضر می‌شود که از قبل سؤالات را می‌داند و همچنین نتیجه را نیز می‌داند، پس چنین شخصی بدون هیچ دلهره‌ای نشسته و تمام سؤالات را پاسخ می‌دهد و این برای او هنری نیست!

خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آن‌ها بر علی بود

فخر رازی: «ابوبکر در میان مردم مشهور بود که به دین محمد (ص) گرایش پیدا کرده و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند و نیز مردم می‌دیدند که او جمعی از بزرگان صحابه را به این دین دعوت کرد و آن‌ها دین اسلام را به خاطر دعوت ابوبکر پذیرفتند. ابوبکر به اندازه امکان با کفار دشمنی و از رسول خدا با جان و مالش دفاع کرد.
 اما علی بن ابی طالب (علیهما السلام) در این زمان خردسال بود و در آن زمان دعوتی از به اسلام با دلیل و یا برهان سر نزد، همچنین جهاد با شمشیر و نیزه؛ زیرا جنگ‌های او با کفار مدت‌ها بعد و پس از انتقال به مدینه صورت گرفت؛ اما در زمان هجرت این چیزها از علی (علیه السلام) سرزده بود.
 وقتی چنین است، بدیهی است که خشم کفار بر ابوبکر بیشتر از خشم آن‌ها بر علی (علیه السلام) باشد. به همین دلیل وقتی فهمیدند که علی (علیه السلام) در بستر خوابیده است، آزاری به او نرساندند، کتکی نزدند و اذیتی نکردند.
 بنابراین می‌فهمیم که ترس ابوبکر بر جانش که در خدمت پیامبر بود، شدیدتر از ترس علی (علیه السلام) بود؛ پس این درجه برتر و کامل‌تر است.»

پاسخ قزوینی: اولاً: این که ایمان آوردن بزرگان صحابه به خاطر دعوت ابوبکر بوده باشد، توهین بزرگی به آنها است؛ زیرا ثابت می‌کند که آنها به حقانیت اسلام ایمان نیاوردند؛ بلکه به خاطر این که ابوبکر از آنها خواسته است که اسلام را بپذیرند، مسلمان شده‌اند.

و نیز ثابت می‌کند که سخنان رسول خدا در آنها تأثیر نگذاشته؛ اما دعوت ابوبکر سبب شده است که آنها به اسلام ایمان بیاورند. و این توهین بزرگی به آنها است. البته شاید به همین خاطر باشد که آنها بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سفارش‌های آن حضرت را فراموش و بر مبنای درخواست ابوبکر در سقیفه جمع شدند و همان کسی را که به خاطر او اسلام آورده بودند، به عنوان خلیفه انتخاب کردند. چگونه است که آنها سخنان خاتم پیامبران را قبول نمی‌کنند و وعده بهشت و رضوان الهی در ایمان آوردن آنها تأثیر گذار نیست؛ اما دعوت ابوبکر را می‌پذیرند و اسلام می‌آورند؟!!!!

ابوبکر وعده چه چیزی را به آنها داده بود که تردید نکردند و ایمان آوردند؟»

جواب:

آیا شیوه بحث منطقی را بلد نیستی؟ چرا وسط بحث روضه میخوانی؟؟ چرا وسط داستان لیلی و مجنون از جنگ ایران و عراق صحبت می‌کنی؟؟ آخوند شیعه یک عادت بدی که دارد این است: او همیشه می‌خواهد باطن و ضمیر دیگران را ببیند به همین خاطر همیشه از او می‌شنویم که می‌گوید: شاید به خاطر فلان هدف اسلام آوردن یا به خاطر فلان امر مال خود را انفاق کردند و شاید.... در این کتاب قصد پاسخگویی به این خزعبلات را نداریم، پس از کنارش می‌گذریم.

اما اینکه گفته بود اسلام آوردن عده‌ای از صحابه به دعوت ابوبکر توهینی به آنان

است!!

اولاً: اینکه بزرگانی از صحابه به خاطر تبلیغ حضرت صدیق ایمان آورده باشند، ادعا نیست؛ عین حقیقت است.

ثانیاً: سخن قزوینی، نهایت کوتاه فکری است؛ چرا که نه تنها کسانی چون طلحه و عثمان و... به دست ابوبکر مسلمان شدند، بلکه مسلمانان زیادی هستند که به وسیله دیگر صحابه اسلام آورده‌اند؛ چه بسا مسلمانانی که به دست برادر یا مادر یا پسر خود مسلمان می‌شدند و قبل از آن با اسلام دشمن بوده‌اند! آیا آن اسلام آوردن هم برای آن مسلمانان توهین است؟

ثالثاً: کسانی که ابوبکر آنان را به اسلام دعوت کرد، قبل از آن از اسلام و دعوت پیامبر چیزی نمی‌دانستند الا بدگویی‌هایی که از قریشیان می‌شنیدند؛ و زمانی که با ابوبکر صدیق بر خورد کردند، اسلام را به آنان معرفی کرد و آنان زمانی که اسلام را شناختند، پذیرفتند. چه خوش گفته سعدی شیراز:

هنر به چشم عداوت، بزرگتر عیب است گل است سعدی و در چشم دشمنان خارا است
نور گیتی فروز چشمه هور^۱ زشت باشد به چشم موشک کور^۲

ادامه ایراد:

ثانیاً: بنی‌هاشم، دشمنان اصلی قریشیان به حساب می‌آمدند و اگر دفاع بنی‌هاشم و به ویژه رئیس آن‌ها؛ یعنی جناب ابوطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود، در همان اوائل دعوت، قبائل قریش کار را یکسره می‌کردند.

به همین خاطر قریشیان کینه آن‌ها بیش از دیگر مسلمانان به دل داشتند. به همین دلیل بود که تصمیم گرفتند عهدنامه‌ای بنویسند و بنی‌هاشم را از مکه اخراج و با آن‌ها هیچ نوع معامله‌ای انجام ندهند. بنی‌هاشم سه سال در شعب ابوطالب زندانی شدند؛ در حالی

۱- هور: منظور خورشید است.

۲- موشک کور: منظور، شب پره است!

که بقیه مسلمانان و از جمله ابوبکر در مکه آزادانه زندگی می‌کردند و با مشرکان قریش آزادانه معامله می‌کردند.

اگر قریشیان از دست ابوبکر عصبانی بودند، باید او را نیز به همراه بنی‌هاشم از مکه اخراج می‌کردند و عهدنامه را در باره او نیز اجرا می‌کردند.

در تاریخ روایتی نقل نشده است که در این سه سال ابوبکر کمکی به بنی‌هاشم و رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد، نه جاننش را به خطر انداخت و نه از مالش برای رفع مشکلات رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده کرد.

در حالی که طبق نقل بزرگان اهل سنت، امیرمؤمنان علیه السلام در آن سه سال در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به خاطر حفظ جان آن حضرت هر شب در بستر او می‌خوابید.

بیهقی در دلائل النبوة، شمس الدین ذهبی در تاریخ الاسلام و ابن کثیر سلفی در البدایة والنهاية می‌نویسند:

«سپس کفار بر مسلمانان سخت گرفتند و آنقدر بر آن شدت بخشیدند تا مسلمین به سختی افتادند و زندگی بر آنها سخت شد و قریش هم پیمان شدند که رسول خدا را به طور علنی به قتل برسانند پس زمانی که ابوطالب تصمیم آنها را دید بنی‌هاشم را جمع کرد و آنها را امر کرد که رسول خدا را به شعبشان ببرند و از او در برابر کسانی که تصمیم به قتل او دارند محافظت کنند... قریش تصمیم گرفتند که با بنی‌هاشم در یک مجلس نشینند، با آنها معامله نکنند، وارد خانه‌های آنها نشوند تا این که خود آنها رسول خدا را برای کشتن تسلیم قریش نمایند. با حيله و نیرنگ عهدنامه‌ای نوشتند و در آن این نکته را گنجانند که هیچگاه صلح با بنی‌هاشم را نپذیرند، بر آنها رأفت نداشته باشند؛ تا این که رسول خدا برای کشتن تسلیم نمایند. بنی‌هاشم سه سال در شعب ماندند، بلاها بر آنها شدید شد، بازارها بر روی آنان بسته شد...»

هنگامی که مردم به بسترشان می‌رفتند، رسول خدا را در رختخواب خودش می‌خواباند؛ تا کسانی که قصد ترور او را دارند این قضیه را ببینند؛ اما زمانی که مردم می‌خوابیدند، یکی از فرزندان یا برادرانش را امر می‌کرد تا در بستر رسول خدا بخوابد و رسول خدا را به بستر او می‌برد تا آنجا بخوابد...»

ابن اَبی الحدید معتزلی می‌نویسد:

ابوطالب، بسیار می‌ترسید که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه وآله با شناسائی خوابگاه آن حضرت شبانه هجوم آورند، به همین خاطر فرزندش علی را به جای او در بستر می‌خواباند، علی (ع) شبی فرمود: پدر جان! من کشته می‌شوم،^۱ ابوطالب فرمود: فرزندم! در این بلا صبر کن، صبر کردن عاقلی است؛ زیرا سرانجام هر زنده‌ای مرگ است.

خداوند بلائی شدید برای جانفشانی در راه حبیب پسر حبیب مقدر کرده است جانفشانی در راه کسی که عزیز، دارای حسب روشن و شرف و کرم و ساحت وسیع باشد.

اگر مرگ به سراغت بیاید، عاجی برای آن نیست، هنگامی که تیر را می‌تراشند، به برخی اصابت می‌کند و به برخی نمی‌کند.

هر زنده‌ای اگر چه مهلتی دهند تا مدتی زنده باشد؛ اما سرانجام از مرگ بی‌نصیب نمی‌ماند.»

جواب:

دشمنی قریش با بنی هاشم درست، اما بنی هاشم یک قبیله است، حضرت علی یکی از آنها؛ مسلماً ابو لهب نیز از بنی هاشم و عموی پیامبر بود ولی مشرکین با او دشمنی نداشتند بلکه او از رؤسای قریش بود و جریان شعب ابیطالب چنان نبود که قریش کل

۱- چه شد؟؟ علی که عالم الغیب است، گفت من کشته می‌شوم؟؟؟ مگر نمی‌داند که او مرگ اختیاری

بنی هاشم را تحت فشار قرار دهند بلکه بنی هاشم به خاطر رسم قبیلگی همراه با نبی مکرم اسلام در آن محل مستقر شدند از طرفی در شب هجرت، ابولهب اجازه نداد که مهاجمین سر شب حمله کنند، چرا؟! چون می‌گفت زنان و بچه‌های کوچک (از قوم من، بنی هاشم) هستند و می‌ترسم به آنان گزند برسد و این خود امتیازی برای آنان به حساب آمد!! و چه بسا دلیل اینکه به حضرت علی کاری نداشتند این باشد که او هم قبیله ابولهب بود!!

سیدنا ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم چون از قوم بنی هاشم نبودند، مانند بنی هاشم در فشار نبودند اما آنها نیز بی‌خیال و از حال بنی هاشم غافل نبودند بلکه با وجود سختگیری‌های قریش، به شعب ابی طالب رفته و به آنان آذوقه می‌رساندند. اما از تمام این‌ها بگذریم، سخن فخر رازی واضح است چرا می‌خواهی این همه بازی موش و گربه راه بیندازی؟! خیلی ساده بگو: در شب هجرت، دشمنی قریش با علی بیشتر بود یا با ابوبکر؟ اگر با علی بیشتر بود و به قول شما علی در یوم الدار به عنوان جانشین پیامبر معرفی شده بود، چرا قریش او را نکشتند؟ آیا معقول است که او را بدون هیچ آزاری رها کنند؟! و جواب بدهید که اگر قریش با ابوبکر که رسول خدا را در این سفر همراهی می‌کرد دشمنی نداشتند چرا برای کسی که ابوبکر یا رسول خدا را بکشد، هر کدام جداگانه، صد شتر جایزه تعیین کردند؟! چرا علی که دم دستشان بود، آسیبی به او نرساندند در حالیکه خیلی ساده می‌توانستند با یک نیزه یا با یک تیری که از کمان خارج شده، حضرت علی را شهید کنند ولی نکردند، چرا؟! دلیلی غیر از این وجود ندارد که آنان حضرت علی را که در آن تاریخ ۲۲ یا ۲۳ ساله بود مهم نمی‌دانستند و او را مؤثر نمی‌دیدند که او را بکشند.

اما سخن مفسرین شیعه و روایاتی که در این باب نیز نقل کرده‌اند واقعاً خواندنی

است:

زین العابدین رهنما می‌نویسد: «رسول مر علی را گفت: تو اینجا می‌باش تا امانت مردمان بازدهی، آنگاه از پس من بیا و گفت: امشب بر جای من بخسب تا کافران درآیند تو را پرسند از من، گو من خبر ندارم از محمد. ایشان خود تو را چیزی نگویند که از تو ایشان را کینی در دل نیست - علی را بر جای خویش بخوابانید و خود برون آمد.»^۱

شاه عبدالعظیمی می‌نویسد: «وقت صبح همه به یکبار با شمشیرهای برهنه به خوابگاه وارد، نزدیک که رسیدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نهیبی بر ایشان و با شمشیر حمله نمود، تمام قریش هراسان شدند. ابو جهل و خالد بن ولید و رؤسای قریش چون صلابت حضرت را دیدند، گفتند: یا علی ما را با تو کاری نیست، مقصود ما پسر عم تو باشد، بگو کجا رفته؟»^۲

در این دو نقل خواندیم که ابتدا رسول خدا می‌فرماید که ای علی این مهاجمان با تو دشمنی ندارند و کینه تو در دل آنها نیست؛ و بعد خواندیم که قریش گفتند که ما با تو کاری نداریم!

پس آیا باز هم سؤالی و اعتراضی هست؟؟

نزول آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...﴾ در باره حضرت علی

قزوینی: «حتی اگر فرض کنیم که آیه غار دلالت بر فضیلت ابوبکر می‌کند، باز هم نمی‌تواند با فضیلت آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۳۷) و خوابیدن امام علی علیه السلام به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و به جای آن حضرت در بستر برابری کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی به جای پیامبر و به نام او خوابیده بود که یقین داشت هنگام صبح دلیران و جنگاوران قریش حمله

۱- ترجمه و تفسیر رهنما (فارسی)، ج ۲، ص: ۷۰، زین العابدین رهنما؛ انتشارات کیهان - تهران

۲- تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص: ۳۷۰، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی؛ انتشارات میقات - تهران، ط ۱

خواهند کرد و احتمال کشته شدن آن حضرت بسیار زیاد بود؛ اما خطر کشته شدن ابوبکر بسیار کم بود و بر فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر گیر هم می‌افتادند (با توجه به داشتن اقوام زیاد در بین مشرکین) احتمال این که ابوبکر نجات پیدا کند بسیار زیاد بود.

جواب:

اینکه حضرت صدیق یار غار بوده، شکی نیست و شکی نیست که آیه غار به او نیز اشاره دارد، اما نزول آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة: ۲۰۷] در مورد حضرت علی صحیح نیست بلکه علما در این باره نزدیک به ۱۰ قول را ذکر کرده‌اند.

اما اینکه گفته است، بالفرض اگر قریشیان رسول خدا و ابوبکر را گیر می‌آوردند، ابوبکر را رها می‌کردند، چرا؟؟ چونکه اقوام زیادی بین مشرکین داشت؛ سوال این است که مگر رسول اکرم از ابوبکر کس و کار کمتری داشت؟ آیا بنی هاشم قوم او نبودند؟؟ آیا ابو لهب از رؤسای مشرکین و عموی پیامبر نبود؟؟ آیا ممکن است، شخص عاقلی لحظه ای به این فکر کند که مشرکین پیامبر را به خاطر پا در میانی قومش، رهایش کنند؟؟ از طرفی اگر چنین باشد، چرا هیچ کدام از این اقوام ابوبکر، زمانی که می‌شنیدند که ابوجهل جار می‌کشد و می‌گوید: هر که محمد یا ابوبکر را کشته بیاورد برای هر کدام ۱۰۰ شتر می‌دهم! چرا آن قوم بلند نشدند و نگفتند، ابوبکر را نکشید او از قوم ماست؟؟

قزوینی اول فکر کن بعد بنویس!

در ادامه وی می‌خواهد نزول این آیه در مورد حضرت علی را ثابت کند، پس می‌نویسد:

قزوینی: «طبق روایت صحیح السنندی که پیش از این گذشت و بزرگان اهل سنت نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند، ابن عباس با اشاره به همین آیه می‌گوید:

«قال: وشري علي نفسه لبس ثوب النبي (ص) ثم نام مكانه».

علی (علیه السلام) همان کسی است که با جانش رضایت خداوند را خرید و با پوشیدن لباس پیامبر در بستر او خوابید.»

جواب:

ما قبلاً ثابت کردیم که این روایت موضوع است و همچنین آیه الله العظمی محمد آصف محسنی نیز روایت را ضعیف می‌دانند، پس این دلیل شما، پوچ است.

ادامه:

قزوینی: «و بسیار دیگر از بزرگان اهل سنت در تفاسیرشان نقل کرده‌اند که این آیه در باره امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است؛ از جمله خود فخررازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می‌نویسد:

«روایت دوم این است که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است، در آن هنگام که بر بستر رسول خدا (ص) در شب خروج به سوی غار، خوابید نازل شده است. روایت شده است که هنگامی که علی در بستر رسول خدا خوابید، جبرئیل بر بالای سر آن حضرت و میکائیل در زیر پای او ایستاده بود، و جبرئیل فریاد زد، مبارک باد بر همانند تو ای پسر ابوطالب، خداوند به خاطر این عمل تو بر ملائکه مباحثات می‌کند. سپس این آیه نازل شد.»

جواب:

این آیه نمی‌تواند شأن نزول خاصی داشته باشد که همزمان درباره چندین شخص با مواضع مختلف نازل شده باشد! و می‌بینیم که فخر رازی در ابتدا می‌گوید: «فِي سَبَبِ النَّزُولِ رَوَايَاتٌ أَحَدُهَا...» و سپس بعد از نقل دو روایت، روایتی که می‌گوید آیه درباره حضرت علی است نقل کرده است ولی آن را تأیید ننموده است مهم‌تر از آن، اینکه روایت هیچ سندی ندارد و از طرفی «آیه الله العظمی محمد آصف محسنی» روایت را ضعیف می‌داند.

اما اگر صرف احتمال دادن یک مفسر بر اینکه این آیه در مورد فلانی نازل شده دلیلی باشد برای شما؛ ما به راحتی می‌توانیم از ۱۰ مفسر شیعی نام ببریم که گفته‌اند: یکی از اسباب نزولی که در مورد این آیه ذکر کرده‌اند، این است که آیه در مورد زبیر است، یا در مورد معصب بن عمیر، مثلاً:

ابو الفتوح رازی در این باره می‌نویسد: «مفسران خلاف کردند در سبب نزول آیت، و آن که آیت در حقّ که فرود آمد. ضحاک گفت: آیت در زبیر و مقداد فرود آمد چون برفتند و خیب را از درخت بگرفتند- چنان که قصّه‌ش برفت. و جماعتی دیگر مفسران گفتند: آیت در صهیب رومی آمد که او برخاست تا هجرت کند و بیاید از مکه به مدینه. قریش خبر بداشتند، از پی او بیامدند.... و بعضی دیگر گفتند: آیت در باب امر به معروف و نهی منکر آمد- چنان که حکایت کرده شد از عبد الله عباس.... عبد الله عباس گفت، و در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمده است که: آیت در شأن امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- آمد در شب غار....»^۱

کاشفی سبزواری می‌نویسد: «و آن زبیر بن العوام رض بود و مقداد بن اسود رض که از مدینه بمکه رفتند و خیب رض را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده و بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برود و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی رض است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرد
فرد بزر و صلش ار می‌توانی بخر که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست

۱- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۸ به بعد، ابو الفتوح رازی

و گفته‌اند که در حق امیر المومنین علی رض است که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد وَ اللّهُ رَوْفٌ و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ با بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می‌کردند.^۱ می بینید که کاشفی، سبب نزولی که در مورد زبیر و مقداد گفته‌اند را می‌پسندد و سخن عده‌ای که آیه را در مورد حضرت علی می‌دانند را با قید «گفته‌اند» بدون تأیید نقل می‌کند!

سپس او روایتی خیالی و عجیب و غریبی را از غزالی نقل کرده و گفته ابن اثیر و تنوخی ثعلبی و ثعالبی و دیگران نیز نقل کرده‌اند، بخوانید: «ابوحامد غزالی در کتاب احیاء علوم الدین می‌نویسد: «علی (علیه السلام) بر بستر رسول خدا (ص) خوابید، پس خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد، من بین شما دو نفر برادری قرار داده و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی‌تر کردم، حال کدام یک از شما زندگی را به دیگری ایثار می‌کنید، هر دوی آن‌ها زندگی را انتخاب کردند (هیچ کدام ایثار نکردند). خداوند به هر دوی آن‌ها وحی کرد، آیا نمی‌خواهید همانند علی بن ابی طالب باشید، بین او و محمد (ص) برادری قرار دادم، پس او بر بستر رسول خدا خوابید و جانش را فدای کرد، و زندگی‌اش به نفع او ایثار کرد، به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید، پس جبرئیل بر بالای سر او و میکائیل بر زیر پای او ایستادند و جبرئیل گفت: مبارک باد بر مثل تو ای پسر ابوطالب، خداوند به خاطر این عمل تو بر ملائکه مباحات می‌کند. سپس این آیه نازل شد: «بعضی از مردم (با ایمان و فداکار)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشدند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است».

همین روایت را ابن اثیر جزری در اسد الغابه، ابو علی تنوچی در المستجد، ثعلبی و ثعلبی در تفسیرشان، عاصمی شافعی در سمط النجوم العوالی، ابو سعید خادمی در بریقة المحمودیة و... نقل کرده‌اند.

جواب:

این روایت هیچ سندی ندارد، تأکید می‌کنم، هیچ سندی ندارد و همه آن را از ثعلبی گرفته‌اند و تنها منبع، کتاب اوست که او نیز بدون سند نقل کرده است و متنش نیز سراسر عجایب و دروغ است و از طرفی، چنانکه گفتیم «آیه الله العظمی محمد آصف محسنی» روایت را تضعیف کرده است و همچنین شیخ الحدیث «محمد ناصر الدین آلبنی» این روایت را «موضوع» می‌داند.^۱ و همینطور شیخ الاسلام ابن تیمیه و دیگر بزرگان! قزوینی: «ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

«از ابن عباس نقل شده است که علی در شبی که رسول خدا از مکه خارج شد، (علیه السلام) بر بستر آن حضرت خوابید تا قریش به اشتباه بیفتد، و در باره این قضیه بود این آیه نازل شد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ...﴾»
و در روایت دیگر نقل می‌کند:

«از ابن عباس نقل شده است که: رسول خدا (ص) علی (علیه السلام) در بستر خود خواباند، در آن شبی که به سوی غار رفت. سپس ابوبکر آمد تا رسول خدا را ببیند، علی علیه السلام به او خبر داد که آن حضرت رفته است، ابوبکر به دنبال ایشان راه افتاد. قریشیان، علی (علیه السلام) را تا صبح زیر نظر داشتند، وقتی صبح شد، دیدند که علی (علیه السلام) در بستر خوابیده است، سؤال کردند، محمد (ص) کجا است؟ گفت: نمی‌دانم. گفتند: اگر محمد را پیدا کنیم، ضرری به تو نمی‌رسد؛ ولی اگر پیدا نکنیم، تو ضرر خواهی کرد. در باره این قضیه این آیه نازل شد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ...﴾»

۱- سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة ج ۱۰ ص ۶۵۰ رقم ۴۹۴۶- ریاض

جواب:

آلبانی در این باره می‌نویسد:

قلت: وهذا موضوع؛ آفته عبد النور هذا؛ قال العقيلي (ص ۲۶۷): «كان ممن يغلو في الرفض، لا يقيم الحديث، وليس من أهله».

ثم ساق له حديثاً في زواج فاطمة من علي؛ وقال: «الحديث بطوله لا أصل له، وضعه عبد النور». وقال الذهبي فيه: «كذاب». ثم ساق الحديث وكلام العقيلي فيه وفي راويه هذا الكذاب.

ومن طريقه: أخرجه ابن عساكر (۱۲ / ۹۰ / ۱) بطوله.

ثم روى ابن عساكر من طريق عباد بن ثابت: حدثني سليمان بن قرم: حدثني عبد الرحمن بن ميمون أبو عبد الله: حدثني أبي عن عبد الله بن عباس به نحوه.

قلت: وهذا إسناد ضعيف؛ ميمون هذا هو أبو عبد الله البصري الكندي؛ ويقال: القرشي، مولى سمرة؛ ضعيف؛ كما في «التقريب». وقد قال فيه أحمد: «أحاديثه مناكير».

وابنه عبد الرحمن؛ لم يوثقه غير ابن حبان. وقال الحافظ: «مقبول».

وسليمان بن قرم سيء الحفظ يتشيع.^۱

علمای سنی می‌گویند: فضیلت یار غار، نمی‌تواند با در بستر خوابیدن برابری کند!

قزوینی: «برخی از علمای اهل سنت که کمی انصاف به خرج داده‌اند، وقتی به این مسأله رسیده‌اند، اعتراف کرده‌اند که مصاحبت ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نمی‌تواند با خوابیدن امام علی علیه السلام برابری کند و اصلاً قابل مقایسه نیست.

۱- سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة ج ۱۰ ص ۶۳۶ رقم ۴۹۴۰ - ریاض

ابن ابی الحدید معتزلی از قول ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند:
 «ما قبلاً برتری فضیلت خوابیدن در بستر پیغمبر را بر مصاحبت آن حضرت در غار را روشن ساختیم و الآن به عنوان تأکید چیزهایی دیگری را نیز اضافه می‌کنیم و می‌گوییم: برتری خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر همراهی آن حضرت در غار از دو جهت است:

۱- امام علی علیه السلام از قدیم الایام با پیغمبر مانوس بوده است و انس عظیم و الفت شدیدی با آن حضرت داشته است، و وقتی از آن حضرت جدا شد، این انس معدوم شد؛ در حالی که این ابوبکر به آن دست یافته بود. و این فراق و وحشتی که برای علی علیه السلام پیدا شده بود، ثواب آن را نیز زیادتر کرده بود؛ زیرا ثواب را به اندازه سختی عمل می‌دهند.

۲- ابوبکر خروج از مکه را دوست داشت و ماندن در مکه برایش خوشایند نبود و وقتی با پیامبر خارج شد، به آن چه که دوست می‌داشت رسید؛ پس این فضیلت ابوبکر هرگز با فضیلتی که احتمال مشقت آن بسیار و در معرض قرار دادن نفس در برابر شمشیر و سنگ‌های مکیان بود، نمی‌تواند برابری کند؛ زیرا به اندازه سهولت عمل، ثواب آن نیز کاهش خواهد یافت.

جواب:

در عجبم که آیا این قوم «خجالت» می‌دانند چیست؟ اسکافی شد از اهل سنت؟؟ ما در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم و ثابت کرده‌ایم که او سنی نیست. اما قزوینی چرا این همه بی‌حیا هستی؟؟ فقط از یک معتزلی متشیع منحرف نام بردی و گفتی: «برخی از علمای اهل سنت....» کلمه «برخی» نشان از این دارد که چندین نفر این سخن را گفته‌اند اما او فقط از یک نفر نام برده است و اگر دقت کرده باشید در تمام سخنانش چنین ترفندی به کار برده است و واقعاً که چه موجودات پر رویی هستند این ملایان قزلباش صفوی!

اما سخن اسکافی که مصداق سخن آلوسی است که می‌فرماید: «شبهات آنان به هذیان بیمار یا عربده یک فرد مست می‌ماند»

اول اینکه گفته: «پیامبر زمانی که از حضرت علی جدا می‌شد، حضرت علی ناراحت و اذیت می‌شد و این خود قابل مقایسه با فضیلت ابوبکر نیست زیرا ابوبکر پیامبر را کنار خود داشت» در جواب می‌گوییم:

۱- با این حساب فضیلت جعفر و بلال و حضرت عمر و حمزه و تمام اصحابی که قبلاً از رسول خدا جدا شده بودند و ماه هاست که به حبشه یا مدینه هجرت کرده‌اند، باید که بالاتر و بیشتر باشد، چرا که آن‌ها ماه هاست که سختی جدایی از رسول خدا را تحمل می‌کردند!!

۲- چه کسی گفته جدا شدن از رسول خدا ثواب است که حال، اگر این جدایی سخت باشد، ثواب داشته باشد یا نداشته نباشد؟؟

۳- از این سخن وی می‌فهمیم که رسول خدا حاضر بوده‌اند که اذیت شدن حضرت علی را ببیند ولی حاضر نبودند حضرت ابوبکر را از خود جدا کنند تا مبادا او از دوری رسول خدا ناراحت شود به همین دلیل ابوبکر صدیق را با خود برد! پس نتیجه می‌گیریم که حضرت ابوبکر صدیق برای رسول خدا مهمتر بوده‌اند!

اما قسمت دوم سخن او که گفته بود: «ابوبکر سفر را دوست داشت و خروج از مکه برایش دلپذیر بود» در جواب می‌گوییم:

۱- که گفته ابوبکر دوست داشت سفر کند؟؟ سفرهای تجاری ابوبکر، سفر کاری بود نه تفریحی او برای کار سفر می‌کرد نه برای تفریح.

۲- بالفرض که سفر را دوست داشته باشد؛ سفر داریم تا سفر؛ سفری که باعث شود تو از خانه‌ات از زادگاهت از خانواده‌ات جدا شوی و ندانی که بعد از خروج دوباره کی می‌توانی به آن محل برگردی، این سفر سراسر غم و اندوه است نه شادی و خوشی.

۳- سفری که در آن مجبور باشی در غار تنگ و تاریک بخوابی، مجبور باشی از کوه به آن بزرگی بالا بروی، برای رد گم کنی به جای شمال به جنوب بروی، و عده‌ای نیز در پی شما باشند و قصد جانتان را کرده باشند؛ کجایش خوشی و راحتی دارد؟؟

معلوم است که این «اسکافی» عقلش چلاق بوده که چنین حرف‌های بی‌وزنی گفته است و معلوم است که قزوینی نیز عقلش مانند امامش غایب است که حرف او را تأییداً نقل کرده است.

در ادبیات ما، یار غار، نماد رفیق وفادار است!

در ادبیات و در فرهنگ ما، هر گاه بخواهیم شخصی را به اعلا درجه دوستی توصیف کنیم و بستاییم او را با اصطلاح «یار غار» ستوده و وصف می‌کنیم؛ در اشعار و در نثرها و حتی در صحبت‌های محاوره ای ما این امر، ملموس و مشهود و مشهور است، مثلاً بارها شده که گفته‌ایم: فلانی بهترین دوست من و چون یار غار من است؛ یا گفته‌اند: فلانی چون یار غار فلانی است. به طور مثال، مؤلفان کتاب «تاریخ آلفی» که این کتاب را در قرن ۱۰ به زبان فارسی نوشته‌اند، می‌نویسند: «چون این خبر به ارجوان خادم که مربی الحاکم بالله و یار غار و جلیس و انیس او بود، رسید...»^۱

محمد رضا والی زاده می‌نویسد: «ظل السلطان... در ورود به اصفهان حسینقلی خان ایلخانی را که دوست بسیار صمیم و یار غار او بود، از طرف خود.. تعیین کرد.»^۲
عین السلطنة می‌نویسد: «حاکم آنجا هژیز السلطان، یار غار اکرم نظام بود»^۳

۱- تاریخ الفی، ج ۳، ص: ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰، مولفان: قاضی احمد تتوی، آصف خان قزوینی؛ انتشارات علمی و فرهنگی - تهران

۲- تاریخ لرستان روزگار قاجار، ص: ۱۷۸، محمد رضا والیزاده معجزی؛ انتشارات حروفیه - تهران

۳- روزنامه خاطرات عین السلطنة، ج ۸، ص: ۶۶۰۹؛ اساطیر - تهران

یا در اشعار نیز می‌خوانیم:

مولوی:

«تو را ای دوست چون من یار غارم سری در غار کن کاین غار چونست»

اوحدی مراغه‌ای از «یار غار» به عنوان عنصری جدا نشدنی یاد کرده و می‌سراید:

«ای غم عشق تو یار غار ما جز غمت خود کس نزیبید یار ما»

خاقانی می‌سراید:

«تا مرا عشق یار غار افتاد پای من در دهان مار افتاد»

یا گوید:

«من نبودم بی‌دل و یار این چنین هم دلی هم یار غاری داشتم»

حتی «خمینی» در سروده‌ای با عنوان «جلوه جمال» می‌سراید:

«کوتاه سخن که یار آمد با گیسوی مُشکبار آمد

بگشود در و نقاب برداشت بی‌پرده نگر، نگار آمد

او بود و کسی نبود با او یکتای و غریب وار آمد

بنشست و بست در زاغیاری گویی پی یار غار آمد

من محو جمال بی‌مثالش او جلوه‌گر از کنار آمد»^۱

و امثال این، در اشعار سعدی و عطار و نظامی و سنایی و نعمت‌الله ولی و انوری و

مولانا و سلمان ساوجی و فیض و عراقی و سیف فرغانی و ابن‌یمین و کمال‌اسماعیل و

مقامات حمیدی و حتی حسن زاده‌آملی و دیگران، بسیار زیاد است.

فتح‌الله مجتبائی در توضیح بیت زیر از ناصر خسرو، می‌نویسد:

بیت:

«غار جهان گر چه تنگ و تار شده است عقل بسنده است یار غار مرا»

۱- دیوان امام، سروده‌های خمینی؛ ص: ۹۵، مؤسسه نشر آثار خمینی، ط ۶

فتح الله مجتبائی: «اشاره به غار ثور است که پیغمبر پس از گریختن از مکه، با ابی بکر بدان پناهنده شد تا از دست کسانی که در تعقیبش بودند در امان باشد. از اینجاست که ابی بکر «یارغار» خوانده شد، و این لفظ، از آن به بعد، بر هر دوستی که در شداید پایدار و وفادار بماند اطلاق می‌شود»^۱

سید جعفر شهیدی که از علمای مشهور شیعه می‌باشد در توضیح این سخن: «در حالت رخا یار غار و در شدائد مار غار بودند» می‌نویسد: «یار غار، در تداول، دوست مؤانس که پیوسته همدم کسی باشد. و این ترکیب مأخوذ است از آیه ۴۰ سوره توبه ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ و آن آیه بیان همراهی ابو بکر است با رسول اکرم (ص) از مکه بمدینه و پنهان شدن آن دو در غار ثور».^۲

دکتر معین می‌نویسد: «(یار غار «،،» (ر) (امر). ۱- لقب ابوبکر که هنگام هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه همراه آن حضرت در غار رفت. ۲- مجازاً: دوستی که انسان را در سختی تنها نمی‌گذارد»^۳

علامه علی اکبر دهخدا در «امثال و حکم» ذیل «یار غار» می‌نویسد: «دوستی یکدل. و تعبیر مأخوذ از خبر اختفاء پیامبر صلوات الله علیه با ابی بکر در غار بشب هجرت از مکه باشد».^۴

۱- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی (فارسی)، (پاورقی) ج ۱، ص: ۳۵۷، ادوارد براون، ترجمه فتح الله مجتبائی و غلام حسین صدیقی افشار - تهران، ط ۴؛ تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی (تعریب)، النص، ص: ۲۹۶، مترجم به عربی: ابراهیم امین الشواربی؛ مكتبة الثقافة - قاهره، ط ۱

۲- دره نادره تاریخ عصر نادرشاه، متن، ص: ۷۱۶، میرزا مهدیخان استرآبادی؛ تحقیق و تصحیح: سید جعفر شهیدی؛ انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، ط ۳

۳- فرهنگ معین رقم ۳۵۸۱۷، ماده: یار غار

۴- امثال و حکم دهخدا ج ۴ ص: ۲۰۲۹ - امیر کبیر، تهران

نکته: در کتاب «لغت نامهٔ دهخدا» تحریفی صورت گرفته است و مادهٔ یار غار از چاپ دورهٔ جدیدش حذف شده است، علامه دهخدا در ذیل «صاحب غار» می‌نویسد:

«صاحب غار. [ح ب] (اخ) لقب ابوبکر بن ابی قحافه است:

مردم آن است که چون مرد ورا بیند گوید ای کاش کم این صاحب غارستی
ناصر خسرو»^۱

علامه دهخدا، سپس می‌نویسد: «و رجوع به یار غار شود»^۲ اما زمانی که رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که اثری از مادهٔ یار غار نیست!!

به هر حال اینچنین است تصویر یار غار در اذهان مردم ما ولی در ذهن بیمار شیعهٔ صفوی، یار غار مظهر بدی و زشتی و عدم ایمان است و واقعاً که چه تضاد تلخی!!!

شیعیانی که اعتراف به فضیلت بودن آیهٔ غار برای یار غار کرده‌اند

۱- ابوالفضل بهرام پور، از مفسرین شیعه، می‌نویسد:

«در تفسیر این آیه با توجه به همراهی ابوبکر با پیامبر (ص) در اینکه آیا این فضیلت است یا نه، میان مفسران شیعه و سنی اختلاف است. عده‌ای مانند فخر رازی راه افراط رفته و کوشیده‌اند که دوازده فضیلت برای ابو بکر از آیه کریمه بیرون بیاورند. ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ و از آن طرف عده‌ای بر اساس این آیه علیه ابوبکر به مذمت پرداخته و آن را نشانه عدم فضیلت او دانسته‌اند. اما گذشته از اینکه در فضیلت بودن همراهی پیامبر اکرم (ص) جای تردید نیست...»^۳

۱- لغت نامهٔ دهخدا ج ۱۰ ص ۱۴۷۷؛ انتشارات دانشگاه تهران، ط ۲؛ دورهٔ جدید

۲- همان

۳- مجلهٔ رشد (آموزش قرآن)، عنوان: توطئهٔ قتل یار غار؛ شماره ۵ ص ۱۰، ابوالفضل بهرام پور - تابستان سال ۱۳۸۳ هـ ش

وی در ادامه می‌نویسد: «بسیاری از صحابه پیامبر (ص) در حدّ خود دارای فضایی بودند و لزومی ندارد و صحیح هم نیست که فضیلت بودن همراهی پیامبر (ص) را از «یار غار» او انکار کنیم، بلکه باید گفت همه سخن در این است که برای اثبات امامت بعد از پیامبر (ص) نص صریح از جانب پیامبر (ص) لازم است..»^۱

و کمی جلوتر می‌نویسد: «حق این است که ما نباید یار غار رسول خدا بودن را فضیلت ندانیم»^۲

۲- شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی ابتدا سخن، عالم سنی را به این شکل نقل کرده: «بعد از خطبه گفته است که: «پس بر سبیل اختصار بدان ای برادر که این مجموعه‌ایست اندرو شرح بعضی از فصایح و قبایح رافضیان، ابتدا کرده شد بنام خدای بی‌همتا و ثنا و درود بر رسولان خدا، خاصّه بر محمد مصطفی سید انبیا صلی الله علیه و علیهم، و ثنا بر خلفاء راشدین ابو بکر الصّدیق التّقیّ صاحب الغار و معدن الوقار، و سید المهاجرین و الانصار، و عمر الفاروق التّقیّ ناصر الانصار، و عثمان ذی النّورین الزّکیّ الشّهِید فی الدّار، و علی المرتضیّ الوقیّ قاتل الکفّار و الکّرّار غیر الفرّار، امام الابرار، رضی الله عنهم».^۳

سپس شیخ عبدالجلیل قزوینی می‌نویسد: «اما ثنا بر خلفا؛ بر آن انکاری نیست بزرگان دین‌اند از مهاجر و انصار و السّابقون الأوّلون من المهاجرین و الأنصار و الذّین اتّبعوهم باحسان رضی الله عنهم»^۴

۱- مجله رشد (آموزش قرآن)، عنوان: توطئه قتل یار غار؛ شماره ۵ ص ۱۲، ابوالفضل بهرام پور - تابستان سال ۱۳۸۳ هـ ش

۲- همان ص ۱۳

۳- نقض (بعض مصالب النواصب فی النقض بعض فضائح الروافض)، متن، ص: ۸، عبدالجلیل قزوینی رازی؛ انتشارات انجمن آثار ملی - تهران

۴- همان، متن، ص: ۱۱

۳- کاشفی سبزواری چنانکه قبلاً از او نقل کرده‌ایم، گفته است: «و صدیق رض می‌گفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آئینه ما را ببندد خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات فرمود که «ما ظنک باثنین الله ثالثهما» یکی از دلایل و براهین افضلیت صدیق رض این حدیث و این صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر می‌دهد.»^۱

۴- حسن مصطفوی می‌نویسد: «و از این آیه کریمه فهمیده می‌شود که: ابو بکر صدیق در رفتن بسوی جبل ثور و غار همراه پیغمبر خدا بوده، و هیچگونه از خصوصیات و مدح و ذمّ او سخنی گفته نشده است، تنها اشاره می‌شود به محزون شدن و اضطراب او در غار که رسول او را امر به صبر و سکوت ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ می‌فرماید. البتّه این خطاب در اینمورد، آنهم در حضور رسول خدا که خود مقصود و هدف منتهی و بزرگترین سعادت انسان و مهمّترین موفقیت است: اگر کشف از خلاف نکند، تا حدودی دلالت می‌کند به ضعف و تزلزل که با مقام ایمان کامل وفق نمی‌دهد. و در عین حال یاری و همراهی او با پیغمبر خدا، مورد تقدیر و تجلیل است»^۲

۵- امینی، صاحب الغدیر می‌نویسد: «فصاحب النبیّ الأعظم فی الغار، و المهاجر الوحید معه فی الرعیل الأوّل من المهاجرین السابقین یهمنّا إکباره و إعظامه، و یعدّ من الجنایات الفاحشة بخس حقّه، و التقصیر فی تحدید نفسیّاته، و الخروج عن قضاء العدل فیها، و النزول علی حکم العاطفة.»^۳

۱- مواهب علیة (فارسی) ص: ۴۰۹، حسین بن علی کاشفی سبزواری (قرن ۹) سازمان چاپ و انتشارات اقبال - تهران

۲- تفسیر روشن، ج ۱۰، ص: ۱۲۷ - ۱۲۸، حسن مصطفوی

۳- الغدیر، ج ۷، ص: ۹۸، امینی؛ مرکز الغدیر - قم

یعنی: «- یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بداریم و تبهکاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم و در مرزبندی سرمایه روانی اش کوتاهی کرده داوری دادگرانه‌ای ننمائیم و فرمانبردار گرایش‌های خویش گردیم.»^۱

۶- نجاح طائی، که نامش در این مبحث نا آشنا نیست، بارها بار اعتراف می‌کند که این آیه برای مصداقش، که ما ثابت کردیم آن مصداق ابوبکر است، فضیلت است، نه تنها اعتراف می‌کند بلکه هوار می‌کشد و داد می‌زند!!
او بعد از اینکه به خیال خودش ثابت کرد، ابن اریقط یار غار بوده نه ابوبکر؛ می‌نویسد:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار تنها بود و راهنمای وی عبدالله بن اریقط بن بکر گاهی به او سر می‌زد، و زمانی که هر دو در غار بودند، کفار به طرف آنان آمدند.
بنابراین مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار و جانفشانی کننده در راه اسلام و کسی که دوبار برای هجرت بین مکه و مدینه به سفر پرداخت، و در هر دو سفر به کامیابی درخشانی دست یافت، و برای دین وفاداری وافر خود را به اثبات رساند، همین عبدالله بن اریقط بن بکر بود، لکن بخاطر خواسته‌های احزاب قریش که فضائل وی را به نفع ابوبکر سرقت کرد ناشناس باقی ماند.»

دقت کردید که چه گفت؟؟ می‌توانید دوباره بخوانید، او می‌گوید: آن شخصی که در غار با نبی همراه بوده، جانفشانی کرده!! برای دین وفاداری وافر نشان داده!! او چون ما از قول ائمه شیعه و اجماع علمای شیعه ثابت کردیم که ابوبکر در غار بوده نه ابن اریقط، یعنی ثابت کرده‌ایم که ابوبکر جانفشانی کرده، یعنی ثابت کرده‌ایم که او برای دین وفاداری وافر نشان داده!! و این یعنی مثنی بر کله کسانی که همیشه در حال خود زنی و

۱- ترجمه الغدیر، ج ۱۳، ص: ۱۶۸؛ بنیاد بعثت - تهران

در سر و مغز خود کوبیدن هستند و احیاناً، این بر سر و مغز خود کوبیدن باعث شده که عقلشان تکان بخورد و فضیلت واضح یار غار را نبینند!! و شکر خدایی را که چنین اهل باطل را رسوا می‌کند!

نجاح طائی دست بردار نیست و می‌نویسد: «و علّت جعل این حدیث آن بود که می‌خواستند نقش عظیم عبدالله بن اریقظ بن بکر را در ماجرای غار مخفی نمایند. همان شخصی که خداوند عزّوجلّ وی را به عنوان رحمت بر رسول خویش فرستاد، تا در کارها یاریش کند، و همراه و مصاحبش گردد.»

خواندید؟ می‌گوید: آنکه در غار بوده از جانب خدا به عنوان رحمتی برای رسول خدا بوده!! و ما هم ثابت کردیم که آن شخص ابوبکر صدیق بوده است!!
باز هم نجاح طائی می‌نویسد:

«در روزی که به مصاحب و همراه خود فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ یعنی محزون مباش زیرا خداوند با ماست.

بلکه می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را به مصاحب خود عبدالله بن اریقظ بن بکر بدون آنکه هجوم قریش بر غار تحقّق یابد فرموده باشد، زیرا در هر لحظه ای از لحظات روزهایی که در غار بسر می‌بردند، و روزهایی که در حال هجرت مبارک بودند، توقّع هجوم گردنکشان قریش را بر خود داشتند.

و طبیعی است پیامبر صلی الله علیه و آله برای آرام کردن وی و نازل نمودن تسکین بر قلب او بفرماید ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ یعنی اندوهگین مباش زیرا خدا با ماست.»

تعجب نمی‌کنید که چرا نجاح با آن منش صفویش، ﴿لَا تَحْزَنُ﴾ را بر اثر ضعف ایمان نمی‌داند؟ انصافاً تعجب نمی‌کنید؟؟ می‌دانید دلیل سخنش چیست؟ دلیلش تنها این است که او می‌خواهد برای شخصی غیر از ابوبکر فضیلتی را اثبات کند، حال مهم نیست که با شیخ مفید و طوسی و کراجکی هم مخالفت کند؛ اما اگر همین الان جلو نجاح بایستیم و برای او ثابت کنیم که یار غار ابوبکر بوده و ائمه این را گفته‌اند و طبق مذهب شیعه رد

سخن ائمه مساوی با کفر است و در نهایت «نجاح» را مجبور کنیم که قبول کند ابوبکر در غار بوده؛ بلافاصله، صد و هشتاد در جه تغییر جهت می‌دهد و این بار می‌گوید: خب باشد! ابوبکر که برای پیامبر رحمت نبود!! زحمت بود!! در غار، یار نبود بلکه مار بود! در آن غار نگران شد و اصلاً، به وعده خدا ایمان نداشت، و می‌گوید و می‌گوید و باز هم می‌گوید، چرا؟؟ چونکه برای دیگران آری!! و برای ابوبکر، نه!!

نجاح طائی باز هم می‌نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف به همراهی ابوبکر در غار نکردند زیرا اگر همراه حضرت بود بر منقبت و فضیلت عظیمی دست می‌یافت، که مستحق مدح و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردید»

ما عکس سخن وی را ثابت کردیم، و ثابت کردیم که حضرت نبی اکرم، ابوبکر صدیق را به یار غار بودن ستوده است؛ اما دقت کنید که او این همراهی را منقبت و فضیلتی عظیم می‌شمارد اما «قزوینی» خودش را کشت تا ثابت کند که این همراهی فضیلت نیست!! والله تناقض را می‌بینید؟؟ چرا چنین است؟ جواب مشخص است، در ذهن نجاح، یار غار «ابن اریقط» است، اما در ذهن «قزوینی» یار غار ابوبکر، پس نجاح، فضیلت را اثبات می‌کند و قزوینی انکار!! چرا؟؟ چون برای دیگری آری! اما برای ابوبکر؟؟ نه!

باز هم نجاح طائی می‌نویسد: «بنابراین خداوند تعالی پیامبران خود را با عبارت «لاتحزن» مورد خطاب قرار داده است و چنین عبارتی برای کوچک کردن و تحقیر نیست، بلکه برای احترام و بزرگداشت می‌باشد.

و به اجماع تمام مسلمانان عبدالله بن اریقط بن بکر راهنمای پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و این عبارت «لاتحزن» در حق او بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شد، تا وی را آرام نماید، زیرا ابن اریقط می‌دید قریش برای به دام انداختن خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به شدت بر انگیزته شده، و تمام قوای بشری و امکانات مالی خود را برای این منظور بکار گرفته‌اند».

باز هم می‌نویسد: «و سیاستمداران نقش عبدالله بن اریقظ بن بکر را در خدمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجرت، و اخلاص وی را در این زمینه بسیار محدود نمودند، تا از این صحابی جلیل القدر، عزیزترین منقبتی را که یک انسان می‌تواند مالکش گردد، و عالی‌ترین فضیلتی را که می‌تواند نگه‌داری کند، سلب نمایند. و از روی دروغ و تزویر و تجاوز به ساحت شریف نبوی، روایات دروغین و تغییر یافته، این فضیلت بزرگ را به ابوبکر چسبانند»

او گفت، بزرگترین فضیلتی که یک انسان می‌تواند مالکش گردد! این یعنی فضیلتی بالاتر از یار غار بودن وجود ندارد! جناب قزوینی، کجایی که بینی هم تیمی‌ات با کبریتی، کل باغ پنبهات را آتش زد!!! تو این همه زحمت کشیدی، کاغذ را سیاه کردی، خودت را خسته کردی که ثابت کنی آیه غار فضیلت نیست و اگر هست از فضیلت لیلۃ المبیّت کمتر است، حال رفیقت آمد و گفت: «یار غار بودن عزیزترین منقبتی است که یک انسان می‌تواند مالکش گردد و عالی‌ترین فضیلتی است که شخص می‌تواند نگه‌دارد» خدایا هزار بار شکر، که عده‌ای را مخالف ما قرار دادی که چنین سرگردان و پریشان حال هستند!!

دوباره می‌گویم، اگر همین نجاح، مجبور به اعتراف شود که ابوبکر یار غار بوده؛ تمام سخنانش دگرگون می‌شود؛ این فضیلت که عزیزترین و عالیترین منقبت است به زشت‌ترین صفت و به بدترین نمره در کارنامه تبدیل می‌گردد؛ همان حزن، می‌شود ترس و ضعف ایمان؛ یاری و مصاحبت و رحمت، می‌شود اذیت و آزار و زحمت!! چرا؟! چون، برای دیگری آری!! اما برای ابوبکر، نه!!

خداوندا! با چنین قومی که زبانشان تابع هوا و هوس است و به هر سو می‌چرخد؛

چگونه سخن بگوییم؟؟

سخن آخر

نجاح، قزوینی، میلانی، سبحانی و ای کسانی که عوام شیعه، شما را عالم می‌دانند و مرجعشان و محل رجوعشان و پاسخگوی سؤالاتشان شما هستید! با ما و با عوام شیعه چنین می‌کنید؛ روز بازرسی، در درگاه الهی، در جهان باز پسین، نزد احکم الحاکمین، آنجا و آن زمان چه می‌کنید؟ چه جواب خواهید داد؟؟

همه را روی در تو و توبه خواب چه دهی پیش کردگار جواب؟^۱
در این بحث، دانستیم که اگر تئوری شیعه را قبول کنیم، نعوذ بالله هم بر خدا ایراد گرفته‌ایم و هم رسول خدا را بی‌تدبیر دانسته‌ایم! چرا که همین خداوندی که می‌فرماید: «من پیامبر را یاری کردم» همین خدا ابوبکر را که به قول شیعه برای پیامبر آزار و زحمت بود، صاحب پیامبر گرداند، و همین پیامبری که عقل کل است، کسی را به همراه خود برد، که بدترین و ترسو ترین انسان‌ها بود!!

اما مقصود چیست؟؟ هدف آخوند شیعی چیست؟ غیر از ضربه زدن به اسلام؟ غیر از زیر سؤال بردن نصرت الهی؟؟ غیر از خدشه وارد کردن در تدبیر نبوی؟؟ غیر از کشیدن تصویری زشت از چهره زیبای اسلام؟؟ زمانی که نزدیکترین یار رسول خدا، پدر زن رسول خدا، رفیق دوران کودکی و جوانی و پیری رسول خدا، چنین باشد؛ بقیه چگونه خواهند بود؟؟

مکارم شیرازی می‌نویسد:

«مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی‌های آن‌ها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق العاده‌ای انجام دهند مهم است...»^۱.

۱- اوحدی مراغه‌ای.

اما اگر، برعکس شود و شاگردان شایسته نباشند چه؟؟ آیا نتیجه بر عکس نمی‌شود؟؟ اگر، ثمره ۲۳ سال دعوت و انذار و ابلاغ رسول خدا، انحراف و ارتداد کل اصحابش باشد الا سه نفر!! چه؟ آیا غیر مسلمان حق ندارد که بگوید: این دینی که مربی و معلمش نتوانست قوم خودش را تربیت کند، یاران نزدیکش را تربیت کند، پدر زنش، شوهر دو دخترش (عثمان) و اکثریت اطرافیانش را تربیت کند؛ چه امیدی به آن دین هست؟ چگونه می‌تواند بشریت را رهبری کند؟ چگونه می‌تواند، انسان‌ها را تربیت کند؛ حال آنکه مربی آن دین نتوانست یاران خود را تربیت کند؟!

و شما ای خواننده شیعه، دو راه بیشتر نداری؛ یا باید سخن آخوند را قبول کنی که می‌گوید: «خداوند فرمود: ای مردم اگر محمد را یاری نکنید، من او را یاری میکنم همانگونه که در شب هجرت او را یاری کردم و ابوبکر را که سوهان روح و موجب آزار و اذیت رسول بود همراه او فرستادم!!» یا سخن ما اهل سنت را که می‌گوییم، خداوند فرمود:

«ای مردم اگر محمد را یاری نکنید، من او را یاری می‌کنم، همانگونه که در شب هجرت او را یاری کردم و این یاری را با همراه کردن ابوبکر با پیامبر کامل کردم، تا هم مصاحب خوبی با او در غار باشد، هم بتواند در خدمت آن حضرت باشد.»
ای خواننده شیعی یا باید سخن آخوند را قبول کنی که می‌گوید:

«رسول خدا ابوبکر را که دشمن دین بود و از ابوجهل و ابولهب بدتر و هم شرّ و هم فتنه بود، برای اینکه از شر او در امان باشد به جای اینکه او را از خود دور کند، همین شر را به خود نزدیک کرد و همراه خود به غار برد!!»
یا اینکه سخن ما را قبول کنی که می‌گوییم:

«رسول خدا شخصاً ابوبکر صدیق را به عنوان همسفر در نظر گرفت وی نیز لوازم سفر را مهیا کرد و این سفر و این هجرت با برنامه‌ای حساب شده انجام شد و پیامبر،

ابوبکر را که مخلصترین یار او بود با خود برد».

و اگر سخن آخوند شیعی را قبول کنی، هم بر خدا خرده گرفته‌ای و هم نبی اکرم را بی‌تدبیر دانسته‌ای و هم عقل خودت را مسخره کرده‌ای که گمان می‌کنی، ابوبکر علم غیب داشته که نیمه شب در خارج از مکه رسول خدا را در مسیری که بر خلاف مسیر هجرت به مدینه است، می‌یابد و با او همراه می‌شود، یا اینکه گمان می‌کنید او علم غیب داشته که نیم شب به خانه پیامبر بیاید، آن هم زمانی که همه در خوابند و.... در پایان به تمام کسانی که از ایرادات بنی اسرائیلی آخوندها خسته شده‌اند، همان را می‌گویم، که رسولش به یار غارش گفت.

﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

التماس دعا

آبان ماه سال ۱۳۹۰ ش

مآخذ:

١. جمهرة أشعار العرب، أبو زيد محمد بن أبي الخطاب القرشي (م١٧٠)، نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع
٢. مسند أبي داود الطيالسي (م٢٠٤)، دار هجر - مصر، ط ١
٣. جامع البيان في تأويل القرآن = تفسير الطبري (م٢١٠)، المحقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة، ط ١
٤. السيرة لابن هشام (م٢١٣)، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده - مصر، سال ١٣٨٣ ق السيرة لابن هشام (م٢١٣)، دار المعرفة، بيروت
٥. طبقات الكبرى، ابن سعد (م٢٣٠)، دار صادر - بيروت، ط ١
٦. الطبقات الكبرى، ابن سعد (م٢٣٠)، دار الكتب العلمية - بيروت، ط ٢
٧. مسند ابن جعد، علي بن الجعد بن عبيد الجوهري البغدادي (م٢٣٠)، مؤسسة نادر - بيروت، ط ١
٨. تاريخ خليفة بن خياط (م٢٤٠)، دار القلم، مؤسسة الرسالة - بيروت، ط ٢
٩. مسند الإمام أحمد بن حنبل (م٢٤١)، محقق: شعيب الأرنؤوط عليها، مؤسسة قرطبة - قاهره
١٠. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل (م٢٤١)، مؤسسة الرسالة - بيروت، ط ١.
١١. العثمانيه للجاحظ (م٢٥٥)، دار الكتاب العربي - مصر.
١٢. صحيح البخاري (م٢٥٦)، دار طوق النجاة، ط ١.
١٣. احوال الرجال، ابو اسحاق الجوزجاني (م٢٥٩)، حديث اكادمي - فيصل آباد، باكستان
١٤. التفسير المنسوب الى الامام العسكري (م٢٦٠)، مدرسه امام مهدي - قم، ط ١.
١٥. صحيح مسلم (م٢٦١)، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي - بيروت

١٦. تاريخ المدينة لابن شبة (م٢٦٢)، السيد حبيب محمود أحمد - جدة
١٧. سنن ابن ماجه (م٢٧٣)، دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي
١٨. سنن أبي داوود (م٢٧٥) - المكتبة العصرية، صيدا - بيروت
١٩. انساب الاشراف، أحمد بن يحيى البلاذري (م٢٧٩)، دار الفكر - بيروت، ط ١
٢٠. سنن الترمذي (م٢٧٩) دار الغرب الإسلامي - بيروت
٢١. بلاغات النساء، ابن طيفور (م٢٨٠)، مكتبة بصيرتي - قم
٢٢. تاريخ يعقوبى (م٢٨٤) دار صادر - بيروت
٢٣. تفسير فرات الكوفي، فرات ابن ابراهيم كوفي (م٢٨٦)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى - تهران، ط ١
٢٤. مسند البزار = بحر الذخائر، ابوبكر البزار (م٢٩٢)، مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، ط ١
٢٥. مناقب الإمام أمير المؤمنين على بن أبى طالب ع، محمد بن سليمان الكوفي (قرن ٣)، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم، ط ١
٢٦. شرح مشكل الآثار للطحاوى (م٣٢١)، مؤسسة الرسالة - بيروت، ط ١
٢٧. السقيفة و فدك، الجوهرى (م٣٢٣) شركة الكتبي للطباعة والنشر - بيروت، ط ٢
٢٨. مقالات الإسلاميين، ابو الحسن اشعري (م٣٢٤)، تحقيق و نشر: فرانس شتاينر - آلمان، ط ٣
٢٩. الكافي، كليني (م٣٢٩)، اسلاميه - تهران، ط ٤
٣٠. تفسير القمى، علي بن إبراهيم القمي (ح٣٢٩)، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم، ط ٣٣
٣١. فضائل أمير المؤمنين ع، ابن عقده كوفي (م٣٣٢)، دليل ما - قم، ط ١
٣٢. كتاب الولاية، ابن عقده كوفي (م٣٣٣)
٣٣. الهداية الكبرى، حسين بن حمدان الخصبي (م٣٣٤)، البلاغ - بيروت

٣٤. مروج الذهب مسعودي (م٣٤٦)
٣٥. الثقات، ابن جَبَّان (م٣٥٤)، دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، ط ١
٣٦. المجروحين، ابن حبان (م٣٥٤)، دار الوعي - حلب، ط ١
٣٧. صحيح ابن حبان (م٣٥٤)، المحقق: شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة - بيروت، ط ٢
٣٨. البدء والتأريخ، مقدسي (م٣٥٥)؛ مكتبة الثقافة الدينية، بورسعيد
٣٩. معجم الكبير طبراني (م٣٦٠)، مكتبة ابن تيمية - القاهرة، ط ٢
٤٠. الشريعة، الأَجْرِيُّ (م٣٦٠)، دار الوطن - الرياض، ط ٢
٤١. الغيبة للنعماني (م٣٦٠)، نشر صدوق - تهران، ط ١
٤٢. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ع، قاضي نعمان (م٣٦٣) جامعه مدرسين - قم، ط ١
٤٣. دعائم الإسلام، قاضي نعمان مغربي (م٣٦٣هـ)، دار المعارف - قاهره
٤٤. الكامل في ضعفاء الرجال، أبو أحمد بن عدي الجرجاني (م٣٦٥) دار الكتب العلمية - بيروت، ط ١
٤٥. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه (م٣٦٧) - مؤسسة نشر الفقاهة، ط ١
٤٦. نونية القحطاني (م٣٧٨)؛ مكتبة السوادى للتوزيع - جدة
٤٧. بحر الفوائد للكلاباذي (م٣٨٠) دار الكتب العلمية - بيروت، ط ١
٤٨. حديث أبي الفضل الزهري (م٣٨١)، أضواء السلف - الرياض، ط ١
٤٩. الخصال، الصدوق (م٣٨٦)، جامعه مدرسين - قم، ط ١
٥٠. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق (م٣٨٦)، جامعه مدرسين - قم، ط ٢
٥١. علل الشرائع، شيخ صدوق (م٣٨٦)، داوري - قم، ط ١
٥٢. كمال الدين، الصدوق (م٣٨٦)، اسلاميه - تهران، ط ٢
٥٣. عيون أخبار الرضا (ع)، الصدوق (م٣٨٦)، نشر جهان - تهران، ط ١
٥٤. الهداية في الأصول والفروع، الصدوق (م٣٨٦)، مؤسسه امام هادى (ع) - قم، ط ١

٥٥. أمالي، الصدوق (م٣٨٦)، اعلمى _ بيروت طه
 ٥٦. التوحيد، الصدوق (م٣٨٦)، جامعه مدرسين _ قم، ط ١
 ٥٧. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الصدوق (م٣٨٦)، دار الرضى _ قم، ط ١
 ٥٨. فضائل الأشهر الثلاثة، الصدوق (م٣٨٦)، دار المحجة البيضاء للطباعة والنشر والتوزيع
 _ بيروت

٥٩. معاني الأخبار، الصدوق (م٣٨٦)، جامعه مدرسين _ قم، ط ١
 ٦٠. الأوائل، أبو هلال العسكري (م٣٩٥)، دار البشير، طنطا، ط ١
 ٦١. كفاية الاثر، على بن محمد خزاز (قرن ٤)، انتشارات بيدار _ قم
 ٦٢. المدخل إلى الصحيح، ابو عبد الله الحاكم (م٤٠٥)، مؤسسة الرسالة _ بيروت، ط ١
 ٦٣. المستدرک على الصحيحين، الحاكم (م٤٠٥)، دار الكتب العلمية _ بيروت، ط ١
 ٦٤. الإفصاح في الإمامة، شيخ مفيد (م٤١٣)، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد _ قم
 ٦٥. تفسير القرآن المجيد، شيخ مفيد (م٤١٣)، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى _ قم
 ٦٦. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد (م٤١٣)، كنگره شيخ مفيد _ قم، ط ١
 ٦٧. الكشف والبيان عن تفسير القرآن = تفسير الثعلبي (م٤٢٧)، دار إحياء التراث العربي _
 بيروت، ط ١

٦٨. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم الأصبهاني (م٤٣٠)، السعادة، بجوار محافظة _

مصر

٦٩. الشافي في الامامة، سيد مرتضى (م٤٣٦) مؤسسة إسماعيليان _ قم
 ٧٠. الهداية إلى بلوغ النهاية، مكى بن حمّوش (م٤٣٧)، مجموعة بحوث الكتاب والسنة، كلية
 الشريعة والدراسات الإسلامية _ جامعة الشارقة، ط ١
 ٧١. كنز الفوائد كراچكي (م٤٤٩)، دار الذخائر _ قم، ط ١
 ٧٢. رجال النجاشى (م٤٥٠)، جامعہ مدرسين _ قم، ط ٥

٧٣. المحلى بالآثار، ابن حزم الأندلسي (م٤٥٦)، دار الفكر - بيروت
٧٤. جوامع السيرة، ابن حزم الأندلسي (م٤٥٦)، دار المعارف - مصر، ط ١
٧٥. السنن الكبرى، البيهقي (م٤٥٨)، دار الكتب العلمية، بيروت، ط ٣
٧٦. اختيار معرفة الرجال=رجال الكشي، الطوسي (م٤٦٠)، مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث
٧٧. التبيان في تفسير القرآن، طوسي (م٤٦٠)، مكتب الإعلام الإسلامي، ط ١
٧٨. الغيبة، الطوسي (م٤٦٠)، دار المعارف - قم، ط ١
٧٩. الاستيعاب ابن عبد البر (م٤٦٣)؛ المحقق: علي محمد البجاوي، دار الجليل، بيروت
٨٠. الأسماء المبهمة في الأنباء المحكمة، خطيب بغدادي (م٤٦٣)، المحقق: د. عز الدين علي السيد، مكتبة الخانجي - القاهرة، ط ٣
٨١. تاريخ بغداد، خطيب بغدادى (م٤٦٣)، محقق: د. بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي - بيروت، ط ١
٨٢. المجدي في أنساب الطالبين، ابن صوفى نسابه، محقق: مهدوى دامغانى (معاصر)، مكتبة مرعشى - قم، ط ٢
٨٣. التبصير في الدين، ابو المظفر اسفراينى (م٤٧١)، المكتبة الأزهرية للتراث - قاهره، ط ١
٨٤. رجال ابن غضائرى (قرن ٥)، دار الحديث، ط ١
٨٥. دلائل الإمامة، طبرى شيعى (قرن ٥)، بعثت - قم، ط ١
٨٦. أبهى المراد في شرح مؤتمر علماء بغداد، ابن عطيه (م٥٠٥)، مؤسسة الأعلمي - بيروت، ط ١
٨٧. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، فتال نيشابورى (م٥٠٨)؛ انتشارات رضى - قم، ط ١
٨٨. شرح السنة، البغوى (م٥١٦)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش، المكتب الإسلامي - بيروت، ط ٢
٨٩. معالم التنزيل = تفسير البغوى، محيي السنة، البغوي (م٥١٦)، دار إحياء التراث العربي - بيروت

٩٠. الملل و النحل، شهرستانی (م٥٤٨) _ مصر، ١٣٨٧ ق
٩١. الملل و النحل، شهرستانی (م٥٤٨)، دار المعرفة _ بیروت
٩٢. إعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی (م٥٤٨)، آل البيت _ قم، ط ١
٩٣. إعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی (م٥٤٨)، اسلامیه _ تهران، ط ٣
٩٤. تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی (م٥٤٨)، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم _ تهران، ط ١
٩٥. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی (م٥٤٨)، انتشارات ناصر خسرو _ تهران، ط ٣
٩٦. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه الطوسی (م٥٦٠)، تحقیق: نبیل رضا علوان؛ مؤسسة أنصاریان _ قم، ط ٣
٩٧. الثاقب فی المناقب، ابن حمزة الطوسي (م ٥٦٦ به بعد)، انصاریان _ قم، ط ٣
٩٨. تاریخ دمشق ابن عساکر (م٥٧١)، دار الفکر للطباعة _ بیروت
٩٩. الخرائج و الجرائح، القطب الراوندي (م٥٧٣)، مدرسة الإمام المهدي عج _ قم، ط ١
١٠٠. الحور العين، ابو سعید بن نشوان حمیری (م٥٧٣) _ تهران
١٠١. قصص الانبياء، قطب الدين راوندي (م٥٧٣)، تحقیق: الميرزا غلام رضا عرفانيان اليزدي الخراساني _ موسسه الهادي، ط ١
١٠٢. قصص الانبياء، قطب الدين راوندي (م٥٧٣)، تحقیق: الميرزا غلام رضا عرفانيان اليزدي الخراساني؛ مرکز پژوهش های اسلامی _ قم
١٠٣. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب (م٥٨٨)؛ نشر: علامه _ قم، ط ١
١٠٤. الإحتجاج على أهل اللجاج، الطبرسی (م٥٨٨)، نشر مرتضى _ مشهد، ط ١
١٠٥. متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب (م٥٨٨)، انتشارات بيدار _ قم، ط ١
١٠٦. الموضوعات، ابو الفرج ابن جوزی (م٥٩٧)، المكتبة السلفية _ مدينة المنورة، ط ١

١٠٧. الوفا بتعريف فضائل المصطفى لابن الجوزي (م٥٩٧)
١٠٨. العلل المتناهية في الأحاديث الواهية، أبو الفرج ابن جوزي (م٥٩٧)، إدارة العلوم الأثرية، فيصل آباد_باكستان
١٠٩. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، ابن الجوزي (م٥٩٧)، دار الكتب العلمية_بيروت، ط ١
١١٠. المنتخب من تفسير التبيان، ابن ادريس حلي (م٥٩٨)، كتابخانه آيت الله مرعشي_قم، ط ١
١١١. تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام (فارسي)، سيد مرتضى بن داعي حسنى رازي (قرن ٦)، انتشارات اساطير_تهران، ط ٢
١١٢. بعض مثالب النواصب في النقض بعض فضائح الروافض = النقض، عبد الجليل قزويني رازي (قرن ٦)، انتشارات انجمن آثار ملي، تهران
١١٣. روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن = تفسير ابو الفتوح (فارسي)، ابو الفتوح رازي (قرن ٦)، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی_مشهد
١١٤. العمدة، ابن البطريق (م٦٠٠)، جامعه مدرسين_قم
١١٥. أبكار الأفكار في أصول الدين، سيف الدين آمدی (م٦٢٣)، دار الكتب_قاهره
١١٦. سيرت رسول الله (فارسي)، قاضي ابرقوه (م٦٢٣)، وزارت ارشاد_تهران، ط ٣
١١٧. أسد الغابه ابن الأثير (م٦٣٠)، دار الكتب العربي_بيروت
١١٨. الكامل في تاريخ، ابن الأثير (م٦٣٠)، دار الصادر_بيروت
١١٩. تذكرة الخواص من الأمة في ذكر خصائص الأئمة، سبط بن جوزي (م٦٥٤)، منشورات الشريف الرضى_قم، ط ١
١٢٠. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (م٦٥٦)، مكتبة المرعشي_قم، ط ١
١٢١. مناقب آل محمد المسمى بالنعيم المقيم لعتره النبأ العظيم، شرف الدين، الموصلی (م٦٥٧) مؤسسة الأعلمی_بيروت، ط ١
١٢٢. الدر النظيم، ابن حاتم العاملي (م٦٦٤)، جامع مدرسين_قم

١٢٣. الدرور الواقية، ابن طاووس (م٦٦٤)، مؤسسة آل البيت ع-بيروت، ط ١
١٢٤. إقبال الأعمال، ابن طاووس (م٦٦٤)، مكتب الإعلام الإسلامي، ط ١
١٢٥. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس (م٦٦٤)، خيام-قم، ط ١
١٢٦. مهج الدعوات و منهج العبادات، ابن طاووس (م٦٦٤)، دار الذخائر-قم، ط ١
١٢٧. الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي (م٦٧١)، دار عالم الكتب، الرياض، المملكة العربية السعودية
١٢٨. الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي (م٦٧١)، دار الكتب المصرية - القاهرة
١٢٩. شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحراني (م٦٧٩)، نشر الكتاب، ط ٢
١٣٠. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ابن خلكان (م٦٨١)، دار صادر - بيروت
١٣١. آثار البلاد وأخبار العباد، زكريا القزويني (م٦٨٢)، دار صادر - بيروت
١٣٢. أنوار التنزيل وأسرار التأويل = تفسير بيضاوي (م٦٩١)، دار إحياء التراث العربي - بيروت، ط ١
١٣٣. كليات سعدي (م٦٩١)؛ تهران - انتشارات امير كبير
١٣٤. كشف الغمة في معرفة الأئمة، الإريلي (م٦٩٢)، الرضى - قم، ط ١
١٣٥. كشف الغمة في معرفة الأئمة، الاربلي (م٦٩٢)، بنى هاشمى - چاپ تبريز، ط ١
١٣٦. مناقب الطاهرين (فارسي)، عماد الدين طبري (قرن ٧)، سازمان چاپ و انتشارات - تهران، ط ١
١٣٧. دقائق التأويل و حقائق التنزيل (فارسي)، ابو المكارم (قرن ٧)، نشر ميراث مكتوب - تهران
١٣٨. العدد القوية، علي بن يوسف حلي (م٧٠٥) - مكتبة المرعشي
١٣٩. تذكرة الفقهاء، ابن المطهر الحلي (م٧٢٦)، مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث - قم
١٤٠. تذكرة الفقهاء، ابن المطهر الحلي (م٧٢٦)، منشورات المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية

١٤١. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ابن مطهر الحلي (م٧٢٦)، وزارت ارشاد-تهران، ط ١
١٤٢. مجموع الفتاوى، ابن تيمية (م٧٢٨)، مجمع الملك فهد - المدينة النبوية
١٤٣. منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، ابن تيمية (م٧٢٨) - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ط ١
١٤٤. عيون الأثر في فنون المغازي والشهائل والسير، ابن سيد الناس (م٧٣٤)، دار القلم - بيروت، ط ١
١٤٥. رجال ابن داود (م٧٤٠)، منشورات مطبعة الحيدرية - النجف
١٤٦. لباب التأويل في معاني التنزيل=تفسير الخازن، أبو الحسن، الخازن (م٧٤١) دار الكتب العلمية - بيروت، ط ١
١٤٧. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، المزي (م٧٤٢)، مؤسسة الرسالة - بيروت، ط ١
١٤٨. البحر المحيط في التفسير، أبو حيان الأندلسي (م٧٤٥)، دار الفكر - بيروت
١٤٩. سير اعلام النبلاء ذهبى (م٧٤٨) - مؤسسة الرسالة، ط ٢
١٥٠. تاريخ الاسلام، ذهبى (م٧٤٨)، دار الكتاب العربي - بيروت، ط ٢
١٥١. تذكرة الحفاظ، الذهبى (م٧٤٨)، دار الكتب العلمية بيروت-لبنان، ط ١
١٥٢. الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، الذهبى (م٧٤٨)، دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علوم القرآن - جدة، ط ١
١٥٣. ميزان الاعتدال، الذهبى (م٧٤٨)، دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت، ط ١
١٥٤. الموقظة في علم مصطلح الحديث، الذهبى (م٧٤٨)؛ تحقيق: عبد الفتاح أو غدة؛ مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب، ط ٢
١٥٥. المغني في الضعفاء، الذهبى (م٧٤٨) المحقق: الدكتور نور الدين عتر
١٥٦. من تكلّم فيه وهو موثق، الذهبى (م٧٤٨)؛ المحقق: عبد الله بن ضيف الله الرحيلي - ط ١

١٥٧. إعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم (م٧٥١)، مكتبة الكليات الأزهرية_ قاهره
١٥٨. زاد المعاد في هدي خير العباد، ابن قيم الجوزية (م٧٥١)، مؤسسة الرسالة، بيروت _ مكتبة المنار الإسلامية_ الكويت
١٥٩. جامع التحصيل في أحكام المراسيل، أبو سعيد العلائي (م٧٦١)، عالم الكتب_ بيروت، ط ٢
١٦٠. تخريج الأحاديث الكشاف، جمال الدين أبو محمد الزيلعي (م٧٦٢)، دار ابن خزيمة _ الرياض، ط ١
١٦١. تفسير القرآن العظيم=تفسير ابن كثير (م٧٧٤)، دار طيبة للنشر والتوزيع
١٦٢. البداية والنهاية، ابن كثير (م٧٧٤)، تحقيق: علي شيري، دار إحياء التراث العربي، ط ١
١٦٣. اختصار علوم الحديث= الباعث الحثيث، ابن كثير (م٧٧٤) أحمد محمد شاكر، دار الكتب العلمية_ بيروت، ط ٢
١٦٤. الاعتصام، ابو اسحاق شاطبي (م٧٩٠)، دار المعرفة_ بيروت، ط ٢
١٦٥. شرح علل الترمذي، ابن رجب حنبلي (م٧٩٥) مكتبة المنار، الزرقاء _ الأردن، ط ١
١٦٦. فتح الباري، ابن رجب (م٧٩٥)، مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة النبوية.
١٦٧. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (فارسي) =تفسير گازر، ابو المحاسن حسين بن حسن جرجاني (قرن ٨)، انتشارات دانشگاه تهران
١٦٨. راحة الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار ع (فارسي)، حسن بن حسين سبزواری (قرن ٨)، اهل قلم_ تهران، ط ٢
١٦٩. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين الهيتمي (م٨٠٧) دار الفكر_ بيروت
١٧٠. تاريخ ابن خلدون (م٨٠٨)، دار إحياء التراث العربي_ بيروت، ط ٤
١٧١. المدلسين، أبو زرعة أحمد بن عبد الرحيم العرقبي (م٨٢٦) _ دار الوفاء، ط ١

١٧٢. إتخاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، البوصيري (م١٨٤٠) دار الوطن للنشر، الرياض، ط ١
١٧٣. التبيين لأسماء المدلسين، سبط ابن العجمي (م١٨٤١) دار الكتب العلمية_بيروت، ط ١
١٧٤. مثير الأحزان، ابن نما الحلبي (م١٨٤١)، مدرسة الإمام المهدي عج_قم، ط ٣
١٧٥. إمتاع الأسماع، المقرئزي (م١٨٤٥) دار الكتب العلمية - بيروت، ط ١
١٧٦. تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلاني (م١٨٥٢)، دار الفكر - بيروت
١٧٧. تقريب التهذيب لابن حجر عسقلاني (م١٨٥٢)، دار الكتب العلمية_بيروت، ط ٢
١٧٨. فتح الباري شرح صحيح البخاري، ابن حجر عسقلاني (م١٨٥٢)، دار المعرفة_بيروت
١٧٩. تاريخ مكة المشرفة والمسجد الحرام والمدينة الشريفة والقبر الشريف، أبو البقاء المكي الحنفي، ابن الضياء (م١٨٥٤)، دار الكتب العلمية_بيروت، ط ٢
١٨٠. مغاني الأختيار في شرح أسامي رجال معاني الآثار، بدر الدين العيني (م١٨٥٥) دار الكتب العلمية_بيروت، ط ١
١٨١. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع)، ابن دمشقى، باعونى (م١٨٧١)، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية_قم، ط ١
١٨٢. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسير غازر)، حسين بن حسن ابو المحاسن جرجانى (م اواخر قرن ٩)، انتشارات دانشگاه تهران - تهران، ط ١
١٨٣. التوضيح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور، خضر رازى جبلرودى (قرن ٩)، مكتبة مرعشى - قم
١٨٤. التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة، عبد الرحمن السّخاوي (م١٩٠٢)، الكتب العلمية، بيروت، ط ١
١٨٥. بحر الدم فيمن تكلم فيه الإمام أحمد بمدح أو ذم، يوسف بن المبرّد (م١٩٠٩)، دار الكتب العلمية_بيروت، ط ١

۱۸۶. مواهب علیه (فارسی)، حسین بن علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰)، سازمان چاپ و انتشارات اقبال_تهران
۱۸۷. جواهر التفسیر، حسین کاشفی سبزواری (م ۹۱۰)، دفتر نشر میراث مکتوب_تهران
۱۸۸. روضة الشهداء (فارسی)، الکاشفی (م ۹۱۰)، محقق: عبد الرحیم عقیقی بخشایشی، نوید اسلام_قم، ط ۳
۱۸۹. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی (م ۹۱۱) دار الفکر - بیروت
۱۹۰. تاریخ الخلفاء، جلال الدین السیوطی (م ۹۱۱)، تحقیق: حمید الدمرداش، مکتبه نزار مصطفی الباز، ط ۱
۱۹۱. جامع الأحادیث، سیوطی (م ۹۱۱) د. حسن عباس زکی
۱۹۲. وسیلة الخادم إلى المخدم در شرح صلوات چهارده معصوم (ع)، فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی (م ۹۲۷)، انصاریان_قم، ط ۱
۱۹۳. قاطعة اللجاج فی تحقیق حلّ الخراج = الخراجیات =، محقق کرکی (م ۹۴۰) جامعہ مدرسین _قم، ط ۱
۱۹۴. سبل الهدی والرشاد، فی سیره خیر العباد، الصالحی الشامی (م ۹۴۲)، دار الکتب العلمیة بیروت، ط ۱
۱۹۵. تاریخ حبیب السیر (فارسی)، غیاث الدین بن همّام الدین خواند میر (م ۹۴۲)؛ خیام_تهران، ط ۴
۱۹۶. منیة المرید، شهید ثانی (م ۹۶۶)، تحقیق رضا مختاری، مکتب الإعلام الإسلامی، ط ۱
۱۹۷. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، المتقی الهندی (م ۹۷۵)، مؤسسة الرسالة_بیروت، ط ۵
۱۹۸. آیات الأحکام (فارسی) = تفسیر شاهمی، سید امیر ابو الفتوح حسینی جرجانی (م ۹۷۶)، انتشارات نوید_تهران، ط ۱

١٩٩. إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم=تفسير أبي السعود (م٩٨٢) دار إحياء التراث العربي - بيروت
٢٠٠. رسالة في الخراج، ماجد بن فلاح شيباني (٩٩٣)، جامع همدان مدرسين - قم، ط ١
٢٠١. مجمع الفوائد والبرهان، مقدس اردبيلي (م٩٩٣)، انتشارات اسلامي، جامعه مدرسين - قم
٢٠٢. تاريخ الفبي (فارسي)، مولفان: قاضي احمد تتوي، آصف خان قزويني (م٩٩٦)؛ انتشارات علمي و فرهنگي - تهران، ط ١
٢٠٣. تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين (فارسي)، ملا فتح الله كاشاني (م٩٩٨ق)، كتابفروشي محمد حسن علمي، تهران
٢٠٤. خلاصة المنهج (فارسي)، فتح الله كاشاني (م٩٩٨)، انتشارات اسلاميه - تهران
٢٠٥. زبدة التفاسير (عربي)، فتح الله كاشاني (م٩٩٨)، بنياد معارف اسلامي - قم، ط ١
٢٠٦. آثار احمدى تاريخ زندگاني پيامبر اسلام و ائمه (فارسي) احمد بن تاج الدين استرآبادى (م قرن ١٠)، ميراث مكتوب - تهران، ط ١
٢٠٧. ترجمه و شرح الاحتجاج، شرح و ترجمه: نظام الدين احمد غفارى مازندراني (قرن ١٠)، مرتضوى - تهران
٢٠٨. سواطع الإلهام في تفسير القرآن (تفسير بي نقطه)، ابو الفضل فيضي دكني (١٠٠٤)، دارالمنار - قم، ط ١
٢٠٩. الصوارم المهرقة، نور الله التستري (م١٠١٩) تحقيق: السيد جلال الدين المحدث - نهضت
٢١٠. إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضي نور الله شوشترى (م١٠١٩)، مكتبة المرعشى - قم، ط ١
٢١١. كليات اشعار و آثار فارسي شيخ بهائي (م١٠٣١)، انتشارات محمودى - تهران، ط ١
٢١٢. العروة الوثقى، شيخ بهائي (م١٠٣١)، بصيرتى - قم، ط ١

٢١٣. تاریخ عالم آرای عباسی (فارسی)، اسکندر بیگ منشی (م ١٠٤٣)؛ امیر کبیر_تهران، ط ٣
٢١٤. مناقب مرتضوی (فارسی)، محمد صالح الحسینی، کشفی (م ١٠٦٠)، روزنه تهران، ط ١
٢١٥. کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، حاجی خلیفه (م ١٠٦٧)، مکتبة المثنی_بغداد
٢١٦. لوامع صاحبقرانی (فارسی)، مجلسی اول (١٠٧٠)_قم، ط ٢
٢١٧. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقی مجلسی=مجلسی اول (م ١٠٧٠)، بنیاد کوشانپور_قم، ط ٢
٢١٨. تفسیر غریب القرآن، فخر الدین الطریحی (م ١٠٨٥)، انتشارات زاهدی - قم
٢١٩. مجمع البحرين شیخ طریحی (م ١٠٨٥)، کتابفروشی مرتضوی_تهران، ط ٣
٢٢٠. تفسیر شریف لاهیجی، بهاء الدین محمد شیخعلی الشریف اللاهیجی (م ١٠٨٨ ق)، دفتر نشر داد_تهران، ط ١
٢٢١. الأصفی فی تفسیر القرآن، فیض کاشانی (م ١٠٩١)، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی_قم، ط ١
٢٢٢. تفسیر الصافی، فیض کاشانی (م ١٠٩١)، انتشارات الصدر_تهران، ط ٢
٢٢٣. علم الیقین فی أصول الدین، فیض کاشانی (١٠٩١ ق)، انتشارات بیدار_قم، ط ١
٢٢٤. الأصول الأصلية، فیض القاسانی (م ١٠٩١)_ سازمان چاپ دانشگاه_ایران
٢٢٥. وسائل الشیعة، الحر العاملی (م ١١٠٤)، مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث_قم
٢٢٦. الإيقاظ من المهجعة بالبرهان على الرجعة، شیخ حر عاملی (م ١١٠٤)، مترجم: احمد جنتی (معاصر)، انتشارات نوید_تهران
٢٢٧. وقایع السنین و الاعوام (فارسی)، سید عبد الحسین خاتون آبادی (م ١١٠٥)، اسلامیة_تهران، ط ١
٢٢٨. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار ع، هاشم بحرانی (م ١١٠٧)، مؤسسة المعارف الإسلامیة_قم، ط ١

۲۲۹. البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني (م ۱۱۰۷)، بنياد بعثت - تهران
۲۳۰. كشف المهم في طريق خبر غدیر خم، سيد هاشم بحراني (م ۱۱۰۷)، مؤسسة احیاء تراث السيد هاشم البحراني
۲۳۱. حيوۃ القلوب (فارسي)، مجلسي (م ۱۱۱۱)، سرور - قم، ط ۶
۲۳۲. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، مجلسي (م ۱۱۱۱)، مكتبة مرعشي - قم، ط ۱
۲۳۳. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، مجلسي (م ۱۱۱۱)، اسلاميه - تهران، ط ۲
۲۳۴. بحار الانوار، مجلسي (م ۱۱۱۱)، دار إحياء التراث العربي، بيروت - ط ۲
۲۳۵. جلاء العيون (فارسي)، مجلسي (م ۱۱۱۱)، سرور - قم، ط ۹
۲۳۶. حق اليقين (فارسي)، مجلسي (م ۱۱۱۱)، انتشارات اسلاميه - تهران
۲۳۷. رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، نعمة الله جزائري (م ۱۱۱۲)، مؤسسة التاريخ العربي - بيروت، ط ۱
۲۳۸. انوار النعمانية، نعمة الله جزائري (م ۱۱۱۲)، الاعلمي - بيروت، ط ۴
۲۳۹. تفسير المعين، محمد بن مرتضى كاشاني (م بعد از ۱۱۱۵)، مكتبة المرعشي - قم، ط ۱
۲۴۰. الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، السيد علي خان المدني (م ۱۱۲۰) منشورات مكتبة بصيرتي - قم
۲۴۱. شرح آقا جمال خوانساري بر غرر الحكم و درر الكلم، آقا جمال خوانساري (م ۱۱۲۵)، دانشگاه تهران - تهران، ط ۴
۲۴۲. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ميرزا محمد قمي مشهدي (م بعد از ۱۱۲۵)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي - تهران، ط ۱
۲۴۳. رياض العلماء و حياض الفضلاء، ميرزا عبدالله افندي (م ۱۱۳۰)، بنياد پژوهشهای اسلامي آستان مقدس رضوي مشهد

٢٤٤. مستعذب الإخبار بأطيب الأخبار، ابو مدين فاسى (م١١٣٢) دار الكتب العلمية_بيروت، ط ١
٢٤٥. دره نادره تاريخ عصر نادرشاه، ميرزا مهديخان استرآبادى (م١١٨٠)؛ تحقيق و تصحيح: سيد جعفر شهيدى؛ انتشارات علمى و فرهنگى_تهران، ط ٣
٢٤٦. الحدائق الناضرة، المحقق البحراني (م١١٨٦)، جماعة المدرسين_قم
٢٤٧. حدائق الناظرة في أحكام العترة الطاهرة، محقق بحراني (م١١٨٦)، جامعة مدرسين_قم
٢٤٨. تعليقه على منهج المقال، وحيد بهبهانى (م١٢٠٥)
٢٤٩. مختصر سيرة الرسول (ص) محمد بن عبد الوهاب (م١٢٠٦)، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية، ط ١
٢٥٠. المحاسن النفسانية فى اجوبة المسائل الخراسانية، حسين آل عصفور الدرأزى (م١٢١٦)، دار المشرق العربى الكبير
٢٥١. تفسير القرآن الكريم، سيد عبد الله شبر (م١٢٤٢)، دار البلاغة للطباعة و النشر_بيروت
٢٥٢. الجوهر الثمين فى تفسير الكتاب المبين، سيد عبد الله شبر (م١٢٤٢)، مكتبة الألفين_كويت، ط ١
٢٥٣. تفسير فتح القدير، الشوكاني (م١٢٥٠)، دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت، ط ١
٢٥٤. روح المعاني، أبو الثناء شهاب الدين آلوسى (م١٢٧٠)، دار الكتب العلمية - بيروت
٢٥٥. ينابيع المودة لذو القربى، سليمان بن ابراهيم قندوزى (م١٢٩٤)، اسوه_قم، ط ٢
٢٥٦. نسخ التواريخ (فارسي) محمد تقى لسان الملك سپهر (م١٢٩٧)، اساطير_تهران
٢٥٧. سفرنامه فرهادميرزا (فارسي) (م١٣٠٥)، مؤسسه مطبوعاتى علمى_تهران، ط ١
٢٥٨. عبقات الأنوار فى إمامة الأئمة الأطهار (فارسي)، مير حامد حسين لكهنوى (م١٣٠٦) كتابخانه امير المؤمنين _ اصفهان، ط ٢

٢٥٩. روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، ميرزا محمد باقر خوانساری (م١٣١٣)،
اسماعيليان - قم
٢٦٠. طرائف المقال، سيد علي بروجردی (م١٣١٣)، مكتبة المرعشي - قم، ط ١
٢٦١. مراح لبید لكشف معنى القرآن المجید، محمد بن عمر نووي (م١٣١٦)، دار الكتب العلمية
- بيروت، ط ١
٢٦٢. مقتل الحسين (ع)، المقرم، عبد الرزاق مقرّم (م١٣١٦)، مؤسسة الخرسان للمطبوعات -
بيروت
٢٦٣. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ميرزا حسين النوري الطبرسي (م١٣٢٠) - نشر آفاق، ط ١
٢٦٤. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري (م١٣٢٠)، مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث
- بيروت، ط ١
٢٦٥. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، حبيب الله خوئی (م١٣٢٤)، مكتبة الاسلاميه -
تهران، ط ٤
٢٦٦. تاريخ ادبيات ايران از فردوسی تا سعدی (فارسی)، ادوارد براون (م١٣٤٥)، ترجمه فتح
الله مجتبائی و غلام حسين صدری افشار - تهران، ط ٤
٢٦٧. تاريخ الادب في ايران من الفردوسی الى السعدی (تعريب)، ادوارد براون (م١٣٤٥)،
مترجم: ابراهيم امين الشواربي، مكتبة الثقافة - قاهره، ط ١
٢٦٨. تفسير عاملي، ابراهيم عاملي (م١٣٤٧ش)، انتشارات صدوق - تهران
٢٦٩. مكيال المكارم، ميرزا محمد تقی اصفهانی (م١٣٤٨)، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات -
بيروت، ط ١
٢٧٠. روزنامه خاطرات عين السلطنة، قهرمان ميرزا سالور عين السلطنة (م١٣٥٠ق) اساطير -
تهران، ط ١
٢٧١. معجم المطبوعات، اليان سرکيس (م١٣٥١)، مطبعة سرکيس - مصر ١٣٤٦ هـ

٢٧٢. تنقيح المقال في أحوال الرجال، عبد الله المامقاني (م١٣٥١)
٢٧٣. الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى (م١٣٥٩)، جامعه مدرسين_قم، ط٢
٢٧٤. الفوايد الرضويه في احوال علماء المذهب الجعفرية، عباس قمى (م١٣٥٩)، بوستان كتاب_قم، ط١
٢٧٥. منتهى الآمال في تواريخ النبي و الآل (فارسي)، محدث قمى (م١٣٥٩) دليل ما_قم، ط١
٢٧٦. تاريخ لرستان روزگار قاجار، محمد رضا واليزاده معجزى (م١٣٦٠ش) ؛ انتشارات حروفية_تهران، ط١
٢٧٧. اعيان الشيعة، سيد محسن امين (م١٣٧١)، دار التعارف للمطبوعات - بيروت
٢٧٨. اصل الشيعة واصولها، محمد حسين كاشف الغطاء (م١٣٧٣)، مؤسسة الإمام علي (ع)، ط١
٢٧٩. أمثال و حكم (فارسي)، على اكبر دهخدا (م١٣٧٥)_تهران
٢٨٠. الفصول المهمة في تأليف الأمة، عبد الحسين شرف الدين (م١٣٧٧)، قسم الإعلام الخارجي لمؤسسة البعثة، ط١
٢٨١. تاريخ ادبيات در ايران، دكتر ذبيح الله صفا (م١٣٧٨ش)، فردوس_تهران، ط٨
٢٨٢. دلائل الصدق لنهج الحق، محمد حسن مظفر (م١٣٨١)، مؤسسة آل البيت ع_قم، ط١
٢٨٣. الأنوار الكاشفة، عبد الرحمن بن يحيى المعلمي اليماني (م١٣٨٦)، المطبعة السلفية ومكتبتها / عالم الكتب - بيروت
٢٨٤. التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل، عبد الرحمن بن يحيى المعلمي اليماني (م١٣٨٦)، المكتب الإسلامي، ط٢
٢٨٥. تفسير خسروى، على رضا ميرزا خسروانى (م١٣٨٦) اسلاميه_تهران، ط١
٢٨٦. الذريعة آقا بزرگ الطهراني (م١٣٨٩)، مؤسسة آل البيت ع لإحياء التراث، ط٢
٢٨٧. الغدير امينى (م١٣٩٠)، مركز الغدير_قم، ط١

۲۸۸. شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، سلطان الواعظین شیرازی (م ۱۳۹۱)، دار الکتب اسلامیة - تهران، ط ۳۹
۲۸۹. تحلیلی از زندگانی امام رضاع، سید محمد جواد فضل الله (م ۱۳۹۵)، مترجم سید محمد صادق عارف (معاصر)، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد، ط ۷
۲۹۰. تفسیر کشف الحقایق عن نکت الایات و الدقائق (از عربی به فارسی)، مولف: محمد ۲۹۱. کریم العلوی الحسینی الموسوی (م ۱۳۹۶) مترجم: عبدالمجید صادق نوبری، تهران، ط ۳
۲۹۲. الأعلام، خیر الدین الزرکلی (م ۱۳۹۶) - دار العلم للملایین، ط ۱۵
۲۹۳. تشیع علوی و تشیع صفوی (فارسی)، دکتر علی شریعتی (م ۱۳۹۷)، حسینیه ارشاد - تهران
۲۹۴. الصوم، سید مصطفی خمینی (م ۱۳۹۸) مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ط ۱
۲۹۵. حماسه حسینی (فارسی)، مرتضی مطهری (م ۱۳۹۹)، ط ۱ سال: ۱۳۶۵ هـ. ش
۲۹۶. مجموعه آثار شهید مطهری (فارسی) (م ۱۳۹۹)؛ انتشارات صدرا، تهران
۲۹۷. الدررة النجفیه، ابراهیم بن حسن خوئی (قرن ۱۴)
۲۹۸. پرتوی از قرآن (فارسی)، سید محمود طالقانی (قرن ۱۴)، شرکت سهامی انتشار - تهران، ط ۴
۲۹۹. تفسیر اثنا عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی (قرن ۱۴)، انتشارات میقات - تهران، ط ۱
۳۰۰. حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر یا "تفسیر بلاغی" یا "من لا یحضره المفسر و التفسیر" (فارسی)، سید عبدالحجت بلاغی (قرن ۱۴)، انتشارات حکمت - قم، ط ۱
۳۰۱. حیاة النبی و سیرته، شیخ محمد قوام و شنوهای (قرن ۱۴) - قم

٣٠٢. الميزان في تفسير القرآن = تفسير الميزان، طباطبائي (م ١٤٠٢)، جامعهى مدرسين حوزة _

قم

٣٠٣. شيعه در اسلام (فارسى)، سيد محمد حسين طباطبائي (م ١٤٠٢)، دفتر نشر اسلامى _ قم،

ط ١٣

٣٠٤. مخزن العرفان در تفسير قرآن، سيده نصرت امين (م ١٤٠٣)، نهضت زنان مسلمان _ تهران

٣٠٥. سيرة الأئمة الاثني عشر (ع)، هاشم معروف الحسنى (م ١٤٠٤)، المكتبة الحيدرية _ نجف،

ط ١

٣٠٦. سيرة المصطفى نظرة جديدة، هاشم معروف الحسنى (م ١٤٠٤)، دار التعارف

للمطبوعات _ بيروت

٣٠٧. مستدركات علم رجال الحديث، على النمازى (م ١٤٠٥)، شفق _ تهران

٣٠٨. مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي (م ١٤٠٥)، تحقيق وتصحيح: حسن بن

علي النمازي، جامعه مدرسين _ قم

٣٠٩. ترجمه و تفسير رهنما، زين العابدين رهنما (م ١٤٠٩)؛ انتشارات كيهان _ تهران

٣١٠. الاعلام، خير الدين الزركلى (م ١٤١٠) دار العلم للملايين _ بيروت، ط ٥

٣١١. كتاب النكاح، ابو القاسم الخوئي (م ١٤١١)، منشورات مدرسة دار العلم

٣١٢. معجم الرجال الحديث خوئي (م ١٤١١) _ ط ٥ سال ١٤١٣ ق

٣١٣. شرح إحقاق الحق، السيد المرعشي (م ١٤١١) _ مكتبة المرعشي _ قم

٣١٤. أطيب البيان في تفسير القرآن، سيد عبدالحسين طيب (م ١٤١٢)، انتشارات اسلام _ تهران،

ط ٢

٣١٥. امام شناسى (فارسى)، سيد محمد حسين حسيني تهرانى (م ١٤١٦)، نشر علامه طباطبائي

_ تهران، ط ٣

٣١٦. انوار درخشان (فارسی)، سيد محمد حسين حسيني همداني (م١٤١٧)، كتابفروشي لطفی_تهران، ط ١
٣١٧. التدليس والمدلسون، حماد انصاری (م١٤١٨) مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة
٣١٨. تفسير آسان (فارسی)، محمد جواد نجفی خمینی (م١٤١٩)؛ انتشارات اسلامیه_تهران، ط ١
٣١٩. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، محمد ناصر الدين الألباني (م١٤٢٠)، دار المعارف_رياض، ط ١
٣٢٠. مصطلح الحديث، ابن عثيمين (م١٤٢١)، مكتبة العلم_القاهرة، ط ١
٣٢١. تقريب القرآن إلى الأذهان، سيد محمد حسيني شيرازي (م١٤٢٢)، دار العلوم_بيروت، ط ١
٣٢٢. تبين القرآن، سيد محمد حسيني شيرازي (م١٤٢٢)، دار العلوم_بيروت، ط ٢
٣٢٣. تفسير روشن، حسن مصطفوي (م١٤٢٦)، مركز نشر كتاب_تهران
٣٢٤. أنوار العرفان في تفسير القرآن (فارسی)، ابو الفضل داور پناه (م١٤٢٦)، انتشارات صدر_تهران، ط ١
٣٢٥. باده ناب (ترجمه رحیق المختوم)، مبارکفوري (م١٤٢٧)، مترجم محمد بهاء الدين حسيني، سنندج، ط ١
٣٢٦. نگاهي به حماسه حسيني استاد مطهري، نعمت الله صالحی نجف آبادی (م١٤٢٧)، کوير_تهران، ط ٣
٣٢٧. مهدي موعود (ترجمه ج ٥١ - ٥٣ بحار الانوار)، علي دواني (م١٤٢٧)، اسلاميه_تهران، ط ٢٨
٣٢٨. نظريات الخليفة عثمان بن عفان، نجاح الطائي (معاصر)، دار الهدى لحياء التراث_بيروت، ط ١

۳۲۹. اغتیال النبي (ص)، نجاح الطائي (معاصر) دار الهدى لإحياء التراث _ بيروت، ط ۱
۳۳۰. السيرة النبوية، نجاح الطائي (معاصر) دار الهدى لإحياء التراث _ بيروت، ط ۱
۳۳۱. صاحب الغار ابو بكر أم رجل آخر؟، نجاح طائي
۳۳۲. آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود؟، نجاح طائي
۳۳۳. زندگانی محمد (ص)، ترجمه سیره ابن هشام، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی (معاصر)، کتابچی _ قم، ط ۵
۳۳۴. خاتم پیامبران (ص) (ترجمه خاتم النبیین، عربی به فارسی)، ابو زهره، مترجم: حسین صابری (معاصر)، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی _ مشهد، ط ۳
۳۳۵. الصحيح من السيرة النبي الأعظم، جعفر مرتضى العاملي (معاصر)، دار الحديث _ قم
۳۳۶. سيرت جاودانه (ترجمه الصحيح من السيرة)، مترجم: دکتر محمد سپهری (معاصر)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی _ تهران، ط ۱
۳۳۷. پیام آور رحمت (فارسی) سید علی میر شریفی (معاصر) _ تهران
۳۳۸. رسول اکرم (فارسی) _ آیت الله سید حسن ابطحي خراسانی (معاصر) _ قم
۳۳۹. ترجمه سیره المصطفى (از عربی به فارسی)، مترجم: حمید ترقی جاه (معاصر)، حکمت _ تهران، ط ۱
۳۴۰. پیشوایان هدایت (خاتم انبیاء) گروه مولفان: سید منذر حکیم با همکاري عدي غريبواوي، مترجم: عباس جلال (معاصر)، مجمع جهانی اهل بیت ع _ قم، ط ۱
۳۴۱. سیره رسول خدا (ص)، رسول جعفریان (معاصر)، دلیل ما _ قم، ط ۳
۳۴۲. حياة المحرر الاعظم الرسول الاكرم، باقر شريف قرشي (معاصر)، مهر امير المؤمنين
۳۴۳. تاريخ پیامبر اسلام (فارسی)، دکتر محمد ابراهيم آيتي (معاصر)، دانشگاه تهران _ تهران، ط ۱
۳۴۴. فروغ ابدیت (فارسی)، جعفر سبحانی (معاصر)؛ بوستان کتاب _ قم، ط ۲۱

۳۴۵. سید المرسلین (ترجمه فروغ ابدیت از فارسی به عربی) مترجم: جعفر الهادی (معاصر)،
جامعه مدرسین - قم، ط ۳
۳۴۶. السیره النبویه عرض وقائع وتحلیل أحداث، علی محمد محمد الصّلاّبیّ (معاصر)، دار المعرفة
للطباعة والنشر والتوزيع - بیروت، ط ۷
۳۴۷. أبوبکر الصّدیق رضی الله عنه شخصيته وعصره، علی محمد محمد الصّلاّبیّ (معاصر)، دار
التوزيع والنشر الإسلامیة، القاهرة - مصر
۳۴۸. چهارده نور پاک (فارسی) دکتر عقیقی بخشایشی (معاصر) - انتشارات نوید اسلام
۳۴۹. مع الרכب الحسینی، جمعی از نویسندگان (معاصر)، تحسین - قم، ط ۲
۳۵۰. تعریب منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، سید هاشم میلانی (معاصر)، جامعه
مدرسین - قم، ط ۵
۳۵۱. زندگانی چهارده معصوم (ترجمه کتاب اعلام الوری)، مترجم: عزیز الله عطاردی،
اسلامیة - تهران، ط ۱
۳۵۲. ترجمه طبقات الکبری، محمود مهدوی دامغانی (معاصر)، فرهنگ و اندیشه - تهران
۳۵۳. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (فارسی)، محمود مهدوی دامغانی
(معاصر)، نشر نی - تهران، ط ۲
۳۵۴. تشیع در مسیر تاریخ (ترجمه شده به فارسی)، دکتر سید حسین محمد جعفری (معاصر)
مترجم: سید محمد تقی آیت اللهی (معاصر) تهران، ط ۱۱
۳۵۵. سیره معصومان (ترجمه اعیان الشیعه)، مترجم: علی حجّتی کرمانی (معاصر)، سروش
- تهران، ط ۲
۳۵۶. پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا ع (از عربی به فارسی)، باقر شریف قرشی
(معاصر)، مترجم سید محمد صالحی، اسلامیة - تهران، ط ۱

۳۵۷. تحلیل از زندگانی امام سجاد (ع) (ترجمه شده به فارسی)، باقر شریف قرشی (معاصر)، مترجم: محمدرضا عطائی (معاصر، آستان قدس رضوی _ مشهد
۳۵۸. تصویر امامان شیعه در دائرة المعارف اسلام، محمود تقی زاده داوری (معاصر)، مؤسسه شیعه‌شناسی _ قم، ط ۱
۳۵۹. زندگانی دوازده امام (ع) (ترجمه از عربی به فارسی)، هاشم معروف الحسینی، مترجم محمد مقدس (معاصر)، امیر کبیر _ تهران، ط ۴
۳۶۰. ترجمه مقتل مقرر، عبد الرزاق مقرر، مترجم: محمد مهدی عزیز الهی کرمانی (معاصر)، نوید اسلام _ قم، ط ۱
۳۶۱. حیاة الإمام الحسن بن علی (ع)، باقر شریف قرشی (معاصر) دار البلاغة _ بیروت، ط ۱
۳۶۲. زندگانی حسن بن علی (ع)، باقر شریف قرشی، مترجم فخر الدین حجازی (معاصر)، بنیاد بعثت _ تهران
۳۶۳. زندگانی حضرت امام حسن (ع) = ترجمه ج ۱۰ بحار الانوار، مترجم: محمدجواد نجفی (معاصر)، اسلامیة _ تهران، ط ۲
۳۶۴. زندگانی امام جعفر صادق (ع) = ترجمه ج ۱۱ بحار الانوار، مترجم موسی خسروی (معاصر)، اسلامیة _ تهران ط ۲
۳۶۵. تاریخ زندگانی امام باقر (ع)، احمد حیدری (معاصر)
۳۶۶. تاریخ زندگی ائمه (ع)، علی رفیعی (معاصر)
۳۶۷. موسوعة التاريخ الإسلامي، محمد هادی یوسفی غروی (معاصر)، مؤسسه الهادی - قم
۳۶۸. تاریخ تحقیقی اسلام = ترجمه موسوعة التاريخ الاسلامی، مترجم: حسین علی عربی (معاصر)، مؤسسه آموزش پژوهشی خمینی، قم، ط ۴
۳۶۹. تحلیل از زندگانی امام هادی (ع)، باقر شریف قرشی (معاصر)، مترجم محمدرضا عطائی (معاصر)، آستان قدس رضوی _ مشهد

۳۷۰. زندگانی حضرت زهرا (ع) (ترجمه ج ۴۳ بحار)، محمد جواد نجفی (معاصر) اسلامیة
_ تهران، ط ۱
۳۷۱. زندگانی حضرت زهرا ع (ترجمه ۴۳ بحار) محمد روحانی علی آبادی (معاصر) مهام
_ تهران، ط ۱
۳۷۲. زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (ترجمه جلد ۴۷ بحار الانوار)، موسی
خسروی (معاصر)، انتشارات اسلامیة _ تهران، ط ۲
۳۷۳. تاریخ اسلام از میلاد پیامبر تا سال ۴۱ هجری، نوشته دکتر اصغر قائدان (معاصر)، ط ۲
۳۷۴. تاریخ تشیع ج ۱ دوره حضور امامان؛ مؤلفین: حبیب الاسلام، محمود حیدر آقایی، قاسم
خانجان، حسین فلاح زاده، رمضان محمدی، د سید احمد رضا خضری، سبحان_قم، ط ۶
۳۷۵. المورد العذب المعین من آثار أعلام التابعین، محمد خلف سلامة (معاصر)
۳۷۶. شخصیت‌های اسلامی شیعه، جعفر سبحانی (معاصر)
۳۷۷. تاریخ زندگانی امام سجاد (ع)، علی رفیعی (معاصر)
۳۷۸. جهاد الامام السجاد، سید محمد رضا حسینی جلالی (معاصر)
۳۷۹. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، فرهاد دفتری (معاصر) مترجم: فریدون بدره ای
۳۸۰. تاریخ جهان آرا، غفّاری قزوینی (؟)
۳۸۱. ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، پیشگفتار توفیق سبحانی (معاصر)، اثر: واله
قزوینی،: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی _ تهران، ط ۲
۳۸۲. مکتب در فرایند تکامل (انگلیسی به فارسی)، سید حسین مدرس طباطبایی (معاصر)،
مترجم: هاشم ایزد پناه؛ نشر کویر _ تهران، ط ۸
۳۸۳. تاریخ تشیع (فارسی)، محمد فخری (معاصر)، ایلیا فخر _ مشهد، ط ۱

۳۸۴. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان (معاصر)، پژوهشکده حوزه و دانشگاه _ تهران، ط ۱
۳۸۵. حیات فکری و سیاسی ائمه، رسول جعفریان (معاصر)، انصاریان _ قم، ط ۶
۳۸۶. آثار اسلامی مکه و مدینه، رسول جعفریان (معاصر)
۳۸۷. مدینه شناسی (فارسی)، سید محمد باقر نجفی (معاصر) _ تهران
۳۸۸. کتابخانه ابن طاووس (فارسی)، ایتان گلبرگ (معاصر)، مترجم: سید علی قرائی، رسول جعفریان _ مکتبه مرعشی
۳۸۹. اصحاب الامام امیرالمؤمنین و الرواة عنه، محمد هادی الامینی (معاصر)، دارالغدیر، بیروت، ط ۱
۳۹۹. الإمام الصادق و المذاهب الأربعة، شیخ اسد حیدر شیعی (معاصر)، دار التعارف _ بیروت، ط ۵
۴۰۰. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، جمعی از نویسندگان، مترجم علی مؤیدی (معاصر)، امیر کبیر _ تهران، ط ۲
۴۰۱. تاریخ علم کلام در ایران و جهان، دکتر علی اصغر حلبی (معاصر)، انتشارات اساطیر _ تهران، ط ۲
۴۰۲. قاموس الرجال، تستری (معاصر)، جامعه مدرسین _ قم
۴۰۳. علی و شکوه غدیر = ترجمه ینابیع الموده، مترجم محمد علی شاه محمدی (معاصر)، مهر امیر المؤمنین علیه السلام _ قم، ط ۱
۴۰۴. موسوعة الإمام علي بن أبي طالب، محمد الریشهری (معاصر)، دارالحدیث _ قم
۴۰۵. الخیر والبرکة فی الكتاب والسنة، محمد الریشهری (معاصر)، دارالحدیث _ قم
۴۰۶. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، د. محمد صادقی تهرانی (معاصر)، انتشارات فرهنگ اسلامی _ قم، ط ۲

۴۰۷. فصل الخطاب في الزهد والرفائق والآداب، محمد نصر الدين محمد عويضة (معاصر)
۴۰۸. قاموس قرآن، سيد علي اكبر قرشي (معاصر)، دار الكتب الإسلامية - تهران، ط ۶
۴۰۹. تفسير أحسن الحديث، سيد علي اكبر قرشي (معاصر)، بنياد بعثت - تهران، ط ۳
۴۱۰. ترجمه الميزان (فارسی)، مترجم: سيد محمد باقر موسوی همدانی (معاصر)، جامعة مدرسین - قم
۴۱۱. المستفاد من قصص القرآن (عربي)، عبدالكريم زيدان (معاصر)، مؤسسه رساله، ط ۱
۴۱۲. ترجمه تفسير جوامع الجامع، مترجم: احمد اميری شادمهري (معاصر)، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد، ط ۲
۴۱۳. تفسير نمونه، مكارم شيرازي (معاصر)، دار الكتب الإسلامية - تهران، ط ۱
۴۱۴. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، (معاصر) مدرسه امام علي بن ابی طالب - قم، ط ۱
۴۱۵. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، مكارم شيرازي (معاصر)، مدرسه امام علي بن ابی طالب مکان - قم، ط ۱
۴۱۶. پیام قرآن، مكارم شيرازي (معاصر)
۴۱۷. آیات الولاية في القرآن (عربي)، مكارم شيرازي (معاصر)، مدرسة الامام علي بن ابی طالب - قم، ط ۱
۴۱۸. آیات ولایت در قرآن (فارسی)، مكارم شيرازي (معاصر)، انتشارات نسل جوان - قم، ط ۳
۴۱۹. ترجمه مجمع البيان، مترجمان (معاصر)، انتشارات فراهانی - تهران
۴۲۰. تفسير جامع، سيد محمد ابراهيم بروجردی (معاصر)، انتشارات صدر - تهران، ط ۶
۴۲۱. تفسير نور، محسن قرائتی (معاصر)، مركز فرهنگي درسهایی از قرآن - تهران، ط ۱۱
۴۲۲. ترجمه و تفسير نوبری، عبد المجيد صادق نوبری (معاصر)، سازمان چاپ و انتشارات اقبال - تهران، ط ۱

۴۲۳. تفسیر کوثر (فارسی)، یعقوب جعفری (معاصر)
۴۲۴. التفسیر الحدیث، محمد عزت دروזה (معاصر)، دار إحياء الكتب العربية_ قاهره
۴۲۵. ترجمه روضة الواعظین، مترجم: مهدوی دامغانی (معاصر)؛ نشر نی_ تهران، ط ۱
۴۲۶. ترجمه المعیار و الموازنة (عربی به فارسی)، مترجم: محمود مهدوی دامغانی (معاصر)، نشر نی_ تهران، ط ۱
۴۲۷. أحادیث عائشه، سید مرتضی عسکری (معاصر)، التوحید للنشر، ط ۵
۴۲۸. ترجمه دلائل الصدق، مترجم: محمد سپهری (معاصر)، انتشارات امیر کبیر_ تهران، ط ۱
۴۲۹. ترجمه الغدير، مترجم: گروهی از مترجمان (معاصر)، بنیاد بعثت_ تهران
۴۳۰. لوامع الحقائق في أصول العقائد، میرزا احمد آشتیانی (معاصر)، دار التعارف للمطبوعات_ بیروت
۴۳۱. احتجاج طبرسی (از عربی به فارسی)، مترجم: بهراد جعفری (معاصر)، اسلامیة_ تهران، ط ۱
۴۳۲. ترجمه من لا یحضره الفقیه، مترجمان: علی اکبر غفاری، محمد جواد غفاری و صدر بلاغی، نشر صدوق_ تهران، ط ۱
۴۳۳. علل الشرائع، صدوق، مترجم: سید محمد جواد ذهنی تهرانی (معاصر)، انتشارات مؤمنین_ قم، ط ۱
۴۳۴. ترجمه کمال الدین، صدوق، مترجم: منصور پهلوان (معاصر)، دار الحدیث_ قم، ط ۱
۴۳۵. ترجمه کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، مترجم: آیه الله محمد باقر کمره ای (معاصر)، اسلامیة_ تهران، ط ۱
۴۳۶. ترجمه امالی، صدوق، مترجم: محمد باقر کمره ای (معاصر)، اسلامیة_ تهران، ط ۶
۴۳۷. ترجمه معانی الأخبار، صدوق، مترجم: عبد العلی محمدی شاهرودی (معاصر)، اسلامیة_ تهران، ط ۲

٤٣٨. ترجمه عيون أخبار الرضا ع، صدوق، مترجم: محمد تقى آقا نجفى اصفهانى (معاصر)، اسلاميه - تهران، ط ١
٤٣٩. امامت (ترجمه بحار الانوار)، موسى خسروى (معاصر)، انتشارات اسلاميه - تهران، ط ١
٤٤٠. احتجاجات (ترجمه ج ٤ بحار الانوار مجلسى)، مترجم: موسى خسروى (معاصر)، انتشارات اسلاميه - تهران، ط ١
٤٤١. ترجمه غيبت نعمانى، مترجم: سيد احمد فهري زنجانى (معاصر)، دار الكتب اسلاميه - تهران، ط ٤
٤٤٢. ترجمه الارشاد للمفيد، مترجم: سيد هاشم رسولى محلاتى (معاصر)، اسلاميه - تهران، ط ٢
٤٤٣. ترجمه الطرائف لابن طاوس، مترجم: داوود الهامى (معاصر)؛ نويد اسلام - قم، ط ٢
٤٤٤. ترجمه دلائل النبوة، ابوبكر بيهقى، مترجم: محمود مهدوى دامغانى (معاصر)، علمى و فرهنگى - تهران، ط ١
٤٤٥. الفائق في رواية و أصحاب الإمام الصادق (ع)، عبد الحسين الشبستري (معاصر)، جامعه مدرسين - قم، ط ١
٤٤٦. موسوعة أحاديث أهل البيت (ع)، الشيخ هادي النجفي (معاصر)، دار إحياء التراث العربى - بيروت، ط ١
٤٤٧. مناظرات في العقائد والأحكام، عبد الله الحسن (معاصر)، انتشارات دليل، ط ٢
٤٤٨. بحوث في الملل و النحل، آيت الله جعفر سبحانى (معاصر)، مؤسسة النشر الإسلامى؛ مؤسسة الإمام الصادق ع - قم
٤٤٩. رسائل و مقالات (عربى)، جعفر سبحانى (معاصر)، مؤسسة الإمام الصادق ع - قم، ط ٢

۴۵۰. فرهنگ فرق اسلامی (فارسی)، محمد جواد مشکور (معاصر)، آستان قدس رضوی_مشهد، ط ۲
۴۵۱. توضیح الملل، دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی (معاصر)، تهران، ۱۳۶۲ ش
۴۵۲. ترجمه مهج الدعوات ابن طاوس، مترجم: محمد تقی طبسی (?)، رایجه_ تهران ط ۱
۴۵۳. ترجمه و شرح کشف الغمة (فارسی) مترجم علی بن حسین زواره ای (معاصر)، اسلامیة_ تهران، ط ۳
۴۵۴. الانتصار، عاملي (معاصر)، دار السیرة_ بیروت، ط ۱
۴۵۵. معجم أحادیث المهدي، علي الكوراني العاملي (معاصر)، مؤسسة المعارف الإسلامية_ قم، ط ۱
۴۵۶. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمة ع (فارسی)، محمد رضا جباری، مؤسسه آموزش پژوهشی خمینی_ قم، ط ۱
۴۵۷. مسند الإمام الصادق (ع)، عزیز الله عطاردی (معاصر)، عطارد_ تهران، ط ۱
۴۵۸. مفتاح السعادة في شرح نهج البلاغة، سید محمد تقی نقوی خراسانی (معاصر)_ تهران
۴۵۹. مشرعة بحار الانوار، محمد آصف محسنی (معاصر)، مكتبة عزيزي، شریعت_ قم، ط ۱
۴۶۰. صحیفة الرضا (ع)، مؤسسه امام مهدی ع (معاصر)_ قم
۴۶۱. شرح منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، سیدعلی میلانی، مؤسسه دار الهجرة_ قم، ط ۱
۴۶۲. تمام نهج البلاغة، سید صادق موسوی (معاصر)، مؤسسه صاحب الزمان عج_ تهران، ط ۱
۴۶۳. مصباح البلاغة في مشكاة الصياغة، سید حسن میر جهانی طباطبایی (معاصر)، نشر: حسن میر جهانی
۴۶۴. ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، مترجمان: قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوابی یحیی زاده (معاصر)، آستان قدس رضوی_مشهد، ط ۱

۴۶۵. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، محمد تقی شوشتری (معاصر)، امیر کبیر_تهران، ط ۱
۴۶۶. شرح نهج البلاغة، سید محمد کاظم حائری قزوینی (معاصر)، مطبعة النعمان_نجف
۴۶۷. میزان الحکمه، محمد الریشهری (معاصر)، دار الحديث، ط ۱
۴۶۸. پاسخ نغز (فارسی) محمد کاظم رحمتی (معاصر) مؤسسه فرهنگی اهل قلم_تهران، ط ۱
۴۶۹. گزیده کافی، محمد باقر بهبودی (معاصر)، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی_تهران، ط ۱
۴۷۰. آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار)، مترجم: آیه الله محمد باقر کمره ای (معاصر)، اسلامیه_تهران، ط ۱
۴۷۱. صوم عاشوراء بین السنة النبویة و البدعة الامویة، نجم الدین طبسی (معاصر) - منشورات العهد، ط ۱
۴۷۲. سل السنان، سعد بن ضیدان السبیبی (معاصر)
۴۷۳. کتاب طریق آشنایی، خلیفه سعید محمد معصومی = ندیمی (معاصر)، نشر: خواجه عبد الله انصاری_تربت جام، سال ۱۳۸۵ هـ. ش
۴۷۴. شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، جلال الدین آشتیانی (معاصر)، چاپخانه خراسان
۴۷۵. باقیات الصالحات، (ترجمه آیات الیینات) نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان (معاصر)، مترجم: محمد عبدالشکور لکهنوی_کراچی.
۴۷۶. سنن الرسول الأعظم (ص) اثر گروهی از محققین دانشکده باقر العلوم (معاصر) - تهران
۴۷۷. یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان، علیرضا رجالی تهرانی (?)

مقالات

- ۱- عنوان مقاله: «دو یا سه غار در کوه ثور؟»، سید احمد محیط طباطبائی، (مجله وحید، اردیبهشت ۱۳۴۵، شماره ۲۹)
- ۲- عنوان: «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب «الهدایة الكبرى»، دکتر نعمة الله صفری فروشانی (فصلنامه طلوع، ش ۱۶)
- ۳- عنوان: «اعجاز ائمه (ع) و روایات مربوط به آن «نقد مقاله «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الكبرى»، حجة الاسلام سید محمد نجفی یزدی (فصلنامه طلوع در شماره ۱۸ و ۱۹ سال ۱۳۸۵)
- ۴- عنوان: «نکات جالبی از تاریخ اسلام، سرگذشت هجرت»، آیه الله العظمی جعفر سبحانی (درس‌هایی از مکتب اسلام، آذر ماه ۱۳۴۲ ش (سال پنجم) شماره ۳)
- ۵- عنوان: «مبدأ تاریخ هجری»، سید غلامرضا سعیدی (مجله جهان دانش، فروردین ۱۳۳۹، شماره ۱)
- ۶- عنوان: «پژوهشی درباره نامه منسوب به امام سجاد (ع) خطاب به زهری»، محمد حسن زاهدی توچائی (مقالات و بررسی‌ها دفتر ۸۶ زمستان ۱۳۸۶)
- ۷- عنوان: «پیامدهای دولت صفوی برای فقه سیاسی شیعه»، سیدمحسن طباطبائی (فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی)
- ۸- محمد صادق مزینانی (حوزه - مرداد و شهریور ۱۳۷۵، شماره ۷۵)
- ۹- عنوان: «مفاخر مکتب اسلام، قرن هشتم هجری، عبد الجلیل قزوینی» علی دوانی (مکتب اسلام - شماره ۱۶، اردیبهشت ۱۳۳۹)
- ۱۰- عنوان: «أهل البيت (ع) فی روایات الصحابة أنس بن مالک بن النضر»، ناصر البیدهندی (مجله رساله الثقلین، خرداد ۱۳۷۴ - شماره ۱۳)

- ۱۱- عنوان مقاله: «امدادهای غیبی در زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله»، حسین فاضلی (ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی «شمیم یاس»، دی ۱۳۸۶، شماره ۵۸)
- ۱۲- عنوان: توطئه قتل _ یار غار، ابوالفضل بهرام پور (مجله رشد (آموزش قرآن)، شماره ۵، _ تابستان سال ۱۳۸۳ هـ ش)